مسئله [illegible]

[illegible] بصفحه ۳

مسئله توجه [illegible]

خواندن قبل تکبیر تحریمه [illegible]

[illegible]

بصفحه ۲۴۶ سطر ششم مرقوم

بتاریخ ۱۸ ماه جیت [illegible] ۱۱ [illegible]

255

شب گذشت روز دوشنبه بوقت بالای نیم شب که شب سه شنبه بود

سیدنا و مولانا سید عالم صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم که بر فرش تخت

جلوس فرموده اند و سیدنا امام حسین رضی الله عنه نیز هم دیدم که قریب فرش

زیر تخت میخرامند [illegible] از فرط تعظیم و محبت دست و پای مبارک حضرت امام

رسانیده گفتم که یا حضرت قدم مبارک خود را بر سرم بنهند که در دین سعادت و شرف

دارین دانستم حضرت یعنی جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم بجانب ایشان اشارت کرده

فرمودند که تو اکبر سال و این خورد سالست نباید که قدم بر سرت نهند دیگر

بنده عرض کرد که یا حضرت قدم سبطین بر فرق داشتن [illegible] موجب فخر و وسیله نجات

خود میدانم و بجناب امام عرض کرد که قدم مبارک بر سرم بدارند و مرا از زبان

مبارک غلام خود بفرمایند حضرت امام سکوت کردند پس من قدم مبارک را بر فرق برداشته

بر سر مالیدم و بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که آنجناب اجازت دهند که

حضرت امام مرا غلام خود بفرمایند پس حضرت رسول کریم [illegible] فرداً اجابت

[illegible] تو [illegible] [illegible] شدم و بر روی مبارک جناب [illegible]

نگریستم و از خواب بیدار شدم صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله وصحبه

و اهل بیته وسلم امرقومه ۱۲ شهر صفر مطابق ۱۹ ماه جیت سنه ۱۲ [illegible]

۱۲۹۱ [illegible]

[illegible] رضی الله تعالی عنه

Sl. NO. 029404

ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى

جلد ہفتم

در مطبع حسنی واقع لاہور مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۲ ۵۳ ۵۴

حمد بیحد مر خدای جهان را که یکتا ست باوصاف کمال و مبرا ست از سمات نقص و زوال

۵۵

و صلوة بر رسول او محمد صلی الله علیه و سلم که مبین حلال ست و حرام و بر آل و اصحاب وی

۵۶ ۵۷

که حامیان دین اند و داعیان اسلام اما بعد این کتابیست در مذهب شریف

و مشرب لطیف امام المسلمین و زینت المتقین شمع ملت و سراج امت امام اعظم صوفی

ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه و عن اتباعه و این فقیر حقیر در اثنای این جمع شبی

می بیند که این حقیر بسعادت صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رسیده و بشرف

مجالست آن سرور مشرف گردیده و ایشان ازان محل بخانه تشریف فرموده و ازان

خانه دو کتاب بدست یکی از اصحاب بجانب این فقیر ارسال نمودند یکی بر دست راست

نهاده و دیگری بر دست چپ میگوید که بگیر شمایل و برهنه خود را مشیرا الی ما فی الید

الشمال و ازان محظوظ شد که این کتاب که او را برهنه نامیده مجموعه فقیه

خوشحال شدم و بعد از گشتن این واقعه بحضرت مخدوم العلما و عمدة الصلحا و قدوة الاتقیا و وارث الانبیا استاذی و والدی عرض کردم فرمود شاید که برهنه عبارت ظاهر روایت باشد و در دل فقیر چنان بود که بواسطه عبارت پارسی که بر هیچ یکی پوشیده نیست چنان فرمود و این حقیر که این پارسی کرده بود محض بهمین نیت تا فایده عام شود انما الاعمال بالنیات والله اعلم بذات الصدور بدانکه بنده قبل از بلوغ بچیزی از شرایع مکلف نیست اما پدر را حکم حدیث نبوی که مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا لازم ست که فرزند نابالغ را امر کند در هفت سالگی و اگر ده ساله شود و بجا نیارد بدست بزند و چون مکلف شود بعقل و بلوغ اول چیزی که بروی فرض شود قبل از همه طاعتها ایمان ست از انکه شرط وجوب سایر طاعتها ایمان ست جز ایمان بر ذمه لازم نشود بلکه صحت ندارند و ازینجهة گفته اند هر که صفت ایمان و احکام و ارکان او نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه و زکوة و حج درست نیاید و هر که از مرد و زن اینها را نداند نکاح در میان ایشان روا نبود و فرزندان ایشان حرامزاده باشند و قصابی که اینها را نداند کشته او میته باشد و خوردن از و حرام بود و امام محمد رحمه الله این چنین کسانرا مرتد خوانده و بلوغ غلام باحتلام باشد یا باحبال یا بانزال و بلوغ دختر باحتلام یا بحبل یا بحیض و بفقدان این علامات بر پانزده سالگی و فتوی بر نیست و از امام ابو یوسف آمده که غلام بموی عانه و دختر بنهود پستان نیز بالغ شود و ادنی مدت بلوغ در غلام دوازده سال ست و در دختر نه سال بر مختار

باب اول در بیان ایمان و درین باب سه فصل ست

فصل اول

در انکه ایمان آوردن بر دو گونه ست مجمل و مفصل مجمل آنست که بدل تصدیق کنی و بزبان گوئی آمنت بالله و بجمیع ما قال الله و علی

مَا اَرَادَ اللهُ وَاٰمَنْتُ بِرَسُوْلِ اللهِ وَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ وَعَلٰى مَا اَرَادَ
رَسُوْلُ اللهِ و مجمل را باین الفاظ نیز گفته اند اٰمَنْتُ بِاللهِ كَمَا هُوَ بِاَسْمَائِهٖ
وَصِفَاتِهٖ وَقَبِلْتُ جَمِيْعَ اَحْكَامِهٖ و در تمهید امام ابو شکور سالمی گفته که مجمل
نزدیک امام اعظم بیک شهادت تمام شود که بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و بعد ازین
واجبست ثبات و تقریر با و صفا ایمان و نزدیک امام شافعی بدو شهادت لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ و در سراجی گفته که ایمان مجمل بسند هست در عمده گفته
که نزدیک فقها مجمل معتبر است و نزدیک متکلمین مفصل و صحیح نیست که ایمان مفصل بیاید
تا باتفاق درست باشد و لهذا امام در فقه اکبر ایمان مفصل را اختیار کرده و آن اینست
که گوئی اٰمَنْتُ بِاللهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ
الْقَدْرِ خَيْرِهٖ وَشَرِّهٖ مِنَ اللهِ تَعَالٰى وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ یعنی ایمان
آوردم بخدای تعالی که واحدست نه بعدد قادرست نه بعون قدیم است نه بجان گویاست
نه بزبان شنواست نه بگوش بیناست نه بچشم عالمست نه باستدلال رازقست نه باحتیال
مختارست که در ایجاد حکیم است در افعال ازلیست که ابتدا ندارد و ابدیست که انتها ندارد
وَلَا شَرِيْكَ لَهٗ وَلَا مَلِكَ اِلَّا لَهٗ موصوفست بصفات کمال متعالیست از نقصان
و زوال جسم و جوهر و عرض و کل و بعض نیست و صورت و جهت و کیفیت و جا و ماهیت ندارد
از اصل و فرع و زن منزه است و بخلق و آنچه بآن محتاج اند محتاج نیست و هیچ چیزی
و نه چیزی بوی ماند سبحانه و تعالی شانه و ایمان آوردم بفرشتگان که بندگان
خدا اند مطیع و معلوم اند و عاقل و در عمل و علم و قدرت کامل و در شب و روز بعبادت خدای تعالی
و از شهوت و فترت بکلی معصوم اند و ایشان مخلوق قدر و جانی بطعام و شراب و خواب

حاجت ندارند و موصوف بمردی و زنی نیند و ایمان آوردم بکتابهای خدای تعالی

که کلام اوست و فرستاده اوست بر پیغمبران گفته پیغمبران و ساخته ایشان نیند و آنچه در آنها

همه حق است و راست و کتابی از کتابی فضل نیست لیکن ما ماموریم بعمل کردن بقرآن

و ایمان آوردم بر همه پیغمبران که بندگان خدااند صادق ناصح مطیع و معصوم آنچه حق

تعالی بر ایشان فرستاده بخلق رسانیده اند و آن حق است و در آن زیاده و نقصان نکرده اند

و هیچ چیز از سر هوا نگفته اند و همه فرزندان آدم اند علیه السلام و هر یکی احسن و اعقل و اکمل

در عبادت از اهل زمان خود بوده و همه بر یک دین بوده اند و هو الاسلام و از خوف خاتمه ایمنند

و ایمان آوردم بروز قیامت که آمدنی است و در آمدن او هیچ شبهه نه و ایمان آوردم

بر آنکه نیکی و بدی بتقدیر و قضا و ارادت و مشیت حق تعالی است لیکن نیکی برضا و امر

و محبت اوست نه بدی و ایمان آوردم بر آنکه همه خلق را فنا کند الا ما شاء الله و باز

همه را زنده گرداند الا ما شاء **فصل دوم** در فقه اکبر گفته است که خدای تعالی همیشه بود

باسما و صفات خود ذاتیه چون حیات و قدرت و علم و کلام و سمع و بصر و اراده و فعلیه

چون تخلیق و انشا و ابداع و صنع و فعل و ایجاد و احداث و تکوین و حادث نشده او را

هیچ صفت و نه اسم همیشه عالم است بعلم خود قادر است بقدرت خود و متکلم است بکلام خود

خالق است بتخلیق خود فاعل است بفعل خود علم و قدرت و کلام و تخلیق و فعل صفت اوست

در ازل مفعول مخلوق است و فعل او غیر مخلوق پس هر که گوید که صفات او مخلوق اند

یا محدث یا توقف کند یا شک آرد کافر گردد لیکن در شرح مولانا علاء الدین بخاری

گفته که با تو نمی الثیه است پس اولیتر آنست که گفته شود که عالم و له علم و العلم

صفته فی الازل خالق و له خلق و الخلق صفة فی الازل هو تعالی

صفت اوست در ازل خالق است و مراد است خلق و خلق صفت اوست در ازل ۱۲

خالق بود قبل از خلق خلق و متکلم بود قبل از کلام کلیم و عالم بود باشیا قبل از کون آنها و او
شیئی است نه چون اشیا ای موجود ثابت الذات و او را است ید و وجه و نفس و گفته نشود که
مراد از ید قدرت است یا نعمت اگرچه مختار خلف است که درین ابطال صفت ست و این مذهب معتزله
ست لیکن ید صفت اوست بی کیف و غضب و رضا صفتها است بی کیف در تمهید گفته که
خدای تعالی قدیم است بصفات خویش گفته نشود با صفات خویش و نگوییم که صفات او قایم
اند بذات او بلکه گوییم که ذات او موصوفست بصفات خویش لیکن در رساله قطعیه امام ابو البرکات نسفی
گفته که صفات او قایم اند بذات او یعنی مختص اند و نگوییم که موصوفست بوصف بلکه بصفت
و نه گوییم که قدیم است بهمه صفات خود بلکه بصفات خود و صفات خدای تعالی نه عین ذات اند
و نه غیر ذات و همچنین هر صفت با صفت دیگر نه عین اوست و نه غیر او و علمای سنت و جماعت
گفته اند که صفات او نه مکرر اند و نه متعدد یعنی او فعال است بیک فعل و حی است بیک حیوة و سمیع است
بیک سمع و همچنین همه صفات او و الا لازم آید و او را حدوث و همی و این کفر است اگر گفته
شود که صفات حق تعالی همه یک صفت است یا هر یکی علیحده گوییم اختلاف است لیکن
بر اصح همه یک صفت است در حقیقت و در نمی آید تحت عدد تا اگر گوید حیات و قدرت دو
چیز است یا دو عدد یا اثنان یا غیر آن کافر شود اما باعتبار تاثیر و همه متعدد اند تا اگر
صفتی را انکار کند یا افزاید کافر گردد و همچنین هیچ صفت ضد و نقیض دیگر نیست پس رضا نه
عین سخط است و نه ضد او و سخط نه عین رضا است و نه ضد او که رضای حق تعالی مزیل
سخط او نیست و نه شاغل از و که شغل در صفات او روا نه و نه زوال صفت از و و در رساله قطعیه
گفته که صانع عالم متکلم است بکلام واحد ازلی قایم بذات او که نیست از جنس حروف و آواز
و منافی است سکوت و آفت او و حق تعالی با آن یک کلام آمر است و ناهی و مخبر که مرجع همه

سکوت بالضم خاموش شدن و فرو نشستن غضب ۱۲ رشیدی

بسوی اخبار است وبقول این تعدد بسبب اختلاف تعلقاتست چنانچه در علم وقدرت این در
شرح عقاید گفته است و این عبارات مخلوق اند وتسمیه باعتبار دلالت است پس اگر تعبیر کرده
شود از وی بعربیه قرآن باشد واگر بعبریه توریت وبسریانیه انجیل واین اختلاف در عبارتست
نه در کلام در **شهابیه** قاضی شهاب الدین گفته که کلام حق تعالی بنزدیک امام الوری علم
الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی غیر مسموع است که محال است سماع آنچه آواز ندارد وموسی
علیه السلام آوازی دال شنید نه کلام وخاص شد باین نام از جهت ناوساطت ملک وکتاب وهمچنین
جبرائیل علیه السلام نیز آوازی دال شنید نه کلام خدای تعالی ونزدیک شیخ ابو الحسن اشعری
مسموع است بخلق حس که بآن اهل سماع شود بی حرف وآواز چنانچه رویت در آخرت بی کم
وکیف در **تمهید** گفته که علمای سنت وجماعت گفته اند که نامهای حق تعالی همه قدیمست
نه عین او ونه غیر او ودانست تفضیل وتفریق در اسما چنانچه در صفت واجماع کرده اند که نه محدوده
اند ونه معدوده ونه متناهیه اما اذکار والفاظ ما محدوده اند ومعدوده پس اسما باعتبار
ذکر وایمان معدوده باشند وهر اسمی علیحده حتی لو اقر بالله وانکر بالرحمن کفر ودر حقیقت همه
یکی تا اگر ایمان آرد بمسمی وذکر کند یک اسم را ایمان او صحیح باشد وهر اسم نه عین اسم دیگر
ونه غیر او پس اگر گوید الله در عبادت غیر رحمن است یا رحمن غیر رحیم کافر شود در **شرح
فقه اکبر** گفته که اسمای او باجماع اهل سنت ماخوذ اند از توقیف شرع ودرو نیست اطلاق
هیچ نامی که ماخوذ نباشد از کتاب یا سنت یا اجماع که او موصوف است بمعنی آن بسا که موصوفست بآنچه در
معنی آنهاست که روا است اطلاق جواد وعالم وکریم نه سخی وفاضل وشفیق ودر **عقیده نجاج**
گفته که روا است اطلاق اسما بعربیه وفارسیه چون اسم شی وموجود وبعضی از آنها آن را باین
تاویل چون اسم نور وید ووجه وعین وجنب واطلاق بعضی باضافت نه بی او چون رفیع الدرجات

شیخ ابو منصور امام است در مذهب امام اعظم در اعتقادیات و فروعات امام اعظم

ابو الحسن اشعری نام امام است در عقاید امام شافعی

وقاضی الحاجات و لازم الاخراج خارج الهم و شدید العقاب و اطلاق اسم جمیل نه طلاق اسم مطیع و مستطیع و ساکن و تیقظان و عاقل و ضد اد اینها و نه داخل در عالم نه خارج از و نه غایب از خلق روا ست نه محجوب اما محجوب یقتضی لی روا است و در عین الاسلام گفته که اطلاق محبوب و معشوق و عاشق و ساقی و فقیه و طبیب و جوهر و روانه و نه یزدان کما فی العمده و در

عقیده نجاح گفته روا ست که حق تعالی را نامی یا صفتی باشد که خلق آن را ندانند **نوع** بدانکه محبت ملایکه فرض ست و عداوه شان کفر ست در تمهید گفته که بعضی از اینها رسولند بسوی خلق چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بعضی مقیم اند بر طاعت و بعضی رقیبان بر آدم و بعضی موکل اند بر مصالح بشر و همه ملایکه در درجه نبوت و رسالت اند و لهذا شاتم و محقر ایشان کافر میشود در شرح قصیده امالی لمولانا شمس الدین قهستانی گفته که هر یکی را ست مقام معلوم و عبادت معلومه متعلق ست بجبرائیل القاء علوم و تبلیغ وحی و بمیکائیل اعانت ارزاق و باسرافیل نفخ صور و بعزرائیل قبض ارواح و نمیداند عدد ایشان مگر حق تعالی و گفته اند که آدمیان عشر جن اند و هر دو عشر حیوانات بر و همه حیوانات بحر و همه عشر ملایکه زمین و همه عشر ملایکه آسمان دنیا و همچنین تا سابع و همه اندکی در برابر ملایکه کرسی و همه عشر ملایکه یکی از سرادقات عرش و او شش هزار سرادقات دارد و همه چون قطره از دریا بمقابله طایفان عرش و همه مخلوق اند از نور چون جن از آتش

نوع آخر بدانکه در تمهید گفته که کتابهای حق تعالی همه کلام اوست و وحی او و تنزیل او و همه یک کلام ست و کسیکه انکار چیزی ازین کتب کند یا کلمه کافر شود و فرق نیست میان باعتبار کلام و نه تفضیل یکی بر دیگری اما باعتبار کتابت و تلاوت تفضیل روا ست کما فی القرآن و همچنین قرآن کلام حق ست تفضیل بعضی بر بعضی روا نه اما در حق تلاوت و کتابت روا ست

كما في آية الكرسي والاخلاص كه در بنها دو فضيلت ست فضيلت ذكر و فضيلت مذكور و در قصهاى كفار فضيلت ذكر ست نه فضيلت مذكور لانه ليس للكفار فضيلة

كما في الفقه الاكبر و افضل كتب چهار اند توريه و انجيل و زبور و فرقان و فاضلتر از ينها قرآنست و باجماع قرايت و كتابت ساير كتب منسوخ شده به نزول قرآن و

اجماع كرده اند كه كلام معنى ست كه مفهوم ميشود از تكلم و اين معنى بقراءة و كتابت و سماع و حفظ يكسان مفهوم ميشود تا اگر بهر لغت خوانده شود يا در هر مصحف نوشته شود

يكى باشد و نيز گفته اند كه قرآن كلام خدا ست غير مخلوق پس كسيكه مخلوق گويد كافر شود و نيست قرآنرا آواز و نه حرف و نه كلمه و نه آيت و نه سوره و نه تقطيع و نه بدايت و نه نهايت و اينها

همه رجوع بقارى و ارند اگر گويند كه حق تعالى تكلم بقرآن بيك قرايت كرد يا بهفت

و بلغت اما جبرائيل كلام او را بهر پيغمبر بزبان او فرود آورد با مراد و قرآن از هفت قراءة

فرود آورد در شرح عقايد گفته كه قرآن مكتوب ست در مصاحف ما محفوظ ست در قلوب ما مقروست بالسن ما مسموعست باذان ما ليكن حال نيست در اينها و لفظ كلام الله مشترك

ست ميان كلام نفسى قديم و ميان كلام لفظى حادث كه معجز ست و درود است نفى اسم كلام الله از هر يكى و معنى نسبت در كلام نفسى آنكه صفت وست و معنى اضافت

در كلام لفظى آنكه مخلوق اوست از تاليفات مخلوق نيست و ازين جهت معجز ست و در حافظيه گفته كه سلف در متشابه بر اند كه تصديق كنيم او را و تفويض كنيم تاويلات او را

بحق تعالى و خلف بر اينند كه تاويل كنيم بر آنچه لايق او باشد و قطع نكنيم آن اسلم است و اين احكم در تمهيد گفته كه تاويل نزديك معتزله واجبست و نزديك اهل سنت و

جماعت جايز و در شعرى متقدمان مشايخ بخارا گفته اند كه متشابه صفت خدا است

بی کیفیت گفته اند که او موصوفست بصفت ید و وجه و نزول و قدم و این مستقیم نیست که این زمان معتبر نشود نه متشابه و علماء سنت گفته اند که چنین نگوییم که او موصوفست بدین صفت بل گوییم که این کلام صدق است و آمنّا به کما اراد و این خبر رسول اوست و آمنّا به کما اراد و از امام محمد رضی الله تعالی عنه آمده امرّوها کما جاءت علی ما اراد الله تعالی

نوع ششم در شرح لامیه گفته که پیغمبران علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره بقصد و از کبیره مطلقاً قبل از وحی و بعد از آن و آنچه از ایشان منقول است بطریق احاد مردود است و اگر بطریق تواتر است او را زلت و سهو گویند و ایشان پیغمبر اند قبل از وحی و بعد از موت بخلاف اشعری و این خطاء عظیم است و در نبوت اسکندر و لقمان و خضر و ذی الکفل خلاف است لیکن اکثر بر آنند که این دو پیغمبر اند نه آن دو و اول پیغمبران ابو البشر آدم است صفی الله علیه السلام و خاتم ایشان پیغمبر ما ست امام الانبیاء تاج الاصفیاء و هو ابو القاسم احمد المجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم النبی الامی القرشی الهاشمی العربی صلی الله علیه و سلم کما یجری پس هر که بعد از و دعوی نبوت کند یا از مدعی معجزه طلبد کافر شود کما فی التمهید اما عیسی روح الله علیه السلام بعد از نزول یکی از امت او باشد و عمل کند بنصوصات و مجتهدات امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه

در **خلاصة السیر** گفته که پیغامبر ما ابن عبد الله است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و نام والده او آمنه بود بنت وهب بن عبد مناف و میلاد او عام فیل بود بر اصح روز اثنین ثامن ربیع الاول بر اصح و بعثت او بعد از چهل سال و یک روز بود روز اثنین ثامن ربیع الاول وی در غار حرا مشغول بود که جبرائیل علیه السلام رسید گفت اقرأ و بعد از پنجاه و دو سال کم از سه ماه

معراج او بود و این تا به مسجد اقصی قطعی است منکر او کافر است و تا با آسمان ثابت بمشاهیر
و ازین تا بجدی که حق سبحانه تعالی خواسته ثابت باحاد و قصه او اینست که قبل از هجرت
بیک سال در شب بیست و هفتم ربیع الاول یا رجب برده شده فرمود علیه السلام که
میان خواب و بیداری بودم که جبرائیل آمد و امر کرد مرا بتوضی پس گفت بیا بسوی
خدا عز و جل و براق آورد دابه جلیل القدر فوق حمار و دون بغل گام او منتهی نظر او فرو شد
من بر او سوار شدم تا بمسجد اقصی رسیدم چون در آمدم ناگاه پیغمبران و ملک دیدم
خواستم که دو رکعت گزارم گفت که با ایشان گزار پس بایشان گزاردم و این امامت از قول
پیغامبر انزا بود کما فی السراجیه بعده براق مرا با سمانها برد پس دیدم آدم را در اول یحیی و
را در دوم یوسف را در ثالث و ادریس را در رابع و هارون را در خامس و موسی را در سادس و
ابراهیم را در سابع و این عرض ارواح بود متشکله بصور دنیا که ارواح انبیا را چون ملائکه
قدرت متشکل است بصور انسان کما فی المبارق پس بسدره رفتیم در میان او مقام جبرائیل
و از بیخ او نیل و فرات بسوی زمین آمده پس رفرف آمد و مرا از جبرائیل گرفت و بجانب عرش
برد تا مرا به پروردگار من رسانید مرویست که در آن شب هزار بار خطاب شد ادن منی و هر
بار ترقی کرد تا بمقام قاب قوسین رسید فرأی ما رأی واعطی ما اعطی و چون
گاه انصراف شد رفرف او را گرفت و بجبرائیل رسانید و اینهمه تن بود در بیداری بر صحیح
در شهابیه گفته که پیغمبر حق تعالی را بچشم سر دید جمهور برینست و بقولی صحیح بدیده دل
وهو مختار التمهید و هجرت او در پنجاه و سوم سال بود روز اثنین تا سی ربیع الاول و وفات او
بر سر شصت و سه سال بود بر اصح در وقت ضحی از اثنین ثانی عشر ربیع الاول و دفن او در شب
اربعا بود و در خطبه جامع الرموز گفته که پیغمبر ما افضل است از همه پیغمبران و فرشتگان

یعنی از مجموع ۴ اگرچه مجموع ملائکه فاضلتر اند از سر پیغمبر جز پیغمبر ما در حاقطیه گفته که رسل ملک فاضلتر اند از عوام بشر ای اتقیا و ایشان فاضلتر اند از عوام ملایک در تمهید گفته علمای سنت و جماعت گفته اند که افضل خلق بعد از انبیا و رسل ملک امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لَمْ يُفَضِّلْكُمْ أَبُو بَكْرٍ بِكَثْرَةِ صَلٰوةٍ وَلَا بِكَثْرَةِ صَوْمٍ وَإِنَّمَا هُوَ بِشَيْءٍ وُقِرَ فِي قَلْبِهِ و نگوییم که علی شجاعتر از وی بود بلکه علی شجاع بود و او شجاعتر کما فی الجواهر تُوُفِّيَ سَنَةَ الثَّالِثَ عَشَرَ فِي جُمَادَى الْآخِرِ عَنْ ثَلٰثٍ وَسِتِّيْنَ سَنَةً بعده امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَأَوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرَ أُحْشَرُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ هٰكَذَا و اشاره کرد بسبابه و میانه و بنصر و سبابه پیغمبر علیه السلام اطول بود از میانه کما فی شرح اللامیه تُوُفِّيَ شَهِيْدًا سَنَةَ ثَلٰثٍ وَعِشْرِيْنَ فِي ذِي الْحِجَّةِ عَنْ ثَلٰثٍ وَسِتِّيْنَ سَنَةً و بعد امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيْقٌ وَرَفِيْقِي يعني فی الجنة عُثْمَانُ تُوُفِّيَ شَهِيْدًا سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلٰثِيْنَ ثَانِي عَشَرَ ذِي الْحِجَّةِ عَنْ بِضْعٍ وَثَمَانِيْنَ سَنَةً وَقِيْلَ بِتِسْعِيْنَ و بعده امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي أَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَأَسَاسُهَا أَبُوْ بَكْرٍ وَجُدْرَانُهَا عُمَرُ وَسَقْفُهَا عُثْمَانُ وَبَابُهَا عَلِيٌّ تُوُفِّيَ سَنَةَ أَرْبَعِيْنَ صُبْحَةَ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ سَبْعَ عَشَرَةَ خَلَتْ

مِنْ رَمَضَانَ عَنْ سِتِّيْنَ سَنَةً قَالَ اَبُوْهُرَيْرَةَ كُنَّا قُعُوْدًا مَعَ النَّبِيِّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ اَبُوْبَكْرٍ فَقَالَ مَرْحَبًا بِمُوَاسِيَّ بِمَالِهِ مَرْحَبًا
بِمُؤْثِرِيْ بِنَفْسِهِ فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ مَرْحَبًا بِوَزِيْرِيْ مَرْحَبًا
بِالْفَرْقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ مَرْحَبًا بِمَنْ اَعَزَّ اللّٰهُ بِهِ الدِّيْنَ
وَبِمَا كَرَّمَ بِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَقَالَ مَرْحَبًا بِخَتَنِيْ
وَزَوْجِ ابْنَتِيْ وَالَّذِيْ جُمِعَ لَهُ النُّوْرَانِ السَّعِيْدِ وَالشَّهِيْدِ
وَيْلٌ لِقَاتِلِهِ بِالنَّارِ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَقَالَ مَرْحَبًا بِاَخِيْ وَابْنِ عَمِّيْ
وَاَبِ وَلَدِيْ وَالَّذِيْ خُلِقْتُ اَنَا وَهُوَ مِنْ نُوْرٍ وَاحِدٍ يَا مَعَاشِرَ
النَّاسِ هٰؤُلَاءِ اَرْبَعَةٌ لَا يَتَّفِقُ حُبُّهُمْ اِلَّا فِيْ قَلْبِ مُؤْمِنٍ وَلَا
يَتَفَرَّقُ فِيْ قَلْبِ اَحَدٍ اِلَّا مَنْ كَانَ مُنَافِقًا فَمَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّيْ
اَحَبَّهُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِيْ اَبْغَضَهُمْ هٰؤُلَاءِ سَادَاتُ
الْمُؤْمِنِيْنَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ لَا يُبْغِضُهُمْ اِلَّا شَقِيٌّ وَلَا يُحِبُّهُمْ
اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ قَدْ بَلَّغْتُ پس جواب حطان و آستانه در جواب
گفتند اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مُبْغِضِيْهِمْ دلوا گفت آمین و در آن روز سی یهودی و
پنجاه منافق اسلام آوردند بعده اہل بیت رضی الله تعالی عنهم بعده ستة باقیه از عشره
مبشره طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص و
ابو عبیدة ابن الجراح رضی الله تعالی عنهم بعده اہل بدر و ایشان سیصد سیزده کس بودند
بعده اہل حدیبیه و فی الحدیث انتم الیوم خیر اہل الارض و ایشان یکهزار
و چهار صد مرد بودند کما فی المشارق بعده سایر اصحاب بعده تابعین بعده تبع

تابعین رضی الله عنهم در شرح لامیه گفته که امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین فاضلتر اند از عایشه صدیقه رضی الله عنها و فی الحدیث ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و این هر دو سرداران اولین و آخرین اند و فی الحدیث فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی الطعام و از فاطمه زهرا رضی الله عنها نیز و علیه الفتوی کما فی مجموعه خانی و فی الحدیث یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه و زهرا افضلترست از سایر دختران پیغمبر علیه السلام و فی الحدیث فاطمة سیدة النساء اهل الجنة و تفضیل اولاد خلفای راشدین بقولی چون اصولست غیر از امیر علی و بقولی بعلم و ورع نه بنسب کما فی الجواهر در شرح قصیده امالی گفته که یار پیغمبر در شریعت مومن است ممیز که پیغمبر را دیده باشد چون عیسی و خضر علیهما السلام و همچنین بعضی از جن نه آنکه او را در شب معراج دیده از انبیا و ملائکه و نه مرتد و نه رائی در خواب و نه طفلی که بی تمیز بمیرد و در شرح عقائد گفته که یاد نکنیم صحابه را مگر بخیر و فی الحدیث لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیوشک ان یاخذه و آنچه میان شان از نزاع و حرب افتاده محامل و تاویلات دارد پس سب شان اگر مخالف قطعی باشد کفر بود چون قذف صدیقه رضی الله تعالی عنها و صلی الله علی بعلها و رضی الله عن ابیها و لعن الله علی مبغضها و الا بدعت و فسق و منقول نیست از سلف که از

لعن بر معاویه رضی الله تعالی عنه و اعوان او که غایت کار او بغی است و همو جبار بود

در شرح لامیه گفته که اهل حق بر آنند و هو الصحیح پس معاویه نه ظالم بود و نه فاسق

و بقول باغی بود که پیغامبر علیه السلام عمار را فرموده تقتلك الفئة الباغية

و اما جواب داده اند که باغی نام خاطی در اجتهاد نیست و اینجا معنی طلب است یعنی القوم الطالب

لدم عثمان رضی الله تعالی عنه و فی الحدیث انه قال لمعاویة اللهم اجعله

هادیا مهدیا واهد به اللهم علم المعاویة الکتاب و

الحساب وقه العذاب و او بیست سال امیر بود بشام و بیست سال خلیفه در

تمهید گفته که معاویه و تابعان او در حق علی مخطی بودند در دعوی امارت و بیعت که در آن

وقت علی افضل و احق از و بود و او بعد از علی بود و باغی بودند بسبب قتال نه فاسق و

توبه معاویه در زمان علی رضی الله تعالی عنهما ظاهر نشد اما علی با وی صلح کرد و بعد از علی

رضی الله عنه خلیفه بحق بود عادل در دین و حسن رضی الله عنه با وی صلح کرد و بیعت

کردند با وی همه یاران پیغمبر علیه السلام و جمیع اهل اسلام و حسن نیز متابعت و تسلیم خلافت نمود

کما فی الجواهر اما حسین رضی الله تعالی عنه بر حق بود و بظلم کشته شد که معاویه اگرچه یزید را

خلیفه ساخته بود اما بسیاری از اهل اعتبار با وی بیعت نکردند و بقول امام بفسق مشغول

میشود و وی شارب خمر و آمر بملاهی و عناد مانع حق و فاسق بود پس امام حسین باغی نباشد

و در شرح لامیه گفته که لعنت و دشنام کرده نشود و یزید را اصح که حال او معلوم نیست

مگر یقین شود که امر کرده اگر مستحل بوده کافر شود و الا نه که قتل غیر نبی کفر نیست و اگر امر

نکرده بمجرد گمان تفسیق کرده نشود و علیه المحققون و شیخ الاسلام زمانه ما شیخ عبد الله

سلطان پوری فتوی داده بود بر تعذیر او و فی الحدیث لا یرحم من لا یرحم

مجلده بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ان تدل علیه ان لم
یکن صاحبه کذلک وکرامت ولی ای عامل بامر ونهی حق ست ای خارق
عادت از ملتزم متابعت چون قصه آصف و حضور رزق بمریم در رویت فاروق بر منبر
وجری نیل بالقای کتابت عمر و نوشیدن خالد زهر را و تسبیح کاسه و حدیث اویس و ملاقات
ابراهیم بن حیان و مشی علی حضرمی با یاران بر دریا و رویت حبیب عجمی بصره روز
ترویه و بعرفات روز عرفه و تحرک کوه فضیل و دوران تخت در خانه ذو النون و نار ابن
ادهم و برا علیل سهل الکل فی الاعتماد و طیران در هوا و کلام حماد و عجما و اندفاع بلا
کفایه مهم اعدا الکل فی العقاید و فرق میان کرامت و معجزه آنست که این واجب الاظهار
ست و آن واجب الاخفا، **در حاقطیه** گفته که اظهار کرامت روا ست از جهت ترغیب مرید
نه از جهت فخر و عجاب و پیغمبر قاطع ست و ولی که او عالم نبوت خود ست بخلاف ولی که خاتمه نیز
یکی را معلوم نیست و هیچ ولی از پیغمبر فاضلتر نه و تفضیل کفر ست و از ینجهت تکفیر کرده شد در منقول
که ولایت فاضلتر ست از نبوت اگرچه تاویل کرده شده که مراد ولایت پیغمبر ست
در شهابیه گفته که ولایت غیر باتفاق فاضلتر از نبوت نیست اما ولایت پیغمبر بقولی فاضلتر
ست از نبوت که بآن تصرف در خلق ست و این اخبار از حق تعالی و آن فاضلتر ست که مقصود
ست و بقولی نبوت او فاضلتر ست از ولایت که آن توجه بحق تعالی ست و این بخلق
و نیز هیچ ولی بدرجه پیغمبر و نه بمنزله که تکالیف ازو ساقط شود و خوارق چهار اند معجزه
پیغمبر و کرامت ولی و معونت عوام و استدراج شقی **نوع آخر** منه حق تعالی خالق
افعال عباد ست و بنده را افعال اختیاریه مختار ست در صورت و مضطر ست در معنی
بآن اعتبار فعل منسوب ست باو و این را کسب گویند و باین اعتبار منسوب بحق تعالی ست

۱۷

واین را خلق نامند و صلح بر حق تعالی واجب نه و رزق گاه حلال میباشد و گاه حرام و هر یکی نصیب خود رزق خود هست و نمیخورد هیچ یکی رزق دیگری و تکلیف ما لیس فی الوسع روا نه اما تکلیف مریض و شیخ فانی بر صوم در حج تکلیف ایجابست نه تکلیف ادای (اتیان) کما فی التمهید افعال حق معلل نیستند با غرض یعنی محتاج نیستند بآنها نه انکه قابل میشند و استطاعت مقارن فعلست و تکلیف معتمد است بر سلامت اسباب و آلات نه بر این و حسنات مذهب گناهان اند نه عکس مگر کفر اما آنچه وارد است در عتاب صایم و حسد و مثنه تصدیق وایذا اولیا و لست کما فی عقیدة النجاح و دعا را تاثیر کثیر است و دعای کافر نزد بعض جمهور مستجاب نیست و نزد امام ابی القاسم حکیم و ابی نصر دبوسی و است استجابت آن هو المختار لیکن در عقیده گفته آنچه از قبیل عطا است رد است و آنچه از قبیل اکرام نه هو الصحیح قال الصدر الشهید و به یفتی در روایت اکفار اهل قبله تا انگاه که بدعت او بکفر نرساند و بقولی این مذهب متکلمین است و تکفیر قایل بخلق قرآن و استحالت رویت و مثل این مذهب فقهاست و مقترف کبیره مومن است و اگر بی توبه بمیرد اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عذاب کند بقدر گناه عاقبت او جنت است و رحمت کرده شود او را نه لعنت و توبه او قبول است هر چند که یاس باشد و علیه الفتوی کما فی مجموعه خانی و از توبه صغایر بی نیاز نه در روایت عفو او بی توبه و این ندم نیست بر گناه از جهت گناه و بقولی با عزم بر ترک او ابدا و قبول او فضل است موعود است در روایت خلف در وعده او و نه در وعید او بر صحیح و بقولی این کرم است در حافظیه گفته برسیکی که عقل از آن آبی نبود قبول او واجبست چنانچه لوح و قلم و آنچه در و مرقوم شده جفاف قلم بآنچه کاین نیست یعنی قلم از احکام فارغ شده اگر گویند یمحو الله ما یشاء

لله محو میکند خدای تعالی چیزی که می خواهد ۱۲

یثبت وکل یوم هو فی شأن گویم جف القلم بالمحو والاثبات
در فقه اکبر گفته که کتابت در لوح بوصف است نه بحکم تا جبر لازم
اشراط ساعت و فی الحدیث انها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات
و یکی از آنها دخان است و آن دودی است که پر کند میانه مشرق و مغرب و دور
کند چهل شبانه روز مسلمانان چون زکامی شوند و دماغ کفار بجوش آید و دیگر دجال
کور که بن یهود متولد شده در زمان پیغمبر علیه السلام اولا دعوی ایمان و صلاح کرد
پس نبوت پس الهیت بدر آید از جزائر شام و یمن سوار بر حمار و سلطنت او در بر و بحر
رسد تا احیای اموات و کنوز زمین و امطار سما و انبات زمین بامر او باشد با قدرة
الله سبحانه و تعالی استدراجا و مثل بهشت و دوزخ باشند و در حقیقت بهشت او دوزخ
و دوزخ او بهشت و بسیاری بر وی ایمان آرند و خضر علیه السلام اکشند و همه بلاد را
ضرر رساند الا مکه مدینه و بیت المقدس و طور سینا و درنگ کند در زمین چهل روز روزی
چون سال و روزی چون ماه و روزی چون هفته و باقی چون معهوده و بر وی آید چهل سال
و این واقعه آنگاه شود که این امت فاسد شود و هیچ کسی پناه از ظلم نیابد حق تعالی
امام مهدی ابن عبد الله را پیدا کند از فرزندان فاطمه زهرا رضی الله عنهم بر سر او
ابری باشد در آن فرشته ندا کند که این مهدیست او را متابعت کنید بر وی آیند آن آوا
از مغرب تا بمشرق بشنوند و دنیا را مالک شود و مسلمانان او را اطاعت کنند بی جنگ
پر کند زمین را العدل چنانچه پر بود بجور راضی شوند از وی ساکنان زمین و آسمان هفت
سال زندگانی کند و در اثنای آن دجال بمکه رسد و مسلمانان مستعد قتال شوند و تسویه
صفوف کنند که اقامت فجر گفته شود و عیسی علی نبینا و علیه السلام نازل شود

ازنجمه تلکین نزدیک مناره بیضا امامت کند مردم او مهدی بوی اقتدا کنند برامع

وچون آن لعین او را ببیند چون نمک که در آب گدازد گدازد اگر او را بگذارد بگدازد ولیکن او را

بنیم نیزه بکشد و زمین را باسلام پر کند و قرار مردم بر شریعت ما شود که او صحابی است

در قرن رابع ملحق بقرون ثلثه و ادیان باطله را ناچیز کند خاصه دین نصاری و یهود

بر خیزد و دنیا معمور شود تا قابل کوته یافته نشود و زن کند و او را اولاد شود و چهل و پنج

سال درنگ کند پس بمیرد و او را در روضه شریفه خلف عمر دفن کنند فطوبی

للمحلین بین الشیخین و دیگر دابة الارض طول او شصت گز باشد کسی با و نمی تواند

رسید و کسی نتواند از و گریخت با مردم بسخن درآید مومن را مومن گوید کافر را کافر و دیگر

یاجوج و ماجوج پسران یافث بن نوح علیه السلام بعضی از هر بلندی بلند تر و بعضی بقدر

بدست و دیگر طلوع آفتاب از مغرب در **شرح حصن حصین** گفته که از ابن عباس

آمده رضی الله تعالی عنهما که چون فواحش منتشر شوند و امر معروف و نهی منکر بر خیزد

آفتاب سه شب محبوس شود با ماه بعده از مغرب برآید و مسلوب النور بر آیند تا میان

آسمان و باز گردند و صباح آفتاب چون معتاد بر آید و این زمان در توبه بسته شود

یعنی بر کافران لیکن توبه مومن و ایمان کودک و مولود بعد از آن قبول باشد

چنانچه در عین المعانی و مکمل گفته و خسوف ثلثه بمشرق و مغرب و بجزیرهٔ عرب و

آتش ناری که از زمین بر آید و خلق را بمحشر راند در **عمده** گفته عن ابن مسعود

رضی الله تعالی عنهما قال علیه السلام ان اول آیات الساعة طلوع

الشمس من مغربها اول علامات طلوع آفتاب باشد و پس دجال و دیگر

معلوم نیست در **شرح قصیده** گفته ترتیب آیات قیامت اول مهدی

پس کسوف قمر سه شب پس خسف میان حرمین پس دود ابر پس دجال پس عیسی پس
دابه پس یاجوج و ماجوج پس موت عیسی پس هدم کعبه پس طلوع آفتاب پس دابه
ثانیاً پس رفع علم و قرآن پس بقای مردم صد سال تا گوینده کلمه توحید پس
نفخ در صور در مدارک گفته که این سه بار باشد نزد جمهور یکی از برای فزع و دیگر
از برای اماتت و دیگر از برای احیای میته **فصل دوم** بدانکه حق تعالی همه خلق
را بعد همیراند در **شرح قصیده** گفته مگر عرش و حمله او و کرسی و لوح و قلم
ارواح را که در برزخ آیند ارواح مطیعان در ریاض بهشت باشند ناظر بدید و ارواح
عاصیان میان آسمان و زمین و ارواح کافران در اجواف طیر سیاه در سجین زیر
زمین هفتم و اتصال ایشان با اجسام اتصال چون گوشت بدن است و دیگر بهشت
و دوزخ و ما فیها که این ها را نیز فنا نباشد اما قول ابی القاسم بلخی از معتزله لهما
ثم یخلقهما درست نیست این در زاهدی گفته اگر گویند کل شیء هالک
الا وجهه گوئیم که ماسوای حق تعالی ممکن است و ممکن بنظر ذات خود مستحق وجود
نیست نه آنکه بر ماسوای او عدم طاری خواهد شد این در شرح طوالع گفته و سوال
منکر و نکیر حق است با عادت حیوة در تن و در اعاده روح توقف کرده اند گویند من
ربک و ما دینک و من نبیک پس اگر جواب با صواب گوید قبر او را فراخ کنند هفتاد
گز و منور سازند و گویند نم کنومة العروس و الا معذب شود این در اعتماد گفته و
این هر انس و جن صغیر و کبیر راست در گور بر با خود اگرچه بیرون از وی چند روز باشد
بعد از غیبت مردم و غریق و ماکول سبع را نیز باشد نه انبیا را علیهم السلام و اصح
و امام در سوال اطفال مشرکان توقف کرده اند و حکیم ترمذی گفته که سوال مخصوص است

این است لیکن در ظهیریه گفته که بقول عامه مشتهدین عام است وضغطه گور در گور
عذاب گور کفار و بعضی عصاة را حق است وفی الحدیث اجزاء لعذاب القبر
ثلثة ثلث من الغیبة وثلث من النمیمة وثلث من البول
واین روح و تن را باشد بر اصح وبقولی آنرا وبقولی این را لیکن با مشغول بکیفیت
نشویم گفته اند که کافر را تا قیامت باشد مگر شب جمعه و ماه رمضان ومر فاسق را
شب جمعه منقطع شود لیکن عود اگر در آن شب بمیرد یکساعت و بس و باز همه را زنده
گرداند و اعاده کند احیا در ا به همه اجزاء اصلیه لیکن حکیم ترمذی حدیثی روایت کرده
که مگر ملک الموت که او را حشر نباشد و همچنین بهایم را و بقولی آنها را نیز زنده کنند و
بعد از عدل در اینها خاک گرداند و بر مختار ما قطعیه بهایم و طیور و حشرات همه را حشر
شود و حساب حق است ای اعلام اعمال خیر و شر و متکلم ملائکه باشند هر ملکی را
ملکی و بقولی حق تعالی مستوجبان رحمت را و ملائکه مستوجبان غضب را و جنی را نیز
حساب شود نه انبیا را بر اصح مطیعان را آسان شود که ابرار و متجاوز باشد و فاسقان
و کافران را دشوار باشد که مطالبه باشد بکم و بیش و ترک مسامحه وفی الحدیث ان الله
یُدنی المؤمن فیضع کنفه وستره فیقول اتعرف ذنب
کذا حتی اقر ذنوبه ورای فی نفسه قد هلک قال سترتها
علیک فی الدنیا وانا اغفرها لک الیوم فیعطی کتاب
حسناته واما الکافر والمنافق فینادی بهم علی رؤس
الخلائق هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله
علی الظالمین ومیزان حق است واین است راست بر اصح نه انبیا را

ونه گناه ولرا بر اصح مگر بعد از عوم اگر گویند که اعمال اعراض اند و ایشها بقا نبازند
گوئیم ایمان آریم و مشغول بکیفیت نشویم و بقولی صحایف را وزن کنند لیکن در تمهید گفته
که بنده را با عمل وزن کنند و میزان بقولی اکثر کیفیت دو سنهای ترازو میکائیل که شاهدی
و لسان و دو کفتان یکی از نور دیگر از ظلمت و عرض هر یکی چون عرض آسمان
و زمین تطایر کتب حق ست مومن را بیمین کافر را بشمال یا وراء ظهر و صراط حق ست
و آن پلی ست ممدود بر دوزخ باریک غایت از و زبین ست و دیگر بهشت و هر یکی از و بجانب
بهشت بتفاوت عمل گذارد چون ساعت برق و باد و جواد و رکاب و پیاده و بشکم و
بسیاری بدوزخ افگنده شوند کافر مخلد باشند و مومن درنگ کند ساعتی یا روزی
یا سالی یا ماهی و آخر مومنان درنگ کنند در دوزخ مدت دنیا هفت هزار سال
در فقه اکبر گفته که قصاص درمیان خصوم به حسنات در قیامت حق ست و اگر
نباشد طرح سیات بر ایشان حق ست و حوض حق ست و فی الحدیث حوضی
مَسِيرَةُ شَهْرٍ وَزَوَايَاهُ سَوَاءٌ مَاؤُهُ اَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَرِيحُهُ
اَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ وَكِيزَانُهُ اَكْثَرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ
مَنْ يَشْرَبُ مِنْهُ فَلَا يَظْمَأُ اَبَدًا و این بر اصح غیر کوثر ست که
حوض در موقف ست و کوثر در بهشت این در حاشیه خیالی گفته و شفاعت پیغامبر
و پیغمبران علیه و علیهم السلام برای اهل کبایر حق ست و فی الحدیث شفاعتی
لِاَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِي و حکم نکنیم بوجوب این تا امر انکار
و جزا لازم نیاید بلکه جایز و متصور ست در هر فرد تا ارادۀ الٰهی باشد نه آنکه در شرح
قصیده گفته که شفاعت اهل خیر ای انبیا و ملائکه و علما و شهدا و صلحا و

قولا منه وآبا و هنا و اقربا مر خوشت برای عفو صغایر و کبایر و دفع اهوال و
تعجیل حساب و ادخال بغیر حساب و اخراج از نار و رفع درجات و شفاعت کسانی
را باشد که جز ایمان عملی نه اند و آنها که نداند حق تعالی آنها را بفضل عمیم از آتش
خلاص بخشد و بهشت و دوزخ حق است و اکنون موجود اند و دوزخ را هفت
درکه است جهنم و لظی و حطمه و سعیر و سقر و جحیم و هاویه هر یکی قومی معین است نام
خازن او مالک است و درانها است عذاب گوناگون چون زقوم و حمیم و عقارب
و سلاسل و اغلال و انکال وقانا الله تعالی بفضله من عذاب النار و بهشت
بر مختار فقیه ابو اللیث چهار اند و هر یکی او و در جنة عدن جنة النعیم مقربان آنها که طالب
حق اند و جنة الفردوس و جنة الماوی اصحاب یمین که طالب جنة اند و از ابن
عباس آمده هشت مذکور و دار الخلد و دار السلام و علیون و نام بواب او رضوان
و در انها است حور و قصور و غلمان و ولدان و حلل و انهار و اشجار و اطعمه و اشربه
و فواکه و ضیافات و فی الحدیث یقول الله اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی بال بشر و فقیه
ارسدی گفته که اگر آسمانها و زمینها بمقدار دانه سپند ساخته شوند حق تعالی
بشمار هر دانه بهشتی است که عرض او چون عرض آسمانها و زمین است و دخول در
بهشت محض بفضل خدای تعالی است و درجات باعمال همچنین دخول در دوزخ
بعدل است و درکات بحسب اعمال و دخول در بهشت و دوزخ در آخرت باشد نه در
برزخ و جزا بر کفر مخصص است بآخرت و در تمهید در باب اول گفته شک نیست که
اطفال مومنان مومن اند در دنیا و آخرت و از اهل بهشت اند اما اطفال کفار

اینجا به تبع ابوین محکوم اند بکفر و اینجا بقول اهل سنت و جماعت معذب نباشند بقولی
خادم بهشتیان باشند و بقولی از اصحاب اعراف و بقولی از اصحاب یمین و امام توقف
کرده و امام محمد گفته من میدانم که خدای تعالی هیچ یکی را بغیر گناه عذاب نکند و بر
هیچ حکم کرده نشود بکفر ایشان قبل از بلوغ و همچنین اطفال جن **در حافظیه** گفته
که جنی کافر معذب باشند بنا بر اتفاق و مسلم مثاب بود به بهشت چون الانسی
نزدیک صاحبین و امام در کیفیت ثواب ایشان توقف کرده **و در تمهید** گفته که
نزدیک امام حنفی را نجات باشد نه ثواب و اصح آنست که او را اکل و شرب نباشد
لیکن نفع گیرند بنظر و شم و سماع چون دنیا و بر اصح جماع کنند با اهالی خود نه با اهل
بهشت اما ملایکه از بهشت ممنوع نیند و اکنون نیز در می آیند باذن حق تعالی لیکن راحت
نمیگیرند از و غیر از نظر و رویت خدای تعالی جایز است بعقل و واجب است بنقل بعد از
دخول بهشت و در خانی گفته که در رویت ملک و جن اختلاف کرده اند لیکن صحیح
هر که در بهشت در آید به بیند آدمی باشد یا فرشته یا جن **و در شرح قصیده**
گفته که این متفاوت باشد بحسب اعمال پس حاصل شود بدیده سر بجهت و کیف
هر سالی و هر ماهی هر هفته و هر ساعتی و هر بار که محظوظ شود و علی الدوام رزقنا الله بفضله

ذکر فصل سوم **در حافظیه** گفته که ایمان بخدای تعالی فرض است باتفاق
و موجب او خدای تعالی است لیکن بواسطه عقل تا امام گفته لا عذر لاحد
في الجهل بخالقه و اگر پیغامبری نیامدی بر عاقلان معرفت او واجب بودی
و ایمان عبارتست از تصدیق و اقرار شرط است از برای اجرای احکام نزد
محققان و نص امام و اختیار شیخ ابو منصور ماتریدی است لیکن در فقه اکبر گفته که ایمان

قوی است و التصدیق لیس بایمان او در رکن باشد تصدیق کرده اعمال سقوط ندارد

و اقرار که محتمل است این قول مختار امام شمس الائمه و فخر الاسلام و اعمال از ایمان

نیستند چنانچه اهل حدیث گفته اند و ایمان زیاده و کم نمیشود و زیادتی منقول محمول است

بر زیادتی ثمرات و ایمان مخلوق است که بنده بهمه افعال خود مخلوق است و روایت

که ایمان نام هدایت و توفیق باشد اگرچه بی این یافته نمیشود چنانچه قایل بعدم خلق گمان

برده که ما سوی او همه مخلوق باشد مگر مقدور و جما شانه هذا ... مخلوق و این اعتبار

گفته و مقر مصدق مومن است حقا و صحیح نیست که گویند انا مومن ان شاء الله تعالی

چنانچه انا حی ان شاء الله تعالی که اگر آن از برای شک است کفر است و اگر از برای

تادب و احالت امور بمشیت حق تعالی است یا از جهت شک در عاقبت نه در حال یا از

جهت تبرک بذکر حق تعالی یا از جهت تبری از اعجاب خود در همه وجوه ترک اولیست

که موهم شک است این در شرح عقاید گفته و در شهابیه گفته که اگر قایل باسول باشد

اکثر اصحاب بر منع اند بخلاف بعضی و کسیکه مرتد شود ظاهر نمیشود که مومن نبود در علم خدای

تعالی پس مومن در حال زاولیاست چون ابلیس اگرچه میدانند که کافر خواهد شد و کافر

از صد است در حال و اگرچه بعد ازین مسلم شود و سعید شقی شود و شقی گاه سعید گردد

و تغیر در سعادت و شقاوت نشد در اسعاد و اشقا و نزدیک اشعری اعتبار خاتمه است

و ایمان در رسالت نبوت باقی باشد بعد از موت که اینها صفات روح اند و این

باقی است و ایمان مقلد صحیح است و ترک استدلال معصیت این انگاه است که تقلید

صحیح باشد چنانکه با وی نوع تفکری باشد تفکر کند در الاهی و تسبیح گوید نزد یکسیح و

برق و رعد و نور و ظلمت اما تقلید فاسد باتفاق فاسد است لیکن در عمده از

اصول صفار گفته که صحیح آنست که چون کلمه گوید واو را گویند که چه گفتی گوید که این کلمه ایست که
مسلمانان میگویند قایل مسلمان میشود من نیز میگویم برای اسلام اما اگر گوید من نمیدانم که
این چیست نه ایمان و اسلام نگفته است در تمهید گفته که بقول عامه اهل سنت فرق
نیست در ایمان و اسلام و معرفت و توحید پس هرکه دارد هر چهار دارد اگر پرسیده
گرا ایمان تو چون ایمان صدیق ست گوئی که ایمان من و صدیق و پیغمبران و فرشتگان
یکی ست نه بصورت لیکن بصفت که من همان آورده ام همه آنچه ایشان ایمان آورده اند
و نگویم که ایمان من چون ایمان ایشان ست و از امام محمد آمده مکروه ست که گوید که
ایمان من چون ایمان جبرائیل ست یا پیغمبران یا ملایکه یا صحابه که ایشان چیزها
دیده اند که از ما غیب اند پس در یقین و ثبات تفاوت باشد نه در اقرار و تصدیق
در فقه اکبر و شرح او گفته که ما مسلمانان می شناسیم خدای تعالی را چنانکه حق
شناختن ست که ما می شناسیم او را چنانچه وصف کرده بنفس خود را در کتاب خود
بهمه اوصاف و حق معرفت همین ست و شیعه میگویند که خدای تعالی را هیچ مخلوقی
نمی شناسد حق شناختن اگرچه نبی مرسل یا ملک مقرب باشد و او خود را خود می شناسد
و این مردود و باطل ست و هیچ یکی قادر نیست بر عبادت حق تعالی حق عبادت و برابر
اند همه مومنان در معرفت و یقین و توکل و محبت و خوف و رجا در امور ایمانی و متفاوت
اند در غیر ایمانی متفاوت ترک علایق و هوا و معاصی و توجه حضرت احدیت که اینها
تاثیر تمام ست در تصفیه باطن و چون مشکل شود بر یکی چیزی از دقایق علم توحید
باید که اعتقاد کند در حال آنچه صواب باشد نزدیک حق تعالی تا عالمی بیابد و از وی بپرسد
و تاخیر نکند از طلب و توقف نکند که کفر ست در سراجی گفته که عامی را از ایمان

نباید پرسید لیکن باید که از خود بیان کند واو را گوید که آیا ایمان هست چون نعم
گوید ایمان او درست شود و در عمده گفته که حکم ایمان درین جهان آنست که جان و
مال او از قتل و اسیر و نهب ایمن شود و انبیا و گمان بد بر وی روا نبود و در آنجهان
آنست که از عذاب ابدی خلاص یابد و عاقبت به بهشت رسد و در تحفه گفته که ایمان
را شرایطیست چنانچه ایمان بغیب آوردن نه بمعاینه عذاب و احوال آخرت که این
ایمان یاس است و علامت او آنست که کسی نتواند شنید مگر فرشتگان و باختیار
و عقل نه در حیث و خواب اما ایمان مکره در آخرت نفع نکند لیکن وی را در دنیا بر اسلام
جبر کنند و خوف و رجا پس ایمنی بغیر دلیل و نومیدی کفر است و نیت تابید بر اسلام
یعنی اگر نیت کند که بعد از هزار سال کافر شود در حال و حلال را حلال دانستن و حرام را حرام
دانستن و بزرگ داشتن امر و نواهی را آنچه او را حق تعالی تعظیم داده پس تحقیر
معظم و تعظیم محقر چون کفر و ضلالت کفر است و امام ابو شجاع گفته که شفقت بر
مسلمانان از شرایط ایمان است یعنی غم بغم ایشان و فرحت بفرحت ایشان و از
حصن الایمان گفته که آرام دل شرط صحت ایمان است یعنی آرامی که از طریق
دلایل و اخبار باشد نه از راه مشاهده و عیان که منافی ایمان است در کراهیه جامع
گفته که نزدیک علمای حق یکی است و بر عامی لازم است که التزام مذهب یک امام کند
و اگر از هر مذاهب چیزی بگیرد فاسق تام باشد در جواهر گفته که در مذهب خود
صلابت کنند یعنی عمل کند بر آن و او را حق و صواب داند و تعصب نکند یعنی سفاهت
و جفا در مذهب دیگر و آنچه رجوع کند نقصان او و این روا نیست که ائمه مسلمان
همه در طلب حق بوده اند در مصفی گفته اگر پرسیده شویم از مذهب خود در

اعتقادیات گوییم که مذهب ما حق است و مذهب خصم باطل و در فرعیات گوییم که مذهب
ما صواب است احتمال خطا دارد و مذهب مخالف خطاست احتمال صواب دارد والله
تعالی و تقدس اعلم **باب دوم در احکام شریعت** و درین باب
فصل است **فصل اول** در آنکه احکام شریعت هفت اند فرض و واجب و سنت
و مستحب و مباح و مکروه و حرام فرض آنست که ثابت باشد لزوم او بدلیل قطعی و حکم او
ثواب است بفعل و استحقاق عقاب بترک و کفر بانکار متفق و واجب آنست که ثابت
باشد بدلیل ظنی و حکم او چون فرض است لیکن ثواب و عقاب این از آن کمتر باشد و عدم
کفر بانکار او بر اشهر و اصح لیکن ضال و مبتدع باشد و سنت موکده آنست که مواظبت
کرده بر وی پیغامبر علیه السلام با ترک یکبار یا دو بار یا ثابت شده با مر اولی الایجاب
و حکم او ثواب است بفعل کم از واجب و عتاب بترک و اثم باشد بر صحیح و کافر نشود
بانکار و بقولی شود و همچنین بتهاون و استخفاف و مستحب آنست که او را پیغمبر علیه
السلام گاهگاه کرده و گاه گاه نکرده و یا دوست داشته او را سلف و حکم او ثواب
است بفعل کم از سنت و نا عتاب بترک و این را مندوب و تطوع و نفل می نامند
بلکه با دب نیز و قسم ثانی از اول فروتر است که آن سیرت پیغامبر است نه این و مباح
آنست که تخییر باشد در فعل و ترک او و حکم او نا ثواب و نا عقاب گفته اند که مباح
خاص است از حلال که هیچ نزدیک نیم احلال است و مباح نیست از جهت کراهت
و مکروه بر دو گونه است تنزیهی آنست که در فعل او محذوری نباشد و حکم او اندک ثواب
است بترک و این مقول باشد در ترک مستحب و گفته اند که لا باس دلیل است بر استحباب
غیره و تحریمی آنست که در فعل او محذوری باشد چون حرمان شفاعت نه عقوبت بنار

وحکم او ثواب ست ترک وپرهیزکاری بفعل و حرام آنست که ثابت باشد منع او

بدلیل قطعی یا ظنی وحکم او ثواب است ترک لله تعالی و عقاب بفعل و کفر باستحلال

قطعی نه ظنی اینهمه نزدیک شیخین ست وهو المختار والصحیح ونزدیک امام محمد اگر

منع بدلیل قطعی باشد حرام بود واگر بدلیل ظنی باشد تحریمیه بود واگر منع نباشد

لیکن ترک اولی بود تنزیهیه باشد و بدعت مرادف مکروه است نزدیک امام محمد

والا اوجب نزدیک کراهت ست لیکن کم از و و ینبغی از ایجاب کمتر واز استحباب

بالاتر لیس بفوت سنت باشد و گفته اند هر کاری که متردد باشد در سنت و بدعت

ترک او اولیتر ست و هر جا که جمع شود حرام و حلال غالب ساخته شود آنرا برین

و در توضیح گفته که علما را اختلاف ست درین که امر و نهی را حکم در ضد هست

یا نه و صحیح آنست که اگر مقصود با امر و نهی فوت شود حرام و واجب بود والا کراهت

و سنت موکده **فصل دوم در شمار فرایض** بدانکه فرض دو نوع

ست یکی فرض عین که بر کردن یکی از دیگران ساقط نشود چنانچه ایمان آوردن

بر وجه بسط و تعلم علم توحید و نماز و روزه و حیض و نفاس و زکوة و حج و بیع

و شرا و نکاح و طلاق و عتاق و حرفتی و معامله که بآن مشغول ست و لهذا علما

در اسواق در می آمدند و از مسایل می پرسیدند کسیکه بیان میکرد اورا امر باخراج

میکردند و کسب بقدر کفایه خود و عیال در **خزانة المفتین** گفته فی

الحدیث طلب الکسب فریضة علی کل مسلم و انبیا علیهم

السلام کسب کرده اند مهتر آدم زراعت میکرد و مهتر نوح نجار بود

و مهتر ابراهیم بزاز بود و مهتر داود زره میساخت و مهتر سلیمان زنبیل از خوص

سیاف بود و مهتر ادریس خیاط بود و مهتر ذکریا نجار بود و پیغمبر ما علیه وعلیهم السلام
راعی غنم بود و هر پیغمبر غنم میچرانید و صدیق بزازی میکرد و فاروق کار ادیم میکرد
و عثمان تاجر بود و علی کسب میکرد و بصحبت پیوسته خود را باجرت میداد و امام
اعظم نیز بزازی و تجارت میکرد رضی الله تعالی عنهم و التفات کرده نشود سوی کسانیکه
در مساجد و خانقاهات نشسته اند و انکار از کسب کرده اند چشمهای شان
طاقی و دستهای شان ماده خود را متوکل می نامند و نشینند در کافی گفته که نزد
علمای سنت و جماعت توکل مامور به آنست که اول کسب اسباب کند بعد توکل
بر خالق اسباب نه بر اسباب و افضل اسباب جهاد است پس تجارت پس زراعت
پس صناعت و بقولی زراعت فاضلترست از تجارت و در ذخیره گفته
که همه انواع کسب در اباحت برابر اند بر صحیح و این قول جمهورست و در خلاصه
گفته اگر کسب نتواند کرد طواف ابواب برو فرض است و اگر قادر بر خروج نباشد
اعانت او با عطار یا با خبار فرض است تا اگر امتناع آورند و او هلاک شد همه
آثم شوند در ملتقط از امام ابی منصور گفته کسی که برای طلب علم بر آید کفایت او
بر مسلمانان لازم ست و اکل و شرب اگرچه حرام نزدیک خوف هلاک در برجندی
گفته اگر میت یابد بخورد آثم شود اما اگر مال غیر بخورد ماجور باشد و اگر خورد ضمان
دهد هم روا باشد و جهاد در نفیر عام بشرط قدرت بر قتال و سلاح و زاد و راحله
و جز آن در شرح وقایه گفته که کافران چون بر حدی غلبه کنند بر قربان
آن حد جهاد فرض عین شود چون قادر باشند بر جهاد اما بر غیر اینها چون خبر رسد
فرض عین شود اگر حاجت باشد چنانچه آنها مقاومت نتوانند یا تکاسل ورزند

وهمچنین بر اهل شرق و غرب فرض عین شود و بر استاذه و علما و والدین و سلطان
در مامورات و مباحات و توبه از گناهان و دیگر فرض کفایت که بکردن یکی
از گردن غیر ساقط شود چون تعلم فقه و اصول فقه و قرآن زیاده از قدر حاجت و قضا
و خطابت و فتوی **در خزانه** گفته که واجب نیست بر فقیه که جواب از هر مسئله دهد
چون در اینجا غیر وی از فقها باشند والا لازم است که فتوی و تعلیم فرض کفایت است
و جهاد چون غلبه کفار نباشد **در جامع الرموز** گفته که بر امام لازم است که هر سال
بدار حرب جماعتی فرستد والا آثم باشد و این آنگاه است که ظن مکافات باشد
قتال والا مباح نیست و این بر کودک و بنده و زن حره مطلقا و مقعد و اقطع نیست و فرز
ومدیون بی اذن یکی از والدین و این بزد و دائن و امر معروف و نهی منکر اگرچه خود
عاصی باشد **در ظهیری** گفته که امر را نشاید است در بر علما بزبان و بر عوام از این احتیاط امام
زندوسی است **در طهارت خلاصه** گفته اگر داند که خواهد شنود واجب باشد
والا نه لیکن امام سرخسی گفته که بی این تفصیل واجب است **در عین العلم** گفته که این
بر حسب معروف و منکر است **در مسعودی** گفته در خبر است که مستحق را باید فرخ
برند فرمان رسد که او را باز گردانید که او را در خزانه ما طاعتی است یکی در نماز دست
تا دوش می آورد او را گفت تا گوش بر آرد **در مطالب المومنین** گفته پسری منکر می کند
یکی خواست که به پدر او نویسد اگر گمان دارد که پدر تغییر آن میتواند نویسد والا نه و همچنین
در زوجین و سلطان با رعیت و این از جهت حق پدری و مادری ساقط نشود یکبار بگوید
اگر قبول نکند خاموش شود و دعا کند اگر یکی گناه بخفیه می کند روا نبود که او را کشف کند
و باید که امر و ستر کند اگر تواند تا ابلغ باشد در نصیحت و اگر نافع نشود در علن گوید

و باید که قاصد وجه الله و اعزاز دین باشد تا نصرت یابد نه از جهت حمیت نفس و الا
خوار شود و باید که عالم باشد و باید که احتساب او بلین و شفقت باشد نه بدرشتی
و غلظت و رد سلام نه سلام طامع و زن بیگانه **در قرآن خوانی** گفته اگر
جواب نتوانند ساقط شود و گر با لتحریک لبها نماید و همچنین جواب عطسه **در شرح**
حصن حصین گفته که فاصله در روایت که با واو باشد و حذف او در روایت لیکن
در شرح جنه گفته که ذکر واو در جواب مسلم ثابت است اما در جواب اهل ذمه بی واو
گوید اکثر روایات بر همین و عامه محدثان چنین گفته اند و نزدیک ابن عیینه بگوید
و خطابی گفته صواب همین است **در مطالب** گفته فرق نیست در جواب بتقدیم السلام
علیکم و تاخیر آن ازین **در بستان** گفته که از ابن عباس آمده رضی الله تعالی
عنهما که جواب کتابت چون رد سلام است و تشمیت عاطس که از وحمد شنود باسماع
در خلاصه گفته که زن جوان نتوانند و تا شته بار جواب گوید و در سینه یا ده نیکوست
فرض و عیادت مریض **در عین العلم** گفته نه عیادت صاحب رمد و دنبل و جرب
و درد دندان و فرشته که منهی است **در مطالب المومنین** گفته نه باک نیست
بعیادت جهود و ترسا که همسایه باشند و بعیادت فاسق بر اصح و همچنین مجوس تعولی
و ابقولی نه و در خانه مغصوبه بعیادت نرود و تجهیز میت مسلم **در سراجی** گفته اگر چیزی
نگذاشت بر مردم است تکفین او و اگر نتوانند سوال کنند **در شرح وقایه** گفته
که نماز جنازه او لا فرض بر جیران شود نه بر بعیدان و با قامت بعضی از همه ساقط
شود اگر به بعیدان رسد که جیران اقامت نکردند بر ایشان فرض شود و اگر همه ترک گیرند
هر که خبر موت او رسد آثم گردد **فصل سوم** در آنکه احکامی که آنها را وجوب باید

٣٢

کرده اند یکی از آنها تعظیم حق تعالی است چون مذکور شود در جامع گفته که در هر بار لیکن
در نظم گفته که یکبار کفایت کند در هر مجلس در فتح القدیر گفته اگر فوت شود بروی
دین نگردد بخلاف درود که این دین میگردد پس قضای این لازم باشد نه آن در عمدة
الواعظین گفته هر نامی که شنود جل جلاله گفتن واجبست و درین ثواب بسیار است وفی
الحدیث مَنْ سَمِعَ اِسْمًا مِنْ اَسْمَاءِ اللهِ تَعَالٰی وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ کَتَبَ
اللهُ لَهٗ سَبْعِیْنَ حَسَنَةً وَمَحٰی مِثْلَهَا سَیِّئَةً وَلَوْ قَالَ بِالشَّوْقِ
غَفَرَ اللهُ لَهٗ ذُنُوْبَهٗ وَلَمْ یَسْلُبْ اِیْمَانَهٗ وفقیه ابو اللیث گفته که یکی
ذکر بلند میگوید بر سامع واجبست که او هم ذکر گوید یا جل جلاله والا بزه گار شود واگر
آهسته گوید جواب لازم نباید چنانچه در قرآن و دوم درود گفتن هر بار که نام پیغامبر ما علیه
السلام شنود بر اختیار امام طحاوی و بقول امام کرخی یکبار در عمر در جامع گفته که این
مختار است و آن خلاف اجماع لیکن از تحفه گفته که صحیح قول طحاوی است و نکرار نام
پیغمبری از پیغامبران علیهم السلام در حکم درود چون تکرار آیت است در حکم سجده و در
خلاصه گفته اگر نام پیغامبری بوقت خواندن قرآن شنود بروی درود واجب شود
در مطالب گفته که ترضیه نزدیک ذکر اصحاب واجبست و در اوراد منیری
گفته که مستحب است و همچنین ترحم نزدیک ذکر سلف و ترضیه غیر اصحاب از سایر مومنان
روا است بر صحیح و تعلیم قرآن و فقه محارم را چون مادر و خواهر و زن و فرزندان و بندگان
را بقدر حاجت و فی الحدیث کُلُّکُمْ رَاعٍ وَکُلُّکُمْ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِهٖ
و خدمت و زیارت والدین اگرچه کافر باشند مگر چون بکفر کشند و حق والده اعظم است
از والد و نیز او واجب تر است و از حق والدین است که تملق کنند خدمت کنند تا زنده باشند

تا بروی امنی شوند دیگر وهی پیش نماید و آواز خود بر آواز ایشان بر نکشد و سخن با ایشان
بلند نکند و اطاعت کند در مباح و خود را الغیر نسبت نکند از جهت استنکاف و نفقه کند
بر ایشان و از خدمت ترفع نکند اگر چه مشرک باشند و تصدیق بر ایشان در مجلس نکند
و بنام نخواند و دشنام والدین غیر نکند تا والدین او را دشنام ندهد و سبقت بر ایشان
نکند و بجانب ایشان تیز نه بیند و اگر متعذر شود رعایت حقوق چنانکه هر یک [illegible]
دیگر متاذی شود حق پدر در تعظیم و احترام و حق مادر در خدمت و انعام تا اگر هر دو
بخانه در آیند برای پدر برخیزد و اگر مالی خواهند اول بمادر دهد این همه در مطالب گفته
و اگر پدر خواهد که پسر کاری فرماید گوید خوب آید ای پسر اگر فلان کار بشود و امر نکند
تا بمعارضه عاق نشود امام ابو منصور گفته که بر پدر لازم است که ولد را جود و احسان [illegible]
چنانچه تعلیم ایمان که حب دنیا سر همگناهان است در تنبیه فقیه گفته که حق ولد
بر والد آنست که زن کمینه نکند تا ولد با و متعیر نشود و نام او نیکو نهد و تعلیم کند او را
چون عاقل شود و تزویج او کند چون بالغ شود و امر نکند او را بچیزی که داند که نخواهد
کرد و حق استاذ چنانچه او را بنام نخواند و بجای او ننشیند در غیبت و حضور و پیش
وی با دب نشیند و نخندد و از آواز او آواز خود بر نکشد و با وی نستیزد و سخن او
قبول کند و از و در سخن و رفتن پیش نکند این در خلاصه و عمده گفته و در تعلیم المتعلمین
گفته باید که طالب علم اختیار کند از هر علمی علم که در آن احتیاج دین باشد و علم توحید
مقدم دارد و از کتب کتابی عتیق را نه محدث را که این از اشراط قیامت است
و از علما اعلم و اورع و اسن [illegible] گفته اند تا دو ماه درنگ کند تا که اگر پیش عالمی رود و سبق
گیرد و شاید که خوش نیاید و ترک گیرد و پیش دیگری رود او را در آن تعلم برکت نباشد

وشاگرد بعلم نرسد و نفع نگیرد مگر بتعظیم علم و استاذ مرتضی علی فرموده رضی الله
تعالی عنه انا عبد من علمنی حرفا واز تعظیم استاذ است ترک آغاز سخن
نزد او مگر باذن او و ترک کثرت سخن پیش او و ترک سوال نزد ملال او و رعایت وقت
کند و در نکوبد بل منتظر نشیند و حاصل آنست که طلب رضای او باشد و از سخط او حذر
و از توقیر اوست توقیر اولاد او و متعلقان او گویند که یکی از کبار ائمه در بخارا در اثنای
درس چند بار برخاست پرسیدند گفت که پسر استاذ من با کودکان بازی میکند چون
بدر مسجد میرسد برمی خیزم فقیر منقولست که قاضی شهاب الدین که ملقب است بنقال
هندی یکبار برای شاگردی عالمی روان شد در میان راه با وی گفتند که عالم خویش
بسیار دارد و فاضل عادت داشت که احترام ایشان بغایت میکرد بنابر ان از راه
بازگشت و فاضل در کبرسن چون از آن راه میگذشت پیاده میشد و تکیه یاران میکرد
و میگفت آخر من نیت شاگردی او کرده بودم گویند که امام حلوائی یکبار از بخارا
بدیه رفت تلامذه زیارت کردند غیر از امام ابی بکر زرنجری بعد از ان چون ملاقات
افتاد پرسید گفت بخدمت والده مشغول بودم فرمود عمری یابی در رونق درس
و همچنان شد بیشتری که استاذ و پیر بخرد برکت علم نمی یابد و نفع نمیگیرد مگر اندکی و باید
که کتاب نگیرد مگر بطهارت و پای دراز نکند بجانب کتاب و کتب تفسیر بالای کتاب
دیگر نهد و بر کتاب چیزی ننهد تا محبره مگر چون اراده نبشتن نباشد و باید که کتاب را
روشن نویسد نه تنگ و نه باریک گویند که امام رضی را دید که باریک مینویسد فرمود
ان عشت تندم وان مت تشتم و باید که تقطیع کتاب مربع باشد و این
تقطیع امام است و باید که در کتاب چیزی از سرخی نباشد که صنیع فلاسفه است نه صنیع سلف

لیکن در شرح حصن حصین گفته کرده است و بزرگان این چنین کرده اند و از تعظیم علم است
تعظیم معلم و شریکان و تملق مذموم است مگر در طلب علم و باید که نوعی از علم برای خود
اختیار نکند بلکه باستاذ سپارد و گفته اند که اول تفویض باستاذ میکردند و بمراد می‌رسیدند
و اکنون خود اختیار میکنند و نمی‌رسند گویند که محمد بن اسمعیل بخاری کتاب نماز پیش
محمد رحمهما الله تعالی آغاز کرد امام او را بعلم حدیث اشارت کرد و بفرمود امام درین
اشتغال کرد و مقدم همه شد و باید که شاگرد نزدیک استاد نه نشیند و بقدر یک کمان
نشیند و از خصایل ذمیمه احتراز کند خصوصا از تکبر که علم با تکبر حاصل نشود و مواظبت کند
بر درس و تکرار بین المغرب والعشاء و وقت سحر که درین اوقات برکت است شعر یا طالب
العلم باشر الورعا وجنب النوم واحذر الشبعا داوم على الدرس
لا تفارقه فالعلم بالدرس قام وارتفعا واتفاق کرده اند استاد پیغمبر
علیهم السلام که نسیان از کثرت بلغم است و این از کثرت آب و این از کثرت اکل و از امام
آمده که توقف میفرمود در بدایت سبق بر روز چهارشنبه و همچنین سایر علما رحمهم الله تعالی و فی
الحدیث ما من شیء بدئ فی یوم الاربعاء الا وقد تم در مطالب
گفته نباید که کتاب را بر خاک نهد و چون از خلا بر آید وضو کند یا دست شوید آنگاه کتاب
گیرد و حق معلم را بر حق والدین و دیگران مقدم دارد و نباید که در دل خود انکاری آرد و
اعتراضی کند بلکه توقف کند و اگر یکی از طلبه محبره دیگری نویسد باک نباشد و اذن بگوید
و قلامه قلم جدید انداختن جایز است نه قلم مستعمل چون گیاه مسجد و نیفکنند در جایی که خلل
در تعظیم افتد و جاهل چون شاگرد است در جواهر گفته که معلم صبیان را انکار فرمودن
باذن روا بود و چیزی ستدن بی شرط روا بود و حق شوهر در تنبیه الغافلین

گفته که پیغامبر علیه السلام گفته که این سه چیزست منع نکند خود را از زوج در هیچ وقت و روزه
ندارد مگر باذن او والا رمضان واگر دارد ثواب شوهر را باشد و وزر بر زن و بدر
نیاید مگر باذن او والا در لعنت باشد تا رجوع ورنی که از خانه شوهر بگریزد نماز او قبول
نباز آید دست در دست او نهد و بگوید بکن هرچه خواهی گفته اند نمازی که بعد او زن
بشوهر دعا کند قبول نشود تا دعا کند ونیز چهار اند که کسی اگر شوهر از و کار رجوع شود و مال
متاع او نگاه دارد و نیکو خواه او باشد این در تحفه گفته و فی الحدیث لا یصلح لاحد
لغیر الله و لو کنت امر احدا لامرت المرأة ان تسجد لزوجها تعظیما
لحقه و فی اخر لو ان الزوج سائل من احدی منخریه دم و من
الاخری صدید فلحسته المرأة ما ادت حق الزوج و حق زن
بر مرد پنج چیزست استخدام اندرون پرده و بیرون نفرستد و تعلیم با محتاج و طعام از حلال
که همی که از حرام بود بیآتش گداز دو ترک ظلم بر وی که امانت ست و تحمل تطاول او تا در زیادتی
نیفتد و سئل علیه السلام ای المؤمنین اکمل ایمانا قال احسنهم خلقا
مع اهله در جامع گفته که زن بکنس خانه و غسل جامه و طبخ و خبز و ارضاع مامور
نگردد دیانت در ذخیره گفته که اگر امتناع آرد از طبخ خبز اگر ملتی وار دیا از بنات اشراف
ست جبر کرده نشود و اگر توانا باشد و از آنهاست که خدمت میکنند جبر کرده شود و از
جهت ترک واجب که پیغامبر علیه السلام خدمت داخل خانه بزهرا البتعین کرده و خدمت
خارج بر مرتضی رضی الله تعالی عنها لیکن امام سرخسی گفته که جبر نکند لیکن او را دام نداد
بر صحیح و صله ذی رحم محرم باعطاء و زیارت و دعای خیر در غیبت و فی الحدیث من
احب ان یبسط فی رزقه و ینسأ له فی اثره فلیصل رحمه

مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ در مطالب گفته که

زیارت ایشان کند گاه گاه در این قرابت الفت ومحبت ست بلکه هر جمعه یا هر ماه ودر

کند حاجت او را واین قطیعه ست ونزد یک بعضی مجاورت اقربا بگردست که رافع

عزت ومحبت ست وحق جار اینکه متصل خانه او باشد وقومی در بیتا یعنی

جامع وعمدة الواعظین گفته ودر تنبیه گفته که این ده چیزست اعطای قرض و

اجابت دعوت وعیادت واعانت وتعزیت وتهنیت وحضور جنازه وحفظ خانه

وعیال او در غیبت وناایذا ببوی دیگ مگر آنکه بدی نیز دهد وترک تطویل بنا الا برضا

او ودر تحفه گفته که تکبر نکند ودر خانه او نه بیند وناودان بخانه او نگذارد واو را بخانه

وچون دعوت کند او را بیجواند ودر احیاء العلوم گفته اگر فاکهه بخرد بوی نیز دهد واگر

نتواند بخفیه درآرد وپسر او بفاکهه بیرون نیاید تا پسر جار با خویش نشود وبسیاره نبیند آنچه بخانه

برد ودر غیبت او ملاحظه ولد او غافل نباشد وتلطف کند با ودر سخن ومصلحت نیک دهد

وخدمت خواجه در عمده گفته که حق خواجه بر غلام چنانچه حق پدر بر پسرست پیغامبر گفت

علیه السلام هر غلامی که از خواجه بگریزد دشمنان او مردود باشد وحق غلام چنانچه حق فرزند بر پدر

آنچه خود خورد او را بخوراند وآنچه خود پوشد او را بپوشاند وکاری که طاقت ندارد او را نفرماید

ودر وقت نماز ودر شب کار فرمودن بر او روا نباشد وبنا حق نرنجاند که در روز قیامت

خصمی ایشان حق تعالی کند وفی الحدیث مَنْ لَطَمَ عَبْدَهُ فَکَفَّارَتُهُ اَنْ

یُعْتِقَهُ ودر تحفه گفته که چون پیغمبر علیه السلام رحلت میفرمود آخرین سخن او این بود

اَلصَّلٰوةُ وَمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ فصل چهارم بدانکه یکی از سنن موکده ختنه

ست در حق مردان واگر زنان را ختنه کنند روا بود لیکن در ذخیره گفته که بقول بعضی سنت

و بقول حلوائی مکروه است اما کودکی که حشفهٔ او ظاهر باشد و پوست قدر جلد او ممکن نبود مگر بشدت او را ختنه نکنند و همچنین پیری که مسلمان شود تا آنکه طاقت ندارد و در کنز العباد گفته که پیغمبران علیهم السلام مختون تولد شده اند مگر ابراهیم خلیل الله که او را ختنه کرده شد در هشتاد سالگی بقریهٔ قدوم تا سنت ادا شود و در سراجیه گفته که وقت او از هفت ساله تا ده و از ده سال بر مختار و در مکارمی گفته که مستحب است که روز دوشنبه بعد زوال در روز یکشنبه مکروه است و موی لب کم کردن چندانی که با بروی ماند و حلق او بدعت است و لیکن سنت در ترغیب و حمادیه و مختار الجوابات گفته که حلق بر اصح مکروه است در کنز العباد گفته که از کرانه لب بالا بگیرد تا برابر اطار شود در مطالب گفته با کی نیست ترک سبالهٔ این همه در حق غیر غازیست اما غازی دراز کند تا مهیب نماید و ناخن گرفتن آغاز کند در دست راست از مسبحه منی تا ابهام یسری و ختم کند بر ابهام یمنی و در پای از خنصر یمنی تا خنصر یسری و تعیین وقت نکند تجاوز نیز بر دار اگر چه در شب و بدندان نگیرد که برص است و دراز نگذارد که تنگی رزق است در ترغیب الصلوة و دستور القضات گفته قص شارب و قلم اظفار در روز جمعه قبل از نماز مکروه است و در مطالب گفته که در خبر آمده مکروه است تقلیم و قص شارب و حلق قبل از نماز جمعه و نیز آمده مَنْ قَلَّمَ اَظْفَارَهُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ اَعَاذَهُ اللّٰهُ مِنَ السُّوْءِ اِلَی الْجُمُعَةِ الْقَابِلَةِ وَ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس بعد از نماز کند تا عمل بهر دو شود و اگر دراز نباشد تاخیر تا جمعه مستحب است و الا مکروه و موی بغل بر کندن یا ستردن در مصابیح الایمان گفته که موی بغل و موی زهار و ناخن گرفتن هیچ روز منع نیست اما فاضل روز جمعه است که پیغامبر علیه السلام چنین کردی و عانه تراشیدن مردان را و کندن زنان را و اگر نوره

٣٩

پاک کنند هم روا بود و در حلق عانه آغاز از زیر ناف کند و در مختار الفتاوی
گفته که پیغامبر علیه السلام این چهار چیز را بچهل روز موقت کرده و اگر تعجیل کند افضل باشد
در جامع گفته که قلم و قص و حلق و تنظیف بدن در هر هفته یکبار مستحب است و روز
جمعه فاضلتر پس در هر پانزده روز و زیادت تا چهل آثم است و مسواک در کنز گفته
که این در ظاهر روایت سنت طهارت نیست بل سنتی است علیحده و باید که بعد طعام و خواب
نیز مسواک کند و در جامع گفته که این از زوائد است و فرق موی سر در مفاتیح
گفته که فرق سنت که موی سر دو نیمه کنند یکی از جانب یمین بر سینه ارسال کند و دیگر
از جانب چپ و در کنز گفته که مخیر است در فرق و حلق تمام سر اما حلق جوانب و ترک
میانه چون عکس مکروه است و نیز احلق سر از جهت در دو باکی نیست و از جهت مشابهت
مکروه است و در مطالب گفته که موی مقطوع و قلامه اظفار دفن کند تا سحره بازی
بازی نکنند و از امام آمده که در سفر قبله حجام مرا سه جا تخطیه کرد پشت بقبله نشستم گفت سر
بقبله کن و جانب چپ دادم گفت راست ده و بعد از حلق برخاستم گفت موی خود را
دفن کن اما موی بینی را قص کند و نکند که مورث آکله است و موی حلق را حلق کند و از
امام ابو یوسف آمده که باک نیست و از امام ابی الفضل آمده که حلق سینه ترک ادب است و از
امام آمده که حلق کردن مکروه است مگر نزد حجامت فصل پنجم بدانکه مستحب است
شعر گاه گاه در کنز گفته که آغاز از ابرو کند که دافع از صداع است پس از بروت و ریش
پس سر و گوش و ناف و زیر قدم و باطن انو و تر حل او گاه گاه از جهت تزیین و سنت اما
تسریح از جهت حلق و ترک از جهت اظهار زهد نشاید و کسیکه هشتاد مشانه دهد قصد آ
مشود و امرار برابر و آن عافیت است از وبا و مشانه ریش پس از وضو دافع فقر است و در

آن سوره الم نشرح بخواند و در آینه نظر یا آب صاف از جهت اصلاح هیئت سنت ست
و تیاسین در شرح شمایل گفته ای در آنچه از باب تکریم ست چون پوشیدن جامه و
سراویل و دخول مسجد و خانه و خروج از مبرز و تنعل و ترجل و سواک و اکتحال و تقلیم اظفار
و نتف ابط و حلق سر و اکل و شرب و تیاسر در ماورای این باب چون خروج از مسجد و خانه
و دخول مبرز و نزع کفش و تطیب فی الحدیث طیب الرجال ما ظهر ریحه
وخفی لونه وطیب النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه و آن چون مشک
و عنبر و کافور و عود و این چون زعفران و خلوق و در مطالب گفته یعنی باید که طیب
مردان آنچه باشد که او را رنگ نبود چون گلاب وطیب زنان رنگی باشد که او را بوی نبود
چون خضاب و آنچه اینها را بیرون خانه روا نبود و نزدیک شوهران روا بود و در کنز
گفته و لباس سفید و سبز و همچنین سیاه جبه باشد یا عمامه این در کنز الدقایق گفته
نه سرخ و نه زرد که از اینها مردان پرهیزند فی الحدیث ایاکم والحمرة فانها
زی الشیطان مگر جامه که از پنبه سرخ خلقی منسوج بود این در ذخیره گفته و ارسال
ذول میان دو شانه تا نیمه پشت و بقولی قدر یک بشت و بقولی تا جای نشستن و در
شمایل گفته که ابن عمر و قاسم و سالم رضی الله عنهم شمله فرو می هشتند مولانا عصام
الدین گفته ای دایما یعنی سنت موکده ست و در ذخیره گفته هر که خواهد که دستار خود را
باز پیچد باید که پیچ پیچ بگشاید و این نیکوتر ست از آنکه بیک دفعه بر زمین زند و
زینت پوشیدن قلانس که پوشیدن پیغامبر علیه السلام بصحت رسیده و در
ترغیب گفته دستار نشسته و سراویل استاده باید پوشید و الحدیث من تسرول
قائما او تعمم جالسا ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له

در کنز گفته پوشیدن سراویل سنت است زن و مرد را و این استر جامه است و همچنین پوشیدن پیراهن قبل از سراویل و چون جامه فرود آرد باز پیچد تا شیطان او را نپوشد و تقصیر ثیاب و در جامع الرموز گفته که پیراهن از نصف ساق تا بالای شتالنگ و آستین تا سر انگشتان و دامن بقدر یکشبت و ازار از نصف ساق تا بالای شتالنگ اما زن ازار فرو افگند و قدم بپوشد و در شمایل گفت که پیغامبر علیه السلام جبه رومیه تنگ آستین پوشیده و پیغامبر علیه السلام هرگاه که جامه نو پوشیدی نام آنجامه میگرفت و میگفت اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَمَا کَسَوْتَنِیْهِ اَسْئَلُکَ خَیْرَهٗ وَخَیْرَ مَا صُنِعَ لَهٗ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهٗ و در حلاصه و مطالب گفته باید که در عامه اوقات غسیله پوشد و در بعضی اوقات احسن اجهت اظهار نعم حق تعالی و دایم چنین نپوشد تا بمحتاجان ایذا نرسد و نباید که در زمستان و جبه پوشد چون یکی لبنده بود و بعضی مکروه داشته اند که قیمت جامها و ملبوسه از چهل درم گذرد و اگر از صد در گذرد اسراف است و مرویست که قیمت ثیاب جمهور علما و خیار تابعین از بیست تا بیست درم میرسیده و پیغامبر علیه السلام از جامه بسیار مرتفع و بسیار محتقر نهی کرده و در سراجی گفته که جامه میانه افضل است نه بسیار جید و نه بسیار ردی و در ذخیره گفته که پیغامبر علیه السلام روزی بدر آمد و بر وی چادری بود بقیمت هزار درم و بسیار بنماز می ایستاد با چادری بقیمت چهار هزار درم و امام اعظم رضی الله تعالی عنه نیز گاهی چادر میپوشید که بقیمت چهار صد دینار میرسید و بشاگردان میگفت چون بخانه روید جامهای نفیس بپوشید و اخسیس پرهیز کنید تا مردم بچشم حقارت در شما ننبینند و امام محمد جامهای خوب میپوشید

از وی پرسیدند گفت تا ان دو امان دارم خود را می آرایم تا بنظر من ننگرند و آنچه منقولست
که فاروق رضی الله عنه جامها میپوشید که بران رقعها بود محمولست بحکمت که اگر وی
جامهای خوب میپوشید و الوان طعام میخورد عمال و لشکر اقتدا بوی میکردند و بسیار
بودی که نزد یک درم مال از مال مسلمانان میگرفتندی و در مطالب گفته
که امام کلاه و چادر و موزه خوب میپوشید و میگفت که دشمن اول نظر بر قدم میکند
بعد ازان بر روی و خف سیاه که امام ابو القاسم صفار گفته که سرخ موزه فرعونست
و سفید هامان و سیاه موزه علماست و کسی که نعل زرد پوشد همیشه در سرور بود
در کنز گفته که گاهی پا برهنه هم شود از جهت تواضع حق تعالی که سنت ست اما
در یک موزه و در یک کفش رفتن بعذر باک نیست والا مکروه ست و ولیمه یعنی عروس خانه
آرد گوسفندی کشد و جیران و خویشان و یاران را طلبد و ایشان را طعام دهد و این تا
سه روز سنت ست و پس ازین بخورد و ولیمه نمانند و اجابت دعوت مگر چون دعوت ظالم
باشد یا مبتدع یا بخیل و فی الحدیث طَعامُ الجَوادِ دَواءٌ وطَعامُ البَخیلِ
داءٌ یا فاسق معلن یا صاحب ریا یا سمعت و مباهات باشد یا در طعام شبهه باشد
و همچنین اگر در مجلس منکر باشد چون تماثیل بر سقف و دیوار و فرش ابریشم و آوند زر و
نقره باشد یا سماع ملاهی یا غیبت یا رویت زنان گشاده روی یا نیت ادارت خمر
پس انما یدم این در مطالب گفته و همچنین اگر در راه لهوی باشد که رویت لهو
چون سماع او حرام ست این در شرح حصن حصین گفته و در جامع صغیر حسامی
گفته اگر بولیمه حاضر شد و در منزل غنا ست باک نیست نشستن و خوردن و اگر بر مایده
باشد نه نشیند این انگاه که مقتدا نباشد و الا در هر دو صورت بدر آید اگر قادر بر منع

نباشد و اینهمه آنگاه است که بعد از حضور و آید و اگر قبل از حضور داند حاضر نشود و در هر صورت که حق ولیمه او را لازم نشده و در ذخیره گفته که اجابت دعوت مجوسی و نصرانی مکروه است و اگر نصرانی گوید که از بازار خریده ام باک نبود لیکن در مطالب گفته که اجابت هر دو مکروه است و اگر چنین گویند و اجابت یهودی باک نیست و باک نیست با جابت دعوت مدیون و اگر از برای دین طلبد یا اشتباه شود تورع کند و حالت اشتباه آنست که قبل از قرض در بیست روز میطلبید و بعد از و در ده روز یا در با جابت افزاید و روا است اجابت ماذون و مکاتب و فاسق اما فاضل تورع است در کراهت ظهیری گفته که چون زن بخانه آرد باید که ولیمه کند و یاران و خویشان و جیران را طلبد و باید که ایشان اجابت کنند و الا آثم شوند پس اجابت سنته موکده باشد در عین العلم نیز چنین بتصریح کرده و در کنز گفته که ضیافت از سنن اسلام است و الحدیث ایما لا یدخله الضیف لا یدخله الملٰئکة ان الضیف اذا دخل بیت اخیه المؤمن ینزل معه الف برکة و الف رحمة و مستحب است که اعلام کند قبل از دعوت بروزی و وقت تعین کند و خاص نکند بضیافت غنیا را و فقیر را محروم کند تا در شرح الهدایه از عمده گفته که در خبر است که چون مایده قرار شود از وجه حلال اگر عدل کند مستحق رحمت شود و الا شایان عذاب شود پس باید که طعام پیش خاص و عام یکسان باشد لیکن در صوفیه از بستان گفته که سائلی پیش صدیقه رضی الله عنها گذر کرد از برای او پاره نان امر کرد باز مردی با هیبت گذشت او را نشاندند و بمایده فرمود رسیده شد گفت که امرنا رسول الله صلی الله علیه السلام ان ننزل الناس منازلهم وقال اذا جاءکم کریم قوم

بفرمود آوریم مردمان بجاهای خود ۱۲ و فرمود هرگاه که آید شما را سردار قومی ۱۲

فاکهه مُؤده پس اگر برابری کنی در غنی و فقیر و مجلس یا مایده یا حکایت یا هدیه
فساد شیر باشد از صلاح که اندک و چشم فقیر بیش نماید و بهمین قانع میشود و غنی
باین عادت نگرفته و نخوانند از یک خانه پدر بی پسر و برادر اگر کلان باشند و سنت است
که مهمان را دست گرفته بمنزل در آرد با استبشار و بشاشت و نه نشاند با وی کسی را
که بر وی گران آید و تاخیر نکند اکثر را برای یکی یا دو پس دست بشویانند و باید که اول
خود شوید و باید که خادم در حالت استاده باشد و طشت بجانب است مگر داند بعد
نمک کوفته بیارد و ماحضر تعجیل کند و از برای مهمان طعام خوب اختیار کند و در حسن
اوانی و خدمت با اهل خانه نگذارد بلکه خود کند لیکن در بستان گفته اگر قوم اندکی باشند
باکی نبود که با ایشان نشیند و بر مایده خدمت کند و الا نشیند و خدمت کند و از ایشان
غایب نشود و سنت است که مضیف اول طعام دست نهد اگر در میان نشیند و
آخر همه دست برکشد و اگر خیار یا خربوزه برد اول خود بچشد و احیانا بگوید که بخورید الحلو
نکند و سوگند نده دارد و خدمت بجوید و خاموش ننشیند بلکه سخن نافع کند و قیمت طعام
نکند و بر خادم خشم نگیرد و نه بر اهل خانه و از مهمان نه پرسد که فلان چیز بیارم و تکلف نکند
بیش از طاقت و تاخیر کند در شیرینی و گفته اند که حلاوت بعد از طعام خوبتر است از کثرت
الوان و بعد از فراغ زود رخصت دهد و اگر شب آنجا باشند و احتیاج با یشان سازد
و اجابت نیز سنت است و از جهت بعد و فقر امتناع بنمارد و قصد نکند حاجت شکم را
بلکه نیت کند اقتدا به سنت پیغمبر علیه السلام و اکرام مسلم و اد خال سرور در دل او و بعد از
اجابت امتناع نیارد از حضور که در این جفا و خلف است مگر بعذر ظاهر و کسی را همراه
نبرد مگر باذن و نشیند جای که او را نشانند و نگاه ابداً نکند و چیزی از امور خانه و تغییر چیزی

مگر آنچه حرام شده و بسیار نه بیند موضع طعام و رانشی شود بآنچه پیش او نهند و انتظار
ادام نکشد واژه و چیزی نخواهد مگر نمک و آب و دست در طعام ننهد مگر باذن یا مشاهده
و نهی و عیب نکند طعام را و مدح نیز بسیار نکند که دلیل حرص است و نپرسد که ترا این طعام
از کجاست از غصب یا سرقه این در طهارت خلاصه گفته و گفته اند که اگر مبتلا شود بضیافتی
که در وی شبهه حرام بود حیله آنست که صاحب ضیف گوید که این مال ملک فلان فقیر کردم
و چون مالک ساخت او مالک شد و اگر آن فقیر دیگری را مالک کند روا بود و آنچه
گفته اند که از مال فقیر خوردن مکروه است یعنی از مالیکه از صدقه گیرد نه آنچه از جهت دیگر
مالک شود و اینهمه در جواهر گفته و بقدر خانه خورد که انصاف است یا زیاده که تفضل است
و کم نکند که خیانت و نفاقست و شیر و خوشبوی رد نکند و نگوید بمضیف و خادم که بخور و
بعد از فراغ او را دعا کند که پیغامبر علیه السلام میفرمود أَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ
وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَنَزَلَتْ عَلَيْكُمُ الرَّحْمَةُ و اذن طلبیده
برای سخن نشیند مگر آنکه نشاند و اگر دو کس دعوت کنند اجابت سابق کند و اگر
یکجا طلبند اجابت کسی کند که بدر نزدیکتر باشد و اگر برابر باشند اجابت دوستر کند
و خلع نعلین بگاه خوردن و غسل یدین تا رسغین قبل از طعام از جهت دفع فقر
از جوانان تا پیران انتظار نکشند لیکن در بستان گفته که قیاس آنست که از آخر مجلس
آغاز نهد تا کی نبود اما شستن یکدست یا انگشتان از سنت نیابت نکند و وضع
طعام بر سفره و آیین ابر زمین گفته اند که در سفره سرخ ثواب بسیار است و خوردن در آوند
سفال یا چوبین و فی الحدیث مَنِ اتَّخَذَ آوَانِيَ بَيْتِهِ خَزَفًا فَزَارَتْهُ الْمَلَائِكَةُ
این در خزانة المفتین گفته و احضار سرکه و سبزه و فی الحدیث مَنْ أَكَلَ الْخَلَّ كَانَ

عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ ونشستن بر پای
چپ وایستانیدن پای راست و بر پای بازانو نشستن نیز مرویست وتسمیه بلند
در آغاز واگر فراموش شود درمیان وآخر گوید بسم الله اوله وآخره وگفتن اللهم
بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَارْزُقْنَا خَيْرًا مِنْهُ ودر شیر گوید اللهم بَارِكْ
لَنَا فِيهِ وَزِدْنَا مِنْهُ وبدست راست خوردن اما وقت حاجت باک نیست
که از چپ استعانت کند که پیغامبر علیه السلام نان بدست راست میگرفت و نوش
بچپ وازهر دو میخورد وآغاز وختم نمک کند که شفاست از هفتاد مرض چون جنون
وجذام وبرص ودرد شکم ودرد دندان وبردارد نمک را بمسبحه وابهام و الحديث مَنِ
افْتَتَحَ الطَّعَامَ بِالْمِلْحِ وَاخْتَتَمَ بِالْمِلْحِ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ بِذَلِكَ الطَّعَامِ
وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَغَفَرَ اللهُ لِمَنْ أَكَلَ ذَلِكَ الطَّعَامَ این در صفوه
گفته وشکستن نان بدو دست ونخورد صحیح مادام که نکسور یابد وخوردن بسه انگشت ابهام
ومسبحه ووسطی ونه بدو ونه بپنج که آن دلیل تکبر است واین دلیل حرص لیکن در مطالب
گفته که ضم نکند رابع را اگر بعذر وازنایلی نه از وسط مگر در فاکهه واکل سواقط که مهور
ست وفي الحديث مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ يَصْرِفُ اللهُ مِنْهُ الْجُذَامَ وَالْبَرَصَ
وَالْجُنُونَ وَعَنْ وَلَدِهِ مَنْ أَكَلَ مَا سَقَطَ مِنَ الْمَائِدَةِ لَمْ
يَزَلْ فِي سَعَةٍ مِنَ الرِّزْقِ وَوُقِيَ الْحُمْقُ عَنْ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ
ولیسیدن کاسه که چون عتق رقبه ست دکاسه اورا مغفرت میخواهد وحمد بعد از فراغ
طعام اگر در طعام شبه نباشد والا استغفار کند وغم وگریه پیش گیرد این در عین العلم
گفته ونباید که حمد بلند گوید مگر چون یاران فارغ باشند تا منع ایشان نشود

دلیسیدن انگشتان قبل از مسح بمندیل از وسطی تا ابهام وفی الحدیث ان الله وملائکته یصلون علی الذین یلعقون اصابعهم و هر را سه بار بلیسد این در حنفی گفته و خلال میدندان بخلاف سیاه ور زر دیا درخت تلخ نیا بس و ریحان و قصب و قت و طرفاء و مکنه و ریحان و بروی و زر و نقره وانچه بخلال برآید نخورد بلکه بیندازد ولیکن در بستان گفته که آنچه بخلال برآید بخورد وناخوردن او روا است وانچه بزبان برآید خوردن او نیکوترست و غسل یدین تا رسغین بعد از فراغ از برای دفع چربی از پیران در یک طشت وفی الحدیث اجمعوا وضوءکم یجمع الله شملکم پس افراغ طشت هر بار مکروه بود ولیکن در بستان گفته که بقول بعضی باک نیست بلکه مروست که شاید دست از طشت بیجا مره بیدو مضمضه سه بار آماده حاکردن بعضی احادیث مشعر اند باین که بعد از غسل دست سنت باشد و بعضی مشعر اند بانیکه قبل از غسل سنت باشد این در شرح حصن گفته و اجتماع بر طعام اگرچه از اهل و فرزندان که درین برکت و شفا ست وفی الحدیث احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی اشهی الناس من اکل وحده وضرب عبده ومنع رفده وتنگی یده و حضور بهنام پیغمبر علیه السلام و ناکشیدن دست از طعام قبل از یاران که شاید یکی را بطعام حاجت باشد و به تنهایی شرمش آید و مسح چشم ببلل دست و جای گفته که روی و ذراعین را مسح کند و دست نیفشاند تا مروحه شیطان نشود اینهمه بست و چهار عدد باشد این چهار را مستحب گفته و آنها را سنت و ادب طعام آنست که بعد از گرسنگی خورد و قبل از

سیری لبس کند و دست بمندیل نمالد در آغاز تا اثر آب باقی باشد نزد یک جزو ان لیکن در بستان گفته باکی نیست اما در آخر مسح کند تا اثر طعام بکلی زایل شود و این در قرآن خانی گفته و بسم الله خیر الاسما بگوید و آغاز نکند بطعام تا متقدم یا شیخ نه آغازد و لقمه جز و گیرد و بسیار نجاید و قبل از ابتلاع لقمه دیگر برندارد و دهن بسیار نگشاید و بسیار نخورد و در اول هر لقمه تسمیه گوید و در آخر هر لقمه حمد گوید و چشم بر طعام دارد و گاه سرفه و عطسه روی از طعام گرداند و اگر باشند از دهن برآید روی بگرداند و بجانب چپ نیندازد و در اخراج و اخراج دست در کاسه با رفیق موافقت کند و لقمه چرب در سرکه نینداز و نه سرکه در چربی تا غیر کراهت نکند و استخوان و پوست خربوزه و مثل این نیندازد بلکه پیش نهد و جمع نکند میان فاکهه و توت او در یک طبق که خلاف سنت است این در بستان گفته و کسی را حث نکند و شربت بدست راست گیرد و بعد از فراغ نیز بدست راست رد کند و ریزنده آب را دعا کند طهرک الله من الذنوب و برّاک الله من العیوب و آب از دهن بر زمین بریزد تا یاران و فرش را رشاش نرسد و در حالت دست شستن یاران آب ننوشد و بعد از فراغ دوگانه شکر گذارد بدانکه بعد از مباکرت کند بقدریکه تواند که از مرتضی آمده رضی الله عنه کسی که بقا خواهد پگاه خورد و قرض کم گیرد و نزدیکی اندک کند این در بستان گفته و عشا نگذارد که در ترک او مهرمه است و چون بسیخ خورد در رود بسیار فرستد و تبرک کند بخربوزه که در و قطره ایست از آب بهشت و خربوزه نزد و تقلیب و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ان البقر تشابه علینا

وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ و نزدیک بریدن فَذَبَحُوْهَا وَمَا
كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ آن خربوزه خون برآید واگر تواند پوست و مغز و تخم
او نگذارد و آب او نریزد و احب ثمار پیغامبر علیه السلام خربوزه و خرما بود و
شفا جوید بشهد از همه امراض که مبارک است و پیغمبر کدو را دوست میداشت
و در زبان قطره ایست از آب بهشت و خیار نمک خورد و از ثفل و پیغامبر علیه
السلام کدو را بیخورد و فضل او بیشتر بود وَمَنْ اَكَلَهٗ عَلٰى اَنَّهٗ دَاءٌ كَانَ لَهٗ دَاءٌ
وَمَنْ اَكَلَهٗ عَلٰى اَنَّهٗ دَوَاءٌ كَانَ لَهٗ دَوَاءٌ و سنت در خوردن
ترب آنست که پیغامبر علیه السلام را در اول یاد کند تا بوی نیاید و خوردن بعدی
که نماز استاده گذارد و روزه بر و آسان شود و فی الحدیث اَلْمُؤْمِنُ *
الْقَوِيُّ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيْفِ این در خزانة
المفتین گفت و احتراز از طعام بازار که بنجاست نزدیکتر است و برکت ندارد و
غفلت از وی خیزد و این در تعلیم المتعلمین گفته و نوشیدن آب نشسته بسه دم
بدانکه چون خواهد که آب بنوشد کوزه بدست راست گیرد و در آب نظر کند و در
ابتدای سه دم بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و در آخر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و اسفل کوزه را رعایت کند
و آب بنوشد بمص نه بعب که ازین درد جگر خیزد و استعمال نکند و ایستاده و بر تکیه
و تکیه داده و از مشک و از جانب شکسته ننوشد و در اثنای طعام بسیار ننوشد مگر چون
گلو گیرد یا تشنه شود و از نهر و حوض بکرع ننوشد و آب چاه و جوی در شکم جمع نکند

و در شب بعد از خواب ننوشد مگر از جهت غلبه حرارت یا تپ و گفته اند که گر
پای از لحاف برآرد تشنگی تسکین یابد و آب بارد قبل از طعام آتش معده را
فرو می نشاند و بعد از طعام گرم میکند و فربه میسازد و چون فاکهه خورد مانند سیب
و کشمش و انگور و خرما و یا برنج گرم یا چیزے از شیرینی گرم یا سرد باید که آب در عقب او
ننوشد و بعضے چند از آن خورد انگاه نوشد تا ضرر بدندان نرسد و در آب دادن به
پیران آغاز دو کوزه و آنچه بر قومی بگرداند از جانب راست بگرداند و سؤر مسلم
برکت دارد که در و وعده مغفرت است و هفتاد حسنه اگر آوند نیابد بدست نوشد
و از سنت است که آوند مخمر باشد و در بستان گفته که بسیار نوشیدن در زمستان
بسیار مضر است و در تابستان اندک و آب ننوشد مگر بعد از فراغ طعام که این
از ضرر دور است و در مسعودی گفته که آب از دست نارسیده و بنده نشاند خورد
مگر باجازت ولی و خواجه **در بستان** گفته و گفتن نزدیک خروج از خانه بسم الله
توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و نشستن در وسط راه
راکب و بجانب اهل را در شهر و بر عکس آن در بیابان **و در مطالب
المؤمنین** گفته چون از خانه بر آید نظر بر قدم دارد و در راست و چپ نه بیند
و کفش پوش یا برهنه راه رود میانه راه راه دهد و اگر کافر یا زن پیش آید خود در میان
نشود و از زیر بنا مشرف شتاب رود و از کسی بیعت نخواهد که خالی از فتنه
نیست و نباید که آب دهن یا بینی در گذر اندازد **و در مدارک** گفته که در مشی
معتمد اختیار کند نه خبب یهود و نه [illegible] نصاری که منهی است و وسط در تکلم
نه خفض صوت و نه رفع آن که مکروه اند و سلام [illegible] اهل اسلام ابتدا کند

تعریف یا تنوین که چرا اینها رد فرض نشود و بصیغه جمع تا ملائکه را محروم نکند
و از جواب اینها محروم نماند و در خزانه گفته چون مهدیکی رد داد ولا اذن طلبید
و بعد از دخول سلام گوید و در بیابان اولا سخن کند بعده سلام دهد و در مختار
الفتاوی گفته سلام گوید راکب بر ماشی ماشی بر قایم قایم بر قاعد
قلیل بر کثیر صغیر بر کبیر غنی بر فقیر و در مسعودی گفته بزرگ تر بر خورد
مهتر بر کهتر شهری بر روستائی خواجه بر غلام بی بی بر کنیزک استاد بر شاگرد
مادر بر دختر پدر بر پسر و هر که بجاه و منزلت بیشتر بود بر او ست که سلام گوید و
جماعتی و فساق که بفسق مشغولند چون شطرنج و شراب و سرود بر اینها نزدیک
امام گوید که در معنی امر معروف ست تا لحظه از حرام باز آیند و نزد یک صاحبیه نشاید
و در گرمابه اگر برهنه اند نشاید و الا شاید و در ترغیب الصلوة گفته سلام
بر طفلان رواست و فتوی بر نیست و بر اهل ذمه نشاید و فتوی بر نیست و اگر
اینها گویند از و علیک نیفزاید لیکن در ملتقط گفته اگر حبت حاجتی سلام گوید
یا اطال الله بقاءک گوید و نیت کند تا اسلام آرد یا جزیه دهد بدل و صفا پاک
نبود دلی نیت روا نبود و اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند اگر بتقدیم و تاخیر است
نیابت کند و اگر برابر ست بر هر یکی رد واجبست و در بستان گفته جمعی
سلام گفت جواب یکی بسنده ست و اگر کسی نگوید همه آثم شوند و اگر یکی را تعیین کنند
جواب بر وست و در کنز گفته که خاص نکند بسلام معارف را بلکه افشا کند بر
هر مسلم شناسد او را یا نه و فی الحدیث افشوا السلام و اطعموا الطعام
وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة

بالسلام و سلام باشارت انگشت نشاید که عادت یهود ست و نه بکف که از
عادت ترسا ست و نه توانگر را از جهت توانگری و فی الحدیث مَن تواضع
غنیًا لاجل غناءِهٖ ذهب ثلثا دینهٖ این در ترغیب ست و در
ذخیره گفته اگر برای کافر استاده شود بطمع اسلام پاک نیت و اگر برای این
نیت استد برای تعظیم او یا از جهت غنای او مکروه ست و همچنین خدمت او و در حمام
برای تعظیم او اما بطمع اسلام یا فلوس پاک نیت و سلام غایب بغایب رسانیدن
واجب ست و این بر فور رساند که امانت است این در کنز گفته و غایب را جواب اول
بمبلغ کند پس بر غایب لیکن در شرح حصن حصین گفته که درین دو روایت است در
اصح جواب بغایب گوید پس بر او و مصافحه بعد از سلام بهر دو دست بغیر حایل
از جامه و جز آن ای الصاق کف بکف و اقبال روی بر روی و فی الحدیث مَن
صافح اخاه المسلم و حرّک یده تناثرت ذنوبه و چون
یکبار درود گویند از گناهان چنان پاک شوند که گویی آن ساعت از مادر آمدند و
بیکدست نشاید که خلاف سنت ست و سر انگشتان نشاید گرفت که تشبیه بفضیان
ست و هنگام مصافحه دست نشاید ربود و با جامه نشاید که این جفاست و بر دو
و کف و روی بوسه نشاید داد بقول طرفین بخلاف امام ابو یوسف و تقبیل
دست جهت طمع دنیا مکروه ست مگر دست عالم و عادل اما امام صدر شهید فتوی
بکراهت داده مطلقًا اما مصافحه کردن و دست خود بوسیدن و بوسیدن پای
مردمان از افعال جاهلیت و نشاید مگر پای مادر و نشاید که ذمی را مصافحه کند
و الا وضو کند ای دست بشوید اینهمه در جامع و ترغیب گفته و اخذ عصا در کبر سن

وآزابن عباس آمده رضی الله عنهما مساک عصا سنت پیغمبران وعلامت
مومنان است این در بستان گفته واستقبال قبله درحالت نشستن مگر از جهت ضرورت
وقبول هدیه مگر چون در وی ذلت پیند و فی الحدیث لیس للمؤمن ان یذل
نفسه اینهمه در تعلیم المتعلمین گفت در بستان گفته اگر غالب مال امیر حرام
بود جایزه او نگیرد مگر چون داند که این از حلال است واگر غالب حلال بود باک نبود
بقبول مگر چون داند که از حرام یا شبهه است ودر مجموعه نادرات گفته اگر غالب
یا نصف مال حرام بود قبول نکند تا نپرسد وحکم باز از نیز همین است ودر ظهیری
گفته جایزه سلطان بقول ابی یوسف است تا نداند که این از حرام است وبقول امام محمد
گفته که اول ماخوذ است وهمین است قول امام ویاران او ودر مختار گفته که اکثر
در دست مردم است حکم کنیم که حلال است که غلبه قایم مقام ضرورت است وازابی القاسم
حکیم آمده که قرض میگرد وجایزه میگرفت وبا این ادای قرض میکرد در کراهت
خلاصه گفته که حیله درین مسایل آنست که اول چیزی از کسی بخرد بعد ثمن او
از هر کجا که خواهد بدهد امام ابو یوسف میگوید که از امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما
پرسیدم ایشان بهمین حیله اشارت کردند وآزا امام پرسیده شد از خوردن طعام
ظالم فرمود که تحری کند واگر در دل او افتاد که حلال است بخورد والا نه در خلاصه
گفته کسیکه او را صدقه حلال نبود افضل آنست که جایزه سلطان نگیرد. اگر از بیت المال باشد
واگر از ارث باشد روا بود واگر از غصب باشد قبل از خلط حلال نبود وبعد از خلط باک
نبود که آن ملک او شده بخلط نزدیک امام وقول او ارفق است ودر ذخیره
گفته هدیه مدیون اگر مشروط است حرام بود والا اگر داند که از جهت دین فرستاده

از و اولیترست والا قبول کند گفته اند اگر هدیه قبل از قرض جاری بود بسبب قرابت
یا صداقت یا مدیون بجود معروف بود قبول کند والا تورع کند تا تصریح کند که
از جهت دین نفرستاده ام و امام محمد باک نداشته در ملتقط گفته که امام تورع
فرموده از استظلال بدیوار غریم لیکن در مطالب از ظهیری گفته که این از امام بصحت
نرسیده و گفته اند کسی که نگیرد و ندهد فاضلترست از کسیکه گیرد و دهد و مکافات
بافضل یا مثل و نزدیک عجز بدعا و حسن ثنا این در بستان گفته در مطالب
گفته که ربو بر دو نوع ست حرام و این ظاهرست و مکروه و این چنان بود که عطا
دهی کسی را که ترا مکافات کند و مهمان داری کسی را که ترا از وی امید مکافات
بود یعنی چون همین نیت او را باعث شود بر هدیه و لهذا قبول هدیه از و مکروه
گفته اند و کسب از برای احسان و تعمیر مساجد و مواساة فقرا در خزانه گفته
این فاضلترست از تخلی برای عبادت که این نفع لازم ست و آن متعدی ست
و فی الحدیث خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ و سعی در حاجت مسلم
که اشتغال در آن یکساعت بهترست از اعتکاف دو ماه این در عین العلم گفته
و فی الحدیث مَنْ خَاطَ ثَوْبَ مُسْلِمٍ أَوْ غَسَلَ ثَوْبَهُ أَوْ خَصَفَ نَعْلَهُ
أَوْ حَمَلَ ثَوْبَهُ حِسْبَةً لِلّٰهِ ضَمِنْتُ لَهُ عَلَى اللّٰهِ الْجَنَّةَ و مجالست
اهل خیر و آنها که باخرت میل کنانند و مرگ یاد دهانند در مطالب گفته
کسیکه او را در مجلس جای دهند او در جای دیگر نشیند و بکره و میان نشیند و کسی
از جای بر نخیزاند و اگر برخیزد آنجا نه نشیند و در مجلس بصدر بنجوید بلکه در پایان
مجلس نشیند و میان سایه و آفتاب و میان دو برادر و در وسط حلقه و فی الحدیث

ملعون علی لسانِ محمدٍ من قعد وسطَ الحلق و این را دو وجه ست یکی آنکه بحلقه قومی رسد و تخطی رقاب کرده درمیان نشیند و در آخر مجلس نشیند و دیگر آنکه وسط حلقه نشیند و میان وجوه حجاب شود و امام تورپشتی گفته که مراد ازین با جن ست که خود را در محل سخریه نشاند تا ضحکه شود و سخن مجلس نگاهدارد که افشای سر خیانت ست و دو کس سخن آهسته نگویند با وجود ثالث که در یں ایذا رسد مؤمن و بدگمانی خواهد شد و نزدیک قیام از مجلس رخصت گیرد و ایستاده نشود برای بعضی که این سنت اعاجم ست خضاب سر و ریش کردن بحمره یا بسواد از جهت تزئین کراهت ست نزدیک عامه و نزدیک بعضی نه امام ابو یوسف گفته کر چنانچه مارا تزئین زن خوش می آید او را نیز تزئین ما خوش مے آید اما غزاة باتفاق محمود ست این در ذخیره گفته و اکتحال سه بار در هر چشم و برو آیی و در یُسری این در مطالب گفته و در شمایل گفته قال علیه السلام علیکم بالاثمد عند النوم فانه یجلو البصر و ینبت الشعر و این نکته که با و سرمه میکشند و آن بر اصح سرمه صفهانی ست و در جامع گفته باک نیست کحل سیاه از جهت تداوی و بقصد زینت مکروه ست در ذخیره گفته که نزدیک عامه مکروه نیست در مطالب گفته که اکتحال روز عاشورا بسر ماخوذ ست لیکن در ظهیریه گفته که بر مختار مستحب ست و فی الحدیث من اکتحل یوم عاشورا بالاثمد المسک لم ترمد عیناه ابدا و در کنز گفته که شب برات در یک چشم سه بار سرمه کشند و در دوم دو بار تا سال دیگر چشم او بدرد نیاید و در عبادت کاهلی نکند و حفظ آن از عطاس و جهر محمد این در

گفته و باید که گاه عطاس سر فرو کند و روی بجامه پوشد و آواز کم کند که تصریح

با واز از حماقت ست این در مطالب گفته و باید که عاطس گوید الحمد لله رب

العالمين یا الحمد لله علی کل حال زعیر انبیا و حاضر گوید یرحمك

الله و باز عاطس گوید یغفر الله لنا ولکم یا یهدیکم الله ویصلح

بالکم زجر انبیا و فی الحدیث من عطس او تجشی فقال الحمد

لله علی کل حال دفع الله بها عنه سبعین داء اهونها

الجذام من سبق العاطس بالحمد لله علی کل حال امن من

الشوص واللوص والعلوص یعنی از درد دندان و گوش و شکم

العطاس من الله والتثاؤب من الشیطان فاذا

تثاءب احدکم فلیضع یده علی فیه فاذا قال اه اه

فان الشیطان یضحك فی جوفه ان العطسة عند

الحدیث شاهد عدل و عطسه دو گواه باشد و هر کاری که عطسه آید

آن کار مبارک باشد و آنکه هنگام بیرون آمدن بجای عطسه باز میگردد و بد میکنند

و بعضی میگویند که فربه شود و در برزه شبه این در عمده گفته القا بزاق

جانب چپ باز بر قدم نه قبله و در بستا این در بستان گفته و قیلوله چون فتاب

نزدیک بزوال آید کسی که اراده قیام شب دارد آنرا در اول روز و میان

مغربین مکروه ست و گفته اند که خواب دراز ده نوع ست سنت بدعت سنت

جنت شب عقوبت عادت غفلت شب فقر غرامت ندامت رخصت عبادت

کراهت و آن قیلوله ست فی الحدیث القیلولة تزید فی العقل

و وقت چیدن و بعد از عصر و نماز خفتن ناگزارده خفتن در خبر است در دوزخ
دریای است آب وی تلخ و سیاه آماده کرده اند برای کسانیکه نماز خفتن ناگزارده
خسپند و نماز خفتن گزارده خفتن و صبحدم پیغمبر علیه السلام وقت صبح بحجرهٔ در آمد
فاطمه رضی الله تعالی عنها خفته بود گفت ای دختر برخیز که درینوقت سه چیز قسمت
کنند عافیت و خوی نیک و برکت در روزی تا نیم ازین سه چیز محروم ماند
و بعد از نماز بامداد و اگر بعد از بلند شدن آفتاب بجنید باک نبود و خفتن در
مسجد و در مجلس علم و خواب بیماران و خواب عالم و صایم و خواب در سجده چون
مومن در سجده بخواب رود حق تعالی مباهات کند بفرشتگان بنگرید که تنش
بخدمت من است و جانش بحضرت من و حجامت و این نافع از هر درد و بر
گرسنگی اشفی و نافع تر است و بر سیری درد و ضرر و حجامت در سر شفاست
از هفت چیز جنون و جذام و برص و نعاس و درد دندان و تاریکی چشم و درد سر
در تابستان گفته حجامت میان کتفین نافع تر است نه در قفا که ازین فراموشی
خیزد و نه در تابستان در شدت گرمی و نه در زمستان در شدت سردی و بهترین
زمانها ربیع و نصف اخیر است و مکروه است در اول ماه و محاق و بهترین اوقات هفدهم
و نوزدهم و بیست و یکم است روز دوشنبه و پنجشنبه و یکشنبه این در عقیده امام یار
گفته و فی الحدیث الحجامة یوم الاحد شفاءٌ این در کنز گفته روز شنبه
و چهارشنبه و در سه شنبه دو قول است و چون حجامت خواهد مستحب است که قبل
از آنروز یکشبانروز زن نزدیکی نکند و نه بعد ازین و در آنروز عشا نزدیک عصر کند
و اگر با وی تخمه باشد چیزی خورد آنگاه حجامت کند و در آنروز بحمام نرود و نمکین

ای زحمت تخمه ۱۲ یعنی گرمی و صفرا ۱۲

[illegible marginal notes]

نخورد که خوف دنبل و حرارت و سر که خورد و مرقه چشد و شیرینی تناول کند و در آن روز آب اندک نوشد و از مانند شیر و جغرات احتراز کند در ظهیری گفته که حجامت مستحب ست هر یکبار و فی الحدیث مَا مَرَرْتُ بِمَلَاءٍ مِنَ الْمَلَائِکَةِ اِلَّا قَالُوا آمُرْ اُمَّتَکَ بِالْحِجَامَةِ و آنچه میگویند که بحجامت بدن ضعیف میشود بعد از پنجاه سال تقلیل او مستحب ست غلطست و آین دغیر این ثابت بوده که نور درین امت بیشتر ست که بروز قیامت با هر پیغمبر دو نور باشد و با امت او یک نور و پیغامبر ما را علیه السلام بعد هر موی نوری باشد و امت را دو نور پس حرارت نور و خون جمع شوند و اگر حجامت نکنند شاید که بغلبه حرارت بمیرد و بمعرفت طب بقدر یکه از ضرر امتناع توانند قطعه تَمَامُ الطِّبِّ فِی الْبَیْتَیْنِ جُمِعْ + وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِی قَصْرِ الْکَلَامِ + تَقَلَّلْ اِنْ اَکَلْتَ وَبَعْدَ اَکْلٍ + تَجَنَّبْ فَالشِّفَاءُ فِی الْاِنْهِضَامِ + وَلَیْسَ عَلَی النُّفُوسِ اَشَدُّ بَاْسًا + مِنْ اِدْخَالِ الطَّعَامِ عَلَی الطَّعَامِ + در **بستان** گفته که نافع تر بعد غذا تمدد ست و بعد عشا حرکت و مشی لهذا گفته اند تغد تمد تعش تمش و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما از پنج چیز نسیان خیزد خوردن سیب ترش و بول در آب استاده و حجامت بر قفا و القا شپش بر خاک و خوردن سور موش و همچنین خواندن الواح قبور و خوردن گشنیز و رفتن میان دو زن و دو شتر مقطور و سفر باید شنبه و پنجشنبه و روز دوشنبه در **ترغیب** گفته آداب سفر یکی رد دیون و رسانیدن نفقه و جب و گرفتن توشه بقدر کفاف و دیگر رفیق صالح

و دیگر وداع اخوان که در دعای ایشان برکت است و ایشان دین و عمل او را در پناه حق کنند و پیغمبر علیه السلام چنین میگفتی زَوَّدَكَ اللّٰهُ التَّقْوٰى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَوَجَّهَكَ اِلَى الْخَيْرِ حَيْثُ تَوَجَّهْتَ و دیگر چهار رکعت نماز الحمد و اخلاص یکبار و گوید خدایا و دیعت نهادم پیش تو خود را و مال و اهل و دولت خود را حق تعالی همه محفوظ دارد و امور او بصلاح آرد و سوره اخلاص یازده بار بخواند تا شهر سفر از دیگر دو حیران بوی روزی شود و این درکتر گفته دیگر چون بدر سرای رسد و پای بیرون نهد گوید بسم الله الرحمن الرحيم تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و چون سوار شود گوید سُبْحَانَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ دیگر ستور را بار سبک کند و بر پشت او نه استد و خوب بر رونکند و چوب بر روی او نزند و بامداد و شبانگاه یکساعت فرود آید و به پای خود رود تا صدقه شود بر ستور و دل مکاری شاد شود و دیگر آنچه بر ستور نهد اول با مکاری بنماید و بر آن زیاده نکند گویند که امام عبد الله بن مبارک بر ستور کرایه نشسته بود کسی بوی نامه داد که بفلان برسان در حال فرود آمد که بمکاری شرط نکرده ام با وی گفت بحل میکنی تا بستانم بعضی گفته اند که این کمال ورع است و الا اینقدر را او زنی نبود و بعضی گفته اند انهم نشاید که آورده اند که بزرگی نامه نوشت و قدری خاک از دیوار همسایه برگرفت و بر افگند که این را چه مقدار باشد ها تف آواز داد خواهد دانست کسیکه چنین در چیزی چقدر بهشیم که فردای قیامت در جواب آن چگونه درخواهد ماند آن بزرگ بیهوش شد چون بهوش باز آمد

بجلی خواست انگاه نامه فرستاد دیگر چون از سفر باز آید و نظر بر شهر خود افتد گوید
اللهم اجعل لنا قرارا ورزقا حسنا انگاه خبر بخانه فرستد
و ناگاه بخانه در آمدن منهی ست و چون بمحله خویش رسد اول در مسجد در آید و نماز
گزارد و در کنز گفته که چون مسافر بمنزل فرود آید اول بعلف مرکب خود عارد
قبل از طعام خود و حستیار کند زمین نرم را که در گیاه بسیار باشد و قبل از قعود
دو رکعت گزارد تا ملالت برود و بگوید اللهم انزلنی منزلا مبارکا
وانت خیر المنزلین و مستحب ست که شب رفیقان بنوبت پاس دارند
و در راه خواب نکنند که محل حیات و سباع ست و قوم در یک محل فرود آیند
و فی الحدیث علیکم بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما
لا تطوی بالنهار و در اول شب نرود که خطر ست بلکه پس از نصف
شب و آواز بر نکند تا دزدان آگاه نشوند باید که از هر منزل بدو رکعت وداع کند
و سنت ست که از هر منزل پگاه رحلت کند و چون بشهر در آید اول سرکه و پیاز خورد تا
آب آن شهر وبی ضرر رساند و اگر راه گم کند بانگ نماز گوید حال ظاهر شود و اگر تشنه
شود سوره کوثر بر سنگریزه دمد و در دهن نهد این در خانی گفته و اگر تاجری زیادت
سود خواهد نزدیک تجارت گوید اللهم صل علی محمد عبدك و
رسولك وصل علی المؤمنین والمؤمنات وعلی المسلمین
والمسلمات و اگر بر چهار سفالینه نو پاک این آیت بنویسد ان الذین
یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم
سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم

وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ و در متاع بنهد سود و برکت
بسیار معاینه کند این در شرح جنه گفته و مستحب ست که در آید بر اهل خود بروز نه در شب
و در حال غفلت تا بر یکدیگر اطلاع نیابد اما اگر سفر او قریب باشد و ایشان او در شب
متوقع باشند یا قدوم او شهرت یابد و زن بداند باکی نبود که بشب در آید که مقصود
تهیئو ست و آن حاصل شد این در مطالب گفته و باید که برای اهل هدیه بیارد اگرچه
سنگی باشد و بقول بعضی ره آوردن سنت مؤکده ست و پیغامبر علیه السلام چون بمدینه
می آمد نحر میکرد جزوری را یا بقره را و ازینجا مشایخ مستحب داشته اند این را
برای کسیکه بیت قرار دارد و عیادت مریض گاه گاه ای روزی عیادت کند
و دو روز ترک کند و مستحب ست که بنزد زانوی مریض نشیند نه سر و چشم بروی
دارد نه بجانب چپ راست و بسیار و تیز بروی نه بیند و بروی باجامه کهنه
و غمگین در نیاید و روی بروی ترش نکند و سخن نکند مگر آنچه او را خوش کند
و بشارت دهد او را بصحت و درازی عمر و کم نشیند و فی الحدیث تمام
عِيَادَةِ الْمَرِيضِ أَنْ يَّضَعَ أَحَدُكُمْ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ أَوْ عَلَى
يَدِهِ فَيَسْأَلُهُ كَيْفَ هُوَ و از وی دعا طلبد که دعای مریض چون دعای
ملائکه ست و وی را دعا کند بشفا و فی الحدیث مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ
مُسْلِمًا فَيَقُولُ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَسْأَلُ اللهَ الْعَظِيمَ رَبَّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَنْ يَّشْفِيَكَ إِلَّا شُفِيَ إِلَّا أَنْ يَّكُونَ قَدْ
حَضَرَ أَجَلُهُ و بروی هفت بار بخواند أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ وَقُدْرَتِهِ
مَا أَجِدُ و سنت ست که در مرض ننالد و توبه کند از معاصی بعد از صحت

غسل کنند گفته اند که مریض سه کار کند استغفار کند که شاید زحمت از جهت معصیت
باشد و صدقه دهد که شاید بلای از آسمان فرود آمده باشد و دوا کند که شاید علت
از اندرون او خاسته باشد و در شرح جنة گفته که بر لدیغ فاتحه بگفت بار
بخواند و پیغامبر علیه السلام بر لدیغ کژدم آب و نمک بر محل لدغ بمالید و کافرون
و معوذتین بخواند در معالم گفته که مار و کژدم پیش نوح علیه السلام گفتند کسی
از مضرت ما ترسد گوید سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ از ما ایمن شود
و بر کسیکه بول او حبس شود بخواند رَبُّنَا اللّٰهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ
وَأَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ
فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا خَطَايَانَا
إِنَّكَ أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ فَأَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ
وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَى هٰذَا الْوَجَعِ نیکو شود

فصل ششم

بدانکه مباح چون کسب ست از برای تجمل این در شرح خلاصه گفته **در ظهیری**
گفته باک نیست بجمع مال از حلال چون تکبر و تضییع فرایض و مانع حقوق نباشد
گویند که عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه که یکی از عشره مبشره بود ربع ثمن
مال او حصه یکزن او شد مصالحه بر هشتاد و سه هزار دینار یافت لیکن انفاق اولیتر
و فی الحدیث نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ این در خزانه گفته و باک
نیست باسباب قوت یکسال برای خود و عیال خود و تصدق بباقی که پیغمبر علیه
السلام چنین کرده بود در انزال خیر این در مطالب گفته و پوشیدن از برای
تزیین نه تکبر ای با وی چنان باشد که قبل از آن بود و انگشتری نقره بقدر

وفتوی بر زینت این در ترغیب گفته و در **مختار** گفته که چون احتیاج باو نباشد ترک اولیست ومختار از برای فتوی زینت وباید که نگین او به بطن کف کند در **خزانه** گفته بخلاف زنان که در حق ایشان زینت ست و در **بستان** گفته اگر بر نگین اسم خدا تعالی یا پیغامبری باشد مستحب ست که چون بخلا رود نگین در کف کند وگاه استنجا در راست اندازد واستعمال مفضض و مذهب ای مزین بنقره وزر چون آوند وکارد وتخت وکرسی واطراف آینه ومجمر ومکحله ولگام ورکاب وشفر ودوال نزدیک امام چون پرهیز کند از موضع نقره وزر ونزدیک صاحبیه مکروه ست لیکن در کافی گفته که از امام محمد دو روایت ست وصحیح قول امام اینهمه آنگاه ست که باذ ابت جدا شود والا چنانچه بآب زر ونقره طلا کند باجماع باک نبود این در جامع گفته گویند که امام با ابن شبرمه وابن ابی لیلی طعام میخوردند پس پالوده را در طبق زر آوردند این هر دو برخاستند امام گفت خلیفه می بیند وشما میروید گفتند سنت پیغمبر علیه السلام را فراموش کردی که وی منع فرمود از خوردن ونوشیدن در آوند زر ونقره امام فرمود فراموش نکرده ام پس طبق را گرفت واو را بر نان ریخت وخوردن گرفت وآنها نیز خوردند بعده قدح مضبب پر آب آوردند امام از و نوشید لیکن دهن بر زر ننهاد گفتند سنت پیغمبر نگاه نداشتی فرمود داشتم زیرا که قصعه بود چنین رواز میخورد واگر شما را ابد ریا گذر افتد وحاجت بآب باشد وآوند نبود ودر دست انگشتری باشد خوردن بدست روا بود یا نه گفتند نه خلیفه بخندید چون بر آمد ندیکی بدیگری گفت میشناسی این مرد که بود گفت نه لیکن ما را فضیحت کرد امام حلوانی در شرح چنین گفته واستعمال

مسئله وکان علی خاتم النبی ﷺ لا اله الا الله محمد رسول الله سه سطر کرده بودند ۱۲ هجرت الفقه ۱۲ وکان علی خاتم ابی حنیفة قل الخیر والا فاسکت وکان علی خاتم ابی یوسف من عمل برأیه فقد ندم

۶۴

احجار چون رصاص وشبه وآهن وآبگینه وبلور وعقیق ونحاس وصفر آنیه ساختن
ونفع گرفتن لیکن از مفید وشرعیت گفته که خوردن در نحاس وصفر مکروه است
همچون بر فضه وعقیق وزمرد وفیروزه ویاقوت این در جامع گفته وور ذخیره
گفته باک نیست که نگین از سنگ باشد واین دلیل است بر اینکه اعتبار حلقه است نگین
را وتحلیه منطقه وحمایل شمشیر بنقره نه بزر که نزدیک بعضی مکروه است واینهمه
آنگاه است که زر ونقره از وی جدا تواند شد والا نزدیک همه باک نه این در
جامع گفته وور کنز الدقایق گفته که تحلیه مصحف رواست وور جلالی
گفته که این نزدیک طرفین است ونزدیک امام ابو یوسف مکروه بود اما نوشتن
او بزر از ابراهیم آمده که مکروه است وور جامع صغیر حسامی گفته که باک
نیست بنقش مسجد بچونه وساج وآب زر ولفظ لاباس دلیل است بر اینکه مستحب غیر
این است یعنی صرف بفقرا او بقولی قربت است وبقولی مکروه است اما صحیح اول است
وفتوی بر اینست در مطالب گفته اینهمه آنگاه است که مال حلال باشد واگر
در آن شبهه باشد یا مال وقف بود مکروه است که خدای تعالی قبول نمیکند مگر طیب را
پس مکروه باشد ملوث خانه او بآنچه مقبول او نبود وور نصاب گفته
اینهمه وقتی است که منظور تعظیم مسجد باشد واگر از جهت ریا وزینت باشد یا مال
وقف بود مکروه است در ظهیریه گفته رواست تزئین خانه بچونه وآجر وساج
وانواع رنگها وآب زر ونقره لیکن صورت در هیچ محل نکشد ومسابقه بفرس وابل
وارجل ورمی تیر این در کنز الدقایق گفته وتمحین باشد بهی یا حلال بود وفی الحدیث لهو المؤمن باطل الا
الثلاثة تادیبه بفرسه ومناضلته عن قوسه وملاعبته مع اهله این در هدایه گفته ومصارعت از جهت صعود

65

وهمچنین بازی جوانان در تابستان بزدن خربوزه بعضی بر بعضی این در جواهر گفته ۹ و شرط از یک طرف نه از دو جانب مگر به تخلل محلل این در کنز گفته یعنی ثالث گویند اگر تو بر ما هر دو سابق آمدی هر دو مال ترا باشد و اگر ما هر دو بر تو سابق گشتیم ما را چیزی ندهی پس ثالث بسبقت مستحق مال شود و اگر ایشان سابق شده اند اگر برابر یکدیگر بوده اند هیچ یکی را چیزی نیاید و اگر بر طریق تعاقب باشد سابق مستحق شود این در عالمگیری گفته و ثالث آنگاه حیله جواز شود که متوهم باشد سابقیت و مسبوقیه او اگر چیز محقق باشد نه و امام محمد بن الفضل گفته اگر میان دو کس در مسئله فقه خلاف افتد و رجوع باستاد کنند و شرط کنند بر وجه مذکور روا بود و ماخوذ امام حلوانی همین است این در ذخیره گفته ۱۰ و خوردن زیادت از قدر یکه نماز ایستاده تواند گزارد که درین نه اجر است و نه وزر و درین حسابی است اگر حلال بود این در خزانه گفته ۱۱ و شک این در تحفه ملکیه گفته ۱۲ و چونه با برگ این در نصاب الاحتساب و مجموعه خانی گفته ۱۳ و بیضه ماکیان مرده این در ذخیره گفته و در سراجی گفته و همچنین شیر شاة مرده و باک نیست بدود زنبور قبل از نفخ روح و جوکه یافته شود در افکنده شتر و گوسفند شسته و خورده شود نه آنچه از سرگین گاو یافته شود و نانی که درو افکنده موش باشد اگر سخت باشد انداخته شود و نان خورده شود در خلاصه گفته اگر در روغن افکنده موش یافته شود و یا در گندم و همچنین انزار در ساخته شده و است خوردن اینها مگر چون مزه متغیر شود و فقیه ابو اللیث گفته که ماخوذ است و اگر در دیگ پخته پلیدی افتاد و اگر حالت جوش نباشد گوشت او را شسته خورند والا نه مرقه او مطلقاً نخورند در ذخیره گفته ۱۴ و نظر مرد بر مرد دیگر از ناف تا زانو و همچنین نظر زن بر زن و همچنین نظر زن بر مرد بیگانه و بر رو و پشت و شکم او نیز نبیند و این

مسئله ... مسئله ... مسئله ... ۶۶

و منفیست که در دل زن شهوت نیفتد اما اگر داند یا شک افتد نه آماس او روا نه چون
هر دو مشتهی باشند اگرچه امین باشند و اگر یکی بحد شهوت نرسیده حرام نبود و در اثنا
روا است که نظر کند بمرد بیگانه مگر از ناف تا زانو و مس کند چون امین باشد و همچنین نظر
مرد بمحارم نسبی و رضاعی و صهری بنکاح و همچنین بسفاح بر اصح بسر و روی و سینه و ساق
و بازو و اگر امین باشد والا نه به پشت و شکم و ران در کافی گفته مس چون نظر است
و این هر دو آنگاه است که امین باشد والا نه و روا است خلوت و مسافرت با اینها و اگر
حاجت افتد بانزال و ارکاب از ورای جامه ها مس کند و ظهر و بطن گیرد نه از زیرا و چون
امین باشد والا پرهیز کند پس اگر زن خود سوار نتواند شد مرد امتناع آرد والا بجامها
تکلف کند تا حرارت او بوی نرسد و اگر جامه نیابد در دفع شهوت بکوشد و همچنین برده
غیر اگرچه مدبره یا مکاتبه یا ام ولد باشد و روا است خلوت و مسافرت با اینها بر اصح
چون امین باشند و مس او نیز روا است چون امین باشد بر خود و باک نیست مس
واهی که اراده خریدن او دارد اگرچه امین نبود لیکن بر مختار نظر او بر شعر و صدر و ساق
داه روا است اگرچه خائف باشد و مس مباح نیست چون امین نبود اما حلال خویش
نظر بهمه تن جایز است لیکن اولیتر آنست که هر یک بفرج دیگر نه بیند که
از مرتضی آمده مَنْ اَكْثَرَ النَّظَرَ اِلٰى سَوْءَتِهٖ عُوقِبَ بِالنِّسْيَانِ و از
ابن عمر آمده رضی الله تعالی عنهما اولیتر آنست که بنیند تا ابلغ باشد در لذت ۱۵
و عقیقه و این نزد یک ما مباح و واجب و سنت نیست
و آن صدقه ای است معتزه ۱۲۵ نه در پسر و نه در دختر و نزدیک
امام شافعی سنت است

در کنز گفته از پسر دو گوسفند است و از دختر یکی و اگر در آن بر یکی بس کند باک نبود و نزد یک ذبح گوید اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ عَقِیْقَةُ اِبْنِیْ فُلَانٍ دَمُهَا بِدَمِهٖ وَلَحْمُهَا بِلَحْمِهٖ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهٖ وَجِلْدُهَا بِجِلْدِهٖ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا فِدَاءً لِابْنِیْ و استخوان او را نشکنند و ران او را دست بدایه دهد و باقی را تصدق کند و این و نیز یا چهار دهم یا بیست و یکم کند و سر مولود تراشد و بوزن مولود نقره تصدق کند و عزل از زن در این زمانه این در خلاصه گفته و فی الحدیث خِیَارُ اُمَّتِیْ بَعْدَ الْمِائَتَیْنِ کُلُّ خَفِیْفِ الْحَاذِ اَیْ قَلِیْلُ الْاَهْلِ قَلِیْلُ الْوَلَدِ این در ظهیری گفته و در حره رضای زن شرط است و در امه نه و در امه غیر نزد یک امام رضای مولی شرط است و نزد یک صاحبین رضای او این خزانه گفته و قید بنده اگر خوف اباق باشد بغل باک نبود این در کنز الدقایق گفته و قبول هدیه بنده ماذون و اجابت دعوت او و استعادت دابه او قبول کرده شود و هدیه او و قول بنده و داه و کودک که در عادت هدیه بدست ایشان فرستاده میشود و اگر قبول نبود حرج باشد و اگر داهی گوید مرا خواجه من بتو هدیه فرستاده گرفتن او روا است اینهمه در کافی گفته و گریختن از خانه بقضا گاه لزله این در سراجی گفته و گرفتن طیور بسبب اعتاق حیوانات که عتق در بنی آدم است و بسبق حیوانات همچنان در ملک او ایند و هر دانه که از مردم خورند فردا قیامت از عهده آن بیرون باید آمدن اما اگر گوید هر که گیرد او را اسباح کردم آن وبال در گردن او نباشد این در نصاب گفته و در صدیه گفته که فتوی نیست بامام شافعی بر آنکه آزاد کردن و عتق است مطلقا و بر قول امام ابی حنیفه روا باشد بشرط آنکه در وقت سر دادن سباح گرداند بر هر که بگیرد و اما حیوان اهلی چون اسپ و شتر و گوسپند و گاو آزاد کردن او روا نیست باتفاق و گناه است و کشتن گربه موذیه بکارد تیز نه زدن او و گوش مالیدن و بریدن این در

خلاصه گفته و همچنین کشتن مار به همه انواع و کژدم و کرفش و کلیک و پشه و زنبور
و سگ عقور اگرچه در نماز باشد گویند که امام رضی الله تعالی عنه در مسجد نماز میکرد که از
سقف مار بیفتاد همه از هیبت نماز شکستند مگر امام که آنمار را البته نعلین در سته رکن زد
مار سست شد امام نماز تمام کرد و مار نیز تمام شد آنمار را بوزن در کشیدند سیزده من شد و
بروایتی هفده من شد هر من ششصد درم سنگ و از نجاست که مار و کژدم مجرد ظهور کشتن رواست
اگرچه بقول بعضی تا قصد نکند نشاید کشت و صحیح اول است اینهمه در ترغیب گفته و همچنین کشتن کنند
و سپس و گرگ و کلاغ مردار خوار و موش و موش گیر این در ذخیره گفته و در جامع الرموز
گفته کشتن آدمی موذی واجب و در مختار الفتاوی گفته که کشتن اعونه و سعات
و ظلمه مباح است بلکه ثواب است و بسیار مشایخ فتوی برین داده اند و این اندر ترغیب
تخصیص کرده و امام ابوشجاع فتوی داده بر کفر اعونه از سفیان ثوری پرسیدند از ظالمی
که در بیابان تشنه و بر هلاک شرف شده او را آب توان داد گفت نه گفتند خواهد مرد گفت بگذار
تا بمیرد این در مدارک گفته و درست کشتن کسی که او را با زن نامحرم یا دایه خود در زنا ببیند
و زن را نیز اگر مطاوعت باشد و همچنین کشتن مخنثی که با زنی زنا کند و بصیحه نماند و اگر
غلام یا زنان را بر فاحشه اکراه کرد ایشان با وی جنگ کنند و اگر کشته شود هدر است اگر
او بجز قتل ممکن نبود و اگر مطلقه ثلثه قادر نبود بر امتناع نبود مگر بقتل او را بدارد و بکشد و زن
خود را بکشد و اگر شخصی در صحرا از شخصی مال خواهد اگر ده درم یا اکثر بود او را بکشد و اگر
کم باشد نکشد اما جنگ کند و اگر دزدی معروف دیوار را رخنه کند و بصیحه نماند درست
کشتن او و در ترغیب گفته کشتن جادو و ملحد روا است
اما اسیر کردن فرزندان باغی و غنیمت گرفتن ✤

مال ایشان روا نیست بلکه مال ایشان جمع کنند و بعد از توبه بایشان دهند

۴۲ و تفاول در مطالب گفته که تفاول روا است که کلمه شنود و بمقصود تاویل کند

چنانچه مریض و طالب لفظ سالم و واجد شنود اما در تطیر رخصت نیست تا اگر یکی بسفر برآید

و آواز عکه شنید و بازگشت نزدیک بعضی کافر شود **فصل هفتم** در آنکه مکروه است

نظر در روی زن بیگانه بی شهوت این در سراجیه گفته لیکن آنگاه که حره باشد و حاجت

نبود این در تحفه گفته و فی الحدیث الاولی لک و الثانی علیک اما حصاص گفته که نظر

اول عفو است اگر بسهو باشد و اگر بقصد بود اول چون ثانی حلال نیست و این در رضا گفته

۴۳ و نظر در آینه زر این در تحفه خانی گفته ۴۴ و سخن بالایعنی گفتن آنچه بدو ثواب و اثم متعلق نبود

این در عین العلم گفته و در **ظهیری** گفته که سوال از اخبار نو بقولی مکروه است و بقولی با استخبار

رخصت است نه باخبار لیکن در مختار مطلقا باک نه در **بستان** گفته که باک نیست مزاح

چون سخن بزه نگوید و قصد خنده قوم نکند و در **ذخیره** از امام ابو یوسف گفته که امام

و ابن ابی لیلی بسیار مزاح میکردند در **بستان** گفته مزاح بسیار مکن و

نه با کسی که با وی مخالطت نبود و اخلاق و ندانی ۴۵ و سخن مباح بعد از طلوع فجر الی صرورت

تا نماز و بقولی تا طلوع آفتاب و بقولی تا ارتفاع او و این در تحفه گفته و در خلاصه گفته اگر

آب وضو و جامه تن طلبد مکروه نبود کراهیت در شمر است اما کلام فاحش در همه اوقات مکروه

است اما سخن بعد از عشا در کنز گفته که مباح نیست مگر بضرورت در **بستان** گفته اگر ذکر

علم باشد از خواب خوبتر بود و اگر سخنهای پیشینیان است و سخنهای دروغ مکروه بود و اگر

سخن از جهت موانست کند و از دروغ بپرهیزد باک نبود و کفا زین فاضلتر است و

باید که رجوع بمنازل بذکر خدا بود تا ختم بخیر باشد در **کفایه شعبی** گفته که در خبر است

تفاول فال گرفتن و بشارت جستن ۱۲

در ولایت و در بن ما

در رفاهی

سخن مباح

بانقطع بعد

چون کرام الکاتبین نامهٔ اعمال پیش حق تعالی برند اگر در اول و آخر ذکر حق تعالی باشد

آنچه در میان باشد مغفور گردد و ازینجاست که متقدمان گفته اند نباید که اشتغال کنند

بسخن یا بعمل دنیا از فجر تا طلوع و ازینجهت ایقاظ بکلام مکروه داشته اند لیکن بدستها

می جنبانند و همچنین از عصر تا غروب که درین دو ساعت انتهار یک نامه و ابتدای

دیگر میباشد و خندیدن نزد جنازه و در مقبره و پیش مصیبت زده و نزدیک مصلی

و چون کسی هزل کند این در ترغیب گفته و در **تنبیه الغافلین** گفته که خنده

قهقهه مکروه است و منهی است و این از عمل سفهاست اما تبسم مباح است لیکن از

اوزاعی آمده که در تفسیر لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا گفت تبسم صغیره است

و قهقهه کبیره و سلام بر قاری جهرا و بر قاضی نزدیک قضا و سلطان وقت حکم و مذاکرهٔ

علم و در حالت وعظ و اذان و اقامت و خطبه و نماز و بر مفتی گاه کتابت جواب فتوی

و بر امرد خوبروی و زن جوان بیگانه و بر کسیکه سرود میکند یا در خلا باشد یا بول میکند

یا کبوتری پراند و بر عاری آمار جواب در مطالب گفته که برین همگین واجب نشود در محیط

گفته که مصلی رد کند و در **ترغیب** گفته که بر سلطان و قاضی و مفتی و خطیب و عالم و مؤذن

واجب نشود اگر گویند استماع خطبه واجب و رد جواب فرض است گویم که علما گفته اند که

جواب سلام فرض است که سنت باشد و این بدعت است و اگر امرد و زن سلام گویند علیک

واجب نباید و در **کنز** گفته که اگر عجوز باشد جواب بیاید و اگر جوان باشد رد کند در دل و اگر

یکی وردی دارد از قرآن یا دعوات و او را در آنحالت سلام گفتند رواست که رد کند

و در **مطالب** گفته که قاری بر مختار صدر شهید رد کند و بقولی رد بدل

کند و هر و لیکن از امام دل را بشر مشغول نه کنند

واگر بر خطیب سلام گوید آثم شود و در خطبه رد نکند و بعد از فراغ بر قیاس قول
شیخین رد کند و بر قول امام محمد نه واگر بر قاری و مذاکر و قاضی گوید آثم شود بر صحیح و نکند
اگر بر جماعتی که بیهوده گذشت اگر محتاج باشد و داند که جواب دهند طلب کند والا نه و توسد مجرد
که در آن قرآن باشد یا کتب اخبار یا کتب ایام مگر بقصد حفظ نه خواب یا می که زیر او مصحف باشد
که پاک نبود و نه ر کوب جوالقی که بر دابه باشد و در آنها مصحف یا کتب شریعت باشند اما دان
کاغذی که برو نام خدای تعالی باشد زیر دستار نهد و بر او نشستن بقولی مکروه است و بقولی نه و پای
دراز کردن عمداً بجانب مصحف یا کتب تفسیر و فقه چون سجده آنجا او یا شد والا نه کما فی
الخزانة و همچنین بسوی قبله در خواب بعید لهی کما فی الذخیره و همچنین تیر انداختن بسوی قبله
و بسوی هدفی که برو حرف نوشته شده و محو کردن نام خدای تعالی را با آب دهن که پیغامبر علیه السلام
ازین نهی کرده و امر کرده بغسل تخته با آب پاک نزدیک حاجت و مصحف کهنه که از و نتوان
خواند و سوخته نشود باید که او را بخرقه پاک پیچد و حفره کاود و لحد کند و در آن نهد
و شق نکند اما اگر سقف کند تا خاک بروی نرسد باک نبود و بشق این در ذخیره گفته و اگر
خواهد با آب شوید و اگر خواهد جای پاک نهد که آنجا اغیار دست نرسد و کتب رسایل
که از وی بی نیازی شود اولا نام خدای تعالی و پیغامبران و فرشتگان محو کند پس در آب
کثیر جاری انداز د یا در زمین پاک دفن کند یا قبل از محو چنین کند اما نسوزد و اگر با آب
کثیر جاری بشوید و انداز د کاغذی گیرد و بهتر باشد و بهتر و قایه از این مقاتل اگر بعد از محو
بسوزد و بنید از وی نیز خوب باشد و انداختن چیزی در کاغذی که برو اسم حق تعالی نوشته بود
نه در کیس چنین که این را تعظیم سید نهد نه آنرا و همچنین پیچیدن چیزی
در کاغذی که در و کلام یا فقه نوشته بود و نه اگر طب بود و همچنین مسح دست

بکاغذیکه صالح باشد برای کتابت وهمچنین باذن کاغذ نوشته را بر آتش تا زود
خشک شود و سوختن کاغذیکه برو اسم فرعون نوشته این در تحفه گفته اما نشر دراهی
که بر آنها کلمه نوشته بقولی مکروهست که در زیر پا می افتد و بر صحیح نه که قصد او تعظیم ست
نه اهانت ۱۱ و گستردن بساط یا مصلی که برو حرفی نوشته و جلوس برو و استعمال و
همچنین عصا و طشت و ابریق و قدح و غلاف و مثل اینها اگرچه حروف از هم جدا باشند
بقطع یا بخیاطت چیزی دیگر برو که هر حرف حرمت دارد و ازین جهت گفته اند روا
که علامت ساخته شود پاره کاغذ را که مکتوب بود برو نام خدا تعالی یا پیغامبر علیه
السلام میان اوراق که درین ابتذالست وهمچنین بچیدن چیزیکه برو نام خدا
تعالی باشد بر سر گرفتن فلوس چنین بوضو و گداختن درمی که برو کلمه یا قرآن باشد
مگر بعد از کسر و نوشتن رقاع در نوروز و الزاق آنها با بواب از جهت دفع هوام
۱۴ و استرقا بعبرانیة و سریانیة و هندیة و آنچه معنی او فهم نشود نه بآنچه از کتاب خدای
تعالی باشد یا از کلام پیغامبر علیه السلام که این مستحب ست وهمچنین تعلیق تمائم و
خیوط و خرقات و فی الحدیث مَنْ عَلَّقَ تَمِیْمَةً فَقَدْ اَشْرَکَ بِاللّٰہِ
این در نصاب گفته و باک نیست بوضع جماجم در زراعت از جهت دفع عین تا نظر
عاین اولا بر آنها افتد از جهت ارتفاع و نظر که بعد ازین افتد مضر نشود و سنت درین
آنست که عاین غسل کند یا وضو سازد و معینا ازین نیخته شود شفا یابد و از ذی
النورین آمده رضی الله تعالی عنهم که کودکی دید ملیح فرمود که نقره ذقن او سیاه کنید
تا بوی چشم نرسد و در مختار گفته که استرقا بقرآن نخواندن بر مریض و لدوغ
و کتابت بر ورق و تعلیق آن و نبشتن بر طشت و شستن آن و خورانیدن بقول

استرقا افسون خواندن ۱۲ تمیمه تعویذ را ... بلند گردانیدن ... سیاه ۱۲

و مجاهد مباح است و بقول نخعی و حسن بصری مکروه است و در جلالی گفته که بصحت رسیده که پیغمبر
علیه السلام تعوذ میکرد خود را و امیرین را بآیات قرآن و صدیقه رضی الله تعالی عنها گوید که چون پیغمبر
علیه السلام مرض میشد معوذات یعنی اخلاص و فلق و ناس میخواند و خود را میدمید ۱۲ و قصه
خواندن که بدعت است این در نصاب گفته و در **مطالب** گفته که یکی نزدیک حجره صدیقه قصه
میگفت صدیقه با بن عمر رضی الله تعالی عنهم گفت که مرا رنجانید و از تسبیح باز داشت امیر
او را بزد چنانچه عصا بر پشت او شکست و او را از انجا بر آورد ۱۲ و جلوس ابی وعظ نزدیک
بعضی امابر اصح باک نیست و بقول ابی سلمه فقیه درین زمان واجب است و باید که مذکر
صالح باشد تا عاقلان از و نگریزند و ورع باشد تا سخن نادرست نگوید و عالم باشد تیفا
واخبار و اقوال فقها و متواضع نرم باشد نه متکبر سخت و مجلس دراز نکند تا خلق ملال نگیرد
و اقبال بیکی نکند بلکه بتعمیم کند و چون خبر کند بچیزی از فضایل و نماز و روزه و صدقه و خیرات
اول خود عمل کند تا و عید با و ملحق نشود این در بستان گفته و نباید که طماع باشد و اگر کسی
بغیر سوال چیزی بوی هدیه کند باک نیست بقبول آن و ذکر کند در مجلس خوف و رجا و
خاص نکند بذکر یکی اما واعظانیکه کلمات را بیارائید و الفاظ را با شعار بخوانند اینها
نواب دجال اند و خلفای شیطان اخلاء بلاد از ینها لازم است و تکثیر اشعار در موعظ
مذموم است و در **جامع** گفته مکروه است واعظان را القای آستین و زدن پای بر منبر و قیام
و قعود و نزول و صعود و همچنین ذکر مقتل امیرین رضی الله تعالی عنهما و اگر خواهد باید که اولا
ذکر مقتل صحابه کند رضی الله تعالی عنهم تا مشابهت روافض نشود ۱۵ و خواندن شعری
که در و ذکر فسق یا خمر باشد این در خزانه گفته و در **مطالب** گفته اگر در شعر صفت زن
معینه نباشد و آن زنده بود مکروه است و اگر معینه نباشد و یا زنده نبود نه و سامع نکره

ذکر بالضم و تشدید کاف مکسور یادرد مهذو ۱۲
التقوی اجتناب المحرمات ۱۲
الورع اجتناب الشبهات ۱۲
یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ۱۲
طماع بالفتح و تشدید میم بسیار حرص ۱۲

جلد اول

قایل است در بستان گفته که انشاد شعر بقولی مکروه است و بقولی رخصت است و نهی انکار
ست که اشتغال کند در آن چندانکه از ذکر و قرآن بماند اما برقصد استعانت بر علم تفسیر و حدیث باک
نبود و این در ظهیری گفته و در مدارک گفته که انبیا علیهم السلام از شعر معصوم اند و در
جامع گفته که نظر در کتب اشعار بقول بعضی مکروه است اگرچه زبان نجنبانند و بقول جمهور نه ۶ او
درود گفتن در وقت خطبه و رواج دادن کالا وقت بیع و در قصه خوانی و برای جمعیت و شغل
این در تحفه گفته بخلاف آنکه عالم یا غازی در مجلس علم یا قتال گوید صلوا یا کبروا این در ظهیری
گفته و در خلاصه گفته که بقول امام درود نگوید بر غیر انبیا و ملائکه علیهم السلام و از امام ابویوسف
آمده که باک نیست لیکن در مطالب گفته که بر صحیح کراهت تنزیهی است اما بتبعیت جایز است بی
کراهت و در حاشیه مولانا عصام الدین گفته که اهل سنت و جماعت لازم گرفته اند و خالی کردن
برغم شیعه ۷ او گفتن در دعا بمقعد العز یا بمعقد العز و از امام ابویوسف آمده که بمقعد باک نیست
و ماخوذ فقیه ابو اللیث اینست اما احتیاط آنست و همچنین بحق فلان بحق انبیایک و رسلک
بحق البیت الحرام و المشعر الحرام که خلق بر خالق حقی ندارد و اگر یکی گوید بحق الله یا بالله
چنین کن واجب نبود اگرچه کردن اولیتر است این همه در کافی گفته و در شرح حصن
حصین گفته بحق بمعنی بحرمت مکروه نیست و الا مکروه بود و در خلاصه
گفته که در دعا بدعوت انبیا گوید و در ترغیب
گفته اگر بحرمت مصطفی و اهل بیت گوید شاید
۸ او بانگ زدن بر سایل غیر ملح این در تحفه گفته اما الصندق
بر سنگدسے که در بازار قرآن بلند خواند نزد بعضی مکروه است
زجرا له این در ذخیره گفته و در نصاب گفته

جلد اول

سایلی که بر در طبل نه‌ند یا لغنی کنند فاضلتر است که او را نه‌ند و فی الحدیث لا تاکل الا طعام تقی و لا یاکل طعامک الا تقی اعانت بر خلیل الرحمن علیه السلام مؤنث و در ملتقط از ابن مبارک گفته که چون سایل بنام خدای تعالی بطلبد بوی نه‌ند که محقر را تعظیم داد و غیر او گفته اند که ندهد باک نبود ۱۹ و کلام فضول و خصومت در مسجد فی الحدیث الحدیث فی المسجد یاکل الحسنات کما یاکل الدابة الحشیش این در مدارک گفته در خزانة الفتاوی و جلالی گفته که سخن مباح از سخن دنیا در روا است و لیکن ترک اولی است گویند که غلام نیز و خلف بن ایوب رحمهما الله تعالی آمد و چیزی پرسید امام از مسجد بر آمد و جواب داد پرسیده شد فرمود که چندی سال است که در مسجد سخن دنیا نکرده ام و در مطالب گفته که ملبوس روی برا سخن روا است که اهل صفه ملازم مسجد میبودند و می خفتند و سخن میکردند لیکن از ظهیریه گفته که مکروه است و لهذا امام فخر الاسلام و صدر شهید گفته اند که اگر در مسجد برای سخن نشستن مردی با و هلاک شد ضامن باشد باجماع که این مباح نیست ۲۰ و تعلیم و کتابت در و چون بمزد باشد و الا نه و همچنین دوختن مگر چون نگاهدارد مسجد از کودکان و جز آن ۲۱ و توضی و مضمضه در و مگر در موضعی که تنجد باشد برای این و در آن نماز گزارده نمیشود این نزدیک شیخین است و نزدیک امام محمد باک نیست که آب مستعمل پاک است و اگر ده ملشته وضو کند بعده بخارج ریزد باک نبود ۲۲ و تطیین او بگلی که مبلول بود باب پلید بخلاف سرگین که در گل کنند از جهت کلاه که درین ضرورت است ۲۳ و اغلاق در او و گفته اند که درین زمان باک نیست از جهت غلبه اهل فساد و فتح و اغلاق مر اهل مسجد راست نه غیر ایشان ۲ و دخول در و و خروج از و بغیر وضو پس متکلم در و بعد از

تیمم بدر آید لیکن بر اصح دخول در وی پاک نیست ۲۵ وخواب در وی بر شبه اما غریب را
پاک نیست بر مختار و پاک نیست بر پا کردن باد در وی لیکن اصح آنکه حاجت بدر آید این
در جامع گفته ۲۶ وخوردن غیر معتکف در وی واگر خواهد اول نیت اعتکاف کند و بعد
نیت طاعت کند پس هر چه خواهد بکند این در سراجیه گفته ۲۷ واتخاذ طریق در وی مگر بعذر
چون خوف ظلمه و سختی سرما وگل و مرض و جز آن ۲۸ ومسح پای بستون یا دیوار او
واگر در مسجد خاک باشد مجتمع یا بوریای کهنه یا کاهی بهم آورده مسح پا بوی باک نبود
اما بر خاک منبسط بر مختار مکروه است ۲۹ والقاء بزاق بر ستون او و دیوار او
از داخل و بالای بوریا و زیر او و سنت آنست که بآستین گیرد یا بجامه واگر ناچار شود
بر بالای بوریا اولیتر باشد از نشیب او واگر بوریا نباشد در نشیب خاک کند و بر روی
زمین نگذارد و ابن مبارک گوید که امام رحمه الله تعالی را دید که کفش در مسجد می
افشاند فرمود اگر کفش در ریش خود میمالیدی هر آینه بهتر بودی ۳۰ ونهال کردن
درخت در وی مگر از جهت نفع او چنانکه زمین او تر باشد و ستونها قرار نگیرند از امام
ابی جعفر آمده که اگر برای سایه میکند باک نبود و برای بیع اوراق مکروه است و همچنین
اگر تنگ شود یا تفریق صفوف آید ۳۱ ودخول در وی با کفش مگر از جهت خوف
نجاست یا ایذار سنگریزه ۳۲ ونقش کردن بر محراب و دیوار قبله او و همچنین بر سقف
اگر بسیار باشند ۳۳ وجماع و بول بر بالای او و نه در مسجد خانه و نه در مسجد جنازه و عید
وفتوی بر نیست ۳۴ وصعود بر بام او و نماز بر وی مگر چون تنگ نباشد از جهت سختی گرما
این در نصاب گفته ۳۵ ومد رجلین در وی ۳۶ وبرهنه شدن در وی ۳۷ وکندن
چاه در وی اما قدیم دفن نکنند ۳۸ ودخول کسیکه بر تن او پلیدی باشد این در جامع گفته

اما دخول کفار شرع نیست نزدیک علمای ما مگر در مسجد حرام که روا نه امام محمد و قول ست
جواز و منع و خباثت او مانع نیست بخلاف مسلم این در ذخیره گفته و شانه کردن سر
و ریش در روا این در مصابیح گفته و قیام در روا نه جهت تعظیم داخلی که پیغمبر علیه السلام
فرموده است لا تعظموني في بيت ربي این در کنز گفته لیکن در جامع گفته مکروه
نیست اما در غیر مسجد مکروه نیست و مکروه حسب قیام ست این در مطالب گفته و عاریت
دادن مصلاهای مسجد برای مسجد دیگر بی اذن مالک و بر آنها نشستن این در تحفه
گفته و جامه مصبوغ بمعصفر یا زعفران یا ورس مردان را این در ملتقط گفته نیست
مذهب امام و بقولی باک نیست لیکن بر اصح و ماخوذ اول ست این در بستان گفته در صراح
گفته الورس اسپرک در خزانه گفته که احمر و معصفر مکروه ست و در مطالب گفته که
از امام محمد آمده که جوانان را زردی جامه در ایام عروس رخصت ست و تکه از ابریشم
نزد صاحبین و نزدیک امام باک نیست لیکن از مسعودی و در مختار گفته که باجماع مکروه
ست از جهت استعمال و همچنین موی بند از ابریشم و همچنین کلاه اگرچه زیر دستار باشد این در
حمادیه گفته و بستر و بالین از ابریشم نزدیک صاحبین و از امام آمده که باک نیست
لیکن در بستان و جامع گفته که ماخوذ اول ست و از امام محمد آمده و باک نیست که تخت از زر یا نقره
در خانه نهند و بر آن فرشهای ابریشمی افگنند برای تجمل لیکن بر آنها نه نشینند و خواب نکنند که
از صحابه و تابعین منقول ست رضی الله عنهم گویند که پیغمبر علیه السلام روزی فرمود که زنی
در نکاح فرزندی از فرزندان من در آید که پیوسته بکر باشد بنا بر این امیر المومنین حسن
رضی الله تعالی زنان بسیار در نکاح در آورد و بعد از مدتی در عهد فاروق رضی الله تعالی عنه
ولایت عجم را تاراج کردند و دختر یزدجرد شهربانو نام بدست آمد و زیر بعد از سلام بصحا

ایران پادشاه

کرد که این دختر را به زرگی باید داد مصلحت چنان افتاد که او را بر شتر سوار کرده بر بلندی

ایستانیدند و دسته گل بدست او دادند و لشکر تمام او را نمودند سوا پسین امیر المومنین

حسین بود رضی الله تعالی عنه که با سکینه و جامهای سنگین گذشت شهربانو دسته گل

برو انداخت همه لشکر شکر انه بجا آوردند چون امیرزاده او را انجا است خانه را بفرشهای

او فرشی و اوانی زر و نقره بیارا ست بعضی از صحابه در آمدند فرمود که زنی خواسته ام

وی این چیزها آورد منع نتوانستم کرد بعده گفت ای برادران آن مسعود بن سعید

امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه از آن باز ماند و فرو هشتن ازار بر پشت پای

بروجه تکبر در **مشارق** گفته و فی الحدیث ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة

ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم قاله ثلثا ثم قال

المسبل والمنان والمنفق سلعته بالحلف الکاذب و همچنین تطویل

آستین از سر انگشتان **در جامع** گفته هر لباسی که مخالف شرعست مکروه است **در مسعودی**

گفته که پیراهن جیب باز و سراویل فراخ پایچه مکروه است **در حمادیه** گفته که نعل چوبین

پوشیدن بدعتست **در ملتقط** گفته باک نیست بکلاه ثعالب **در بستان گفته**

که پوشیدن جلود سباع و افتراش آنها بقول بعضی مکروه است و بقول صحابه ما باک نیست

چون مدبوغ یا مذکی باشند مگر خوک و سگ ۶ و جامه یا موزه بر طریقه فاسقان دوختن

این در ظهیری گفته و در جامع گفته مکروه است پوشیدن آنچه شعار مخالفان دین باشد ۷ و

پوشیدن جامه که بر وی صورت حیوانی باشد این در ترغیب گفته ۸ و جوالق و مانند این در انصاب گفته

۹ و بستن دستار گرد سر و تارک کشاده گذاشتن که این سنت روافض است اما اگر اندکی بود یا در خیمه

ماند باک نبود و سفیان سمرقند کلاه از برای این ساخته اند تا کراهت برخیزد نه از جهت فقد دستار این در ترغیب

گفته ۵ و روا باشد بغیر حاجت بر وجه تکبر نه از جهت حاجت بر صحیح و همچنین تکیه دادن و مربع
نشستن این در هدایه گفته ۵۱ و دیوارهای خانه برای زینت و تکبر در جامه گرفتن نه از جهت
دفع سردی و گرمی این در خلاصه گفته ۵۲ و بودن دختر در خانه والدین بغیر ازار در
کافی گفته که بالغه را در ریگ آن ازگذارند و ازار آنست که بپوشد از ناف تا زانو و از امام
محمد آمده که مشتهاة نیز همچنین ست اگرچه بالغه نباشد که پشت و شکم او عورت ست ۵۳
و جلاجل بالغه را و صغیره را این در نصاب گفته ۵۴ و خلخال و سوار صغار را این در
ملتقط گفته ۵۵ و انگشتری در سمین که شعار روافض ست این در سراجی گفته در ملتقط
گفته که در غیر خنصر نپوشد ۵۶ و خاتم چون خاتم زنان که او را دو فص باشد این
در خلاصه گفته و در جامع گفته که حرام ست ۵۷ و سخت کردن دندانها بزر نه بنقره
در کافی گفته که نزدیک شیخین ست و نزدیک امام محمد بزر نیز باک و نزد شیخین نیز مرویست
اما مسمار زر که در سوراخ نگین کند باک نیست که تابع ست چون علم در جامه ۵۸
و طعام یاد ار و خوردن برای فربهی مردان را از زنان را و نه از جهت دفع لاغری چنانچه
حقنه این در ظهیری گفته و باک نیست بحقنه از جهت تداوی و فی الحدیث تداووا
فَاِنَّ اللّٰهَ مَا خَلَقَ دَاءً اِلَّا وَضَعَ لَهٗ دَوَاءً اِلَّا السَّامَ وَالْهَرَمَ
و فرق نیست میان مردان و زنان و استعمال نکند محرم را در حقنه چون خمر که تداوی بمحرم
حرام ست و مذهب توکل نزدیک اهل سنت و جماعت آنست که اولا کسب اسباب
کند بعده بر خالق اسباب توکل کند و در جامع گفته که نیست چیزی بر کسی که در
خلقت شکم کلان دارد و آنچه در حدیث آمده که اِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْحَبْرَ السَّمِيْنَ
محمولست بر تعمد در کنز گفته ۵۹ و خوردن در آوند نقره و صفر و نحاس

جـلـد

۶۰ و نهادن کاسه بر نان و همچنین نمکدان و مانند آن این در ظهیری گفته نه آنکه بر
و نه نمک این در خزانه گفته و گفته اند که هر لقمه سیصد و شصت صانع دارد اولین میکائیل
علیه السلام که آب از خزانه رحمت میرسد و آخرین خباز آ ۶۱ و امر کردن تا وردن طعام
که این اهانت ست و باید که خود رود ۶۲ و دمیدن در طعام و شراب که برکت از
طعام میرود لیکن در خلاصه گفته از امام ابویوسف که مکروه آنگاه ست که مسموع باشد
۶۳ و بوئیدن طعام که عمل بهایم ست ۶۴ و طعام گرم که برکت ندارد ۶۵ و نظر بر لقمه
غیر ۶۶ و خاموشی حالت خوردن که تشبه ست بمجوس و باید که معروف گوید و سخن صالحان
کند ۶۷ و سیر خوردن گفته اند که درین شش آفت ست فقدان حلاوت
و قصور در حفظ حکمت و حرمان شفقت بر خلق و ثقل عبادت و زیادتی شهوات
و دوران او در مزابل در آنحال که مومنان بمساجد باشند فضیل بن عیاض
رحمة الله علیه گفته دو چیز دل را سخت کند اکل و کثرت کلام ۶۸ و مسح انگشتان پاکار
بنان مگر چون مسوح بخورد لیکن در مطالب گفته که بعضی فتوی بکراهت داده
مطلقاً ۶۹ و درراه مگر بعذر این در تحفه گفته ۷۰ و کراهت طعام مگر چنانکه عیب
طعام پس اگر خوش آید بخورد و الا ترک دهد ۷۱ و خوردن از میانه نان و ترک جوانب
و همچنین خوردن منتفخ و ترک دیگر این در مطالب گفته و این آنگاه ست که غیری آن
را نخورد و این در تحفه گفته و الا باک نیست این در خزانه گفته ۷۲ و در تاریکی ۷۳ و
ترک طعام که در آن مگس افتد و باید که غوطه دهد و بکشد پس بخورد ۷۴ و استاده الا
این در مطالب گفته ۷۵ و در روان ۷۶ و قطع گوشت و نان بکارد و باید که گوشت
بدندان گیرد مانه اهنار و امرار ۷۷ و افشاندن دست در کاسه ۷۸ و تقدیم سه جانب کا

پس تحقیق آن ناضم ست و ما ضمم تمت ۱۲

گاه نهادن لقمه در دهن ۸۰ و قیام برای آینده بر مائده یا بسوی کاری با حاجت طعام

مگر چون خوف فوت جماعت باشد و همچنین بعد فراغ قبل از رفع مائده این جمله بیست و دو

شده ده اول را مکروه گفته و اینها را منهی در مطالب گفته ۸۱ و اکثار باجات و الوان مگر

نزدیک حاجت و بقصد دعوت اضیافت ۸۲ پالوده و مثل آن نزدیک بعضی لیکن بقول عامه مکروه

نیست گویند که حسن و مالک بن دینار رحمهما الله تعالی بر مائده بودند پالوده آوردند مالک امتناع

گفت بخور که نعمت حق تعالی بر تو در آب سرد بیشتر است ازین ۸۳ و ترک لقمه که از دست

بیفتد و باید که او را بخورد که در ترک او سبکی است و ما مأموریم باکرام خبز و فی الحدیث اکرموا

الخبز فانها من برکات السماء ۸۴ و انتظار ادام مگر در ضیافت که منتظر اذن باشد

۸۵ و خوردن تکیه نشسته و درست اما اگر بر وجه تکبر نباشد باک نبود لیکن در شرح ابی المکارم

گفته که بر صحیح مکروه نیست و همچنین سر برهنه بر مختار باک نیست این در مختار گفته ۸۶ و خوردن

جنب قبل از غسل ید و فم که مورث فقر دین و دنیاست بخلاف حائض ۸۷ و ذکر مرض و

موت و امثال آن خوردن ۸۸ و خوردن گل و امام حلوانی گفته که اگر بر خود از ضرر

نترسد مباح نبود و همچنین غیر این و اگر اندک بخورد یا گاهی باکی نباشد و فی الحدیث اذا اراد

الله بعبد شرا ابتلاه الله بنتف اللحیة واکل الطین ۸۹ و خوردن بوت

زنا بر روایت خلف ایوب لیکن ابو اللیث گفته که خوردن آنها قبل از نفخ روح باک نیست

و همچنین و و و قرنه و نوشیدن آب مستعمل ۹۰ و خوردن در اوانی کفار قبل از غسل که غالب

و ظاهر در آن اوانی نجاست است اما چون معلوم شود در آن نخورد و الا حرام خورده

باشد پس با نیاتی که از کفار خریده میشود چون روغن و شیر و سرکه اگر نا چار شود

مجتنب از ایشان عهد گیرد که از سرگین و میت به پرهیزند و اگر مشکل شود

جلد اول

بسملی دهند که او را بشوید و یا بحضور او بشوئید والا اباحت فتوی است و احتراز
تقوی ۹۲ و ملازمت در خوردن با کفار اما یکی دو بار از جهت تالیف دل او بر اسلام باک
نیست در تحفه خانی گفته ۹۳ و خوردن سیر و پیاز نزد الحضور شوهر و شوهر
راست که او را منع کند لیکن در کنز گفته که باک نیست بخوردن سیر و پیاز و خام نخورد
که ملایکه را ازین بخارها ازیت ۹۴ و نوشیدن و توضی با بکیه در آن براق و مخاط افتد و با بکیه
در آن دست کودکی افتد که او را احتیاط نبوده ۹۵ و خوردن آبی با شربتی یا روغنی که از
موش نده برآید و باید که او را تصدق کند ۹۶ و ختیار خشک ممالیک را و میده خود را
وفی الحدیث انهم اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فاطعموهم مما
تاکلون والبسوهم مما تلبسون ولا تعذبوا عباد الله ۹۷ و اجابت
طعامی که بهر مرده ساخته اند این در کنز گفته ۹۸ و ضیافت اهل بیت در ایام مصیبت که آن
سه روز اند مگر فقیر انرا چون صغیر و غایب ورثه نباشد و همچنین خوردن از وی این در
ظهیری و جامع گفته لیکن در خزانه گفته که مباح نیست اتخاذ ضیافت در سه روز و اگر رفت باک
نیست نزد ۹۹ و ارسال طعام بر صاحب مصیبت نزد یک بعضی لیکن بر صحیح باک نیست این
در مطالب گفته در فتح القدیر گفته مستحب است جیران اهل بیت را و اقارب ابا عدا که
طعام یکشباروز برای اهل بیت مهیا کنند و الحاح کنند بر ایشان برای خوردن
و در خلاصه گفته که روز دوم و سوم فرستادن مکروه است اگر نایحه در
میان باشد که اعانت میشود بر گناه ۱۰۰ و سفر و نکاح در محاق و از مرتضی
آمده رضی الله تعالی عنه که سفر مکنید چون قمر در عقرب باشد این در کنز گفته
و در ترغیب گفته که قمر را ثانی بود و عقرب یعنی زمین نه آنچه منجمان میگویند

جلد

و در جواهر گفته آنچه میگویند که چون قمر در عقرب باشد از مسافرت و غیره احتراز
و زفاف منع است سخن منجمان است از برای تنفید متعلقات خود نسبت به پیغامبر علیه
السلام میکنند و این دروغ محض است و در باب ششم او گفته که هیچ روز نحوست
نشاید گفت ۱۲ و سفر دادن محرم در این زمانه و فتوی بر نیست این در ذخیره گفته ۱۲ و بردن غلامی
با خود در سواری که طاقت ندارد و این در ظهیری گفته و در ذخیره از امام گفته که روایت کردند
بعضی از یاران پیغمبر علیه السلام که دیدیم پیغمبر را در فتح مکه در قبه سرخ از پوست و دیدیم بلال را
که آب از برای طهارت پیغامبر آورد و باز بدر رفت پس پیغامبر برآمد و بر و حله سرخ بود و
درین حدیث دلالت است که باک نیست به تزیین و بگرفتن خادم و باید که او را بقدر طاقت
کار فرماید و اگر غلامی با خواجه سوار شود و اگر طاقت دارد باک نیست و الا مکروه است اما حله
یا قبل از تحریم است یا محمول است بر قطنی اما سرخ یا قبل از تحریم معصفر و مزعفر بوده یا تا
است بجامه که بافته شده به پشمینه سرخ خلقی ۱۲ و تعلیق جرس بر دواب در حضر و سفر
نزدیک بعضی و امام محمد گفته آنجا که در دار حرب باشند یا در بیابان و ترس کفار یا دزدان
باشد اما در غیر این اگر منفعت باشد باکی نبود و در [illegible] منافع است چنانکه گم شده امی یابد و اما
در شب در میشوند چون گرگان و در نشاط دواب افزاید چون حدی ۱۲ و کسب از برای
تفاخر و تکاثر و فی الحدیث من طلب الدنیا متفاخرا و متکاثرا لقی الله و هو علیه غضبان
[illegible] این در [illegible] گفته ۱۲ و گرفتن و این مسلم از شی حرز که او را مسلم فروشند اگر ربا نیک کافر
باشد این در کنز الدقایق گفته و در مختار گفته که ورثه از کسب باجه فروش تورع کنند
در کسب مند اگر شناسند و الا تصدق کنند و همچنین در رشوت و ظلم اما در مفتی در تاجیه
و قوال امر آسانتر است که عطا بر رضاست و اگر پسر بشنیده اند که کسب پدرم از حرام بود

اما نمی‌شناسد تا رد کند میراث او را حلال بود و اگر تصدق کند بنیت خصمای پدر اولیتر
باشد ۱۲ و قصر ریش قبل از آنکه بقدر قبضه شود و در **مکارمی** گفته باک نیست بنتف
شیب و گرفتن اطراف ریش و سنت بقدر قبضه ست و آنچه زاید باشد قطع آن مستحب در
ملتقط گفته که سنت ست و اگر بسیار دراز شده همچنان گزارد و در **حمادیه** گفته از امام شعاری(?)
که مزاحمت کنند در چشم یا در مضمضه یا در خوردن و نوشیدن قطع آنها روا است و همچنین
هر موی که مانع باشد از زینت ریش ۱۲ و قطع ناخن و موی در حالت جنابت این در کنز
گفته و فی الحدیث من حلق شعرة وهو جنب جاء ذلك الشعر يوم
القيامة وله حمحمة كحمحمة البغل ويقول يا رب سل هذا لم فارقني و
انا جنب این در کفایه گفته ۱۸ و القای اینها در کنیف و مغتسل که نشست(?) رحمت ست از
ظهیری گفته ست ۱۹ و سوختن کژدم و شپش و ملخ اما کشتن ملخ مباح ست همچنین احراق
نمله و اغراق او و همچنین کشتن او قبل از ایذا اما بعد از آن روا است ماخوذ از منیت(?) این
در مطالب گفته و در **جواهر** گفته که قتل زنبور و حشرات قبل از ایذا ثواب نیست و اولیتر است
که نکشد اما اغراق اینها باتفاق مکروه ست این در خزانه گفته و در **سراجی** گفته که زنده
گذاشتن سپس(?) مباح ست لیکن ادب نیست ۲۰ و رفتن بگرمابه گاه غروب من المغرب بین آین(?)
در کنز گفته و در **سراجی** گفته که بگاه رفتن در گرمابه از مروت نیست که در وی اظهار حیرت(?)
که اخفای او مستحب ست گویند که چون شیخ ابو حفص کبیر بخاری بعد از کمال علم ...
رجوع فرمود چند روز بیرون شهر اقامت فرمود از محرمان شیخ پرسیدند ایشان عرض
کردند فرمود که گمان دارم که این ایام ایام حلیله باشد چون بخانه تشریف آورد نیم شب
برای غسل برخاست و بحوض(?) رفت چون برگشت لباس همیان در بر گرفت و متالم و

٨٥

و بتأسف شدید رسید چون بحوض فرو شدم از کرانهٔ دیگر شخصی سر بر کشید من
ترسیدم که شاید ازین حال وقوفی یافته باشد بنا برین الم و افسوس دارم ۱۲ و عورت
اعضا در حمام مگر از جهت ضرورت لیکن در مطالب گفته که بالای ناف و زیر زانو مباح
ست و درمیان نه و بقول فقیه ابجعفر باک نیست بدخول زنان در حمام ولی این
حرام ست **در ذخیره** گفته که زنان بحمام نروند مگر بعذر نفاس و زحمت و چنین بعذر
حیض نزدیک بعضی ولی اینها مباح نیست شیخ الاسلام خواهرزاده برین مایلست وفی الحدیث
أيما امرأة وضعت جلبابها في غير بيت زوجها فعليه لعنة
الله والملائكة والناس اجمعين و نزدیک بعضی روا ست چون از و نه و بقعه
باشد امام شمس الائمه برینست اما رکوب اینها منهی ست و به نقول فی الحدیث لعن
الله الفروج على السروج مگر عجوز مطلقه و شابه باشوهر بعذر جهاد و حج ۱۲ و
تصویر صورتها که روح دارند آنچه روح ندارند چون درخت وفی الحدیث لا یدخل
الملائكة بيتا فيه كلب او صورة مگر چون سر برند یا فراش کنند این در بستان
گفته **در خلاصه** گفته که صورت بر جامه مکروه ست نماز بر آن بگذارد یا نه اگر صورت
در خانهٔ غیر بیند روا ست که او را تغیر دهد **و در جامع** گفته که آنجا صورت در خانه مکروه است
و همچنین دخول در رود و دیدن او و نشستن در رو که درین ترویج حرام ست و قبول نیست گواهی
او و باغندهٔ او و اجرت برای مصور لازم نیاید ۱۲ و امساک سگ مگر از جهت صید یا حراست یا
در سراجی گفته پس او را جای معین کند تا بخانهٔ مردم نرود و چیزها پلید نکند وفی الحدیث من اقتنی
کلبا الا کلب ماشیة او صید او زرع نقص من اجره کل یوم قیراط پس برای حاجت باک نیست
و برای اعزاز کراهت باشد این در بستان گفته **در ظهیری** گفته روا ست کشتن سگ عقور

جلد اول

ساکنان آن موضع اداگر کسی را گزیدیا جامه پاره کرد صاحب او ضمان کشد اگر قبل از ین
بوی گفته باشند والا نه و اگر کسی سگی نگاهداشت و بحیران ضرر میرسد اگر در ملک خود داشته
منع نتوان کرد و اگر در کوچه گذاشته منع کرده شود و بحاکم رسانده شود و همچنین پاکیان و
مانند آن ۱۱۵ او امساک حرام برای مبیع چون شراب برای کافر نه از برای هم او که طاق
از حال مسلم آنست که از برای سرکه ساختن نگاهداشته این در ذخیره و تحفه گفته ۱۱۶ و علاج
باستخوان خوک از جهت نجاست و باستخوان آدمی از جهت کراهت بر صحیح و باک نیست
باستخوان گاو و گوسفند و شتر و اسپ و سایر دواب همچنین سگ مگر بقول حسن بن زیاد
اینهمه انگاه که ذکیه باشند و اگر میته باشند انگاه که خشک باشند نه تر این در ذخیره گفته ۱۱۷
و قلت حشیش و حطب بی حاجت نیاید این در نصاب گفته ۱۱۸ او صحبت سفله و اراذل
و احداث و صبیان و سفیهان و مجالست با اهل دنیا که ایشان اهل دین و عیش مردم را تلف
کنند و تقرب یاران سلطان بوی چون حذر از و ببینند و مجالست اهل تهمت و فی الحدیث
مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ این در مطالب گفته ۱۱۹ او افروختن مشعل
بسیار در شب برات که بدعتست این در تحفه گفته ۱۲۰ او انحنای سر و پشت پیش ملوک و
مشایخ و قبور این نیز در تحفه گفته ۱۲۱ او تشبه مردان بزنان بپوشیدن دامنی و چادر و سر بافتن
بطریق زنان و همچنین تشبه زنان بمردان این نیز در تحفه گفته و در مطالب گفته غزل مرد اگر
بهیئت زنان باشد مکروهست و فی الحدیث لَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ و خیاطت
زنان راست و غیر را مکروهست اما بعذر باک نیست این
در جواهر گفته و نباید که کودک را رنگ کنند
این در حمادیه گفته ۱۲۲ و پیوند کردن و

زن موی زنی دیگر را بموی خود اما در موی غیر بنی آدم رخصت ست و این از امام
ابویوسف مرویست در مختار گفته کره است بیع موی آدمی و انتفاع ان و در خصت
در قنیه ست که با و گیسوی زنان بافته شود و در مطالب گفته و فی الحدیث لعن
الله الواصلة والمستوصلة والواسمة والمستوسمة ۱۲ و زیادتی در بنا
مگر آنکه در آن احتیاج باشد و سنت مقدار کفایت ست و آن شش گز ست و کم از دو
ازین افزاید فرد آنرا بر داشته آید و باید که نزدیک بنا نیت عبادت کند و نیت بنا
از گرمی و سردی و الا بر وی باشد و در آمال بسیار خرج نکند و انداختن بنا معمور جائز نیست
و عمارت مساجد فرض کفایت ست و در روایت بدم مبنی تا قوی تر بنا کند مگر چون خوف
انهدام باشد ۱۲ و تمنی موت از کروه تنگی یا غضب یا خوف فقرا ما از سبب تغیر زمان
و خوف معصیت باک نیست که از پیغمبر علیه السلام درین صورت آمده بطن الارض
خیر لکم من ظهرها و اگر ناچار شود چنین گوید اللهم احینی ما دامت
الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی **فصل هشتم** در آنکه حرام بود
وجه ست یکی آنکه مرتکب آن کافر نشود چنانچه آعجب طاعت در عین العلم گفته که
این عبارت ست از استعظام نفس و خصال او که نعم اند مع میل نفس بآنها و نسیان نسبت
بحق تعالی و ایمن از زوال آنها اگر از حق تعالی داند و خوش شود ازین جهت که از دست
و بترسد از زوال سعجب نباشد و این عزادلال ست و این عجب مع رویت استحقاق
نزد حق تعالی و فی الحدیث ان صلوة المدل لا یرتفع فوق راسه و معرفت
این عجب کردن است از رد و جاه و تقاست احوال اعدا و در **تنبیه الغافلین**
گفته که قلع او بچهار چیز ست توفیق عمل از حق تعالی داند و نظر کند به نعمتهای او تا عمل و

جلد

جنب او کم نماید و بترسد از نا قبول عمل و نظر کند در ذنوب گذشته و تکبر ای این دی
کبر که خود را فوق غیر داند در صفت کمال و فی الحدیث الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته من خصف نعله وفی
ثوبه وغسل وجهه لله فقد بری من الکبر و در عین العلم گفته که آثار او
ترفع در مجلس و تقدم در طرق و نظر بگوشه چشم و تعویج گردن و اطراق سر و ضرورت و
حب قیام مردم و پیش و ترک خروج مگر بشخصی و لبس و سوار رفتن با پیشاده بی ضرورت
حسد ای ارادت زوال نعمت غیر که او را در آن صلاح باشد نه غبطه که این ارادت
مثل اوست برای خود نه زوال و نه غیرت که این اراده زوال نعمتی ست که در آن صلاح
نباشد و حسد در نعمت کافر و فاسق که بآن مستعین باشد بر فسق حرام نیست در شرح
حصن گفته که غبطه در قربت رواست چون تلاوت و تصدق و جهاد و شهادت
اما در غیر قربت منهی ست چون حسد اگرچه اثم آن ازین کم است در قشیریه گفته که از
علامات اوست تملق در حضور و غیبت در غیبت و خوشی در مصیبت و در تنبیه گفته که سه
کس را دعا مستجاب نیست آکل حرام و مکثر غیبت و کسیکه در دل حسد یا حقد دارد
و پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم که از سه چیز نجات کم است حسد و گمان بد و فال
پرسیدند که نجات چگونه بود فرمود اذا حسدت فلا تبغ یعنی اظهار مکن که بعمل دل
از قول و عمل مواخذه نباشد و اذا ظننت فلا تحقق یعنی تحقیق مگیر و اذا تطیرت
فامض یعنی باز مگرد و فی الحدیث ان الغل والحسد یاکلان الحسنات
کما یاکل النار الحطب و حقد و فی الحدیث لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه
فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا بوجهه وهذا بوجهه وخیرهما

٨٥

الَّذِی یَبْدَعُ بِالتَّسْلِیْمِ مرویست که روز دوشنبه و خمیس ابواب بهشت گشوده میشوند و آمرزیده میشود هر مسلم مگر شاحن و بغرنگان حکم میشود که انتظار کشید تا صلح و صلح کنند و بعد از سه روز مردود شود و مصلح را بهر کلمه ثواب عتق رقبه باشد و یکی از مقربان حق باشد در قیامت در تحفه گفته که حرست کینه و متی است که بغیر حق باشد و ریا در عین العلم گفته ای طلب منزلت نزدیک غیر حق تعالی بعبادت و این پنج باشد چون اظهار نحول و بهیئة چون القاء اثر سجود و بلباس چون پوشیدن صوف و بقول چون وعظ و تعلیم چون تطویل نماز و جز اینها چون کثرة تلامذه در شعبه گفته و فی الحدیث اتقوا الریاء فانه الشرک بالله فان المرائی ینادی یوم القیمة علی رؤس الخلائق باربعة اسماء یا کافر یا فاجر یا خائن یا غادر ضل عملک وبطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس الاجر ممن کنت تعمل له یا مخادع و نشان او سه چیز است کسل در وحدت و نشاط در خلق و زیادتی و نقصان در ثنا و ذم و گفته اند حصن عمل سه چیز است اول آنکه توفیق از حق تعالی داند تا عجب نشود و آغاز برضا حق تعالی کند تا هوا نا خیر شود یعنی کار می کند که در آن رضا حق تعالی باشد و ثواب عمل از حق تعالی طلبد تا ریا نشود یکی میخواهد که عمل کند و از ریا میترسد باید که سعی کند و اگر ریا نشود عمل کند و استغفار کند شاید که توفیق اخلاص یابد مرویست که یکی عرض کرد یا رسول الله من عمل میکنم پنهان و چون ظاهر میشود خوش میشوم فرمود تراد و اجر است اجر سر و اجر علانیه یعنی اطلاع داده شود او را بر عمل واقف کرده شود بوی پس وی را اجر عمل و اقتدا باید اما اگر خوش شود نه از جهت اقتدا بوی خوف است که آن اجر نیز برود

گفته اگر نماز یا قرائت میخواهد اما از ریا میترسد نگذارد و اگر بعد از افتتاح در آید معتبر نیست و ریا آنگاهست که در خلوت نگزارد و با مردم بگزارد اما اگر در مردم تحسین کند بخلاف وحدت ثواب نماز یابد نه ثواب تحسین و در ذخیره گفته که ریا در صوم فرض در نیاید ای ثواب عود نرود و در سایر فرایض اختلاف است لیکن مذهب مستقیم آنست که اصل ثواب نرود . . . . لیکن تضاعف نرود

از امام ابیوسف آمده که نماز او روا است و قبول معلوم نه و حب دنیا ای اختیار کارهای دنیا بر انجمان و بر کارهای خدای تعالی این در مفتاح النجات گفته و فی الحدیث جُمُودُ الْعَيْنِ لِقَسْوَةِ الْقَلْبِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَكَثْرَةُ الذُّنُوبِ لِأَكْلِ الْحَرَامِ لِنِسْيَانِ الْمَوْتِ وَنِسْيَانُ الْمَوْتِ لِحُبِّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ این در حاشیه گفته و همچنین حب جاه و فی الحدیث حسب امْرِءٍ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ أَنْ تُشِيرَ النَّاسُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ اما اگر جاه طلب دست دهد مذموم نباشد این در حاشیه عین العلم گفته و حب مدح بچیزی که نکرده و بصفتی که ندارد اما ستودن بوجهی که مفضی شود بتکبر مذموم و مکروه و حب کفار و قبایح و اشاعت فاحشه مومنه و مانند این و حب فساق از کرده فسق آنهمه در تحفه گفته و همچنین طول امل و این در شرح عقیده گفته و طول امل در تنبیه گفته که درین چهار آفت است تکاسل در طاعت و کثرت در هموم دنیا و حرص بر جمع مال و قسوت دل و این از چهار چیز است شکم پر و صحبت بد و نسیان گناه و طول امل پس باید که امل کوتاه کند تا قوت بر طاعت و قلت غم دنیا باندک تا تنویر دل حاصل آید و این بچهار چیز است شکم گرسنه و یار نیک و حفظ گناه و قصر امید و در عین العلم گفته که سبب این حب دنیاست و جهل بحقایق پس باید که مرگ را بسیار

۹۱

یاد کند تا اعراض از دار الغرور و استعداد آخرت درست و بہ صدیقہ رضی اللہ تعالی

عنہا پرسید هل یحشر مع الشهداء احد سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم گفت من

یذکر الموت فی الیوم واللیلة عشرین مرة و افراط و غضب فی

الحدیث الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل و اعتدال

محمود است یعنی ضبط نفس زیر شرع و عقل و در تنبیہ گفتہ کہ در حدیث آمده ان الغضب

جمرة من النار فمن وجد ذلک منکم فان کان قائما فلیجلس

وان کان جالسا فلیضطجع گویند کہ داہ میمون ابن مہران آش می آورد

ولغزید و شوربا بر میمون افتاد خواست کہ او را بزند گفت ای خواجہ بر کین کار کن والکاظمین

الغیظ گفت کظمت داہ گفت والعافین عن الناس گفت عفوت باز گفت

واللہ یحب المحسنین گفت اعتقتک گویند کہ یکی اسپی داشت و با دوش

میبود روزی او را بر سہ پا یافت پرسید غلام گفت کہ من کرده ام پرسید چرا گفت تا ترا

غمگین کنم گفت من نیز غمگین سازم آمر ترا آزاد کردم و اسپ تو بخشیدم و ظن بد

بر حق تعالی و ہمچنین بر اہل اسلام و فی الحدیث ایاکم والظن فانہ اکذب الحدیث

و از سفیان گفتہ گمانی کہ بآن تکلم کرده شود اثم است و اگر در دل ماند نہ اما ظن جمیل نیکو است

و فی الحدیث حسن الظن من الایمان این و عین العلم گفتہ آ و عزم بر گناه

و در مدارک گفتہ کہ درین اختلاف است و جمهور بر آنند کہ درین مواخذه باشد امام ماتریدی

و حلوانی نیز بدان مائلند لیکن سخن نفس کہ بدان ثبات نباشد عفو است چون خطا و نسیان

و فی الحدیث ان اللہ عفا عن امتی ما حدثت بہ انفسهم ما لم

تعمل او تتکلم بہ و در مطالب گفتہ اگر یکی هم کند بگناه و عزم نکند آثم نبود

وچون عزم کرد آثم شود واز زروضه گفته اگر کسی نیت گناه کرد ونمی آرد نوشته نشود وچون آرد یکی نوشته شود یا مغفرت شود واگر قصد طاعت کرد یکی نوشته شود وبعد از عمل ده ودر تنبیه گفته وفی الحدیث نیّةُ المُؤمِنِ خَیرٌ مِن عَمَلِه یعنی از برای آنکه بر نیت ثواب باشد وعمل نه بر عمل بی نیت ونیز از جهت طول نیت وقصر عمل ونیز از برای آنکه عمل دلست مرو نیت که یکی را در روز قیامت نامه سپید است دهند ودر آن انواع عبادات بیند در دل گوید من اینها نکرده ام این نامه من نباشد حکم شود بخوان که کتابست که تو نیت میکردی اگر مالی باشد حج گزارم وجهاد کنم ودانستم که در نیت صادقی این ثواب بتو دادم فقیه گفته که صدق نیت ببذل قلیل ظاهر شود مثلاً منقطع حاجی یا غازی دید گفت اگر مالی میبود حج یا غزا میکردم ومرا درین زمان همین دو درم است با و دادم واگر چنین نباشد ثواب نیت نیابد وهمچنین اگر حافظ میبودم میخواندم اگر محفوظ میخواند ثواب نیت یابد والا نه ۱۱ وسجده در کودک ودر غیر او بدعت است این در تحفه گفته ۱۲ وسجده تحیت که این از کبایر است وایما در سلام که نزدیک رکوع باشد چون سجده است این در جامع گفته ودر ملتقط گفته که تواضع برای غیر خدای تعالی حرام است ۱۳ ودیدن زن بیگانه بشهوت در کافی گفته وفی الحدیث العَینانِ تَزنِیانِ وَزِناهُما النَّظرُ وَالیَدانِ تَزنِیانِ وَزِناهُما البَطشُ وَالرِّجلانِ تَزنِیانِ وَزِناهُما المَشیُ وَالفَرجُ یُصَدِّقُ ذٰلِکَ کُلَّهُ اَو یُکَذِّبُ ودر روایت نظر بروی زن وکف ونیز بجانب قدم مگر بضرورت حسن از امام واز امام ابو یوسف آمده که نظر بجانب ذراع او روا است که در خبز وطبخ وغسل احتیاج بکشف می افتد اینهمه چون شهوت نباشد واگر داند یا شک شود نه وفی الحدیث مَن نَظَرَ اِلیٰ مَحاسِنِ اَجنَبِیَّةٍ عَن شَهوَةٍ صُبَّ فی عَینَیه

الا انك يوم القيمة و در روا نيست مس روی و كف اگرچه امين باشد وفی الحديث من مس كف امرءة ليس منها بسبيل وضع فی جمرة يوم القيمة حتى يفصل بين الخلائق و اين انگاه كه شتهات باشد و اگر عجوز باشد مصافحه او باك نيست و همچنين اگر شيخ باشد و از خود و از زن امين بود والا نه و اگر صغيره مشتهات نبود مس و نظر او مباح است و روا هست ديدن اجنبيه نزديك قضا و ادای شهادت اگرچه امين نبود ليكن بقصد قضا و ادا كند نه قصد قضای شهوت اما نزديك تحمل چون امين نبود بر اصح نه و اگر ارادت تزويج دارد باك نيست اگرچه امين نبود و همچنين طبيب را بر جای مرض و بايد كه طبيب زن آموزد و اگر يافته نشود يا نتواند كه زنی را بياموزد و ترس هلاك باشد باك نيست كه همه تن او را بپوشد مگر جای مرض و طبيب بقدر استطاعت نظر بپوشد و دارو كند و همچنين موضع احتقان مرد و اين روا است برای مرض و لاغری بسيار چون گويند كه احتقان مزيلست و خصی و مجبوب و مخنث در حق نظر چون مرد اند حلال نيست نظر اينها و بنده زن حكم اجنبی دارد و در مكارمی گفته حرام است نظر شهوت بر اجنبيه و در ملتقط گفته امردی كه بمبلغ رجال رسيده اگر صبيح نبود حكم مردان دارد والا حكم زنان دارد و او عورت است از سر تا پا نظر شهوت بر وی حلال نيست و بی شهوت باك نيست و لهذا امامور بنقاب نشده

بقاب گويند كه عتبة الغلام را بخواب ديدند كه نيمه روی او سياه شده پرسيدند گفت كه چون مرا بنجا كه سپردند حكم شد كه به بهشت برند و در راه ماری از دوزخ سر كشيد و مرا زد و گفت كه اين مقابله آن نظر است كه بسوی زنی كرده بودی اين در تذكره گفته در مطالب گفته كه ابوبكر اعمش روزی بدر آمد و زنان برسر وی سر و پا برهنه بودند وی مخالطه گذشت و تحامی از نظر نكرد پرسيدند گفت اين زنان حرمت ندارند كه اينها خود حرمت خود را ضايع كرده اند و نظر

مسئله
زن را ديدن پيش از نكاح درست است يا نه جواب ملا درست زيرا كه زنی پيش پيغمبر آمد و گفت نفس خود بتو بخشيدم پيغمبر

برزن از ناف تا زانو حرام ست اگرچه داه باشد این در جامع گفته و در میان عورات وقت منسل و غیر آن ابتلاء عام ست و نظر نکند بشکم زن دیگر بشهوت و نظر در عضو جدا شده نامحرم بر اصح حرام ست چنانکه ذکر مقطوع و موی عانه و استخوان سر زن بعد موت و همچنین موی سر او و قلامه پای او و نظر در خانه غیر بی اذن او و اگر صاحب خانه چشم او کند با خود ضمان نشود و همچنین نظر در حرام بهوای نفس و رغبت در آن این در تحفه گفته و از مرتضی علی کرم الله وجهه رضی الله عنه کسیکه نظر کند بحرام بی تناول و تمنی حیلر و زد عبادت حلاوت نیابد و اگر تمنی برد چهل سال نیابد بس وای بر کسیکه طالب باشد و تناول کند و از کفایه گفته که نظر بر آسمان بر وجه غفلت گناه ست و مکروه ست نظر در دور های مردم و بسوی عورات مردم در حمام و جز آن و بفایق در دنیا بر وجه رغبت و یاد دون در دنیا و از کمینگی ست نظر در مرآت حجام و کرخی گفته که نظر در مرآت حلال نیست و شنیدن کلام نامشروع بقصد و رغبت در آن چون غیبت و نمیمه و سرود و نوحه و این در تحفه گفته و مکروه ست استماع کلام فضول و بسوی کس که بهم سخن نهان کنند و فی الحدیث مَنِ اسْتَمَعَ اِلیٰ حَدِیْثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ کَارِهُوْنَ صُبَّ فِیْ اُذُنَیْهِ الْاٰنُكُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و استماع آواز اجنبیه بشهوت بی ضرورت این در تحفه گفته و استماع ملاهی در جامع الرموز گفته چون رقص و تصفیق و تقلیس و طنبور و بربط و رباب و قانون و مزمار و چنگ و طبل و بوق و همچنین نوبت از جهت تفاخر نه از جهت تنبیه چنانچه بعد از عصر از جهت اشارت بنفخه فزع و بعد از عشا از جهت اشارت بنفخه موت و بعد از نیم شب از جهت اشارت

بعث و نه بوق حمام و نه طبل سفر و خنگ نه دف در عروس چون جلاجل در آن نبود و بر سبیت تطرب نه بد آمام تورپشتی گفته که حرام است نزدیک اکثر دانچه مروست کنایت است از اعلان و اگر ناگهان سمع بگوش افتد معذورست و واجب است که بکوشد تا نشنود و لهذا پیغامبر علیه السلام انگشت در گوش در می آورد چون ملاهی بگوش او می افتاد و این در وقف گفته و فی الحدیث استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق و التلذذ بها من الکفر و این یا از جهت تغلیظ گناه است یا از برای استحلال او سرود شنیدن و همچنین گفتن آن و این گناه است کبیره در همه ادیان تا کفار را منع کرده شود ودر قمع البدعة گفته که این نزدیک امام اعظم و صاحبیه حرام است مطلقا خواه اهل باشد یا نه برای خود باشد یا برای غیر و هفتاد و هفت مجتهد نعمانی بر این اتفاق کرده اند و هیچ یکی را از علمای نعمانی در این مسئله اختلاف نیست مگر آنکه نزدیک شمس الائمه سرخسی اگر سرود کند برای خود برای دفع وحشت چنانکه غیر نشنود حرام نبود و از ذخیره گفته که بقولی در عرس باک نه و بقولی در عیاد و بقولی از برای فصاحت زبان و بقولی تنها از برای رفع وحشت اما شیخ الاسلام خواهر زاده گفته که نزدیک علمای ما اینهمه مکروه است و شیخ اکمل الدین در کتاب اشراق گفته که غنا نزدیک امام ابی حنیفه و اهل عراق حرام است و نزدیک امام شافعی مکروه یعنی حرام و مشهور از مذهب مالک نیز همین است و امام احمد بن حنبل و اهل عراق و اهل ظلت و شیخ شهاب الدین در عوارف گفته که اجماع کرده اند همه علما بر حرمت سماع و مبالغه کرده اند و از مغنی گفته که لهو حدیث غنا است و مستحل او کافرست و مبتلا با و منافق است و فی الحدیث ان الغنا ینبت النفاق کما ینبت الماء النبات والذی نفس محمد بیده لا یرفع رجل صوته بالغناء الا علی کتفیه

كِفته شيطانان احدهما على هذا الجانب والآخر عن هذا الجانب

بضربانه باجنحتهما حتى يسكت و در خبرست كه صوفى چون رقص ميكند

شيطان انگشت در دبر او مى آرد تا يمين و شمال وشبه زند و در شرح مطالب گفته كه

قرآن شنيدن حلال ست و سرود شنيدن حرام ست و قصايد به سرود مشابه ترند پس مكروه باشند

۱۹ و تقبيل زمين پيش علما و امرا اين در تحفه گفته و فقيه ابو جعفر گفته كه كبيره ست اين در جامع

گفته ۲ و تقبيل اجنبيه و امارد و همچنين عناق و مس و شميدن بوى خوش با اينها بشهوت

در كافى گفته كه تقبيل دهن مرد و دست او يا چيزى ازو و عناق او مكروه ست نزديك طرفين

و نزديك امام ابويوسف باك نه و گفته اند كه آن محمولست بر شهوت و اين بر كراهت

و خلاف آنگاه است كه برايشان غير ازار نبود و الا باجماع باك نبود و در برجندى گفته تقبيل

زن بر لب يا خد زن ديگر وقت لقا و وداع مكروه ست و در مطالب گفته ۱۲ دروغ

گفتن و همچنين كتابت او و كتابت هر باطل مگر در سه محل در صلح و در حرب و با زن چنانچه

يكى با ديگرى خير رساند و اگرچه نشنيده و در حرب اظهار قوت كند و با زن وعده

كند و اظهار محبت بسيار تر از آنچه باشد و اگر يكى از دشمن مخفى شد نبايد كه عالم ازو نشان دهد

و اگر مسلمى از دار حرب پنهان شد حلال نيست اعلام او اگرچه بكشتن رسد اما از براى احياء

حق خود و دفع ظلم از خود مباح ست چنانچه شفيع را در نيم شب علم شد و اشهاد ممكن نبود

كه نزد يكى صبح گويد اكنون دانستم و اختيار كردم و در حالت اكراه نيز مباح ست و اگر اگر

ده بتره پرنج سوگند خورد حانث نشود و همچنين مشترى به ده اگر در پنج سوگند خورد و از

عمر و ابن عباس رضى الله عنهم و جز او آمده ان فى المعاريض لمندوحة عن الكذب

سخنى گويد كه مراد او خلاف ظاهر باشد و اين نيز در وقت حاجت ست و الا تعريض و تصريح ...

چنانکه از شعبی آمده که چون کسی او را مطلبید و او نمیخواست دایره بکشید و بدان گفت انگشت اینجا نه و بگوی اینجا نیست و در خزانه گفته مکروه ست تعریض بکذب عند الحاجت پس اگر در جواب بخور گوید خورده ام یعنی دیروز گذشته دروغ باشد و در ایمان خلاصه گفته یکی را سلطان تهمت گرفت و سوگند میدهد که خویشان فلان نمیدانی تا از ایشان بظلم چیزی ستاند وی سوگند نکند لیکن حیله آنست که نام آنکس گیرد و اراده غیر کند و این نزدیک خصاف صحیح ست نه در ظاهر روایت و در نیت خاص از عام اگر حالف مظلوم باشد فتوی بقول وی داده شود و غیبت آن ذکر مسلم در غیبت بمکروهی که در وی ست یا در متعلق وی چون دابه و خانه و جامه بتصریح یا بتعریض یا باشارت مگر متظلم و مستفتی و مستشار و مستعین بر تغییر منکر که ذکر ایشان غیبت نیست و مگر مشتهر بعیب و فاسق معلن و موذی و مبتدع که در ذکر ایشان بوجه تعریف غیبت نیست و اگر غیبت کند اهل دیه یا کوچه را غیبت نباشد تا قومی معین را نام نگیرد و سامع از قایل بدترست و از بزه بدر نشود مگر آنکه بزبان انکار کند و اگر ترسد بدل و اگر به قیام یا قطع کلام قادر باشد و نکند او را بزه لازم ست و اگر بزبان گوید و بدل خواهان باشد نفاق بود و فی الحدیث الغیبة اشد من الزنا که زانی توبه کند مغفور میشود و صاحب غیبت مغفور نمیشود تا خصم عفو نکند انتهی و در کنز گفته یا از برای آنکه این گناه نهان ست و آن آشکار یا این کم ست و آن بسیار یا این بداعیه غلبه شهوتست بخلاف آن یا آنکه قباحت این در دل هر یکی متمکن ست از استحلال و استخفاف دورست بخلاف آنکه بر وجه حکایت در مجالس افتد و بعضی او را زشت نه انگارند معاذ الله در معرض استخفاف افتد و استخفاف گناه کفرست این در تیسیر الاحکام

گفته و در شرح نبیه گفته که غیبت بر وجه چهار است یکی کفر است چنانچه غیبت کند
و گویند که مکن گوید که این غیبت نیست و من درین صادق ام که وی حرام را حلال داشت
و این کفر است و دیگر چنانچه غیبت کند از کسیکه سامع شنیده اند و نام نگیرد اظهار را
للتورع و دیگر معصیت که غیبت کند و خود را عاصی داند و دیگر غیبت فاسق
معلن و مبتدع که درین ماجور است لیکن آنگاه که اظهار آن فسق و بدعت کند
نه ذکر عیبی دیگر و همچنین سلطان ظالم مرویست که در عهد پیغامبر علیه السلام
بادی گنده پراگنده شد فرمود که منافقان غیبت مسلمانان کردند این همان
بوی است اگر گویند حالا چون نیست گوییم که از جهت کثرت غیبت مبنی بر شده است
مرویست که یکی در روز قیامت در نامه خود حسناتی یابد که نکرده بپرسد بفرمایند که
بسبب غیبت است که ترا میکردند و می‌دانستی گفته اند که غیبت میوه قراء است و ضیافت
فساق است و مراتع زنان است و ادام سگان مردم است و مزبلة الاتقیا است
و در توبه او اختلافست بقولی بی استحلال روا است و بقولی از وی چاره نه و نزدیک
ما اگر بوی رسیده استحلال کند و استغفار کند و عزم کند که باز نکند و الا استغفار
کند و بوی نرساند تا دل او باین مشغول نشود اما اگر بعد ازین بوی رسد توبه او
نشکند و هر دو مغفور شوند آن بتوبه و این بمحنت این در مطالب گفته و اگر بهتان
گفته که دروغ بود سه توبه کند اول پیش قومی رود که نزد شان گفته گوید که آن
سخن دروغ گفته ام و دیگر استحلال و ثالث استغفار و توبه سوم و نمیمه ای
تبلیغ کلام منقول در حق غیر بوی و این گناه کبیره است و فی الحدیث لا یدخل الجنة قتات
یعنی نمام من شر الناس ذو الوجهین یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه و من کان ذا

لِسَانَيْنِ فِي الدُّنْيَا فَاِنَّ اللّٰهَ يَجْعَلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِسَانَيْنِ مِنْ

نَارٍ وآز ابن مبارک آمده که ولد زنا سخن نمیپوشد و واجبست بر سامع که او را

تصدیق نکند و نمام مردود الشهادت ست و منع کند او را ازین منکر و دشمن دارد

که بغض عاصی واجبست و گمان بد بر غایب نکند که بدگمانی حرام ست و تجسّس نکند که

منهی ست و آن سخن را کسی نگوید ۲۴ و استهزا رای استحقار غیر بذکر عیوب او قولاً یا فعلاً

بر وجهیکه بخندند و در عین العلم گفته که این حرام ست که این ایذا ست آما در حق

که باین خوش شود چون مزاح ست ۲۵ و لعن مسلم و همچنین کافر زنده و مرده از جهت

احتمال اسلام مگر چون متیقن باشد چون ابی جهل و فرعون اما التعمیم روا ست لیکن

اولیتر ترک ست و فی الحدیث اَلْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِلَعَّانٍ و همچنین دشنام مسلم ۲۶

و نوحه و گفتن کلماتیکه در آن اشارت باشد بر نارضای حق تعالی این در تحفه گفته

و فی الحدیث اَلنَّائِحَةُ وَمَنْ حَوْلَهَا وَمَنْ مُسْتَمِعُهَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ

وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ این در ظهیری ست و در مطالب گفته که

نوحه و صیاح مکروه ست در خانه و بر جنازه اما گریه بی آواز باک نیست و ثنا بر میت

بی تجاوز از حد و گفتن آنچه در روی نباشد مکروه ست و الا نه ۲۷ و گفتن کلام لغو برای

خندانیدن مردمان این در تحفه گفته و مرویست که او را سالها در دوزخ بدارند این

سراج الهدایه گفته ۲۸ و گفتن شعر که در آن کذب یا هجو مسلم باشد این در تحفه گفته

و حکایت شعر غیر مضر نه و هجو کفار و مبتدع روا ست این در مطالب گفته ۲۹ و خاموشی

از امر معروف و نهی منکر با قدرت و فی الحدیث مَا مِنْ قَوْمٍ يَكُوْنُ فِيْهِمْ

رَجُلٌ يَعْمَلُ بِالْمَعَاصِيْ وَيَقْدِرُوْنَ اَنْ يُّغَيِّرُوْا عَلَيْهِ فَلَا يُغَيِّرُوْنَ

۱۰۱

حلد

اِلّا عمّهُمُ اللهُ بِعَذَابٍ قَبْلَ اَنْ يَلْقَوْا سفیان ثوری گفته عالمی
محبوب باشد در جیران و محمود نزدیک اخوان دانی که او مداهن ست و باید که تا در بد
کاره باشد و سه بار گوید الٰهی بد میکنند تا ثواب امر و نهی یابد این در تنبیه گفته اگر کسی را دید
که در وضو یا نماز تقصیر میکند لازم ست که او را بیاموزد و اگر زنا و یا سرقه یا شرب
منع کند و اگر ظلم بر مسلم یا ذمی دید منع کند و نصرت دهد و فی الحدیث مَنْ رَاٰی
مَظْلُومًا فَاسْتَغَاثَ بِهٖ فَلَمْ يُغِثْهُ ضُرِبَ فِي الْقَبْرِ مِائَةَ سَوْطٍ
مِنْ نَارٍ این در روضه گفته ۳۰ و وعده بر عزم خلف و فی الحدیث اٰيَةُ الْمُنَا
ثَلٰثٌ اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَاِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ و وا
وفا در وعدی که جزم از و فهم شود اگرچه ان شاء الله گفته باشد مگر بعذر این در عین العلم
گفته و در مطالب گفته که صاحب محیط نص کرده در اضحیه که خلف وعده حرام ست
و از کاشف گفته که نزدیک امام و جمهور ایفای وعده مستحب ست و ترک کراهت سخت باشد
نه آثم و نزدیک بعضی واجبست و منهم عمر ابن عبد العزیز ۳ و تعلم علم الکلام زیاده از
قدر حاجت این در ظهیریه و خلاصه و جامع گفته و برانند امام مالک و امام شافعی
و امام احمد حنبل و سفیان و ائمه حدیث از سلف رحمهم الله تعالیٰ گویند که امام حماد پسر امام
اعظم در کلام سخن میکرد امام او را منع کردی گفت که تو نیز این مکالمه میکردی فرمود
که این سخن میکردیم باهستگی گویا که طیر بر سر ما ست از هیبت ترس لغزش معارض
شما امروز بحث میکنید و همی لغزش دیگری میخواهد و کسیکه چنین خواهد کافر شود قبل
از کفر او گویند که امام ابو یوسف بر هارون آمد و دو کس آنجا بحث میکردند هارون
گفت میان ایشان حکم کن امام فرمود که من خوض نمیکنم در مالایعنی هارون تحسین کرد

وبصد هزار دینار امر کرد و گفت بنویسید که امام تبرک مالا یعنی این اگر فت و
نفقیه ابو اللیث گفته کسی که شغل کند بعلم کلام محو شود نام او از علما لیکن در سراجی
گفته که از قدر احتیاج منع نیست و منع آن انگاه است که بمناظره بسیار کند یا بناظر
کم فهم باشد یا طالب غلبه بود نه تحقیق و همچنین تعلم نجوم زیاده از حاجت تا مالقدر وقوف
بر مواقیت و قبله باک نیست و امام حلوانی گفته که علم نجوم ممنوع است و عمل با و
باطل است و منجم مخطی است و کسیکه فعل و تقدیر از غیر حق تعالی داند او کافرست
و در جامع گفته که روا نیست تعلیم و تعلم و استماع و کتابت نجوم و علم فلاسفه و انچه
در و تقریر دین باطل و اعتقاد فاسد باشد و تعلم منطق چون شرب خمرست و اشتغال
بعلم جدل تضییع عمرست **و در ظهیری** گفته روا نیست نظر در کتب معتزله و مسائل
آنها و نه در کتب فلاسفه اما در کتب شعری باک نیست بشرط وقوف بر مسائلی که در انها
خطا خورده و در جامع گفته که تعلیم و تعلم عربیه باجر است **و در خزانة الجلالی**
گفته فی الحدیث مَنْ تَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ يَسْهُلُ عَلَيْهِ عِلْمُ الشَّرِيعَةِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ
اللهَ مِائَةَ عَامٍ وَلَمْ يَعْصِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ و فرمود که اساس جمله علوم علم ادبست
و آن شش است لغت و صرف و نحو و معانی و بدیع و بیان و در مجموعه نادرات گفته که علم
صرف و نحو بقدر حاجت واجب بر مرد و زن آزاد و بنده و در بستان گفته باید که علم فقه اهم
باشد از غیر و فقه قوام دین است و بعد از کمال نظر کند در علم زهد و حکمای و شمایل صلحا
و الا دل قسوت گیرد و اگر بعد از فقه علم رویا نخواند باک نبود و مناظره و جدل در علم مکروه
است مگر بقصد اظهار حق **و در تحفه** گفته که مجادله بهوای نفس و در غلط افگندن
حرام است و در مطالب گفته که تمرین در مناظره با متعلم و مستفید حلال نیست و با

جلال است که دفع این شروع است بهر وجه که تواند ۳۲ و کتمان علم از جهت غرضی فاسد چون تسهیل بر ظلمه یا تحصیل منفعت یا رفع اذیت یا بخل بعلم این در مدارک گفته واز ابن مبارک آمده که بخیل مبتلا شود بیکی از سه چیز بموت یا بسلطان یا به نسیان وفی الحدیث مَن کتم عِلماً نافعاً جاء یوم القیمة ملجما بلجام النار لیکن در زاهدی گفته این وعید آنگاه است که آن علم نزدیک او یافته شود و نه نزدیک غیر او گویند که یکی از علما را پرسیدند جواب نداد سایل گفت نشنیده که پیغمبر علیه السلام چنین فرموده گفت اگر کسی پرسید که او را نافع باشد واز وی پوشم مستحق وعید شوم گفته اند که از این بیوشد که ظلم است وبنا اهل نیاموزد که اضاعت است وفی الحدیث لا تطرحوا الدرّ فی افواه الکلاب ۳۳ وگفتن اف بر والدین یعنی کلمه زجر و سخن بلند بمبالغت بر وجهیکه اهانت شود این در تحفه گفته قال الله تعالی فلا تقل لهما اف یعنی تنگدل مشو از قذر والدین و نه از سوءت ایشان و آوازی مکش که دال بود بر تنگدلی ولا تنهرهما یعنی زجر مکن ایشان را بدرشتی از آنچه ناخوش آید ترا وقل لهما قولا کریما یعنی بگو ایشانرا سخن نیکو و نرم این در بیضاوی گفته ۳۴ وخوردن زیاده از سیری مگر از جهت رعایت مهمان یا قوت صوم این در وقایه گفته و در خزانه گفته که پیغمبر علیه السلام در تمام عمر خود بیک مجلس نخورده مگر نه لقمه ۳۵ و امتناع از خوردن نزدیک خوف هلاک از گرسنگی و روا است ریاضت بتقلیل اکل چنانچه از ادای فرایض ضعیف نشود اما تجویع نفس بر وجهیکه از ادای عبادت عاجز نشود مباح است واگر از تداوی امتناع آورد تا هلاک شد آثم نشود که شفا یقین نیست اما جایز اگر از تیه امتناع آورد تا مرد آثم شود

و مقدار اشیدن بتی ٣٦ و خوردن گوشت گنده نه روغن و شیر و زیت کند و باک نیست بدانکه

آب پلید گاو و گوسفند و شتر را نه خمر و اگر خمر خورد و در همان ساعت ذبح کرده شد خورده شود

این در مختار گفته و در مطالب گفته که حلال گفته بود با کراهیت و از شرح طحاوی گفته که

اگر در همان دم ذبح کند کراهت نبود و الا بود و در **خزانة الفتاوی** گفته که طعام بتغیر

بسیار پلید شود اما اشربه بتغیر حرام نشود و در مطالب گفته که انحمو لست بر آنکه تغیر بنهایت

برسد و این بر آنکه بنهایت نرسد ٣٧ و تداوی بمجربات مکرم چون متعین و متیقن باشد

و باک نیست بتداوی باستخوان بز و گاو و اسپ و شتر و جز آن تر باشد یا خشک چون حیوان

ذکی باشد اما از میت آنگاه که خشک باشد و مکروه است تداوی بعظم خوک و آدمی و روا نیست

باستخوان سگ خلافاً للحسن رحمة الله تعالی و آنچه از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه منقول است

ان الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم تواند بود که این در مرضی باشد که او را دواء جز حرام

باشد یا گویم که نزد حاجت از و حرمت زایل گردد یا این در حرامیست که در و شفا نباشد

و الا باک نیست بتداوی بآن و این در نصاب گفته و در مطالب گفته و فی الحدیث ان

الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم این آنگاه که در و علم بشفا نبود و الا حرمت از و منکشف

شود و یکی تلخه در انگشت در آورد از جهت تداوی بقول امام مکروه است و بقول امام ابو یوسف

نه و ماخوذ فقیه ابو اللیث نیست از جهت حاجت و اگر آرد بر جراحت نهاد و شفا درین ندهد

باک نبود و اگر یکی از والدین بنجد که انگشت زایده ولد ببرد در مختار تواند اگر خوف تعدی

و و هن در دست نبود و غیر والدین بهلاک ضامن شود ٣٨ و خمر نوشیدن در **جامع** گفته

اگر چه یکقطره و فی الحدیث اذا وضع الرجل قدحا من خمر علی یدیه لعنه ملائکة السموات

و الارض فان شربها لا تقبل صلوته اربعین لیلة و ان داوم علیها فهو کعابد الوثن

١٠٤

جلد

واین عبارتست از آب انگور خام که بجوشد وسخت شود و در برجندی قذف بزبد

نزدیک امام شرطست ونزدیک صاحبیه نه وماخوذ امام ابی جعفر کبیر اینست واین در حق

حدست اما در حق شکر باتفاق شرط نه وهمچنین طلا ، ونقیع خرما ومویز خام بعد از جوش

وسختی ودر قذف همان خلافست ومختار امام صدر شریعت ماخوذست اما طلا باتفاق

حلالست وطلا آنست که قبل از غلیان آب انگور باتش یا آفتاب بپزند چندانکه قل

از دو ثلث از وی بری رود چون منصف وباده وحلالست نزدیک شیخین مثلث عنبی

نبیذ خرما ومویز پخته اگرچه سخت شوند چون نیت لهو وطرب نبود والا مشی وجلوس

حرامست چون شرب یکقطره پس اگر بقصد استمرا یا تداوی یا تقوی قیام یا صیام یا

قتال باشد حلالست چون بسکر نرسانند والا قدح اخیر که در وگمان سکر بود حرام

اما نزدیک امام محمد نبیذ سخت حرامست چون مثلث و در جامع گفته

که آب انگور باتش یا آفتاب بپزند چندانکه دو ثلث از و برود وآنچه از جهت شدت غلیان از

دیگ برون افتد اعتبار ندارد پس اگر از ده پیمانه یکی برون افتد وشش بسوختن رود باقی

حلال باشد وباید که پی در پی بپزند والا اگر اعاده قبل از تغیر باشد حلال بود اگر بعد از تغیر

باشد چون حدوث مرارت نه وفتوی بر اباحت وباید که سفل دیگ چون ضلاع بر ابر باشد

وارتفاع دیگ با شه یخبش برابر کند وسه علامت کشد وبپزد تا علامت پائین اما نبیذ

حبوب وحلاوات بی نیت لهو وطرب نزدیک شیخین حلالست ونزدیک امام محمد حرامست

وفتوی بر اباحت وشیر شتر سخت نزدیک امام محمد حرامست ونزدیک شیخین حلالست

واما سکر از و باتفاق حرامست وشیر اسپ بر اصح حلالست این در هدایه گفته وحرامست

دردی خمر وانتفاع از و چون احتقان وامتشاط اما حد زده نشود بی سکر وسکر آنست که

که اکثر کلام او بدین باشد و فتوی بر نیست و نزدیک امام محمد هر مسکر مکروه است و گفته‌اند

که در اشربه فتوی بر قول امام محمد است این در عمده گفته و بنج حرام است و فتوی بر اینست و از

ابوهریره آمده رض بپرهیزید از بنج که شرم ببرد و ایمان در حالت نزع و این در ذخیره گفته که در زمان امام

مزنی شاگرد امام شافعی اکل بنج فاش شد وی فتوی بحرمت او داد و این فتوی با امام اسد بن عمرو

شاگرد امام اعظم رسید و این اول مباح میگفت چون فتنه عظیم دید امیه را و در آثار النهج شنیدند

و همه فتوی بر حرمت دادند اکنون فتوی همین بر نیست و در مصابیح فقه گفته که جوز بویه

متغیر مزاج بود مکروه است **و در حدود جامع** گفته اند از ابن عباس رض من بات

سکران بات عروسًا للشیاطین فعلیه ان یغتسل اذا اصبح و در تنبیه گفته از

ابن عمر رض یجاء بشارب الخمر یوم القیمة مسودًا وجهه مزرقة عیناه ولعابه

علی صدره یسیل لعابه منه یتقذر کل من وراءه ولا تسلموا علی شربة

الخمر ولا تعودوهم اذا مرضوا ولا تصلوا علیهم اذا ماتوا و فی الحدیث کل

مسکر حرام یعنی مطبوخ باشد یا نه ما اسکر قلیله و کثیره حرام و از امیر المومنین

عثمان رض آمده انها ام الخبائث و انه والله لا یجتمع الایمان والخمر فی

قلب رجل الا یوشک احدهما ان یذهب بالآخر و فی الحدیث ثلثة لا

یجدون ریح الجنة و ان ریحها لتوجد من مسیرة خمسمائة عام البخیل

المنان و مدمن الخمر و العاق لوالدیه **مسئله** و سوال کسی که قوت یک روزه دارد

این در کنز الدقایق گفته لیکن در زکوة خلاصه گفته که این نزدیک بعضی است و نزد

بعضی آنگاه که کسوب باشد یا مالک پنجاه درم اما آنچه بی سوال داده شود حلال است اما

تصدق در مطالب گفته که در وقت خطبه و از اگرچه خوف هلاک سایل باشد اما قبل از

خطبه اگر سایل بر جا باشد و از صفی بصفی نرود و ابود و مشابه شود اگر تخطی کند حرام بود و فی الحدیث اذا کان یوم القیمة ناد امناد الا لیقم اعداء الله فلا یقوم احد الا سؤال المسجد تا گفته اند که اگر بعد یکفلس چهل فلس صدقه کند تلافی نشود ۱ه و رفع ذاله بود در نصاب گفته مگر باذن صریح لیکن در راسیه از مسبوط و واقعات گفته که ذاله حلال است تا منع کرده نشود ۱ه و اعلکه خیری شخصی غیر طابیده در دعوت عام مگر سگ آنچه انداخته شود از استخوان سوخته مگر گربه و خدمی که بر سر مایده باشد ۱ه این در خلاصه گفته ۱ه و پوشیدن ابریشم ذکور را بود در جامع گفته اگرچه متصل نباشد بتن بر صحیح مگر بقدر چهار انگشت نه مضموم و نه منشوره متفرق جمع کرده شود لیکن ظاهر آنست که جمع کرده شود و نماز بر سجاده ابریشم مکروه نیست که حرام پوشیدن است نه انتفاع لباس وجه درست پوشیدن جامه که تار او ابریشم بود و پود او از غیر چون پنبه و کتان و صوف نه عکس او مگر در جنگ باجماع که اعتبار وصف اخیر است وفی الحدیث من لبس الحمیر فی الدنیا لم یلبسه فی الاخرة ۱ه و پوشیدن صوف از جهت اظهار فقر که این کبیره است وفی الحدیث اربعة من الکبائر لبس الصوف بطلب الدنیا والدعاء محبة الصالحین وترك فعلهم وذم الاغنياء والاخذ منهم ورجل لا یری الکسب ویاکل من کسب الناس این در نصاب گفته ۱ه و پوشیدن جامه پلید در خارج نماز چنانچه در داخل مگر در ضرورت این در ذخیره گفته ۱ه و الباس زینه و گوشواره نقره و ابریشم کودکان را چنانچه در سفی عشر این در برجندی گفته ۱ه و استعمال آوند زر و نقره و شرب و اکل و ادهان و تطیب و توضی و اکتحال و همچنین مجمر و آئینه و ابریق

جلد

ومشت والمعفه ساختن و فی الحدیث من شرب فی اناء من ذهب او فضة

فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم و درین حکم مرد و زن برابر ست این در جامع گفته

و در مطالبه گفته که این آنگاه است که دهن از ظرف بر تن بر یزد اما اگر دست در آوند

در آرد و دهن بر کشد و استعمال کند باک نبود و همچنین اگر طعام بر نانی نهد و بخورد باک نبود

و تختم بزر و سنگ و آهن و رصاص و صفر و یشب حرام ست لیکن امام شمس الائمه سرخسی گفته

که اصح آنست که باک نیست به یشب چون عقیق و پیغامبر علیه السلام انگشتری عقیق ساخته

و فرموده تختموا بالعقیق فانه مبارک و پوشیدن آهن حرام ست هشام گفته که دیدم

نعلین امام ابویوسف بمیخهای آهن مخصوف شده پرسیدم که یا امام درین هیچ باک هست گفت

نه گفتم که ثوری مکروه داشته که تشبیه ست برهبان فرموده که پیغامبر علیه السلام نعال حرم

بی دباغت مویدار پوشیده و این لباس رهبان ست پس معلوم شد که صورت مشابهت

در آنچه صلاح با در بود مضر نیست و در تحفه گفته هر پیرایه که بزنان مختص ست مردان را

مگر انگشتری نقره و لولو و بازی نرد و اربعه عشر و شطرنج و در جامع گفته که نرد و

شطرنج نزد ما کبیره است و نزد شافعی مکروه غیر محرم مگر چون بر شکل حیوانی باشد یا منضم شود

بوی قمار یا فحش یا تاخیر نماز از وقت و از احیا را و گفته که باصرار کبیره شود و هم

عقوق استاذ و والدین در غیر گناه و فی الحدیث ایاکم و عقوق الوالدین

فان الجنة توجد ریحها من مسیرة الف عام ولا یجد ریحها

عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان ولا جار ازاره خیلاء ان

الکبریاء لله رب العلمین این در مدارک گفته و در فاتحة العلم

گفته که عقوق والدین را توبه محو کند و عقوق استاد را نکند و در جواهر گفته که

چهارم چیز اطاعت والدین نکند جمعه و جماعت و حج و نفیر آنکه حج نفل بقول روانه گردد رضا والدین بقولی اگر بی نیاز بود روایت و در نکار می گفته باک نیست بخروج برای طلب علم بی اذن والدین و این عقوق نیست و بقولی این آنگاه که ملتحی باشد و اگر صبیح بود پدر راست که او را منع کند و حج نرود مگر چون پدر بی نیاز بود و فی الحدیث ما من رجل نظر الی والدیه نظر رحمة الا کان له بها حجة مقبولة

قیل یا رسول الله وان نظر الیه فی الیوم مائة مرة قال وان نظر الیه فی الیوم مائة مرة و بدر نیاید بجهاد مگر باذن والدین و اگر یکی اذن هم نهد اند که این فرض عین است و آن فرض کفایه و پدر پدر چون پدر است و مادر چون مادر و در **ذخیره** گفته اگر والدین فقیر باشند و نفقه ایشان بر وی بر روا نبود که بی اذن ایشان تجارت و حج و عمره رود و الا در سفری که در آن خوف هلاک نبود روا و الا نه و هم و اعانت بر معصیت چنانچه پیاله شراب یا سکری بقصد خورانیدن بدارد و در **مطالب** گفته اگر پدر و پسر در بیابان باشند و با ایشان بقدر کفایت یکی آب است پسر احق است و الا بر پسر واجب بودی سقی او و خود از تشنگی هلاک شدی و این اعانت است بر قتل خود و اگر خود مینوشد اعانت نمیشود چنانچه یکی از دو خود را بجارحه میکشد و دیگری غیر را اثم آن اعظم است لیکن در کراهیت خلاصه گفته که بر مختار پدر احق است که او را حق تملک مال ولد است نه عکس و نه وجه دید پدر را بسبب نکشد و راه ننماید لیکن روا است که از آنجا بجای آرد که در آن اعانت است در دین و اگر کسی بر راه میرود شد اگر بهار ضرر میرسد از و خریده نشود و الا باک و بقولی مطلقا مکروه است که اعانت است بر معصیت این در خلاصه گفته و ترک

اطاعت سلطان در مصلحت عامه پس اگر امر کند بعدم قتال و لشکر یقین داند
که درین کار نفع است اطاعت کند و اگر ضرر یقین باشد یا در شک اطاعت کند که
ترک فرض برای امر موهوم روا نه و همچنین در امر قتال و اگر ازیکی گناه واقع شود
نباید که امیر او را اول وهله ادب کند بلکه نصیحت کند و بار دوم ادب کند مگر چون عذر
بیان کند یا سوگند خورد که بعذر کرده ام اه و بغی ای خروج از اطاعة بر امیر حق
بغیر حق و در جامع گفته که از جهت ظلم امام بغی نورزند و اگر ورزیدند مر است اگر دوازده
هزار کس باشند متفق همه و اگر کم باشند نه اه و خصا بر آدمی و جب و اما خصار حیوانات
چون گربه و اسپ روا ست و شیخ الاسلام گفته که خصار اسپ حرام است و خصار غیر او اگر
در آن منفعت باشد باک نیست والا حرام است و بکارت جاریه بکر نزدیک ولادت
به سفیده یا بدرم و اسقاط بعد از سه چله روا نه و قبل آن و نزدیک بعضی مکروه است و نزدیک بعضی
جایز و اگر حامله بمیرد و فرزند زنده باشد شکم از جانب چپ شق کرده شود و در عکس عضو
ولد قطع شود و باک نیست نقب گوش دختران خورد و استخدام خصی پانزده ساله از حول
در حرم حرام است اما قبل از آن باک نه لیکن در برجندی گفته که بعضی تخصیص نه خلاف
حرم کرده اند و اما مقتضی تعلیل مطلق است و در ظهیری گفته اگر یکی از کسی فرو برد
و بمیرد شکم او شق نکنند و برای قیمت است بخلاف حامله در مطالب گفته که وسم آدمی
حرام است و مثله ساختن حیوانی مشروع نیست و داغ بهایم بر روی منهی است و در
غیر آن روا است و نزدیک بعضی مکروه است و باک نیست بر بار خر بر اسپ که پیغمبر علیه السلام
بر استر سوار شده است اه و ضرب دواب چون ضعیفه باشند یا گران بطبع یا سخت
مانده یا زیر باری باشند اما اگر قوی باشند و زیر باری نه و مانده نشده اگر بجهر یک

پار روان شود زدن روانه والا یکبار زند واگر زند دو بار وازسه نیفزاید و بر روی او نزند و مخاصمه نکند زننده حیوان را در قدریکه احتیاج باشد برای تادیب و در زیادتی مخاصمه کند و بدی نکند بحیوان بیع گاه و کثرت بار و عنف استعمال و لازم است حفظ آنها در شب الا آنکه شوند گفته اند اگر پایگاه از خانه عنکبوت پاک نکنند لاغر شوند و لحن عله بدست خود کنند نه بدایه و مباح نیست جلوس بر رو از جهت قرار مگر در حال خطبه وفی الحدیث اضربوها علی النفار ولا تضربوها علی العثار که آن از بدعادتی است و این ضعف پس ضرب نافع نخواهد شد بلکه مضعف لیکن در قنیه گفته که نزد یکی امام دابه را نزند هرگز اگرچه ملک او باشد و همچنین هر حیوانی را که استعمال کند و شیر بقره و ناقه و شاة چنانکه نوشته و بهره بار نکند و سوار بر روی نشود و بر دابه بیش از طاقت بار ننهد و سه کس بر وی ننشیند و لعنت نکند و دشنام ندهد و دیگ سفید را و گوش شاة نگیرد بلکه از سایه گیرد و در تحفه گفته که تعذیب حیوان بغیر حاجت منهی است چون جنگ کنانیدن میان حیوانات و بازی کردن بو غلانیدن دنبه بر دنبه همه ظلم وفی الحدیث الظلم ظلمات یوم القیمة و امام قشیری در تفسیر ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار گفته یعنی عمل ایشان نکنید و راضی باعمال ایشان نشوید و مدح اینها بر اعمال نکنید و امر معروف از اینها نگذارید و از مال حرام اینها چیزی نگیرید و مخالطت با اینها نکنید گویند که خلیفه امام را امر کرد تعلم راست کردن الم راست کرده بخلیفه سپرده باز از دست او گرفت و شکست پرسید که آن چه بود و این چه گفت که اطاعت خلیفه فرض بود بجا آوردم و بر واند اشتم که تعلم من ظلم نوشته

شود در ظهیریه گفته یکی مسئله اغلاط میکند برای دفع شر او اگر از مشاهیر است سخت
مکروه است والا باک نه و اگر امیر از یکی مسئله پرسید و این اظهار حق بسبب خوف تخلف کرد
نباید مگر چون خوف جان یا تلف عضو یا اخذ مال باشد و در مطالب گفته اگر بکسی بگوید
یا خبیث زرو است که این که بقابل گوید بل انت خبیث و فقیه گفته که تجاوز فاضلتر است
و مماثلت باک نیست مگر در کلمه که موجب حد است که در و نباید و گفته اند که ظلامه کافر سخت
تر است از ظلامه مسلم که درین امید عفو است و در کافر عقوبت شنیع است که نزد کافر را
ثواب مسلم داده شود و نه بر مسلم وبال کافر نهاده شود و از اینجا گفته اند که خصومت ذمی
اشد است از آدمی که علاج او درین ممکن نه پس امروز رعایت اینها کما ینبغی کند تا
پشت دست بدندان نگزد و در کراهت ذخیره گفته مردی خصمی دارد و او مرد
و وارثی ندارد باید که تصدق کند از صاحب حق بآن مقدار تا ودیعت باشد نزد حق تعالی
و برساند بخصمهای او روز قیامت و در تنبیه گفته که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
مفلس کیست گفتند کسیکه درم و متاع ندارد فرمود که مفلس در امت من کسی است که
فردا نماز و روزه و زکوة و صیام و شتم و قذف و اکل مال غیر و ضرب و سفک ... داده شود
هر یکی را از نیکیهای او تا تمام شوند قبل از آنها پس گرفته شود از خطایاشان و نهاده شود
بروی و انداخته شود در آتش ه و انتفاع از مال غیر بی اذن او و اگرچه گلی باشد
یا گلی در تحفه گفته که حرام است استعمال کاغذ جامه غیر و همچنین دادن آن بغیر و همچنین
پوشیدن آن غیر بعد از علم و در مطالب گفته که یکی در تابستان بر میوه ها و ساقط
زیر درختان گذشت اگر در شهر است نگیرد مگر بعلم اباحت صاحب یا بدلالت و اگر در جای
دیوار است که ثمار بقا دارند چون جوز نگیرد مگر بعلم اذن و اگر بقا ندارند چون توت

جلد

بر مختار باک نه تا منع معلوم نشود بنص یا بدلالت و اگر در روستا باشد چنان بگیرد و تفاوت
چنین گیرد مگر بعلم نهی اما بر درخت نگیرد مگر جائیکه کثیر الثمار باشد و داند که این امر بر اهلها
شاق نخواهد شد روا است که نخورد اما برندارد و امام محمد بن سلمه گفته که اغصان درخت
که بجانب راه است و میوه ازو بر زمین می افتد درین سلف وسعت کرده اما ورع
تنزه است و در ذخیره گفته که اگر هزار درم یکی در خانه غیر افتاد و میترسد که اگر وی دانست
مانع خواهد شد در آید و بصلحا بگوید که ازین جهت در می آید و اگر صالحی نیاید و میتواند
که بعلم او در آید باک نه اما اگر خوف تلف آن نباشد بی اذن او در نیاید که دخول در ملک
غیر بی اذن او روا نه مگر بضرورت یکی میخواهد که بر زمین غیر در آید اگر بر آن زمین
دیوار یا حایل باشد نتواند والا باک نه و اگر در راه آب باشد و راه نیابد مگر در زمین غیر در آن
گذرد و از **نوازل** گفته که مرور بر زمین غیر اگر راه دیگر نباشد روا است که دلالت رضا
ست و آیین و ملکیت اما جماعت نتوانند ۵۶ و اخذ رشوت و اگر گرفت رد کند و اگر نتواند
به بیت المال نهد در **خلاصه** گفته هدیه سه گونه است حلال است از طرفین که برای
محض محبت باشد و حرام است از طرفین که از برای اعانت بر ظلم دهد و حلال است از جانب
دهنده نه آخذ که از جهت دفع ظلم دهد در خزانه گفته اگر خواهد که حلال شود آخذ را بگیرد و زر چیز گیرد
بانچه خواهد داد لعده بهر عملی که خواهد استعمال کند او را و اگر از و تسویه کار خود طلبد
رشوت ذکر نکنند و بعد از کار چیزی بوی دهد بر صحیح حلال بود و در **مطالب** گفته
که رشوت برای تقلد قضا حرام است معطی و آخذ را و همچنین برای قضا بکسی معطی
بحق باشد خواه بجور و قضا نافذ نشود و همچنین محتسب را و ظلمه که مانع میشوند از حطاب در
مروج مگر بچیزی دفع و اخذ اینجا حرام است و در تحفه گفته گرفتن مرسومات غیر شرعی حرام است

جلد اول

چون و بیگانه و سلامی و تهکرائی و بیگاه و جز آن ه ۵ و اسراف ای تفریق مال در غیر
محل و در مدارک در تفسیر المبذرین کانوا اخوان الشیاطین گفته که مسرفان چون شیاطین
اند در شرارت یا یاران .. اینها هستند ۸ ه و پیش گرفتن شارع را و راهم و
سو که در مضرت عام است این در تحفه گفته و در خلاصه گفته باک نیست بخریدن از
کسی که بر راه سیر و شد اگر فراخ باشد و ضرر نرسد و الا نباید و بقولی مطلقا مکروه است
که اعانت بر معصیت این در مختار گفته و در مطالب گفته اگر در راه نشست برای
استراحت از ماندگی منع کرده نشود اگر مضر نباشد لیکن بتلف ضامن شود و اگر بغیر
حاجت نشست منع کرده شود که نشستن در شارع بی حاجت مکروه است این در
قصص گفته یکی در راه نافذ جناح کشید در آنمضرت است حلال نبود در دیانة و اگر کسی دفع
او بطلبد دور کند نزدیک امام و انتفاع از وی حلال نبود و نزدیک صاحبیه حلال است
و اگر کوچه غیر نافذ باشد روا نبود و اهل او از آن منع کنند مضرت باشد یا نه ۹ ه و القاء
بول و آب پلید در شارع عام و از امام ابونصر دبوسی آمده که باک نیست بپاشیدن
اب در راه برای تسکین غبار و زیادت از آن حلال نیست و از امام ابوبکر اصم آمده
که هرگز رخصت نیست اگر یکی در شارع آب ریخت یا پاشید یا توضی کرد و شخصی
و یا دابه هلاک شد ضامن باشد اما انگاه که آب بسیار شد و اگر اندکی باشد چنانچه معتاد
است ظاهر آنست که نخواهد لغزید نه و اگر کوچه نانافذ باشد و او از اهل آنست نه چنانچه
در معتود و منع متاع و از ابونصر آمده است که رفع گل از راه در ایام وحل برای پاکی
راه امید است که روا بود چنانچه اماطت اذی و بعضی گفته اند که گل راه و خاک که از
جوی عام بر داشتن روا نه مگر باذن والی و فقیه ابو اللیث گفته اگر مضر نباشد

بالک نیست و هر دو قول حسن است و بسلف مکروه داشته اند القاء برگ به دو ابه مرده در راهها تا مسلمانان از بوی او متضرر نشوند و از امام نصر بن محمد مروزی تلمید امام آمده که خانه او را از کوچه کلاوه کردند وی گل زآنطرف دور کرد تا چیزی از هوا نگیرد و امام احمد بن حنبل شاگردی داشت و آن در خانه را از جانب شارع کلاوه کرد و فقد ریکیا خن از راه گرفت امام او را مهجور کرد و گفت نباید که چنین کس را تعلیم کنم و اگر ظله در شارع کشد و مضر نیست هر یکی را حق منع و رفع باشد نزد یک امام نزد امام محمد نه این و نزد یک امام ابیوسف هر دو نه و اگر مضر باشد هر یکی را حق منع و رفع ست اما در عیز نا فذ اعتبار اذن شرکا ست و امام طحاوی گفته که محدث در شارع قبل از مخاصمه آثم نیست و بعد ازین آثم شود و انتفاع حرام گردد بر قول امام و بر قول صاحبیه اعتبار مضر است و مردم بترک تعرض آثم نشوند اما بالوجه اگر باذن سلطان جا فرا و منان نخشند والا کشد و سلطان را اذن انگاه رواست که راه فراخ باشد و تنگ نه یکی خانه خود را خراب کرد و بنا نمیکند و جیران متضرر میشوند جبر کرده نشود و بر مختار نه یکی حمام دارد در محله عامره میخواهد که ویران کند در قیاس تواند و در استحسان نه آن فتوی کرخی ست و بدین فتوی صدر شهید یکی در دیوار خود دریچه میگذارد تا نظر او بر زنان جار افتد منع کرده نشود لیکن فتوی بر منع ست و اگر عرائس در خانه می نهد و بخانه جار ضرر تو هین بنا میرسد منع کرده شود و اصل در جنس این مسایل آنست که هر که در ملک خود تصرف کند در قیاس منع نیست و اگر موذی باشد بضرر بیّن منع کرده شود و علیه الفتوی و پیش از کراے

اے علما و صلحا و فی الحدیث المشی بین یدی الکبراء کبیرة ولا یتقدم
الا ملعون کذا این در کنز گفته آه و خروج زنان از خانه شوهران و فی الحدیث ایما
امراءة خرجت من باب دارها بغیر اذن زوجها بنی لها بکل قدم
بیت فی النار ولعنها کل شیء طلعت علیه الشمس والقمر حتی
الحیتان فی البحر این در تفسیر عزایب گفته و در ترغیب گفته مگر بزیارت و عیادت
و تعزیت والدین و بزیارت محارم نه اجانب و چون قابله و غساله یا دایه یا مدیونه باشد
و از جهت حج فرض و تعلم لا بدی چون محرم نبی دانسته باشد بشرط آنکه چادر کهنه پوشد و
کلیمی زیر آن کند و عصابه بندد و قد خم کند و نوک موزه بر بندد و چیزے در دهن کند تا
سخن از وی درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد گفته اند هر زنے را که در خمی کنند و چهار کس
آنرا گرفته بیرون آیند نخست اینها در دوزخ روند انگاه آن زن و هر زنیکه بی اذن شوهر برآید
در لعنت خدای تعالی بود تا رجوع بخانه و اگر باذن او رود هر دو در لعنت باشند و در ملتقط
گفته بدر نیاید مگر پوشیده در محمل یا برجر در وقت عشا یا سحر در تحفه گفته زن پا نزند تا قعقعه
خلخال وی نشنوند در خلاصه گفته منع کند زنرا از زیارت و عیادت اجانب و ولیمه اگر
اذن کند و بدر آید هر دو عاصی باشند و از حمام آه و مسافرت حره بی محرم و با بنده خود
که خصی باشد یا نیز اما با دایه و پسر شوهر و پدر ما در روایت و پیره و جوان برابر است و صغیره
غیر مشتهات را باک نیست که بنا محرم مسافرت کند و در مطالب گفته که مسافرت
و خلوت بمحرم روا است اگر امین باشند و اگر شک یا علم باشد نه و خلوت نکند بخواهر رضاعی
اما با دایه غیر اختلاف است و مجوز آن بعضی منع کرده اند از انزال و ارتکاب و بعضی روا
داشته اند اگر امین بود و مرد در خانه از سرای زنی در خانه دیگری ار و هر یکے ر غلقی

اما در سرای یکی است مکروه نیست تا در یکخانه نباشند که خلوت با اجنبیه کراهت تحریمیست
ازینجهت گفته اند که اگر زوج و معتده را یک خانه باشد باید که در میان پرده کنند گویند که فاروق
رضی الله تعالی عنه مردی را دید با زنی در راه که باهم سخن میکردند امیر هر دو را تعزیر کرد بعده مرد
گفت که این زن منست فرمود اگر زن تست چرا بخانه نیاوردی تا متهم نشدی بعده پشیمان
شد و پیش ابی ابن کعب رفت رضی الله تعالی عنهما وی و ساده انداخت فرمود که برای
این نیامده ام آمده ام تا مشکل بگشائی گفت ملامت مکن مرا که من از پیغمبر شنیده ام علیه
السلام مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَخُهُ مُسْلِمٌ فَأَلْقَاهُ وِسَادَةً غَفَرَ اللهُ لَهُمَا
جَمِيعًا قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ عَلَيْهَا پس امیر قصه باز گفت ابی گفت ای امیر تو و دوب
مسلمانان هستی و سبب که تو اینها را نگاهداری امیر خوش شد وی گریستن گرفت امیر
گفت چه جای گریه است گفت مرا حدیثی یاد آید که چون جمع شوند اولین و آخرین اسلام با حسن صور
بیاید و ترا طلبید و گوید اعزک الله یا عمر کما اعززتنی امیر سجده شکر کرد و هفت بنده را آزاد
کرد ۶۳ و وضع تعویذ تا شوهر او را دوست دارد و در تحفه گفته و همچنین نوشتن او ۶۴ و
سوار در کشتی چون دفع غرق ممکن نباشد ۶۵ و اعطای امارت کفار را بر مسلمانان و
همچنین گذاشتن بنده مسلم را در خدمت کافر کسی را که قادر بود بر فروشانیدن ۶۶ و رنگ
کردن دندان را مرد باشد یا زن غازی یا غیر او و این در ترغیب گفته ۶۷ و تعزیت امیرین
رضی الله تعالی عنهما در هر سال ۶۸ و سوگ داشتن بیش از سه روز مگر برای شوهر چهار
ماه و ده روز و در بیضاوی در تفسیر قوله تعالی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ
أَفْوَاجًا از امام ثعلبی گفته که از پیغامبر علیه السلام ازین آیت پرسیدند فرمود که از امت
من ده گروه محشور شوند بعضی بصورت بوزنه و بعضی بصورت خوک و بعضی نگونسار آویخته

وبعضی نابینا وبعضی کر وگنگ وبعضی خایند زبان والحق بر سینه افتاده وریم از دهان وان
گشته چنانکه اهل محشر از آن در کراهت باشند وبعضی دست وپا بریده وبعضی از
دارها ی آتشین آویخته وبعضی با بوی بدتر از مردار وبعضی با جبها ی
قطران لاذقه بجلود شان پس تفسیر کرده بنمام وحرام خواره وربوا خواره وجائر
در حکم ومعجب وعالم که قول او مخالف فعل او بود وموذی جیران وساعی بسوی
سلطان وتابع شهوت که باز دارد او را از حقوق حق تعالی ومتکبر با ناز ودر
طهارت القلوب از ابو طالب مکی گفته که کبایر را از اقوال صحابه جمع کردم هفده
یافتم شرک واصرار بر گناه وقنوط واَمن وشهادت زور وقول زور وقذف
محصنه ویمین غموس وسحر وشرب خمر واکل مال یتیم با علم وزنا ولواطت وقتل و
سرقه وفرار از زحف وعقوق والدین یعنی اگر ابوین بر ولد سوگند خورند واو برا
بار نسازد ویا حاجتی خواهند واو روا نکند یا گرسنه شوند ونخوراند وعلما در کبیره اختلاف
کرده اند بقولی آنچه منع از و در قرآن ست کبیره ست وآنچه منع از و در حدیث بود
صغیره ست وبقولی اگر وعید با تش باشد کبیره بود والا صغیره پس ای برادر
کوشش دار که ارتکاب گناه بکفر نرساند لیکن خوف آنست که مبادا بشومی معصیت
در کفر وضلالت افتد چنانچه در مدارک در تفسیر ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون گفته
این کفر وقتل انبیا بسبب عصیان واعتدا است چه ایشان در معاصی غلو کردند تا دل
ایشان قسوت گرفت ودلیر بر کفر وقتل انبیا شدند گفته اند که بهر گناه نقطه سیاه بر دل
می نشیند وهمچنین متضاعف شده آئینه دل زنگ میگیرد ودر مسعودی گفته که مذهب سنت وجماعت
آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بجواز داشتن گناه کافر شود چنانچه لغو ودروغ گوید وغیبت

کند و مومن را آزاد و در دل ترسی و پشیمانی بیارد و بسا کسانی که ایمان بباد داده‌اند العیاذ
بالله و اینها را از آن خبر نه و فی الحدیث المؤمن یری ذنبه کالجبل فوقه
یخاف ان یقع علیه والمنافق یری ذنبه کذباب مر علی انفه
فاطمان پس علاج آنست که عزلت اختیار کند از برای تهذیب نفس و صحبت
نکند مگر با عالم متقی یا کتاب شریعت و بدر نیاید الا بی جمعه یا جماعت یا امر ضروری
بقدر ضرورت و سخن نکند الا بقدر حاجت بیت چشم بند و گوش بند و لب ببند
گر نه بینی سر حق بر من بخند + و اگر ناگاه گناهی بوی راه یابد که او را عظیم پندارد و برفور از
توبه آرد در شعب الایمان گفته که پیغامبر گفته علیه السلام که ملک یمین ملک شمال است چون بنده یک نیکی
کند آنرا که ده نویسد و اگر بدی کند خواهد که نویسد ملک یمین گوید که تا شش ساعت یا هفت
درنگ کند پس اگر استغفار کند هیچ ننویسد الا یکی بکی و بروایتی تا پنج گناه دیگر درنگ کند
و اگر پس از این یک نیکی کند پنج نیکی ننویسند و پنج دیگر بمقابله گناهان کند این زمان شیطان
فریاد کند همه محنت من بیک نیکی برباد رفت و بروایتی پس اگر از کتابت ملک در آن وقت توبه
کند چون نامه اعمال او بدرگاه حق تعالی برند و عرض کنند چون بدان گناه رسند حق تعالی
فرماید بنده من از من عذر خواسته و ما از وی گذشته ایم این در کفایه گفته و توبه عبارتست از
ترک در حال و ندم بر ماضی و عزم بر ناعود در استقبال پس توبه اگر اما در حقوق حق تعالی
بقضا و کفارت باحتیاط و در حقوق عباد در مال باستغفار یا رد مال بر
وجه کمال بمالک یا وارث اگر ممکن بود و الا تصدق کند یا صرف مصالح
مسلمانان یا تسلیم بقاضی امین و در نفس باستغفار یا دیه و یا قود و در نحو غیبت و
سب و ایذا باستغفار و ذکر مفصل و اگر باظهار تاذی بسیار شود اجمال کند

ونزدیک عجز بتکثیر حسنات سحیب نظالم گویند که حق تعالی بمقابله آنها در عرصات قصری بنا

بنا فرماید صاحب حق را بتخییر سازد وی مُصر به استیفاء اختیار کند پس غسل کند و جامه

پوشد و چهار رکعت در جای خالی گزارد و روی بر خاک نهد با اشک گرم و دل نرم و گناهان را

یک یک شمارد و نفس ملامت و توبیخ کند پس دست بردارد و بعد از حمد و صلوة دعا کند و مغفرت

خواهد و فی الحدیث مَا مِنْ عَبْدٍ یُذْنِبُ ذَنْبًا فَیَتَوَضَّأُ وَیُحْسِنُ الْوُضُوْءَ ثُمَّ

یُصَلِّیْ رَکْعَتَیْنِ فَیَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اِلَّا غُفِرَ لَهٗ ابن مسعود گوید رضی الله تعالی عنه که

یکی پیش پیغمبر آمد علیه السلام گفت که در باغ رفتم زنی را دیدم او را در کنار گرفتم و بوسه دادم

و همه چیز بوی کردم الا جماع پیغمبر علیه السلام ساعتی خاموش شد تا این آیت آمد اقم الصلوة

تا ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی پنج نماز تکفیر گناهان میانه است غیر کبایر پیغمبر علیه السلام

وی را طلبید و این آیه را بر وی خواند آنگاه فاروق رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله این

آیه خاص بوی است یا عام فرمود همه کس را است و بقولی مراد از حسنات این چهار کلمه است سبحان

الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر این در مدارک گفته و در شرح حصین گفته

که توبه بر فور واجب اگرچه صغیره باشد و باید که توبه بصفت جریمه باشد در سر و علن تا

اظهار گناه نشود و بدگمانی خلق نماند در عین العلم گفته باید که تعقیب سیئه حسنه بجانب

آن بر فور کند چون سماع قرآن در ملاهی و اعتکاف در قعود بر معصیت و التصدق بشراب

حلال لذیذ در شرب خمر و اعتاق در قتل و ذکر جمیل در غیبت و صدقه در غصب فی الحدیث

اتبع السیئة الحسنة تمحها و در زبان استغفار کند و از جهت خوف عود ترک

نکند شاید که قبل از عود بمیرد تا از غفران سابقه محروم نماند و فی الحدیث خیارکم

المُفْتَتِنُ التَّوَّابُ و لستویف حرام است و فی الحدیث اکثر صیاح

اَهْلِ النَّارِ مِنَ التَّسْوِيفِ واختلاف کرده اند در صحت توبه از بعض گناه و حق آنست که فایده نقصان عقوبت دارد و در صحت توبه عاجز از گناه ماضی و آقرب عدم صحتست لیکن اگر تندم و تألم او بحدی باشد که اگر درین آن قادر شود تهر نفس کند امید قبول ست و در نفع استغفار با صرار و حق آنست که نافع ست و فی الحدیث مَا اَصَرَّ مَنِ اسْتَغْفَرَ وَاِنْ عَادَ فِی الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً و آنچه در حدیث دیگر آمده ست اَلْمُسْتَغْفِرُ بِلِسَانِهِ الْمُصِرُّ عَلٰى ذَنْبِهِ اَلْمُسْتَهْزِءُ بِرَبِّهٖ محمول ست بر استغفار بغفلت بر وجه عادت نه ابتهال و صدق مقال و در تذکره در ذکر فضیل عیاض رحمة الله علیه از توریت گفته هر که توبه کند و در آن صادق باشد چون دست بر خاک نهد زر گردد و این بتجربه رسیده اما قسم دیگر از حرام که بارتکاب آن کافر شود بسیار ست و بعضی از کتب معتبره جمع کرده شد چون ذخیره و ظهیری و خلاصه و سراجی و عمادی و مضمرات و نصاب و تحفه و تیسیر تا هر کسی خود را ازینها نگاه دارد نوع اول آنچه متعلق ست بحق تعالی چنانچه انکار کند وجود حق تعالی را یا خلق او مر عالم را یا بعض او را یا نسبت کند او را بشریک یا زن یا اصل یا فرع یا مکان یا چیزی نالایق یا بآنچه مختص ست بمخلوق چون خوردن و آشامیدن و بیداری و خفتن و آمدن و رفتن و خواستن و نشستن یا تسخر کند بنامی از نامهای او یا بفرمانی از فرمانهای او یا انکار کند از وعده یا وعید او یا نسبت کند فعل او را بنا حکمتی یا شک کند در اوصاف او یا نفی کند صفات کمال از و چون علم و قدرت یا وصف کند او را بجهل یا نقصان علم یا ظلم یا قایل شود بحدوث صفات او یا گوید ای شکیبا خدای که شکیبائی بمعنی رنج بود و صبور بمعنی حلیم ست و در عمادی گفته که درین اختلاف ست لیکن در سراجی گفته باید که

کافر نشود که بمعنی سورست وهو المختار کما فی الخلاصة ۱۱ یا بکی گوید ای خدا یا ایجدای بزرگ و همچنین ای بار خدای بقولی بار بمعنی بزرگ است لیکن در خلاصه گفته که بقول اکثر واصح نشود و در **مضمرات** گفته که فتوی بر اینست **و در ظهیری** گفته از امام محمد بن الفضل که اگر داند که معنی وی اینست و قصد کند کافر شود والا نه واز فقیه ابی نصر دبوسی و فقیه ابی جعفر وائمه بلخ آمده که نشود و صواب اینست که بار بمعنی متولی است لیکن نزد بعضی کافر شود ۱۲ یا گوید اگر تو خدائی چنین کن ۱۳ یا گوید خدای بر تو ستم کند چنانچه تو بر من ستم کردی بر اصح

و بعضی حمل بر مجازات کرده اند و گفته اند که کافر نشود ۱۴ یا گوید ای رب این ظلم چرا پسندی یا این جور تا کی پسندی یا رب این ستم مپسند بر اصح اما یا رب از وی مپسند و اگر تو بپذیری من نه پذیرم کفرست ۱۵ یا گوید بارک الله فی کذبک اما دروغ تو خدا راست گرد و قریب بکفرست ۱۶ یا گوید اگر انصاف و بهد در روز قیامت از تو انصاف گیرم همچنین اگر قضا بحق کند از تو حق خود گیرم نه اگر چون بجای اگر گوید ۱۷ یا گوید خدای تعالی مرا ز دادن استاده یا نشسته ۱۸ یا گوید خدای در همه جاست یا نه تو در هیچ مکانی ز تو خالی یا خدا را در بهشت بینم نه از بهشت **و در مضمرات** و عمادی گفته اگر گوید خدای تعالی عالم است در آسمان بارادت مکان کافر شود و با راده حکایت آنچه در ظاهر اخبار آمده نه اما بی نیت نزد یک اکثر کفرست و فتوی بر اینست و همچنین فرو می نگرد یا می بیند از آسمان یا عرش مگر آنکه مطلع گوید بعربی و اگر گوید خدای بر آسمان گواه است کافر شود و علم خدا در همه جا ست غلط است و صواب آنست که گوید هر چیز معلوم خداست اگر خدای از زیر عرش سید اند کفرست در خلاصه گفته فلا نزا

قضای بد رسیده خطای عظیم است وآنچه در دعاست قضای بد از ما بگردان
مراد از و مقتضی است و خدای نیک کناد خطاست صواب آنست که خدایت نیک
مرد کناد و در وشی ببحبی است خطاست آمید بخداست و دیگر بتو خطاست
یا در جواب انشاء الله این کار کن گوید کار کنم بی انشاء الله و همچنین بی تقدیر خدای
تعالی یا در جواب حق تعم ترا می باید گوید نه این در نصاب گفته ام یا گوید خدا
بر زبان تو بس نیاید من چگونه آیم و همچنین خدای با زنان تبس نیاید من چگونه
کبس آیم چون از زن مراد طلبد و زن تمردی کند تا بری لبس نیاید این در عماد
گفته یا در موت کسی گوید خدا یرا او می بایست یا گوید بکسی که او را حاجت
نمیشود این فراموش کرده خداست هو الصحیح این در ظهیری گفته یا گوید
سر بسته کردیم این نیز در ظهیری گفته یا گوید خدای من همه نیکولی کرده
بدی از منست این در عمادی گفته یا گوید ای خدای رحمت خود از من دریغ مدار
این در سراجیه گفته یا در جواب حکم خدای چنین است گوید من چه کنم و حکم خدای
چه دانم و همچنین در جواب این با تو بحکم خدای کار سازیم گوید من حکم خدای ندانم
یا اینجا حکم خدای نرود یا اینجا حکم خدای نیست یا خدای جاکمی نشاید این در منصوره
گفته و در عمادی گفته اگر بر وجه گوید کفرست و از جهت تغیر زمانه نه و این احسن است و اگر گوید
کار کنم بحکم اگر از جهت فساد خلق گفته شد حکم کافر نشود و اگر مادر به پسر گوید چرا این کار کرد
گفت والله نکرده ام وی بغضب گفت منه تو دیه اند الله اختلاف است یا گوید خدا باشد
و هیچ چیز دیگر نباشد نزد بعضی و نزد دیگران خطای عظیم است و در ظهیری گفته
که این کفرست که این قولست بفنا جنت و جحیم و اهل ایشان و ازینجاست که اگر

پرسند حق تعالی عدد انفاس اهل جنت و نار رسیده اند گوید این محال است و علم او بحق
تعالی حواله نکند ۹۱ یا عبد الله نامی را ندا کند و کاف را آخر در آرد و در مضمرات گفته
اگر دانسته گوید کفر است و الا نه همچنین عبد الخالق و عبد العزیز و امثال آن ۹۲ یا زن
را گوید تو دوستتری مبن از خدای ۹۳ یا دیون را گوید اگر خدای برد و جهان گردی سیم
از تو بستانم ۹۴ اگر پیغامبر گردی گوید و نقبول در آن نیز شود و این در عمادی گفته ۹۵ یا در حالت
ظلم در جواب از خدا نمی ترسی گوید از خدا نترسم و در ظهیری گفته اگر در غیر حالت ظلم
گوید و پندارد که کار حق سکیم کافر شود و در خلاصه گفته اگر در معصیت باشد کافر شود
و اگر در کاری باشد که در آن از حق تعالی ترسیده نشود نه و قاضی امام فتوی بر عدم کفر
داده مطلقاً مگر چون بطریق استخفاف باشد و در عمادی گفته اینک تو و اینک
خدای تو تنبیه اگر همچنین از خدای می بینم و از تو یا تجد ای امید میدارم و بتو اما از خدای
می بینم و ترا سبب میدانم نیکوتر است ۹۳ یا بظالمی گوید این از خدای ظالم تر است یا تو
ظلم مینکنی خدای میکند در ظهیری گفته که ابو نصر دبوسی را پرسیده شد از قایل ای خدای
روزی بر من فراخ یا جور بر من مکن هیچ جواب نداد امام ابو حفص گفته که نسبت
جور بحق تعالی کفر است در شراحی گفته اولی تکفیر است لیکن در ج ظهیری و فتح
القدیری گفته که چون آب زمزم نوشند دعا کند بوسعت رزق ۹۴ یا گوید نکنم در حرام
این کار بهر خدا کن این در تحفه گفته ۹۵ یا گوید شرم ندارم در جواب از خدای شرم
دار این در مضمرات گفته ۹۶ یا گوید سوگند تو همان است و تیز خر نیز تو همان
این در عمادی گفته ۹۷ یا گوید سوگند خدا نخواهم سوگند طلاق خواهم بطریق
استخفاف و در مضمرات گفته که نزدیک عامه کفر نیست و هو الاصح لیکن

لیکن از خزانه گفته که کفرست و همچنین سخن مردم سوگند نه است نیک ست و نه دروغ ٢٨

یا گوید بخدا و بجاک پای فلان و فتوی بر نیت این در سراجیه گفته اما بخدا و بجان تو

یا بسر تو اختلاف ست این در خلاصه گفته لیکن در جامع گفته اگر گوید بجان تو و سر تو و اعتقاد

کند که این سوگند ست و بر این و اجب ست کافر شود و اگر گوید بخدای و پیغامبر درین خطر

عظیم ست کما فی المطالب ٩٣ یا میگوید خدای میداند که ترا از فرزند خود دوست تر می

دارم این در تحفه گفته ٩٣ یا میگوید خدای میداند که چنین نکرده ام و خلاف آن باشد

بقول اکثر و در سراجیه از امام حلوانی گفته که اصح آنست و از امام سرخسی گفته

انگاه که معتقد باشد که چنین سخن بکذب کفرست و فتوی امام حسام الدین بر نیت

و در عمادی گفته خدای میداند که بغم و شادی تو چنانم که بغم و شادی خود نزدیک

عامه کفرست و بقولی اگر در غم و شادی او بمال و تن قیام نماید چنانچه بکار خود نشود

والا شود اما خدای میداند که پیوسته ترا بدعای یاد میکنم یا همیشه ترا یاد میکنم درین

اختلاف است اما در شدت رحمت گوید اگر عتاب کند حق تعالی بمن با آنکه بمن چنین

محنت است ظلم کرده باشد لیکن اگر در مرض یا تنگی روزگار گوید ندانم مرا چرا آفرید

چون از لذت دنیا هیچ بهره ندارم اختلاف ست لیکن در ظهیری گفته که این خطای عظیم است

که تنگی او را برین حمل کرده و در الحدیث یقول الله لملائکته لا تکتبوا

علی عبدی فی ضجره شیئا ٩٣ یا صاحب مصایب گوید یا الله گرفتی و

ولد گرفتی آن گرفتی و این گرفتی باقی چه مانده که نگرفتی و اگر دعوی خطا کند

مصدق نباشد این در نصاب گفته در ثبوت پیر بقول بسگیری از کسیکه یکی دارد دستگیری

کسی که ده دارد و نه بداهی و بازستدی و نگفتن مریض خدا ترا دیده مرا دیده ترا حسبان

ایشان ترسیدم

١٢٥

آفریده مرا چه گناه بر اشفیه و بقولی کفر است که ظلم را بعدل نسبت کرد ۳ یا گوید تا ما میشویم بتر
خدای نیز با ما میشود بتر و تا ما میشویم نیکوتر خدای نیز با ما میشود نیکوتر ۴ یا گوید فلان
در حبیب من چنان است که بود در حبیب خدا نزدیک جمهور و بعضی گفته اگر مراد استقباح
فعل اوست نه ۵ یا گوید خدای فلان را آفریده و از پیش خود رانده ۶ یا گوید روزی
از خداست لیکن از بنده جنبش خواهد و در عالم ملکی گفته تا فلان زنده است یا بر پای
یا تا سر فلان سبز است یا تا چرخ بکام فلان میگردد یا تا بازوی من بجاست مرا غمی
نیست کافر شود و در خلاصه گفته تا این دستهای زرین با من است یا تا بازوی
با من است هیچ وزیری کم نباید مخاطره است رهی وار کار کنیم و آزاد وار خوریم از کلمات
مجوس است ۷ یا گوید من خدایم بر وجه مزاح یعنی خود آیم ۸ یا گوید یا حق سرسبز
کردیم ای بار خدای ۹ یا گوید خدای چه تواند کرد چیزی دیگر نتواند کرد بجز دوزخ بردن
۱۰ یا در جواب فلان با تو راست نمیگوید حق تعالی نیز با او راست نبود ۱۱ یا گوید خدای
رز دوست نمیدارد مرا اندوه است بقصد نسبت بخل والا نه و در ظهیری گفته اگر
جواب خدای تعالی با تو احسان کرده گوید رو با خدای جنگ کن که چرا داده اختلاف است
لیکن در خلاصه گفته که قاضی ابو علی نسفی فتوی بر عدم کفر داده و اگر گوید رو بالای
و آسمان بر آی و با خدای جنگ کن کافر شود ۱۲ یا در جواب حق تعالی ترا عذاب
کند بر معا گوید خدا را تو نشانده تا کند آنچه تو گوئی ۱۳ یا گوید دست خدای دراز است
نزد بعضی اکثر و بقولی باراده قدرت نه در خلاصه گفته که امام حاکم گفته که این کفر نیست
و در عمادی گفته در جواز بیش الله دو قول است و امام حلوائی و امام سرخسی توسعه کرده
و در پارسی و عربی نه ۱۴ یا گوید پای خدا باید گرفتن درین جا و شه باعتقاد جارحه باراده

لا نجات فی هذا الا بالاعتصام بالله لیکن لفظ قبیح است در مضمرات گفته بیزارم
از خدای تعالی اگر چنین کنم سوگند است و بفعل کافر شود و اگر نزد وی چنان است که
بکردن کفر است والا نه و بر وی کفارت یمین است کافر باشم اگر این کار کرده باشم
و میداند که کرده اگر نزد وی آنست که یمین است و کفر نیست نشود و الا شود و فتوی
و اگر ناسی باشد نزدیک همه کافر نشود و همین حکم است اگر تعلیق بامری کند که یاد
علم غیب کند چنانچه نزدیک وقت هاله در گرد قمر گوید باران خواهد شد و دعوی علم
غیب کند اما اگر مرید سفر آید و از جگه باز گردد نزدیک بعضی کافر شود و در ظهیری
گفته اگر نزدیک قابی هامه گوید یکی می میرد یا غله گران خواهد شد یا مثل این اختلاف
است و در عمادی گفته اگر در جواب غیب میدانی گوید آری کافر شود و همچنین آری
در جواب قول این سر خدای میدانی لیکن از ذخیره گفته باید که درین اختلاف باشد شاید
که مراد او تهدید بود و در عالمگیری گفته که فلان چیز خورده ام درد چشم آمد شفا گو
یت گرفت سکنجبین خوردم بهتر شدم کافر نشود لیکن شرک خفی باشد ۵ یا گوید خدای
و رسول خدای و ملایکه را برین نکاح گواه کردم و در نصاب گفته اگر فرشته دست
و جیب گوید نه و اگر گوید خدا و رسول را بر تو گواه کردم بارادهٔ تهدید خلاف است ۵
یا تصدیق کند کاهن را در خبر غیب و در مضمرات گفته کاهن آنست که گوید مرا جن
یار است از غیب خبر میکند یا بنفس خود میدانم و فی الحدیث من اتی کاهنا فصدقه فیما
یقول فقد کفر بما انزل علی محمد و افضلی آمده که کاهن ساحر است اما قایل بعلم منقات
درین خبر داخل نه نوع دیگر که متعلق است بانبیا و ملک علیهم السلام ۵ یا عیب و اهانت کند
چون قصد زنا ۵ یا غیبت گیرد بر ایشان چنانچه باهانت گوید مهتر سلیمان دنیا داری بود
این در تیمیر گفته یا انکار آرد از پیغمبری و در عمادی گفته که انکار پیغمبری خضر و ذی الکفل

پیغامبری او باجماع مقرر نشده کفر نیست اما ایمان آوردم بهمه پیغمبران و نمیدانم
که آدم پیغامبر بود یا نه این در تتمه گفته ۶۱ یا گوید اگر فلان پیغمبر بودی بروا ایمان نیاوردمی
۶۲ و یا گوید اگر گفته پیغمبران حق بست بسته‌ایم ۶۳ یا گوید من رسول اللهم یا پیغمبرم اما طالب
معجزه از مدعی بقولی کافرست و بقول متاخرین باراده تعجیز و افتضاح او نه ۶۴ یا گوید اگر
تو پیغامبری من از تو بیزارم ۶۵ یا گوید پیغمبر مجنون بود نه بقول مغنی علیه ۶۶ یا گوید ندانم
پیغمبر جنی بود یا انسی ۶۷ یا گوید جامه پیغامبری و ایمان ریمناک بود یا دراز ناخن بود بر وجه
اهانت و بقولی مطلقا ۶۸ یا موی رسول را مویک گوید باهانت در ظهیری گفته بقو
باراده تعظیم نه و همچنان بتصغیر عضوی از اعضای او چون دستک و پایک و در خلاصه
گفته محمد درویشک بود بر وجه اهانت کفرست و در ظهیری گفته اگر محمد یا احمد یا ابو القاسم
نام را گوید ای پیر ایشه اگر ذاکر باشد کافر شود و از امام محمد آمده که اگر کسی پیغامبر
علیه السلام دشنام کرد اگر دران آن غیر پیغمبر در دل او گذشته و مطلقا کرد کافر شود
و باراده غیر نه والا نه و در مضمرات گفته این بر سه گونه است اگر غیر در دل او گذشته بقصد
محمد علیه السلام کافر شود و بقصد او نه و اگر در دل او چیزی نگذشته و دشنام داد محمد را
و راضی بران نبوده نه چنانچه در کلمه کفر ۶۹ یا گوید اگر پیغامبر مرا مردک خواند باز خوانم
فرو نگذارم ۷۰ یا در جواب آدم گندم خوردی گوید پس با همه جولاهه بچگان باشیم
۷۱ یا گوید اگر آدم گندم نمیخورد ما بدبختان نمیگشتیم لیکن اگر گوید درین بلا نمی افتادیم
اختلافست این در عمادی گفته ۷۲ یا در جواب پیغامبر که دو دست میداشت گوید
من دوست ندارم و همچنین هر چیز که او را دوست داشته و بقول متاخرین باراده
اهانت شود والا نه و در زمان امام ابو یوسف با هارون رشید رحمهما الله تعالی بر مایده بودند روایت

جلد

کرد که پیغامبر علیه السلام کدو را دوست میداشت حاجب گفت اما من دوست نمیدارم امام گفت که کافر شدی و حکم کرد بقتل وی تا تایب شد تا این گشت ۴، یا نزدیک روایت این حدیث بَیْنَ المِنْبَرِ وَقَبْرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الجَنَّةِ گوید منبر و خطیره می بینم و چیزی دیگر نه ۴، یا نسبت کند پیغمبر علیه السلام را بی ادبی چنانچه در پیغمبر علیه السلام هر بار که خوردی انگشتان بلیسیدی این بی ادبی ست ۵، یا در جواب این کار بکن که سنت ست گوید نکنم اگرچه سنت ست چون حلق سر و قطع ناخن و سبلت و مسواک در مضمرات گفته که روز عاشورا یکی گفتند سرمه کن که درین روز سنت ست وی گفت که کار زنان و مخنثان بود کافر شود و در عمادی گفته کسیکه راضی نشود بسنتی از سنن مرسلین کافر شود و در خلاصه گفته اگر گوید سبلت نیست کافر شود ۶، یا گوید نمیدانم که ملایکه فاضلند یا پیغامبران یا آدمیان دیگر ۷، یا گوید آه ازین پیغامبران ۸، یا گوید آنهم دیگر گفته با راده پیغامبر علیه السلام نه آنکه بزرگوار لیکن در عمادی گفته که درین اختلاف ست ۹، یا گوید اگر فلان پیغمبرست از وی لبتانم در ظهیری گفته آنگاه که طالب غیر حق باشد والا نه لیکن در سراجیه گفته اگر خدای جهان ست لبتانم کفرست و اگر پیغمبرست نه ۱۰، یا گوید اگر پیغامبران و فرشتگان گواهی دهند که فلان را سیم نیست استوار ندارم و همچنین نشنوم گواهی فلان اگرچه جبرائیل و یا میکائیل باشد ۱۱، یا عیب کند فرشته را از فرشتگان و در عمادی گفته من فرشته ام بقولی کفرست در مضمرات گفته روی فلان دشمن میدارم چون روی ملک الموت کفرست نزدیک اکثر و برمن چون دیدار ملک الموت ست خطای عظیم ست و بقولی کفرست و بقول اکثر نه و بقولی از جهت عداوت او کفرست و از جهت کراهت

و در تحفه گفته و همچنین از مهابت اوست ۸۳ یا انکار کند از صحبت صدیق رضی الله تعالی عنه نه از صحبت فاروق و ذی النورین رضی الله تعالی عنهم ولی مستحق لعنت شود ۸۳ یا قذف کند صدیقه را نه قذف سایر زنان پیغمبر علیه السلام رضی الله تعالی عنهن اما مستحق لعنت شود ۸۴ یا انکار کند از خلافت شیخین رضی الله تعالی عنهما بر صحیح ما و همچنین اگر رافضی سب و لعن کند شیخین را این در خلاصه گفته و دیگر که متعلق است بقرآن و خیر و علم ۸۵ یا انکار کند آیتی را از قرآن نه بانکار معوذتین

و در ظهیری و عمادی گفته که بقول بعضی کافر شود که بعد از صدر اول اجماع شده بر آنکه از قرآن است لیکن صحیح اولست که اجماع متاخر رافع اختلاف متقدم نیست نزد یک شیخین رحمهما الله تعالی و در مضمرات گفته که بانکار خبر متواتر کفر است نه بانکار مشهور بر صحیح و نه بانکار احاد ولیکن در آن تضلیل است و در اثم در خلاصه گفته که بقولی بانکار احاد کافر شود و بقولی آنگاه که بر وجه استخفاف باشد ۸۶ یا سخریت یا عیب کند قرآن را ۸۷ یا اعتقاد کند که مخلوق است حقیقة و اگر معلمه گوید تا قرآن آفریده شده سیم پنجشنبهی استاد نهاده شده اختلاف است مگر چون معتقد باشد ۸۸ یا کسی که قدح پر کرده بیارد و گوید کاسا دهاقا و کانت سرابا بطریق مزاح و استهزا و همچنین در وقت جمع قومی گفتن و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یا و جمعناهم جمعا و همچنین هر چه باستخفاف قرآن ساند ۸۹ یا مردی اکثر سورتها بسیار نیکو اند گوید که این سوره از نون گرفته و در تحفه گفته که چون صدر شهید از خراسان آمد و نام او برهان بود خلقی باستقبال او برآمدند و قرآن خواندند یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم امام احد صاحب تفسیر گفت کافر شدید و فرمود امی دمان این

آن برهان نیست که در قرآن است ۹۰ یا قرآن را بر ضرب دف و دست یا دف یا قصبت خوانند بر وجه لعب و سبکی ۹۱ یا پای نهد بر قرآن عمداً ۹۲ و یا مصحف در قاذورات انداز داین در شرح عقاید گفته ۹۳ یا در جواب چه قرآن میخوانی گوید زیرا که سیر شده ام این در ذخیرة الفقها گفته و در عمادی گفته ۹۴ یا گوید ای کوتاه تر از انا اعطینا ۹۵ یا گوید قرآن عجمی ست اما اگر گوید در و کلمه عجمی ست نه ۹۶ یا قاری اگر گوید اینچه بانگ طوفان ست ۹۷ یا نزد سماع بانگ گوید دروغ میگوید یا آید از جرس یا بانگ شبان ست و همچنین آنچه بانگ طوفان ست یا بانگ خر ست این در عالمگیری گفته و اگر اعاده کند بر وجه استهزا کافر شود ۹۸ یا گوید کاسه ثرید بهتر ست از علم و اگر گوید نمیدانم که این تاویل دارد نه آن ۹۹ یا گوید اینها که علم آموزند استانها ست که می آموزند ۱۰۰ یا گوید تزویر ست یا باد آنچه عالمان میگویند ۱۰۱ یا گوید علم حیل را منکرم ۱۰۲ یا کسیکه حیله شرعی میکند گوید از زن رغنه در دوزخ میروی ۱۰۳ یا گوید که میتواند کرد گفته ایشان را ۱۰۴ یا در جواب مجلس علم برو گوید مرا مجلس علم چه کار ۱۰۵ یا گوید درم باید علم چکار آید ۱۰۶ یا گوید فساد کردن بهتر ست از دانشمندی ۱۰۷ یا گوید فعل دانشمندان همان ست و فعل کافران همان چون فقیه معین گوید ۱۰۸ یا کسی را که از مجلس علم آید از کنیست آمده ۱۰۹ و یا فقیه یا علوی را دانشمندک یا علویک گوید بقصد استخفاف بدین والا نه ۱۱۰ یا نظر کند عالم را بحقارت یا باهانت یا بغض او را بی سبب ظاهر ترس کفر ست در جامع گفته یا اگر علم و علما کافر میشود در اصح و در تحفه گفته انگاه که از علم دین باشد ۱۱۱ یا زن گوید لعنت بر شوی دانشمند باد ۱۱۲ یا تشبیه کند بمدکران یا بمعلمان بطریق استهزا در خلاصه گفته و همچنین جماعتی که باوی بخندند ۱۱۳ یا استهزا کند شریعت را و همچنین زدن

فتوی بر زمین و گفتن چه شرع ست یا چه باد نامه فتوی آورده یا آروغ بلند زند گوید اینک
شریعت را این در سر آے گفته ۱۱۴ یا در جواب یا من بشرع بیا گوید پیاده بیا تا بروم
بی جبر نروم نه در جواب با من بقاضی وه ۱۱۵ یا گوید آن وقت که سیم ستدی شریعت و
قاضی کجا بود و بقولی بارادت قاضی شهر نه ۱۱۶ یا گوید من شریعت را چه دانم و همچنینها
پیش نرود یا سود ندارد **و در عمادی** گفته بر سم کار میکنیم نه بشرع اختلاف ست **و در**
مضمرات گفته ۱۱۷ یا گوید با علم یا شریعت را چه کنیم یا من علم را چه دانم ما را خود
ترس ست ۱۱۸ یا برابر ان طلاب العلم یمشون علی اجنحة الملائکة گوید این باری دروغ ست گوید
که یکی از طلبه این حدیث را شنید در راه پا بر زمین زد تا بازوی ملایکه شکند پای او
خشک شد **نوع دیگر** که متعلق ست با ذکار و طاعت و قبله ۱۱۹ یا در جواب دروغ
مگو گوید که این سخن راستتر ست از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله **در تحفه** گفته اگر در
جواب چرا خیانت میکنی یا چرا دروغ میگویی گوید تا خیانت نمیکنم و دروغ نمیگویم
روزگار نمیگذرد یا تا در خرید و فروخت دروغ نگویی نانی نیابی یا از اینها چاره نیست
سبب رزق ۱۲۰
یا سکندر [illegible] محارم خدا ایتر کرده باشد **و در ظهیری** گفته ۱۲۱ یا در جواب بگو لا اله الا الله
گوید تو بگفتن این کلمه چه بر سر آورده تا من بگویم و همچنین نمیگویم بقولی و بقولی باراده
آنکه با مر تو نمیگویم نه و بقولی مطلقا نه ۱۲۱ یا گوینده کلمه را گوید چه لا اله الا الله چه لا اله الا
یا هزار بار لا اله الا الله محمد رسول الله بسبیل تخفیف **و در تحفه** گفته اگر در جواب لا اله الا
الله مرد دشوار کار گوید ای لا اله الا الله کار شود که کلمه اخلاص را باستخفاف گفت ۱۲۲
گفتن
یا نزدیک خوتک گوید لا حول بکار نیست یا لا حول را چکنم حق من ده یا لا حول بی نیاز نمیکند از
گرسنگی یا لا حول بجای نان سود ندارد یا از لا حول چیزی نیاید ۱۲۳ یا در جواب بسمل گوید

جلد

قرطبان بود کسیکه نماز کند و کار بر خود دراز کند یا مردمان از بهر ما میکنند یا باش تا ماه

رمضان آید تا نماز کنم یا نماز میکنیم چیزی بسر نمی آید یا تو که نماز کردی چه بر سر آوردی

یا که تو اندرین کار بسر بردن یا نماز کرده ناکرده یکسان است تا چند نماز کنم مرا دل بگرفت

یا خوش کاری است بی نمازی یا نماز مرا لنی سازد یا نماز در طاق نهاده ام و در

مضمرات از امام ابی حفص گفته اگر مریض در جواب صل گوید بالعبد لا اصلی ابدا و نگذارد

تا مرد نماز بر و نگذارم که کافر مرده و امام ناطقی گفته که اگر مطلق گفته نشود لیکن در خلاصه

گفته که لا اصلی در جواب صل کفر است مگر باراده یا مرگ اما اصح آنست اگر فرض نداند

کافر شود ۱۲ یا در جواب نماز کن تا حلاوت نماز یابی گوید که تو مکن تا حلاوت بی

نمازی یابی ۱۲ یا در جواب بیا تا نماز کنیم برای حاجت گوید من بسیار نماز کردم

حاجت روا نشد استخفافا در عالم ملکی گفته اگر گوید نماز حاجت چیزی نیست

من آزموده ام کافر شود یا تعویذ الحمد چیزی نیست من آزموده ام یا انگبین چیزی نیست

من آزموده ام کافر شود که نماز خوار داشت و در قرآن و انگبین شفا نهید در عمادی

گفته ۱۲ یا بنده در جواب نماز گزار گوید نگذارم که ثواب خواجه راست و همچنین اگر مصلی

در رمضان فقط گوید این خود بس است یا زیاده می آید که یکی به هفتاد برابر است ۱۲ یا در

جواب زکوة ده گوید منید هم و بقولی در اموال ظاهره ۱۲ یا گوید حق تعالی نقصان

در مال من کرده من در حق او کم میکنم ۱۲ یا زکوة را گوید تا چندین تاوان دهم ۱۲ یا

رمضان را گوید آمد ماه گران در خلاصه گفته اگر بدخول جب گوید بتعبها اندر افتادیم

اگر تهاون بر رمضان و مواسم کرده کافر شود و بواسطه تعب ۱۲ یا گوید اگر ده نماز فرمودی

یا زکوة از بیخ درم یا روزه از یکماه زیاده فرمودی نکردمی ۱۲ یا گوید هر چند طاعت میکنم هیچ

زیاده نمی بینم ۱۳۳ یا در جواب چرا امر معروف نکنی گوید مرا چه کار یا مرا او چه کرده یا مرا از وچه آزار است یا من عافیت گزیده ام یا مرا باین فضولی چه کار یا مرا اورا

روا است و در عمادی گفته که اگر امر آن معروف اگوید غا آمد بوجه رد خوف

کفرست ۱۳۴ یا گوید اگر مرا خدای بفرماید چنین نکنم ۱۳۵ یا گوید اگر قبلهٔ اینجانب گردد

نماز اینجانب نگزارم ۱۳۶ یا گوید اگر فلان قبله شود یا ناحیه کعبه روی سوی او نکنم ۱۳۷

یا گوید قبله دو است کعبه و بیت المقدس نوع دیگر که متعلق بهشت و دوزخ و قیامت

۱۳۸ یا گوید اگر فرمان شود که با فلان در بهشت در آی در نیایم و همچنین اگر مرا بهشت دهد

جز تو آنرا نخواهم یا در نیایم و در سراجیه ملتقط اگر خدای مرا بهشت دهد بی تو نخواهم بر

اصح نه ۱۳۹ یا گوید اگر مرا بهشت از کرده تو یا از کرده این عمل دهد نخواهم ۱۴۰ یا گوید اگر

بهشت دهد نخواهم دیدار خواهم ۱۴۱ یا در جواب دنیا بگذار تا آخرت یابی گوید نقد

ترک نیارم از کرده نسیه ۱۴۲ یا در جواب رضای حق طلب گوید مرا رضا نمی باید ۱۴۳

یا در جواب بسیار مخور که خدای تعالی ترا دوست ندارد گوید بخورم دوست دارد خواه دشمن

۱۴۴ یا گوید ندانم کافر در بهشت بود یا در دوزخ ۱۴۵ یا گوید از دوزخ نیندیشم ۱۴۶

یا گوید بلب دوزخ روم ولیکن اندر نیایم و در عمادی گفته بیزارم از ثواب عقاب العفو

کفرست در تحفه گفته اگر در جواب کدام مذهبی امام ابوحنیفه یا شافعی گوید من لعنت

سگینم هر دو مذهب را صدر شهید گفته اگر توبه کند تعزیر بکنند والا بکشند آما بیزارم از مذهب

امام شافعی نه لیکن نشاید گفت ۱۴۷ یا در جواب عذاب خدای تعالی بسیار است گوید یک

دست بردارم ۱۴۸ یا در جواب قرض من ده و اگر نه روز قیامت بگیرم گوید ده دیگر بده

دو در آنجهان بست باز خواه بقول اکثر و فتوی محمد بن الفضل نه اما کجا یابی مرا در

انبوهی اختلاف ست در خلاصه گفته که بدان جهان باز خواه تا باز دهمت بر اصح
کفر ست ۴۹ یا در جواب باش تا بجشر ببرسی تا حق خود از تو در محشر بگیرم گوید ترا بجشر چه
کار ، نوع دیگر آنچه متعلق ست بکفر در سوم او ۵۰ یا معلم صبیان گوید یهود بهتر از
مسلمانان که حقوق معلم صبیان ندا ۵۱ یا کافری بر از خیانت نزدیک اکثر و
ابوالقاسم صفار فتوی برین داده ۵۲ یا بشوهر گوید کافر بودن بهتر از با تو بودن
لیکن در ملتقط و سراجیه گفته نه در ظهیریه گفته کفر نیست از آنچه تو میگوئی بقولی
کفر ست و بقول فقیه ابی اللیث باره تصحیح المعامله نه تحسین کفر ۵۳ یا گوید
نصرانیه بهتر ست از مجوسیه یا یهودیه و یهودیه بهتر ست از نصرانیه ۵۴ یا در حالت
خصومت گوید اگر اینچنین مسلمان باشد کافر بهتر از چنین مسلمانان ۵۵ یا
یکی از روی چنین دیگری را گوید بیزارم از دین تو مگر باراده عبادت چون معروف باشد در
عمادی گفته از مسلمانی بیزارم بقولی کفر ست و اگر بشوهر گوید نیست ترا حمیت و دین
اسلام که راضی میشوی بخلوت من با بیگانه وی گفت نیست مرا حمیت و دین اسلام بقولی
کفر ست ۵۶ یا در جواب مومن نیستی گوید بغضب نیم بعمد یه بخطا و فتوی امام عبدالکریم
بن محمد بر نیست و در ظهیریه گفته که از بعضی آمده اگر در جواب یا مسلمان نیستی گوید نه
کافر نشود که مراد از قول مردم که فلان مسلمان نیست ۵۷ که افعال او چون افعال مسلمانان
نیست یا در جواب این سخن مگو که بر تو کفر لازم کنیم گوید چه کنی اگر کفر مرا
لازم آید ۵۸ یا در جواب کافر شدی گوید کافر شده گیر ۵۹ یا زن در جواب
یا یهودیه یا کافره یا مجوسیه گوید همچنینم طلاق ده اگر چنین نیستم یا تو نباشم
نه اگر چنینم مراد از بر اصح و در تتمه گفته اگر در جواب تو مغی یا ترسائی یا کافری

١٣٥

زیاده نمی‌بینم ۱۳۳ یا در جواب چرا امر معروف نکنی گوید مرا چه کار یا مرا او چه کرده است یا مرا از وجه آزار است یا من عافیت گزیده‌ام یا مرا با این فضولی چه کار یا مرا او را

روا است ودر عمادی گفته که اگر امر آن معروف اگوید غالب آید بوجه رد خوف

کفر است ۱۳۴ یا گوید اگر مرا خدای بفرماید چنین نکنم ۱۳۵ یا گوید اگر قبله اینجانب گردد

نماز اینجانب نگزارم ۱۳۶ یا گوید اگر فلان قبله شود یا ناحیه کعبه روی سوی او نکنم ۱۳۸

یا گوید قبله دو است کعبه و بیت المقدس نوع دیگر که متعلق بهشت و دوزخ و قیامت

۱۳۸ یا گوید اگر فرمان شود که با فلان در بهشت در آی در نیایم و همچنین اگر مرا بهشت دهد

جز تو آنرا نخواهم یا در نیایم ودر سراجیه و ملتقط اگر خدای مرا بهشت دهد بی تو نخواهم بر

اصح ۱۳۹ یا گوید اگر مرا بهشت از کرده تو یا از کرده این عمل دهد نخواهم ۱۴۰ یا گوید اگر

بهشت دهد نخواهم در رویت خواهم ۱۴۱ یا در جواب دنیا بگذار تا آخرت یابی گوید نقد

ترک نیارم از کرده نسیه ۱۴۲ یا در جواب رضای حق طلب گوید مرا رضا نمی باید ۱۴۳

یا در جواب بسیار مخور که خدای تعالی ترا دوست ندارد گوید بخورم دوست دارد خواه دشمن

۱۴۴ یا گوید ندانم کافر در بهشت بود یا در دوزخ ۱۴۵ یا گوید از دوزخ نیندیشم ۱۴۶

یا گوید بلب دوزخ روم ولیکن اندر نیایم ودر عمادی گفته بیزارم از ثواب و عقاب العفو

کفر است در تحفه گفته اگر در جواب کدام مذهبی امام ابو حنیفه یا شافعی گوید من لعنت

میکنم هر دو مذهب ا صدر شهید گفته اگر توبه کند تعزیر بکنند والا بکشند اما بیزارم از مذهب

امام شافعی نه لیکن نشاید گفت ۱۴۷ یا در جواب عذاب خدای تعالی بسیار است گوید یک

دست بردارم ۱۴۸ یا در جواب قرض من ده و اگر نه روز قیامت بگیرم گوید ده دیگر بده

و در آنجهان بیست باز خواه بقول اکثر و فتوی محمد بن الفضل رحمه الله یا گویا یا بلی مرا در

انبوهی اختلاف ست در خلاصه گفته که بدان جهان باز خواه تا باز دهمت بر اصح کفرست ۴۹ ایا در جواب باش تا بحشر سے تا حق خود از تو در محشر گیرم گوید ترا بحشر چه کار نوع دیگر آنچه متعلق ست بکفر در شوم او ۵۰ ایا معلم صبیان گوید یهود بهتر از مسلمانان که حقوق معلم سید هند ۵۱ ایا کافری به از خیانت نزدیک اکثر و ابو القاسم صفار فتوی بدین داده ۵۲ ایا بشوهر گوید کافر بودن بهتر از با تو بودن لیکن در ملتقط و سراجی گفته نه در ظهیری گفته کفر نیست از آنچه تو میگوئی بقولی کفرست و بقول فقیه ابی اللیث با راده تقبیح المعامله نه تحسین کفر نه ۵۳ ایا گوید نصرانیه بهترست از مجوسیه یا یهودیه و یهودیه بترست از نصرانیه ۵۴ ایا در حالت حضومت گوید اگر اینچنین مسلمان باشد کافر بهتر از چنین مسلمانان ۵۵ ایا یکی از زوجین دیگر را گوید بیزارم از دین تو مگر با راده عبادت چون معروف باشد در عمادی گفته از مسلمانی بیزارم بقولی کفرست و اگر بشوهر گوید نیست ترا حمیت و دین اسلام که راضی میشوی بخلوت من با بیگانه وی گفت نیست مرا حمیت و دین اسلام لی کفرست ۵۶ ایا در جواب مومن مستی گوید بغضب نیم بعمد نه بخطا و فتوی امام عبد الکریم بن محمد بر نیست و در ظهیری گفته که ازبعضی آمده اگر در جواب یا مسلمان مستی گوید نه کافر نشود که مراد از قول مردم که فلان مسلمان نیست ۵۷ اکه افعال او چون افعال مسلمانان نیست یا در جواب این سخن مگو که بر تو کفر لازم کنیم گوید چه کنی اگر کفر مرا لازم آید ۵۸ ایا در جواب کافر شدی گوید کافر شده گیر ۵۹ ایا زن در جواب یا یهودیه یا کافره یا مجوسیه گوید همچنین ام طلاق ده اگر چنین نیستم تو نباشمی نه اگر چنین مرا دارید بر اصح و در تتمه گفته اگر در جواب تو مغی یا ترسائی یا کافری

جلد

گوید چنینیم با من صحبت مدار یا اگر چنین نبودی با تو صحبت نداشتمی کفرست و در عمادی گفته اگر شوهری در جواب این الفاظ گوید اگر همچنینم با من صحبت مدار بر اصح کفرست و همین حکمت در بیگانه ۱۶۰ یا در جواب ای کافر ای یهودی ای مجوسی گوید لبیک لیکن اگر گوید خود تویی یا خاموش باشد نه اما اگر مخاطب اراده دشنام دارد کافر نشود و اگر اعتقاد کفر مخاطب دارد کافر شود مختار همین است و آنچه در موقف است که با جماع کافر نشود مراد اجماع متکلمین است این در تعزیر جامع گفته و اگر کافر پسر را گوید ای بابا یا ای کفر نمود و ای کافر بچه بر قول اکثر و اصح کفر نیست اگر مرید کفر خود نباشد و در ظهیری گفته اگر گوید بدتر ای کافر خداوند اگر نزد وی زاده کافر شود و الا نه لیکن در خلاصه گفته که مطلقا نشود ۱۶۱ یا گوید این روزگار کافرانست روزگار مسلمانی در زندیق نیست در عمادی از محیط گفته هذا لیس بصواب عندی ۱۶۲ یا کلاه مجوس بر سر نهد ضرورت باشد یا نه بر صحیح نه عمامه مشابهت آن کلاه بر مختار این در خلاصه گفته ۱۶۳ یا زنار در میان بندد و در خلاصه گفته و در دار حرب در آید و بقولی اگر برای تخلیص اساری میکند نشود و اگر برای تجارت در می آید شود و در ظهیری گفته زنی ریسمان سیاه در میان زن بست گفتندش که این چه چیزیست گفت زنار کافره شود ۱۶۴ یا غسلی بر کتف نهد خواه بسخریه و خواه باعتقاد این در مضمرات گفته ۱۶۵ یا بعد از نصیحت بخشم گوید بعد ازین کلاه مغان بر سر نهم ۱۶۶ یا بسوی معبد مجوس بتعظیم بر آید و در خلاصه گفته یکی بکوچه نصاری گذشت و دید که می با سطرب مینوشند گفت زهی کوی عشرت رسن بر میان می باید بستن و با ایشان در نزدیه و دنیا را خوش خوردن کافر شود در تحفه گفته ۱۶۷ یا بسوی نیروز مجوس بر آید و موافقت کند با ایشان در فعال

در ظهیریه از امام ابی حفص کبیر گفته که دخول در عید کفار از جهت تعظیم کفر است و از جهت فسق نه ۱۶۸ یا هدیه فرستد بسوی مسلم یا مشرک در نوروز و مهرگان بتعظیم آن روز نه اگر بحکم عادت باشد و اراده تعظیم نبود ولیکن نباید بلکه قبل از آن فرستد یا بعد از آن و نه بحضور دعوت او که برای حلق سر کودک باشد گویند که مغی بود مغنی و بر فقرای مسلمانان و مساجد نفقه میکرد و قرض میداد دعوتی ساخت برای جز ناصیه ولد و آنجا بسیار مسلمانان حاضر شدند و بعضی هدایا فرستادند مفتیان شهر بشیخ الاسلام ابی الحسن سغدی نوشتند که شهریان مرتد شدند و در اینجا پرس فرمود اجابت دعوت دنیاییان روا است و مجازات محسن مروت است و حلق سر از شعایر اسلام اند اهل صلابت و حکم بردت باینقدر ممکن نیست لیکن در سعادی گفته او لیتر نا موافقت است ۱۶۹ یا گوید هدیه فرستادن در نوروز نیکوست **و در مضمرات** گفته باتفاق مشایخ تحسین امر کفار کفر است تا اگر گوید که ترک سخن در طعام از مجوس نیکوست یا ترک مضاجعت در حیض از ایشان نیکوست کافر شود **و در خلاصه** گفته اگر نزد یک اجتماع مجوس در نوروز گوید خوب سیرت نهاده اند یا از مجوس پرسد امسال چه بسود آمدم کافر شود ۱۷۰ یا خرید کند در نوروز بتعظیم آن روز ۱۷۱ یا گوید فلان از من کافر است ۱۷۲ یا گوید چنان دلتنگ شدم که خواستمی کافر شوم ۱۷۳ یا گوید بت را سجده کنم و این صلح نکنم لیکن در سراجیه و ملتقط گفته بت را سجده کنم و با وی آشتی نکنم کفر نیست که مراد تبعید است زنار بمیان بندم و ترا نخواهم به نیت تبعید از نکاح او کفر نیست ۱۷۴ یا در جواب مرا مر آخر مسلمان ام گوید لعنت بر تو باد و بر مسلمانی تو ۱۷۵ یا در سختی مرض گوید آن شئت توفنی مسلما وان شئت توفنی کافرا ۱۷۶ یا گوید من ملحدم که کافر است

٧٧ ایا مسلمانی نورا گوید ترا چه بد آمده بود وازدین خود ٧٨ ایا از کلمه کفر بخندد واز قاضی امام پرسیده شد شاید که آن کلمه مضحک باشد فرمود که این کفر نیست و بحث در خنده ایست که از رضا باشد ٧٩ ایا وقصد کفر کند و همچنین عزم بر امر غیری بکفر تا اگر زنی را کلمه کفر بیاموزد تا از شوهر جدا شود یا بی حلاله روا شود هر دو کافر شوند ٨٠ ایا راضی شود بکفر خود و در عمادی گفته هر چه فلان گوید بکنم اگر چه همه کفر گوید کافر شود لیکن در رضا بکفر غیر اختلاف ست واز ذخیره گفته که از امام آمده که این کفرست بی تفصیل و در تمهید گفته اگر کافری گوید بر من اسلام عرض کن وی گفت ساعتی باش تا پیش فلان رو وکافر شود لیکن در خلاصه گفته پیش فلان عالم رو و اسلام آر بر اصح نه و در سراجیه گفته که رضا بکفر اعدا بر صحیح کفر نشود چون مستقبح کفر باشد و در مضمرات گفته اگر تو کافر باشی مرا چه باک این و خدا تعالی ترا سلامت دین و دنیا ندهاد کفرست اگر گوید خدای تعالی از مسلمانی بستاند و دیگری آمین گوید هر دو کافر شوند لیکن در عمادی گفته نه و در خلاصه گفته خدای تعالی جان تو بر کفر قبض کند کفرست لیکو واز امام ابو یوسف آمده که نه و بر هان ائمه برین مانکیست نوع دیگر که متعلق ست بحرام و معصیت و تمنی آن ٨١ ایا فاسقی او فسق بیند گوید که این نیز راهی و مذهبی ست لیکن در کنز العباد گفته که بر اصح نشود اگر مراد او بال باشد و در عمادی از شیخ ماتریدی گفته اگر سلطان ما نرا عادل گوید کافر شود که وی بقین ظالم ست و بقولی نه که باول ست بمایل از حق و در ملتقط گفته و مستبد که کافر شود که وی چیزی عدل کرده باشد ٨٢ ایا مرتکب صغیره بجواب توبه کن گوید من چه کرده ام تا توبه کنم یا توبه باید کرد ٨٣ ایا نزد اشتغال بغنا گوید بیایید تا خوش بزییم یا شنا ببا

١٣٨

اگر بشادی ماشادیست یا مسلمانی آشکارا سکنم یا آشکارا شد وبقولی کافر نشود ۱۸۴ یا
گوید باید تا مسلمانی بینید واشارت کند بمجلس فسق ۱۸۵ یا بیمار گوید شاد باد آنکه
بشادی ماشاد ست ابوبکر طرخان فتوی برین داده ۱۸۶ یا گوید هرکه بستکاره نخورد
وی مسلمان نیست ۱۸۷ یا دراهم وشکر بر شارب مبتدی انداز کننده وهمچنین اگر سیاه
باد کردند ۱۸۸ یا گوید خمر را دوست دارم وازو صبر نتوانم کرد ۱۸۹ یا در جواب هر صباح
بر سیخیزی خدا وخلق خدا را میر بخابی گوید خوش آمدی این در ظهیریه ست ودر خلاصه
گفته خوش آمدی آرم ۱۹۰ یا در جواب بخور از حلال گوید حرام بسوی من احب ست یا کی
حلال خوار بیار تا او را سجده کنم یا مرا حرام رواست یا خوش کاریست حرام خوردن
۱۹۱ یا گوید حرام خوش ست که خوش حلال را گویند ۱۹۲ یا در جواب سامی از حلال دوست
داری یا صد درم از حرام گوید هر کدام که زودتر آید چه که وی فرق نکرد میان حلال وحرام
وهمچنین مال باید خواه حلال خواه حرام وهمچنین تا حرام باهم گرد حلال نگردم ۱۹۳ و یا امید
ثواب از تصدق حرام دارد واگر فقیر دانسته دعا کند ومعطی آمین گوید هر دو کافر شوند
۱۹۴ یا حرام را حلال داند یا حلالی را حرام چون مجمع علیه باشد چون استحلال ترک پنج نماز
وسماع مزامیر وسماع اصوات غیر ابیرنه اصوات تنها این در شرح علامه تفتازانی گفته
ونه وطی حایضه منکوحه ولواطت منکوحه بر صحیح این در شرح عقاید گفته ونه لواطت مملوکه
ونه مملوک بقول امام حسام الدین این در سراجیه گفته اما اباحت متعه کفر ست
این در نکاح جامع گفته واستحلال گوشت سگ مرده کفر نیست این
در مضمرات گفته ودر تحفه گفته استحلال گناه قطعی کفر ست صغیره باشد یا کبیره
۱۹۵ یا گوید خراج ملک سلطان ست ۱۹۶ یا بسمله کند نزد خوردن حرامی ودر خلاصه گفته

ای این ملک ساکین ست ۱۲

اگر نزد شرب خمر و زنا و قمار بسم الله گوید کافر شود ولیکن در مضمرات از قاضی بدر الدین که در زنا نشود اما بحمد لله بعد از فراغ نزد بعضی نزد عمادی گفته ۱۹۷ یا گوید کاش مسلمان نشدمی تا میراث پدر بردمی ۱۹۸ یا نزدیک اسلام کسی و عطای دیگری بوی گوید کاش کافر بودمی پس مسلمان شدمی تا مرا نیز بدادندی ۱۹۹ یا یهودیت نصرانیه بهینه گوید کاش نصرانی بودمی تا او را بخواستمی ۲۰۰ یا تمنی کند حل محرمی را که گاهی حلال نبوده چون زنا و لواطت و ظلم و قتل و خمر و مناکحت میان برادر و خواهر بر صحیح این در شرح عقاید گفته ۲۰۱ یا گوید کاش نماز فرض نبودی و در روزه اختلاف است و صواب آنست که اگر از جهت نا امکان ادای حقوق او گوید نشود ۲۰۲ یا نماز گزارد بغیر قبله عمداً اگرچه موافق افتد نزدیک امام و ماخوذ فقیه ابی اللیث یا بجامه پلید یا بغیر طهارت نزد امام اما نزد امام رکن الاسلام علی السغدی در این هر دو آن و امیت ماخوذ امام صدر شهید فتوی بر نیست و این اختلاف آنگاه که استخفاف نماز نباشد و الا باتفاق کفر است و در مضمرات گفته اگر بغیر جهت تحری گزارد از امام آمده که از کفر او بترسم لیکن در سراجیه گفته که بر اصح کافر نشود و اگر بر جای پلید گذارد نزد بعضی کافر نشود و در ظهیریه گفته که وجبت اکفار قدریه بقول اینها که شر بتقدیر حق نیست و فاعل خالق افعال خود است و اکفار روافض که قایلند برجعت اموات بدنیا و بتناسخ ارواح و انتقال روح اله بائمه و الوهیت ائمه و خروج امام باطن و بتوقف امر و نهی تا خروج وی و تغلیط جبرائیل در وحی بمحمد علیهما السلام نه بعلی و بانکار امامت شیخین رضی الله تعالی عنهم بر صحیح و اکفار خوارج که قایلند باکفار جمیع امت و اکفار یزیدیه که منتظر اند پیغامبر را از عجم که ناسخ باشد ملت محمدی را و اکفار نجاریه که قایلند بنفی صفات و بآنکه چون قرآن نوشته شود جسم است و چون خوانده شود عرض و اکفار جبریه

که قایلند بانیکه بنده هیچ فعل ندارد و اکفار معتزله که قایلند بان که انسان غیر تن است او
حی و قادر و مختار است و متحرک و ساکن و داد و صانع تن را او روانه و اکفار معتزله که قایلند
بانکه حق تعالی چیزی را نمی بیند و اکفار قایل بانیکه بر بی ولا یری و اکفار قایل بانیکه
مگر ارادت و تقدیر کند و اکفار کرامیه مجسمه خراسان اما قایل بتخلید اصحاب کبائر
وهمچنین منکر عذاب گور اما منکر شفاعت در قیامت کافر است در تمهید گفته و
الحدیث اِنَّ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ تَفَرَّقَتْ بَعْدَ مُوْسٰی عَلٰی اِحْدٰی وَسَبْعِیْنَ
فِرْقَةً وَبَعْدَ عِیْسٰی عَلٰی اِثْنَتَیْنِ وَسَبْعِیْنَ فِرْقَةً وَسَتَفْتَرِقُ اُمَّتِیْ مِنْ
بَعْدِیْ عَلٰی ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِیْنَ فِرْقَةً کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً +
بدانکه اصل این هفتاد و دو فرقه شش است رافضیه خارجیه قدریه مشبهه جبریه
معطله و هر یکی دوازده گروه میشود و اقوال اینها بعضی کفر است و بعضی عبث و فسق
اما کفر چنانچه قول بالوهیت علی و نبوت او و اتصال نبوت از آدم تا قیامت و
علم و جواز نکاح بی گواهان و از هبت حضور علی و اولاد او و حل خمر و متعه و لواطت و عدم
وقوع طلاق در حیض و سه بیک دفعه و چنانچه قول بکفر علی و مجهولیت ایمان و ناجوان
ترک جهاد لا حد پس تارک کافر باشد و ناجواز دفع زکوة لا حد و زنان یا صبیان اند و
ایشان بی ملک و اهست و چنانچه قول بانیکه بهشت و دوزخ مخلوق نیند و باقی نباشند
و انکار صراط و میزان و حساب و مخلوقیت همه اعمال الله تعالی مگر ایمان و کفر و عدم
جواز نسخ و نا قبول توبه صاحب کبیره و چنانچه قول بانه تعالی خلق الاشیاء و فرغ
و استراح وجف القلم وکل شیء یظهر فی وقته من غیر امر الله تعالی و موت کفار
بعد از سوختن در آتش و اتباع خطره دل از خیر و شر و سقوط تکالیف بعد از بلوغ

بغایت محبت و اشتراک اموال بسبب وراثت از آدم و حوا علیهما السلام و عدم تکلیف بجز ایمان و کفر و نا وجوب تکرار عبادات با مرد مومن و کافر در حقیقت و کافر نیست از جهت جواز تغیر در عاقبت و ایمان عملیست نه اقرار و تصدیق چنانچه قول بنفی حقایق اشیا یا شک درین و عدم معرفت صانع بحقیقت که مدرک نیست و توقف در شیئیت حق تعالی و خلق صفات جز علم و قدرت و تخلیق و مشیت و سکوت از عدم خلق قرآن و عدم دخول مومن در آتش و انکار عذاب گور که این بر اصح کفر ست و چنانچه قول بآن که او جوهر ست یا جسم ست یا نور ست یا مثل این ابا بدعت چون تفضیل مرتضی یعنی بر سه یار و لعن بر معاویه و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله تعالی عنهم و نا جواز نماز پس فاجر و اعلمیت مرتضی بر سه یار و اولویت حب علی و اهل رضی الله تعالی عنهم و چون نا نفع موتی بدعا و صدقه احیا و نا جواز بول بر زمین که مسجد ست و بغار عرض و لهذا نماز در سر اول سوا نداشته اند شاید که باد در رو باقی باشد و چون نا صحت عهد در مردم و وجوب کسب بهر حال و چون قول بقسمت ثواب و عقاب عمل کند بانه و نا حجت قیاس بکر بار اده همه کفر ست و چون قول با آنکه حوض و صراط و میزان بحقیقت نیست بلکه حوض آسمانست و صراط دین و میزان عدل و عرش ملک و کرسی علم ست و چون اثبات نزول و مجیء حق تعالی بی کیف و انتقال که خطاست و با راده انتقال کفر ست و در **عمادی** در مضمرات گفته که کلمه کفر بعلم و اعتقاد کفر ست و اگر علم اعتقاد ندارد اما باختیار گفته نزد عامه کفر ست و بخطا نه گفته اند که این در دیانت ست لیکن قاضی قبول نکند و از امام محمد آمده یکی خواست که الکلت گوید و بر زبان او کفر رفت نشود و در **ظهیری** در مضمرات گفته کلمه کفر بعلم

کفرست بر صحیح اگرچه اعتقاد ندارد و اگر در مسئله چند وجه تکفیر اند و یکی مانع مفتی باید
میل کند و فتوی بکفر ندهد پس اگر نیت قایل نیز چنین باشد مسلم ست و اگر خلاف این باشد
فتوی مفتی نافع نبود و او را بتوبه و تجدید نکاح امر کنند و اگر هیچ نیت ندارد و مفتی حمل
بر مانع کند لیکن او را امر کنند بتجدید و توبه در جامع گفته که اسلام بر مرتد عرض
کنند و شبهه او را کشف سازند پس اگر امتناع آرد و مهلت نخواهد در حال کشته شود
در ظاهر روایت و اگر مهلت خواهد برای تفکر سه روز او را حبس کنند پس اگر کلمهٔ شهادت
گفت و توبه کرد قبول کنند و الا قتل کنند اما مرتده را نکشند حبس باشد یا داده لیکن او را بر
کنند و هر روز او را لقمه و آبی دهد تا اسلام آرد یا بمیرد و کودک مرتد را جبر کنند بر اسلام
بحبس و ضرب اما با امتناع کشته نشود و اما اگر او را ایمی قبل از بلوغ یا بعد او کشند
هدر بود و این در هر چندی گفته و صحیح ست ارتداد کودک عاقل که حق تعالی را یکی و
اسلام را سبب نجات و جمیع اخلاف شمرده اند و الا نه چون دیوانه و ست و خلاف امام
ابیوسف در احکام دنیاست نه در حق آخرت و اسلام او نیز صحیح ست اگرچه بروی
مکلف نیست لیکن در مختار الفتاوی گفته اگر کودک بعد از کمال عقل بمیرد قبل از
استدلال و معرفت معاقب باشد و در تمهید گفته مبتدعی که بدعت او بکفر رساند
قتل او مباح ست مگر چون توبه کند که قبول ست و بقول آنکه که قبل از
و اظهار باشد و الا نه و اینست قیاس قول امام و بدعتی که بکفر نرساند موجب
او زجر و حبس و سوط ست و اگر توهم انتشار بدعت باشد روا بود
قتل او از جهت سیاست و زجر در جامع گفته که توبهٔ مرتد بیزاری ست
از هر دین جز اسلام یا از آنچه بآن انتقال کرده و انکار ازین نیز رجوع ست

و اگر کافر کلمهٔ طیب گوید مسلمان شود و همچنین نماز در جماعت و باذان در وقت نه در غیر وقت و بقول حربی انا مسلم و بقول نصرانی انا مسلم شک این در مختار گفته و دانستن معنی کلمهٔ طیب شرط نیست چون داند که این اسلام است و معرفت نام پیغامبر علیه السلام شرط است نه معرفت نام پدر و جد لیکن از نحو منقاح الجنان از تقویم گفته که اینهم شرط است و اگر کلمهٔ شهادت بر وجه عادت گوید و رجوع نکند کفر او بر مختار نه رود و اگر پیغامبر را عیب کند توبهٔ او قبول است لیکن از شفای قاضی عیاض از اصحاب ما و سایر مذاهب حقه گفته که نه و تقبولی باجماع نه و حقوق عباد بردت ساقط نشود و همچنین حقوق حق تعالی که بانها مطالبند چون حدود مگر حد شرب و همچنین حقوقیکه بانها مطالب نیند چون نماز و روزه و زکوة و نذر و کفارت که بعد از اسلام قضا کند اما آنچه از معاصی در حالت ردت و قبل از آن افتاده باسلام ساقط شود نزد یک عامه و نزد یک بسیاری از محققان نه و در **مختار الجوابات** گفته ثواب طاعتیکه قبل از ردت کرده بعد از اسلام و باز ده هند و در **عمادی** گفته آنچه باتفاق کفر است و جب میکند حباط عمل و اعادهٔ حج را نه سایر فرایض از نماز و روزه و زکوة و وطی او با زن زنا است و کشته او حرام و آنچه درو اختلاف است توبه کند و نکاح نو و آنچه خطا است درو استغفار کند و بردت زن بعضی فتوی داده اند بعدم فرقت اما عامه فتوی به فرقت داده اند و در ظاهر روایت بردت هر یکی فرقت افتد بی طلاق و بی قضا قاضی و در **تیسیری** گفته که اگر احتیاط در وطی خواهد باید که با زن تجدید گوید قبول کردم اوامر حق تعالی را و بیزار شدم از منهیات او و از زن وکیل شود تا نفس او را هر بار که بخواهد بخود بزنی دهد و برای ثبوت وکالت عند الله بگواه حاجت نیست بعده بحضور دو گواه بحکم وکالت

زن را بجود بزنی دهد و بحکم ولایت قبول کند وطی و فرزند بی شبهه باشد در **مختار الجوابات** گفته که تجدید عقد هر دو مهر لازم شوند و فتوی بعضی بر نا لزوم است مگر باراده زیادتی مهر و تجدید بهر احتیاط بقولی زیادتی است و بقولی لغو و بقولی بی لازم نشود و اگر بعد از هبه تجدید کنند بر مختار لازم نشود مگر چون زوج محتال باشد و در **مجموعه نازرات** گفته که خرابی ایمان بچهار چیز است حب دنیا که دل را سیاه کند و زندگانی بر هوای نفس و طلب جاه و پیر رسوم زیستن و فی الحدیث لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و در **تحفه** گفته که خوف نزع ایمان از سه چیز یکی ترک شکر بر اسلام و ترک نیاز دوم ترک خوف از رفتن ایمان سیوم ظلم بر اهل اسلام و گفته اند که سه کار کن تا دایم با ایمان شکر بر اسلام و خوف از زوال ایمان و رحمت بر اهل اسلام و در **عمده** از امام گفته اکثر ما یسلب الایمان عند النزع و آنچنان است که بر خلاف دین اعتقاد کرده و اگر چه کلمه بحکم عادت گفته مسلمان نشده پس وقت نزع روشن شود که بی ایمان میرود و گفته اند که علامت با ایمان است که در آن وقت آب از چشم او رود یا سوراخ بینی او فراخ شود یا خوی بر ناصیه او پدید آید و علامت بی ایمان آنست که آواز او چون آواز مخنوق باشد یا لبان او سیاه شوند یا کف از دهن او بیرون آید و بسیار است که ... و اینها در حق کسی است که بی تجدید کلمه میرود و هر که این دعا پیوسته خواند ختم او با ایمان باشد اَللّٰهُمَّ یَا وَلِیَّ الْاِسْلَامِ وَاَهْلِهٖ مَسِّکْنَا بِالْاِسْلَامِ وَثَبِّتْنَا عَلَی الْاِیْمَانِ حَتّٰی نَلْقَاكَ بِهٖ وَاَنْتَ عَنَّا رَاضٍ غَیْرَ غَضْبَانَ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ و در **حیرت الفقها** گفته که پیغامبر علیه السلام فرموده هر که هر روز و هر شب سه بار این دعا بخواند الفاظ کفر که از و صادر شده اند کفارت آنها

شود اللّٰهمّ اِنّی اَعوذُ بِكَ مِن اَن اُشرِكَ بِكَ شَیئاً وَ اَنا اَعلَمُ وَ استَغفِرُكَ
لِما لا اَعلَمُ و در طیره و بعضرات گفته که این دعا سبب نجات است زین و رطه و سبب
و عده پیغمبر علیه السلام

فصل نهم

در حدود و تعزیر بدانکه در بر حدی گفته که زنا عبارتست از وطی
مکلف در قبل مکلفه زنده که خالی باشد از ملک و شبهه ملک بی اکراه در دار اسلام چون هیچ یکی
نباشد و این ثابت شود بگواهی چهار عدل بتصریح زنا در یک مجلس چنانکه ماهیت و کیفیت و مکان
و زمان و مزنیه بیان کنند و گوید دیدیم ذکر او را در فرج او متحرک چون میل در مکحله و بعد ازان تعدیل شوند
در سر و علن و شرط است که اقرار نکنند و الا گواهی باطل شود و تفحص کرده شود که زن بکر و مرد
مجبوب نباشد و الا نه و عهد متقادم نبود و الا نه و بچهار اقرار در چهار مجلس مقر بر صحیح امام
رد کند او را در سه اول و در رابع ازان پنج چیز بپرسد و بعد از بیان مستحب است تلقین او
بلعلک قبلت و مثل این پس اگر رجوع کند قبل از حد یا در وسط او گذاشته شود و حد رجم است
اگر محصن باشد ای حره مکلفه مسلمه را بنکاح صحیح وطی کرده باشد پس آغاز کنند گواهان پس امام
پس مردم تا بمیرد و اگر گواهان امتناع آرند یا غایب شوند یا بمیرند ساقط شود و در مقر امام آغاز کند
پس مردم بعده غسل دهند و کفن پوشانند و نماز گزارند و حد تازیانه بی ثمره اگر غیر محصن است
زدن میانه چنانچه بفعل نماید متفرق بر سر و روی و فرج و جامه فرو آرند مگر ازار نه جامه
زن الا پوستین و پنبه دار و بنده را پنجاه و حد زنند زن را نشسته و مرد را استاده و
روایت جعفر آنرا نه این را و جمع نکنند میان جلد و رجم در محصن و نه میان جلد و نفی در غیر
او اما از جهت سیاست و مصلحت روا است چنانچه نفی تنها از جهت سیاست گویند
که در زمن فاروق غلامی بود صبیح نان نوبی مفتون میشدند او را نفی کرد
از مدینه ببصره وی گفت ای امیر چه گناه است فرمود که گناه از منست

۵۴ که هرد و آزاد و باشند و مکلف یعنی عاقل و بالغ و همچنین مسلمان و مرد باید که بنکاح صحیح از و مجامعت بظهور آمده باشد و زن باید که همچنین

که دار بهجرت را از لواطت منکیم و این مختص بزنا نیست بلکه روا است در هر جنایت
ورای امام است چنانچه منقول ست که صاحب صحیح بخاری در مسئله رضاع غلط کرد شیخ
ابو حفص کبیر بخاری باخراج وی امر کرد و در لواطت نزدیک امام حد نیست بلکه تعزیر ست
باحراق یا بجلد یا برجم یا بنکس از بلندی و اتباع باحجار یا بحبس در انتن مواضع
یا بهدم دیوار و نزدیک صاحبیه حد ست رجم در محصن و جلد در غیر او و در جامع گفته که
صحیح قول امام ست اما اگر بغلام خود یا داه خود یا منکوحه خود لواطت کند باتفاق
حد نیست و در ترغیب گفته که در لواطت مطلقاً فتوی بر نیست مگر حبس کرده
شود تا بمیرد و در ظهیریه گفته که در وطی بهیمه تعزیر ست امام محمد گفته که
از مرتضی علی رسیده رضی الله تعالی عنه که بذبح بهیمه امر کرده اما این نزدیک ما و
تاویل آنست که مبادا باز بوی رجوع کند در جامع گفته که اقامت حد نکنند کسی را
که وطی کند بشبهه عقد چنانچه تزوج کند بی شهود زنی را یا داهی بی اذن مالک داه
یا بر حره یا مجوسیه یا خامسه یا جمع کند میان دو خواهر یا نکاح کند با محارم یا نکاح کند بنده
داهی بی اذن خواجه خود که نزدیک امام حد ست اگر چه علم بحرمت دارد و تعزیر کنند و همچنین
نزدیک صاحبیه مگر چون داند که حرام ست و صحیح اولست لیکن از مضمرات گفته که در
تزوج بمحارم نزدیک صاحبیه حد زنند و فتوی بر نیست و بسبب شبه فعل چنانچه وطی
پدر و جد و مادر و زن و خواهر پس زده نشود اگر گمان حل دارد اما اگر گوید که میدانستم که حرام
است زده شود این در سه جنبه گفته و بسبب شبهه محل چون داه پسر و پسر پسر و داه
پس زده نشود اگر چه گوید میدانستم که حرام ست اما بوطی داه
برادر و او در و ذوی رحم محارم زده شود مطلقاً

مسئله مکلفی که قذف کند حر مکلف را که عفیف باشد از زنا شرعی و وطی بشبهه بصریح زنا یا بلست لابیک یا لا اب یا یا ابن فلان و بر آن چهار گواه نیارد او را هشتاد تازیانه زنند و احیل برو گذشت لیکن در هدایه اخیره را مقید بغضب کرده اگر یکی بگوید بفلان بگو ای زانی وی گفت فلان ترا میگوید ای زانی کسی را نزنند و زده شود در ای زانی بهمزه اگرچه اراده صعود کند و ای زانی زن را نه ای زانیه مرد را نزد یک شیخین بخلاف امام محمد و زن را وطی کرده فلان با تو وطی حرام در برجندی گفته اگر در جواب ای زانی گوید بلکه تو هر دو زده شود و اگر زن چنین گوید زده شود و بر مرد لعان نه و اگر زن در جواب گوید با تو کرده ام هر دو سخن لغو باشد مسئله کسی اقرار کند بیار شرب خمر در هشیاری یا گواهی دهند برین دو مرد و بو او موجود بود زده شود چون قذف و همچنین اگر گرفته شود مست بشراب فواکه و حلاوات وجوب گواهان برین گواهی دهند و آن نزدیک امام کسی که نشناسد مرد را از زن و نزدیک صاحبین کسیکه اکثر سخن او هذیان شود و فتوی برینست نه بالسان و نه بر بیخ نزدیک شیخین صحیح است و نزدیک امام محمد زده شود و مست و باید که قاضی از شهود از ماهیت و کیفیت و زمان و مکان پرسد انگاه شارب را حبس کند تا تعدیل و نزنند مکره را و این ثابت نشود مگر بحجت و نه کسی را که بسبب تشنگی نوشیده مگر چون زیادت از قدر سیری نوشد و نه اخرس را که اقرار کند یا گواهی دهند و نه ذمی را که بروی هیچ حد نیست نزدیک طرفین مگر حد قذف و نزدیک امام ابیوسف زده شود مگر حد شرب و سکر و نه بمجرد بوی یا سکر یا قیئ و نه چون رجوع کند از اقرار در هدایه گفته مکلفی که سرقه کند ده درم را یا چیزی را که بقیمت ده درم زده برسد از حرزی که در آن شبهه نباشد

بریده شود دست او را از زند و داغ کرده شود و اگر باز کند پای چپ او را قطع کرده شود و در سجن انداخته شود تا توبه کند و بعد از قطع اگر عین موجود باشد رد کرده شود و اگر هلاک شده یا هلاک کرده ضمان نگشت و در جامع گفته اگر جنایات بسیار جمع شوند یک حد کفایت کند اگر یک جنس باشد چنانچه بارها زنا کرد یا خمر نوشید یا سرقه کرد یا قذف کرد یکی را یا بسیار کس را بیک کلمه یا بکلمات تا اگر قاذف بعد از هشتاد دره قذف دیگر کند زده شود مگر یکی و اگر مختلف باشد هر یکی را حد زده شود و اگر جمع شوند تا قتل آغاز بحد قذف کنند پس بکشند و باقی ساقط شوند و در برجندی گفته اگر بعد از حد جنایتی دیگر افتد از جنس اول حد دیگر اقامت کنند و در ظهیری گفته اگر بعد حد قذف کند همون را قذف کنند نه مسئله در جامع گفته که تعزیر کرده شود بقذف مملوک غیر یا کافر بزنا چنانچه ای زانی ای فاجر ای پسر قحبه ای حرامزاده لیکن از جواهر گفته که بر صحیح دین حد است و در شرح وقایه گفته که تعزیر کرده شود بر قذف مسلم به ای فاسق ای کافر ای خبیث ای سارق ای فاجر ای مخنث ای خاین ای لوطی ای زندیق ای دزد ای دیوث ای قرطبان ای شارب خمر ای ربوا خوار ای پسر قحبه ای پسر فاجره ای خانه دزدان یا زانیان ای بازی کننده با کودکان ای حرامزاده و همچنین ای عوان که عوان ظالم را گویند این در جواهر گفته ای بی نماز این در سراجیه گفته ای پلید این در جامع گفته نه بای خر ای خوک ای سگ ای بوزنه ای تیس ای حجام ای سواجر ای نعاج ای ناکس ای ضحکه ای سخره و اصل آنست که اگر نسبت کند بفعل اختیاری که حرام باشد در شرع و عار بود در عرف تعزیر واجب شود و الا نه مگر چون تحقیر اشراف باشد چون عالم و علوی و صالح در جامع گفته اگر بعالم گوید ای نادان ای ابله ای

تعزیر کرده شود چون بر وجه مزاح باشد و اگر بطریق حقارت گوید کافر شود که اهانت
اهل علم بر مختار کفر است و اقل تعزیر سه تازیانه است و اکثر او نود و نه نزدیک طرفین
و هفتاد و نه نزدیک امام ابی یوسف بر اصح و کیفیت تعزیر و کمیت او مفوض است برای
امام پس رعایت کند عظم جنایت یا صغر او را و حال قایل و مقول فیه این در شرح
وقایه گفته و اقامت او امام را است نزدیک هر سه و بقولی هر یکی را لیکن در آن اشتغال
نه بعد فراغ مگر باذن حاکم و الا محتسب را است که معزر را تعزیر کند و زدن تعزیر اشد
پس زدن زنا پس زدن شرب پس زدن قذف و شدت تعزیر بقولی باعتبار صفت است
و بقولی باعتبار جمع بر یک عضو لیکن از محیط گفته که درین مسئله دو روایت است که در اکثر تفریق
و در اقل جمع در و است حبس او یا ضرب رواست تعزیر بلطم و کلام درشت و شتم غیر قذف
چون یا احمق و نظر بروی عبوس و اعراض و باخذ مال پس اگر توبه کند رد کند بوی الا
صرف کند بانچه خواهد تا اگر مردی بجماعت نمیرسد ردا بود تعزیر او باخذ مال اگر مصلحت
باشد این در مختار گفته لیکن از مشکل الاثار گفته که تعزیر بمال منسوخ شده و تعزیر بکوش
و احراق خانه خمار این در برجندی گفته و گفته اند که تعزیر مثل علما و علویه باعلام
است که بما رسیده که چنین میکنی باز مکن و تعزیر امرا و دهاقین بجر نیز و تعزیر مثل سوقیه
بحبس نیز و تعزیر اراذل بضرب نیز رواست عفو تعزیر مجنی علیه را نزدیک
امام طحاوی و امام را نزدیک غیر او و توفیق داده اند که آن در حق عباد
است و این در حق حق تعالی اگر کودکی دشنام دهد تعزیر کرده شود در قول
امام سرخسی در قول ترجمانی و توفیق داده اند که آن در حقوق عباد است
و این در حقوق حق تعالی در سراجی گفته تعزیر کرده شود کسی را

که انتقال کند بمذهب شافعی و کسی که مسلمانی را طبانچه زند یا دستار او را در بازار بردارد اما کسی که بانواع فساد عادت گیرد خانه بروی انداخته شود و در **دستور القضاة** گفته که بمخالفت فرموده سلطان تعزیر است و در **ظهیری** گفته بنده که فروختن طلبد مفر باشد بحسن صحبت تعزیر کرده شود و در جامع گفته که تعزیر کرده شود بمجرد بوی خمر و سکر و بمجرد اقرار و بمجرد شهادت بشرب نبیذ و در نصاب گفته که تعزیر کرده شود از جهت تهمت چنانچه امام یکی ابفساق در مجلس شرب یا با سراق بیند و از جهت انتزاع غریم از دست و این لیکن ضمان نیست و از جهت گفتن عمل کنم بفتوی فقها یا نیست چنانچه میگویند علما اما کافر نشود و از جهت ادخال خمر و خوک در شهر اسلام مسلم را بزند و حبس کند تا توبه کند و کافر را نیز اگر عالم حر باشد و الا گو ازندش و بیا موزندش و از جهت کتابت خط بتبذ و یر و از جهت ابرا زهد گویند که در زمان فاروق رضی الله عنه یکی خرما در بازار یافت گرفت و گفت از کیست دیگر کرد امیر ابن است که عرض او اظهار زهد ست فرمود که بجور ریع و غضب جنده است و او را تعزیر کرد و فرق میان حد و تعزیر است که اینقدر ست و این مفوض آن بشبهه ساقط نشود و این واجب آن بر کودک و حبس نشود و از مشروع ست و در وانیست لشنجیم روی و تعزیر لیکن بطاقت گواه زور و بازار باین تعمیم تحقیق جایز ست و سر و روی نهایا برهنه کرده شود و در **ملتقط** گفته که زنا را نزنند مگر چون اجابت نکنند تعزر اش ها از خانه شوهر بدر آید و منع ممتنع نشود یا امر کند تبذیر و اباآرد یا جیران را برنجاند و همچنین ترک زینت و ترک نماز و غسل جنابت و حیض این در مختار گفته و همچنین بشتم زوج چنانچه ای خر ای ابله ای جاهل این در خلاصه گفته

و چون کودک ده ساله شود پدر برای نماز او را بدست زند نه بچوب و همچنین برای غیر نماز
این در سراجیه گفته و از سه تجاوز نکند و معلم غیر ماذون تجاوز زند و بهلاک ضمان کشد و ماذون
نه مگر چون چنان زند که متعارف نباشد و اگر باذن مادر زند بهلاک دیت دهد که او خود
مالک دیت نیست پس معلم مجوز نباشد این در مطالب گفته و معلم بچوب نزند اگرچه ماذون بود و زننده
داده را تعزیر کنند بدره و چوب **و در ظهیری** گفته که بر مختار از حد تعزیر آید **و در مطالب**
گفته که زدن خواهر ده ساله روانه **و در فتاوی جامع** گفته که ضرب ده جایزست در
کراهت تنزیه

باب سوم در نماز

و درین بیست و شش فصل است

فصل اول

در آنکه نماز پنجوقت گذاردن فرض عین است بکتاب و سنت و اجماع
در مسعودی فی الحدیث الصَّلوٰةُ عِمَادُ الدِّیْنِ فَمَنْ اَقَامَهَا
فَقَدْ اَقَامَ الدِّیْنَ وَمَنْ تَرَکَهَا فَقَدْ هَدَمَ الدِّیْنَ اَلصَّلوٰةُ لِلْاِیْمَانِ بِمَنْزِلَةِ
الرَّاْسِ مِنَ الْجَسَدِ اَلصَّلوٰةُ مِعْرَاجُ اُمَّتِیْ عَلَمُ الْاِیْمَانِ اَلصَّلوٰةُ اَلصَّلوٰةُ
وَحُجَّةُ دِیْنِکُمْ فَلَا تَشِیْنُوْهُ اَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
اَلصَّلوٰةُ فَاِنْ اَصْلَحَ فَقَدْ اَفْلَحَ وَاَنْجَحَ اِنْ اَفْسَدَ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ
و اصلاح نماز باعمال واجب و سنت است و باهمال حرام و کراهت و امام مالک بن انس
گفته که ادب در عمل علامت قبول عملست و در خلاصه گفته هر که سنت بعذر ترک کند معذور
و اگر بی عذر بطریق تهاون ترک آرد فرض او قبول نیفتد و از ترک مسئول باشد **و در تیسیر**
گفته در خبرست که عمل غیبت کننده از آسمان اول گذشتن ندهند و عمل شتابی از دومی و
عمل متکبر از سیومی و عمل معجب از چهارمی و عمل حاسد از پنجمی و عمل بیرحم از ششمی و عمل مرائی
از هفتمی **و در مشارق** آورده مَنْ سَاَلَ عَرَّافًا فَلَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلوٰةُ اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً

در سراجی گفته نماز چون با فرایض او ادا کند شریعت بجواز او حکم کند لیکن قبول
معلوم نیست که حق تعالی فرموده إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و شرایط تقوی
بسیارست پس بر مومن لازم است که دل بحق تعالی بیاویزد و از نا مشروع بکلی بپرهیزد
و فی الحدیث تَرْكُ ذَرَّةٍ مِنَ الْحَرَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ بدانکه فرایض
نماز دوازده چیز است معرفت اوقات و طهارت تن و جامه و جای و ستر عورت و
استقبال قبله و نیت و تکبیر اولی و قیام و قرأت و رکوع و سجود و قعده اخیره و خروج
بفعل مصلی و در مسعودی از شیخ ابی حفص کبیر بخاری گفته هر که نام فرایض نماز نداند
نماز او روا نبود اگرچه بجا می آرد لیکن در ظاهر روایت روا است **فصل دوم** در معرفت اوقات
بدانکه نماز در وقت گزاردن فرض عین است اگر قبل او بگذارد از ذمه ساقط نشود و اگر در خلال
بر آید نشکند مگر فجر و در جامع گفته این لوا است برای صحت نه قضا و اگر تاخیر کند از ذمه ساقط شود
لیکن آثم گردد وقت فجر از صبح صادق است تا طلوع جزوی از آفتاب و وقت ظهر از زوال
تا دو مثل جز سایه اصلی نزدیک امام و تا یکی نزدیک صاحبین و بروایتی از امام اعظم
روایت و مفتی به اینست لیکن در حمادیه گفته که فتوی بهمین است و در خزانة المفتین گفته
که نزدیک امام مادام که قرص در گنبد آسمان باشد هنوز زوال نیافته و چون اندکی منحط شد
زوال یافت اما صحیح آنست که چوبی مستوی در زمین مستوی خلاند و نزدیک منتهی سایه علامت
کند اگر از آن سایه کم میشود آفتاب در ارتفاع است و اگر کمی ماند آن وقت زوال است
آن سایه اصلی است و چون افزود زوال یافت و وقت درآمد و همچنین در خلاصه و مختار و سراج
و فتح القدیر بی ترغیب مذکور شده و در جامع گفته که وقت عصر از آخر ظهر تا غروب آفتاب است
اگر ظاهر شود الا تا اقبال ظلمت از مشرق و وقت مغرب از این تا غیبت شفق ای بیاض

نزدیک امام سرخسی نزدیک صاحبین و گفته اند که امام بقول صاحبین باز گشته و فتوی
برینست و وقت عشا از بعد تا فجر و همچنین وقت وتر نزدیک امام ولیکن مامورست بتقدیم
وبقول صاحبین وقت این پس از آنست و مختار اول ست پس اگر بعد ادای هر دو معلوم کند
که آن بوجهی فاسد گشته یا این میگزارد بر گمان آنکه آنرا گزارده پس ظاهر شد
که آنرا نگزارده نزدیک امام عشا اعاده کند و نزدیک صاحبین هر دو و مستحب ست
بدایت نماز فجر در روشنائی و فی الحدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و حد این بر صحیح آنست
که ممکن باشد ترتیل چهل آیت در رکعتین و اعادت نماز با وضو این در ظاهر روایت
و بر قول امام طحاوی آغاز کند بتاریکی و ختم کند بروشنائی و بعضی از کبرا گفته اند تاخیر
کنند چندانکه ناممکن نشود که حدث امر موهوم ست و در ملتقط گفته تاخیر نکنند چندانکه
مسبوق را قضا ممکن نباشد و ادای ظهر تابستان در آخر وقت و در برجندی
گفته که غایت ابراد بقولی یک گز ست جز سایه اصلی و بقولی ربع قامت و بقولی
ثلث و بقولی نصف و در هدایه گفته که شدت گرمی تا بحدی باشد و فی الحدیث
اَبْرِدُوا بِالظُّهْرِ فَاِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ و تاخیر عصر مطلقا تا
عدم تغیر و اعتبار تغیر قرص است بر صحیح این چنان شود که چشم در وی خیره نشود
نه تغیر ضوء را که این حاصل میشود بعد از زوال و تاخیر عشا تا ثلث شب و در جامع
گفته که این در زمستان ست اما در تابستان تعجیل افضلست و تاخیر وتر تا آخر شب کسی
را که اعتماد انتباه دارد و الا تعجیل افضلست و تعجیل ظهر در زمستان و نماز مغرب مطلقا و
تعجیل عصر و عشا روز ابر و تاخیر غیر اینها و از امام آمده که روز ابر در هیچ نماز تاخیر کنند
که مبادا اهل از وقت افتد و در مسعودی گفته که مسافر و زن را تعجیل اولیترست و در هدایه گفته که

نزدیک امام شافعی مستحب ست تعجیل برای هر نماز و در مکارمی گفته که در ظهر تابستان نزدیک وی نیز ابراد مستحب ست و در جلالی گفته که در فجر و ظهر وقت مکروه نیست و در جامع گفته که مکروه ست تاخیر ظهر تا حد اختلاف و ادا عصر در تغیر لیکن در هدایه گفته که تاخیر مکروه ست نه ادا و تاخیر مغرب از اول وقت بر اصح مگر بعذر سفر یا تاخیر اندک و همچنین اگر بر مائده باشد این در سراجیه گفته و از امام آمده که مکروه نیست و اکثر علما بر آنند اما تا اشتباک نجوم کراهیت تحریم ست ای کثرت نجوم و دخول بعضی در بعضی و فی الحدیث لا یزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم و تاخیر عشا تا نصف شب اثم و بعد او باثم و مکروه ست تحریمه شروع در نفل نزدیک خطبه جمعه و عیدین و استسقا و کسوف و نکاح که استماع واجبست و بعد صبح تا طلوع مگر سنت و بعد عصر تا تغیر و بعد غروب تا مغرب نه فوائت و نماز جنازه و سجده تلاوت اما سنت و قضا نفل که او را شکسته در ظاهر روایت مکروه ست و از امام ابی یوسف آمده که نه و صحیح اول ست و مکروه نیست نماز نزدیک طلوع تا ارتفاع و نزد انتصاف و عرفی یا شرعی و نزدیک تغیر تا غیبت مگر عصر آن روز و نه نماز جنازه اما اگر در آن وقت حاضر شود مکروه نبود و نه سجده تلاوت اما اگر در آن زمان لازم شود روا ست تاخیر فاضلتر و در خلاصه گفته در وقت مکروه خواند ادای آن در وقت دیگر در ظاهر روایت نه و از حسن آمده که روا ست و نه نماز نفل لیکن در جامع گفته که کراهت تحریم ست اگر نماز درین اوقات آغاز کرد قطع کند در ظاهر روایت و قضا در هر دو روایت امام بروی قضا نه **فصل سوم** در طهارت تن بدانکه طهارت تن شرط نماز ست از پلیدی حقیقی و تفصیل این بیاید انشاء الله تعالی و از پلیدی حکمی و تفصیل این در ضمن چند مسئله مذکور شده **مسئله** بدانکه فرائض وضو چهار اند

۱۵۵

غسل روی ای اسالهٔ آب از موی ناصیه تا زیر زنخ واز نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر
در جامع گفته اگر تر کند واساله نکند روا نه واگر بعد از ادهان امرار کند روا بود اگرچه سوست
مانع باشد از قبول آب **درخلاصه** گفته که غسل موضع صلعیه بر اصح لازم نه ولهذا
مسح بر وی اصح کفایت کند این در فتح گفته و داخل عین در وجه داخل نه واز امام آمده باک
نیست که روی بشوید وچشم بپوشد و فقیه احمد گفته اگر سخت بند در روا نه وماقی داخل
ست تا اگر آب بعض نرسد روا نه وبقولی روا است لیکن در خانی گفته اگر خشک باشد
ایصال فرض ست وبیاضی که میان عذار وگوش ست داخلست تا اگر نشوید روا نه و
موی بر نبت وشفت داخلست بقدر یکه نزدیک انضمام مسمی ظاهر بود نه جز این بر صحیح
واسفل ذقن داخل نه اما ذقن قبل از ریش ایصال آب باو واجب وبعد او نه بزوال
ما باتفاق روایات لیکن سنت ست واز شخین آمده که لازم ست امرار آب بر ظاهر ریش
هو الصحیح این در جامع گفته وهمچنین سبلت وابرو که امرار بر ظاهر لازم ست واگر زیر او
نرسد روا بود وعلیه الفتوی این در تحفه گفته **ودر کنز العباد** گفته که مسح آنچه
از ریش آویزان باشد باتفاق واجب ودر ریش تنک که اندام نماید ایصال آب بمنابت
سوی فرض ست وغسل یدین تا آرنج با آرنج ومسح ربع سر ودر سراجی گفته که این بقدر
سه انگشت اصغر از دست بر مختار واگر باطراف انگشتان مسح کند روا نبود مگر چون
آب متقاطر باشد لیکن در خلاصه گفته بر صحیح روا است مطلقا واگر یک انگشت در اقدر سه
انگشت کشید بر اصح روا نه واگر یک کشد وهر بار تر کند روا بود **ودر شرح وقایه**
گفته که روا است بللی که از او ندگیرد و یا باقی ماند در دست بعد غسل عضوی نه آنچه باقی مانده
بعد از مسح ممسوحی یا از مغسول یا از ممسوح گیرد **ودر جامع** گفته که مسح بر وقایه روا نه

بقولی واگرچه بلبه رسد و نزدیک عامه اگر رسد روا بود و هم غسل رجلین تا نشالنگ
با نشالنگ وسنت وابتدا است بتسمیه بِسْمِ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی
دِیْنِ الْاِسْلَامِ یا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و صحیح نیکوست و محل او بعد سیجر بعد
از استنجاست پیش از کشف و بعد او پس از ستر این در هدایه گفته در ظاهر روایت او بست
لیکن بر صحیح سنت است و هم غسل یدین تا رسغین سه بار قبل از استنجا و بعد او در مختار
این و در برجندی گفته پس اگر آوند صغیر باشد بشمال گیرد و بر یمین ریزد سه بار و بازعکس
کند و در کبیر بسیری بکف درآرد و الاستعمل شود و اگر دست پلید باشد بغیر او گیرد نصب
والامندیل گیرد و بشوید والا بدهن گیرد الا تیمم کند و در حاشیه حلبی گفته که تجمیع سنت
حاصل نمیشود بلکه نزدیک است که محل فرض باشد و بسا بود که سودی باشند تجنیس عروه
لیکن در مسعودی از امام طحاوی گفته که چون سه بار دست را بشوید و هر بار از عروه
همانجا گیرد که اول بار گرفته دسته نیز پاک شود و بقول امام سرخسی و رای بار اول
سه بار دیگر بشوید و همانجا گیرد که اول بار گرفته پاک شود و استعمال سواک و در
جامع گفته که سواک کند در حالت مضمضه طولا بر ظاهر عرض سن بین از علی پس از
سفلی و همچنین الیسر پس زبان و استعمال نکند بقوت این در کنز گفته و بقبضه نگیرد که موجب
بواسیر است بلکه ابهام و خنصر زیر سواک نهد و باقی زبر او و استعمال نکند بهر دو طرف او
و او را نمکد که موجب نابینائی است و بعد از فراغ بشوید تا شیطان با و سواک نکند
و بعرض ننهد بلکه استاده دارد و الا خطر جنون است و باید که از درخت تلخ باشد بغلظ
خنصر و طول شبر و کم از این روا است اما زیاده ندارد تا مرکب شیطان نشود و زنان را
علک بجای سواک است و نزدیک فقدان سواک سبجه و ابهام بجای او است

ودر کنز گفته باید که از اراک باشد واستعمال کند با و تا شه ودر شرح خلاصه گفته

که سنت مشایخ سه بارست و مضمضه بسه آب و استنشاق بسه آب دیگر ودر جامع

گفته که این بیان سنت ست اما رواست که ببعض کف آن کند و بباقی این و روا است مضمضه سه بار

بیک کف و استنشاق کما فی الخلاصه مبالغه سنت ست در آن بغرغره یا باکشیدن آب در بینی

باستنشار یا بجذب اما صایم جذب نکند بلکه انگشت خورد تر کند و در بینی در آرد کما فی الحیرة

ودر خلاصه گفته که تقدیم آن برین سنت ست و ادخال انگشت در دهن و بینی بروی سنت

و بقول امام زندویسی ادخال اولیست و تثلیت غسل چنانچه هر بار بتمام محل رسد الا

تثلیت بود و این در کنز گفته و اکتفا بریکبار از جهت عزت آب یا برودت یا حاجت

مکروه نه و همچنین اگر گاهی واقع شود اما اعتیاد مکروه ست و اگر چهار بار شوید مکروه ست و فقیه

ابو جعفر گفته آنگاه که این را سنت داند و این قبل از فراغ آبدست است اما بعد او

باتفاق استیناف مکروه ست و تخلیل ریش بعد از تثلیث نزدیک امام ابویوسف نزد

امام محمد مخیر است در کنز و شرح گفته که بر امام محمد مختار سنت ست ودر جامع گفته که انگشتان

را از زیر ریش در آرد و پشت کف پاره کند و تخلیل انگشتان دست به تشبیک و در پا

با دنبال خنصر چپ آغاز کند از خنصر پای راست یا خنصر پای چپ وقت او وقت غسل است

و مستحب است که خلال از اسفل کند و از جهت امام نماز بیت سال قضا کرد که تخلیل از

بالا میکرد ودر برجندی گفته که این بعد از وصول آب است اما اگر انگشتان چسپیده باشد

تخلیل تا آب متقاطر واجبست و اگر گشاده باشد و از آنجا بحوض یا حوض وضو کند بی تخلیل

روا بود و مسح تمام سر یکبار و کیفیت او آنست که سه انگشت از هر کف بر مقدم سر نهد

و سبابه و ابهام و کف دور دارد و تا موخر کشد و بکفین مسح کند فودین را و بباسته

دو طرف ۱۲ ای سبابه و ابهام ۲

تا مسح باشد بلل نا مستعمل و در **فتح القدير** گفته كه اين كيفيت و سنت اصلى ندارد

و طريق مسنون آنست كه هر دو كف و انگشتان را بر مقدم سر نهد و تا قفا كشد چنانكه

استيعاب شود پس گوشها را مسح كند كه استعمال قبل از انفصال ثابت نشود و گوش

از سر است اما نزديك امام مالك و امام احمد استيعاب فرض است و در **خلاصه** گفته

كه بدايت از مقدم سر سنت است و مسح گوش با آب سر باطن گوش با باطن سبابه

و ظاهر او با باطن ابهام پس آب نو نگيرد و اگر گيرد نيكوتر در **جامع** گفته از جمال

و مشايخ بر مشهور مذهب است نيت سنت است و نيت اى قصد ازاله حدث يا جواز نماز و

اگر نيت كند نماز روا بود و محل او قبل از همه سنن است و ترتيب اين است آغاز و

پس بهر بين پس بيني پس روى پس بدين پس بسر و گوش پس بپا و اين هر دو

نزديك امام شافعى فرض است و ولا اى متابعت در افعال بر وجهى كه عضو

اول خشك نشود در هواى معتدل پس اگر عضو را خشك كند بمنديل تارك سنت

ليكن از تحفه و اختيار و بعضى گفته كه ولا آنست كه در اثناى افعال بغير شغل نكند پس تخفيف

تارك شود و از جهت مشايخ ازين منع كرده اند و اين نزديك امام مالك و در وجهى از امام

شافعى فرض است و اين سه چيز را در خزانة الفقه و قدورى و اختيار مستحب گفته ليكن در شرح وقايه گفته كه پيغامبر

عليه السلام بين سه چيز مواظبت كرده و در **خلاصه** گفته كه تحريك خاتم سنت است اگر فراخ باشد

و الا فرض است و سنت در غسل دست و پا آنست كه آغاز كند از انگشتان و در مسعودى گفته

بايد كه آب از سر دست به بن آرنج آرد اما اگر از بن آرنج بسر دست برد ترك سنت بود و

آمدن بدعت و در **منية المصلى** گفته كه ادب در وضو آنست كه قبل از دخول

وقت مستعد شود براى نماز و فى الحديث من داوم على اربع لم يقعد مقط الوضوء و ...

دخول وقت الصلوة والدخول في المسجد قبل الاذان وترك كلام الدنيا بعد الوتر والقيام قبل الصبح این در چهل مسعودی گفته دکار وضو خود بکند و بغیر نفرماید مگر بوقت پیری و ناتوانی و مثل این در تهذیب است لیکن در عمده گفته که نهی از آنست که دیگری شوید اما در ریختن غیر منع نه و مستقبل قبله بنشیند لیکن در مستصفیه گفته که ادب ترک استقبال و استدبار است و سخن دنیا نکند لیکن در مسعودی که حرام است و تشهد گوید بر هر عضو یاد عای ماثور خواند لیکن در صوفیه گفته که آن امر مستحب است و مضمضه کند بدست راست و استنشاق بدست چپ لیکن در تهذیب کنز و برجندی گفته که استنشاق بدست راست کند و استنثار بدست چپ و تقتیر نکند در آب و نه اسراف اگرچه بر کرانه جوی باشد لیکن در جواهر گفته که استعمال آب در وضو و غسل بر جوی وان اکثر است تقدیر شرع اسراف نیست که درین تضییع نیست بخلاف آب ایستاده که در وی وعید شدید است و در کنز گفته که گاه طهارت سر برهنه کند و در فتح القدیر گفته مستحب است که دسته ابریق سه بار شوید و آوند را در یسار نهد و اگر آوند ی باشد که از آن آب باغتراف میگیرد در یمین نهد و دست بر اعضا مغسوله امرار کند و اعضا را بمبالغه صمه در زمستان لیکن در خلاصه گفته که دلک نزد یک ما سنت و نزد یک امام مالک فرض است و نزد امام شافعی شرط است و تعجیل نکند و تجاوز کند از حدود اعضا تا بیقین شسته شوند و جامه از قطرات نگاه دارد و در خانیه گفته که چون روی شوید آب بر جبین نهد تا بزیر زنخ فرود آید و بر چشم و بینی نه نهد و سخت نزند و در جامع گفته که مستحب است تا باطن در مسح کردن نظافت بهر کف که شد باشد با آب نو و در ترغیب گفته که بعد از اتمام دست تر کند و بر گردن مسح کشد که از فاروق آمده رضی الله تعالی عنه که فردا طوق یابد که غل از وی شکسته نشود

و در منیه گفته که نزدیک تمام یا درمیان گوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ عِبَادِكَ الصّٰلِحِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الَّذِیْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و بعد از فراغ باسمان نظر کند و گوید سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَیْكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ لیکن در مقدمه گفته که در شهادت دوم بر زمین نگرد و گفته اند که ایستاده و مستقبل گوید این در خلاصه گفته و سوره قدر بخواند یکبار یا دو بار یا سه بار و بقیه وضو بخورد ایستاده و گوید اَللّٰهُمَّ اشْفِنِیْ بِشِفَائِكَ وَدَاوِنِیْ بِدَوَائِكَ وَاعْصِمْنِیْ مِنَ الْوَهَلِ وَالْاَمْرَاضِ وَالْاَوْجَاعِ و در کنز گفته که امام مذکور امام خواهرزاده است و می گفته که مکروه است آب ایستاده خوردن مگر این آب و آب زمزم و بذکور امام حلوائی مخیر است در قیام و قعود و دو نافله گزارد مگر در وقت مکروه اگر قبل از دخول مسجد بود و تحیت مسجد گزارد از هر دو واقع شود و بعد از فراغ آوند پر کند برای طهارت دیگر و توضی نکند در آوند آهن و مس بلکه از سفال کند و آوند برای خود خاص کند و امام عبد الواسع گفته توضی از کوزه که هر کسی در و وضو کند درست است از کوزه علیحده سر پوشیده و مکروه نیست توضی به آب مستعمل نجاست نزدیک امام بخلاف احمد و مالک و نه به آب زمزم بقول امام و مالک بخلاف احمد و نه بمشمس حیاض و بحار و انهار و نه بمشمس اوانی بقول مالک بخلاف امام احمد اگرچه سرد شود و توضی کند جای پلید که این آب محترم است و مکروه است اخراج خلم بدست راست و عنده مکروه لکنه یورث البرص و دادخال آب در بینی بدست چپ باک نیست مسح بمندیل متوضی و مغتسل را بهتر صحیح لیکن باید که مبالغه نکند

ومسح نکنند بخرقه که مقعد را بآن مسح کرده و در منیه گفته که بزاق و مخاط در آب
نیفکنند و دهن و چشم سخت نه بندد و در سراجیه مکروه است کشف عورت برای استنجا
وضو و نواقض وضو آنست خروج چیزی از سبیلین و در جامع گفته که آنچه از پس بود مطلقا
بشکند و آنچه از پیش بود معتاد باجماع بشکند و همچنین غیر معتاد نزدیک امام محمد و فتوی بر
وی نزد اکثر عامه نه لیکن در خانیه و منیه گفته که باد بر صحیح نشکند و در وصایا بشکند و در خلاصه
گفته که انگشت در دبر برد و آورد و نزدیک استنجا وضو و روزه او را بشکند و همچنین قبل این در
ظهیری گفته و اگر دبر برآمد و علاج کرد و در آورد وضو را بشکند و بقول امام حلوانی مجرد
خروج بشکند لیکن در جواهر گفته زنی باسور دارد چون برای استنجا نشیند چیزی برآمد
و چون برخیزد دور شود طهارت و صوم او را نشکند حقنه در آورد و پس برآورد بشکند
همچنین بر مغیب باخراج یا خروج وضوی او را و ادخال روزه را بشکند و اگر طرفی از و خارج باشد نه
پنبه نهاد پس ظهور بول نشکند و اگر چنان باشد که پنبه اگر نبودی بول برآمدی اگر ظاهر شده
بشکند والا نه و اگر تر برآمد اکنون بشکند و گذشته اعاده نکند و خون روان و مانند آن
چون بموضعی رسد که غسل آن فرض بود در هدایه گفته پوست از نقطه دور کرد و از و
آب یا خون روان شد بشکند اگر بقوت خود بدر شود و اگر بعصر بدر شود نه که مخرج است نه خارج
در مختار الجوابات گفته هو المختار لیکن در جامع گفته که تجاوز باخراج بشکند صحیح از روایت
و اشبه بصواب همین است و در حاشیه چلپی گفته که این احوط است و آن ارفق در شرح
وقایه گفته اگر بعصر تجاوز کرد و چنان بود که بی این نگذشتی یا چیزی اگر زد یا خلال کرد
یا انگشت در بینی آورد و اثر خون دید یا افشرد و خون چون عدس پاره پاره برآمد نزد ما
نشکند بخلاف غیر و در ذخیره گفته که بعضی در صورت گزیدن گفته اند که انگشت

یا آستین انجا نهد اگر خون باید شکند والا نه و بچکیدن قطره از بینی شکند اندکی خون از ریش بدر شد و قبل از سیلان بچیزی برداشت یا خاک انداخت باز برآمد باز چنان کرد جمع کند اگر مجموع بجائی باشد که بقوت خود روان میشد شکند والا نه و این در یک مجلس است والا نه **در ظهیری** گفته مسواک کرد و اثر خون دید نشکند تا ندانسته که سایل است انگشت از بینی خون آلوده کشید اگر خون در پره بینی رسیده شکند والا نه رشته نشکند و اگر از وی آب رود شکند خون بسر ریش رسیده واز و کلانتر شد نشکند و علیه الفتوی این در ذخیره گفته مگر در روایت شاذه از امام محمد **و در جواهر** گفته که فتوی بر نقض است **در خلاصه** گفته که ریم یا صدید از گوش بر آمد باد رد شکند و بی او واگر از چشم نابینا یا صاحب مد اشک بر آمد برای هر وقت وضو کند کرمی که از جراحت یا دهن یا بینی یا گوش بر آید نشکند و از احلیل شکند و بخروج ابی که در جرجهت خالی در آمده **در خانیه** گفته که کنه اگر صغیرست چون پشه و مگس است پس نشکند و اگر کبیرست که خون روان از و بدر می آید چون دیوچه پس شکند و قی پر دهن **و در هدایه** گفته که آنچنان است که ضبط او ممکن نبود مگر بتکلف مره باشد یا طعام یا آب یا خون بسته و اگر بلغم باشد نزدیک طرفین نشکند و نزدیک امام ابیوسف شکند و این در صاعد است اما نازل باتفاق نشکند **و در جامع** گفته خون روان قی کرد اگر بزاق غالب بود نزدیک امام نازل باشد یا صاعد پری دهن یا نه و نزدیک امام محمد اگر صاعد پری دهن بود شکند والا نه و قول امام ابی یوسف مضطرب است اگر مغلوب بود نه و فارق سرخی و زردی است و اگر برابر بود بقول جمهور شکند مختار هدایه و ظهیری و خانیه همینست و قی متفرق جامع عتابیه

است نزدیک امام محمد و ثقلین نزدیک امام ابویوسف و اصح اولست **و در برجندی**
گفته از حسن از امام گفته اگر طعام همان ساعت کشد نشکنند تا تغیر نیابد و این آنگاه است
که بمعده رسیده و اگر هنوز در مری است باتفاق نه و اگر دوده کبیره بدر آید نشکنند که
دهن باشد یا نه **و در ظهیری** گفته اگر نوشید و صاف کشید شکنند **در جامع** از
حسن گفته که خروج طعام و آب همان ساعت نه هم و خواب بر پهلو و همچنین بتکیه شخصی یا
دیواری یا ستونی چنانکه باز الحر افتد مختار هدایه و کنز است لیکن در نهر گفته که اگر
سرین او برابر اند و بزمین محکم بر اصح قولین نشکند **و در ذخیره** گفته که ظاهر مذهب
اینست و فتوی فقیه ابی اللیث و ابن مبارک بر نیست و در حاشیه چلپی گفته که اصح و
ماخوذ عامه مشایخ بر نیست **و در خلاصه** گفته که سر بر زانو نهاد و بخواب رفت بقولی
بشکند و بقول ابن مبارک نه و اگر شکم بر آنها چسپانید و چون منکب بخواب شد از امام
ابویوسف آمده که شکند و از امام محمد آمده که نه و اگر مربع بخواب شد نه و همچنین متورک
که هر دو پا از یکطرف بیرون کشد و سر نهیا بر زمین نهد و در مقعود بخواب شد و سر نهیا
بر پاها نه و اگر افتاد و متنبه شد قبل از وصول یا با وصول بی فصل نزدیک امام نه و
نزدیک امام ابویوسف شکند و نزدیک امام محمد اگر از اله مقعد قبل از انتباه باشد شکند
و اگر انتباه قبل از آن باشد نه و فتوی بر اولست و امام حلوائی گفته که در ظاهر مذهب
امام چون امام محمد است و گفته شده هو المعتمد **و در کنز** گفته اگر بعد از وقوع خفته ماند
اگرچه اندکی بر صحیح شکند اما بخواب در قیام و رکوع و سجود بر اصح نه لیکن در خانیه گفته
که این هر دو در ظاهر روایت حدث نیست و بقولی سجده آنگاه که بر وجه سنت نباشد و الا
اینهمه بیرون نماز است اما در نماز در جر گفته که خواب [illegible] هر هیئتی که باشد و هر [illegible]

بعمد یا بغلبه نشکند و امام ابو یوسف گفته که بعمد اصح نزدیک من بشکند و در خانیه گفته که بعمد در سجود وضو و نماز شکند و در قیام و رکوع نه بقول همه و در هدایه گفته که خواب در قیام و قعود و رکوع و سجود نشکند در نماز و بیرون نماز هو الصحیح و در خلاصه گفته مریض مصلی در اضطجاع بخواب شد شکند فربه باشد یا لاغر اما در سجده تلاوت و غیره نشکند و همچنین در سجده شکر نزدیک صاحبین و خواه سجده بر وجه سنت باشد یا نه بخلاف امام در منیة المصلی گفته که خواب بر دابه برهنه بر وجه هبوط شکند و در حالت استوا و صعود نه و اگر در زین یا پالان باشد نه مطلقا و در ذخیره ظهیری و مختار گفته که نعاس گران که در آن عامه فهم نکنند شکند نه سبک و در جامع گفته که اغما و جنون شکند و همچنین سکر که نشناسد مرد از زن بر مختار صدر شهید و خلاصه و خانیه لیکن اصح کسی است که در رفتار او حرکت افتد و مختار ظهیری و صدر شریعت اینست و قهقهه بالغ در نماز مطلق در بیداری یا خواب بعمد یا بفراموشی و بقول در خواب بفراموشی نه اما قهقهه کودک در سجده تلاوت و در نماز جنازه وضو نشکند و از صدر شهید آمده که کودک چون بالغ است این در برجندی گفته و قهقهه آنست که غیر تواند شنید و دندان ظاهر شوند یا نه این در خلاصه گفته و ضحک آنست که خود شنود و تبسم آنست که دندان سپید کند در کنز گفته نزدیک طلوع یا غروب در فرض آغاز کند بقهقهه نشکند که در نماز در نیامده مگر عصر آن روز اما در نفل شکند و اگر در فرض نشسته آغاز کرد معید رنجنده نزدیک امام محمد نشکند که شروع درست نشد و نزدیک شیخین در نفل شارع شده و در ظهیری گفته در نماز مظنونه بر اصح شکند و مباشرت فاحشه در جامع گفته که این عبارتست از تماس فرجین یا تجرد هر دو و انتشار آلت از قبل قبل باشد یا از قبل دبر این در خلاصه گفته اما طهارت زن شکند اگرچه انتشار آلت نشود

اما میان دو مرد و میان دو زن مباشرت نشود نزدیک اکثر احنفیه نزدیک شیخین است وهو الاصح و نزدیک امام محمد نشکند بظهور بلل صحیح است و وطی بهیمه و میته نشکند ولازم نیست مگر غسل ذکر ومس ذکر خود یا غیر خود ومس زن اگرچه مکروه اند ونزدیک امام شافعی مس ذکر وفرج بباطن کف بشکند این در حصر گفته و در ترغیب گفته و نه بخوردن مطبوخ بآتش و نه بدروغ و غیبت و نمیمه وفحش ای سخنی که در شریعت زشت باشد نزدیک ما ونزدیک اصحاب ظواهر بشکند واگر گوشت شتر خورد نزدیک امام احمد بشکند و در خلاصه گفته که بعد حلق لحیه وموی سر وتقلیم واخذ شارب اعاده وضو وامرار آب برو نیست وهمچنین بعد اخذ پوست لیکن در کنز گفته اگرچه جهت به شده چنانچه الم نرسد بشوید ونماز که گزارده باز گرداند والا نه مگر بخروج چیزی واگر در خلال وضو شک افتاد موضع شک را بشوید واگر عادت شده یا بعد از فراغ افتد التفات نکند واگر متیقن را شک در حدث افتد وی بر همان وضو است واگر در وضو افتد وضو کند واگر بلل از ذکر سایل بیند اعاده کند واگر شیطان آن را بسیار نماید یا نمی داند که بول است یا آب نماز تمام کند و باید که از جهت قطع وسوسه خشتک وفرج تر کند این انگاه است که وضو قریب باشد واگر بعد جفاف آن نماید یا تیقن کند که بول است اعاده کند واین حیله او را نفع نکند واگر از دبر بادی بر آید ومی داند که از جا لا نیست این وهم است و بر وضو است و در کنز گفته که از نماز بوسوسه خروج باد یا بول باز نگردد تا تیقن نشود و فی الحدیث اذا وَجَدَ اَحَدُکُمْ ذَرَاعًا فِیْ بَطْنِهٖ وَتَحَرَّکَهَا فَاَشْکَلَ فَلَا یَنْصَرِفْ حَتّٰی یَسْمَعَ صَوْتًا اَوْ یَجِدَ رِیْحًا وَتَیَقَّنَ بِحَدَثٍ و در خانیه گفته وضو فرض است برای نماز وهمچنین برای سجدهٔ تلاوت ونماز جنازه این در خلاصه

گفته و واجبست از برای طواف و اگر نکند روا بود لیکن تارک واجب باشد و مندوبست از برای خواب محافظت بر وضو و بعد غیبت و انشاد شعر و قهقهه و از برای غسل میت و تجدید وضو در **ملتقط** گفته مباح است تاخیر وضو و غسل تا وقت فرض **مسئله** بدانکه فرض در غسل سه چیز است آشامیدن دهن و بینی و ظاهر همه تن **در منیه** گفته که فرض است ایصال آب بمنابت شعر اگرچه انبوه باشد باجماع و باثنای ریش و تخلیل ناف و سوراخ گوش و استنجا بآب اگرچه نجاست نباشد و تخلیل اصابع که پیوسته باشند و القار بشره و بل اشعار اگر بقدر موی از تن آب نرسد از جنابت بدر نشود **در شرح وقایه** گفته اگر در دندان طعام باشد باک نه لیکن در ذخیره خلاصه گفته از امام ملتقی و در ظهیری از امام علی بزدوی گفته روا نیست تا قلع نکند اما در وضو خلاصه مجموعه خانی گفته که فتوی بر جواز است و عجین که زیر ناخن باشد مانع است لیکن در حلیه از اسرار گفته که بر صحیح مانع نه و در زن و گل و رنگ حنا مانع نه شهری باشد یا دهقانی و علیه الفتوی این در ذخیره گفته و سوراخ گوش که در وی گوشواره بود و گمان چنان است که بی تحریک نخواهد رسید تحریک کند و اگر نبود و گمان چنان نیست که بی تکلیف نخواهد رسید تکلیف کند و اگر ضم شده چنانکه بامرار در نمی آید و بغفلت نه در آرد تا تکلف بچوب و مثل او نکند و تحریک خاتم تنگ واجبست لیکن در ظهیری از امام گفته که واجب نه تنگ باشد یا فراخ و در اقلف دو قول است لیکن در مسعودی گفته اگر آسان بر می آید و درد نمیشود بر کشیدن شرط بود و الا نه و کشودن گیسو بر زن لازم نه و نه بل آن و چون اصول مبتل شوند بقولی تر نکند و بشپلد و اصح اول است لیکن در مسعودی گفته که صحیح قول ثانی است و این همه آنگاه که مفتوله باشند و الا ایصال آب باثنا موی واجبست

واگر مردی گیسو بند گشودن بر وی واجب است و بقولی نه و احوط آن است **در جامع** گفته اگر در سن مجوف طعام ماند و یا در بینی در آن باشد تر باشد مانع نبود بخلاف یابس و در **خلاصه** گفته که بر زن نطفه داخلی نیست و انگشت در نیارد و همین بشرب پاک شود اگر بر وجه سنت نبود و الا نه و بقول ناطقی تا نریزد پاک نشود و هو الاحوط **در ذخیره** گفته اگر قرحه نکی به شد و پوست او مرتفع و اطراف او موصول بجلد بجز طرفیکه از وی ریم بدر می آید و آب بزیر او نیز رسد روا بود و اگر پوست ماهی یا نان ممضوغ بر تن خشک شد و بزیر او آب نرسید بخلاف انگشتری مگس و پشه که از آنها احتراز ممکن نیست نه از اینها و در نسخه مولانا عثمان غزنوی از واقعات گفته که اگر بعد غسل یا وضو بر ناخن سیاهی مرکب دید اگر غلیظ بود و آب در تحت او نرسیده از جنابت بر نیامده و همچنین خون **و در جامع** گفته اسالهٔ آب نزدیک طرفین فرض است بخلاف امام ابی یوسف و دلک شرط نیست مگر بروایتی از وی اما نزدیک امام مالک شرط است و سنت در غسل آن است که اول دست تا بند دست شوید پس فرج پاک کند پس نجاست از تن دور کند اگر باشد تا نجاست زیاده نشود پس وضو کند و مسح نیز کند بر صحیح و پا نشوید مگر چون بر تخته و سنگ باشد بعده آب بر تن ریزد سه بار و تقدیم لازم نیست تا زیادتی و نقصان ای اسراف و اقتار نیست پس اولا بر دوش ایمن سه بار ریزد پس ایسر پس بر سر و بقولی بر ایمن پس بر سر پس بر ایسر و اصح اول است بعده بار دیگر جای پاک بشوید و اگر یکی در آب روان در آید روا بود لیکن ترک سنت است مگر آنکه ساعتی توقف کند در وضو و غسل با کمال رساند و نقل بلل از عضوی بعضوی دیگر نزدیک اکثر آب جایز است در غسل نه در وضو اما بهمان عضو در هر دو روا است **و در منیه** گفته سنت است که استقبال بقبله نکند و در بار اول همه عضو را بمالد و غسل کند در جایکه کسی ورا نه بیند

وسخن اصلا نکند ومستحب آنست که بعد فراغ خود را بمندیل مسح کند وقدم بعد لبس شوید
ونافله گزارد وغسل بر چهار گونه است فرض است وآن بخروج منی است از مرد یا زن در
خواب یا در بیداری با دفق وشهوت نزدیک انفصال اگرچه گاه خروج نباشد نزدیک
طرفین ونزدیک امام ابیوسف در هر دو حال تا اگر بعد از جماع در غیر فرج یا نظر بشهوت
یا احتلام جدا شد واو سر آلت گرفت تا ساکن شد پس برآمد نزدیک آن دو واجبست
بخلاف این در سراجی گفته ماخوذ بقول فقیه ابو اللیث است ودر خیرة الفقها گفته که سنت
بر اختیار مولانا حمید الدین ضریر اگر در خانه غیر باشد فتوی بر سنت واگر در خانه خود فتوی بر ان
ودر ذخیره گفته که اگر قبل از بول یا نوم غسل کرد وبعده بقیه برآمد نزدیک طرفین واجب
شود ونزدیک امام ابیوسف نه وماخوذ امام خلف است ودر ظهیریه ودر جامع گفته
که اگر بعد از بول یا خواب یا مشی غسل کرد بخروج بقیه باتفاق غسل واجب نشود که این مذی
است نه منی که بول وخواب ومشی قاطع ماده شهوت اند ودر ذخیره وخلاصه گفته که
اگر انفصال وخروج بشهوت نباشد چنانچه چیزی بر داشت یا زده شد بر پشت نزدیک متقدمین
وعامه متاخرین نشود وبعضی از ایشان چون عیسی بن ابان وشاذان بن ابراهیم وابو عبد الله
قلانسی گفته اند که واجبست وهمین است قول امام شافعی واگر محتلم آب بر احلیل نیافت
نشود وهمچنین محتلمه بر صحیح واعتبار در خروج خارجی است واگر بعد از غسل منی زوج از فرج او
بدر آید نشود واگر جماع در غیر فرج کرد وآب او در فرج زن درآمد بر زن نشود مگر چون بار دار
شود که آب از زن نازل شده باشد ونماز ها قضا کند واگر محتلم بر فور آب دید وبعد از ساعتی
مذی دید نشود واگر منی برآید شود واما نماز که در میان گزارده اعاده نکند واگر با بول
منی بدر آید اگر منتشر است شود والا نه وتغیب ذکر در یکی از آن دو بر هر دو انزال شود

١٦٩

فتاوی عالمگیری

یا نه و اگر یکی رسیده و دیگری نارسیده بر آن شود و برین نیز اما از نماز منع کرده شود تا اغتسال و همچنین اگر یکی دیوانه باشد این در جلالی گفته اما بجماع صبیه که مثل او را جماع کرده نشود واجب نشود مگر با انزال بقولی شود و با ایلاج میت و بهیمه نشود بی انزال و اگر با بکره نزدیکی کند نشود بی انزال که بکارت از التقا مانع است و در جلالی گفته که بایلاج با حایل از جامه و جز آن نشود لیکن در خانی از حجه گفته که اگر آلت را بجامه پیچیده ایلاج کند اگر نرم باشد شود و الا نه و برون مستیقظ منی یا مذی او و در ذخیره گفته اگر متذکر احتلام بر فراش بللی یابد اگر منی باشد یا مذی یا مشکوک شود و اگر ودی باشد نه اما غیر متذکر اگر ودی یابد نشود و همچنین مذی این در خلاصه گفته اگر منی بود شود و همچنین مشکوک نزدیک طرفین و نزدیک امام ابیوسف بی تیقن نه و در منیه گفته اگر غیر متذکر در احلیل تری یابد اگر قبل از خواب آلت او منتشر شود نشود و الا شود از جهت احتیاط و فتوی بعضی بر اینست و این آنگاهست که او یا نشسته بخواب رفته اما اگر بر پهلوی خفته یا یقین کند که منی است شود و در خلاصه گفته اگر نشسته یا استاده یا روان بخواب شد و بعد از بیداری تری یافت این و آنکه بر پهلو خفته برابر است و اگر مغفق و صاحی بعد از اغما و سکر مذی دید نشود و اگر زن و زوج بر فراش منی یابند فارق بیاض و صفرت بقولی طول و دور بقولی و احتیاط آنست که غسل کنند در ظهیری گفته هو الاصح و در ترغیب گفته منی آبیست غلیظ سفید که آلت با و منکسر شود و شهوت منقطع گردد و مذی آبیست تنک سفید که نزدیک ملاعبت یا تفکر بر آید و ودی آبیست سفید که بعد از بول بر آید و در جامع گفته اگر بعد از جماع و بول و غسل خیری برون بر آید ودی بود و با نقطاع حیض و نفاس اما اگر بعد از ولد خون نه بیند نزدیک امام شود ماخوذ اکثر اینست و نزدیک امام ابیوسف نه و ماخوذ بعضی اینست لیکن وضو باتفاق کند

مسئله بدانکه حیض خونی است که رحم بالغه سالمه غیر آیسه او را بخارج افکند و اگر بد اخلی
رسد در ظاهر روایت حیض نبود و فتوی بر اینست و حد ایاس بر مختار زاهدی پنجاه سال است
و بر مختار خلاصه پنجاه و پنج معتمد و اعدل اینست و در مسعودی گفته فتوی بر اینست لیکن آنچه
بعد از این بیند حیض نبود و هو الصحیح و در شرح وقایه گفته که ظاهر مذهب اینست
لیکن بر مختار سیاه و سرخ حیض است و زرد و سبز و خاک رنگ و حد بلوغ بر اصح نه سال
پس اگر خواه او بنصاب رسد تا جماع حیض باشد و از پنج ساله تا جماع نه و در میان اختلاف است
و در سراجی گفته که بر مختار نه و چون مراهقه بنصاب خون و طهر دید معتاده شد در
عدد و محل و تکرر معتبر شود و منتقض نشود مگر بخلاف مکرر و از امام ابو یوسف آمده که بیکبار شود
و فتوی بر اینست پس اگر این پنج روز عادت افزود و از ده نگذشت همه باتفاق حیض باشد اما نزد یک
طرفین بعادت نشود خلافاً له پس اگر در شهر آتی استمرار شود نزد یک طرفین همان پنج روز حیض
باشد و نزد یک ثانی این آنچه افزوده اما اگر در ثالث نیز چنان دید و در رابع مستمر شد باتفاق
چنین و همچنین اگر کم از عادت منقطع شود الکل فی الخلاصه اما زنی که خون از پس بیند
نماز و روزه و قرآن ترک نکند لیکن در ذخیره گفته مستحب که شوی با وی قربان نکند
و بعد از انقطاع غسل کند و اقل او سه شبا روز است و اکثر او ده شبا روز و در شرح
وقایه گفته آغاز مدت از وقت وصول دم بخارج است پس بحیلوله کرسف نماز قطع
نکند و اگر محاذی داخلی از وی تر شود خروج نبود و اگر محاذی خارجی برسد یا کرسف بردارد
این زمان حایض شود و کرسف مستحب است بکر را در حالت حیض و ثیبه را در هر حالت و جای
او جای بکارت است و در داخلی او مکروه است ظاهره در اول شب نهاد و صبح آلوده دید این
زمان حایض شد و اگر حایض نهاد و بیاض دید آن زمان پاک شد و اقل طهر پانزده روز

واکثر او حد ندارد و طهر کیه در میان دو خون باشد در مدت حیض حیض ست خون نیفاس
رسد یا نه طهر روزی باشد یا کثر این در هدایه گفته و هر رنگ که در مدت حیض بیند
حیض ست مگر سفید خالص یا غالب که این باتفاق نبود لیکن در ترغیب گفته که بقول
شیخ ابی علی اگر غالب سرخی باشد حیض باشد و اگر سفیدی باشد نه و بقول علمای
ما رحمهم الله تعالی جز سفیدی خالص آنچه بیند حیض بود و درست اینست و در سراجی
وسعوی گفته که اعتبار در رنگ تری راست نه خشکی را تا اگر کرسف برگرفت سفید بود خشک
شد رنگین شد حیض بود و اگر تر بود رنگین خشک شد سفید شد حیض بود پس اگر اول و
آخر ایام چنین دید و در میانه هیچ نه همه حیض بود نماز اگر از ده و روزهای گذشته آرد
واینها را قضا کند نه آنها را و نفاس خونیست که عقیب ولد باشد و اگر آنکه بعض خلق
او نمود شود چون موی و ناخن و انگشت ولد است و اقل او حد ندارد و اکثر او چهل
روز نیست و اگر میان پاکی بیند نزدیک امام خون ست اگرچه پانزده روز باشد و نزدیک
صاحبیه پانزده روز فاصله اند پس اول نفاس باشد و ثانی حیض در **خلاصه** گفته
که فتوی بر قول امام ست و حکم حیض و نفاس آنست که نماز و روزه ترک کند و این
قضاست نه آنها و در جامع گفته که مبتدیه بمجرد رویت ترک کند و اگر نه روز و در ششم بیند
نزدیک مشایخ بلخ او را غسل و نماز امر کرده شود و بقول صدر شهید تا آن نه
باین و بقول محمد سیدانی هر دو نه مختار خلاصه اینست و اگر در چهارم پاک شود
تا آن امر کرده شود و باین نیز چون خوف فوت شود این در سراجی گفته و در
شرح وقایه گفته که اعتبار آخر وقت راست پس اگر در آخر دید نماز
ساقط شد و اگر در ... پاک شد لازم شود اگرچه باقی لمحه باشد و آن ابگاه ست

که بعد از اکثر پاک شده والا وقت غسل و تحریمه شرط ست واگر صبا بیمه دید باطل
شد و قضا کند اگر واجب باشد والا نه واگر در روز پاک شد و چیزے نخورد روزه صحت
ندارد لیکن امساک کند واگر در شب شد صحت دارد واگرچه باقی لمحه باشد این و نیت
که بر اکثر پاک شده والا وقت غسل شرط ست واگر غسل در شب نکرد روزه باطل نشود
در سراجی گفته اگر در خلال نماز نفل حیض دید قضا دهد اگر حایضه شروع کند نه در خلاصه
گفته اگر در خلال فرض دید بر و قضا نبود و مسجد در نیاید لیکن از مسجد خانه منع نه
و طواف کعبه نکند و قرآن نخواند و در شرح وقایه گفته که نزدیک کرخی نیم آیت
خواند و نه کم از و وهو المختار و نزدیک امام طحاوی کم از و روا نبود وهو الصحیح این
جامع گفته و بر خند هی مکارمی گفته این انگاه ست که مقصد قرارت بود والا باک نه چنانچه
از جهت شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین و معلمه نزدیک آن بر هر کلمه قطع کند
این بنصف آیت بکروهست قرات تورت و انجیل و زبور و فرقان همچنین عاقبت
لیکن از محیط گفته که نه و لبس آید و تحیه و اذکار باک نه بلکه در جامع گفته که مستحب ست
که در وقت نماز وضو ساخته در مسجد خانه بنشیند و تسبیح و تهلیل گوید بقدر نماز و در سعود
گفته و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب هفتاد بار استغفار گوید چون پاک شود
غسل کند دو رکعت نماز گزارد در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص سه بار که درین ثواب بسیار ست اگر
حیض نگیرد در شهید نمیرد و شیخ الاسلام برهان الدین صدر شهید سند درست روایت کرده مگر بکر
مرد بسوده بمیرد شهید بوده و مصحف را مس نکند در جامع گفته نه با عضا طهارت و نه بغیر
آنها بر اصح و نه بمغسوله قبل از کمال بر اصح مگر بغلاف منفصل چون خریطه و جلد غیر مشرز
بمتصل و بعض در حکم سواد و بقولی نه این اقیس ست و آن اقرب تعظیم و مکروه

ست مس او بآستین و دامن بر صحیح و نزدیک عامه نه و مس کتب شرعیه اما بر مذکور تعالی

و اگر در کتب فقه آیات باشد حمل و از خود او روا نه مگر بجا بود بر مختار بعضی آنست که اگر در آن حال

ذاکر باشد روا نبود در **شرح وقایه** گفته اگر مصحف بر لوحی باشد و چنان نویسد که

مکتوب خود را مس نکند نزدیک امام ابی یوسف روا ست و نزدیک امام محمد نه در کنز گفته

که فتوی بر نیست و درین دو حکم جنبی و ما نیز چنین ست و از امام آمده گر مضمضه کند و بخواند

باک نبود و نجم الائمه بخاری برین فتوی داده و در **ظهیریه** گفته که بر اصح روا نه و همچنین

مس او بعد از غسل ید و گرفتن بآستین و خواندن کم از آیت بر اصح روا نه و مس نکند

کتب سماوی و تفسیر را و در **سراجیه** گفته که نزدیک بعضی روا است که فقیه کتب فقه را مس

کند و محدث درین حکم چون جنبی است پس خواندن توریت و انجیل و زبور و فرقان را و ابو دوسن و در **مسعودی** از فقیه

ابی اللیث گفته که اگر قطار شتران باشد و بر شتر سیمین مصحف باشد و من محدث باشم مهار

شتر اول نگیرم و خواجه ابو منصور ماتریدی گفته که چون محدث بودمی بر پل نگذشتمی که زیر آن حال

کاغذ بدان قریب است و خواجه ابو حفص بخاری گفته که چون محدث بودمی در بازار

وراقان نگذشتمی و نفع نگیرد شوهر از ناف تا زانوی او و از همه جوانب بجماع و تفخیذ در

این نزد ما شیخین است و نزدیک امام محمد منع نیست مگر از فرج اما قبله و مس او را اینجا

روا است در **جلالی** گفته که علما در معنی این اختلاف کرده اند بقولی از موضع ازار

بپرهیزد و از بالای ناف و زیر زانو نفع گیرد و بقولی مباشرت بالای ازار روا است که از ازار

بستره حایلست در **مسعودی** گفته که درین حالت فراش جدا نشاید گرفت که تشبه با اهل کتاب

ست و در خبر ست که صدیقه رضی الله تعالی عنها با رسول الله صلی الله علیه وسلم آسوده

بود ناگاه با پایان فراش رفت فرمود که مگر حیض آمد گفت بلی فرمود که میزر بر خود گیر و باز آی

صدیقه سینه بخود گرفت و باز بفراش در بر رسول رفت معلوم شد که فراش بعد انشاید
کردن و برهنه را نشاید شدن ودر جامع گفته روایت وطی زنیکه پاک شود بر اکثر قبل
از غسل لیکن مستحب زنیکه پاک شود بر اقل کمر بعد از گذشتن جزو بسیار از آخر وقت نماز
که در و غسل و تحریمه گنجد مبتدا را باشد که بر وی سه روز گذشته یا معتاده که پاک شود بر عادت
یا فوق او و همچنین دون او و بعد از سه روز لیکن با کراهت لیکن بر مختار هدایه قربان نکند
تا بعادت نرسد اگرچه غسل کرد و بعد از عادت غسل دیگر بکند و قربان کند ودر
خلاصه گفته احتیاط آنست که قربان نکند و روزه دارد و نزدیک خوف فوت غسل کند
و نماز گزارد ودر شرح وقایه گفته تاخیر غسل تا وقت مستحب واجب و اگر بر عادت یا
اکثر پاک شده یا مبتده بود مستحب است اگر بر اقل از سه پاک شده نزدیک خوف فوت وضو
کند و نماز گزارد و خونیکه از اقل حیض کم باشد یا حامله بیند استحاضه است تابع این احکام
نیست و آنچه از عادت گذرد و اگر از اکثر تجاوز کند ماورای عادت استحاضه بود و الا حیض
و نفاس ودر جلالی گفته که مستحاضه یا مبتداه است حیض او ده روز است از اول رؤیت
و طهر او بیست روز است نزدیک طرفین و نزدیک امام ابیوسف در حق نماز و روزه باقل گیرد
و در حق وطی باکثر پس سه روز نماز و روزه ترک کند و هفت روز بجا آرد و بعده روزه
قضا کند اما نفاس او چهل روز است باتفاق یا معتاده است و این سه صورت دارد
آیا حافظه عدد و وقت است و این بعادت رد کنند یا حافظه اول وقت است و ناسیه
آخر و آن بغالب رای عمل کند و اگر رای ندارد سه روز نماز نکند و هفت روز بخو
غسل کند و نماز گزارد و روزه سه روز ترک کند و بقیه ماه نگاه دارد و بعده روزه
قضا کند و یا عکس این چنانچه یاد دارد که آخر ماه پاک میشد و این سه روز آخر ماه

نماز ترک کند بعده غسل کند هر یا هر دو فراموش کرده لیکن یاد دارد که روز بیست و

یکم سید آن روز ترک کند و بعده هر روز برای هر نماز غسل کند ۵ یا یاد ندارد و مگر طهر

در عاشر یا عشرین و نمیداند که این اول طهر ست یا اوسط یا آخر سه روز اول از آن

عشره بوضو گزارد و شش بغسل و عاشر بوضو ۶ یا یاد دارد که پنجروز سید اما نمیداند که

کدام پنجروز از اول ماه بوضو گزارد و روزه دارد و قضا کرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند

۷ یا ناسیه عدد و وقت ست اما نمیداند که در هر ماه یکبار سید پس سه روز اول ماه نماز و روزه

ترک کند و وطی کرده نشود و بقیه برای هر نماز غسل کند و در شوال بیست روزه قضا کند

۸ یا اینهم نمیداند تمام ماه غسل کند برای هر نماز و حکم روزه گذشت ۹ یا تغیر یافت عادت

او بتقدیم یا تاخیر پس اگر قبل از ایام نصاب دید و از ده نیفزود و در ایام پاک شد و یا

کم از سه دید استحاضه ست نزدیک امام تا مکرر نشود و نزدیک امام ابیوسف متقدم حیض

ست و اگر قبل کم دید و در ایام نصاب اما از ده نیفزود حیض ست و اگر در هر

هر دو نصاب دید اما از ده نیفزود و بروایتی از امام همه حیض ست و بروایتی آن استحاضه

و این حیض نزدیک صاحبین همه حیض ست و در خلاصه گفته اگر قبل و در ایام دید یا

کم از نصاب لیکن بمجموع خواهد رسید نزدیک امام ابیوسف حیض ست و نزدیک امام اگر

مکرر شود حیض و الا استحاضه و در متاخرین این بخوجه بر طریق متقدم ست و اگر پنجروز

در ایام دید و دو قبل و چهار بعد یا قلب این ایام حیض ست و باقی استحاضه مبتداه روز خون

می بیند و روزی طهر و همچنین مستمر شد ده روز اول هر ماه حیض ست و باقی طهر و کسیکه نگذرد

بر وقت فرض مگر بوجود حدثی که بآن مبتلاست چون استحاضه و رعاف وضو

کند در وقت هر نماز و بآن آنچه خواهد از فرض و نفل گزارد و در ذخیره گفته که دوام

سم ترک کند ... وقت کل صلوة ... [illegible]

عذر در حق ابتدا آنست که قادر نشود در وقت نماز بر زمانی خالی که در آن وضو
و نماز تواند کرد پس اگر در وقت نماز خون روان شد و وی وضو و نماز کرد و خون
نه ایستاد تا وقت دیگر در آمد و این نیز تا آن گذشت نماز اعاده نکند و اگر در میان وقت
استاد اعاده کند اما در حق بقا عام ست حقیقة باشد یا حکما چنانچه گاه نماز یا وضو
مبتلا شود این در جامع گفته و معتبر درین عذری ست که مقارن باشد یا وضو یا طهارت
سابق پس اگر مستحاضه را وقت عصر در آمد خون نه ایستاد پس استاد و وضو ساخته
نماز شروع کرد بعد از قعده اول وقت مغرب در آمد نماز تمام کند و در خلاصه
گفته یکی را خون از بینی یا جراحت روان شد انتظار کشد تا آخر وقت اگر نه استاد وضو
کند و نماز گزارد و حکم اعاده گذشت و اگر جراحت را از سیلان بند کند عذر نماند بخلاف
حایض اما مستحاضه را جای گفته که بدر آید و جای گفته که نه این در ذخیره گفته و باید
که معذور ریش را ببندد از جهت تقلیل نجاست و اگر نه بندد باک نبود لیکن در جامع
گفته که واجب ست منع سیلان به رباط یا حشو یا جلوس در نماز یا ایما و اگر علاج نکند با قدرت
و با سیلان گزارد روا نبود و جامه آلوده را بقول نزد یکی هر نماز شوید دیگری نه که ام
او از تن قوی تر نیست و بقولی اگر داند که قبل از فراغ آلوده نخواهد شد شوید
و الا نه و فتوی برین نیست اما مستحاضه را امر باستنجا نیست که خون
او پلید نیست این در ذخیره گفته و اگر از یک منخر او خون
میرفت و بعد از وضو بند شد و از منخر دیگر روان شد بکند
و همچنین دامیل و جدری و ناقض طهارت
معذور خروج وقت ست نه دخول نزد یک طرفین

امام ابیوسف این نیز پس اگر بعد از طلوع آفتاب وضو کند برای نماز عید یا ضحی روا است که
ظهر با آن گزارد بخلاف امام ابیوسف در هدایه گفته که صحیح اول است ۲ و واجب و آن از برای است
مسلم است **در منیة** گفته که نماز بر وی قبل از این روا نه **و در ظهیری** گفته که بقول سنت
موکده است ۳ و سنت و آن از برای جمعه است در هدایه گفته که نزدیک امام ابیوسف برای نماز
است و نزدیک حسن برای روز و صحیح اول است لیکن در ظهیری گفته که این قول امام محمد است پس
اگر قبل از نماز محدث شد نزدیک آن متاب نباشد بخلاف این و زن بشا به نیت نزدیک آن
بخلاف این ۲ و برای عیدین و این نیز نزدیک امام ابیوسف برای نماز است و نزدیک حسن
برای روز ۳ و برای بستن احرام ۴ و روز عرفه **در ترغیب** گفته که این هر دو در حق حاج
است **و در ظهیری** گفته که بقولی هر چهار مستحب اند ۴ و مستحب آن از برای کافر است که
غیر جنب اسلام آرد اما جنب را بر اصح واجب است و اگر بعد از انقطاع خون اسلام آرد بر وی واجب
اینهمه در خلاصه گفته و در جامع گفته که اگر با حتلام و حیض بالغ شود در غسل او اختلاف است لیکن
احتیاط در وجوب است و مستحب بعد از افاقت و بلوغ بغیر احتلام و بعد از حجامت و شب
برات و قدر و عرفه **مسئله** چون بمستراح رود سر و پا برهنه نرود و نه بکلاه مگر آنکه بر وی چیزی
باشد و نبرد با خود چیزی که بر وی چیزی نوشته باشد و نه چیزی محترم و نزدیک دخول تعوذ کند
و در صحرا قبیل از حضور آن موضع یا قبل از تعری تعوذ ی نماید و پای چپ در رفتن نهد و پا را
بر زمین نزند و جامه بچیند و ازار نه بدست چپ کشاید و خود را بعد حاجت برهنه کند و پهلو
چپ بسوی قبله کند و پای است بر زمین با ستاند و زور بر پای چپ کند و دست چپ
بر روی خود نهد چون غمگینان گویند که امام محمد در اوان سلطنت در مستراح بود که معاندان
او زه در گلوی او افگندند لیکن چون مراعی این سنت بود هیچ ضرر بوی نرسید بعد تأمل

کرده که برعایت یک شخص بدین فایده حاصل شد بعده طلب علم بر سلطنت اختیار کرد و شد
آنچه شد و بزاق و مخاط نیفکند که سبب بوی دهان و نسیان است و سخن نگوید و عمل نکند
مگر ضروری و تفکر در امر آخرت و علم نکند بلکه تفکر در امر دنیا کند و نظر با سمان و حوائج
خود نکند بلکه بر زمین نگرد و در فرج و خارج نه بیند مگر بقدر ضرورت و قبله را پشت نکند
و نیز برا صح و استقبال نیرین نکند و بر نخیزد تا فارغ نشود و بسیار نه نشیند که مورث
باسور است و بعد از فراغ از ابو شد و زود بیرون آید و گاه خروج پای راست پیش
دارد و بعد از گوید الحمد لله الذي اخرج عني ما يؤذيني وامسك في ما
ينفعني غفرانك ربنا واليك المصير و نه نشیند در راه و در شعبه جوی
و زیر درخت باردار و سایه دار و مواره و مقابر و بول نکند در زمین سخت و برابر باد و بر
روی بالا و تابستان در سایه و زمستان در آفتاب و از راه یا بر پایه و استاده مگر بعذر و در سوراخ
گویند که یکی چنین کرد جن از آن بیرون آمد او را هلاک کرد پدر وی آمد و با وی سخن کرد وی گفت
ما بعبادت مشغول بودیم چون بول کرد بر آمدیم او را تاب دیدار ما نبود هلاک شد و در آب استاده
و نه در روان و متحار و این فعل جهالت و مغتسل و في الحديث عامة الوسواس منه
و در راه که این نشان فرزندی نکاح است و بر خاکستر و برهنه و بزاق بر بول نیفکند و ان
برای بول کشاده نشیند و زمین نرم و نشیب باید تا آنجا بول اندازد و کلوخ قبل از دلوج
آماده کند و چون بردارد سه بار بر زمین زند و گوید خاموش شو بعد از فراغ استنجا کند
و این سنت مؤکده است نزد یک ما و فرض نزد یک شافعی و روا است بسنگ کلوخ و خاک
و ریگ و نمد و پنبه و جامه کهنه و نه بدست راست و گیاه و استخوان و سرگین خشک و تر
و نمک سنگ و انگشت و پوست پیراسته و خشت پخته و سفال و چوب تیز و سنگ تیز و کاغذ

اگرچه سفید باشد و بچیزی که او را قیمت باشد چون گندم و جو و ابریشم و در
جامع گفته که استنجا نکند بغیر مدر و حجر و خاک که موش نقره است و نه بایمین اگر بتواند
سنگ بیمین گیرد و بجنباند و از شل یمین ساقط است و نه بسنگی که غیر آن استنجا کرده
مگر چون او را گوشها باشد و در استنجا عدد سنت نیست مقصود پاکی است اگر بیکی
شود کفایت کند و اگر بسه نشود افزاید لیکن فاضله است و در کیفیت خاصه نیست
و بقولی در حق مرد در تابستان اول بار اول و ثالث و اقبال دوم و در زمستان بر عکس
و در حق زن چنین ابتدا و در ترغیب گفته که کلوخ بیمین بگیرد و بسیار
بعده بر سر سفره نهد تا میانه کشد و بیشتر ببرد پس کلوخ را بر خاک مالد و بکنار دیگر نهد
تا میانه کشد و همچنین تا تری به بیند و بعد از فراغ او را پاک کند تا اگر دیگری گیرد
در دل او کراهت نبود و ذکر را بشمال گیرد و بر سنگ یا دیواری یا کلوخی مالد
بعده استبرا کند و این واجب است و در کنز گفته که در کیفیت او اختلاف است
و صحیح آنست که طبایع مختلف اند چون در دل افتد که پاک شده پاک گردد و بعده استنجا
کند با آب و این واجب است و بقولی در زمان سنت است و کیفیت او چنان است که قبل
از کشف و ستنها شوید و تسمیه گوید بعده روی بشمال کند و کشاده نشیند و نظار
و مخرج سست کند و سر بردارد و بند بر شینه پاها کند و آب اول اندک ریزد و میانه انگشت
میانه کسیر شوید چنانکه آب آگنده نشود و آب دوم زیادت ریزد و بنصر پاک کند و زنان پای لعل
بهم شو استنجا کنند و از مردان کشاده تر نشینند بعد آب دیگر ریزند و خنصر و سبابه را نیز پاک کنند چندان شوید
که خاطر قرار گیرد و فتوی بر نیت و در ترغیب گفته اولا در شوید پس قبل نه در ایام عکس دیگر
و فتوی او لیستا از زنان کدام شیر شوند یا بهم شوند روا بود و بسر انگشتان نشوید که مورث باسور

و در زمستان بآب گرم استنجا کند که مستحب ست و اگر بسبر و کند مبالغه کند و در ین ثواب بیشتر ست بعده محل را بخرقه یا بدست خشک کند تا آب مستعمل بجامه و ران نرسد و بعد فراغ زود خود را بپوشد گویند که شیخ ابو القاسم گرگانی در مجلس شیخ ابو سعید ابو الخیر در آمد و دید که بایزید درغایه کمال ست او در دل تعجب کرد و شیخ را این معنی مکشوف شد گفت کسیکه امروز بامداد استبرا بر وجه سنت نکرده تعجب میکند از حال کسیکه سی سال است که یک سنت از ترک نکرده و سنت آن بود که دست را از آستین اندرون جانبه کشیدی پس ای عاقل ببین که رعایت او بهای شرع چه اثرها دارد و ترک چه نقصانها دارد و در ترغیب گفته که استنجا بآب فرض ست جنب و معذور و کسی که نجاست از مخرج بیفزاید و واجب ست اگر برابر باشد و سنت ست اگر کم از و بود و مستحب ست اگر از مخرج تجاوز نکند و احتیاط ست از بادی که خطر تری دارد و در ملتقط گفته که دست باید محل پاک شود و در خلاصه گفته اگر آب بزیر موزه گذرد بالطهارت محل پاک شود و همچنین تخته که برو استنجا کند و اگر بآستین یا دامن رسد اگر اول یا دوم یا سوم باشد پلید شود بنجاست مغلظه و اگر چهارم باشد پلید شود بآب مستعمل و اگر درون موزه یا کفش در آید پاک نشود بپاکی آن اما اگر خرقی دارد که از راهی در می آید و براهی بدر میشود پاک شود و استنجا بآب جای کند که جای ساتر باید و الا فاسق گردد و لیکن در کنز گفته اگر استنجا بر فرض شده بناظران گوید روی بگردانید و خود در کار شود و اگر روی نگردانند آثم نشود و اگر نکند آثم شوند و یم صایم باید با نکند گاه استنجا و اگر در او بر آید باید که برخیزد تا بجا بخنید تا آب بدرون او نرسد و روزه او نشکند و اگر مسوحی استنجا بر جه سنت کند شکند و در عین گفته اگر صایم استنجا بسنت کند بقول امام صغار شکند بقول امام ابی الحسن نه و بقول امام زاهد گذشته روا بود و اینده و صاحب

با سور مبالغه نکند واگر از وی سفره بر آید وتر شود شکند در ذخیره گفته کسیکه بسنگ
پاک کند روا ست باتفاق که نماز گزارد واگر چه نشوید ومتاخران اتفاق کرده اند که بقیه
در حق عرق اعتبار ندارد تا عرق سایل مانع نماز نیست اگر چه از درم بازگذرد اما اگر در آب
اندک نشیند بر صحیح پلید شود واستنجا بسنگ آنگاه بسنده است که نجاست مقتصر باشد بر
محل والا اگر نجاست غیر محل از درم فزون باشد استنجا بآب فرض بود وهمچنین اگر بطرف
احلیل اکثر از درم رسد واگر کمتر از و باشد یا برابر او لیکن با ضم محل اکثر شود واکتفا بسنگ
بقول شیخین روا بود بی کراهیت وبر قول امام محمد نه وآز امام ابیوسف نیز چنین آمده
اگر نجاست محل اکثر از درم باشد اکتفا باو روا بود بر ماخوذ اما اگر بمحل از خارج رسد بر
صحیح بی آب پاک نشود واین در ظهیری گفته اگر بعد استنجا باد بر آمد وتن یا جامه تر است
بقول عامه پلید نشود مگر چون زردی او پیدا شود در منیه گفته هو الاصح مسئله
گفته در جامع گفته که رواست طهارت بآب آسمان وزمین اگر چه متغیر شود رنگ یا بوی یا مزه او
بسبب رنگ اما اگر گمان افتد که بسبب نجاست است نه یا خلط شود بآب دی پاکی از جنس
زمین باشد یا نه بقصد نظافت دارد و یا نه چون خاک وخربا وصابون وبرگ بکر چون برآرد
او را از رقت پس وضو نکند بآب سیل که ثخین بود واعتبار در غلبه جز ارست نه رنگ را
بر صحیح لیکن از زاهدی گفته اگر طاهر مخالف در رنگ است چون شیر اعتبار رنگ است
واگر هر دو یک رنگ اند لیکن در مزه مخالف اند چون نبید اعتبار مزه راست واگر در این
نیز موافق اند چون آب اعتبار اجزا راست یا تغیر دهد طبخ او آب را این انگاه است که او
بقصد نظافت نباشد چون مرق والا چنانچه اشنان اگر تنک باشد روا بود والا نه
ودر منیه آب که معتصر باشد از شجر یا ثمر اما آبیکه از انگور چکیده از امام ابیوسف آمده

که توضی باو روا ست لیکن در مکارمی گفته که روا نه و امام حلوائی و صاحب کافی
برین مائلند و مختار هدایه اول است و برین خلافست آب بوغه و خربوزه در خلاصه
گفته که توضی بآب زردج و عصفر و صابون اگر تنک باشد و آب از و نماید روا بود و اگر
سرخی غالبست و چون نشاسته شده نه و همچنین اگر صابون غالب شده و آب تنک
روانه و بآب برف اگر گداخته و سخت و منجمد روا بود در ذخیره گفته آبی که بکثرت
اوراق متغیر شود در رنگ اینها در کف نماید روا نه لیکن در نهایه گفته که روا ست اگرچه
بوی و رنگ و مزه تغیر یابد اگر خلط شود باوی پلیدی توضی از و نکنند مگر چون جاری باشد
یا ده در ده که زمین بغرف کشف نشود و جاری آن است که کاه ببرد و هو الصحیح
لیکن در ترغیب گفته که آنچه دست شو یه بر دو فتوی برنیست و در جامع گفته که داخل است
در آب جاری آب ضعیف که روان شود در راه و در و نجاستها باشند پس غایب شوند
و مخلوط چنانچه لون و اثر نماید و همچنین آب باران در آن باریدن تا اگر بجا مه رسد
بعد از وقوع بر بامی که بر و عذرات باشد پلید نشود مگر چون متغیر شود و همچنین آب
حمام تا باد خالی ست پلید نشود و این بقولی مطلق ست از جهت ضرورت و بقول ...
انگاه که آب از نوبت آید و اغتراف متدارک باشد یعنی آید در میان غرفتین لیکن
بگیر دو فتوی برنیست و در خلاصه گفته که متوضی آب کم روان اگر روی بجوید و از و
و اگر میل دارد نه مگر آنکه در رنگ کند بقدر گذشتن غساله آب روان از بالا بند شده تو
از آب جوی روا بود اگر جریان آن باقی باشد آب پلید در جوی انداختند اگر تغیر
یکی از سه نشده پلید نشود و الا شود اما بعد از انقطاع بوی و رنگ باز پاک شود اگر
بعض آب بر جیفه میگذرد و اگر ملاقی اکثر یا برابر باشد پلید شود و الا نه در جامع گفته

اگر حفیره را آب بند کرد و آب از زیر و زبر او سیگذرد پلید نشود مگر بتغییر اثر و فتوی برنیست

اما حوض اگر مربع است دور او چهل گز باید و فتوی برنیست و اگر مدور است دور او چهل و

گز باید و بقولی چهل و چهار و بقولی شش آن احوط است و این صحیح و فتوی برنیست

و اعتبار گز مساحت است بر صحیح لیکن در هدایه گفته که فتوی بر گز کرباس است هفت

قبضه هر قبضه چهار انگشت هر انگشت شش جو که بطن بعضی بر بعضی منضم باشد این در تحفه

گفته و اگر در زمین زراعت باشد متصل یا در حوض طحلب باشد یا پاره های هیزم یا جمد که

متحرک شود بتحریک آب توضی در آن روا بود آبیست دراز بی پهن چنانچه بضم ده در ده

شود به صحیح جایز نیست و همچنین چاهی که عمق او ده گز باشد بر اصح لیکن در سراجی گفته

که عمق اعتبار ندارد و توضی روا است در حوض صغیر که آب آن از جانبی در آید و بجانبی

بر آید چهار در چهار باشد یا اکثر و فتوی برنیست و همچنین چشمه که آب از و سر زند و هفت

هفت باشد یا پنج در پنج و فتوی برنیست در **خلاصه** گفته اگر در حوض کبیر نجاست

افتاد محل وقوع باجماع پلید شود پس آن محل بقدر حوض صغیر که چهار در چهار است

گذارد و وضو کند و بقولی ده گز و بقولی قدری که بتوضی نجنبد و بقولی تحری کند و همچنین غیر مندا

نزد یک مشایخ عراق اما نزد یک مشایخ بلخ و بخارا ازین از محل وقوع نیز روا است و در

برجندی گفته صحیح است و در ترغیب گفته اگر گوسفند یا موش در حوض مرده و گندیده

لیکن آب تغیر نیافت از هر طرف و از هر جا که وضو کند روا بود و فتوی برنیست اما در آب جاری

توضی بقرب پلیدی روا است اگرچه متدارک باشد لیکن در ذخیره گفته اگر متدارک است از طرف

نکند در حوض کبیر وضو میکند و غساله پیش می افتد توضی از و در قول امام ابو یوسف

تا تحریک نکند و فقیه ابو جعفر بر بن بالیست و غیر او روا داشته اند اگرچه نجنباند ما نند آب

جاری در منیه گفته توضی در حوض کبیر از جای غسل غیر روا است در
ذخیره گفته اگر بر آب جاری مردم صف کرده نشینند و وضو کنند روا بود و همچنین حوض
کبیر اگر بر کرانه جوی یا حوض جوی باشد متصل و در و آب باشد لیکن جریان آن در زمین
ظاهر نشود توضی از روانه اگر بقدر دو نیم گز باشد والا روا بود بقولی قطلغانی حوض
کبیر بعد از خشکی نعدرات و سرگین پلید شد بعده آب پر شد اگر این آب ولا در محل
پلیدی در می آید پلید است و اگر در جای پاک جمع میشود و ده در ده گشته انگاه در می آید
پاک است همچنین حمد و اگر آب پلید در حوض کبیر که پر شد در آید پلید نشود اگر چه غالب بود
اگر در حوض صغیر پلید آب پاک در آید و چیزی بدر نشد توضی از آن روا نه و اگر چیزی
بدر شد بر صحیح پاک شود اگر چه مثل آن بدر نشود و همچنین کاسه این در منیه گفته و توضی
از آن خارج نیز روا بود و اگر در آمد و بدر نشد اما اغتراف شد از آن پاک شود و در غیاثیه
گفته اگر خارج باز در آید اگر در همان راه در آمده پلید شود و اگر براه دیگر در آمده نه و در ملتقط
گفته که آبی جمع شد کم از ده در ده و پلیدی افتاد و پس منبسط شد و اگر گشت پلید است اگر
آن ده است و در وی افتاد بعده در جای دیگر جمع شد و کم گشت پاک است و حوض کبیر
کم شد و در و پلیدی افتاد بعده پر شد پلید است و اگر چیزی بدر آید پاک شود و این
انگاه است که از جانبی در آید و بجانبی دیگر بر آید و درست غسل در حوض کبیر و همچنین
استنجا و غسل جامه پلید اگر بر راه بنا شد والا مکروه است چنانکه هست بر راه کودکان
در روستایان دست بر دلو او می نهند پاک است در فتح القدیر گفته توضی از حبی کوزا
نواحی بر نهند و از وی نوشیدن با لام که تیقن نشود نجاست اگر آب جاری و حوض باشد وضو کنند این عم
در مختار گفته امروز فتوی این است که وضو از کوزه کنند تا مقدار آب اند و چاه

که در و نجاست افتد اندک یا بسیار همه آب از و کشند اگر ممکن باشد و غایت نزح آنست

که اکثر دلواز و پر نشود **و در جامع** گفته اگر قبل از نزح آب چاه فرو رفت پس باز گشت

بر صحیح پاکست و اگر زیاده شد بقولی کل کشند و بقولی مقدار وقت وقوع و توالی بر

شرط نه پس اگر پاره آب کشیدند بعده آب چاه روز دیگر بیفزود بر صحیح قدر باقی کشند و

اگر ممکن نبود کشیده شود قدر یکه در و بود بقول دو مرد با بصارت و از امام محمد آمده

که سه صد دلو کشند و فتوی بر نیست بد بوی که مستعمل باشد بر چاههای شهر و غیر آن

را بر این حساب کنند و نزح مقدر تمام چاه پاک شود و دلو و رسن و دست به تبع پاک

شوند و حاجت نزح کل نیز با خوذ نه و نزح نافع آنگاه است که او لا نجاست بدر کنند و الا

در جواهر گفته کعب کودکی افتاد و منی یابند اگر پاک است پاک نه و اگر پلید است و بعد

نزح تمامی آب او را بیابند مضر نه عصفوری افتاد و اخراج او متعذر است تا در میان

است پاک نشود و طریق آنست که چاه را معطل دارند تا دانند که گل شده باشد و

بعضی تقدیر به شش ماه کرده اند و اگر پاره پنبه از فراش کودک افتاد لیکن پلید نشود

و در خلاصه گفته استخوانی بنجاست آلوده افتاد و اخراج آن متعذر شد بنزح مقدر

پاک شود در چاه حیوانی افتاد و زنده بر آمد در سگ و خوک همه کشند و در غیر چیزی

اگر دهن تا آب نرسیده و الا چون سؤر او شود پس در پلید و مشکوک همه کشند و مستحب نیست

که در مکروه ده دلو کشند و بر روایتی بیست و در آدمی پاک بیست و در محدث چهل و در مشل موش

و گنجشک و در ماکیان کوچه گرد چهل اما در گوسفند بر روایتی چیزی نه و بر روایتی همه زیرا آنچه

بول بر ران و پای آدمی افتد و آن مخمول است بر آنکه بول بر ان ها نباشد و در اسپ چیزی نه

بقول صاحبین و چند دلو کشند بقول امام و در سگ از امام آمده که اگر دهن او

با آب نرسید و بر دُبر او نجاست نبود پلید نشود و اگر بمیرد در مانند موش و گنجشک
بیست تا سی و در مانند کبوتر یا گربه چهل یا شصت دلو در مانند گوسفند و آدمی همه وازامام
آمده که در مانند کنه بزرگ و ولد موش ده دلو و در مانند کبوتر سی و از صاحبیه بیست و در آن
و چهل درین مرویست در جامع گفته اگر حیوانی صغیر یا کبیر در وی بمیرد و آماس گیرد یا
پوسیده شود یا موی از و بریزد همه آب از و کشند و باک نیست بموت مائی المولد خواه
در آب بمیرد خواه در مایع دیگر اگرچه متقطع شود هو الاصح و از امام محمد آمده اگر غوک در آب
متقطع شود شرب او مکروه ست لیکن نه از جهت نجاست آب بلک از جهت حرمت
گوشت غوک آین در فتح القدیر گفته و مائی المولد حیوانیست که توالد و مثوای او در آب
بود اما المائی المعاش اگر در غیر آب بمیرد پلید کند و همچنین در آب اگر کبیر بود نه صغیر که
خون ندارد و لیکن در خلاصه گفته که از امام در آب دو روایت و صحیح آنست و باک
نیست بموت آنچه خون روان ندارد مطلقاً چون مگس و زنبور و کژدم و جراد و قمل و
کیک و پشه و همچنین گرفش و علقی که خون نه مکد اما اگر مکد برا صح پلید کند در چاه میته
یافتند اگر وقت وقوع او متیقن شود از آن گاه نماز اعاده کنند والا از هنگام
یکشبانروز و اگر آماس گرفته از سه شبانروز نزدیک امام و نزدیک صاحبیه از وقت
وجدان منتفخ باشد یا نه و حکم عجین و معشوق و وضو و غسل برین خلافست و فتوی
رکن ائمه بر آنست در آنچه متعلق ست نماز و برین در غیر آن لیکن در مکارمی و منیه
از عتابیه و در حاشیه عصام از حقایق گفته که فتوی بر قول صاحبیه ست در ذخیره
گفته جنب دلوی بر سر ریخت باز در چاه افگند و قطرات در آن میچکید پلید نکند از
جهت ضرورت و در خلاصه گفته و همچنین در آوند اما اگر درین روان شود پلید کند

اگر جنب یا محدث از جهت دلو در چاه افتاد نزدیک امام ابیوسف هر دو بحال و
نزدیک امام محمد هر دو پاک و از امام دو روایت بر روایتی چون ابیوسف بر روایتی هر
پلید و فتوی بر اینست چنانچه در ترغیب گفته و بر قول امام محمد چنانچه در حاشیه کنز
گفته و پلیدی هر دو بر اصح از جهت پلیدی آبست نه از جهت جنابت تا اگر آب در دهن
و بینی کند قرآن بخواند اینهمه آنگاه است که بر تن و مخرج او نجاست نباشد و الا بالاجماع
پلید و فرجه میان چاه و بالوعه سخت گذشت لیکن اعتماد بر نفوذ راحه است اگر رنگ
یا بوی یا مزه او تغیر یابد پلید شود و الا نه و همچنین میان چاه و چاه آب مستعمل در روایت
امام ابو حفص است افتاد کافر مطلقا پلید کند و مسلم قبل از غسل و بعد از آن نه لیکن در
ذخیره گفته که افکانه مطلقا پلید کند پوست آدمی افتاد اگر اندک است مقدار آنچه از
شقوق پا متناثر میشود پلید نکند و مقدار ناخن کند اما ناخن پلید نکند و روایت
طهارت با کراهت باب مکروه اگر مطلق موجود بود و الا نه در جامع گفته چنانچه
سؤر سباع طیر و این کراهت تنزیهیه و بقولی تحریمیه و از امام ابیوسف آمده اگر نجاست
منقار او متیقن نباشد مکروه نبود و فتوی متاخرین برینست در خلاصه گفته
که سؤر سباع طیر و غیر ماکول از طیور پاک است استحسانا و مکروه است قیاسا و سواکن
خانه چون مار و موش و این باتفاق مکروه است لیکن تنزیهیه بر اصح پس بآن تیمم روا نه
و کراهت تحریم نزدیک طحاوی و تنزیهیه نزدیک کرخی لیکن بر اصح تنزیهیه است
نزدیک طرفین و نزدیک امام ابیوسف مکروه نه اما اگر بعد از خوردن موش گربه
نوشد پلید شود باجماع و اگر بعد از ساعتی نوشد نه نزدیک امام ثلثه و ماکیان کوچه
بود و اگر محبوسه باشد سؤر خر و استر مشکوک است بقولی شک در طهوریة است

نه در طاهریت و بقبولی در هر دو وصحیح اول است پس آب پلید نشود و اگر آب دیگر نباشد جمع کند در وضو و تیمم و تقدیم آن فاضلتر و اکتفا بر یکی روا نه در جامع گفته که سور سگ و خوک و سباع و بهایم چون شیر و روباه و پیل پلید ست و از امام ابیوسف آمده که خفیف ست و از امام محمد دو روایت این در خلاصه گفته و سور آدمی پاکست اگرچه خورنده یا حائض یا کافر باشد و همچنین شارب خمر که چون چند ساعت خواهند گذشت و شفت بزبان و لعاب خواهد لیسید پاک خواهد شد مگر طویل الشارب سور اسپ و ماکول اللحم طیور و انعام پاکست و عرق هر یکی چون سور اوست مگر عرق خر و استر که در ظاهر روایت پاک ست و از امام هلوانی آمده که پلید ست لیکن در تن و جامه عفو ست و در خلاصه گفته که لعاب هر یکی چون سور اوست مسئله شرط جواز مسح آنست که ملبوس باشند بر طهر که تام باشد گاه حدث اگرچه گاه لبس تام نبود و مسح کند معذور در وقت نه بعد او و اگر تیمم کند یا وضو بسور خر یا نبیذ تمر کرده پوشیده بعده آب یافت مسح روا نبود که طهارت ضروری بود و آن فوت و مسح کند بر ظاهر موزه تا بر باطن روا نه در جامع گفته که فرض او مقدار سه انگشت اصغر از دست بر اسح و انها خطوط در ظاهر روایت شرط نه لیکن سنت است و لازم است که مسح پشت قدم بود تا مسح فاضل روا نه اگرچه مقطوع الاصابع بود نه بر اسفل قدم و عقب و جوانب و بالای کعب نه بر باطن موزه کما فی الخلاصه و است بظهر انگشتان لیکن مستحب بطن ست اگر از عرض موزه یا ساق او آغاز در روا بود لیکن سنت آنست که انگشتان یمنی بر مقدم ایمن نهد و یسری بر ایسر الکف یا انگشتان نهد و تا ساق کشد و نیکوتر آنست که تمام دست کشد و اگر فراموش کرد و لب بدو رسید مسح شد و همچنین اگر در گیاه رفت و ظاهر موزه تر شد آن

۱۸۹

یا باران و همچنین بشبنم بر صحیح و در ذخیره گفته که مسح سر انگشتان روا نه گر چون آب متقاطر باشد و بلل غیر متقاطر که در دست دارد روا است اگر مستعمل نبود و در راست بر جرموق ادیم و مانند آن تنها پوشد یا بر موزه لیکن آنگاه که قبل از حدث پوشد و الا نه و اگر بعد از مسح برآورد و مسح کند بر دیگر یا موزه و از امام ابو یوسف آمده که دوم نیز کشد و بر خفین مسح کند آنا جرموق کرباس و مثل او اگر تنها پوشیده مسح روا نبود و الا روا بود اگر تری بموزه رسد و در ظهیریه گفته زیر جرموق دست در آورد و بر پشت موزه مسح کرد روا نه و مسح بر جورب ثخین که بی ربط بساق استمساک گیرد روا است نزد صاحبین و امام نیز بر این رجوع کرده و فتوی برین است و در ذخیره گفته کعب پوشید و از کعب او دو انگشت بینماید مسح برو روا بود و موزه فراخ پوشیده و بعض او از قدم خالی است و بران مسح کرد پس اگر مسح بر پا بقدر سه انگشت واقع شده روا است و الا نه و اگر پا نزدیک آن فضله آورد و مسح کرد بعده پا بی و از انجا ایل شد اعاده کند و مدت مسح مقیم را یک شبا روز است از گاه حدث و مسافر را سه شبا روز و در سفر مقیم و اقامت مسافر اعتبار اخیر است اگر یک شبا روز نگذشته و الا بدر کشد و شوید و در جامع گفته که مسح شکنند بانچه وضو شکنند و بمضی مدت اما اگر در نماز گذرد و آب نبود نماز تمام کند بی تیمم بر اصح و بعضی شکنند و بخروج قدم بسوی ساق موزه و همچنین بخروج اکثر او بر صحیح و از امام محمد آمده اگر ظهر قدم در محل مسح بقدر سه انگشت مانده نشکنند و اکثر بر نینند هو الصحیح این در مختار گفته اینهمه آنگاه که بنیت نزع بجنبانند اما اگر از جهت سعه موزه یا جز آن از محل زایل شود با جماع نه و آب بقدم همچنین بر اکثر او بر اصح این در ظهیری گفته و بعد از یکی از ینها شستن لازم است

١٩٠

که پا را بشوید مگر بجهت سردی از ذناب یا ترسد که موزه نکشد و مسح کند و اگرچه مدت بسیار گذرد و مانع ست از مسح خرقی که در و سه انگشت اصغر از پا ظاهر شود در حالت مشی که دخول انامل بی ظهور نزد یک مشی معتبر نه آنا ظهور رطبانه بی ظهور قدم مانع نیست هو الاصح و جمع کرده شود خرق یک موزه نه دو و اعتبار خرقی است که در و مسئله گنجد یا اکثر از دو نه اشقی و روا ست مسح بر جبیره و اگرچه بر حدث بسته و از حاشیه هدایه گفته که اگر حل او مضر ست پس اگر مسح نیز مضر بود باتفاق مسح نکند و الا پس اگر غسل مضر نبود شوید و الا پس مسح نزد امام روا ست و نزد صاحبیه واجب و اگر مضر نیست پس اگر غسل باتحت مضر نبود باتفاق شوید و الا اگر مسح مضر نبود در آن اختلاف ست و الا اگر مسح جبیره نیز مضر باشد ترک کند باتفاق و الا بران اختلاف ست و از محیط گفته که صحیح از مذهب امام آنست که مسح بر جبیره فرض نیست و اگرچه ضرر نبود و در شرح وقایه گفته اگر مضر نبود از امام چند روایت ست لیکن بر ما خود ترک او روا نه و در خلاصه گفته اگر مضر نباشد ترک روا ست نزد امام بخلاف صاحبیه و این قول اول امام ست بعده بقول صاحبیه رجوع کرده در شرح وقایه گفته که در این هیچ مدت مقدر نیست اگر قبل از بر بفتد باطل نشود و الا غسل آن محل لازم ست همچنین بعد از برء اگرچه نیفتاده باشد اگر در اعضای یکی شقاق باشد و از غسل آن عاجز ست بر وی امرار آب لازم ست و اگر از این هم عاجز باشد مسح کند و اگر از این هم عاجز باشد ما حول او شوید و اگر اره دو اگر یکی در دست شقاق دارد و تو ضی نمیتواند استعانت کند بغیر و اگر نکند و تیمم روا بود بخلاف صاحبیه اما اگر متوضی نیابد تیمم روا بود کما فی المنیه و اگر در پای شقاق دارد و دوا برو نهاده آب بر دوا امرار کند پس اگر دوا بیفتاد اگر به شده آن محل را بشوید

والا نه بمقصد خرقه نهاد و عصابه بر وی بست نزد یک بعضی مسح بر آن کند و برین
روانه و نزد یک بعضی اگر عصابه بی اعانت نمیتواند بست برین روا بود والا نه
و نزد یک بعضی اگر حل عصابه و منیل یا بنین مضر باشد مسح برین روا بود والا نه و همچنین
هر خرقه که از محل متجاوز بود اما اگر حل مضر نبود لیکن نزع از محل مضر بود کفایه در تا
محل شوید و بعد از شد بر محل مسح کند و عامه بر آنند که مسح بر عصابه روا ست و
فتوی برینست اگر چه متجاوز باشد این در جواهر گفته و فرجه که میان دو گره بود مسح او
بر اصح بسندست و استیعاب در مسح جبیره و عصابه شرط ست بروایت حسن از امام
و نزد یک بعضی مسح اکثر بسندست و علیه الفتوی این در خلاصه گفته و اگر مسح کرد
و بعد از آن او را نزع کرد و باز عاده کرد و مسح را اعاده کند اگر نکند روا بود اما تبدیل عصابه
بعد سقوط اعاده آن نیکو ترست و در مسح جبیره تثلیث شرط نیست بجا بر اصح
کفایت کند در خلاصه گفته اگر مراره یا مرهم در قرحه ماند و از محل تجاوز کرد مسح ا
اگر بتمام عصابه کشد و همچنین در حق مفتصد فتوی برینست و بعضی شرط بر اکثر کرده اند
در ذخیره گفته اگر بر جراحت دو عصابه بست و بعلیا مسح کرد و بعده برداشت مسح بر سفلی
کند و اول بسنده نه **مسئله تیمم** کند عاجز از آب از جهت بعد او بقدر گروه
بر مختار آب در جانب قدام باشد یا جانب دیگر و فتوی برینست و اگر کم از گروه بود با جماع علما
ثلاثه روا نه اگر چه خوف فوت نماز باشد در جامع گفته که مقیم چون مسافر ست بر
اصح و گروه سه هزار گز ست تا چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت ست ۲ یا از جهت
خوف مرض یا فتن وجع یا ایذای سخت بسبب استعمال یا حرکت اگر چه و ضعف یا بدجراحت
یا بندد در آن خلاف صاحبین ست و درین بر قول امام اختلاف کرده اند لیکن

ظهیریه گفته اگر موضع تیمم بدل بطلبد تیمم روا نه والا نزدیک امام رواست مطلقا و نزدیک صاحبیه اگر بدل ربع درم طلبد روا نه و در ذخیره گفته اگر خادمی یا بنده بایی که بدان اجیر گیرد یا مسلمی که از وی بر وضو یاری خواهد و وضو مضر نباشد روا نه و تیمم نزدیک امام رواست صحیح آنست و همچنین اگر در جایی پلید یا جهت غیر قبله باشد و با وجود محول و شوحه چنان گزارد روا بود و بقولی آنگاه که آن بند نباشد والا تیمم و نماز روا نه یا از جهت خوف سردی مرض یا تیلف در سفر یا اقامت و نزدیک صاحبین مقیم تیمم نکند در جامع گفته که این اختلاف در آن عرف بود لیکن در عرف ما روا نه که اجرت بعد خروج سید هند و این زمان میتواند که بعبرت تعلل کند و حلوانی گفته که محدث مقیم باجماع تیمم نکند اگرچه خوف هلاک باشد هو الصحیح این در کنز گفته و گرمی سخت اینز صحیح تیمم ست یا از جهت خوف دشمنی از آدمی و جز آن اگر کفار منع کنند اسیر از وضو و نماز تیمم کند و باشارت گزارد و پس اعاده کند و همچنین اگر کسی مردی از وضو منع کرد به تیمم گزارد و اعاده کند این در خلاصه گفته و همچنین محبوس و مقید مگر چون خارج شهر باشند که نزدیک امام اعاده نکنند اما خارج از وی و باتفاق اعاده نکنند یا از جهت تشنگی خود یا غیر بفعل یا قوت پس وضو نکند بآبی که از برای طبخ محتاج بود لیکن در ظهیری گفته اگر از برای عجین احتیاج بود تیمم روا بود و از برای مرقه نه و آبی که در بیابان در کوز یا جز آن موضوع باشد از برای شرب مگر چون از کثرت او استدلال کرده شود که از برای شرب و توضی هست و نزدیک فقها آنچه از برای شرب است از و وضو کند و آنچه از برای وضو ست از و شرب نکند و پس با وجود آب شرب نزد یک او تیمم روا نه یا از جهت نایافتن آله پس اگر کسی

یا آلت دلو یا جمد یا آلت نقر تیمم نکند و بقولی روا بود در خلاصه گفته اگر بسیار
پاک دارد تیمم نکند و اگر یاری دلو دارد سوال از وی واجب و اگر کرده وی با انتظار فرمود
نزد امام مستحب است تا آخر وقت و نزدیک خوف تیمم گذارد و نزد صاحبین منتظر شود
اگرچه خوف فوت بود یا از جهت خوف فوت نماز یکه خلف ندارد چون نماز عید پس
اگر در مصلی قبل از نماز محدث شد پس اگر امید ادراک چیزی از نماز دارد وضو کند و الا
تیمم و اگر بعد از شروع محدث شد پس اگر خوف زوال آفتاب باشد با جماع تیمم کند و الا
با امید ادراک تیمم نکند و الا پس اگر به تیمم شروع کرده تیمم کند با جماع و همچنین اگر بوضو شروع
کرده نزدیک امام بخلاف صاحبین و گفته اند که این در کوفه است لیکن در دیار ما در ابتدا
و بنا گزروانه که آب بمصلی محیط است و چون نماز جنازه و این انگاه است که امید ادراک هیچ
تکبیر نباشد و الا وضو کند آما ولی و سلطان و قاضی و امام حی در ظاهر روایت تیمم
نکند و بر صحیح سواست و وقت تیمم وقت حضور جنازه است و اگر جنازه دیگر حاضر شد و در میان
قادر بر وضو شده اعاده کند و نزدیک امام محمد در حال اعاده کند و فتوی بر آنست در
خلاصه گفته اگر یکی جدری دارد یا جراحت باعتبار اکثر است در محدث اعضا و در جنب
تن پس اگر اکثر جنبان است و اقل صحیح تیمم کند و در عکس این را شوید و آن را مسح کند اگر
مضر نبود و الا بر جبیره و خرقه و جمع نکند میان غسل و تیمم و در نصف و نصف بر اصح
تیمم کند و آب استعمال نکند و معرفت قلت و کثرت بقولی باعتبار اعضاست پس اگر
روی و دست و سر محدث مجروح باشد و پای صحیحست تیمم کند و الا شوید و بقولی اعتبار بنمان
عضو اگر اکثر او مجروح است تیمم کند و الا شوید و فرض در تیمم سه چیز است نیت که ای نماز
و در هدایه گفته که تعیین حدث و جنابت بر صحیح شرط نیست دو دست زدن بر خاک پاک

از برای مسح روی و در خلاصه گفته که ضرب باز وضع اولیتر ست و اگر قبل از استعمال
محدث شد بر اصح استعمال نکند مختار امام حلوانی ست و بر مختار قاضی امام کند و ضرب
دیگر برای مسح یدین تا آرنج با آرنج و کیفیت این چنان ست که مسح کند بباطن چهار انگشت
یسری ظاهر یمنی را از انگشتان تا آرنج و بباطن کف او باطن آنرا تا زند و بباطن ابهام او
ظاهر ابهام آنرا و همچنین در دست دیگر یا ظهر کف یمنی بر بطن کف یسری نهد و بسه انگشت
ظاهر یمنی را مسح کند تا آرنج و با بهام و مسبحه باطن او را تا سر انگشتان و همچنین در دست دیگر
آن احوط ست و این احسن کف ابر صحیح مسح نکند که ضرب او بسند ست و در ذخیره گفته
که استیعاب در ظاهر روایت واجبست پس اگر غبار در اصابع در نیاید بضرب ثالث احتیاج باشد
برای تخلیل و اگر خاتم تنگ و سوار نکشد روا نبود و همچنین اگر زیر ابرو و یا بالای چشم مسح نکند
و فتوی برینست لیکن فقیه ابو جعفر گفته که در ظاهر روایت اگر ترک اقل از ربع یا شد روا بود
در جامع گفته که استیعاب بخاک شرط نیست باجماع اما مسح بر صحیح شرط ست و تکرار
مسح باجماع مکروه ست و اگر غیر را تیمم دهد سه ضربت زند برای روی و یمنی و یسری اینست
بر غیر ست و در **مسعودی** گفته سنت در و تسمیه ست پس اقبال و ادبار پس نفض خاک و باک
نزدیک ابو یوسف یکبار نزد امام محمد و بقولی آن محمولست بر کثرت خاک و این بر قلت
پس مسح روی پس یمنی پس یسری در وست نزدیک طرفین هرچه از جنس خاک باشد
چون ریگ و سنگ و گچ و نوره و هرتال و خشت خام و توتیا و سرمه و گل
سرخ و زرنیخ و مردار سنگ و زبرجد و یاقوت و عقیق و مرجان و سقالیه
چون سبو و کوزه و تغاره و آبگینه پس شوختن
خاکستر نشود و نقش نگیرد و نزد ابو

یوسف و روایت مگر بخاک و ریگ و در خلاصه گفته که بقول اخیر و روایت مگر بخاک و در فتوی گفته روا است بر زمین و خاک سوخته و فتوی بر روایت و بخشت پخته کوفته باشند یا نه بقول امام و بیکر روایت از امام محمد لیکن در منیه گفته نزدیک امام محمد روا است اگر کوفته باشد یا بروی غبار بود و در روایت با رو و مروارید و آهن و روی و زر و نقره و ارزیر لیکن در ظهیری گفته که مثل آهن روا است مادام که در زمین اند و مصنوع نشده اند و الا نه مگر چون بر اینها غبار باشد و نه بر خاکستر و عنبر و کافور و مشک و حنا و نه بنمک آبی اما بکوهی و شوره روا است لیکن در خلاصه گفته که براصح بکوهی روا نه و در ذخیره گفته که بر شوره روایت و در خلاصه گفته که اگر از خاک منعقد بود روا بود نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف و نه بر زجاج و گندم و جو باتفاق و نه بر زمین پلید بعد از ذهاب اثر بظاهر روایت و در منیه گفته که بروایتی از اصحاب ما آمده روا است و در ظهیری گفته که اگر بخاک چیزی غلط شود اعتبار غلبه است و چشیدن خاک شرط نه نزدیک امام بخلاف امام محمد پس بر زمین نمناک روا نبود نزدیک این در خلاصه گفته روا بود یعنی نزدیک ایشان اما تیمم بگل نکند بلکه جامه یا تن را آلطخ سازد و بعد از جفاف بمالد و تیمم کند و بقول کرخی روا است و روا است بحجر املس و مغسول نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد روا است اگر بر و غبار باشد و بروایتی روا است مطلقاً و در خلاصه گفته جنبی تیمم کرد و دیگری نیز همانجا تیمم میکند روا بود و روا است بغبار جامه و [illegible] اگر بخاک پاک قادر نباشد و همچنین اگر قادر باشد نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف [illegible] گفته صحیح اول است و اگر در خشت یا دیوار هم [illegible] مسح کرد به نیت تیمم روا بود و اگر نکرد لیکن [illegible] تیمم [illegible] روا بود که [illegible] وجود فعل است

۱۹

اما بغبار جامه پلید نه **در جلالی** گفته بغبار زین و گندم روا است در برجندی گفته روا ست
بغبار هر جسم اگر چه از جنس زمین نبود و از امام ابویوسف آمده روا است بغبار پشت حیوان
ماکول نه غیر ماکول و روا است قبل از وقت و قبل از طلب آب نه حاضر و این شش صورت
دارد یکی آنکه علم بآب قبل از نماز داشت و نه طلبید قبل و بعد از نماز روا نه مگر بقول حسن
که در سوال و است لیکن از بدایه گفته که نزدیک امام روا بود بخلاف صاحبیه و از امام ابی یوسف
آمده که طلب واجب است در جائیکه آب عزیز نباشد و الا نه قبل از آن طلبید او نمید هد مگر بثمن
پس اگر ثمن زاید بر زاد ندارد یا بغبن فاحش فروشد تیمم روا بود و الا نه و آن دو چند قیمت
ست و بقولی آنچه زیر تقویم در نیاید و بقول غبن درم در جنابت و نصف درم در وضو و اختلاف
کند و عبرت بار قیمت جائی است که اقرب باشد بجای عزت آب سوم نطلبید و بعد طلبید اگر
ده او اعاده کند و الا نه چهارم قبل طلبید و نداد و بعد ادا اعاده نکند پنجم در نماز دانست و ظن یا
شک عدم اعطا دارد تمام کند و بعده اگر طلبید و داد باطل شد و اگر نداد بر خلاف مسئله
اولی ست و اگر قطع کرد و طلبید اگر داد تیمم باطل شد و الا نه و همچنین اگر بعد از این بار دوم
طلبید ششم در نماز دانست و ظن داد قطع کند و طلبید مگر بقول حسن و اگر قطع نکند در وجوه
مسئله اولی ست و امام النسفی گفته که در نماز دید و بعد از اتمام طلبید و داد اعاده نکند و آنچه
کرخی گفته که اعاده کند آن در آب سبیل است **و در خلاصه** گفته آب طلبید و او گفت
منتظر باش باجماع انتظار کشد اگر چه وقت برآید و روا است که بیک تیمم گزارد آنچه خواهد در وقت
و بعد آن و تیمم را شکند آنچه وضو را شکند و زوال مرض مبیح و قدرت بر آبیکه کفایت
کند پس اگر آبی یابد که اعضا فریضه را یکبار تواند شست بر مختار شکند و اگر آب نرم
دارد و سر او بیماص لسته تیمم روا نه و حیله آنست که بغیر بخشد و بعد از تسلیم بود یعت بیشتر

خود نهد یا گلاب یا آب زعفران در آن ریزد تا آب مقید شود لیکن در محیط گفته که حیله نیست
ندارد که تا ورست بر استعمال بواسطه رجوع جنب مسافر آب بقدر وضو یابد تیمم کند نزد ما
نزدیک ما و همچنین محدثے که آب بقدر غسل بعض اعضا یابد اما اگر جنب بعد از تیمم محدث شود
بر و وضو واجبست این در جواهر گفته محدث آب یافت و جامه او پلید ست شوید و تیمم کند گویند
که اول مسئله که امام از استاد خود حماد مخالفت افتاد همینست که نزدیک او وضو کند و اگر
وضو کند و بجامه پلید گزارد روا بود و لیکن بد کرده و اگر آب میان پسر و پدر باشد این
اولیترست و در ظهیری گفته اگر در سفر با جنب و حایض و میت آبی بقدر کفایت یکی باشد
اگر آب مباح ست بقولی غسل این اولیترست و جماعه بر آنند که غسل آن اولیترست و اصح
همینست و الا مالک احق ست و در ذخیره گفته که اگر آن آب مشترک باشد کسی غسل نکند
و اگر بجاے حایض محدث باشد نیز جنب غسل کند و در کنز گفته که جماعت
مقیمان آب ملک وضو دارند مالک وضو کند و اگر مباح ست تیمم همه نشکند و چون یکے
وضو کند دیگران اعاده کنند و اگر آن آب بجمله بخشیده باشد تیمم کسے نشکند و اگر آن
آب یکے را مباح کنند در مختار الجوابات گفته تیمم او شکند نزد صاحبین بخلاف
امام و صحیح اوست و در جامع گفته که رفت تیمم نا نشکند و مستحب ست که راجی تاخیر
کند تا آخر وقت مستحب پس اگر وی را اول وقت گزارد و بعده یافت اعاده نکند کما
فی شرح الوقایه و این انگاه ست که بعد بقدر کوه باشد و الا تیمم کند و اگر چه خوف
فوت باشد و غیر راجی تاخیر نکند بر صحیح و واجب طلب بقدر غلوه سیصد گز تا چهار صد
گز اگر گمان قرب دارد و باخبار و جز آن یاد آمد که آب در رحل ست اعاده نکند و اگر چه وقت
باشد و نزد امام ابو یوسف اعاده کند این انگاه ست که خود نهاده یا غیر او با مراد او

باتفاق نه در خلاصه گفته کسیکه قضا آب به تیمم گزارد بعده
ظاهر شد که قضا نشده ست باجماع روا نه واگر بر آب گذشت وفراموش کرد که
متیمم ست شکند اگر بخواب گزرد یا بغیر خواب آگاه نشود شکند اما اگر آگاه
شود واز جهت خوف نزول نتواند نه واز شرح طحاوی گفته که در هر دو جا نه
و در ظهیریه گفته مریض بر وضو و تیمم قادر نیست و متوضی و متیمم نے یابد
نگزارد و بے دست و پای بر روی جراحت دارد بی طهارت گزارد و تیمم نکند
و باز نگرداند اصح اینست و در جامع گفته اگر خاک پاک نیابد نزد امام نگزارد
و از ابو یوسف چهار روایت ست بروایتے چنین و بروایتے باشارت گزارد
تا تشبه شود و بروایتے تیمم کند بخاک پلید و ایما کند و بروایتے رکوع و سجود کند
و باز گرداند و قول امام محمد مضطرب ست و در خلاصه گفته که ایما در قول ابو
یوسف که زمین خشک نباشد والا برکوع و سجود گزارد و این همه وقتی ست که نقر
زمین و دیوار ممکن نبود والا خاک پاک کشد و نماز گزارد باجماع اما
ماشی و سابح و سائف باجماع نگزارد و اگرچه خوف فوت بود اما عاری
در پلید جامه گزارند و اعاده نکنند **فصل چهارم در طهارت**
جامه و جای بدانکه پاکی جامه شرط نماز ست در ظهیریه گفته اگر بر سر مصلی از
جامه معلق طرف پلید افتاد و شکنند مجرد مس بے حمل آن که مضر نیست
و در خزانة الفتاوی گفته اگر بجامه یا تن نجاست اکثر از درم رسیده
یا در اثنا حمام مبیش از امام یا در جماعت زنان یا در جاسے پلید
افتاد یا عورت او کشف شد اگر اینها نه شد اند

شکند کم باشد یا بسیار والا اگر رکنی ادا کند شکند علم اینها دار دیانه واگر ادا نکرد لیکن
در نگ کرد بعذر نشکند و در ظهیریه گفته بی عذر اختلاف ست و در ظاهر روایت
از امام شکند و بقولی امام نیز با وی ست و در ترغیب گفته نزدیک امام ابیوسف
شرط امکان ادا ست پس تا خیر بقدر رکنی شکند و نزدیک امام محمد نشکند تا ادا نکند
و فتوی بر نیست اما اگر بیند تنگ پوشد با جماع روا بود این جامع گفته ست و در جامع
گفته از زحام شد و از جهت خوف وقت ضیاع نعلین پلید بر پشت و استاد و بعد از
خفتن نهاد و اگر در از دحام صف زنان یا قدام امام افتاد یا پشت بقبله داد و بعد از ان
بمحل آمد و اگر بسیار استاده نکند والا نه در فتح القدیر گفته اگر طرف پلید از دستار
که بر سر بسته بر زمین افگند اگر بتحریک یعنی بقیام مینجنبد نماز روا بود الا نه و همچنین مندیل
و هر جا که ملبوس او بود در ظهیری گفته اگر از دامن پلید گرفت اگر جای قبضه
پلید ست روا نه والا بر مختار روا ست اگرچه بتحرک رکوع و سجود مینجنبد در سراجی
گفته اگر با تن یا جامه او نجاست ست که اگر آنرا با موضع استنجا ضم کند از درم گذرد
مضر نه و اگر بجامه نجاست دید و ندانند که کی رسید هیچ نماز باز نگردانند لیکن در جلالی از
معلی گفته که نزدیک امام اگر تر ست یکروزه گردانند والا سه روزه در ظهیری گفته بر مختار
نزدیک امام نگردانند الا نمازیکه در وست کودک پلید یا جامه پلید در کنار مصلی نشست
و کودک مستمسک ست یا کبوتر پلید بر سر او افتاد و همچنین میگزارد روا بود اگر متمسک
نباشد نه این در فتح القدیر گفته در منیه گفته اگر در وقت سجده جامه بر نجاست
خشک افتد روا بود و طهارت جای نیز شرط نماز ست یعنی جای دو قدم و جای
سجده نیز بقول صاحبین بخلاف امام که اکتفا بینی نزدیک او روا ست علامه

شرح خلاصه گفته که طهارت جای زانو در ظاهر روایت شرط است لیکن در تحفه گفته
که بر مختار نزدیک همه شرط نه اما طهارت جای دست نزدیک علمای ما شرط نه بخلاف
زفر و شافعی و در منیه گفته اگر جای قدم و زانو پاک است و جای جبهه و بینی پلید نزدیک
امام سجده بر بینی کند روا بود بخلاف صاحبین اگر جای بینی پلید است پس باتفاق روا
و اگر جای زانو پلید است بر اصح روا نه و اگر زیر یک قدم پلید است روا نه اگر بر وی نهد و اگر
معلق دارد روا بود و اگر زیر هر قدم اقل از درم است و بجمع افزاید روا نه چنانچه در
جامه و طاقه و همچنین زیر قدم و جای سجده باشد و بجمع افزاید اما آنچه بر جامه و جای
باشد جمع نکنند این در شرح خلاصه گفته نماز بر سطحی که در وی نجاست باشد اگر محیط
نبود روا است و الا نه زمین پلید اگر گل یا گچ فرش کرد روا است و اگر بخاک کرد اما
کلاه نکرد اگر اندک باشد چنانچه بشم بوی او یافته شود روا نه و الا روا است در خلاصه
گفته پلید تر جامه انداخت و گزارد اگر آنجامه دو ساختن ممکن بود نزدیک امام محمد روا
و بقول امام حلوائی روا نبود تا طرف دیگر از جامه بر و نیندازد و این است قول امام ابی یوسف
در ظهیری گفته اگر بر روی پاک خشت گزارد اگر در زمین مرکب باشد روا بود و همچنین
اگر مرکب نباشد بقولی و اگر بر طرف پاک لبد یا بوریا گزارد روا بود بر صحیح طرف دیگر
متحرک شود یا نه هو المختار کما فی الخلاصه در جامع گفته بر طرف پاک جامه که چو بر یک
بجنبد روا نه و بر روایتی روا است در فتح القدیر گفته هو الصحیح مطلقا در ترغیب گفته
هر چیز که چون پاره کنی دو شود چون تخته سطبر نماز بر روی پاک او روا است و اگر بر روی
پاک پوست گزارد دو قول است مصلای تنک که بر هر چه افگند عین آن نماید بر زمین
پلید افگند و گزارد در مختار امام فخر الدین روا است و بر مختار شیخ برهان الدین و اگر بر روی

۲۰۱

پاک بجامه دو تو گزارد اگر مضرب ست روا نبود والا بود و اگر نعلین پاک بر پلید
فراش کند و بروی ایستد روا بود و اگر در پوشد روا نه و اگر آستین گسترد و بر و سجده
کرد روا بود و بقوسے نه مسئله نجاست بر دو گونه ست غلیظه و خفیفه غلیظه آنست
که چون از درم افزاید روای نماز باز دارد و در کنز گفته که شستن زاید فرض
ست و درم واجب و کمتر سنت و در جلالی گفته که کم از درم عفوست و همچنین آنچه
احتراز از و دشوار بود چنانچه بولی که بر جامه پراگنده شود چون سر سوزن اما اگر آنجامه
در آب افتد پلید شود بر اصح این در خلاصه گفته و این همه آنگاه ست که بر جامه نمایان نشود
والا غسل آن واجب اگرچه افزاید این در جامع گفته و چنانچه مگس بر پلید همی
می نشیند آنگاه بر جامه لیکن در خلاصه گفته که چون فاحش باشد و این بر اصح
مقدر ست بربع جامه و چنانچه باد خاک پلید بر جامه و تن افگند لیکن
در خلاصه گفته که چون اثر نجاست یابد اما اگر باد از نجاست گذشت و بجامه
تر رسید بقول حلوانی پلید شود و امام زفر در بول گفته که خاصه اندک او چون
بسیار مانع ست و بقول شافعی اندک نجاست عفو نیست مگر چون پشه که بسیار
نبود و ابری که بر محل بعد از استعمال سنگ بماند و در منیه گفته که نزدیک ما دم
و کم از و عفوست اما باید که شوید و اگرچه اندک بود و از امام آمده که اندک قطره
خون شسته و در جلالی از امام ابویوسف گفته اگر کم از درم باشد و ترسد
اگر بشوید جماعت برود فاضله آنست که بجماعت برسد و در فوجیره گفته اگر
مصلی دید افضل آنست که قطع کند و شوید اگر در وقت سعت باشد و الا نه و اگر
خوف فوت جماعت باشد بجای دیگر میتواند رسید قطع کند و الا نه و در جامع

جلد اول

گفته که درم بر صحیح در تنداره وزن مثقال است و در غیر آن قدر عرض کف
یعنی قدر یکه آب بر دست کشاده قرار گیرد و اعتبار گاه اصابت است بر مختار
پس آنچه بعد از آن افزاید مانع نشود و بعضی در ظهیریه و فتح القدیر گفته که اگر
پلید بقدر درم رسید و با نبساط افزود مانع نبود در اختیار امام مرغینانی و جماعتی چنانچه نجاست
چون سر های سوزن رسید آب پلید نشود اما مختار دیگران نخست و در منیه گفته ماخوذ
اینست پس اگر قبل از آن گذارد روا بود و بعد از آن نه و در جلالی گفته بطهارة درم رسید
و آن به بطانه تجاوز کرد نماز در آن روا نه نزدیک ابو یوسف بخلاف امام محمد و ابو سلیمان از
امام محمد گفته که در جبه مبطنه روا نبود که این دو جامه است و بجمع افزاید پس بعضی گفته اند
که از امام محمد دو روایت است و بعضی حمل کرده اند این را بر وجه فاصل از پنبه و غیره و آنرا بر عدم
آن و فقیه ابو اللیث از امام صفار گفته در سکه طرفین او پلید باشد نماز با او روا نه لیکن
در خلاصه گفته که بر مختار روا است و آن چون خمر است باجماع و سایر اشربه محرمه بر ظاهر روایت و بر روایتی
خفیفه است و خون ماهی و زرداب قی و در هدایه گفته که خون ... اگر حد نیافته باشد بر صحیح پلید نبود
پس اگر در آب اندک افتد پلید نشود بر صحیح و اینست قول شیخین این در مختار الجوابات گفته
و افگنده آدمی و سگ و سباع بهایم و ماکیان و بط و آنچه افگنده او بوی ناخوش دارد از طیور غیر ماکول
این در خلاصه گفته و ابوال غیر ماکول از غیر طیور چون گربه و موش و غوک بری و بقول اول این نجاست خفیفه
و بعضی بول گربه و موش پاکست این در جامع گفته و افگنده گاو و گوسفند و شتر و اسپ و خر نزدیک امام غلیظه
خفیفه است در هدایه گفته که امام محمد چون بری آمد و ابتلای عام دید فتوی داد که بسیار نیز مانع نیست و علما
بخارا نیز برین قیاس کرده اند و خفیفه آنست که اگر ربع جامه یا موزه یا عضو رسد نماز
با آن روا نبود و کم از آن عفو است در جامع گفته مراد از

ربع ربع طرف جامه ست چون در این و آستین و اصح آنست و فتوی اکثر برینست و آن

چون بول ست ماکول نزد شیخین و نزدیک امام محمد پاک ست و فتوی برآنست لیکن

از مفاتیح گفته که بول ماکول نزدیک امام غلیظ ست و نزدیک امام ابویوسف خفیفه ست

و نزدیک امام محمد پاک و فتوی در آب اولست و در جامه دوم و در کدس سیوم

و افگنده مرغان حرام نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد غلیظ ست لیکن در خلاصه

گفته که نزدیک آنها پاک ست و نزدیک این غلیظ اما افگنده ماکول باتفاق پاک

ست و در ملتقط گفته که افگنده طیر که بوی ندارد پاک ست در خلاصه گفته کرمی که از

نجاست زاید پلید نیست و همچنین هر حیوانیکه در پلیدی باشد تا اگر بعد از غسل در آب

افتد پلید نشود و نماز با او روا هست و همچنین با دود ابریشم و سرکه و کرم که آب را پلید نکند و

یا بیضه گنده که در آستین دارد و یا بیضه که در وی بچه مرده نبا تا روا و بول شنینه خمر و روا ست

اما نافه خشک مشک با تر نیز اگر آن نافه مذبوحه باشد لیکن در ذخیره گفته که بر صحیح تفصیل

روا هست در کراهت حمادیه گفته که مشک عنبر و زباد پاک ست و در صیدیه گفته

که مشک پاک و حلال ست و آنچه از شیعه نقل میکنند که پلید ست باطل ست در مسعودی

گفته که در آب دهن آدمی یعنی خوی امام اسپیجابی از مسلمان فارسی روایت ست که

پلید ست لیکن بظاهر روایت پلید ست که پیغامبر گفته علیه السلام که آب دهن و منی

و چشم و خوی شما پاک ست اما آب دهن خفته را ابو نصر بلخی گفته که اگر بعد از جفاف

رنگ و بوی ماند پلید ست لیکن در ظاهر روایت پاک ست و در کنز گفته از دهن باشد

یا از جوف نزدیک طرفین پاک ست و فتوی برینست و در خلاصه از امام ابی

یوسف گفته که آب دهن خفته پلید ست نجفته چنانچه بلغم و همچنین نماز با خرقه مخاط

نزدیک طرفین نجاست ودر نزدیک آن نه اگر واصل باشند در مختار گفته که بخار نجاست هم بلمل پر گشتار پلید نه و در خلاصه گفته مگر چون اثر پلیدی نماند اگر بر سقفی نجاست باشد تندار یا غیر تندار و آب باران از و چکیده بجامه رسید اگر میبارد پاکست والا نه و صابون و نیل و روغن کتان پلید نه در ذخیره گفته که غساله میت هر جا پلیدست هر جای قرار گرفت و بچیزی رسید پلید شود اما اگر بغاسل در آن غسل رسد واز و احتراز ممکن نبود نه واز خلف آمده که اگر سنگ پلید در آب روان انداخت و تقطر بجامه رسید اگر از آبی ست متصل تا بن پلید شود والا نه واگر نداند خوب آنست که نشوید واگر همچنان گزارد روا بود لیکن ابن شجاع و نصیر گفته اند بر وست که شوید از امام محمد نیز چنین آمده وابراهیم بن یوسف وابوبکر بر آنند که مضر نه مگر چون رنگ نجاست نماند فقیه ابو اللیث گفته هو الماخوذ و همچنین اگر در آب بول کند و رشاش آن بجامه رسد مضر نه تا نداند که بول ست هو الماخوذ واز محمد بن الفضل آمده که یکی در آب بر سپا میرود و آب بجامه او میرسد واگر در پای او پلیدی باشد پلید شود آب روان باشد یا استاده والا نه واگر بغاسل و ابه از آب یا عرق رسد ابو نصر گفته مضر نه وانچه از بول و سرگین با و رسیده بعد از جفاف و تنا ثر مضر نشود اگر با گل سرگین آمیخته چیزی اکلاوه گردند و بعد از خشکی جامه تر بر و نهاوند پاک نه واگر گاه پلید در گل نا بشد اگر محل او منوده شود پلیدست والا نه لیکن در خلاصه گفته اگر خشک شود پاک گردد واگر باز تر شود عود کند بر وایتی واگر یکی از آب و خاک پلید باشد بقول اعتبار آنراست و بقولی این را و بقولی پاک را و علیه الاکثر این در فتح گفته و بقولی پلید آو بعضی گفته که بقولی امام محمد گل پاک ست

۲۰۵

و بقول ابو یوسف پلید لیکن در خلاصه گفته که بر ماخوذ فقیه پلید ست هو الصحیح اگر جامه پلید
تر در جامه پاک خشک پیچیده شده در طوبت و اثر آن در وی ظاهر شد لیکن چنان نشد که بعصر از ان
آب روان شود بر اصح پلید نه و همچنین اگر بر زمین پلید تر گسترده شد در خانیه گفته اگر بر فراش
پلید خواب کرد و بعرق تر شد اگر اثر بلل در تن او ظاهر شود پلید شود و الا نه در خلاصه
گفته اگر ماهی تر بر زمین پلید یا لبد خشک نهاد و آنجا نه استاد بلکه روان گذشت پلید نشود اما
اگر ماهی خشک بر زمین تر نهد و تری پیدا شود پلید گردد و اگر سگ عضو یا جامه کسی را
در حالت غضب گیرد پلید نشود و اگر در حالت فراخ گیرد شود لیکن در ملتقط گفته در هر دو
صورت نشود تا تری نه بیند اگر سگ از آب بدر شد و خود را افشاند پلید شود و اگر
آب بار نشسته اما آب مستعمل بروایت حسن از امام غلیظه ست و بروایت ابو یوسف
خفیفه ست و بروایت امام محمد پاک نه پاک کنند و هر یک بروایت خود اخذ کرده در خلاصه
گفته که بر صحیح امام با امام محمد ست و در ترغیب گفته که امام بقول او رجوع کرده و فتوی بر
قول او ست در جامع گفته که این خلاف را مشایخ بلخ ثابت کرده اند و مشایخ عراق گفته
اند که پاک ست بخلاف مختار محققان مشایخ ما وراء النهر است پس اگر کسی در آب افتد
تو صنی از و در روا بود بر صحیح مگر چون غالب شود و آن آبی ست که او را از جهت تحصیل ثواب
یا رفع حدث استعمال کنند نه آبی که بدان جمادات را شوید چون جامه و کاسه و دیگ و میوه
و نه آبیکه بآن بهایم را شوید یا ران یا جز آن را از آنچه اعضای وضو نیست بر اصح و چون
آب از عضو جدا شود بر صحیح مستعمل گردد و نیت نه مذهب علمای ما در پرسیند اکثر مشایخ است
لیکن امام نخعی شرط کرده که در جای قرار گیرد و نیت مختار طحاوی و بعضی از مشایخ بلخ و امام
ظهیر الدین مرغینانی و صاحب خلاصه و کنز و اگر از جهت قربت اعضای خود را هزار بار بشوید آب

بخش ... پلید ست ... بخلاف خشک ... باران ...

اخیر چون ولست اما آنکه بر عضو باشد یا از عضو بر جامه چکید باجماع مستعمل نه و در مختار

گفته خرقه که آن روی خود را مسح کند پلید نشود و این نص ست از امام و همچنین آنچه بر جامه چکید

واگر آب وضو بر جامه یا تن وان شود مکروه نه در خلاصه گفته که وضوی کودک عاقل مستعمل

ست بر اصح و در حمادیه از حجت گفته که آب مستعمل سه گونه ست غلیظه باتفاق چون آب

استنجا و غساله جامه پلید دیگر طاهر طهور باتفاق چون غساله گیاه و جامه پاک دیگر مختلف فیه

چون آب وضو و غسل و فتوی بر قول امام محمد ست که طاهر ست غیر طهور تا اگر جامه یا بدن

تر نشود نماز روا بود مسئله اگر نجاست بجامه یا تن رسد اگر تند ارست پاکی آن بازاله عین

بآب پاک و بهر مایع مزیل چون آب مستعمل و علیه الفتوی و آب مقید نه بروغن و شیر و مثل

این باجماع **و در جامع** گفته اگر باقی ماند اثر آن یعنی بوی دشوار باشد ازاله آن چنانکه

بغیر آب احتیاج شود معفو ست اگرچه بسیار بود این در ذخیره گفته و ازاله کافیست در

ظاهر روایت واگرچه بیک غسل باشد و بقولی بعده یکبار شوید و بقولی دوبار و بقولی

سه بار و ازاله در مصبوغ باسالة آب فید ست و همچنین بو تی که او را بالحرمل چرب کنند واگر غیر

تند ارست پاکی آن بغسل و عصر ست ثلثا در ظاهر روایت **و در ذخیره** گفته

اگر بعد از غسل و عصر قطره از جامه چکید اگر مبالغه کرده چنانکه بعصر آب از آن روان

نشود جامه و دست و قطره پاک ست والا هر سه پلید و اعتبار در هر شخص قوت

وطاقت اوست تا اگر مبالغه نکند از جهت رعایت جامه روا نبود این در خانیه

لیکن در ترغیب گفته که عصر بقوی بقدر قوت عاجز ست و بقوی قدر

قوت جامه هو المختار و اینجمه آنجا که عصر ممکن باشد والا آب بر

روان کنند تا از نشیب به احقاق حافظ آمده اگر متن بر سه دسته با ریابی

شوید پاک شود و بطانه موزه که پاس بود پلید شد بعده موزه شست و مالید و
سه بار آب پر کرد و بخت نشیلید پاک شود که جریان آب قایم مقام غسل ست و
در جامع گفته اگر عصر ممکن نبود سه بار شوید و هر بار تا عدم تقاطر درنگ کند
نجاست نوشیده باشد نزدیک امام ابیوسف علیه الفتوی و نزدیک امام محمد
هرگز پاک نشود همچون کوزیکه نجاست نوشیده باشد و خشت پخته که نو باشد و بوریا
و پوست مدبوغ بآن و مانند اینها و در ملتقط گفته که عضو پلید چون زالیسید چندیکه
اثر رفت پاک شد و از امام محمد آمده اگر محل حجامت را سه خرقه پاک تر مسح کند
کفایت کند در ذخیره گفته اگر بول بتن رسید و دست سه بار تر کرد و اگر متقاطر
باشد پاک شود و الا نه و اگر تن بمائعی شوید جز آب مطلق از امام ابیوسف رحمها
او دو روایت و از امام محمد یک روایت که پاک نشود و اما جامه باجماع پاک شود
و نجاست چاه بعد از اخراج نجاست و قبل نزح غلیظه ست و بعد نزح کم شود
و خفیف می باید و امام حلوانی گفته که نجاست آبهائیکه بآن جامه پلید شسته
شود نیز باین ترتیب ست پس اگر بجامه آب ثالث رسد بعصر پاک شود و حاجت
بغسل نبود و اگر دوم رسد یکبار و اگر اول رسد دو بار و امام سرخسی گفته که از هر سه
پاک نشود مگر بسه بار لیکن از شرح جامع گفته که این قول امام ابیوسف ست
و بقول امام محمد از اول بسه بار و از دوم بدو و از سوم بیکی در خلاصه گفته
که پاکی جامه از منی تر بغسلست و از خشک بفرک نیز لیکن انگاه که سر ذکر ببول
و مذی آلوده نباشد و الا نه لیکن در جامع گفته از فقیه ابیجعفر که مشایخ ما مذی را
اعتبار نکرده اند که تابع منی ست و اگر بعد ازین آب بوی رسد بمختار عود نکند

لیکن از محیط گفته که بر صحیح عود کند و ظاهر روایت اینست و گفته اند که آن نزدیک
صاحبین ست و از امام در روایت اظهر اینست اما تن ازو پاک نشود مگر بغسل لیکن
از محیط گفته که تن چون جامه ست و اسفل از دو عاتقه پاک نشود مگر بغسل لیکن از
زاهدی گفته که بر صحیح پاک شود اما غیر منی اگر تنک باشد چون خمر و بول پاک نشود
از دیگر آب بتن رسد یا بجامه یا بموزه لیکن از زاهدی گفته اگر موزه را بخاک
یا ریگ بمبالغه مسح کند پاک شود و علیه الفتوی و اگر سطبر باشد آن دو پاک
نشوند مگر بآب و همچنین این اگر تر باشد و از امام ابو یوسف آمده اگر بر زمین مالد
چنانچه هیچ رنگ نماند پاک شود و عامه بر اینند و هو الصحیح و اگر خشک باشد پاک شود
بمالیدن بر زمین و ذهاب اثر نزدیک شیخین بخلاف امام محمد لیکن از محیط گفته
که صحیح اول ست و رجوع این نیز مرویست و اگر آب باو رسید عود کند در یک روایت
و اگر تیغ یا کارد رسید اگر بول ست پاک نشود مگر بغسل و اگر خون ست بمسح دو تا
اثر پاک شود چنانچه کارد را بعد از ذبح بر پشم یا جز آن مسح کند تا اثر برود پاک شود تا
اگر خربوزه بآن قطع کند پاک باشد و از فتاوی گفته نه لیکن در برجندی از کافی
گفته هر املس که در وی نجاست در نیاید چون تیغ و کارد و آینه پاک شود بمالیدن و نیز
و جز آن و فرق نیست میان پلیدی تر و خشک عذره و بول و اگر بزبان بلیسد
یا بریق مسح کند نیز پاک شود و همچنین اگر کودک بر پستان قی کرد چون چند بار بمکید
پاک شود و اگر باهن رسید و در آتش در آورند پاک شود مانند کلهٔ خراب آلوده
اما اگر آهن تا بآب پلید تمویه کرده شد نزدیک امام محمد پاک نشود و نزدیک امام ابو یوسف
سه بار بآب پاک او را تمویه کنند لیکن از قص گفته که هر بار رش سرد کنند و از کافی گفته

۲۰۹

گرهر بار تا عدم تقاطر و رنگ کنند و اگر تنور را بعد از مسح بخرقه پلید تافت اگر قبل از الصاق نان خشک شده نان پاک ست الا نه و اگر بر زمین رسید بجفاف و زوال اثر پاک شود و همچنین آجر مفروش بعد از قلع در عود و روایت است اگر از گل پلید آوند ساخت و بخت پاک شد اگر بدخت بار ان رسد پاک شود و اگر نرسد اختلاف و گیاه تا ایستاده بر مختار بجفاف پاک شود و بعد ه نه مگر بغسل و سنگریزه چون زمین ست اگر متداخل باشد و الا نه و حص یعنی تواره چون زمین ست و اگر بر زمین بعد از جفاف آب رسد بر مختار عود کند لیکن از کبیری گفته صحیح نه اگر نجاست رسید اگر بقدری باشد که احتمال زوال نبود دارد پاک شود و اگر قلیل نصف باشد نه اگر سرگین یا عذره خاکستر شود نزد امام محمد پاک شود و فتوی بر اینست و نزد ابو یوسف نه و همچنین خوکی که در مملحه افتد و نمک شود و همچنین هر عین نجاست که عین دیگر شود نزد امام محمد پاک شود و علیه الفتوی بخلاف ابو یوسف این در مختار گفته چنانکه سرگین در جا ... لای شود یا خر نمک شود در منیه گفته یا بالوعه گل شود این در ملتقط گفته اگر طرفی از جامه پلید شد و فراموش کرد و بعده یک طرفی از وی بی تحری نشست بر مختار پاک شود تا اگر بعد از نماز ظاهر شود بر مختار بر وی اعاده نه این در مختار گفته و اجری که نجاست نشد اگر کهنه باشد سه بار ریک دفعه بسنده ست و الا هر بار خشک کند چنانکه تری نماند بشرط آنکه مزه و رنگ و بوی نماند و لا اینهمه حکم ظاهر اوست نه باطن و مثال اگر پاره از و در آب افتد پلید شود و کوزه خمر سه بار در آب کند هر بار بعد ساعتی اگر نو شد این نزد شیخین ست و نزد امام محمد هرگز پاک نشود و اگر بعصیر رسید اگر خشک ست از دلک جاید نه و الا پس اگر از نی باشد آب بر وی روان کنند تا زایل شود و اگر از درخ باشد و امثال او سه بار

شوید و هر بار خشک کند نزد ابو یوسف و نزد امام محمد بی دلک پاک نشود و تیلی هر بار بر و خنبر گران نهد یا انسانی استد تا آب بدر شود و اگر بر زمین رسید سه بار آب بر و ریزد و هر بار بمالد و آن آب را بخرقه بردارد و یا بکاود و زبر او را زیر کند و اگر بار شد اگر آب باران روان شد پاک شد و الا نه و اگر طایری در دیگ گوشت افتاد مرقه باجماع نخورد اما گوشت اگر وقوع او در حالهٔ سکون خورده شود و اگر در حالت غلیان ست نه بر قیاس قول امام محمد اما بر قیاس قول ابو یوسف سه بار آب نوجوش دهد و همچنین اگر در شکم بریان بعره باشد و آن بجهد در حالهٔ بریان کردن رسیده و اگر بر روغن رود و آن آب در رو انداخت و ریخت پاک شد و اگر جامد ست آن قدر را ازمیان دور کند و باقی پاک ست و فرق آنست اگر بعد تقدیرات محل همان دم برابر نشود در دلست الا انه و در جامع گفته که روغن در شک کند و آب در همانقدر بریزد و بجنباند و بگذارد تا بالا شود و بگیرد یا از زیر سوراخ کند تا آب بر شود و همچنین سه بار و دو شاب عسل در دیگ کند و سه بار آب در آتش بجوشد چندانکه هر بار بقدر اول شود و درینجا تقدیر آب مذکور نیست لیکن بخط بعضی ثقات یافتم که در و من من کافیست و این طریقه را در مختار در روغن نیز گفته و این همه نزد یک شیخین ست و نزدیک امام محمد هرگز پاک نشود و اگر بساط و لبد و جامه کلان و مثل آن رسد بجریان آب یکشب پاک شود و از کافی یکشبا روز گفته و دلک و خشک شرط ست و در ترنه و در ذخیره گفته اگر گندم نجس پرورده شده و اما س گرفت نزد امام محمد پاک نشود و نزد ابو یوسف سه بار به آب پرورده و هر بار خشک کند و اگر رسید اما اماس نگرفت بعده سه بار بشست تا بوی و مزه

همانند نزد یک این بجز و من پاک نیست و نزد یکی آن حلال نیست در مختار گفته که قلعی
با ذابت پاک شود در خانیه گفته اگر دست بحنا پلید رنگ کرد بسبب غسل پاک گردد
و باید که او را چندان شوید که آب او رنگین نشود و خشب بسطر پاک شود در جامع
گفته پوست بدباغت پاک شود مگر پوست خوک و آدمی و عود نکند باتبلال در حقیقی
باتفاق و در حکمی اصح و آنچه پوست او بدباغت پاک شود بذکوة نیز پاک شود و
همچنین بجسم و شحم او و همه اجزای او بر صحیح اختیار ی باشد یا ضروری و موی سیت و
عظم او و عصب او پاک ست بی سوت و الا نه و استخوان فیل نزد یکا امام محمد پلید
ست لیکن در مجموعه گفته که فتوی بر پاکی ست و این هر سه از انسان پاک ست
و از امام محمد آمده که موی او پلید ست اما فتوی بر پاکیست نه از خوک و از ائمه
ثلثه آمده که موی او پاک ست **فصل پنجم** بدانکه ستر عورت شرط نماز ست
اگرچه بآب یا باوراق یا بگل نه بظلمت تا اگر در خانه تار یا شب تار برهنه نماز
گزارد روا نبود و در **تتر غیب** گفته که نماز با جامه تنک که از و اندام نماید
و مقنعه تنک که از و موی نماید روا نبود اگرچه بجای تار بود و در **ذخیره**
گفته که نماز در پیراهن جیب دار بی ازار رواست اگر بر عورت نظر نیفتد و الا نه
این صریح ست که ستر از خود لازم ست لیکن عامه بر آنند که از غیر لازم ست نه از خود
تا نماز درو رواست اگرچه نظر افتد هو المختار این در سراجیه گفته و همچنین اگر نظر کند
هو الصحیح این در مختار گفته و عورت مرد از زیر ناف ست تا زانو و زانو و همین
عورت داه با پشت و شکم و عورت تمام تن مگر روی و کف دست از زیر انگشتان
و قدم از زیر شتالنگ تا انگشتان و ساق یک عضو ست و همچنین ران لیکن

بر صحیح با زانو شست و همچنین الیت و همچنین انثیین بر صحیح هر دو یک عضو اند اما دبر و
انثیین بقولی یک عضو اند و بقولی سه هو الصحیح این در فتح گفته و پستان مراهقه
تبع سینه ست بخلاف بالغه و هر گوش عضو ست و موی نازل بر صحیح عضو تام ست
در خلاصه گفته که کعبین تبع ساق ست و میان ناف و عانه عضو تمام ست و
ناف عضو تام ست بر شکم این در کنز گفته در جامع گفته که کشف ربع عضو مانع ست
نزدیک طرفین هو الصحیح و نزد امام ابو یوسف فوق نصف در نصف دو روایت و در
حکم غلیظه قبل و دبر و خفیفه برابر اند و در خلاصه گفته هو الاصح و نزدیک شافعی ظهور
اندکی از عورت مانع ست مطلقا و در جامع گفته که انکشاف متفرق جمع کرده شود
چون نجاست حکمی جامه پلید دارد لیکن مزیل نمی یابد یا می یابد لیکن ثمن ندارد یا خوف
تشنگی یا دشمن ست نماز با آن جامه گزارد و اعاده نکند اگرچه مزیل یابد و وقت باقی باشد
این در مسافر ست اما قسم اطهارت جامه شرط ست اگرچه مالک نباشد و کسیکه
جامه او پاک ست نماز او برهنه باجماع روا نه و در کم از آن افضل ما او ست و در روایت
که برهنه گزارد استاده با شارت این نزدیک شیخین ست و نزدیک امام محمد برهان
جامه گزارد و همچنین اگر تمام جامه پلید باشد این در جلالی گفته و در سراجیه گفته که
روایت نشسته با یما اولیتر ست اگر جامه پاک با پلید خلط شد تحری کند اگرچه اینها مشتبه
باشند در جلالی گفته که در جامه نجاست یافت بر مشهور اعاده نکند تا یقین نشود لیکن
معلی گفته که بر قول امام اگر تر ست یکروزه اعاده کند و اگر خشک سه روز و در جامع
گفته روایت که عاجز برهنه گزارد استاده بر رکوع و سجود و مستحب ست که نشسته گزارد با شارت
و در معینه گفته که نشیند و پا بقبله کشد و دست بر عورت غلیظه نهد روز باشد یا شب

خانه یا صحرا هو الصحیح و در تتمیم خلاصه گفته برهنه از یار جامه طلبید گفت باش تا نماز
گذارم و تبود هم مستحب ست که تا آخر وقت انتظار کشد و اگر خوف فوت شود برهنه
گذارد و این نزدیک امام ست و نزدیک صاحبینه انتظار کشد و اگر چه خوف
فوت بود و در سراجی گفته اگر بحضور عاری کسی باشد با جامه از وی طلبد
و اگر ندهد برهنه گذارد و اگر در میان نماز یابد از سر گیرد و نزد بعضی جائز دارد و اگر می ایستد
ربع ساق او برهنه میشود و اگر می نشیند پوشیده میماند چنین گذارد و داره را
اولیتر آنست که بی قناع گذارد و اگر مراهقه برهنه گذارد امر کرده شود او را باعاده

فصل ششم بدانکه یکی از اصابت عین کعبه شرط ست و غیر را اصابت
جهت آن بر صحیح این در هدایه گفته و در تحقیق آن اقاویل بسیار اند در **خلاصه** گفته
مختار آنست که در مغربین بنهد و حصه جانب راست گذارد و یک حصه جانب
چپ و در **ترغیب** گفته که این احتیاط ست و اگر در میان مغربین گذارد نیز
روا بود لیکن این قبله خراسان و ماوراء النهر ست اما قبله دیار هند و دهلی است
میانه دو مغرب ست این در کنز گفته و علامه در شرح خلاصه گفته که اقرب بصواب دو
قول اند یکی مذکور و دیگر آنکه بنات النعش صغری را بر گوش راست نهند و اندکی بسیار
میل کنند و این احسن ست و در **ذخیره** گفته که کعبه قبله اهل مسجد ست و مسجد قبله
اهل مکه و مکه قبله اهل حرم و حرم قبله اهل عالم و بقولی که ناف دنیا ست پس
قبله اهل مشرق مغرب ست نزد ما و قبله مغرب مشرق و قبله جنوب
شمال و قبله شمال جنوب و در **جواهر** گفته پرسیده شد از سید عالم محکی
ست که کعبه بزیارت اولیا میکند گفت درست نزدیک اهل سنت و جماعت

گفته شده که چون بنا رفت حکم مصلیان چه باشد گفت که قبله موضع کعبه است نه بنا تا اگر بنای او بجای دیگر نهند و بسوی او گذارند روا نبود این در خلاصه گفته و در جامع گفته قبله کسیکه استقبال نتواند جهت قدرت اوست و نزد کسیکه اشتباه است از اهل آن موضع پرسد اگرچه یکی باشد فاسق چون گمان صدق بر وی بود و در ذخیره از فقیه ابی بکر گفته اگر در اسجاد و مرد بجهتی خبر کنند و تحری او بجهتی دیگر افتد اگر دانند که ایشان بالقطع میدانند عمل کند والا نه و از فقیه ابو اللیث گفته اگر آنجائی اند عمل کند و اگر چون وی مسافر اند نه و در جلالی گفته اگر در شهر یا بحضور عارف نه پرسد و بتحری گذارد اعاده نکند مطلقاً و بقول امام ابو یوسف مصیب باشد نگرداند در جامع گفته اگر کسی نباشد تحری بکند و بجهت گمان گذارد و اگر در میان نماز جهت دیگر گمان شود بدان جهت باز گردد و پس است چهار رکعت بچهار جهت گذارد و اگر باز بجهت اول گمان شود همان روا آرد و بعضی گویند از سر گیرد و اگر بعد از نماز خطای او ظاهر شود باز نگرداند و اگر هیچ طرف گمان نشود بهر جهت که گذارد روا بود و بعضی گویند تاخیر کند و بعضی گویند بهر جهت یکبار گذارد لیکن در سراجی گفته که این مکروه است و اگر بجهت تحری نگذارد روا بود و ظاهر روایت و اگرچه مصیب باشد و همچنین شاک که تحری نکند و اگرچه مصیب بود که قبله شاک جهت تحری است و آن نشد لیکن در برجندی گفته که بالقطع مصیب باشد روا بود و همچنین اگر گمان اصابت بود و بقول عیسی بن ابان و بقول غیره الصحیح کما فی الخانیه و بعدم ظهور چیزی اصابت کند تحری الکن شاک ندارد و تحری بجهتی آغاز ید و نماز ظن یا علم اصابت نشد نزد یک محمد بن الفضل اعاده کند و نزد یک محمد بن حامد وهو الاصح اگر خطا ظاهر شود از سر گیرد و این در خانیه گفته اما اگر بعد نماز ظن یا علم اصابت شد یا هیچ معلوم نشد اعاده نکند و در علم خطا شد نه گرداند در جلالی گفته نماز بغیر قبله روا نه والا در سه جای که مخطی باشد

در تحری ۲ دیگر چون عاجز باشد از توجه از جهت خوف عدو یا سبع یا مریض مجهول بنا بر یا تحویل او را مضر بود این در خلاصه گفته یا در دریا بر تخته مانده ۳ و دیگر چون نفل گزارد بر راحله در غیر شهر و در شهر نیز نزدیک امام ابویوسف نه نزدیک طرفین

فصل هفتم در آنکه نیت بدل فرض ست و بزبان مستحب و از برای نفل نیت مطلق نماز بی قید نفل و عدد کافیست باجماع و همچنین از برای سنت نزدیک جمهور لیکن احوط آنست که بنیت متابعت پیغمبر علیه السلام کند این در ذخیره گفته لیکن در ظهیری گفته که بر اصح تراویح بمطلق نیت مودی نشوند لیکن در هدایه گفته که صحیح اولست و در جلالی گفته که بنیت عدد رکعات لازم نشود مگر دو رکعت بر سهو ایا از برای فرض و واجب تعیین نماز شرطست بدل پس اگر بزبان سهو کند روا بود و در **ظهیری** گفته اگر ظهر گوید و فرض الوقت نگوید بر صحیح روا بود که وقت متعین ست و اگر فرض الوقت گوید و ظهر نگوید روا بود مگر در جمعه و در ذخیره گفته اگر نیت ظهر وقت یا فرض وقت کرد و وقت برآمده و وی نمیداند روا نه لیکن در ظهیری گفته بر صحیح روا هست اما در ظهر روا نه روا بود که ادای بنیت قضا و قضا بنیت ادا بر صحیح روا هست و در **ظهیری** گفته که گاه اشتباه وقت اول صلوة علی گوید و بقول سرخسی آخر صلوة علی گوید و قاضی فوائت بسیار تعیین وقت و روز کند و اگر آسانی خواهد اول ظهر علی یا آخر ظهر علی گوید و آن اولیترست کما فی الترغیب لیکن در جامع گفته که اول صلوة علیه یا آخر صلوة علیه بر اصح شرط نیست شارع در فرض بظن نفل تمام کرد از آن افتد و همچنین در نفل که قران بنیت تمام عمل متعذرست این در ذخیره گفته مسبوق در اقتضا از جهت شک به نیت استقبال گفت از نماز امام برآید و منفرد تا سخن نکند و نیت عدد رکعات شرط نه پس اگر ظهر را پنج رکعت نیت کرد بر چهار سلام داد

روا بود و این در ذخیره گفته و نیت قبله بر اصح شرط نه که توجه بقبله مغنی است این در سراجی گفته و شرط است که در نیت

اقتدا تکلم نکند لیکن در منلا که اگر نگوید شارع نفل شود و مقتدی را متابعت لازم است امام را نیت امامت تا

اگر نیت کند که امامت نکنم و جماعتی با وی اقتدا کردند روا بود و این در ترغیب است ملتز

در ذخیره گفته که این نزدیک عامه است اما نزدیک شیخ ابی حفص کبیر و کرخی لازم است

و در خانیه گفته باید که امام را در کثرت تعیین نکند تا اگر گوید اقتدا کردم بزید و غیر ظاهر گردد

نماز روا نبود اما اگر مخطور نشود یا در ظن نه ید غیر ظاهر شود روا بود و همچنین و نزد واگر نداند که

امام مقیم است یا مسافر نماز روا نه این در خلاصه گفته نیت اقتدا کرد و تا تعیین نکرد روا نبود

و بقولی روا هست و همچنین نویت ان اصلی مع الامام اگر نیت اقتدا نکند و نیت نماز امام

یا فرض امام کند روا نه و نیکوتر نیت نویت ان اصلی مع الامام ما یصلی

الامام لیکن در ترغیب گفته که اگر خایف کعبه یا جماعت دخلت فی صلوة الامام

یا اقتدیت بهذا الامام گوید پسندیده است اگر تعیین نکند و بقولی نیز روا هست اما فاضل

مقدسیت و اجماع کرده اند که افضل مقارنت نیت است تحریمه و تاخیر شارع نشود و ان

کرخی آمده که روا است و بر قول وی در غایت تاخیر اختلاف کرده اند بقولی انتهای ثنا

و بقولی تا تعوذ و بقولی تا رکوع و بقولی تا قومه اما تقدیم نیت از علمای ثلثه آمده که اگر نزد یک

وضو نیت کند که نماز ظهر با امام گزارد و بعد ازان بعملی که از جنس نماز نبود مشغول نکرد و چون بجای نماز

بحضور نیت با امام پیوست روا بود و از محمد بن سلمه آمده که اگر گاه شروع ازو پرسند کدام

نماز میگزاری بیدرنگ جواب دهد نماز روا بود و اگر بتامل حاجت شود نه در جلالی

و ملتقط گفته که از امام ابی یوسف آمده که اگر از منزل بنیت نماز ظهر با امام برآید چون بمسجد

رسید بحضور نیت پیوست روا بود و ابن مقاتل و ابن شجاع گفته اند که هیچ یکی را از علمای ما

که مخالف او باشد درین مسئله و در جامع گفته که تقدیم در ظاهر روایت روا نه و همچنین
تقدیم نیت اقتدا بر تحریمه امام بر صحیح لیکن در جواهر گفته بر اصح روا است و
بقول عامه چون امام موقف امامت اشد نیت اقتدا روا بود و فاضلتر آنست
که بعد تکبیر نیت اقتدا کند و بقول جوالقی بعد از الله قبل اکبر و این هر دو
بر قول امام مشکل است که نزدیک او افضل مقارنت است اینهمه در ذخیره گفته و
حضور دل گاه تکبیر کافیست و اگر چه در سایر ارکان دل وی مشتغل باشد مسئله و جزان
و اعاده او مستحب نه واجب او کم نه اگر تقصیرے نکرده و در ملتقط گفته که قول بعضے
زهاد کسیکه دل او در نماز با نماز نباشد نماز او هیچ قیمت ندارد چیزی نیست و همچنین
هر که میداند که برراست و چپ او کیست وی نماز ندارد که پیغمبر علیه السلام دانست که ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما در جانب چپ اوست او را در جانب راست آورد و در
مدارک در آیة الذین یوتون الزکوة وهم راکعون گفته که مرتضی رضی الله تعالی عنه در
نماز بود سائلی سوال کرد انگشترے از دست بجانب وی انداخت حق تعالی مدح او
در کلام مجید خود فرمود و آن انگشتری فراخ بود بعمل اندک او را بیرون کشید و در جلالی
گفته مصلیان شش نوع اند یکی آنکه میداند که ظهر چهار رکعتست و این فرض است و دو رکعت
بعد او سنت است و معنی فرض و سنت میداند پس اگر وی نیت ظهر کند روا بود و حاجت
به نیت فرض نیست دیگر آنکه فرضیت آن چهار و سنیت این دو میداند لیکن معنی فرض و نفل
نمیداند نماز او روا نه دیگر آنکه میداند آنچه مردم میگزارند بعضی فرض اند و بعضی نفل و
میگذارد چنانچه می بیند و فرض را از نفل تمیز کند روا نه که علم بفرضیت و تعیین نیت شرط
ست و لیکن آنچه پس امام میگذارد روا بود و آنچه تنها بود نه مختار ظهیرے آنست

لیکن در تاتارخانیه گفته اگر بنیت فرض در همه روا بود والا فرض روا نه دیگر آنکه نمیداند
آنچه میگزارند از فرض و سنت همه فرض ست روا بود و آن از جهت یافتن نیت فرض
و این از جهت جمله سنت به نیت فرض دیگر آنکه نمیداند که نماز بر عباد فرض ست لیکن
در وقت میگزارد روا نه و بر وی قضاست دیگر این چیزها میداند لیکن آنچه در وی فرض
و سنت ست نمیداند روا بود و در ظهیری گفته اگر رابع امامت کند نماز او روا بود
همچنین نماز قوم که قبل از وی سنت نبود چون عصر و مغرب و عشا اما نمازیکه سنت دارد
چون فجر و ظهر روا نبود **فصل هشتم** در جامع گفته بدانکه اذان سنت موکده ست
بر صحیح مردان را از برای پنج نماز و جمعه و وقت او وقت نماز ست در جواز و استحباب لهذا اعاده
کند اگر قبل از وقت گوید و گرچه مجبر باشد و علیه الفتوی و لهذا اگر قبل از صبح گوید اجابت
واجب نبود و این در کنز ست و آنرا امام ابو یوسف آمده که اذان فجر در نصف اخیر روا ست
لیکن در عمده گفته که وی ازین سخن رجوع کرده و چون خواهد که بانگ نماز گوید روی بقبله کند والا کراهت
باشد و انامل در گوش در آرد و الا ترک افضل باشد و همچنین اگر هیچ دست بر هر دو گوش
یا یکی بر یکی ایستاده شود والا مکروه ست مگر چون از برای خود گوید و اگر سوار گوید مکروه بود
در ظاهر روایت اینهمه در حق مقیم ست اما مسافر را مکروه نه این در جلالی گفته و ترسل
کند ای فصل کند در کلمات او و باید که اندک باشد والا اعاده کند و ترتیب نگهدارد پس
بتقدیم بعض اعاده افضلست ای اعاده آن بعض این در جلالی ست و تغییر ندهد
کلمه را بزیادتی حرف یا حرکت یا مد و جز این در اول و آخر که مکروه ست مگر در
حیعلتین که در هیهات باک نه اما مجرد تحسین آواز بی تغییر حسن ست این در شرح
وقایه گفته و در شهادت ها پیدا کند والا خطا باشد این

در کنز ست و ترجیع نکند و روی بگرداند نه سینه را در صلوة در طرف راست و در فلاح در طرف چپ و این سنت ست اگر چه اذان مولود بود بر صحیح یا اذان منفرد و هو الصحیح این در کنز گفته و جهر با اذان مستحبست مگر چون برای خود باشد اما از طاقت بکند تر نگوید که مکروهست این در ملتقط گفته و در جای بلند گوید که سنت ست نه در مسجد که مکروهست لیکن در جلالی گفته که در مسجد گوید یا آنچه حکم او دارد نه در جای بعید از و و اقامت چون اذان ست در احکام مگر آنکه کلمات او بسرعت گوید و الا ترک سنت باشد و روی نگرداند مگر منتظر آنرا و قد قامت الصلوة افزاید و الا اعاده کند نه اذان با فزودن این در جلالی گفته و تمام کند در جای آغاز مگر چون امام باشد که وی از لی روان تمام کند و بقولی نزدیک قد قامت الصلوة روان شود با واز نرم و در جای نماز تمام کند و در ترغیب گفته که بقول فقیه ابی اللیث بر در مسجد تمام کند بعده در آید و این روایت درست ترست در کنز گفته که مشی در اقامت مکروهست در هدایه گفته که گاه اقامت از جای اذان انتقال کند و آهسته گوید که برای اعلام حاضرانست و اگر چون اذان بلند شروع کرد پس آگاه شد بقانون سنت انسر گیرد و این در خلاصه گفته در جلالی گفته مکروهست که بانگ و اقامت گوید و تنها نماز گزارد و بعد از آن بجمعی دیگر گوید و نگزارد و همچنین خروج از مسجد مؤذن قبل از نماز و در خلاصه گفته باک نیست بتثویب حی علی الصلوة الصلوة یا قامت قامت بلکه بر متقارنان خیر این نیکوست و از امام آمده باید که بعد اذان بقدر بیست آیه درنگ کنند پس تثویب کند بعده سنت فجر گزارد و اندکی درنگ کند پس تکبیر گوید و در اذان و اقامت ننشینند و وصل مکروهست مگر در مغرب که در ننشینند اما ساعتی خاموش ایستند و نزدیک امام نشسته یک آیت دراز یا سه آیت کوتاه و نزد یک صاحبین بقدر جلسه خطیب نشینند در آن همین

نزدیک اذان مکروہست نہ آن نزدیک ایشان و اگر غیر موذن اقامت گوید باک نیست
مگر چون راضی نباشد کہ مکروہست بر آنستیا جز اهد زاده لیکن نزدیک ما مطلقًا باک نہ
تنحنح نزدیک اذان و اقامت مکروہست و سخن نکند در ہر دو و اگر اندکی سخن کرد استیناف
لازم نہ در فتح القدیر گفتہ اگر سخن کند از سر گیرد و رد سلام و جواب عطسہ بر و لازم
چنانچہ رد سلام بر مصلی و قاری و خطیب لازم نیست بلکہ رد در دل کند نزدیک امام و بعد فراغ
نزدیک امام محمد و نزدیک امام ابیوسف در دل و نہ بعد از فراغ ہو الصحیح اما متغوط را
باجماع لازم نہ نہ در حال و نہ بعد فراغ بخلاف کسیکہ در حمام باشد یا میزر و سامع اجابت
کند و گوید انچہ موذن گوید مگر در حیعلتین کہ حوقلہ گوید و در ترغیب گفتہ کہ در فلاح ما شاء اللہ
کان و ما لم یشاء لم یکن گوید در صبح مگر در الصلوۃ کہ صدقت و بررت بکسر ا گوید و در وم
اَللّٰهُمَّ نَبِّهْنَا عَنْ نَوْمَةِ الْغَافِلِيْنَ و مگر در قد قامت کہ اَقَامَهَا اللّٰهُ وَاَدَامَهَا
مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُوْنَ گوید و در فتح القدیر گفتہ کہ بعد از فراغ گوید
اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ اٰتِ مُحَمَّدَنِ الْوَسِيْلَةَ
وَالْفَضِيْلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَنِ الَّذِيْ
وَعَدْتَّهٗ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ حلال شود او را شفاعت پیغمبر علیہ السلام
و اجابت واجب و نزدیک امام حلوائی بقدم ست تا اگر بزبان گوید و بمسجد نرود مجیب نباشد
و اگر در مسجد باشد بزبان لازم نہ پس نزدیک او بزبان مستحب ست اگر گوید ثواب یابد
و الا نہ بیکراہت و اثم سخن نزدیک اذان باجماع مکروہ نہ لیکن باید کہ سخن نکند و مشغول
نشود بچیزی غیر اذان و اقامت اما اجابت اقامت مستحب ست و اگر بدعا مشغول شود
باک نبود اما آن اولیتر ست این در ترغیب گفتہ و اگر در یکوقت از چند جہت شنود جواب

اول کند در مسجد حی باشد یا در مسجد غیر لیکن در ملتقط گفته که اجابت مسجد غیر
ماند و مسجدی را جواب گوید و اگر از چند جهت یک جا شنود اجابت کند باعتبار
مسجدی تا اگر سابق یا مسبوق شود مقید باو باشد و اگر ترک این اعتبار کند ترک
اولی کرده باشد و اگر قاری شنود افضل آنست که باز ایستد و شنود لیکن در ملتقط
گفته که اگر از مسجد خود در خانه شنود ترک کند و اگر در مسجد باشد یا در خانه اذان غیر
شنود نه و در کبری گفته کسیکه اجابت اذان نکند کلمه شهادت بر زبان او نزدیک نزع گران
شود و کسیکه اجابت اقامت نکند از سجده روز قیامت ممنوع شود و چون آواز اذان
بر آید باید که ماشی بایستد و نشسته را نوزند هرچه بتعظیم قریب تر آن کند و بجواب
مشغول شود تا نقل است که خاتون جنت رضی الله عنها گاه رسیدن اذان نشسته
همانجا می ماندی و پیش نرسیدی گویند که امام ابو الحسن امام ابو منصور ماتریدی را
بخواب دید گفت ای ابی الحسن حق تعالی ترا که هرگز نماز نکرده بود بخشید گفت
بچه سبب گفت از جهت تعظیم اذان در خلاصه گفته که جنب اجابت کند که این اذان
نیست و مستحب است که موذن عالم باشد بسنت و اگر وقت نداند مستحق ثواب نبود
و مکروه است اذان بنده و نابینا و اعرابی و حرامزاده و غیر ایشان اولیتر و در جامع
گفته که مکروه است اقامت محدث نه اذان او و هر دو را اعادت نه و از جنب هر دو مکروه اند
و این اعاده کرده شود بر اشتباه آن و مکروه است اذان زن و دیوانه و مست و کودک
و فاجر و راکب و قاعد و ماشی و منحرف و اعاده نشود لیکن بر اصح مستحب است و اذان
مراهق عاقل مکروه نه و بانگ و اقامت گوید برای فایته و اکتفا برین مکروه است و همچنین
انه برای فوایت برای هر یکی نزدیک شیخین و نزد امام محمد در اولی چنین و در

براقی مخیرست در جمع واکتفا و مسافر را ترک هر دو مکروه ست اگرچه منفرد بود و
اکتفا بر اقامت روا ست که آن برای استحضار غایبان ست و در فقه هاملله ضائع
واین برای اعلام شروع ست و باین محتاج اند اگر در خانه در شهر گذارد هر دو گوید
تا ادا بهیئت جماعت باشد و ترک هر دو نیز روا ست و همین ست حکم باغ و ضیاع
این در خلاصه گفته و آن نیکوترست که اقتدا میکنند چندان از ملایکه که راه افق
بند میشود و در اقامت تنها اقتدا نمیکنند مگر این دو فرشته که با وی اند و مکروه
ترک اینها در مسجد محله و قارعه طریق و در کنز گفته مسجدی که امام و موذن ندارد
فضل آنست که هر جماعت باذان و اقامت علیحده گذارد و اگر در مسجد قومی بعد از نماز
در آید تنها گذارد بی اذان و اقامت و اگر گویند مکروه بود و در خلاصه گفته جماعتی از
اهل مسجد اذان آهسته گفتند چنانچه غیر اینها نشنیدند پس جماعت دیگر در آید و دانستند
بانگ و اقامت گویند و بجماعت گذارند که آنرا اعتبار نه و در جماعت بیابان ترک
اقامت مکروه ست و ترک اذان نه و در فتح القدیر گفته باید که موذن انتظار جماعت
کشند و اقامت گوید برای ضعیف شتابان و از جهت رئیس منتظر نه نشیند و در کنز
گفته که تاخیر موذن و تطویل قرارت برای ادراک بعض حرام ست چون میل کنند
باهل دنیا و تاخیر کنند چندان که دشوار شود بر مردم اما تاخیر اندک برای اعانت اهل خیر
مکروه نه و باک نیست که انتظار کشند از برای امام انتظار سیانه و در ملتقط گفته که چون
موذن اقامت شروع کند انتظار امام و غیر نکشد و در هر نماز الصلوة الصلوة نگوید
و الحاح بسیار نکند و نباید که از خود فایق را در علم یا جاه گوید وقت نماز
در آمده مگر موذن در حماد یه گفته یکی بانگ نماز

گفت بعده دیگری آغاز ید او را منع نکنند و اگر کرده ند باید که خاموش نشود که تکرار بانگ
نماز مشروع نست بخلاف اقامت این در هدایه گفته در جامع گفته که امام و قوم نزدیک
حی علی الصلوة برخیزند نزدیک علمای ثلثه و اگر امام مؤذن باشد اگر در مسجد اقامت
گفته برنخیزند مگر بعد از فراغ و الا برنخیزند مگر بعد از دخول و ازینجا معلوم شد که اقامت
امام و اذان او روا ست بلکه در فتح القدیر گفته فاضلتر آنست که امام و موذن یکی باشند
و امام تیز برین بوده اگر امام بعد از اقامت سنت فجر گزارد اعاده و اجب نشود و اگر
گاه اقامت یکی در آید بنشیند که قیام و انتظار کروه ست و نزدیک قد قامت شروع
کند نزدیک طرفین در ذخیره گفته امام نزدیک امام تکبیر گوید قبل از قد قامت که
درین تصدیق موذن ست این در حصر ست و ظاهر کتاب آنست که بعد از فراغ ازین
گوید لیکن صحیح اول ست و نزدیک امام ابویوسف بعد فراغ از اقامت تکبیر گوید که مقتدی
قد قامت قریب نماز ست حقیقت قیام در حصر گفته زیرا آنچه در تاخیر فضیلت حق آن
موذن ست فضیلت یافتن موذن تکبیر افتتاح و این خلاف در فضیلت ست نه در
جواز در مختار گفته که موذن فضیلت تکبیر می یابد اگرچه مقارن با امام نگوید که وی در
استعداد نماز ست و اصح آنست که امام بعد از قد قامت تکبیر گوید در ذخیره گفته که اگر
مقتدی تکبیر مقارن با امام گوید فضیلت تکبیر بیابد و الا نه و این نزدیک امام ست و نزدیک
صاحبیه اگر در ثنا تکبیر گفت یافت و الا نه هو الاصح این در کنز ست و بقولی اگر حاضر
قبل از سه آیت و غایب قبل از هفت آیت تکبیر گوید فضیلت دریابد و بقولی اگر بر کعت
اولی پیوست فضیلت دریافت هو الاوسع در حمادیه گفته هو الصحیح **فصل هفتم**
یکی از فرایض نماز تحریمه ست و در خلاصه گفته که این شرط ست نزدیک ما نه رکن تا اگر

به ظهر سنت رکعت بنا کند روا بود و برای هر نماز تکبیر علیحده شرط نه در شرح خلاصه
گفته اگر محدث یا حامل نجاست یا مکشوف العورة یا قبل از زوال یا منحرف تکبیر گفت
بعده در آب غوطه زد و سر بر آورد یا نجاست انداخت یا عورت پوشید یا آفتاب زایل
شد یا استقبال کرد و نماز گزارد روا بود و نزدیک کسیکه رکن میگویند نه و اگر به سنت ظهر بنا کند
یا بر ظهر سنت بنا کند یا عصر یا فائته روا بود و در جلالی گفته تحریمه را سه شرطست یکی
آنکه بعد از شرائط سنت گوید دوم دیگر آنکه استاده گوید در فرض بعذر پس اگر شروع قبل
از اتمام قیام گوید روا نبود و فاصله قرب بقیام و قرب برکوع ست و همچنین اگر الله در قیام گوید
و اکبر در رکوع این در خلاصه گفته سوم دیگر آنکه بذکر خدای تعالی باشد بر وجه تعظیم و مخلوط نبود
بدعا چون الله اکبر یا کبیر یا الله الاکبر یا الرحمن اکبر یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله
و نزدیک امام ابی یوسف روا نیست مگر بآن سه لفظ مگر چون خوب نتواند گفت این در جامع
گفته و نزدیک امام شافعی مگر بآن دو لفظ و نزدیک مالک مگر بآن یکی و اولیتر آنست
که شروع کند با الله اکبر و بجز این بر قول امام مکروه ست هو الاصح این در جامع گفته
اما بپارسی چون خدای بزرگ ست یا بنام خدای بزرگ روا بود و نزدیک صاحبین نه
مگر چون عربیه خوب نتواند گفت و بلفظ دعا چون اللّٰهمّ اغْفِرْ لِی و بلفظ ندا چون
یا الله نه لیکن در ظهیری گفته که بیا الله یا الله الکبار شارع شود و در ذخیره گفته که
به الله در روایت حسن از امام شود و در ظاهر روایت نه که اعتبار صفت است یا اسم
مقتدی با امام آغاز ید اما از الله قبل از امام فارغ شد روا نه مطلقا و نزدیک امام
ابی یوسف اگر اکبر با امام یا بعد از و گوید روا بود که تمام تکبیر نزدیک او فرض ست و لهذا
بمجرد الله نزدیک او شارع نشود بخلاف طرفین اما اگر الله با امام یا بعد او گفت و از

اکبر قبل از و فارغ شد گفته اند که بر قول امام شارع شود و بعضی باتفاق نه هو الاصح
این در خلاصه گفته و اگر ندانند اعتبار ظن است و اگر شک شد شارع شود و در خلاصه
گفته اگر یکی امام را در رکوع یافت وی الله را در قیام گفت و اکبر را در رکوع شارع نشود
در اظهر روایات و در صحبت بدایت بالله تا از امام ابیوسف آمده که به اکبر الله شارع
نشود و اگر یا الله اکبر یا الکبیر بی الله نه در کنز گفته که مد در اول الله نکنند و متعمد کافر
شود و در اوسط ترک اولیست لیکن از محیط گفته که به مختار صحیح است و در آخر خطاست
و در اکبر مطلقاً نکنند و در اوسط متعمد کفر است در قصر امام مکروه است و باید که رفع
گوید و در اکبر مختار است لیکن از فواید گفته که تکبیر جزم گوید و فی الحدیث الاذان
جَزْمٌ وَالْاِقَامَةُ جَزْمٌ وَالتَّكْبِيرُ جَزْمٌ و در شبیه گفته با کبر بقاف برا مع شارع
شارع شود و همچنین بکاف فارسی که ابدال آمده و این در کافیست و بتکبیر قبل از
امام شارع نشود نه در نماز امام و در نماز خود مگر چون تکبیر اعاده کند به نیت شروع و
اقتدا لیکن در خلاصه گفته که نزد یک ابو یوسف شارع شود در نماز خود و نزد امام محمد
نشود و از امام دو روایت و دیگر قیام در هر رکعت فرض در جامع گفته که این عبارت
است از استوار شق اسفل و اعلی لیکن در جلالی گفته که اعتدال در وسنت است و فرض
مجرد قیامست اعتداد تا اگر دوگانه دوم بی تطویل قیام گذارد روا بود و وجوب اعتداد از جهت
تحصیل قرائت است و با قتدای قرائت ساقط شود پس قیام نیز بر وی ساقط
شود چنانچه در رکوع رسید و قیام با سر انگشتان یا به پاشنه بی عذر روا بود
و بعضی نه و در هر چندی گفته اگر یک پای معلق دارد روا بود و در حنفیه صوره
بی عذر کراهت است و در جامع گفته اگر از جهت مرضی قادر بر قیام نبود

نه بقوت خود و نه بتکیه و امید زوال آن در وقت آن نباشد نشسته گذارد و
برکوع و سجود و اگر بر بعض قیام قادر باشد آن قدر ایستد و بعد از عجز نشیند و امام
مرغینانی گفته اگر بر تحریمه قادر باشد نشسته گذارد و لیکن در ذخیره گفته از فقیه
ابی جعفر که آن قدر ایستد و بعده نشیند و ماخوذ امام حلوائی است و در برجندی
گفته که معنی عجز از قیام آنست که ایستاده نتواند شد یا تواند لیکن سخت ضعیف شود
چنانکه مرض افزاید یا بهی بدیری کشد اما اگر بقیام مشقتی لاحق شود ترک قیام
روا نه و فتوی بر اینست و اگر رکوع و سجود متعذر شود پس اگر قیام نیز متعذر ست
نشسته یا اشارت گذارد و الا مخیر ست در قیام و قعود و این احب ست
و سجده را از رکوع فروتر کند و چیزی از چوب و سنگ برای سجده بر ندارد
که مکروه ست و اگر برداشت و اشارت سجده فروتر کرد روا بود
و الا نه اما اگر آن چیز بر زمین موضوع باشد مکروه نبود و این در جامع
ست و اگر قعود متعذر شود بر پهلو خسپد ایمن یا ایسر و توجه بقبله کند
یا ستان خسپد و بالین زیر سر نهد و پا بقبله کند و این احب ست
لیکن فقیه ابی جعفر گفته که اگر قادر برین چنان گذارد روا نبود و
اشارت بسر ست نه بچشم و ابرو و دل و اگر اشارت نتواند تاخیر کند و
ساقط نشود بر صحیح و اگر چه از یکشبانروز زیاده شود و لیکن در خلاصه گفته
که بر مختار ساقط شود و در ظهیری گفته بر صحیح اگر کم از یکشبانروز ست قضا کند و اگر زیاده باشد
نه و در جامع گفته که دیوانه شد یا بیهوش یکشبانروز یا کم از و قضا کند و اگر زمانی افزود نه یعنی قضا نکند
نمازی که از شبانروز افزوده و این در ذخیره ست و اگر موسمی در نماز

بر رکوع و سجود قادر شد از سر گیرد و اگر قاعد راکع و ساجد بر قیام قادر شد بنا کند نزد

شیخین و نزد یک امام محمد از سر گیرد در ذخیره گفته اگر تکیه بر عصا یا خادم میتواند ایستاد

بر صحیح چنین کند و غیر این او را کفایت نکند لیکن در سراجیه گفته اگر استعانت نکند نشسته

گزارد روا نه مجروحیست که ریش او بسجده سایل میشود بر سایر ارکان قادر است نشسته

باشارت گزارد و اگر ایستاده گزارد و گاه رکوع نشیند و اشارت کند روا بود و آن فاضلتر

مجروحیست که ریش او بقیام روان میشود و بقعود نه یا پیریست که با آن سلسل بول میشود

و با ینه یا با آن ضعف او را از قراءة مانع میشود باینه چنین گزارد و چنان روا نه مریض

ست در خانه میتواند استاد و اگر بجماعت میرود نه بر اصح در خانه گزارد و ضعیفی ست

بصوم میتواند استاد و با فطار میتواند روزه دارد و نشسته گزارد و اگر از ترس دشمن

نمیتواند استاد نشسته گزارد و اگر در جاییست که نشستن درست نمیشود و اگر بیرون آید

جهت گل و باران نمیتواند گزارد نشیند در جامع گفته روا ست نفل راکب مقیم و مسافر

باشارت بمجرد مجاوزت از عمران بر صحیح اگر چه بسوی غیر قبله باشد پس شرط نیست استقبال

نه در ابتدا و نه در بقا و اگر دابه او بسوی قبله سیر نکند و وی از آن جهت اعراض کرد روا نبود

و روا ست نماز بر دابه و آن تا در باشد بر ایقاف و لهذا لیکن از نهایه گفته در عامه روایات

نماز قادر روا نه اما در شهر از امام آمده که روا نه و نزد یک امام محمد کرده ست و نزد یک امام

ابیوسف روا ست و اگر در عمران پیاده گزارد روا بود نزد یک این اما نماز فرض و واجب روا نه

مگر بعذر دشمن و دد و سرکشی اسپ چنانچه بی معین سوار نتواند شد و غیبت قافله و مرض

و گل چنانکه روی مرد آن در شود اما اگر در آن در شود اما اگر تر باشد روا نه اینهمه آنگاه که دابه

خود رود و اگر راکب سیر کناند فرض و نفل روا نه لیکن در ذخیره گفته اگر تا زیانه او را

هیئت دهد یا پا جنباند روا بود که این عمل اندک است و نجاست رکاب و موضع قعود
مانع نه بود و صحیح این در کبری گفته و در خلاصه گفته که کیفیت نماز بر دابه آنست که چون از
رکوع فرود آید کند و سر بچیزی ننهد و دابه روان باشد یا استاده و در برجندی گفته
که آغاز بقبله در فرض لازم است و امام حلوائی گفته اگر دابه بقبله میرفت بعد از جهت
اعراض کرد روا نه و درست است که فرض در کشتی بدان نشسته گزارد نزدیک امام اگرچه مانع
قیام نبود چون دوران سر و سیاهی چشم و نزدیک صاحبین روا نه مگر بمانع و در جامع
گفته نماز باشارت در آن باتفاق روا نه اگرچه نفل بود و هنگام آغاز بقبله توجه کند
و اگر کشتی از قبله بگردد روی بقبله آرد و مستحب است که استاده گزارد یا بیرون از کشتی که
نماز بر زمین اکمل است و اینهمه آنگاه که کشتی مربوط نباشد و الا پس اگر در طرف دریاست
در آن نشسته باجماع روا نه مگر بمانع و همچنین اگر در میان دریا باشد یا باد اندک و الا بر آن خلاف
است و تفصیل در آن و نیز خلاف است و نماز فرض نشسته در عجله روا نه لیکن در خانیه گفته
اگر عجله بر دابه بود بمنزله نماز بر دابه است سایر باشد یا نه در حالت عذر رواست ولی از نه
والا رواست چنانچه بر سریر و دیگر خواندن یک آیت در دو رکعت فرض و در همه رکعات
وتر و نفل و نزدیک صاحبین یک آیت دراز که کوتاه نباشد از سه آیت کوتاه یا سه آیت
کوتاه و در جامع گفته که قرآنرا بیکی از قرائت سبعه بخواند نه بشواذ که مفسد است نزدیک
امام بر اصح اگر از مصحف ابن مسعود یا ابی رضی الله عنهم خواند نه اما از قرائت نشمارد
لیکن در ذخیره گفته که بشواذ نشکند چنانکه ایاک را بتخفیف خواند یا صراط الذین بزای
خالص و ایضا دیگر مسائل سین و زا است و قرائت بر امام و منفرد است نه بر مقتدی
و در جلالی گفته که از گنگ و امی ساقط است لیکن بر این لازم است که

گو شد والا اعذر ورنه اما کسیکه نیخواند لیکن درست نمیتواند خواند چنانکه الحمد بخا یا الرحمن بها

المغضوب بذال الصد بسین واجبست که بتصحیح کوشد واگر نتواند بغیر قرارت گذارد واگر

چنان گذارد و خواند شکند لیکن علمای خراسان فتوی داده اند اگر سعی کوشد روا بود

اما غیر وی اقتدا نکند در منیه گفته اگر یک آیت درست نمیخواند پس نزد یک امام بروی

تکرار نه و نزد یک صاحبیه بار تکرار کند و دیگر رکوع ست ای پشت خم کردن در خلاصه

گفته سر فرو کرد و تعدیل نکرد روا بود در ظاهر روایت و از امام آمده اگر برکوع نزد یک تر

ست روا بود و اگر بقیام نزد یک ترست نه و اگر بی رکوع بسجده رفت اگر از قیام بسجده

بر وجه سنت رفت یعنی بسرعت روا نبود و اگر بوجه سنت نرفته و چون شتر خزد و رکوع ماند

رکوع محسوب بود و کوز پشتی که برکوع رسیده برای رکوع بسر اشارت کند و دیگر سجود ست

دو بار نهادن جبهه و بینی بر زمین و روا ست بر غیر این اگر از جبهه و بینی قرار گیرد سختی او

یابند و الا نه پس بر کاه و پنبه روا بود اگر گیرد یابند و الا نه و بر عجله نسیر

اگر بر زمین باشد و اگر بر بقره باشد نه و بر گندم و جو روا بود نه بر ارزن و جاورس و

بر پشت مصلی روا ست نه بر پشت غیر و کسیکه در نماز او نیست و بر دست روا ست بر صحیح

و همچنین اگر آستین بر نجاست بگسترد بر صحیح این در ظهیریه ست و اکتفا بر جبهه روا ست

باتفاق مطلقا و بر بینی نیز نزد یک عذر و الا نه نزد امام روا ست و نزد صاحبیه و فتوی

بر نیست این در شرح وقایه گفته و اگر عذر نباشد اکتفا بر هر یکی مکروه ست و مراد از بینی

محل سخت ست پس بر جای نرم او روا نه و سجده بر ذقن و عذر باجماع روا نه

و اگر زانوها نه نهد روا بود و فتوی بر نیست و نهادن قدم بر زمین در سجده فرض ست

و اگر یکی نهد روا بود مثل قیام بر یکی و وضع قدم بوضع اصابع ست و دو رکعت

گفته سجده بر مفرق سر روا نه و بر پیچ دستار و فاضل جامه روا هست با کراهت
اگر سختی زمین می یابد و الا نه این در جامع گفته و نزدیک امام ابو یوسف لا نه و صحیح
اول ست در ذخیره گفته اگر محل سجود از موضع قیام بلند باشد بقدر دو خشت استوا
انتهی نیم گز کما فی الجامع روا بود و الا نه و دیگر قعود در آخر نماز بقدر تشهد در شرح حلا
گفته که این بر اصح شرط ست برای صحت خروج چون تکبیر تحریمه و خلل در خلاصه
گفته که این فرض ست در فرض و نفل تا اگر در نفل بعد از دو رکعت نه نشیند و برخیزد
روان شود نشکند و اگر سیوم رود و بعد از چهارم نشیند روا بود در استحسان نه
در قیاس و اینست قول امام محمد و در مسعودی گفته از ابو بکر اسکاف
که در خواندن هر یکی معتبر ست فرق نیست میان تعجیل خواندن و آهسته
خواندن و از امام سرخسی آمده که خواندن مسنون معتبر ست نه نیک
آهسته و نه نیک شتاب پس اگر امام شتاب خواند و قبل از فراغ
مقتدیان از تشهد سلام داد در ظاهر روایت شکند و بقول اسکاف
و اختیار ظهیری اینست چنانچه آید و دیگر خروج از نماز بفعل اختیاری
که منافی نماز باشد چون بنا بر نماز و قهقهه نزدیک امام و نزد صاحبیه فرض نیست
و در جامع گفته که رفع سر از رکوع و سجود نزد امام محمد فرض ست
و بر روایتی از امام نیز لیکن در جلالی گفته که رفع از ان سنت ست و ازین
فرض و امام ابی یوسف از امام گفته اگر بقدری بردارد که او را رافع گویند
کفایت کند و حسن از او روایت کرده یکی بقدر مرور باد و دیگر آنکه به نشستن
نزدیک تر باشد و اگر به سجود نزدیک تر باشد نشکند و اصح آنست در بدایه گفته

٢٣١

اینست فصل دهم یکی از واجبات نماز لفظ تکبیرست لیکن در شرح خلاصه گفته که بمشهور سنت ست و دیگر بتعیین دو رکعت اولی برای قرایت در جامع گفته که فرض ست بر صحیح پس اگر در دو پسینه خواند پس قضا باشد و دیگر فاتحه در اولیین یکبار قبل از سورت و دیگر ضم سوره یا سه آیت کوتاه اگرچه کوتاه تر باشد از سورت چون

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ یا یک آیت دراز که برابر باشد با سوره کوتاه یا قدر سوره کوتاه از آیت دراز پس اگر نصف آیت الکرسی در رکعتی ضم کند و نصف دیگر در دیگر مکروه نباشد این در شرح خلاصه گفته و دیگر رعایت ترتیب در آنچه در نماز مکررست در هر رکعت چون سجده اما ترتیب در آنچه در تمام نماز یکیست چون قعده فرض ست و همچنین در آنچه در هر رکعت یکبارست چون قیام و قرات و رکوع تا اگر رکوع قبل ضم کرد بقیام عود کند و بعد از ضم باز رکوع کند تا رکوع او مرتب افتد این همه علامه گفته و دیگر بلند خواندن امام در سه نماز ادا باشند یا قضا اما منفرد را مخیرست و فاضلتر جهرست تا مودی شود بر هیئت جماعت و همچنین در بن امع لیکن در هدایه گفته که بر صحیح مخیر نیست و مخافت واجبست و بلند خواندن در جمعه و عیدین و در تراویح و وتر و خسوف بر اصح و در نوافل شب این در شرح خلاصه گفته لیکن منفرد در نوافل شب مختارست و افضل آنست که میانه خواند این در ذخیره گویند که پیغمبر علیه السلام بحجره صدیق درآمد دید که در نماز آهسته میخواند پس بحجره فاروق رفت دید که بلند میخواند باز بحجره بلال رفت رضی الله تعالی عنهم دید که از سورتی بسورتی میرفت بامداد از هر یکی پرسید صدیق گفت بالک از میگفتم فرمود آری لیکن ارفع صوتک قلیلاً تا سامعان را انس باشد فاروق گفت دیوها میرانیدم فرمود آری

آری لیکن اخفض صوتک قلیلا الی آواز پست کن تا حقتعالی را اذی نرسد بلال گفت از بوستانی به بوستانی میرفتم فرمود آری لیکن چون سورة آغازی اورا تمام کن این در مسعودیست اما اگر بعض فاتحه یا کل او آهسته خواند یا منفرد یا کرد بعده یکی بوی اقتدا کرد فاتحه را بجهر اعاده کند و بقولی اعاده نکند و باقی بلند خواند اما اگر بعد از اتمام کسی بوی اقتدا کرد بلند خواند این در کنز است و اگر در سریه اکثر فاتحه را بلند خواند باتفاق آهسته تمام کند و دیگر اخفا امام در دو نماز مطلقا و در کسوف و نوافل روز این در شرح خلاصه گفته و همچنین متنفل منفرد این در خلاصه گفته لیکن در کنز گفته که بلند نخواند مگر بعد و غلبه نوم یا کلام قوم و ادنی جهر اسماع غیر است و ادنی مخافت اسماع خود و فتوی برینست پس آنچه چنین نبود مانع نباشد محسوب از قرات نبود و هو المختار این در سراجی گفته اگر بعض قوم شنود از جهر کفایت کند لیکن ابن مسعود گفته که صف اول را شنواند و از خلاصه گفته که همه را شنواند پس استماع دو کس سریه جهر نباشد و افضل آنست که امام و منفرد آواز بلند تر از حاجت کشند مگر چون در مشقت افتند یا بغیر ایذا رسد لیکن از کشف گفته که زیادت از حاجت مقتدیان اسائت است ۸ و دیگر خاموشی مقتدی گاه خواندن امام جهریه و سریه یعنی خواندن مقتدی کراهت تحریمیه باشد مگر در سریت نزد امام محمد و الاول اصح این در شرح خلاصه گفته و اگر حنفی در پس امام نخواند و احتجاج کند بخوابیکه او را پیغمبر علیه السلام خوا گفته نخوان یا بقول آنچنانی که مختار بعضی خواندنست روا نبود که ترک مذهب بسبب رؤیا روا نه که در بیداری امر فرموده و قراءة الامام قراءة له و آنچه اینجا گفته خالی نیست که آن بعض مجتهدست یا نه و هرچه باشد قول او بر امام اعظم مقدم نیست

او صحبت نباشد این در جواهر گفته و دیگر متابعت امام بر هر حال که او را باید و اگر چه آن از نماز محسوب نبود پس اگر امام در قومه یا در سجده یا در قعده دریافت و تکبیر گفت متابعت کند و استاده نماند و این بعد از آن ست که ثنا گفته باشد که این نیز ذکر مقصود ست و این اعلامیه گفته و دیگر تعدیل ارکان ای قرار گرفتن در رکوع و سجود بقدر یک تسبیح و این بر تخریج کرخی ست اما بر تخریج جرجانی سنت ست اما در قومه و جلسه بر تخریج هر دو سنت ست اینهمه نزدیک طرفین ست اما نزد ابو یوسف شافعی در هر چهار جا فرض ست و دیگر تکبیرات عیدین و دیگر قنوت و وتر و دیگر اتیان هر فرض و هر واجب در محل خود پس اگر در قیام یا قومه شک افتاد در رکوع یا در سجود و بقدر ادای یک رکن تفکر کرد سجده دهد و همچنین اگر فاتحه مکرر کرد بعده سورت خواند یا به شک در وضو از سلام مشغول ماند بعده چون یاد آمد سلام داد سجده سهو دهد و دیگر قعده اولی بقدر تشهد در فرایض و همچنین در سنن و نوافل نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد فرض ست اینهمه در شرح خلاصه گفته و در مسعودی گفته اگر در سنت یا در نفل بر سیوم برخاست پس یادش آمد بر قول امام برگشتن عجب بود و بر قول ابو یوسف مستحب بود و بر قول امام محمد و زفر و شافعی فریضه بود و متاخران گفته اند باید که باز گردد تا نماز باتفاق درست باشد و دیگر خواندن التحیات در هر دو قعده در جواهر گفته مقتدی در اخیره بخواب رفت و بعد از سلام امام بیدار شد آنچه باقیمانده خواند اگر یاد دارد والا سلام دهد و تشهد از سر گیرد و همچنین اگر چیزی نخوانده این در کنز ست و دیگر خروج بلفظ سلام

فصل یازدهم

چون خواهد که نماز شروع کند دست برهنه دارد و انگشتان را بحال گذارد و

بطرف قبله کند و دست تا گوش بر دارد چنانچه اصل کف محاذی دوش
بود و صول انگشتان برابر گوش و سر آنها بجانب سر و دست بر سر بردن هم
بر دست که بدعت ست و اگر کتف ماوی یا رکند نزد امام زاهد فخر در نماز در نیاید
کراین در معنی رکوع با بیابی ست و نزد شیخ الاسلام برهان الدین اگر برکوع
اقرب ست در نیاید و اگر بقیام اقرب ست در آید ای در مسعودی گفته پس از آن
تکبیر گوید بر اصح این در هدایه گفته که رفع بمنزلهٔ لا آمده ست و تکبیر بمنزلهٔ الا الله گفته
اند که دست راست عبارت از عقبی ست و چپ از دنیا یعنی آنرا و این را پس
پشت انداختم و توجه به بندگی حق تعالی آوردم پس باید که آن برین مقدم
باشد و این نزدیک طرفین ست و نزدیک ابو یوسف هر دو برابر باید این
در ترغیب گفته و در جامع گفته که با الله رفع کند و با اکبر ارسال کند و شرط ست
که تکبیر تعظیم گوید تا اگر تعجب گوید روا نه اما زن دست در آستین کشد تا
دوش بر آرد و امام تکبیر بلند گوید و همچنین سایر تکبیرات و تسمیع که این از
برای اعلام ست این در امامت جلالی گفته و مقتدی نزد امام افضل مقارنه
و نزد صاحبین الف خود برای او وصل کند و فتوی بر آنست در صحت و برین
در فضلیت و همچنین سایر افعال بقول امام سرخسی لیکن شیخ الاسلام گفته که
در بهما باجماع مقارنت افضل ست و معنی تکبیر خدای تعالی بزرگتر
ست از آنکه یافته شود بحواس و مدرک شود بعقل و قیاس بعده دست
راست بر بالای دست چپ نهد زیر ناف و زن بر سینه
و در مسعودی گفته دست چون پاسی بلط بر دارد و چون نیل

کشتی بمکان اعتماد فرد برد یعنی نباید که ارسال کند و پس از آن اعتماد کند و در هدایه
گفته که اعتماد سنت قیام است نزدیک شیخین و کلیه آنست که هر قیام که در وی ذکری باشد
مسنون اعتماد کند والا نه هو الصحیح پس در حالت قنوت و نماز جنازه اعتماد کند و در
قومه و تکبیرات عیدین ارسال کند و در خلاصه گفته که نزدیک امام محمد اعتماد سنت
قیامی است که در وی قرائت باشد پس نزدیک وی بعد از تکبیر ارسال کند و بعد از ثنای
بر هم نهد و اخذ از مضمع او بنیست و اکثر بر جمع اند باطن کف یمنی بر ظاهر کف یسری
نهد و بند دست بخنصر و ابهام حلقه کند و باقی بر ذراع گزارد و باید که در قیام در قدمین
بقدر چهار انگشت ترجیح دارد و بعده ثنا خواند و لفظ جل ثناءک در مشاهیر نیامده منع
و امر کرده نشود ولیکن در هدایه گفته که در فرض نگوید پس تعوذ کند ای گوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بر مختار لیکن در هدایه گفته که استعذ امر تیسیر است و تعوذ تابع ثناست
نزدیک امام ابیوسف پس مقتدی گوید و مسبوق نیز وقت قضا و همچنین نزدیک آغاز
نماز این در فتح القدیر گفته و تابع قرائت است نزدیک امام محمد پس مقتدی نگوید و در
مسبوق از وی دو روایت و اصح اول است لیکن مختار وقایه و کنز اینست و امام
را در بعضی نسخ با امام محمد گفته پس تسمیه کند و فاتحه خواند و آمین گوید و مقتدی نیز
بسماع و لا الضالین اگرچه در ظهر هو الصحیح و آمین از فاتحه نیست باتفاق و این
هر چهار چیز را سرا گوید که جهر مکروه است و در جهر تسمیه هیچ حدیث بصحت نرسیده
ابنهمه جامع گفته پس سورتی خواند تمام که سنت چنین است و این در سه حیات
شرح خلاصه است از اختیار و جز آن و میان فاتحه و سورت تسمیه نگوید و از امام محمد
آمده که در جهر نگوید تا فصل نشود اما در سر بگوید تا اگرچه سورت خواند بر تسمیه

گویا این در جلالی ست در ملتقط گفته اگر ختم سورت ثنا ست وصل کند تکبیر چون
و کبیر تکبیر ا و الا افضل اولی ست چون آیتر و مسند و بعد از فراغ از قرأت تکبیر رکوع
گوید چنانچه ابتدا او نزدیک ابتدا از خرور باشد و انتها او نزدیک استوا پشت ہو الصحیح
و مقبولی تکبیر استاده گوید پس رکوع رود و زانو را بگف دست گیرد و انگشتان را بسیار کشاده
و قوت کند و چون لقمه گیرد تا خم از ران برود این در مسعودی گفته و پشت چنان گسترد
که قدح آب برو قرار گیرد و سر با سرین برابر کند و الا مکروه ست این را علامه گفته و بازو را
از شکم و شکم را از ران دور دارد و کعبین را بهم چسپاند و انگشتان را سوی قبله کند اما
زن بر زانو تکیه نکند و انگشتان نکشاید و بازوها دور نکند بلکه دست بر زانو نهد و بازو
ضم کند و زانو را خم کند این در جامع گفته و تسبیح گوید سبحان ربی العظیم سه بار
و اگر بر سه افزاید افضل ست و ختم بر وتر کند پنج بار یا نه بار یا هفت بار در شرح علامه
گفته که منفرد از نه نیفزاید که مکروه ست و امام سه بار گوید یا چهار بار یا پنج بار بقدر یکه مقتدی
سه بار گویند در ذخیره گفته اگر ترک کند یا یکبار گوید مکروه ست و نزدیک ابی مطیع بلخی
تسبیح رکوع و سجود رکن ست بترک یکی نشکند و اگر بمخرج ظا ادا نتواند کرد سبحان ربی الکریم
یا سبحان ربی الاعلی گوید این در مسعودی گفته بعده سر از رکوع بردارد سمع الله لمن حمده
گوید این و چنانچه این لفظ سنت همچنان درین حالت گفتن نیز سنت این در جلالی
تا اگر استاده شد و نگفت نگوید که درین وکراهیت ست ترک از محل و اتیان در غیر محل
و همچنین اگر بر رکوع یا سجود رفت و تکبیر نگفت نگوید پس باید که هر ذکر در محل خود بجا آید و دو
در حمده پیدا کند و اگر حذف کند سکند این در کبری گفته وقف کند و اشباع نکند و خفا او
سنت ست این در حق امام ست اما مقتدی تحمید گوید ربنا لک الحمد و هو الصحیح

۲۳۷

یا اللهم ربنا لک الحمد و این افضل است و با واو نیز آمده یعنی اللهم ربنا و لک الحمد و ربنا
و لک الحمد و منفرد نزدیک صاحبین جمع کند و صحیح از مذهب امام اکتفا بر تحمید است اکثر
بر آنند و علیه الفتوی این در خلاصه و ذخیره گفته لیکن در هدایه گفته بر اصح جمع کند تسمیع در
حالت انتقال و تحمید در حالت استوا بر صحیح و در قومه بقدر تسبیح قرار گیرد و بعده تکبیر گویان بسجده
رود و اول زانو نهد پس دست چنانچه نر انگشت برابر گوش بود پس بینی پس جبهه و انگشتان
دست و پای جانب قبله کند و ضم کند رکبتین و فخذین و اصابع یدین و بازو و از
شکم و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین دور دارد و اگر در صف باشد بازو
از شکم دور نکند اما زن ضم کند آنها را این در شرح خلاصه گفته در جلالی گفته
اعتدال در آن سنت است و آن تسویه پشت است با قامت صلب قرار گیرد
بر کف و زانو و جبهه و صدر و قدم و زن منخفض شود و تسبیح گوید سبحان ربی الاعلی
پاکی مر خدای که برتر است از درک وهم بعده تکبیر گویان سر بردارد بر عکس نهادن
و بنشیند و بقدر تسبیح قرار گیرد باز تکبیر گویان بسجده رود و باز تکبیر گویان برخیزد بعکس
آن بر سینه قدمین بی تکیه بر زمین مگر چون پیر باشد و بقول عامه مطلقاً این در جامع
گفته و در کفایه و فتح القدیر گفته که نزدیک ما دست بر زانو نهد و برخیزد و میان
نه نشیند و معنی تکبیرات آنست که حق تعالی بزرگتر است از آنکه حق عبادت او با
قدر ادا شود و در رکعت دوم چون اولی است اما ثنا و اعوذ نگوید و بعد از اتمام پای چپ
بگستراند و بر آن نشیند و پای راست بایستاند و انگشتان او را بسوی قبله کند این
در خلاصه و جلالی است و در جامع گفته که انگشتان پای چپ نیز سوی قبله کند
بقدر طاقت در فرض اما در نفل هر کیف که خواهد و دست بر ران نهد و باید که سر

جلد اول

اصابع نزدیک زانو باشد و زانو را براصبع نگیرد و انگشتان را برحال
گزارد و روی بقبله دارد و آما زن بر سرین نشیند و هر دو پای از جانب
راست کشد و تشهد خواند به دو وجه و التَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰةُ وَالطَّيِّبَاتُ
یعنی عبادات قولی و بدنی و مالی اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ
رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ
الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ
وَرَسُوْلُهٗ و مراد از ضمیر متکلم ست و سایر پیغمبران و از عباد مومنان و بعضی
مراد از این امت ست و از پیغمبران و ملک و سایر مسلمانان در حاشیه شیخ
گفته ناچار ست از دانستن معانی این الفاظ در کنز گفته که در سه لفظ وقف
کند الطیبات برکاته الصالحین در جامع گفته در شهادت اشارت و عقد نکند
و فتوی بر سنت و از علما رواآمده که سنت ست ابهام مینی با وسطی حلقه کند و
آنرا با سر این سم کند و بشهادت اشارت کنند نزدیک لا اله بردارد و نزدیک
الا الله بنهد و بنصر و خنصر را عقد کند بعده اگر سنت زیاده دارد درود نگوید و اگرچه
نفل باشد براصبع و تکبیر گویان استاده شود ... بر سر پا و طحاوی گفته
که با یک نیت با عتماد و فاتحه خواند با تسمیه و ضم نکند سوره و اگر تسبیح گوید یا خاموش
باشد روا بود اما درین بعد اسارت ست و بعد از فراغ نشیند و پس از تشهد درود گوید اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَبَارِكْ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ و مراد
از صلوة ثنا کامل ست چون این در وسع ما نبود و تحقیق این معنی بیشتر ست تعظیم در دنیا باعلای ذکر و نفاذ

این جا تابعان اویند از جن و انس مختار شیخ ابی منصور و سایر محققان است این
در شرح حصن گفته و تشبیه باعتبار مجرد صلوة است نه باعتبار مصلی علیه یعنی اللهم
صلّ علی محمد بقدر فضله و منزلته عندک کما صلیت علی ابراهیم
بقدر فضله و منزلته عندک و تحیل که باعتبار دوام باشد حمید مجید
ای محمود عظیم بعده دعا کند بآمرزش خود و والدین مسلم خود را و کافه
اهل اسلام اللهم اغفر لی ولوالدیّ ولجمیع المؤمنین والمؤمنات الاحیاء
منهم والاموات و مثل این اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا فانه
لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی
انک انت الغفور الرحیم اللهم اصرف عنی شر کل ذی شر اعوذ
بالله من شر الانس والجن اللهم ارزقنی حج بیتک وجهادا
فی سبیلک اللهم اشغلنی فی طاعتک وطاعة رسولک
اللهم اجعلنا عابدین صادقین اللهم ارزقنا وانت خیر
الرازقین اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه وما
لا اعلم منه واعوذ بک من الشر کله ما علمت منه وما لا
اعلم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار بعده روی بگرداند از جانب راست چنانچه سفیدی رخساره او کسیکه در پس او
باشد ببیند و گردن تا دوش بیارد بی تحویل تن از قبله و بی رفع ران از زمین و سلام
گوید بالف و لام بر مختار این مذهب است السلام علیکم ورحمة الله
نیت کسانیکه آن جانب اند از بشر و ملک نه کسانیکه با وی در نماز نیند بر صحیح این

و در هدایه گفته و همچنانکه نگوید و همچنین از جانب چپ این از آن آهسته تر گوید اما مقتدی نیت امام نیز کند در جانبی که باشد و در هر دو اگر مقابل باشد و منفرد نیت ملک کند و بس و در هدایه گفته که سلام بعد از امام دهد نزد یک طرفین و از امام ابیوسف و در روایتیست صحیح آنست که با امام دهد و باید که چشم او در قیام بر سجدگاه باشد و در رکوع بر پشت قدم و در سجود بر بینی و در قعده در کنار و در سلام بر دوش و اگر چنان نکند آثم نشود این در فرض ست اما در نفل کار سهلست **فصل دوازدهم** مستحب ست نماز با سه جامه ازار و قمیص و عمامه و نزد ابی حنیفه از ار و مقنعه و از امام آمده که برای نماز جامهای نیکو میپوشید و نماز بر زمین یا آنچه از و رسته اما بر لبد و سایر فروش اگر تنک باشد باک نبود این در ظهیریه گفته و در ترغیب گفته که بقول علمای ما وراء النهر مصلا انداختن بر بوریا در مسجد مکروه ست و طریق مبتدعانست که سجده بر خاک فاضلترست و قیام بر ساقین این در کنز ست پس استراحت از پای بپای مکروه بود که این فعل شیطانست مگر بعذر و این در شرح گفته و استوار قدمین این در کنز ست و در **جلالی** گفته که الصاق کعبین در قیام سنت ست لیکن در کنز از عوارف گفته که پیغمبر علیه السلام از صفد و صفن منع کرده ای ضم کعبین و رفع یکپا و اطراق و قیام بی الزاق زنخ بسینه این در کنز گفته و خشوع یعنی خضوع از جهت عظمت حق تعالی و استشعار مخافت او و ترک غفلت و اندیشه دنیا و این هر پنج چیز تعلق دارد بکلی بدل و آن مخصوص او ست و از ینجاست که عد آیات و تسبیحات و نماز با گرسنگی و با مطالبه بول و غایط مکروه ست و لبس و آن تسکین اوست پس مطاطات و رفع او مکروه بود و تحشیم و آن نظر کردن ست بموضع مسنون پس نظر نقوش مسجد جز این بالا

۲۴۱

[illegible]

مکروه باشد و بدین در جلبین و این بوضع اینهاست بر طریق مذکور پس اضداد اینها کراهت باشد این در جلالی گفته و خواندن بقدر مروی در فجر و ظهر طوال و در عصر و عشا اوساط و در مغرب قصار از حجرات تا بروج و ازین تا لم یکن و ازین تا آخر لیکن علامه گفته که اکثر برآنند که از عم تا بروج و در جامع گفته که این بمقیم راست اما مسافر در عجلت سورتی با فاتحه ضم کند و الا در فجر و ظهر مثل بروج و در عصر و عشا کم ازین و در مغرب چون عصر و اگر ضرورت باشد بقدر ضرورت خواند گویند که امام در ضیق فجر پس امام ابو یوسف اقتدا کرد وی بدو آیت از فاتحه اکتفا کرد امام فرمود یعقوب ما فقیه شد و در خزانه گفته باک نیست بخواندن قرآن بر تالیف که صحابه رضی الله تعالی عنهم جمع کردند و ترتیل قرائت ادای حروف از مخارج و رعایت وصل و وقف و مد و تشدید آید در علم قرائت وارد است این را علامه گفته در مقصود الحافظین گفته که همزه و های پایان حلق خیزند و عین و حای مهملتین ازمیانه آن و غین و خای معجمتین از اول آن اما الف بقولی چون همزه است لیکن راجح از هوای دهن است و قاف و کاف از بن زبان و بن کام خیزند و جیم و شین معجمه و یای تحتانیه بده نقطه ازمیانه زبان که جانب سر زبان است و سقف دهان خیزند و ضاد معجمه از کرانه زبان و یکطرف دندان کرسی خیزد اما از جانب چپ اکثر است و لام از آخر زبان و کام که برابر دندانهای پیش خیزد و نون متحرک مظهر از سر زبان نزدیک مخرج لام خیزد و رای مهمله از سر زبان و گوشت بن دندان بالا خیزد و اگر تفخیم باشد پشت زبان نیز بدخلست و طا و دال مهملتین و تای فوقانیه بدو نقطه از سر زبان و بن دندان بالا خیزند و ظا و ذال معجمتین و تای مثلثه از تیزی زبان و سر دندان ثنایا خیزند چنانکه پایه زبان سر دندان آید و صاد و سین مهملتین و زای معجمه

از سر زبان و سر دندان زیرین و کشادگی که میان زبان و دندان ست خیزند و فا
از دندان ثنایا و اندرون لب زیرین خیزد و واو و یای حده و میم از میانه لبها خیزند
لیکن در ادای این دو حرف هر دو لب منطبق شوند بخلاف آن و نون ساکن و میم ساکن
و تنوین بشرط اخفا از خیشوم خیزند و را اگر مضموم یا مفتوح باشد تفخیم ست و اگر مکسور
باشد ترقیق ست و در ساکن اعتبار ما قبل ست در آن دو تفخیم و درین ترقیق مگر چون
عارضی باشد چون ارجع یا منفصل باشد چون ان ارتبتم یا بعد او حرف
استعلا باشد از صاد و ضاد و طا و ظا و خا و غین معجمتین و قاف لیکن
در لفظ فرق بکسر فا و قاف اختلاف ست اما در راء موقوف اعتبار
ما قبل ست اگر متحرک باشد و الا پس اگر یای تحتانیه بدو نقطه باشد
ترقیق ست چون بیدک الخیر و الا نظر بما قبل او کنند در آن دو تفخیم
چون فی الکفر و یسر و درین ترقیق چون بکر مگر چون ساکن از حروف
استعلا باشد چون مصر که اینجا باجماع تفخیم ست و در لام الله اگر ما قبل او
ضمه یا فتحه باشد تغلیظ ست و اگر کسره باشد ترقیق ست و وقف عبارتست
از اسکان حرف آخر و قطع کلمه از ما بعد بدم کشیدن و اگر قطع کنند
و دم نکشد اگر نزدیک وصل باشد او را سکته خوانند و اگر نزدیک وقف باشد
او را وقفه خوانند و وقف بر چند وجه ست تام لازم و این جاییست که
بوصل معنی فاسد گردد چنانچه و ما هم بمؤمنین و مطلق و این جایی ست
که ابتدا از پس او نیکو باشد و بوصل معنی فاسد
نگردد چنانچه مبتدا و فعل مستانف بسین و غیر سین و مفعول

محذوف و شرط و استفهام ملفوظ و مقدر و نفی و حرف انّ و تم جایز و این جائیست

که استادن و گذشتن روا بود و با عتبار وجود مقتضی از طرفین چنانچه وما انزل من قبلک

وبالآخرة که مقتضی واو وصلست و مقتضی تقدیم مفعول قطع تم و مجوز و این جائیست

فصل ظهر و اقوی باشد چون بالآخرة ثم فلا یخفف فالتعقیب که متضمن معنی جواب و جزا است

مقتضی وصلست لیکن طریق استیناف و فصل وصل را نیز وجهی شمارده و علامت این

زست ه و مرخص و اینجائیست که دو کلام متعلق باشند و هر یکی فایده تمام معنی

دهد پس اگر انقطاع دم حقیقة یا وهمًا باشد وقف رخصت ست و علامت این صاد

ست چون والسماء بناء و قد قیل و این جائیست که وصل اولی ست و وقف مرجح

و علامت این قاف ست اما سین بمعنی سکته ست و قف بمعنی وقفه و رقول اکثر

و تبقوی اینجا وقفا اولیتر ست و صل عبارت ست از قد یوصل یعنی ترک وصل اولیتر

و صلی بر عکس و لا علامت ست که اینجا وقف روا نه و اگر دو رمز یکجا جمع شوند اگر

آیت و لا باشد ترک وقف اولیتر ست و الا آیت تابع ست و اگر دم کوتهی کند و محل

وقف نتواند رسید اگر آیت لا باشد قطع کند و اعاده نکند و اگر هیچ علامت وقف

نباشد از جهت ضرورت وقف کند و اعاده کند و اگر لا تنها ست هیچ وجه قطع وا نه و وصل

جائیست که موجب آن یافته شود پس وقف روا نبود در میان شرط و جزا مقدم یا موخر

و در میان مبتدا و خبر و منعوت و نعت و عامل و معمول و قسم و جواب و مستثنی و مستثنی منه

مگر چون الا بمعنی لکن باشند که ابو علی اینجا وقف کرده و بعضی از قواعد وقف و وصل از

سجاوندی نوشته شد و نون ساکن و تنوین را نزد یک حروف تهجی چهار حکم ست

یکی ادغام و این در حروف یرملون ست در را، و لام ادغام بی غنه و در میم و نون

ادغام با غنه و همچنین در باقی بخلاف خلف اما چون نون ساکن پهلوی با واقع
در یک کلمه افتد چون صنوان و بنیان باجماع نون را اظهار کنند ۲ و قلب این در با ست
چون من بعد و صم بکم که اینجا نون و تنوین را باخفا قلب کنند و این حالی ست میان
ادغام و اظهار خالی از تشدید ۳ و اظهار این در شش حروف حلق ست ۳ و اخفا
و این در پانزده حروف باقیست و اگر مابعد تنوین الف وصل باشد بجهت التقا تنوین را
حرکت دهد و میم ساکن اگر بعد از واو یا فا باشد باجماع میم را اظهار کنند و اگر با باشد در وجه
اختلاف ست و اگر میم باشد باتفاق ادغام کنند باغنه و در باقی اخفاست و چون دو
حرف از یک جنس بهم آیند اول ساکن ثانی متحرک باتفاق ادغام ست چون اذ ذهب و
و همچنین اگر قریب المخرج باشد چون وَحَدتُّم وَقَالَت طَّائِفَةٌ وَأَثقَلَت دَّعَوَا
وَإِذ ظَّلَمُوا و قُل رَّبِّ و بَل تَّاتِيكُم لیکن حفص در بَل رَّانَ بسبب سکته ترک ادغام
کرده و اظهار نموده چنانکه لام بل ساکن مانده و الا لحن فاحش شود و باوجود ادغام در
لَئِن بَسَطتَ و اَحَطتُ و مَا فَرَّطتُم صفت اطباق را بیان کند و اگر نکنند نیز
رواست و در اَلَم نَخلُقكُّم اکثر ادغام کرده اند و بعضی اظهار روا داشته اند اما
ست معمول نیست و در ابقای صفت قاف اختلافست اصح آنست که ادغام بی اثر
قافست و در یَلهَث ذٰلِكَ و ارکَب مَّعَنَا امام عاصم و بعضی ادغام کرده اند ت ث
د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن و مد عبارتست از دراز کشیدن آواز بشرط آنکه
حرف علت ساکن باشد و حرکت ماقبل موافق بود و این در قرائت امام عاصم هفت
قسم ست آمد متصل که حرف مد و همزه در یک کلمه باشد چون جَاۤءَ ۲ و مد منفصل که در دو
کلمه باشد چون بِمَاۤ اُنزِلَ ۳ و مد ساکن که بعد او مدغم باشد چون حَاۤجَّةٌ و قدر این هر سه چهار

حرف ست و مد بدل چو آمنوا این یک حرفیست و مد وقفی چون یوم الدین
و بیدک الخیر و درین سه وجه روا ست طول سه حرفی و توسط دو حرفی و قصر یک حرفی
و آن اولیتر ست در مانند آن و این در مانند این و آن سماع ست و مد فرق بیان
همزه وصل و همزه استفهام چون آلذکرین دو جا در سوره انعام و آلآن دو جا در سوره
یونس و قل آلله نیز در و و آلله خیر در سوره نمل و این مد در همین شش جا ست
نزدیک امام عاصم و این دو حرفیست و مد لازم و این در فواتح سورها ست و این چهار
گونه اند مرکب از دو حرف چون طاها و مرکب از سه حرف چون الف و درین هر دو قصر نیست
و مرکب از سه حرف که حرکت ما قبل حرف علت مخالف او بود چون عین و اینجا طول و قصر
روا ست اما طول را افضل ست و مرکب از حرف که حرکت ما قبل موافق او بود چون
لام و اینجا سه حرفیست و های ضمیر اگر میانه دو متحرک ست باجماع اشباع کنند پس اگر
ما قبل ضمه یا فتحه باشد واو پیدا آید چون انّه فالکرمه و اگر کسره باشد یا پیدا آید چون
کتبه و اگر میانه دو ساکن ست چون علیه الله یا ما قبل او متحرک ست و ما بعد او ساکن
چون قوله الحق باتفاق اشباع نکنند و همچنین در عکس چون فیه مگر و فیه مهانا در
روایت حفص رحمة الله علیه در شرح خلاصه گفته در فرض باهستگی خواند و در تراویح میانه
و در نفل رواست که شتاب خواند چنانکه تغیر کلمه نشود و گویند که امام در یک رکعت و یک شب
ختم نکرد و باید که آغاز و ختم بر آیه رحمت کند یا نعمت یا جنت و پوشیدن دهان نیز دیک
غلبه خامیازه بدندان پس بدست است بظهر یا بطن و تعوذ در قیام همین و در خزانة الروایة
لیکن علامه گفته که بظاهر کف چپ بپوشد چنانکه باطن او بقبله باشد و همین بجال گذارد
تا تارک سنت اعتماد نشود و فی الحدیث اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع فانه

الشیطان یدخل فیه این در مسعودی گفته واگر بی علیه بدست یا جامه پوشد مکروه بود واین در خلاصه گفته ودفع سرفه بقدر طاقت و انتظار مسبوق تا فراغ امام پس بقولی خاموش نشیند وبقولی کلمهٔ شهادت تکرار کند علامه گفته او فق و معمول نیست یا درود گوید ودر روضه گفته که با خود امام ابی محمد نیست یا چون امام دعا خواند در ظهیری گفته صحیح نیست یا در تشهد ترسل کند در خلاصه گفته صحیح نیست وبعد از سلام امام نیز درنگ کند تا داند که بروی سجدهٔ سهو نیست چنانچه بقوم توجه کند یا از برای سنت برخیزد یا عمل منافی کند پس برخیزد و مسبوقه قاضی گذارد لیکن اگر نماز فجر یا عید یا جمعه میکند ویا معذور ویا ماسح ست واز خروج وقت میترسد یا از مرور مردم می اندیشد روا ست بی کراهت که انتظار نکشد در منیه گفته اگر قبل از فراغ امام از تشهد برخاست پس اگر قرارت بقدر جواز نماز بعد از فراغ امام افتاده نماز رواست والا نماز نشکند که قرارت وقیام مسبوق قبل از فراغ امام معتبر نیست لیکن در ذخیره گفته که این وقتی ست که مسبوق بیک رکعت یا بدو باشد اما اگر بسه باشد پس اگر بعد فراغ اندکی قیام کرده ودر اخرین قدر جواز نماز خوانده رواست واگر قبل از فراغ برکوع رفته یا در یکی از اخرین نخوانده ودر اولی نیز بعد از فراغ قدر جواز نخوانده نشکند ودر مختار الفتاوی گفته اگر قبل از سلام امام فارغ شد و با امام در سلام متابعت کرد بعضی گفته نشکند و بر مختار نه وفتوی بر نیست وگفتن بعد از فراغ

اللّٰهمّ انتَ السّلامُ ومنكَ السّلامُ والیکَ یعودُ السّلامُ حَیِّنا ربّنا بالسّلامِ وادخِلنا دارَ السّلامِ تبارکتَ ربّنا وتعالیتَ یا ذا الجلالِ والاکرامِ اما توجیه نزدیک امام ابی یوسف مستحب ست در نماز بعد از ثنا قبل از قرات و نزدیک طرفین نخواند نه قبل از تکبیر و نه بعد او و نه بعد ثنا در فرض و نفل اما نزدیک متاخرین مستحب ست که قبل از تکبیر خواند و انا من المسلمین گوید بر اصح در ترغیب گفته که نزدیک طرفین مستحب ست که قبل از تکبیر گوید در ظهیری گفته که اختیار فقیه ابو اللیث اینست **فصل ۱۳** در انچه در نماز ناکردنی ست مکروه باشد یا حرام آنچه از آن دست از گوش ۲ و رفع تا دوش این در جامع گفته امام گفته رضی اللّه تعالی عنه که بمن حدیثی رسیده که روز قیامت یکی را بیاید و زنجیر کشند فرمان رسد که دست از وی بدارید که او را در خزانهٔ ما طاعتی ست و او را از آن خبر نه گوید بار خدایا آن چیست خطاب رسد که یکی دست در تکبیر اولی تا دوش بر آورد تو او را گفتی که تا دوش بر آر این ثواب آن معروف نیست این در مسعودی گفته ۳ و شروع بغیر لفظ اللّه اکبر این در ظهیری گفته ۴ و تکرار تکبیر ۵ در وی در سنته چنانچه اللّه اکبر اعظم و همچنین در ثنا چنانچه در جل ثناؤک و تقدست اسماؤک و همچنین در تسبیحات سبحان ربّی الاعلی الوهّاب سبحان ربّی العظیم الکریم و همچنین در تشهد چنانچه الطیبات الزاکیات التامیات این در اعلام گفته ۶ و تعجیل در قرات چنانچه در کلمات فصل نکند اما در تراویح دو قول ست ۷ و تطویل نماز بزیادتی قرارت یا التسبیح یا دعا بر سنت چنانچه بر قوم ثقیل شود اگرچه از جهت آن جماعت اما در حق منفرد نیکوست این در شرح خلاصه گفته و فی الحدیث من امّ قوماً فلیصلّ صلوة اضعفهم کان فیهم المریض والشیخ الکبیر وذا الحاجة

۸ و تخفیف از جهت شتابی قوم چنانچه بتر سنت رسد ۹ و توقف در آیت رحمت و عذاب
تفکر در فرض و نفل و همچنین منفرد را در آن ۱۰ و تکرار از جهت سرور و غم در فرض بی عذر
نه در سنت و نفل مطلقا این اعلامه گفته و نه در فرض بعذر ای سهوا ۱۱ و تکرار سورت بعذر در
یکرکعت فرض نه در نفل و نه در دو رکعت فرض پس اگر دو رکعت اولی از فرض ناس خواند و در
دومی نیز همین خواند مکروه نباشد این در شرح خلاصه گفته و در خلاصه گفته هو الاصح لیکن نباید
کرد و در ترغیب گفته که واجبست که همان سوره خواند ۱۲ و تقدیم سورة یا آیت متاخره
بر متقدمه در یکرکعت و در دو رکعت در فرض نه در سنن پس اگر ختم کرد و معوذتین در اولی
خواند و در دومی چیزی از بقره خواند این در شرح خلاصه گفته و اگر در نفل در اولی تبت
خواند و در دومی نصر مکروه نبود این در کنز گفته و فی الحدیث مَنْ قَرَءَ الْقُرْاٰنَ
مَعْكُوْسًا اُلْقِيَ فِي النَّارِ مَنْكُوْسًا و در ترغیب گفته که این محمول ست بر قصد اگر
بفراموشی بود مکروه نباشد و اگر بعد از آغاز یاد آمد همان تمام کند و در ذخیره گفته هو
المختار ۱۳ و جمع میان دو سورت در یکرکعت بترک یکسوره از میانه و همچنین ترک سورها این
باتفاق ست اما در دو رکعت بترک سورها کراهت نه و بترک یکسوره اختلاف ست در خلاصه
گفته که بقولی مکروه ست و بقولی اگر دراز باشد مکروه نبود چنانچه بترک دو سوره کوتاه و بقولی
مطلقا مکروه نه هو الاصح این اعلامه از خانیه گفته اما جمع میان دو سورت متصل در یکرکعت
باک نه لیکن نباید در شرح خلاصه گفته که همچنین جمع میان سورها و بقولی مکروه ست
اینهمه در فرض ست و در ترغیب گفته که کراهت در قصد ست و در سهو نه ۱۴ و در رکعتین
از آخر سورتین خواندن بقول اکثر این در خلاصه گفته و در ذخیره گفته که اصح
مکروه نه و همچنین یکسورة در دو رکعت خواندن بر اصح اما نباید و همچنین فاتحه سوری در رکعتی

و سوره دیگر تمام در دیگر بر اصح و همچنین در دو رکعت از وسط یا از آخر
سورتے خواندن بر اصح اما در رکعتی از وسط یا آخر سورتے و در دیگر از وسط یا آخر
دیگری در ظاهر روایت باک نه لیکن نباید و در خلاصه گفته که بقولی مکروه ست
و تعیین سوره چنانکه غیر آن نخواند در فرض و نفل الا فاتحه اما آنچه شارع
تعیین کرده چنانچه قل اقل در سنن و قدر و کافرون و اخلاص در وتر کرده نه
که وی تعیین نکرده و بقولی در بعض احیان مروی ترک کند و بقولی آنگاه
مکروه ست که بی آن معتقد جواز نبود و اگر بود از جهت آسانی خواند آن را
علامه گفته و تطویل ثانیه اگر تفاوت بسیار باشد والا نه و این در فرض ست نه
در نفل و در شرح خلاصه گفته اگر آیتها متقارب باشند آنها را شمار کند والا
کلمات و حروف او قاضی امام گفته که اطالت بسه آیت مکروه ست باتفاق
و بکم از ین نه اما اطالت اولی در فجر باجماع مستحب ست و همچنین در سایر نمازها
نزد امام محمد و نزد شیخین برابر خواند و الاول احب و علیه الفتوی این در ذخیره گفته
و حد اطالت بقدر ثلث و ثلثین ست و طحاوی گفته باید که در آن سی آیت خواند
و در ین بیست یا ده و اگر در آن چهل و در ین سه خواند باک نه اما اطالت اولی در
نفل مکروه ست مگر چون مروی و یا ماثوره باشد این در منیه گفته و ترک سورتیکه در آن
شروع کرده و اگرچه حرفی بیش نگفته و الجاء امام بسکوت یا تکرار آیت قوم را
ازبرای فتح اگر قدر جواز خوانده باشد پس باید که برکوع رود والا انتقال کند بآیتی
دیگر این در شرح خلاصه گفته و علامه گفته اگر در منصوصات الجا کند مکروه نبود در روا
که خلیفه گیرد نزد امام بخلاف صاحبیه و اگر مقتدی بعد الجا فتح کرد و امام گرفت

نکرده نبود و اگر نگرفت نماز فاتح نشکند و مکروه هم نبود اما اگر بے الجا فتح کند اختلاف است و بر صحیح نشکند نماز امام و نه فاتح مقدار جواز خوانده یا نه انتقال کرده یا نه امام گیرد یا نه این در کافی است در شرح وقایه گفته که فتوی بر نیت در ذخیره گفته که فاروق رضی الله عنه بعد از سجده و النجم چون بقیام آمد بسته شد یکی از زلة تلقین کرد خواندن گرفت و انکار نکرد و نباید که مقتدی در ساعت فتح کند شاید که امام را یاد آید در هدایه گفته که فاتح بر صحیح نیت فتح کند نه نیت قرارت که از ین ممنوع است و بآن مرخص و اگر فتح غیر امام کند نشکند دیگر از فتح برای فساد نماز شرط نیست هو الصحیح این در جامع گفته و اگر از غیر مقتدی گیرد یا از مقتدی بتلقین غیر بشکند و از امام ابو یوسف آمده که اگر امام را در الصواب خطا افتد در تسبیح اوساست است در رفع یدین در جائیکه مشروع نیست چنانکه گاه انتقال از رکوع بقومه در مسعودی گفته که بروایت مکحول النسفی از امام نماز شکند و در ظاهر روایت گویند که امام در مسجد حرام نماز میکرد اوزاعی حاضر بود گفت این چیست که اهل عراق وقت تکبیر رکوع دست بر نمیدارند امام بعد از نماز گفته تو هیچ حدیثی رسیده گفت روایت میکند زهری از سالم از پدر خود عبد الله بن عمر رض که پیغمبر چنین میکرد امام گفت که من بر نیارم که روایت کند حماد بن حماد از ابراهیم نخعی از علقمه از ابن مسعود رض که پیغامبر دست بر نمیداشت وی گفت که حدیث من بسند است و حدیث تو بی اسناد امام گفت که اعتبار کثرت عدد را نیست اعتبار فقاهت راست اتفاق است که حماد فقیه تر است از زهری و نخعی از سالم و اگر ابن عمر را صحبت نبودی گفتمی که علقمه فقیه تر است و اتفاق است که ابن مسعود فقیه تر است از ابن عمر و پیغامبر علیه السلام در حق او فرموده

رضیت لامتی بما رضی ابن ام عبد ای ابن مسعود و حدیث ثنا بحدیثی دیگر که ابن مسعود روایت کرده منسوخ شده ما لی اراکم رافعی ایدیکم کانها اذناب خیل شمس قاروا فی الصلوة وفی روایة اسکنوا ۲۳ و قنوت در فجر بمتابعت امام شافعی

واین حرام ست که عمل بر منسوخ خواهد شد و در جواهر گفته که در آن هنگام مقتدی نشیند از برای تحقیق مخالفت گویند که امام شافعی با بغداد در مقبره متبرکه رسید و نماز فجر در آن گزارد اما قنوت نخواند بعد از سلام پرسیده شد از ترک مذهب خود گفت شرم آمد که در حضور چنین بزرگوار مخالفت او کنم ۲۴ و انتظار امام در رکوع برای کسیکه آواز نعلین او شنود امام گفته میترسم که این کبیره باشد که در نماز غیر خدا را شریک کرد و فقیه ابو اللیث گفته انگاه که او را شناسد و الا نه و امام صفار گفته انگاه که غنی باشد و الا نه اما بر صحیح بهر حال مکروه ست این در حلبی گفته ۲۳ و مخالفت با امام پس نشاید که قبل از و برکوع رود یا بسجود یا سر بردارد و این در ترغیب گفته و فی الحدیث اما یخشی احدکم اذا رفع راسه قبل الامام ان یجعل الله راسه راس الحمار این در مشارق ست و اگر برداشت و دانست که امام در سجده ست باز گردد که بر خطا شدن خطا بود این در خلاصه گفته ست ۲ و عمل اندک و تفسیر این در بسیار آید ۲۴ و دور کردن سنگریزه از محل سجده مگر چون سجده ممکن نباشد که این زمان یکبار یا دو بار دور کند و سه بار نزدیک بعضی نکند این علامه گفته لیکن بر مختار هدایه و کافی و خلاصه یکبار دور کند و فی الحدیث یا اباذر مرة او ذر ۲۵ و پاک کردن جبهه از خاک یا عرق یا گیاه در نماز و همچنین ترک بعد از نماز در شرح خلاصه گفته لیکن در خلاصه گفته که اگر خاک ایذا رساند مکروه نیست و الا گذاشتن بهتر ست ۲۶ و ترک واجبی بقصد و این حرام ست مرفوع نشود الی توبه و الا بسجده رفع شود این در شرح خلاصه گفته و همچنین ترک سنت موکده و این

٢٥٢

جلد اول

تحریمیه ست اما ترک مستحب تنزیهیه ست این در جامع ٢٧ و استحباب در جلالی گفته که در
تفسیر این سه قول ست آنکی آنکه دستار بگرد سر بندد و تارک برهنه گذارد امنیت مختار
خلاصه اما اگر اند کی از میانه سر برهنه ماند مکروه نبود و کلاه از برای آن نهاده اند تا میانه
سر برهنه نماند نه از برای صرف دستار این در ترغیب گفته ٣ دیگر آنکه موی سر بر سر دستار
بپیچد که چون عقص ست ٣ دیگر آنکه بعض دستار بگرد سر بندد و بعض دیگر در روی بپیچد چون
دامنی زنان ٢٨ و سر برهنه با وجود دستار از جهت کاهلی نه از جهت تضرع که این
نیکوست این در جامع از محیط گفته لیکن از خزانه گفته که مکروه ست مطلقا و در مختار گفته
که مختار او لست لیکن در کنز گفته که مختار آنیت که خشوع خشوع دست مختار سراجی
و در جواهر گفته که نماز با کلاه با وجود دستار یا چیزی دیگر مکروه ست در کنز گفته
که کلاه از سر افتاد افضل آنست که بیکدست بر سر نهد و همچنین دستار اگرچه بتکویر محتاج نباشد
و الا تمام نماز با کشف سر بهتر ست از نماز شکستن و دستار بستن ٢٩ و کتف برهنه و باک
نیست توشیح که بعض جامه دراز بر سر نهد و بعض او بر دوش و بر هر موضع از بدن این
ذخیره گفته در جلالی گفته مکروه ست که هر دو طرف جامه جمع کند و از زیر یک
بغل بر کشد و بر زبر یک دوش نهد و قیکه بر و سراویل نبود ٣٠ و سدل که جامه بر سر
یا دوش نهد و اطراف لقان گذارد و اگر طرفین بهم از پیش ضم کند سدل نبود و در خلاصه
از امام محمد گفته زیر او پیراهن باشد یا نه اگر لابس شقه یا فرجی ست در آستین در نیاید بر مختار
مکروه نبود و در ذخیره گفته که لابس قبا یا مطرف یا بارانی دست در آستین در آرد و قبا را
بمنطقه بندد و فقیه ابو جعفر گفته اگر وسط قبا نه بندد بد کرده باشد و درین خوف کراهت ست
و در ترغیب گفته اگر لابس شقه و قبا دست در آستین در نکشد یا بندها نه بندد بر مختار

٢٥٣

مکروه نبود لیکن خوف کراهت است و با آستین تا مرفقین این در خلاصه و ملتقط گفته
و میان بسته که این صنیع اهل کتاب است این در کنز و جامع گفته و در خلاصه گفته
که مکروه نه و با سراویل تنها با وجود پیراهن و یا جامهای ذمیان این در کنز
گفته و با جامه بذله ای آنچه در خانه پوشد و یا بجانب کبرا نرود این در جامع گفته علما
گفته اند اگر پیش کسی بجامه نفیس رفت چون باز گشت جامه بذله پوشید و نماز گزارد خوف
کفر باشد و با جامه ابریشم یا انگشتری زر مگر زنان را و در آخر اجناس فتح الصید
گفته که با ابریشم فارس روا نه که ایشان بول در و استعمال میکنند و در جواهر
گفته که نماز به سجاده ابریشم روا است که لبس او حرام است نه انتفاع از وی
بسیار وجوه و در جلابی گفته که با معصفر و مزعفر و پلید با قل از درم مکروه است
و پوشیدن قدم در سجده این در خلاصه گفته اما در معتمد بقولی پوشد و بعضی
نه این در ترغیب گفته و عقص ای پیچیدن گیسو گرد سر یا جمع او بر میان سر
یا بر قفا و احکام او بصمغ یا چیز دیگر این در جامع گفته و در ترغیب گفته مکروهست موی
گره بستن در میان سر یا پس سر یا پیش سر که در سجده همه اعضا ساجد اند یا مالند بسجده
و موی گره بسته میل ببالا دارد گویند که حسن بن علی رضی الله عنه موی بسته نماز
میکرد ابو هریره رضی الله عنه آمد و موی باز کشاد امیر بعد از نماز بدنبال چشم بغضب
نگاه کرد ابو هریره گفت که در من بخشم مبین که از پیغامبر علیه السلام شنیده ام
هر که موی بر سر گره زند نشستگاه شیطان باشد پس من روا نداشتم که
که تو در نماز باشی و دیو بر سر تو باشد و چشم فراخ وا نمودن مگر که مشغولی
دل باز آرد این در کنز از بیان الاحکام گفته و از مسعودی گفته که چشم

بازداشتن علامت مومنان ست و فرازداشتن علامت جهودان ست اگر کسی گوید چشم فراز سیدارم حضور دل مے یابم این حضور دل نیست غرور دلست که ترک سنت و اتیان بدعت کسی را حضور دل حاصل نشود و پیغمبر علیه السلام گفته هرکه در سجده چشم باز دارد حق تعالی او را از درد چشم نگاه دارد و از قوت گفته باید که چشم باز دارد که سجده میکند چون باز مے باشد و التفات بچپ و راست علامه گفته که این تحویل بعض روے حرام ست و تحویل کل سخت حرام ست و در **خلاصه** گفته مکروه انگاه ست که گردن را بپیچد چنانکه روی از جهت قبله بر شود اما نظر بگوشه چشم بے لی گردن مکروه نه و در **خزانة العلوم** گفته اگر روی از قبله بگرداند بی عذر یا از امام مقدم شود بے عذر بشکند و در **ذخیره** گفته اگر روی با سینه هم بگرداند بشکند و اگر تنها روی گرداند نه اگر همان دم مستقبل شود که این اندک ست در **مسعودی** گفته هر باری که نگاه کند دیو پاره از نمازش ببرد باید در خبر ست چون بنده نگاه کند خطاب رسد بنده من کرا مے‌طلبی بار دوم خطاب عزت در رسد که بنده من به از من مے‌طلبی و این تصور ندارد بار سوم چون نگاه کند اهرمنگان فرمان رسد که این نماز را بپیچید و بر روے او زنید و وضع دست بر تهیگاه در کنز گفته که این بیرون نماز نیز مکروه ست و اقعا در جلسه و قعده و هدایه گفته که این صحیح دون نهاد سرین بر زمین یا نشانیدن او و در جلالی گفته که اقعا تفسیر ست یکی بدکور و دیگر نشستن بر اطراف انگشتان پای دیگر انکه زانو با سینه جمع کند و دست بر زمین تکیه کند و هیئت سگ کند و تمایل به یمین و شمال و فی الحدیث اذا صلی احدکم فلیسکن اطرافه و لا یتمایل تمایل الیهود این در ذخیره گفته و باز بے سجاده تن و ریش و

السلام لصحبت سیده که عرق از جبین پاک میکرد و چون از سجده برمنجاست جامه از
رستان و چپان می افشانید از جهت هوام والا مکروه ست و شکستن انگشتان بکید
تا آواز کند و اگر بهر و شغل کند بقوی شکنند این اعلامه گفته در جامع گفته که این
خارج نماز نیز مکروه ست نزد یک اکثر و شکستن اندام و تکیه بر دیوار و ستون و
عصا و دست بعذر در غیر نفل یعنی در فرض و سنت این اعلامه گفته و در شرح
خلاصه گفته که در سنت و نفل بعذر ماندگی مکروه نه و تعلیل در نفل بعذر نیز کرده و مطالبه
بول و غایطه قبل از نماز مطالبه باشد یا بعد از شروع و اگر شاغل باشد قطع کند والا
ست این در خلاصه گفته و باد کردن بجا به یا باد زن کردن بکیل بر باد و باد در شرح خلاصه
گفته که بسه بار بیای بقوی شکنند و اگر احتیاج بدین در عمل کثیر احتیاط کنند نه و خوشبوی
بوئیدن علامه گفته یعنی بدست آه و تنحنح یعنی زود زود سرفیدن بعادت بشرط آنکه
از وی کلمه نخیزد والا شکنند تا چون ضرورت باشد یعنی دفع نتواند کرد چنانچه بعطسه و آروغ
این در هدایه گفته و اگر بعمد تنحنح کند تا داند که در نماز ست و حروف موضوع شوند
شکنند و تحنین برای تحسین آواز نزد یک طرفین و در جامع گفته که این تعبیر ب
مکروه ست چون نشو نت خلق و اعلام نمودن در نماز و در برخیدی گفته از برای
تزئین آواز بس صحیح نشکنند و آب دهن و بینی انداختن و اگر آب بینی بخود چکید پاک
و مسح اولی تر این در شرح خلاصه گفته و نفخ ای اُف و تف کردن یا اُخ اُخ
کردن یا جای سجده نف کردن بشرط آنکه شنوده نشود والا نزد یک طرفین شکنند
و نزد یک امام ابو یوسف نه سماع بسایه است نه سماع مصلی را و کراهت در آن و ستیس
ست که مهجا نباشد والا شکنند این علامه گفته و ابتلاع آنچه در دندان مانده با

از گوشت و طعام و مثل آن اگر کم از قدر نخود باشد و اگر قدر نخود یا زیاده باشد بشکند

مختار خلاصه همینست لیکن در مضمرات گفته که بقدر نخود نشکند ه و تعطی هی گام زن و

سه بار یا بیشتر بعید از اگر بعید از سه گام است و الا بشکند اینهمه در خلاصه گفته و در جواهر

گفته اگر از آفتاب بسایه رود و بیک دو گام در تابستان کرده نبود در زمستان مکروست که

آن دفع ایذاست و این طلب راحت و بقول امام ظهیر الدین مرغینانی در هر دو مکروه

ه و کشتن سپش و پشه و آنچه مضر باشد کم از سه اما سه شکند مگر چون در کنی دیگر یا

و همچنین دفن آنها و از امام محمد آمده که آن ازین بهترست این در شرح خلاصه گفته و

عمدا بگفت که آن انگاهست که بیکدست باشد و الا شبهه فساد دارد و در غنیه

گفته که کشتن سپش و سست از سی تا چهل بعقده نه بعد دای بسر انگشت و بسر انگشت نر

نگیرد و بمالد چنانچه بن انگشت شهادت رساند که این سی ست و این چهل و از

مسعود گفته اگر کیک یا کنه یا زنبور یا سپش را بگیرد و بقول امام محمد کشد و بقول

امام ابو یوسف ماله از سی تا چهل و بقول امام توقف کند و بسجده در خاک پنهان کند ابن مسعود

رضی الله تعالی عنه منبین کرده یا کشتن مار و کژدم روایتست قصد کنند یا نه بر اصح

مار سفید باشد یا نه هو الاصح و ازینجا گفته اند که نماز با موزه اولیترست و سنتست که نعلین

در پیش نهند تا اگر گزنده ببیند او را هلاک کند گویند که امام در نماز بود که ماری از سقف

بدر شد همه نماز را شکستند الا امام ای و را بسه نعلین در سه کن سست کرد بعد از سلام

بگفت و زن کردند سیزده من شد و بروایتی هفده من و در خلاصه گفته مقتدی اگر کشتن

و دفع مار و کژدم نفت نشکند اگرچه قدام امام گردد علامه گفته که روایت اگرچه

قبله شود یا استیلاج بمعالجه افتد چنانچه اخذ عصا یا سنگی یا سنگها بهایی اگرچه فعل کثیر شود

وحمل کودکی بی عذر و اگر از آب یا آتش یا دده ترسد نه **در خلاصه** گفته که مصلی

بخواندن یکی از والدین قطع نماز نکند مگر چون بیچیزی فریاد کند و همچنین در اجنبی

چون ترسد از سقوط او از بام یا غرق یا حرق او پس قطع کند اگرچه در فرض

باشد و همچنین اگر دزدی درمی بدزدد از وی یا غیر او یا ذمی گوید اسلام بر من

عرضه کن و عد آیات و تسبیحات در نماز نزد ابو یوسف و محمد باک نه

در فرض و نفل اما خارج نماز اختلاف ست این آنگاه ست که بانگشت

یا رشته شمارد و اما بدل یا باشارهٔ انگشتان باک نه و امساک درم و مثل آن

در دهن یا متاع در دست چون مانع باشند از قراءت و وضع ید اگر اصل

قراءت مانع باشد بشکند و نفخ خاک از پس یا از پیش و رفع او و رفع موی و همچنین

آنچه عادت متکبران باشد این در جامع گفته و در کتر گفته که گردن کج نکند بلکه

و در زمین مزروعهٔ غیر و در خلاصه گفته مبتلا شد میان نماز در راه و در زمین

غیر اگر مزروعه باشد در آن گذارد و الا پس اگر از کافرست هم در آن و الا درین اما

خانه غیر اذن خوبترست و الا باک نه **و در ظهیری** گفته اگر مالکست و اجر هر دو

باشند اذن از وی گیرد که منافع مالک وی ست و در زمینی که بر گرداو نجاست.

و همچنین در منحر و قصابان و جای خفتن شتران و جای نشستن گوسفندان و ایشان

آسیان و مزبله و بام طشت خانه و حمام و شارع عام و بر بام کعبه و در گورستان و در

خانه که در و خمر باشد یا آله فساد چون نرد و شطرنج و نای و دف و لی اینهمه در

ترعیب ست و همچنین در مسجدی از جهت ریا یا اغراض مبنی باشد و آن

امام صفار آمده مسجدی که بر سور شهر باشد نماز در آن نباید گذارد

واین در جلالی گفته و بر غرفهٔ مسجد چون در صحن جای باشد و الا باک نه این در
کنز ست و در رو کانون یا تنور افروخته اما در روی شمع و چراغ و تیغ و مصحف
معلق نه و در خلاصه گفته مکروه ست که قبلهٔ مسجد سوی حمام یا مخرج یا
گور باشد یا قدام مصلی عذره بود و این وقتی ست که در میان حایلی چون
دیوار نباشد و الا نه و این حکم در مسجد جماعت ست نه در مسجد خانه این در ذخیره گفته
و در جامع گفته که بجهت گور مکروه نه مگر آنگاه که در برابر باشد و نظر خاشع بر و
افتد و بودن صورت جاندار در جامهٔ مصلی و همچنین در برابر او و یا بالای او
و یا یمین او و یا یسار او مگر چون بسیار خورد باشد که از دور دیده نشود یا سر بریده
بود و محو روی چون سر ست و اگر در پس یا زیر پا باشد نه لیکن در هدایه گفته که سخت
کراهت آنگاه ست که در برابر باشد پس بالا پس یمین پس یسار پس خلف
و اگر در دست و خاتم باشد باک نه و در کنز گفته که در بساط بر صحیح مکروه
چون سجده بر و نکند و در روی کسان نه در پشت شان اگرچه سخن کنند مگر چون آواز
بلند کنند چنانچه از غلط قرارت خوف شود و نه نزدیک خفتگان مگر چون نترسد
ازین که اگر از وی آوازی بر آید این بخندد و این او را شرمنده کند و در جلالی
گفته نماز برابر روی کسیکه در میان ایشان ثالثی باشد که پشت این بر روی مصلی ست
مکروه نه و نماز برابر نایمه و قاعده مستدبره باک نه و همچنین مقابله پهلوها و امر کرده
هم مقابل نشوند و قیام بس صفی که در و فرجه باشد و اگر اول را فرجه باشد دوم را خرق
کند و با ول پیوندد و اگر فرجه نباشد تنها ایستادن مکروه نه و بعضی مکروه ست پس تا صبح رکوع انتظار کنند و اگر
نیاید مردی از صف کشند یا خود آید اما در زن باید تنها ایستادن او بهتر است و در جامع گفته و تخصیص امام بمکان بلند

وهمچنین بمکان بالا این درظاهر روایت لیکن در ظهیری گفته که نزد عامه مکروه نیست وار انتهاء
مقدم ست بقامت مرد و بقولی بقدر گز مختار همینست واگر بعضی با امام باشند مکروه نبود
واگر در مسجد استد وسجده در محراب کند مکروه نبود اما اگر در محراب استد مکروه بود و مگر چون
مسجد بر قوم تنگ باشد این در برجندی گفته ودر هدایه گفته که نماز در همه صور تنها
رواست از جهت وجود شرایط لیکن اعاده کند بر وجه غیر مکروه **ودر متفرقات**
ذخیره گفته که تاویل انحدیث که لا تُصَلِّی بعد صلوة مثلها آنست که اعاده نکند بسبب سهو پس
قدما ول نباشد اعاده اگر بسبب کراهت باشد در **خلاصه** گفته مراد آنست که تکرار دو بعد
چهار گانی ظهر چهار رکعت دیگر با قرارت درود و با ترک آن درود دیگر **فصل** **دوم** اینکه
نماز را شکنند و این دو نوع ست آنکه کلام ست در جامع گفته ای مرکب از دو حرف بسهو باشد
یا بفراموشی بقصد یا بخطا اگرچه برای اصلاح نماز باشد چنانچه نزدیک قیام امام گوید اقعد این
نزدیک طرفین ست و علیه الفتوی کما فی الترغیب و نزدیک امام ابویوسف وحرف
نشکند و نیز بر اصح از دو جهار شکند کما فی الخلاصه اما بیک حرف باتفاق نه کما فی
السراجیه و سلام بعد نماز نشکند خواه مخاطب سازد یا آن انسانی را یا نه و بقولی در تخاطب
باشد **و از سهو محیط** گفته که اگر در چهار گانی ظهر بر دو رکعت سلام داد بظن فجر شکند و بظن
اربع نه که آن ناسی اصل نماز ست و این ناسی وصف اگر مسبوق ذاکر با امام سلام داد
داگر مصلی بظن اتمام در قیام سلام داد پس دانست که هنوز تمام نکرده نشکند **و از منیه** گفته
که شکند و ظاهر انست که مفسد مجرد سلام ست بی ضم علیکم تا اگر بسهو سلام گفت پس یاد آورد
خاموش ماند نشکند **در خلاصه** گفته اگر بفراموشی یا بسهو بدیگری سلام گوید بی علیکم
نشکند پس یاد پیش آید و ساکت شد نیز نشکند و قهقهه در خواب نماز را شکند بر مختار اگرچه کودک

باشد نه طهارت را وگریه بی آواز نشکند و با آواز و اظهار حروف اگر از ذکر بهشت
و دوزخ ست نشکند والا نزدیک طرفین شکند و نزد یک امام ابیوسف و از امام محمد
که اگر مالک خود نبود نشکند و همچنین انین و تاوه یعنی آه و اوه گفتن کذا فی الجامع
پس اگر امام آیت عذاب خواند و جماعه آه گفت یا با آواز گریست یا آیه رحمت خواند و
جماعه اللهم ارزقنا گفت یا با آواز گریست نشکند کما فی الترغیب و جواب عطس
یرحمک الله شکند بخلاف امام ابیوسف کما فی الجامع و اگر عاطس گوید نه
اما اگر بعد از تشمیت غیر آمین گوید شکند و قول عاطس الحمد لله نه و همچنین قول سامع
کما فی الکنز اگر بعد از خبر خوش گوید الحمد لله یا بد انا لله یا بعجب سبحان الله یا لا اله
الا الله یا الله اکبر بقصد جواب نزد یک طرفین شکند بخلاف امام ابیوسف و الا
باتفاق نه اگر چیزی از قرآن خواند بقصد خطاب غیر شکند و اگر قصد جواب ندارد
لیکن بقصد اعلام که در نماز بلند خواند باتفاق نه و بدعائیکه مشابه سخن مردم بود
شکند چون اللهم زوجنی فلانة همچنین از قفنی براسع العن فلانا
اقض دینی اغفر لعمی یا الخالی و همچنین لامی نه لابی کما فی شرح الخلاصة و همچنین
لزید کما فی الظهیریة اما در لاخی اختلاف ست و همچنین در یا قرابة لا اعمامی لعمانی کما فی
شرح الخلاصة و تلبیه حاج شکند و تکبیر تشریق نه و درود بقصد جواب و اگر نام پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شنید و در جواب او گفت شکند و همچنین ثنا بعد از سماع نام حق تعالی
کما فی الملتقط اما بی قصد جواب کما فی المنیة اگر بعد ذکر شیطان لعنة الله گویند
لیکن در ظهیریه گفته شکند و بروایتی از امام ابیوسف اگر در عشا یا ظهر بر دو رکعت سلام داد
بظن تراویح یا جمعه شکند و بظن رابعه نه که این ناسی وصف ست و آن ناسی اصل کما فی

لفظ نعم گفت و عادت ندارد نشکند والا نه که این از قرآن ست و همچنین اگر ری
بر صحیح یکی گفت فاتحه خوانید از برای کفایت مهمات و مسبوق خواند شکند و فتوی
بر بنیت و در ترغیب گفته که این نزدیک طرفین ست و نزدیک امام ابو یوسف
واگر الحمد لله علی التوفیق گفت و آیة الکرسی خواند باجماع بنا کند و بدعای عربی یا
پارسی که سوال آن از غیر محال بود نه والا شکند واگر دعاهای سهو خواند و بر خود
دمید نزدیک طرفین شکند بخلاف ابو یوسف واگر بر دست دمید و بر سر مار زد و فرود
آورد و مالید باتفاق شکند و ظهیری گفته که یکی در نزد مصلی بقصد اعلام تسبیح گفت
و در جواهر گفته اگر تنحنح کند تا قارع داند که در نماز ست اگر دانسته کند و حروف شنود
شوند شکند و همچنین برای تحسین آواز اما اگر بلند خواند برای اعلام نه چنانکه تکبیرات
در جمعه و عید برای اعلام تکبیر بلند میگویند و آواز بلند سکشتند در ترغیب گفته
اعتبار نیت است بارادهٔ اخبار نه و بارادهٔ امر و نهی شکند چنانکه گربه گوشت میبرد
یا بچه بجانب آتش رود و وی بلند خواند تا مانع آیند شکند یکی را در نماز مطلبند و
بقصد جواب لا حول کرد بقول طرفین شکند و بقول ابو یوسف و در ذخیره گفته
که حوقله بوسوسه شیطان در کار دنیا شکند و در کار آخرت نه در جامع گفته با تنال
امر غیر شکند چنانچه بقول پیش رو پیش رود یا از مهابت تو سبقت و خلل فرجه از محل
قیام دور شود پس باید که ساعتی درنگ کند بعده برای خود پیش شود بقرارت صبا
نه لیکن مکروه ست اما اگر دید و فهمید اما نخواند باتفاق نه و همچنین اگر بغیر قرآن دید و
بر صحیح و در جواهر گفته در نماز تفکر کرد در مدیث یا شعری یاد آورد یا خطبه انشا کرد اما
تکلم نکرده لیکن مکروه ست و دیگر فعلی که منافی نماز بود در جامع گفته که اگر کل

نشکند بعمد باشد یا بسهو اندک بود یا بسیار مگر قلیل که از دندان فرو برد و آن کم از نخود است هو المختار کما فی البرجندی در خلاصه گفته که ابتلاع کنجد از دندان نشکند و از خارج شکند بر اصح و عود قی کم از پری دهن و همچنین اعاده آن بقدرت اخراج نزدیک ابیوسف بخلاف امام محمد کما فی الظهیریه اگر قبل از شروع حلاوت فرو برد و در نماز حلاوت می یابد و فرو میبرد نه اما اگر فانیذ یا شکر در دهان مانده و حلاوت او در اندرون میرود شکند اگر در دهن او ژاله یا پاره برف یا قطره باران افتاد و بجوف رسید نماز و روزه شکند و بخائیدن علک شکند چون بسیار شود و همچنین بخائیدن هلیله اما شکا نشود لیکن اندکی از و بدرون رفت نه اگر نظر کند بفرج زن بشهوة بر مختار نه لیکن رجعت شود و اگر اشارت کند بسر یا بدست برای رد سلام نه لیکن در جامع گفته از محیط عن النوازل گفته شکند و اگر مصافحه کند بقصد سلام شکند اگر از خبری پرسیده شد و سر بلا یا نعم جنبانید یا پرسیده شد که چند رکعت گزارد بانگشتان اشارت کرد که سه نه نخست سه موی شکند و بکم نه بحک سه بار در یک رکن شکند اگر از هر بار دست برداره و الا نه اگر چهار یا پنج اسه بار در یک رکعت زند شکند و دو نه بر کوب شکند و به نزول نه و بترویح بمروحه شکند و باستین نه تعمم و تخمر شکند و تکویر یک دو پیچ نه بشد سراویل و بزر قمیص شکند و بحل نه بوضع دستار از سر بر زمین یا از زمین بر سر نه تلبس کلاه یا پیراهن شکند و بنزع نه بپوشیدن خفین و بنزع شکند و به تنعل و خلع نه و کلیه آنست که بفعل کثیر شکند بقلیل نه یعنی کاری که در وی احتیاج بدو دست افتد بسیار است و الا اندک و هو اختیار الامام محمد

بن الفضل و بقولی اگر ناظر یقین کند که فاعل در نماز نخواهد بود بسیار ست و اگر شک کنند اندک و هذا اختیار العامة و هو المختار و الصواب کما فی الجامع و بقولی مفوض ست برای مصلی و هو اقرب الی قول الامام الاعظم پس اگر عمل و درستی یکی کند بر قول اول نشکند بنابه آنچه امام نجم الدین النسفی گفته لیکن در ذخیره از فقیه ابو جعفر گفته که شکند اگر در صحرا از جای قیام متأخر شد یا زن از مصلی بر بستر شد شکند و امام ابو علی النسفی گفته نماز زن نشکند که خانه در حق او چون مسجد ست در حق مردان لیکن در باب چهاردهم او گفته که در صحرا اعتبار مجاوزت صفوف است در حق امام و در حق منفرد قدر جای سجده او در هر جانب در منیه گفته اگر بجانب قبله روان شد نشکند اگر پیش نرود از سجده و صفوف در نشود و بقولی اگر فرجه صف دوم سد کنند و در سیوم شکند انتهی هنگام که پشت بقبله نشود و الا شکند چنانچه گمان حدث پشت بقبله کرد و ظاهر شد که نبود شکند اگرچه از مسجد بر نشود در خزانة الفتاوی گفته مصلی را از جای نماز برداشتند و بر جای دیگر نهادند اما از قبله تحویل نیافت نه. در خلاصه گفته اگر قرارت و رکوع و سجود در خواب کرد شکند که رکنی غیر معتبر زیاده کرد و اگر در رکوع و یا سجود خواب کرد نه و چیزی اعاده نکند اما اگر سجده در خواب کرد سجده باز گرداند و اگر در خواب قدر تشهد نشست پس قهقهه کرد نماز روا است که قعده نائم معتبر ست در شرح خلاصه گفته ترک فرض بعذر نشکند اگرچه بقصد نبود مگر چون تدارک او کند قبل از خروج و متعمد حدث شکند و اگر حدث کرد بقصد بنا بران برای روا بود و استقبال اولیتر در ذخیره گفته مرور کسی نشکند اگرچه از محل سجده گذرد لیکن مار آثم ست فی الحدیث لو علم المار بین یدی المصلی ماذا علیه من الوزر لوقف اربعین یعنی چهل سال پس

در مسجد صغیر متشی پیش از مصلی گذرد آثم نشود از هر جا که گذرد یعنی مسجدیکه کم باشد از شصت
گز و بقولی از چهل گز مختار نهیست و در صحرا آنگاه که از محل نظر خاشع گذرد بر صحیح و در دو
آنگاه که همه اعضا مصلی و مار بهم محاذی شوند و بقولی اکثر اعضا و اگر نصف یا کم باشد
نه اینهمه آنگاه که ستره درمیان نباشد والا نه و ستره عبارت ست از چوب و مانند آن بطول
گز و غلظت انگشت که او را بمقابله یکی از دو ابرو خلاند و ابین فاضلتر و مراد از خلانیدن
تثبیت ست چنانچه تا زمان نماز بقید در زمین در آید یا نه این در برجندی گفته و حیله
راکب آنست که پیاده شود و از ورای او گذرد و اگر دو کس محاذی گذرند اثم قریب مصلی
راست و اگر مار خود خلاند و گذرد روا ست کما فی البرجندی و همچنین اگر غیر مار خلاند کما
فی الجامع و چاه و حوض خورد و جوی خورد بر اصح ستره نشوند و ستره امام کافیست
و این مستحب ست و اگر گمان بردن بود ترک او روا ست و اگر ستره نباشد یا خواهد که
میان مصلی و ستره گذرد بتسبیح یا اشارت سر یا چشم یا دست منع کند و جمع مکروه ست
و بقولی ترک هر دو اولیتر و دفع نکند با خذ جامه نه بضرب و جمیع در کنز گفته که
در صحرا بفقدان ستره خط بر مختار اعتبار ندارد و اکثر بر نهند و نزد بعض معتبران بقولی
دراز بقد ستره کشد و بقولی چون محراب کشد و اگر خلانیدن نتواند القا بر مختار
معتبر نه معتبران گفته اند که دراز القا کنند **مسئله در جامع** گفته که محاذات زن
نماز مرد را نشکند بدو شرط یکی آنکه نماز مشترک باشد یعنی هر دو پس امام باشند تا در انفراد
نشکند و اگر زنی بعد از اقتدار مرد با امام پیوست و مرد او را بتاخیر اشارت کرد و زن قبول
نکرد نماز زن فاسد شود نه نماز مرد و دیگر آنکه امام نیت امامت نسا ن کرده باشد حاضر یا
وقت نیت یا نه قبل از شروع باشد یا بعد از ان والا نماز زن فاسد شود نه نماز او وحده

۲۶۵

آنست که قدم زن بچیزے از اعضای مرد مقابل باشد پس مقابله غیر قدم شکنند لیکن در خلاصه گفته که حدا و مقابله عضوے از و بعضوی ازین تا اگر زن بر طلب باشد و مرد بمقابله او در اسفل پاییاز واگر مرد بچیزے از زن مقابل باشد شکند و فرق نیست میان زن محرم و بیگانه و بالغه و صبیه مشتهات اما بمحاذات امرد مراهق و انزد امام محمد آمده که شکند لیکن در مختار الفتاوی گفته اگر کودک صبیح مشتهی باشد شکند و فرق نیست میان محاذات اندک و بسیار نزد یک امام ابو یوسف و نزد امام محمد شرط ست که بقدر رکن باشد این همه انگاه ست که حایل در میان نباشد و اگر دیوار یا ستره یا قصبه قدر گز یا فرجه قیام مردی در میان باشد نه همچنین اگر زن بر زمین باشد و مرد بر دکان بقدر قامت مرد مسئله و بدانکه رعایت شروع در وقتیه روانه که رعایت ترتیب در پنج نماز و وتر فرض ست مگر چون وقت تنگ باشد که اینجا وقتیه گذارد و اگر گنجایش بعضی فوایت با وقتیه باشد آنها را مقدم دارد و در وقت فراخ آغاز کرده قرایت در و دراز کرد تا وقت تنگ شد وقتیه وانه مگر آنکه قطع کند و در وقت تنگ باز شروع کند اگر بگمان تنگ وقت فجر وقتیه گذارد و بعده ظاهر شد فراخی او عشا شروع کند و اگر بعد از فراغ طالع شد آن شکند لانه و جنبا اهل وقت است پس اگر فایت ظهر بفراموشی در عصر شروع کرده و در وقت مکروه یاد آمد قطع کند و بعد از ظهر عصر گذارد و این ست قیاس قول شیخین و بر قیاس قول امام محمد اعتبار وقت مستحب ست پس قطع نکند و ظهر بعد از غروب گذارد کما فی الذخیره و مراد از وقت مکروه آنست که اگر بعد از قطع نظر شغلی کند عصر در وقت مکروه فتد کما فی الکفایه اما اگر گاه احمرار یاد آید یا در آخر وقت شروع کرد و بعد

انغروب یاد آید تمام کند بعده ظهر قضا دید کما فی الخلاصه و گر چون فایته فراموش شود و یاد نیاید مگر بعد ادای وقتیه و فایته بعد چند روز یاد آید وقتیه باتذکر روا بود و علیه الفتوی و تقوی نه و در کنز گفته اگر در خلال جمعه فجر یاد آید اگر بقضای این آن فوت نخواهد شد باتفاق قطع کند والا نزدیک شیخین قطع کند و بعد از فجر ظهر گذارد و نزد امام محمد نه لیکن از حجت گفته که احتیاط آنست که جمعه تمام کند بعده فجر بعده ظهر و علیه الفتوی اگر ظهر بگمان طهارت گزارد بعده عصر با طهارت تازه باتذکر ظهر بعده دانست که آنرا بر غیر طهارت گزارده این را اعاده نکند که این در معنی نسیان است و در خلاصه گفته اگر ظهر بغیر وضو گزارد و عصر بوضو در گمان او این روا است روا نبود و اگر آن اعاده کرد نه این و مغرب گزارد مغرب روا بود و گر چون شش نماز فوت شوند پس بخروج وقت سادسه ترتیب ساقط و ساقط روا گردد و اگر یکی نماز چند روزه ترک داد بعده پشیمان شد در وقتیات شغل کرد و قبل اقتضا آنها باز نمازی فوت شد پس باتذکر این وقتیه روا نه لیکن در نهایه گفته که فتوی بر جواز است نمازی ترک کرد بعده پنجنماز گذارد باتذکر آن آنرا قضا کند و آنها را اعاده و اگر هیچ نکرد و ششمی نیز گزارد و این باجماع روا است و آنرا قضا کند و پنج سیانه بقول امام باز نگرداند و بقول صاحبین گرداند و اگر پنج نماز ترک کرد بعده یکی گزارد باتذکر آنها آنها را قضا کند و آن را اعاده و اگر هیچ نکرد تا سابع گزارد و این باجماع روا است و آنها را قضا کنند و در ششمی اختلاف مذکور و فتوی بر قول امام است کما فی الجامع و ترتیب تعالت بعد کثرت نزدیک امام فضلی عود کند هو الاظهر کما فی الهدایه بقول امام سرخسی هو الصحیح بقیه اگر از نمازها یکی نماز باند و وقتی

باید کرد او روا بود و علیه الفتوی کما فی الجامع و اگر قاضی شهر سی نخبه قضا کنند بعده سی
ظهر و همچنین روا بود کما فی الذخیره **فصل ل در زلة القاری** و این باید کرد
ست بجای حرفی و در ترغیب گفته اگر معنی تغیر باید چنانچه عص عاقص شعر
بجای عصف عاصف سعیر باتفاق شکنند و الا چنانچه فلا تکهر بجای فلا تقهر نزد یک
طرفین نشکنند که ایشان معنی را اعتبار میکنند و این بر جا ست که القهر و الکهر الغلبة و نزد
امام ابیوسف شکنند که وی مثل و نظیر را اعتبار میکند نه معنی تنها را و اینجا ست که اگر
در آیه فیها فاکهة و نخل و رمان بجای رمان تفاح گوید بقول طرفین نشکنند و بقول
امام ابیوسف شکند که لفظ تفاح در قران نیست اگر سین بجا ثا یا در اسمک یا ذال
جدک بصاد یا بانون خواند شکنند و در عین غیرک بجا اختلاف ست و ذال اعوذ با لله
من الشیطان تبا شکند لیکن در خلاصه و منیه گفته که اگر الحمد بجا خواند نشکند و هیا
تشکند کذا فی الذخیره صراط بسین نه و صراط تبا و مستقیم بطا و در آیت مغضوب بظا
یا ذال یا زا شکنند ضالین بهر سه نه کما فی الخلاصه آمین نشد بر اصح نه در ناس ذال
اعوذ بدال و سین ناس تبا و بصاد شکنند و همچنین صماد صمد و بسین کما فی الخلاصه
در فلق فا فلق بعین و شین شر تبا و ثا نفاثات بسین و سین حاسد و حسد بصاد و دال
اینها تبا شکند لیکن در خلاصه گفته که سین بصاد نه و من مکسوره من منفتوح شکنند و در
اخلاص یکی از پنج دال تبا شکنند و صاد صمد بسین شکنند لیکن بر اصح نه که معنی هر دو یکیست
اما قاف قل بکاف بعذر و تبا نه کما فی السراجیه در لهب تا تبت بدال و سین سیصلی
بصاد و طا حطب تبا و سین من مسد بصاد شکنند در نصر صاد و نصر بسین و تا توابا
بطا شکنند و عین استغفره بجا بر اصح نه گویند که امام محمد ابا بجای توابا خواند امام

ابیوسف پرسید گفت نماز ت شکست باز از این سخن با امام کسائی کرد او گفته
که این نیز لغتی ست پس م آتوا و آب و آوراه و توابین بیا نشکند کما فی السراجیه و
خزانة المفتین گفته شتا بطا ر و صیف بسین تشکند و همچنین یدع تسکین دال و تضلیل
بظا شکند در خلاصه گفته بذال تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر بسین نه صبحا بطا
صبحا بسین شکند مطلع بتا نه و لتهین بطا شکند سوط عذاب بصاد یا تا نه و بقولی
بصاد و تا شکند لیکن در جواهر گفته در قنوت دال نحفد بذال و بضاد شکند و بظا
باید که نشکند لیکن در کتر گفته که شکند در ترغیب گفته نستعینک و نستغفرک و نسعی
ونسعی بصاد و نصلی بسین عذابک بالملحق شکند و منین نستغفرک بنجا بر اصح نه ملحق را
ملبک خوانده و همچنین ملحک کما فی الذخیره و همچنین نلحد کما فی الکنز سین سبحان بصاد
و نظا عظیم بذال یا بزا شکند اما بضاد نه کما فی الخزانه تا التحیات بطا نه و همچنین جار او
در قولی کما فی الخزانه الطیبات بتا الصلوة بسین شکند و همچنین الصالحین بسین لیکن بر
مختار خلاصه نه صل بسین شکند لیکن در خلاصه و خزانه گفته نه در مختار النفاوی
گفته که اگر این تبدیل بخطا باشد و معنی متغیر نشود با جماع نشکند چون ان المسلمین بواو الا
اگر فصل در آن دو حرف بی مشقت ممکن باشد چون طا با صاد شکند و الا چون ظا
یا ضاد و صاد با سین و طا با تا بر قول اکثر نه مثل الحمد بها مغضوب بذال اعوذ بزا صمد
بسین بقول ایشان نشکند و علیه الفتوی اکثر المشایخ و اگر بعید باشد شکند و اگر بر زبان
او چنین میرود یا تمیز نمیتواند بر مختار نه در ذخیره گفته اگر مبدل در قرآن یافته شود
نشکند و الا اگر در معنی موافقت باشد نزد یک طرفین نشکند و نزد یک امام ابیوسف
شکند لیکن در رساله سیف السنه گفته که این بقول طرفین رجوع کرده هو الاصح و گر

۲۶۹

جلد اول

مخالفت باشد اگر قرب مخارج بود چون طا و صاد بقول عامه شکنند و بقول بعضی
نه از جهت ضرورت و الا شکند حاصل آنست اگر مبدل در قرآن نباشد لیکن
در حرفین اتحاد مخرج باشد یا قرب ابدال سوا بود نزدیک بعضی نشکند و علیه الفتوی
و همچنین اگر اتحاد و قرب نباشد اما در ابتلا عام بود چون ذال بجای صاد و زا
بجای ذال و ظا بجای صاد و یا بزیادتی حرفیست و در **خلاصه** گفته اگر
تغیر معنی شود چون وانک لمن المرسلین و ان سعیکم لشتی شکند و الا نزدیک عامه نشکند
و از امام ابو یوسف دو روایت است چون یدخله بزیادتی میم و انه عن المنکر بزیادتی
تا انا راد وه بدو دال تا نعبد باشباع ضمه نه کما فی الکنز و یا بنقصان حرفیست
پس اگر تغیر نده باتفاق نه چون جاءهم بترک تا در فعل و سبحان الله بترک الف
و آنچه در قرآن بواو و فا آمده که بترک فا و واو نشکنند کما فی الخزانه و الخانیه و الا شکند
چون ما خلق الذکر و الانثی بترک واو که تمام معنی علیه میشود و در **ذخیره**
گفته اگر حرف زاید حذف کند و اصلی گذارد فاسد نباشد بر قول امام نشکند چون
الواقعه واصنعوا بحذف ها و میم و در **کنز** گفته الرحمن الرحیم بترک الف و لام نه در
خلاصه گفته بترک میم مطلع الفجر منقطع شده و یا بوصل حرفی از کلمه بکلمه دیگر چنانکه
کنعبد نعلیهم لمن حمده انصر الله بر صحیح نه و اگر چه بعید باشد و یا بقطع کلمه از ماقبل او
در رساله گفته ال یا یات گفت و دم منقطع شد بعده حمد لله و حیات گفته بر اصح
و در **سراجی** گفته اولیتر است که از سر الحمد لله گوید و در ذخیره گفته اگر بعض کلمه گفت
و از جهت انقطاع دم یا نسیان تمام نکرد بعده و باقی آغاز ید یا بعد از اتمام قرات
بفراموشی باز از سر گرفت و بعد از گفتن ال یا دآمد پس وی ترک کرد و بر کوع

[illegible marginal notes]

یا بعض کلمه گفت و آنرا که نهشت و کلمه دیگر خواند درین صورت نزدیک بعضی نشکند وعلیه فتوی الحلوانی وبقولی اگر کل آن بعض نیشکند فکذا البعض والا شکند هو الصحیح کما فی الخزانه و یا بذکر کلمه ست بجای کلمه دیگر پس اگر مبدل در قرآن باشد و در معنی موافقت بود نه چون طعام الفاجر بجای طعام الاثیم همچنین اگر مخالف بود باختلاف متقارب چون الحکیم بجای العلیم اما باختلاف متباعد شکند بر قول طرفین هو المختار چنانکه آیه رحمت با آیه عذاب ختم کند یا برعکس یا در الرحمن علم القرآن الشیطان یعلمکم الفقر بر زبان وی الشیطان الرحمن رفت اما بر قول ابو یوسف بقولی نه اگر بخطا گفته وعلیه فتوی الفقیه ابو الحسن وهو مختار ابن المقاتل بقولی از دو روایت لیکن در خلاصه گفته که بر صحیح از و شکند و اگر در قرآن نباشد و در معنی موافقت بود چون سجای تکذبان لاشک فیه بجای لاریب فیه نزدیک طرفین نشکند و نزدیک امام ابو یوسف شکند والا چون قوسره بجای قسوره باتفاق شکند و در خلاصه گفته این آنگاه است که آن کلمه تسبیح و تحمید و ذکر نباشد ان هی بجای ان هو همچنین هر مذکر که مونث گوید یا عکس یا مخاطب را غایب یا برعکس لما یرید تبانه الذی بجای التی نه مکان بجای یمین یسری بجای عسری معفوست کما فی السراجیه ویا بزیادتی کلمه ست در ذخیره گفته اگر آن کلمه در قران باشد و تغیر ندهد باجماع نه چون فان الله کان بعباده خبیرا بصیرا قد خسر الذین کفروا و کذبوا بلقاء الله فی سمین رب العلمین اجمعین کما فی التتمه والا شکند باتفاق چون الذین امنوا و کفروا بالله فاما من امن وعمل و اگر در قرآن نباشد و تغیر ندهد نزدیک عامه نه وهو قول الطرفین خلافا لابی یوسف چون فیهما فاکهة ونخل ورمان وتفاح والا شکند باتفاق لیزدادوا اثما وهما باظهارها مخذوف

وحذف ظاهر نه چون ما خلق الذکر . . . . . باظهار الف ولام وهم یحسبون انهم

بترک همزه ۞ ویا بترک کلمه است در خانیه گفته اگر در معنی تغیر نیفتد نشکند چون لئن

اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک بترک من جزاء سیئة سیئة مثلها بترک سیئة دومی

والا بر صحیح نشکند چون فما لهم لا یومنون بترک لا ۞ ویا بتکرار کلمه است در ظهیری

گفته اگر متغیر باشد بر صحیح نشکند چون رب رب العلمین والا نه ۞ یا بذکر آیتی هست بجای

آیتی در خلاصه گفته اگر بعد از وقف با آیت دیگر یا ببعض آیت آغاز ید نشکند چون والعصر

ان الابرار لفی نعیم ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم شر البریة والا تغیر دهد

نشکند چون ان الذین امنوا وعملوا الصالحات فلهم جزاء الحسنی بجای کانت لهم جنات

الفردوس والا نشکند نزدیک ما هو الصحیح چون ان الابرار لفی جحیم وان الفجار لفی نعیم

ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم ۞ در ظهیری گفته این قول طرفین است و

نزدیک امام ابو یوسف ابن مقاتل وابن مبارک وابو نصر وابو جعفر بشکند وعلیه الفتوی الشیخ

الی نصر الماتریدی کما فی المنیة ۞ ویا بتقدیم وتاخیر است در ذخیره گفته اگر در جمل باشد

ومعنی تغیر نیابد نشکند چون یوم تسود وجوه وتبیض وجوه والا بشکند واگر در کلمات باشد

وتغیر دهد نشکند چون لهم فیها شهیق وزفیر والا نشکند واگر در حروف باشد در رساله گفته

بتغیر نشکند چون کعفص یعنی سرخ بجای کعصف وخسر والا بر قول امام ابو یوسف بشکند

وبر قول امام محمد نه ۞ ویا بترک وقف ووصل است در ذخیره گفته که فتوی بر جواز است

اگرچه تغیر فاحش باشد چنانچه بر لا اله وقف کند بعده الا هو گوید وانهم اصحاب النار

الذین یحملون العرش بی وقف خوانده ۞ ویا بترک مد وتشدید است در خلاصه گفته

که بر مختار نشکند اگرچه متغیر باشد لیکن در ظهیری گفته اگر ترک مد تغیر افتد بر صحیح بشکند

سجده ای دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجدی تنها گزارد هم نیکوست قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند در خانه جماعت گزارد

چون ولما جاء موسی لمیقاتنا بخطاء در اعراب است وفتوی بر جواز است اگرچه تغیر فاحش باشد چون وعصی آدم ربه بنصب میم و رفع با و ایاک نعبد بکسر کاف مختار بفتح واو واذا ابتلی ابراهیم ربه برفع میم ونصب با کذا فی الذخیرة والظهیریه در گفته که بقول عامه نشکند بتشدید مخفف و مد مقصور و همزه لین واد غام مظهر و بتسکین محرک و عکس اینها نه و نه ابدال حرکت بعموم البلوی در فتح القدیر گفته که وضع مظهر بجای مضمر نزدیک بعضی شکند و از خلاصه گفته نه در ظهیری گفته که اگر در قراءت خطا افتاد و نه وجه دلالت بر فساد کنند و یکی بر جواز حمل برین کرده شود و علیه الفتوی در برجندی گفته اگر بخطا فاحش خواند و باز گشت و صحیح خواند روا بود در ذخیره گفته که اگر قرآن بر وجه تغنی بخواند اما کلمه را نشکند و تبدیل حروف و زیادتی و کمی نمیکند و همین آرایش آواز است پس نشکند و این نزدیک علما مستحب است در نماز و بیرون نماز اما اگر کلمه را بگرداند و کم و بیش کند شکند که این منهی است در حروف مد و لین مد آوردن روا است و الف و واو و یا

فصل فی الحدیث لا تترکوا الجماعة فان رکعة واحدة تصلونها فی جماعة خیر لکم من عشر الاف رکعة تصلونها وحدانا وفی اخرها یا علی للسعید ثلث علامات قوة الحلال فی بلدة ومجالسة العلماء والصلوات الخمس مع الامام یا علی للشقی ثلث علامات قوت الحرام واجتناب العلماء والصلوة وحدة الکل فی السعدیة در هدایه گفته که جماعت سنت موکده است فی الحدیث الجماعة من سنن الهدی لا یتخلف عنها الا منافق در جلالی گفته که این از سنت مؤکد است اگر شهری جماعت ترک گیرد قتال کرده شود با وی و اگر یکی ترک کند زده و بند کرده شود و در خزانه

گفته که جماعت را اسباب یاران و غلامان ترک کرده نقلست که پیغامبر علیه السلام فرمود خبر کنم شما را که اهل بهشت کیانند گفتند بلی فرمود کسیکه او را اگر با زحمت و سرما سخت و باران و غلام از حضور جمعه و جماعت باز ندارد لیکن در بستان گفته که اگر بعید از مسجد باشد از باران و فساد جامه باک نبود که بخانه گزارد و در سراجی گفته که بر نابینا حضور لازم نه واگرچه قاید یابد و نه بر مقعد و پیر ناتوان و در جامع گفته که اقامت جماعت در خانه بمنزله جماعت مسجد ست در فضیلت بر اصح لیکن در تراویح خلاصه گفته که این را بر صحیح دو فضیلت ست و آنرا یکی و اولیتر بامامت اعلم ست بعلم نماز بشرط قدرت بر قرارت حسنه و تنها از فواحش ظاهری اما اگر دمی اعمال نکند بر علم خود عیانهم طمانیت ترک کنند کما فی البرجندی بعده اقرا بعده اورع ای محترز از شبه بعده اسن غیر منتهیر العقل بعده ارضی عند القوم و بقولی خوبروتر و بقول آنکه صلوة کمل فی الترغیب بقولی اشرف ایشان از نسب کما فی الجلالی واگر همه درین وصف جمع شوند قرعه فگنند یا یکی را اختیار کنند واگر اختلاف افتد اعتبار اکثر راست و امام محله اولیترست واگرچه غیر افضل باشد و همچنین صاحب خانه مگر چون با وی سلطان یا قاضی باشد کما فی البرجندی و مکروه ست تنزیها امامت بنده واگرچه معتق باشد و بدوی اگرچه بلدی شود مگر چون عالم باشد و فاسق ای مرتکب کبیره چون نمام و مرائی و امام جائره و عاق کما فی التتمه و مغنی و لاعب نرد و شطرنج کما فی الکنز اگر فاسق را از امامت منع نتواند کرد جمعه ترک کند و در سایر نماز ها اگر مسجد دیگر رود آثم نشود کما فی البرجندی و نابینا و حرامزاده و آنهمه آنگاه که غیر این پنج تن افضل از ینها باشد و اگر افضل اینها باشند نه و مبتدع اگر بدعت او وی را بکفر رسانیده

والا روا نه لیکن در ترغیب گفته روا بود که چون امامت کرد و مشابه مصلیان شد
شرع باسلام وی حکم کرد ولهذا اگر بعد از نماز اقرار کند بکفر خود نماز گزارده روا بود و در
ذخیره از امام ابو یوسف گفته که نماز پس متکلم روا نه واگرچه بتکلم بحق کند که تکلم بدعت
ست و نماز پس متبدع روا نه و در کنز گفته و مجبوب و کسیکه برص ظاهر دارد
و امرد و سفیه و در ترغیب گفته مکروه ست امامت کسیکه بنماز کرشمه کند و
کسیکه بسیار سرفه کند مگر متبرک کما فی الخلاصه و کسیکه در جای وصل وقف کند و خوشخوان
که قوم بآواز خوش او مشغول شود و از خشوع و تدبر باز ماند که بنیاد نماز بر خشیت نه
بر آن پس باید که امام خاشع و گریان باشد تا قوم را حضور شود و در خلاصه گفته مکروه
ست امامت کسیکه قوم از و کاره باشد از جهت فسادی در وی نه از جهت حمقیت
و اقتدا بشافعی روا است بشروط و در جامع گفته که بقول امام صدر الاسلام روا نیست
احوط آنست که اگر احتراز نکند از مواضع خلاف یا شک افتد روا نبود والا مکروه
و اگر شاک نباشد و با عرفناک حتی معرفتک نگوید کما فی الغایه و
ریاض الناصحین و تعصب ای بغض حنفی نکند و کودک
نباشد و وضو بآب مستعمل و پلید عند نا نکند و ربع سر مسح
کشد و از غیر دو راه وضو کند و از منی شوید و غیر تند از را سه بار شوید
و دست و دهن بعد از خوردن سوسمار و مثل آن بشوید و
ترتیب در نمازها نگاه دارد و مکرر نماز نباشد و زانو برهنه نکند
و تجاوز از معز بین نکند و محاذی زن نبود و لحن در قرآن و سخن
در نماز نکند و روا است اقتدای متوضی بمتیمم نزدیک شیخین خلافا لمحمد رح

اما اگر یکی برگمان طهارت آب وضو کرد و دیگری برگمان نجاست او تیمم کرد اقتدا از ان

باب اتبود و همچنین اقتدا متوضی که نزد او آبی باشد باین متیمم روا نه اقتدا از آن باین

اینهمه نزدیک شیخین هست و نزدیک امام محمد مطلقا روا نه اما در جنازه باتفاق روا بود و غاسل

بماسح موزه یا جبیره باتفاق و قایم بقاعد نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد نه مگر در

تراویح بر صحیح اما امامت احدب برا خود عامه علما روا هست اگر چه قیام او از رکوع

ستمیز نشود لیکن در ظهیری و خلاصه و ترغیب گفته که بر اصح و صحیح روا نه و مومی بموی

و متنفل بمفترض نه اقتدا مفترض بمتنفل و نه بگذارنده فرض دیگر و مرد بزن یا کودک نابالغ

در فرض و سنت و نه در نفل بر مختار پس اقتدا کرده نشود در تراویح بر صحیح لیکن در ترغیب

گفته که پس ده ساله برا خود روا هست اقتدا بنابالغ بلیغ روا هست و همچنین اقتدا بی کودک

بکودک کما فی الخلاصة و الظهیریة و نه طاهر بمعذور اما معذور بمعذور روا هست و نه قاری بامی

ای کسیکه قران بقدر جواز یاد ندارد و نه لابس بعاری اما امی بامی و عاری بعاری روا هست

نه غیر مومی بمومی و از مضمرات گفته که وی در نماز خود در نمود امنع بقهقهه شارع شود

تا وضوی او بقهقهه شکند و قضا و جب آید و تعلیه نه هو الصحیح و در خلاصه گفته

و نه مسافر بمقیم بعد از وقت اما در وقت روا هست و اقتدا مقیم بمسافر مطلقا روا

و نه باید که تمتم و فافا و الثغ امامت کنند تمتم آنست که کلمه نتواند گفت مگر پس از ان

که او را در سینه بسیار بار بگرداند و فافا انکه قادر نبود بر اخراج مگر بعد از تکرار فا و الثغ

آنست که قادر نبود بر تکلم سین و بجای او ثا گوید و همچنین کسیکه بر تکلم حرفی قادر نبود

و در ترغیب گفته که اقتدا بتاتا و تمتم و فافا انکه بر زبان او ثا و تا و فا رود درست

نه و همچنین بالثغ و الثغ که سخن پیدا نکند و زبان او گاه سخن نگرد و در ذخیره گفته

که الثغ انکه تکلم بعض از حروف قادر نبود سورۀ خواند که در وی آن حرف نباشد و فاتحه ترک کند اگرچه تغیر افتد و اگر آن سورت خواند بر صحیح روانه و اگر سورۀ چنان نیابد بقول خاموش باشد و الا نکند و بقول برعکس اما فتوی بر آنست که اگر روز و شب میکوشد و الا نه اما امامت او بقول روست و بقول عامه نه این در اقتدا را دست و در خلاصه گفته اگر میان امام و قوم دیوار کوتاه بود روا بود و همچنین با تفاق اگر دراز باشد و او را دری باشد کشاده یا سوراخی که از وصول بامام ممکن باشد و حال امام بر وی مشتبه نشود بسماع یا رویت تا اگر دری بسته باشد یا سوراخ چنان لیکن حال مشتبه نشود خلاف است و بر مختار امام حلوانی رواست که اعتبار اشتباه است و اگر بر بام مسجد اقتدا کند بامام مسجد اگر اشتباه نشود رواست بشرط آنکه در پس امام یا پیش او باشد و اگر امام او ست نه و اگر برابر او ست اختلاف است این شرط در سراجی گفته و اگر برابر است که میان خانه وی و مسجد است اگر مشتبه نشود روا بود اما اگر بام خانه خود که متصل باشد بمسجد ایستاده نه و اگرچه اشتباه نشود لیکن در ظهیری گفته اگر اطلاع یابد بر امام روا بود و اگر بیرون از مسجد بر دکانی ایستد که متصل است بمسجد روا بود و اگر صفوف متصل باشند در ترغیب گفته اقتدا از خارج رواست اگر مسجد پر شده و صف تا در رسیده و در میان آن بقدر گردون فرجه مانده روا نه و حلیه الفقهی و در ذخیره گفته اگر صفوف متصل اند لیکن مسجد پر نشده نزدیک بعضی روا بود و فنای مسجد حکم مسجد دارد تا اقتدا در وی روا بود اگرچه صفها متصل نباشند و مسجد پر نباشد در سراجی گفته که اقتدا بصحیح در مسجد بر فنی هم صحیح رواست و اگرچه در وی پر نشده اما آنگاه که بدر وی پیوسته استند در خلاصه گفته اگر میان راه باشد تنگ که گردون در او نتواند گذشت

روا بود و الانه و این آنگاه است که صفها متصل نباشند و الا روا است اگر بر راه سه
کس باشند و اگر یکی باشد نه و اگر دو باشد بقول ابی یوسف روا است و بقول امام محمد اگر
اگر امام و قوم در راه ایستادند اگر در میان فرجه بقدر گردون نباشد روا بود و همچنین در میان
صفوف و اگر راه پلید بود و صفی آنجا ایستاد نماز ایشان و کسانیکه در پس ایشان بود روا نه اگر در
بیابان فرجه باشد بقدر دو صف روا نه و در نمازگاه عید فرجه مانع نه و اگرچه بسیار بود
و در مسجد جنازه اختلاف است لیکن در مسجد خلاصه گفته که مسجد جنازه و عید بر اصح حکم
مسجد ندارد و در کبری گفته که این در روز عید تا نماز عید حکم مسجد دارد بر صحیح و بعد از این
نا روا است که جنب و حایض در آید اما آن در همه روزها حکم مسجد دارد و فراد از ایشان داخل
دیوارهاست اما در خارج اگر صفوف متصل اند روا است و الا نه در خلاصه گفته
اگر در میان جوی باشد که کشتی و زورق در وی رود مانع است و الانه هو المختار
آب در رو باشد یا نه کما فی الجلابی مسئله اگر مقتدی یکی باشد امام او را
راست سوی خود ایستاند و از دو متقدم شود و توسط ترک افضل است و اگر در یمین صف
یا یسار او ایستد مسیء شد و داخل بعض طرفین رود و اگر برابر باشند با یمین و اگر
صف پر باشند صبر کنند تا با دیگری بجهی امام ایستد و تعجیل نکند مگر چون از رکعت رسد
دیگری متاخر نشود در ظاهر روایت و در خلف یسار اساءت است اما زن پس ایستد کما فی
الظهیریه و اعتبار قدم راست تا اگر سر او امام امام افتد روا بود و در جامع گفته اگر قدم
مقتدی قدام امام بود روا نه و بقولی روا است اگر محاذات بچیزی از قدم باقی باشد
اما بر اصح اعتبار اکثر است و اگر قدم در صغر و کبر مختلف باشند اعتبار کعب است بر اصح
دیگری برابر امام ایستد بی فرجه و از امام محمد آمده باید که انگشتان او نزدیک کعب امام باشند

وچون دیگری آید وی ازیمین بخلف آید وقرب امام افضل ست وهمچنین قیام در
صف اول از دوم واگرچه این بجذاء امام بود وصف سند رجال کیفیتی که نسا کنند باهم
ستقابل باشند فی الحدیث لتسون صفوفکم اولیخالفن الله بین قلوبکم کما فی المشارق
در جلابی گفته که مقتدی را متابعت امام لازم ست در فرایض وسنن که در آنها خلاف
نباشد والا اگر اخبار متعارض باشند متابعت کند چون تکبیرات عید وسجده سهو
قبل از سلام وقنوت بعد از رکوع وتر واگر در مقابله او نص باجماع باشد نکند نزد
طرفین بخلاف امام ابو یوسف چون قنوت فجر وتکبیر پنجم جنازه ورفع یدین در تکبیر
رکوع وجنازه پس در قنوت فجر استاده ماند خاموش هو الصحیح وبقول اکثر تمام
وطمع کند تا انتظار بدعت نشود هو الاصح کما فی الجامع اما در تکبیر پنجم براصح انتظار سلام
کما فی الظهیریه واگر خطا باشد باتفاق متابعت نکند چون زیاده رکوع یا سجود یا
قیام یا جلوس در ظهیری گفته امام سر برداشت ومقتدی سه بار تسبیح نگفته بر صحیح متابعت
کند وبقول امام مرغینانی تمام کند که بقول ابی مطیع بلخی هر سه رکن ست مختار المنتقط
انیست واگر در وتر قنوت تمام نکرده متابعت کند واگر قبل از اتمام تشهد بنا باشد
بر خاست تمام کنند واگرچه از قنوت رکوع ترسد متابعت نیز روست کما فی الخلاصه واگر در
اخیره سلام داد مقتدی تشهد تمام کند ومتابعت نیز روست اما اگر دعا یا درود
تمام نکرده متابعت کند کما فی الکنز واگر مقتدی قبل از امام
تشهد خواند وسلام داد یا سخن کرد نماز روست در خلاصه
گفته اگر امام قنوت یا تکبیرات عید یا قعده اولی
یا سجده تلاوت یا سهو ترک کند مقتدی نیز ترک کند واگر

رفع یدین در افتتاح یا ثنا یا تکبیر رکوع یا تسبیح یا تسمیع یا تشهد یا سلام ترک کند وی
شروع ترک نکند اگر چه پنجم بعد از ذخیره برخیزد و متابعت نکند پس اگر قبل از سجده باز
نشست و سلام داد متابعت کند و الا سلام دهد و اگر قبل از اخیره برخیزد نیز متابعت نکند
پس اگر بعد از تشهد سلام داد و امام سجده کرد نماز همه شکند **مسئله** در جلالی گفته لاحق
آنست که اول نماز با امام دریابد و آخر فوت کند چنانچه مقتدی در نماز بخوابد
و امام بعض نماز گزارد وی اول ابقایت آغاز د و بعده متابعت کند و در عکس
مسبوق بعد و اما نماز روا است و او هیچ نخواند و سجدهٔ سهو نه هر مسبوق در قیام
و تکبیر گفت پس امام در رکوع رفت و بعد از رفع سر او وی برکوع رفت رکعت
دریافت و همچنین اگر در رکوع رسید و تکبیر ایستاده گفت و چون شروع با نحطاط کرد
امام شروع در رفع کرد اما اگر قبل از انحطاط او سر برداشت نه لیکن متابعت لازم
شد و در ذخیره گفته که مسبوق در رکوع پشت برابر کرد و امام در رکوع است رکعت دریافت
به تسبیح قادر شود یا نه و اگر بر تسویه قادر نشود نه اگر امام در رکوع است و او تکبیر گفت
و به ثنا مشغول شد چون امام سر برداشت وی رکوع کرد رکعت دریافت و مسبوق
در فاتحه باتفاق ثنا خواند و در سوره نیز نزد یک امام ابو یوسف بخلاف امام محمد و اگر مشغول
دو قول است در کنز گفته که در جهریه نخواند و در سریه خواند و علیه الفتوی اگر در رکوع رسید
اگر بثنا رکعت فوت شود نگوید بر صحیح و در رکوع رود و تسبیح گوید نه ثنا اگر چه این هم
ست لیکن آن در محل ست اگر در قومه یا سجده اولی یا جلسه رسد اگر خوف فوت اولی
یا ثانیه نبود گوید کما فی الذخیره اگر در قعده اولی رسد باتفاق بعد از ثنا نشیند و اگر
خواند و امام برخاست باتفاق متابعت کند و اگر نشست و امام قبل از آغاز

برخاست نیز متابعت کند باتفاق و همچنین بعد از آغاز تورّک و بقولی بعد از اتمام

متابعت کند که قطع ذکر نشاید و اگر در اخیره رسد و امام قبل از آغاز سلام داد برخیزد

و مسبوق قائم گذارد اما بعد از آغاز دو قول ست در خلاصه گفته امام نطفی سهو سجده داد

و مسبوق متابعت کرد بعده معلوم شد که بر امام سهو نبود نماز مسبوق به اشهر بشکند و

بقول ابوحفص کبیر نه ماخوذ صدر شهید است و اگر هیچ معلوم نشد باتفاق نه امام برخیزد

برخاست و مسبوق متابعت کرد نماز این بشکند اگر آن چهارم نشسته و الا نه تا

سجده نکند و چون کند نماز بشکند مسبوق اگر بقضای غایت آغاز د بعده متابعت

کند مکروه بود و نشکند و علیه الفتوی کما فی العتابیه مسبوق در حق قرارت قاضی

اول نماز ست و در حق تشهد قاضی آخر نماز این اگر رکعتی از مغرب رسید در قضا در

هر دو رکعت فاتحه با سوره خواند و اگر در یکی نخواند بشکند و دو تشهد بجا آرد و اگر رکعتی از

چهارگانی رسید چون بقضا برخیزد در اولی و ثانیه فاتحه و سورتی خواند و در ثالثه مختار

ست و فاضل تر آنست که خواند لیکن در ترغیب گفته از امام اسبیجابی و شیخ برهان

الدین گفته اولی تر آنست که در ثالثه فاتحه نخواند که مسبوق را حکم مقتدی و منفرد

است پس در وی خواندن سنت و از انزوی بدعت و چون سنت با بدعت جمع شود ترک آن

بهتر باشد از اتیان این وی بعد از اولی نشیند نه بعد از ثانیه و اگر دو رکعت از چهارگانی

رسید در قضا در هر دو خواند و الا بشکند و اگرچه امام در آخرین قاضی قرارت باشد

گویند که یحیی از استاد خود امام محمد پرسید که مسبوق قاضی اول نماز ست یا آخر فرمود که در حق

قرارت و قنوت اول نماز و در حق قعده آخر یحیی بر وجه سخریه گفت که این نماز

معکوس ست امام گفت لا افلحت به برکت دعای او چنان شد که یاران فلاح یافتند

دوی نیافت کما فی الظهیریه در ترغیب گفته جماعت مخلوط مسافری اقتدا کردند
امام بر دو نشست و سیوم برخاست مسافران متابعت کنند و مقیمان نشینند
تا سلام بعده اگر خبر کند از نیت اقامت دو رکعت لاحقانه گزارد والا مقیمانه و هم
چنین اگر بفراموشی برخاست **مسئله** در خلاصه گفته نماز نفل بجماعت بروجه
تداعی مکروه است اما اگر بی اذان و اقامت در گوشه جماعت کنند نه و امام حلوانی گفته
اگر جز امام سه کس باشند باتفاق مکروه نه و اگر چهار باشند بر اصح مکروه بود اگر کسی نماز
بجماعت نرسید در خانه گزارد با اهل خود و اگر با کودک عاقل گزارد ثواب جماعت یابد
و اگر کسی ندارد تنها گزارد باذان و اقامت و در تسمیع و تحمید چون منفرد است و در
کنز گفته اگر کسی بجماعت نرسید او را نماز تنها در مسجد خود بجماعت در مسجد غیر برابر است
و از سراجی گفته اگر در آید اینجا گزارد والا تسمیع کند لیکن در ترغیب گفته اگر بعد از
تحیت اقامت مسجد غیر شنید اینجا رود و علیه الفتوی و از خانیه گفته اگر بعد از آغاز
در مسجد اقامت غیر شنید قطع کند اگر بسیار نگزارده اما اگر در خانه خود آغاز کرد و از مسجد غیر
یا خود شنید قطع نکند و تکرار جماعت در مسجد یکی او را امام و موذن و قوم معین باشند
مساجد چون اهل مسجد پیشتر گزارده باشند والا روا است و از امام ابو یوسف آمده اگر سه چهار کس در
گوشه گزارند باذان و اقامت نیکو بود و لیکن در حلیابی گفته که اعاده اذان و اقامت باتفاق
نه روا نه اما در مسجد شوارع تکرار روا است و اگر بعض اقوام پیش و جماعت گزارد بعده امام و موذن
با بقیه گزارد این مستحب است و آن مکروه است و اگر بعض از قوم آهسته گفته بجماعت
گزارند بقیه بجماعت گزارند که آن معتبر نیست اگر در محله دو مسجد باشند در اقدم گزارند والا
اقرب یعنی از جانب در کما فی السراجیه والا مخیر است اما اگر قوم یکی بسیار باشند اگر فقیه بود

دردیگر رود و رفتن از مسجد محله بمسجد جامع ترک افضل ست اگر موذن حاضر نشود
قوم اذان گوید وگزارد و اگرچه یکی باشد و بمسجد دیگر نرود و اگر قوم نیاید موذن
باذان و اقامت گزارد و اگر رکعتی فوت شد فاضلتر نماز در مسجد خودست در نصاب
گفته اگر سفید باشد بمسجد دیگر باید که قبل از وقت رود و در مسعودی گفته اگر قبل از وقت
بجماعت دیگر رود مکروه نبود و همچنین در وقت برای آموختن علم و در ظهیری گفته اگر بعد
از وقت رود مکروه باشد در مطالب گفته که این نزدیک بانگاه مکروه ست که اهل محله
در امامت بوی محتاج باشند **فصل ششم** در وتر و نوافل بدانکه وتر سه رکعت ست
بدو قعده و بیک سلام و بعد از سوره قبل از رکوع در ثالثه دست
بردارد و تکبیر گوید و دست بندد و قنوت خواند اللّٰهمّ انّا نستعینك
ونستغفرك ونؤمن بك ونتوكّل علیك ونثني علیك الخیر
ونشكرك ولا نكفرك ونخلع ونترك من یفجرك اللّٰهمّ ایّاك
نعبد ولك نصلّي ونسجد والیك نسعى ونحفد ونرجو
رحمتك ونخشى عذابك انّ عذابك بالكفّار ملحق
خیر مصدر ست ای ثنا میگوییم ثنای نیکو و مراد از لانکفر
کفران نعمت ست و ترک تفسیر نخلع ست ای میگذاریم جدا میشویم
از مخالفان تو و نحفد ای می شتابیم در خدمت تو و ملحق بکسر
حاست بر اصح بمعنی لاحق در ترغیب گفته که بقول چند کلمه
وانگوید اما اوسیته آنست که گوید که در واو عطف تقدم
اشنیه ست چنانچه در تشهد و در جامع گفته که در وتر دعای بی وقت

نیست غیر این دعا و اتفاق کرده اند صحابه رضی الله عنهم در قرائت این در کنز گفته
کسیکه این دعا نداند یا رب سه بار گوید و یا اللهم اغفر لی سه بار گوید یا ربنا آتنا فی
الدنیا در ذخیره گفته که وتر در رمضان بر مختار مشایخ بخارا در خانه گزارد که صحابه
رضی الله عنهم بر جماعت اتفاق نکرده اند مرویست که فاروق بجماعت میگزارد و ابی
بن کعب تنها رضی الله عنهم لیکن در کنز گفته بر صحیح جماعت فاضلترست و اقتدا
در وتر خارج رمضان روا ست و آنچه در بعض کتب ناجواز گفته مراد کراهیتست
لیکن در هدایه گفته که اجماع کرده اند که خارج رمضان بجماعت نگذارند و قنوت با امام
در مسبوقانه قنوت نخواند که تکرار او در دو محل مشروع نه بخلاف شاک و اگر در رکعت
اول یا ثانیه بسهو خواند در ثالثه نخواند در ظهیری گفته اگر برکوع ثالثه رسد قنوت نخواند
در مختار از جامع صغیر گفته که امام و مقتدی بر مختار آهسته خوانند و سنت موکده قبل
از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت ست و قبل از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار
رکعت ست بیک سلام و بدو آن سنت نشود و نزدیک امام ابو یوسف بعد جمعه
شش رکعت ست کما فی الجامع و در ترغیب گفته که این دو رکعت نزدیک ظهر فرض
سنت روزست و نزدیک امام ابو یوسف سنت نماز پس سنت الوقت گوید
تا باتفاق مثاب باشد و در حدیث آمده که درین دو رکعت بعد فاتحه اخلاص
سه بار و معوذتین یکبار بخواند تا هفته دیگر در امان باشد و در سنت فجر و مغرب
کافرون و اخلاص و در ظهر و عشا معوذتین و در چهار ظهر چهار قل خواند از درد
دندان و قولنج مصئون باشد و انشراح و قیل در سنت فجر برای دفع دشمن
و بار مجرب ست این در جامع و این در مفتاح گفته در خلاصه گفته که سنت

فجر است که کافرون و اخلاص خواند و در اول وقت گزارد و در خانه گزارد و در کنز گفته که در حدیث آمده هر که سنت فجر در خانه گزارد رزق او فراخ شود و جنگ و نزاع او با اهل کم گردد و ختم او با ایمان شود و اگر در خانه نگزارده بر در مسجد گزارد و اگر نتواند در شتا در صیفی و در صیف در شتائی و اگر یکی باشد پس ستون و مانند آن اپس صفوف بی حایل مکروه است و مخالط با قوم سخت مکروه است اینهمه بعد شروع امام ست در نماز و الا هر جا که گزارد باک نه اما سنتی که بعد از نماز ند اگر جای فرض گزارد باک نبود و اولیتر است که چند گام و دو امام لا محالة آنجا خر شود و در شرح حصین گفته فی الحدیث افضل الصلوة صلوة المرء فی بیته و این نیز ست باستحباب ادا و بوافل در خانه لیکن چون این بحر کلام میسر کم شود و کلام منقص ثواب ست یا مسقط سنت بنا بران فاضلتر ست که در مسجد گزارد و در جواهر گفته اگر چهار ظهر در خانه گزارد و فرض در مسجد یا عشا در مسجد و سنت در خانه ثواب سنت نیابد اگر چهار ظهر در مسجد گزارد و قبل از نماز بر آید اعاده کند ظهر در مسجد گزارد و یا جای دیگر در خلاصه گفته مغرب در مسجد گزارد و اگر از شغل بترسد در خانه گزارد و الا در مسجد و همچنین سایر سنن تا اگر سنت قبل از جمعه در خانه گزارد و جمعه در جامعه سنت باشد اگر بعد سنت فجر و ظهر به بیع یا شرا یا خوردن مشغول شد اعاده کند و بلقمه و شربه نه و در کنز گفته سخن دنیا در میان سنت فجر و فرض نکند و الا اعاده کند و همچنین سنت ظهر بقولی و تقیید در همه سنن و ا بود و اگر بعد از فرض سخن کند سنت ساقط نشود اما ثواب کمتر یابد و بقولی ساقط شود کما فی المختار و در جلالی گفته اگر بشغلی که منافی نماز بود مشغول شد سنت ساقط نشود و در جامع گفته که اقوی سنن سنت فجر ست تا ترک او برای مرجع خلق روا نباشد و بقولی واجب ست

بعده دو رکعت ظهر و مغرب که بر اصح هر دو برابر اند بعده دو رکعت عشا بر اصح بعده
چهار ظهر لیکن بر اصح از همه اقوی ست غیر سنت فجر و در سنن جمعه اختلاف ست
بقولی پیشین اقوی ست و بقولی پسین بقولی هر دو برابر مسئله در جامع گفته
که تراویح بر صحیح سنت موکده ست بر مردان و زنان منکر او مبتدع ست مردود
الشهادت و وقتا و بعد از عشا ست بر صحیح قبل از وتر و بعد او بر صحیح لیکن از
مضمرات گفته که بر صحیح میان عشا و وتر ست پس اگر یکی از دو امام عشا گذارد و دیگر
تراویح بعده ظاهر شد که آن محدث بود هر دو را باز گردانند و اگر یکی در آمد و امام در
تراویح ست فرض گذارد و اقتدا نکند و سنت بر صحیح ترک کند و فاضلتر آن ست
که اکثر شب بنماز در گیرند و تاخیر تا آخر شب بر صحیح مکروه نه و تراویح بیست رکعت ست
بده سلام و به پنج نیز روا ست بر صحیح و مستحب ست که بعد از هر ترویحه بنشیند بخاموشی
یا به تسبیح یا به تهلیل و درود و بقولی اکثر باک نه و بقولی نیکو و بقولی مکروه لیکن در
سکاری گفته که درود مکروه ست و تسبیح مستحب و علیه الفتوی و نماز نیز روا ست لیکن
در ترغیب گفته که بقولی مکروه ست و جماعت در تراویح بقول اکثر سنت ست کفایه
ست پس اگر همه ترک کنند تارک سنت و مسیء باشند و یکی تارک فضیلت و کسیکه در حضور
و غیبت او کثرت و قلت قوم باشد نباید که ترک کند کما فی الظهیریه و ختم در آنها سنت
ست یکبار پس در هر رکعت ده آیت کند که رکعات ششصد اند و آیات شش هزار
و بقولی بیست آیت و بقولی سی آیت تا دو سه ختم شود و آن فضیلت ست و این افضل
و نزد یک مشایخ بخارا مستحب ست که ختم در شب بیست و هفتم کنند که آن در اکثر اخبار شب قدر
ست و لهذا بانصد و چهل رکوع کرده اند و اگر ختم در یک شب کرد بعده تراویح ترک کرد روا بود

بی کراهیت لیکن در جواهر گفته که اگر ختم در بیست و یکم گردد ترک نکنند تراویح را در بقیه
شهر که اینها سنت اند در تمامی ماه قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ
صِیَامَهٗ وَسَنَنْتُ لَکُمْ قِیَامَهٗ و لهذا گفته اند که اگر تعجیل کردند بختم قرآن مستحب که باز
از سر آغاز ند در بقیه شهر و اگر ختم نکنند مقدار خوانند و بقولی سه آیت کوتاه یا یک آیت
دراز و فتوی متاخران برین است و بقولی از فیل و بار و این فاضلتر اما یک آیت یا فاتحه
مکروهست کما فی الکنز در **خلاصه و ذخیره** گفته امام ختم نمی کند لیکن قدر مسنون ده
آیت میخواند افضل آنست که در مسجد گزارند و در **کبری** گفته اگر در قرآن غلطی افتاد و سورتی
یا آیتی ترک داد چون متروکه خواند مستحب که پس از و متروده نیز خواند تا ختم مرتب باشد
و اگر شفعی فاسد شد در اعتداد قراءت دو قولست ختم از جهت کسل قوم ترک نگیرد و امام
بتسبیح رکوع و سجود از سه کم نکند و دعوات قعده نگذارد مگر از جهت ثقل قوم اما بر مختار
ثنا و درود ترک نکند که درود نزدیک شافعی فرضست در قراخانی گفته اگر ختم کرد و از سعیه
در آید فارغ شد در دوم چیزی ز بقره خواند و فی الحدیث خَیْرُ النَّاسِ الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ در
ظهیری گفته تراویح نشسته بی عذر روا بر صحیح سنت بخلاف که این بقولی و استحب و اگر امام نشیند قوم ایستاده
بر صحیح روا بود لیکن قوم را نزدیک شیخین قیام مستحب است و نزدیک امام محمد قعود مکروهست که مقتدی نشیند وگاه رکوع
برخیزد و اقتدا کند و همچنین در غایه خواب باید که بعد انتباه آن را گزارد و همچنین امام مسجد را جهت گیا اگر تراویح فوت
شد بر صحیح قضا نه و اگر چند رکعت رسیده امام بوتر بر خاست اختلافست امام زعفرانی گفته که وتر با امام
گزارد پس آنها را قضا کند و جلابی گفته اقتدا در تراویح در دو مسجد رواست و امامت در دو جا بقولی مکروه
ست و بقولی در دو جا روا و در یکی گیرد چنانچه بودن در مسجدی اذان گفت و بعد از نماز مسجد دیگر
گفت و گزارد روا بود و مکروهست اگر گزارد یا یک مسجد باشد و در **مختار النصاب**

گفته که فتوی برنا جوازست وهو مختار الخلاصة ودر خلاصه گفته که امامت در تراویح
در دو مسجد بر وجه کمال جایز نیست در مختار الجوابات گفته اگر شک شد در نه سلام
داده بر صحیح دو رکعت گزارند تنها تنها اگر بعض با امام باشند قول اوست کمافی
الکبری در ظهیری وخلاصه گفته اگر بعد سلام قوم را در دو رسته اختلاف شد امام محفوظ
خود گیرد والا قول کسیکه بروی ظن صدق دارد واگر سه رکعت بیک سلام گزارد اگر
بر دوم نشسته از یک سلام مجزا شود و دو رکعت قضا دهد لیکن بر صحیح والا بر قول
شیخین اختلاف کرده اند و بقولی از یک سلام مجزا شود و دو رکعتین قضا دهد اگر عامد
باشد والا وبقولی فاسد شود واز خیری مجزا نشود هو الصحیح واین دو رکعت قضا دهد
و دو دیگر بر و لازم نشوند عامد باشد یا ساهی نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف
در عمد مجزا شود و در سهو اما نزدیک امام محمد باطل شوند و دو رکعت قضا دهد و در
سایر نوافل نیز همین اختلاف ست واز امام ابی بکر اسکاف آمده که در تراویح بثالثه
برخاست و در قیام یاد آمد باید که نشیند و سلام دهد واگر سجده کرد چهارم ضم کند وان
دو رکعت شمارد واگر چهار رکعت بیک سلام گزارد واگر در میان نشسته بر صحیح از چهار واقع
کما فی الذخیره والا نزدیک امام محمد شکند و نزدیک شیخین نه اما از دو واقع شوند
بر صحیح و همین ست حکم نفل و سنت ظهر لیکن بر ماخوذ فقیه ابی اللیث از چهار واقع
وعلیه فتوی الجرجانی که تراویح چون سنت ظهر موکده ست واگر در ین نه نشیند از
چهار واقع شوند واگر شش یا هشت رکعت بیک قعده گزارد بر صحیح همچنان ست اما
امام سرخسی گفته که بر اصح فاسد شود واگر بر هر دو رکعت نشسته هر دو رکعت از تسلیمه
مجزا شوند هو الصحیح کما فی الذخیره واگر همه بیک سلام گزارده و بر چهار نشست

برصحیح ازوه سلام مجرا شوند واگر در آخر نشست پس از یک سلام مجرا شوند برصحیح
مسئله مستحب ست چهار رکعت قبل از عصر در هر رکعت عصر یکبار بهر رکعت اورا
کسنجی باشد واین نماز بسبب لقا را ایمان ست کما فی الترغیب وبروایتی در اولی چهار بار
ودر بقیه یک یک کم کند سعادت شهادت یابد کما فی المفتاح وبروایتے ازا زلزلت
تا الهکم التکاثر ودر حدیث آمده که این نماز اورا سپری باشد از آتش ومحافظ را قصری
بهشت بنا شود ودر جواهر گفته که چهار ظهر افضلتند از تعلم وتعلیم واز چهار عصر آنها
واز کتابت علم وچهار رکعت قبل از عشا ودر جلالی گفته که سنت عصر ازینها قوی تر
اند وچهار رکعت بعد ازو ودر اول وثالث آیة الکرسی سه بار ودر باقی سه قل اعوذ
شبیه قدر یابد وحاجات او روا شوند کما فی الملتقط وبروایتے در اول آیة الکرسی
سه بار ودر دوم اخلاص سه بار ودر سوم فلق سه بار ودر چهارم ناس سه بار
کما فی الترغیب ودو رکعت نشسته بعد از وتر در اول اذا زلزلت ودر دوم تکاثر وبروایتے
الذین یقولون ودر هر رکعت از سبب لقا را ایمان ونیت حفظ ودر آخر گوید وانا علی ذلک
من الشاهدین کما فی الکنز ودر جواهر گفته اگر در نماز شهد الله بخواند وبگوید ونحن علی
ذلک من الشاهدین یا وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة
لیرد الی وقت حاجتی انشاء الله نماز نشکند که تسبیح ودعا در قیام مشروع ست
چون استفتاح وقنوت ودر ترغیب گفته که این آیت را تا الاسلام خواند ودر حیرة
الفقها گفته آنچه گویند پس از نماز وتر نماز دیگر نیست سخن عوام ست اصلی ندارد
ونماز ضحی بعد از طلوع تا زوال از دو تا دوازده اما در ظاهر روایت چهار رکعت ست
بقراءت والشمس والیل والضحی والم نشرح وفی الحدیث من صلی الضحی

٢٨٩

فی مسجد جماعة ثم جلس فی مصلاه حتی تطلع الشمس ثم یصلی
رکعتین او اربعاً حرم الله جلده علی النار کما فی الکنز و در ترغیب گفته چون
آفتاب بلند شود دو رکعت گزارد و در هر یکے اخلاص پنجبار عبادت هفتاد ساله بنام او نویسند
و گناهان هفتاد ساله بیامرزد و ثواب آزاد کردن چهار بنده و تصدق دو هزار دینار یابد و
امیر المؤمنین ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده از پیغمبر علیه السلام که بگزاردن دو رکعت
نماز چاشت حق تعالی گناهان بیست ساله او بیامرزد و بچهار رکعت گناهان چهل ساله و
بشش رکعت گناهان شصت ساله و بهشت رکعت گناهان هشتاد ساله و بده رکعت گناهان
صد ساله و بدوازده رکعت گناهان بیست ساله الا کبایر و برای او در بهشت قصری بنا شود
که طرفین او دیده نشوند و فی الحدیث من صلی اثنتا عشرة رکعة یقرء فاتحة
الکتاب مرة و قل هو الله احد ثلث مرات نزل من السماء سبعون الف
ملک بایدیهم قراطیس بیض و اقلام من نور یکتبون له الحسنات الی یوم
القیمة فاذا کان یوم القیمة یاتی الملائکة الی قبره و معهم الهدایا فیقولون
یا صاحب القبر قم فانک من الآمنین و فی الحدیث من صلی الضحی اثنتا
عشرة رکعة فلیقرء فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة و قل هو الله احد
والمعوذتین ثلثا فی کل اربع ان سال الله اعطاه و ان دعاه اجاب و ان استغفر
غفر الله پیغامبر علیه السلام بعد از نماز چاشت صد بار گفتی اللهم اغفر لی وارحمنی
وتب علی انک انت التواب الرحیم و نماز تسبیح در شرح حصن گفته که این نماز ثابت است
که در وی ثواب عظیم و اجر جسیم است و فی الحدیث اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک
ذنبک اوله و آخره قدیمه و حدیثه خطاه و عمده صغیره و کبیره و سره

وَعَمَلاً نِیَّتَه وَخَرَجْتَ مِنْ ذَنْبِكَ کَیَوْمِ وَلَدَتْكَ اُمُّكَ واین چهار رکعت ست بدو قعده وبیک سلام بنیت سنت تکبیر گوید وثنا خواند پس پانزده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس تعوذ وتسمیه فاتحه خواند وسورۀ بقدر ده آیه ضم کند وبروایتی تکاثر وعصر وکافرون واخلاص لیکن در خزانه در روشی گفته که در هر رکعت ده بار اخلاص خواند پس ده بار این کلمات را ده بار گوید ودر رکوع ده ودر رکوع وقومه وسجدتین وجلسه این کلمات را بعد از تسبیح همگان بار گوید ودر روایتی بعد پانزده هم ودهم بار لاحول را نیز ضم کند کما فی الخزانة وبعد از سجده دوم بعد برخیزد چون اولی گزارد وهمچنین تا الله در الحمد وبروایتی قبل از فاتحه تسبیح نگوید وبعد از سوره پانزده بار وبعد از سجده دوم ده بار گوید لیکن مختار وحسن روایت سابعه ست ودر شرح گفته که سابقه ارجح ست کما فی الترمذی والاذکار وقوت القلوب والاحیا والقنیه وغیرها والسنت مختار واین نزدیک اکثر شافعیه واین نماز هر روز گذارد واگر نتواند هر جمعه والا هر ماه والا هر سال والا در عمر یکبار که این کفارت همه گناهان ست وتحیه مسجد در کنز گفته که این سنت نزدیک ما وواجب نزدیک شافعی مگر بعد از وقت فجر ونماز عصر که درین اوقات تسبیح وتهلیل ودرود گوید کما فی الجامع واین در روز یکبار ست وچون در آید بقول او لا نشیند بعده برای تحیت برخیزد لیکن عامه بر آنند که بعد از تحیت نشیند وعلیه الفتوی کما فی الترغیب وباداء فریضه ساقط شود اما اگر قبل اداء فریضه بر آید در آید ووقتیه گزارد تحیت ساقط نشود وشش رکعت بعد از سنت مغرب قبل از تکلم واشتغال واین نماز اوابین ست

۲۹۱

و فی الحدیث مَنْ صَلّی بَیْنَ صَلوٰةِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ عِشْرِیْنَ رَکْعَةً حَفِظَ اللهُ لَهُ وَاَهْلَهُ وَمَالَهُ وَدِیْنَهُ وَاٰخِرَتَهُ و بروایتی

بشش رکعت بسه سلام و در حدیث آمده هرکه بعد از مغرب شش رکعت گزارد و در میان سخن نکند باشند او را برابر عبادت دوازده ساله کما فی الجامع و در غریب

گفته هرکه بعد از شام دو رکعت گزارد بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و شهد الله یکبار

و اخلاص پنجبار و معوذتین یکبار یعنی جانکندن و همه دشوار یها برو آسان شود و این

نماز اوابان ست درین نام درسیت از وریهای بهشت چون او سر از گور برکند آن در

ندا کند که راه تو بر بهشت و در مفتاح گفته هرکه دو رکعت بعد از نماز شام گزارد و بعد از

فاتحه کافرون یکبار از تاریکی گور و عرصات و صراط بر بهد و به بهشت رسد و نماز تهجد

بیت خوب کاری ست در شبان دراز * دیده بیدار و با خدا همراز * و در جلالی

گفته فاضلتر آنست که در نصف اخیر بر خیز و وقت سحر در جامع گفته که این هشت رکعت

ست بیک سلام باید و سلام و در شرح حصن گفته که اقل آن دو رکعت ست و اگر

دیگر متعذر شود ساعتی مستقبل نشیند و ذکر و دعا کند و در کنز گفته تهجد بعد از خواب ست

و نماز یکه قبل از دیود تهجد نبود و فی الحدیث اَفْضَلُ الصَّلوٰةِ بَعْدَ الْمَكْتُوْبَةِ

قِیَامُ اللَّیْلِ و دو رکعت نماز استخاره و در هر رکعتی اخلاص سه بار و در شرح خبه گفته که

بقولی کافرون و اخلاص و بقولی و ربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لمؤمن

ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة و اکمل جمیع ست و بعده بگوید

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ وَاَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَ

اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ

۲۹۳

جلد اول

وَتَجَلَّتِ الْقُلُوبُ مِنْ خَشْيَتِهِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَاَنْ تُعْطِيَ حَاجَتِي وَهِيَ كَذَا وَكَذَا مستجاب شود واین دعارا زنهار بسفها
میاموزید مبادا بر گناهی یا قطع رحم دعا کنند در جلابی گفته که چون پیغمبر علیه السلام
را نعمتی میرسید میفرمود الحمد لله الذی یتم الصالحات بنعمته بعده دو رکعت میگزارد
یا سجده میکرد و چون بلایی میرسید الحمد لله میگفت و اگر مکروهی میرسید
الحمد لله علی کل حال میگفت و در کنز گفته سجده شکر نزدیک امام مکروه ست
قربت نیست و نزدیک صاحبین قربت ست و آنچنان ست که روی بقبله کند و تکبیر
گوید و سجده کند حمد و تسبیح گوید و تکبیر گویان سر بر کند لیکن از محیط گفته
که آن محمول ست بر ایجاب واین بر جواز پس بر هر نعمت واجب نباشد اما جایز سنت
که بحصول نعمت یا بتذکر نعمت سجده کند و علیه الفتوی و سجده مناجات بعد از نماز منع
نیست لیکن در تلاوت جلابی گفته سجده که بعد از نماز میکنند مکروه ست و در خلاصه
و در خزانه و سراجیه و ملتقط گفته نماز به نیت خصوم نباید گزارد که فایده ندارد و در جنبه گفته
که نماز لیلة الرغایب لیلة البراة ولیلة القدر موضوع ست و فعل او بدعت ست لیکن
در شرح او گفته که نماز لیلة الرغایب را در احیا گفته اگرچه در رتبه تراویح نیست
لیکن اهل قدس بر مواظبت او اجماع کرده اند و ترک نکرده اند و آن دوازده
رکعت ست بین المغرب والعشا بشش سلام در هر رکعت بعد از فاتحه قدر
سه بار و اخلاص دوازده بار بعد از فراغ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ هفتاد بار سجده کند و هفتاد
بار گوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوحِ

۲۹۵

پس بنشیند و هفتاد بار گوید رَبِّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ
فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ باز سجده کند هفتاد بار گوید سبوح تا آخر بعد
حاجت خواهد روا گردد و نماز شب برات در قوت القلوب و جز آن گفته که
سلف این را صلوة الخیر مینامند و این نماز را بسیار بجماعت میگزارند و آن صد
رکعت به پنجاه سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص ده بار امام حسن گوید که سی
صحابه مرا این حدیث روایت کرده اند که هر که این نماز گزارد حق تعالی بر و هفتاد
نظر کند به هر نظر هفتاد حاجت او روا شود ادنی این مغفرتست و نماز
شب قدر مفتی الثقلین امام نسفی و علامه قاضی در جواهر گفته و آن دو رکعتست
بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بعد از فراغ هفتاد بار استغفار را و با مادر و پدر
آمرزیده شود و در صوفیه گفته که شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضانست
نزدیک جمهور هو الصحیح و علیه الفتوی و در حدیث آمده هر که درین شب برنج و
حضرات جوزه و حق تعالی گناهان او بیامرزد نو و کهنه خطا و عمد سرا و علن و
کسیکه این شب را بر پا دارد ایمانا و احتسابا همه گناهان ماضیه او ناچیز شوند و مراد
از ایمان تصدیقست بثواب و از احتساب اقبال و خشوع و نماز شب معراج
شب بیست و هفتم ماه رجبست پیغامبر گفت علیه السلام هر که درین دوازده رکعت
گزارد و بشش تشهد و یک سلام در هر یکی فاتحه و سورتی و بعد از فراغ صد بار
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صد بار استغفار و دعا کند برای
دنیا و آخرت و نیت روزه بامداد کند مستجاب شود مگر چون برای گناه باشد مسئله
در جلالی گفته که طول قیام در نوافل افضلست از کثرت رکعات نزدیک امام و یکی

امام ابو یوسف و اگر وی دارد از قرآن که از دو کم نکنند این افضلست والا آن و نزدیک امام محمد کثرت افضلست و در جامع گفته افضل چهار رکعتست نزدیک امام مطلقاً و همچنین در روز نزدیک صاحبین اما در شب دو افضلست و علیه الفتوی و مکروه ست که در روز از چهار افزاید و بیرون آید از امام نه در وست بی کراهت که در شب شش رکعت یا هشت بیک سلام گزارد و افزون ازین مکروه ست لیکن در خلاصه گفته بر اصح نه و لازم شود اتمام دو رکعت بشروع در نفل در هر وقت که نیت اکثر کرده مگر چون بگمان ما علیه شروع کند چنانچه در ظهر آغاز ید بگمان آنکه نگزارده بعده یاد آمد او را اتمام لازم نه و نه قضا با فساد و در برجندی گفته لزوم آنگاه ست که شروع بقصد باشد والا نه چنانچه بعد از اخیره مسبهور بر خاست و آن رکعت گزارد با فساد آن قضا لازم نه اگر در سنت شروع کرد پس یاد آید بقطع قضا لازم شود بقول ولی نه در چهار گانی در دوگانه اول یا دوم قطع کرد دو رکعت قضا دهد و نزدیک امام ابو یوسف در اول چهار قضا کند و سنت ظهر برین خلاف ست و بقولی چهار قضا کند باتفاق احتیاطاً و علیه فتوی الفضیلی کما فی المکارمی چهار نیت کرد و بعد و سلام داد بروی چیزی نه دانا امام ابو یوسف آمده که دو رکعت قضا کند اگر در میان نه نشیند سجده سهو دهد و نزدیک امام محمد باطل شود که قعده اولی در نفل نزدیک او فرض ست در جامع گفته روا ست نفل نشسته و چنان نشیند که در قعده و علیه الفتوی لیکن گاه رکوع مستحب ست که برخیزد چند آیت بخواند آنگاه رکوع کند و اگر نخواند روا بود کما فی الخلاصه این آنگاه ست که درست استاده شود اما اگر قبل از اتمام قیام رکوع کند روا نه که رکوع یا رکوع قایم ست یا رکوع قاعد کما

فی الخزانه و ثواب این نیمه قایم ست اگر عذر ندارد والا برابر او باجماع اما فرض و واجب و نذر و سنت فجر قاعدا بی عذر روا نه لیکن در برجندی گفته که تا ذر اگر تصریح بقیام کرده نشسته روانه والا مختار ست و مکروه ست شروع نفل استاده و اتمام آن نشسته بی عذر نزد یک امام و نزد یک صاحبین روا نه بود م نشسته یا بر سوم

فصل هژدهم

در وظایف ملوین چون بامداد برخیزد گوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار هر که هر روز و هر شب سه بار گوید هیچ بلای ناگهانی بوی نرسد کما فی الجنة اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم هر یکی ده بار ملایکه او را از شر دیوان نگاه دارند کما فی الترغیب و هیچ مکروهی بوی نرسد و خواب بد نبیند شود کما فی الحیرة لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار هر بامداد بگوید هیچ بلای عقبی بوی نرسد و هر شام شیطان او را کید نتواند کرد و نزد یک خواب بلای دنیا بوی نرسد کما فی الکبریا من لا یشغله سمع عن سمع و یا من لا یغلطه السائلون و یا من لا یبرمه الحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک یکبار آمرزیده شود و اگرچه گناهان او بقدر کف دریا یا نجوم آسمان باشد کما فی المجموعه اللهم اصبحت ما امسیت اشهدک و اشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک یکبار آزاد شود ربع از آتش و بار نصف و سه بار ربع و چهار بار کل او حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم هفت بار روز و شب غم دنیا و آخرت از و دور کند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یکی صد بار روز و شب ثواب صد حج و صد غزوه و عتق صد بنده یابد سبحان الله وبحمده صد بار

روز و شب کسی در قیامت بعمل فاضلتر از وی نیاید مگر کسیکه از وی زیاده کند الکل فی الجنة

و چون پای از خانه بیرون نهد برای نماز و غیره گوید بسم الله توکلت علی الله لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم سه فرشته گویند کفیت و وقیت و هدیت و باید آهسته

برود اگرچه اقامت شنود که رسول ع فرمود در راه مسجد بدوید آنچه دریابید گزارید و آنچه

در نیابید تنها گزارید و نیز فرمود که قایت را دو ثواب است یکی ثواب طلب جماعت و دیگر ثواب

غم فوت آن و نیز فرمود هر که بمسجدی رود بهر گامی ثواب یکساله طاعت نویسند و اگر

در آن مسجد برای سخن علم رود بهر گامی او را ثواب هزار ساله طاعت نویسند و نیز فرمود

که بهر گام در رفتن و بازگشتن ده حسنه نویسند و ده گناه دور کنند و بروایتی در آن مکان یکان

و درین دوگان دوگان و چون بدر مسجد رسد علیه را ببوسد و نعلین از پای خود برکشد

و بدست چپ گیرد و بنیاز تمام پای راست درون نهد و گوید بسم الله و الحمد لله

و سلام علی رسول الله و علی ملائکة الله توکلت علی الحی الذی لا یموت

اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک و سلم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و جنتک

و اعطنا بفضلک و کرمک اگر در مسجد کسی نباشد گوید السلام علینا من ربنا

و الا اگر در نماز نشسته باشند جهر بقرآن و ذکر نمیکنند سلام دهد بلفظ جماعت بر تعریف یا تنوین

آن فاضلتر که در آن ثواب سی حسنه است و درین ثواب ده و الا گوید السلام

علینا و علی عباد الله الصالحین و اگر بعضی نماز کنند و بعضی فارغ سلام کند و نعلین

در دست راست و چپ جای تنگ کند و پس نهد که دل او ملتفت شود بلکه در قدام نهد

چنانکه مقابل روی او نشود که میان مصلی و قبله چیزی دیگر و اگرچه مصحف و چون نشیند گوید

اللهم انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و جهد کند تا در صف اول نشیند پس نشیند

امام واگر جای نیابد در یمین امام والا در چپ امام والا در صف دوم و سوم و پنجم اگر در صف فرجه باشد او را ببند کند واگر چه بخرق حاصل آید ونباید که بعد از کمال صف مزاحمت کند وایذا رساند وفی الحدیث مَنْ تَرَكَ الصَّفَّ الْأَوَّلَ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْذِيَ مُسْلِمًا فَصَلَّى فِي الصَّفِّ الثَّانِي أَوِ الثَّالِثِ أَضْعَفَ اللهُ أَجْرَ الصَّفِّ الْأَوَّلِ واگر بعد نعود یکی دیگر کلانتر از وی یا اهل علمی در آید باید که خود متاخر شود و او را متقدم کند کما فی الترغیب والکنز واگر کسی در مسجد مصلا انداخته بران نشیند مگر چون جای تنگ باشد کما فی المطالب و بعد ازین مشغول بحق تعالی نشیند و قبل از شروع سوی سر فرو گزارد وفی الحدیث دَعْ شَعْرَكَ حَتَّى يَسْجُدَ مَعَكَ کما فی الصوفیه و سوسه ناس خوانده که این سپر است از شیطان کما فی الکنز و در آن کوشد که تکبیر اولی با امام رسد و فوت نکند وفی الحدیث اَلتَّكْبِيرَةُ الْأُولَى خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا این در شان یکی از صحابه رض که پرسید یا رسول الله اگر من ثلث مال خود یک لکه و هشتاد هزار دینار صدقه کنم ثواب تکبیر فایته در یابم فرمودند واین حدیث گفت کما فی الترغیب و در نماز بحضور دل در آید هر چند حضور اکثر درجات بیشتر داولی آنست که دل و زبان را در تلاوت جمع کند و باندیشه آخرت و تدبیر خیرات مشغول نشود که این فریب شیطان است کما فی الکنز و سعی کند در اخلاص و احتراز کند از عجب و ریا وفی الحدیث الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ زهی دولت که مولی بنده خود را در عبادت می بیند و زهی خسارت بنده غیر رضای خود را اگر بیند در عبادت گفته هر که وضو تمام کند

وانت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير
لي في ديني ومعاشي وعاجل امري واجله فاقدره لي ويسره
لي ثم بارك لي فيه وان كنت تعلم ان هذا الامر شر لي في
ديني ومعاشي وعاجل امري واجله فاصرفه عني واصرفني
عنه واقدر لي الخير حيث كان او كنت ثم ارضني به وفي رواية
رضني و حاجت خود را گوید بعد از و وتبعو در میان دعا و این بزبان گوید اظهر
[illegible] انچه اتفاق افتد کند و تبعو انچه با و دل کشد و بروایت انس از [illegible]
[illegible] بعده انچه در دل او افتد خیر در وست و اگر این جا
[illegible] مجری نشود و اگر چهار رکعت گزارد اختلاف ست و
اگر اراده تزویج باشد خطبه پوشیده کند و وضو نیکو سازد و بعد از مکتوبه حمد و ثنا گو
و این دعا خواند اللهم انك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت
علام الغيوب فان رايت ان في تزويج فلانة خيرا لي في دنياي
واخرتي فاقدرها لي وان كان في غيرها خيرا منها لي في
ديني واخرتي فاقدرها لي و در کنز گفته انچه بر کاغذ پارها نویسند
افعل و لا تفعل نباید کرد که بدعت ست و استخراج روافض و در شرح جنه گفته که نماز
حاجت دوازده رکعت ست بشش قعده و یک سلام در روز یا شب و بعد التحیات
تکبیر گوید و سر بسجده نهد و فاتحه و آیت الکرسی هفتگان بار بخواند و ده بار لا
اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على
كل شيء قدير بعده گوید اللهم اني اسألك بمعقد العز من عرشك

ومنتهی الرحمة من کتابك واسمك الاعظم وجدك الاعلی وکلماتك
التامة ان تقضی حاجتی هذه بعده سر از سجده بردارد وسلام دهد حق تعالی
حاجت او را روا کند پیغامبر فرموده که زنهار این نماز را بسفها میاموزید وسجده
در نوافل قبل از سلام نزدیک ما روا است چنانکه کراهت کرمانی باین تصریح است واین
نماز برای قضای حوایج بمرات بتجربه رسیده در خیرة الفقها از امام نجم الدین نسفی گفته
که نماز قضای هزار حاجت مرا خواجه خضر علیه السلام تعلیم کرده وآن دو رکعت است هر وقت
که تواند و شب جمعه فاضلتر در اول بعد از فاتحه کافرون ده بار و در دوم اخلاص ده بار
بعد از سلام سر بسجده نهد و ده بار درود گوید و ده بار اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
تا وقنا ربنا عذاب النار و ده بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و ده بار یا غیاث المستغیثین اغثنا انگاه حاجتها یک یک شمار دهد انگه باز دانسته
بعده گوید یا رب هزار حاجت دینی و دنیوی من روا کن دنیز هر کرا مهمی باشد پس از وضو تازه
دو رکعت گزارد پس روی بقبله چهل و یکبار فاتحه خواند و به سر هر فاتحه تسمیه و باز پس
سر بسجده نهد و حاجت خواهد البته روا شود و در مفتاح حصن گفته هر کرا حاجتی
باشد باید که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد و غسل کند و بجای نماز جمعه در آن شود
و چیزی تصدق کند و بعد از نماز جمعه بگوید اللهم انی اسئلك باسمك بسم الله
الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن
الرحیم واسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الذی لا تاخذه سنة ولا نوم الذی ملأت عظمته
السموات والارض الذی عنت له الوجوه وخشعت له الاصوات

ونماز بہ حضور دل خواند در رکوع و سجود تمام بجا آرد آن نماز گوید حفظک الله کما
حفظتنی بعده بالا رود با نور و درهای آسمان او را کشایند و مصلی را شفاعت
کنند و اگر نماز را ضایع کرده و نیکو نخوانده و رکوع و سجود تمام نکرده گوید ضیّعک الله
کما ضیّعتنی بعده بالا رود با سیاهی و تاریکی چون بآسمان رسد درهای
بسته شوند و آن نماز را چون جامه کهنه بپیچند و بر روی او زنند و بعد از فراغ نماز
کلمه طیب گوید فاروق گوید رض یکبار آمر پیغمبر دیده شد و بد دمی ثواب انبیا بوی دهند و
بسومی ثواب ملایکه و از امام رض پرسیده شد از آنها که کلمه طیب را بعد از مکتوبه مسنون
میگفتند گفت آنها بر افضیانند که پیغامبر ع با صحابه کرام رض کلمه را بعد از نماز
متصل باواز بلند میگفت و تعوذ تعیه بعد از دعا و این ضعیف ست کما فی طلبة البررة
وخالصة الحقایق و آیة الکرسی خواند و فی الحدیث مَنْ قَرَءَ آیَةَ الْکُرْسِیِّ
دُبُرَ کُلِّ صَلٰوةٍ مَکْتُوْبَةٍ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اِلَّا الْمَوْتُ وَلَمْ یُوَاظِبْ
عَلَیْهَا اِلَّا صِدِّیْقٌ اَوْ عَابِدٌ کَمَا فِی الْکَنْزِ یعنی هیچ واسطه نباشد مگر موت
در بهشت در آید امی در قبر که روضه باشد از ریاض بهشت یا در جوف طایری که
معلق باشد باشجار بهشت و خواننده در پناه خدای تعالی باشد تا نماز دیگر
کما فی شرح النخبة و از ابن عباس رض آمده که جبرائیل بکلیم الله علیه السلام آمد و گفت
هر که عقب هر نماز مکتوبه گوید اَللّٰهُمَّ اِنَّا نُقَدِّمُ اِلَیْكَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ کُلِّ
نَفَسٍ وَلَمْحَةٍ وَلَحْظَةٍ وَخَطْرَةٍ وَطَرْفَةٍ یَطْرِفُ بِهَا اَهْلُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَکُلِّ شَیْءٍ هُوَ فِیْ عِلْمِكَ کَائِنٌ اَوْ قَدْ کَانَ اُقَدِّمُ اِلَیْكَ بَیْنَ
یَدَیْ ذٰلِكَ کُلِّهِ بَعْدَ ذٰلِكَ کُلِّهِ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الخ بدرستی که شب

در روز بیست وچهار ساعت ست بهر ساعتی سوی من آید از ان بنده هفتاد هزار
نیکی تا نفخ صور وفرشتگان شمار آن نیکیها مشغول باشند کما فی شرح الخافیه ودو قف
نه کنند بر کلمه بلکه بر القیوم واین در بعضی جمع بسوال وارد امام صادق گفته رض هرکه تا
خالدون خواند از وسوسه شیطان ایمن گردد وفقیر غنی شود ورزق رسد ورا از آنجا که نداند
ونمیرد تا جای خود در بهشت نه بیند ودر خبر مشهور آمده هرکه فاتحه وآیة الکرسی وآمن الرسول
وشهد الله وقل اللهم پس هر فریضه بخواند حق تعالی سوگند یاد کرده که هفتاد بار هر روز
برحمت در وی نگرم وهفتاد هزار حاجت او برآرم واو را بدار الجلال ساکن کنم کما فی
المفتاح سبحان الله حین تمسون تا تخرجون سبحان ربک رب العزة عما یصفون الخ هرکه
بعد از هر نماز خواند در نامه او نیکیها نویسند بعدد نجوم آسمان وقطره باران وبرگ درختان
وخاک زمین وچون بمیرد بعدد هر حرف ده نیکی یابد در گور کما فی المدارک اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم سه بار هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره حشر هرکه
صباح ومسا خواند موکل کند حق تعالی با وی هفتاد هزار فرشته تا او را دعا کنند برحمت واگر
بمیرد شهید میرد اخلاص ومعوذتین سه گان بار هر صبح وشام بخواند هیچ مکروهی بوی نرسد
سبحان الله ده بار الحمد لله ده بار الله اکبر ده بار وانفراد این کلمات اولیترست از اجتماع
که ذاکر را بهر حرکت ثواب است یا نگشتان باشد یا بغیر واین ترتیب نیکوترست سبحان الله
سی وسه بار الحمد لله سی وسه الله اکبر سی وسه بار لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یکبار آمرزیده شود واگرچه گناهان او بقدر کف
دریا باشند واین جزا نباشد مگر مداوم را مگر آنکه بسهو ترک کند وچون بیاد آید گوید که
سهو فاصل نه وهمچنین واسطه اندک وشغل بود ودیگر گفته اند راتبه فاصله ست لیکن

٣٠٢

جلد اول

ظاهر است که فاصله نیست که اشتغال براتبه از انها اولیتر است که اینها تکملات
فرایض اند با آنکه جمع ممکن است و بخیل که راتبه فوت شود لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء
قدیر ده و در کنز گفته وهو حی لا یموت نیز گفته هر که بعد از نماز فجر و مغرب قبل از تکلم و رفع
زانو ده بار گوید باشد در ا بهر یکی ثواب ده حسنه و محو ده گناه و رفع ده درجه صد ساله راه
و ثواب اعتاق ده بنده و محفوظ بود از شر شیطان و بلایا و در آن روز او را گناهی نرسد
لیکن در کنز گفته که شومی گناه بدو نرسد مگر شرک و علما در مثال این احادیث گفته
اگر فاعل هیچ گناه ندارد در احسنات و درجات نویسند و اگر صغیره و کبیره دارد
آن مغفور شود و این مخفف و همچنین اگر همین کبیره دارد پس که غفران کبایر بفضل
حق تعالی است یا بشفاعت یا بتوبه اللهم اجرنی من النار یا مجیر
هفت بار بعد از فجر و مغرب قبل از سخن اگر در آن شب میرد از دوزخ خلاصی یابد
اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و مینا میر علیه
السلام بعد از فراغ نماز دست راست به بالای سر
می مالید و می گفت بسم الله الذی
لا اله الا هو الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الحزن فا
الحزن و هرگز ترک مینکرد اللهم انی
اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة ای خیر
دارین اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا

عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت ابوء لك
بنعمتك وابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا
انت واعوذ بك من شر ما صنعت هر روز و هر شب بگوید چون بمیرد
از اهل بهشت باشد گفته اند که گناه بقدر امکان از خلق بپوشد ولهذا در قوت
القلوب گفته اگر بپوشد معذب نشود بآن گناه اللهم فاطر السموات والارض
عالم الغيب والشهادة اني اعهد اليك بانى اشهد ان لا اله الا
انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك ورسولك و
انك ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر وتباعدني
من الخير واني لا اثق الا برحمتك فاجعل لي عندك عهدا
توفينيه يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد هر صبح وشام اينها را مهر
کنند وزیر عرش نهند در [illegible] ندا دهند کجایند آنکه عهد شان نزدیک
رحمان است درآیند در بهشت کذا في المدارك در روايت ابن مسعود الا انه
نزل عندك وذكر الواو مكان الفاء في فانك والاول رواية ابي عبيدة [illegible]
ودر روده بار در صبح وشام شفاعت آنسرور صلعم او را دریابد ودر حیز ذکر گشته
ثواب آن نداند مگر حق تعالى اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
بیست وهفت بار یا پنج بار هر روز باشد از آنها که دعای شان مستجاب است
وروزی داده شود ببرکت شان اهل زمین را کل ذلك في الجنة وشرح [illegible]
آمده که حق تعالی کینه وحسد را از دل او ببرد واو را از ابدال نویساند وبعده
[illegible] حسنه نویسد در روز قیامت همه گویند خدایا [illegible]

مغفرت سیخواست او را بیامرز کما فی مفتاح الخیرات للهمدانی لا اله الا الله الملک الحق المبین صد بار از فقر امان یابد و از عذاب گور امان یابد و در بهشت در آید اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم سلم علی امة محمد اللهم فرج علی امة محمد اللهم اغفر لامة محمد و نجمیع من آمن بک هر که بعد از نماز گوید او را از ابدالان نویسند کما فی الترغیب در کنز گفته که بعد از فجر و عصر در محل نماز مستقبل قبله نشیند و این در است کما فی النهایة ملک اولیتر کما قاله الحجة و فی الحدیث من صلی صلوٰة الصبح ثم جلس یذکر الله حتی تطلع الشمس کان له حجابا و سترا من النار و له فی الفردوس سبعون درجة و فی اخری فکانما اشتری اربعة من اولاد اسمعیل و اعتقهم و فی اخری من صلی الفجر فی جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجة و عمرة تامة تامة تامة یعنی این سه اجر اجر نماز فجر و اجر قعود و اجر اشراق و این ثواب ذاتی است نه مضاعفی چنانکه اجر قرات اخلاص و مراد از ذکر تسبیح است و تهلیل و درود و دعا و شمل این نه قرآن که اولیتر آنست که قرآن در اوقات مکروه نخواند کما فی شرح الحصن و اگر انتقال از آنجا اسلم و احمع باشد بعد از تهلیل ذکر تکلم و درود احتراز کند از خواب که مکروه ست و اگر غلبه کند برخیزد و اگر خواب نرود چند گام بجانب قبله رود مستقبل باب کرده و پشت نه دهد اگر خواهد که از مجلس یا از مسجد برخیزد گوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله

الا انت استغفرك واتوب اليك کراین مجلس ذکر را چون مهریست تا زوینابد ومجلس لغو را کفارت کما فی الترغیب واین را سه بار گوید کما فی الجنة واهل مجلس را سلام کند که این از اول نفضلست وشرکت ست در هر چیز که بعدا وکنند وفی الحدیث ما من مسلم یسلم عند رجوعه من المجلس الا کتب الله له بکل شعرة علی بدنه الف حسنة ورفع له الف درجة واستغفر له المجالس الی یوم القیمة واین سلام سنت ست وجواب او واجب صحیح وبقولی مستحب کما فی شرح الحصن وچون بدر مسجد رسد گوید اللهم انی اسألك من فضلك کما فی الجنة وچون بخانه رسد تسمیه گوید ودر آید وسوره اخلاص خواند وفی الکنز من قرء قل هو الله احد حین یدخل منزله نفی الله الفقر عن اهل ذلك المنزل والجیران ودر اهل خانه سلام دهد واگر کسی نباشد گوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بلا که باورا جواب دهند بعده بکسب شرعی شغل کند که این بقدر کفایت خود وعیال فرض ست وروزی از حق تعالی داند وکسب را سبب بیند وشک نکند وزکوة بیرون کشد تا عاصی نشود واگر کاسب نیست بنماز وذکر شغل کند وخود را فارغ نگذارد وفی الحدیث اغتنموا الفرص فانها تمر مر السحاب وفی قاضی در تفسیر وانذرهم یوم الحسرة گفته که قیامت روز افسوس ست عاصی از گناه افسوس کند ومطیع از قلت طاعت ونیم روز قیلوله کند از جهت قوت بر طاعت ودفع کسل در عبادت وفی ملتقط از امام محمد گفته که هرگز مرا قیلوله فوت نشده ست نه در حضر ونه در سفر وفی الحدیث نوم العالم عبادة زیرا که خواب او به نیت میباشد کما فی الکفایه ومنتظر وقت ظهر باشد ودران کوشد که قبل از اذان مسجد

رود و در تفسیر وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ گفته اند که سابق کسی ست که قبل از اذان
بمسجد رود و مقتصد کسیکه قبل از اقامت رود و ظالم کسیکه بعد از اقامت رود در
جلالی گفته هرچند که قبل از وقت رود فاضلتر و اگر اذان بخانه شنود و شغل کار
دیگر مکروه ست وَفِي الْحَدِيثِ اِذَا اَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَكُلُّ عَمَلِ الْاِنْسَانِ فَهُوَ
نَصِيبُ الشَّيْطَانِ در کفایه گفته در خبر ست که وقت نماز ظهر ملائکه گرد مساجد
صفها زنند و از پس ایشان نیز شیاطین صف کشند آنکه اهل مسجد باشد ملائکه
او را طرفة العين بمسجد در آرند و آنکه اهل او نباشد شیاطین او را وسوسه کنند
که هنوز وقت در از ست تا آنکه از جماعت یا از وقت تاخیر کند وَفِي الْحَدِيثِ
سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّهُ اِمَامٌ عَادِلٌ
وَشَابٌّ نَشَأَ فِي طَاعَةِ اللّٰهِ وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللّٰهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ
عَيْنَاهُ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ
بِصَدَقَةٍ فَلَمْ يَعْرِفْ شِمَالُهُ عَنْ يَمِينِهِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللّٰهِ
وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَاَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ اِلٰى نَفْسِهَا فَاَبٰى وَقَالَ اِنِّي اَخَافُ
اللّٰهَ كَذَا فِي الْمَشَارِقِ وَفِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ خَيْرُ الْبِقَاعِ الْمَسَاجِدُ وَخَيْرُ
اَهْلِهَا اَوَّلُهُمْ دُخُولًا وَآخِرُهُمْ خُرُوجًا وَشَرُّ اَهْلِهَا آخِرُهُمْ
دُخُولًا وَاَوَّلُهُمْ خُرُوجًا كَمَا فِي عَيْنِ الْجَامِعِ پس باید که دل بمسجد آویزد
و در وقت نماز با کسی نیامیزد و بوجه مذکور بمسجد رود و بعد از سلام فرض زود
برخیزد و درنگ نکند مگر بقدر اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ تا آخره
که زیاده ازین کراهت ست و بدعت

كما في خزانة المفتين والترغيب و از نعمان الدين آمده كه آية الكرسي بعد از فرض
بخواند نه نشسته بود نه ايستاده بلكه بعد از سنت ليكن در واقعات گفته باك نيست
بخواندن او در ميان فرض و سنت كما في شرح الجنة و در منيه از امام حلوانى
گفته كه كراهت تاخير سنت آنگاه ست كه قصد اشتغال بدعا نمود و اگر اوراد و دعا
كه بعد از فرض ميخواند از جاى نماز برخيزد و ايستاده خواند يا در گوشه بنشيند و خواند
بعد سنت گزارد و در خلاصه گفته كه فاتحه از جهت مهمات بعد از فرض بدعت ست
و در كنز گفته جهراً و سراً و عليه فتوى الامام المرغيناني و در اختيار امام بديع الدين
مكروه نيست و در اختيار امام جلال الدين اگر بعد او سنت ست مكروه بود و الا نه و در ظهيرى
گفته كه سنت در جاى فرض مكروه ست و در ذخيره گفته كه امام البته از جاى فرض در گذرد
و غير او را افضل است كه يكدو گام پس شود يا پيش يا يمين يا شمال يا بخانه رود
و از شرح آثار گفته كه بقولى سنت ظهر و مغرب و عشا بمسجد گزارد و نشايد كه غير از آن
در مسجد گزارد و بقولى نفل در مسجد نيكوست و در خانه نيكوتر و بعد از سنت گويد
اللّٰهم صلّ على محمّد وعلى آل محمّد وبارك وسلّم صد بار و اندازه
ملك شود در و خسته گردد و ما زوال ايمان ايمن باشد و نعمت و تقصير محاسب معاف
شود الحمد لله قبل كل احد والحمد لله بعد كل احد والحمد لله
على كل حال يكبار بحمد اول حكم آيد كه بعد و آنچه در آسمانهاست براى نيكى
نويسند و بدو مى لعبد و آنچه در زمين ست و سبوى فرمان رسد كه نتوانيد شما
ثواب او نوشتن من دهم آنچه خواهم كذا في المفتاح و بعد از فرض عصر امام
روى بگرداند و متوجه قوم شود اگر مسبوق برابر او نباشد در صف اول يا آخر

۲۰۸

کمافی الظهیریه واگر نماز گذارد بشکر بزود آنگاه کند که هر نمازیکه بعد او سنت نیست زود
رو گردانیدن و دست بدعا برداشتن امام و منفرد را سنت است و فی الحدیث
بَعْدَ كُلِّ فَرِيضَةٍ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ و در کیفیت قعود اختلاف است بقول
سرخسی مثل محراب نشیند و بقول خواهرزاده منحرف نشیند و بقول فخر زاهد
اگر علم بیان کند جانب و الا چنین کما فی الترغیب و در کیفیت انحراف نیز
اختلاف است بقولی بسوی یمین قبله و بقولی بسوی یسار قبله تا یسار روی
بسوی آنطرف باشد و یمین او بسوی قبله کمافی المبسوط اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
رَبِّي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَيْهِ صدبار والنازعات یکبار در گور او را
مطلوب یک قسمنا زعم بخیار سکرات بروی آسان شود و گور نگردد و بعد
از عصر جمعه اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّيْ وَاَنَا عَبْدُكَ اَسْاَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ
عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ هفت بار آمرزیده شوند گناهان هفتاد
ساله او و تا جمعه دیگر گناه دیگر نه نویسند الکل فی المفتاح و بعد از نماز
مغرب بسنت تعجیل کند و در ملتقط از امام کبیر جورجانی گفته اشتغال بسنت
قبل از دعا اولیتر است و در مختار الفتاوی تعالی گفته افضل اشتغال به دعا
انگاه بسنت و در شرح خبه گفته هر که هر شام گوید اَمْسَيْنَا وَاَمْسَى الْمُلْكُ
لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ
اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَاَ
وَبَرَاَ محفوظ باشد از شر ساحران و کاهنان و شیاطین بعد ان گفته اند
که این فضایل نمی رسد مگر متقیان را نه آنها که آنها مصر اند بر شهوت و ما بین

٣٠٩

العشائین را احیا کند و غفلت نورزد که وقت مبارک ست و دعا درین ساعت مستجابست کما فی عین العلم پس اگر طالب علم ست مطالعهٔ کتب شریعت کند و فی الحدیث مُذَاکَرَةُ الْعِلْمِ سَاعَةً خَیْرٌ مِنْ اِحْیَاءِ لَیْلَةٍ و حکایت است از امام ابی مطیع بلخی گفته که یک مسئله از مسایل ابی حنیفه در شبی بخواند بهتر باشد او را از صد رکعت تطوع و در کراهیت خلاصه گفته که از امام ابی بکر محمد بن الفضل پرسیدند که خواندن قرآن فاضل تر فقیه را یا درس فقه گفت که امام ابو مطیع بلخی گفته نظر کتب اصحاب ما بغیر سماع فاضلتر ست از قیام شب گفتند که فقیه نماز تسبیح گزارد گفت که این طاعت عام ست گفتند که فلان فقیه میگزارد و فرمود که او نزدیک من از عام ست یکی میخواند برای تعلیم دیگر برای عمل آن فاضلتر و نمازدهستر ست نزدیک حق تعالی از هر دو و اگر ممکن بود نماز شب و علم تشغل بعلم در روز چنین کند و اگر روز بعلم شغل نتواند کرد اگر داند که ترقی خواهد شد او را نظر در علم فاضلتر باشد از نماز و اگر طالب علم نباشد بذکر و نماز شغل کند و فی الحدیث مَنْ عَکَفَ نَفْسَهٗ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِی الْمَسْجِدِ لَمْ یَتَکَلَّمْ اِلَّا بِصَلٰوةٍ اَوْ قُرْاٰنٍ کَانَ حَقًّا عَلَی اللّٰهِ اَنْ یَّبْنِیَ لَهٗ قَصْرَیْنِ فِی الْجَنَّةِ مَسِیْرَةُ کُلِّ قَصْرٍ مِنْهُمَا مِائَةُ عَامٍ یَغْرِسُ لَهٗ مَا بَیْنَهُمَا اَغْرَاسًا لَوْ اَمَّنَا فِیْهَا اَهْلُ الدُّنْیَا لَوَسِعَهُمْ کما فی الصوفیه هر که بعد از مغرب صد بار کلمهٔ طیبه گوید حق تعالی او را آمرزیده شود و از زوال ایمان و عذاب گور نجات یابد کما فی المفتاح گفته اند که ما ایم از جهت گرسنگی درین وقت شوریده شود او را ترک رویه بهتر ست از احیا و بعد از عشا سبحان الله صد بار تا آخر و دو نیم هزار گناه

کبیره او آمرزیده شود و اینقدر نیکیها یابد و چندین کوشک در بهشت برای او بنا شوند کما فی المفتاح و در خانه گزاردن فاضلتر است خصوصا در شب جمعه و فی الحدیث مَنْ صَلَّى الْوِتْرَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي بَيْتِهِ لَمْ يُكْتَبْ خَطِيئَتُهُ إِلَى الْجُمُعَةِ الْمُسْتَقْبِلَةِ وَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُمَا مَاتَ شَهِيدًا وَغَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ ذَنْبَ سَنَةٍ وَكَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَبَنَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ كما فی الکنز و بعد از وتر سه بار تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هشتاد ساله عبادت در دیوان او نویسند کما فی الترغیب گفت ع برای فاطمه هر که بعد از وتر سجده کند و پنج بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح گوید بعده سر بردارد و آیة الکرسی خواند باز سجده کند چنان کند سوگند بخدا که آمرزیده شود و ثواب صد حج عمره و ثواب شهدا یابد و هزار فرشته برای او نیکیها نویسند و گویا صد بنده آزاد کرده باشد و دعای او مستجاب شود و شفاعت کند روز قیامت در شصت دوزخی و چون میرد شهید میرد و سجده بعد از وتر بر قیاس قول امام محمد مکروه است کما فی الملتقط و در مدارک گفته که ذی النورین بعیادت ابن مسعود رض رفت و پرسید چه زحمت داری گفت گناهان پرسید چه اشتها داری گفت رحمت حق گفت که طبیب را طلبیم گفت طبیب مرا مریض ساخته پرسید چیزی هم گفت حاجت ندارم پس دختران تو هم گفت حاجت ندارند که آنها را گفته ام که سوره واقعه بخوانند و از پیغمبر شنیده ام هر که سوره واقعه را در هر شبی بخواند هرگز او را فاقه نرسد و در مختصر شعبی گفته هر که جسم و جان و سوره ملک هر شب خواند روز قیامت یکی از ایستاده او شر

و دیگر از چپا و او را بر صراط گذرانند و در شرح جنه گفته هر که هر شب ده آیت
بقره خواند الم تا مفلحون آیت الکرسی تا خالدون لله ما فی السموات تا آخر
در آنخانه هیچ شیطان در نیاید ابن مسعود گفته رض از پیغمبر علیه السلام هر که
در شب آمن الرسول بخواند بسند باشد او را از آیات سابقه و بقول از قیام
شب در خلاصه و مختار گفته یکی وردی دارد و مهمانی برآمد اگر بنشسته باشد
ترک نکند و الا تاخیر کند و دیگر گفته فی الحدیث صَاحِبُ الوِرْدِ ملعون
وَتَارِكُ الوِرْدِ مَلْعُونٌ این حدیث مخصوص است بیکی از اهل کتاب که اورا
ورد بسیار میخواند فرمود صاحب الورد ملعون و می ترک کرد فرمود تارک الورد
ملعون و بقول عام است یعنی اگر بی عذری ترک کرد او را گویند تارک الورد ملعون
و اگر مصالح مردم بوی وابسته باشد ورد میخواند او را گویند صاحب الورد ملعون
و چون خواهد که خواب کند باید که با وضو باشد و فی الحدیث لَا تَبِتْ اِلَّا طَاهِرًا
فَاِنَّكَ اِذَا مِتَّ مِتَّ شَهِيْدًا لِاَنَّ اَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِيْنَ تَعْرُجُ
اِلَى السَّمَاءِ اِذَا نَامُوْا فَمَا كَانَ طَاهِرًا اُذِنَ لَهٗ بِالسُّجُوْدِ وَ اِلَّا
فَلَا وَكَانَتْ رُؤْيَاهُ صَادِقَةً اگر نتواند تیمم بهتر است از وضو خفتن
كما فی الترغیب و شرح حصن گفته که بعد از وضو نماز کند و الا وضو خصم او شود
بعده فراش خود بطرف جامه بیفشاند سه بار به دست تا مکروهی بوی
نرسد پس بنشیند رو بان بر پهلوی راست خواب کند و کف راست زیر رخساره نهد
بگوید باسمك وَضَعْتُ جَنْبِيْ فَاغْفِرْ لِيْ پس سبحان الله سی و سه بار
الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و چهار بار هر که بعد از پنج نماز و وقت خواب چنین گوید

ثواب شش هزار حسنه یابد کما فی المصابیح واین ورد نزد یک خواب برای یادرا
قوه وارتفاع مشقت مجربست کما فی شرح الجنة واخلاص ومعوذتین خواند ودر
کفین دمد وتن خود را بقدر قوت مالد آغاز کند از سر وروی وپیش وانتها کند بر سر
وقفا این کار سه بار کند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم واتوب الیه صبح ومسا نیز آمده است سه بار بخواند آمرزیده
شود اگرچه گناهان او بقدر کف دریا باشند کما فی المصابیح در حیرت گفته آیة
الکرسی وآمن الرسول وشهد الله وسه بار اخلاص بخواند گویا هر چهار کتاب خوانده
باشد سی بار کافرون بخواند با ایمان بمیرد ودر کنز گفته کهیعص گوید وبهر حرفی
انگشت از دست راست عقد کند وحم عسق گوید وبهر حرفی انگشت از دست چپ
عقد کند ودر کفین دمد وبروی وبسر وتمام اندام بمالد وتجربات نیز بدین مدد اگر بر شکم
خواهد که خواب کند اولا بپهلوی راست ساعتی خواب کند آنگاه بر پهلوی چپ کر این سنت
ست ونباید که بر شکم خسپد مگر به عذر ومکروه است که سر بقبله خواب کند یا دو پای سوی
قبله نشود ودر خانه تنها وبر آستانه خانه وبر بام نامحوط وبا دست چربی آلوده نخسپد
ودر آن کوشد که خواب وی بعد باشد یعنی از جهت ادای فرایض وتحصیل نوافل خواب
کند خاصه در آخر شب بیدار باشد یعنی دایم ذاکر ونگاه غلبه خسپد نه عن الذکر
بغفلت خواب رود واگر رویت پیغمبر علیه السلام خواهد در وقت عشا دو رکعت گزارد در هر
هفت بار اخلاص وبعد از سلام سجده کند واستغفار ودرود وسبحان الله والحمد لله تا آخر
هفتگان بار گوید پس نشیند ودست بردارد وگوید یا حی یا قیوم یا ذا الجلال
والاکرام یا ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما

يا اله الاولين والاخرين يا رب العالمين يا رب يا رب يا رب
يا الله يا الله يا الله يا الله و بر فراش پاک پهلوی راست رو بقبله بخسپد و درود
گويان بخواب رود امید که مشرف شود شرفنا الله تعالی برؤيته في
المنام آمين و رویت پیغمبر علیه السلام در خواب حق ست منکر او مبتدع ست
وفي الحديث من رأني في المنام فقد رأني فان الشيطان لا يتمثل
بي ولا بالكعبة و در شرح مولانا عصام الدين للمشارق گفته یعنی کسیکه مرا در خواب
بیند تحقیق ذات مرا بیند که شیطان متمثل نمیشود بمن و نه بصورتی که مضاف بود
بمن و رائی نفرسید باقرار آن که این پیغمبر ست پس اگر گفته شود یا خطور کند که این
پیغمبر ست تحقیق باشد در هر صورت که بیند و اگرچه در صورت غیر بود الصحيح كما في
المبارق من الامام المازري و المطالب من الكاشف و شیطان نمیتواند که بصورت
پیغمبران و فرشتگان ع و ستارگان و ابر پر آب شود و رویت اصحاب و تابعین
اهل دین برکت و خیر ست بقدر رتبه ایشان و در خلاصه گفته که رویت حق تعالی
بخواب نزدیک بعضی روا ست و بقول اکثر مشایخ سمرقند روا نه و شیخ ابو منصور ماتریدی
رحمه الله گفته کسیکه چنین گوید از بت پرست بدتر ست و محققان مشایخ بخارا بر آنند
در مختار گفته که اکثر مشایخ ما روا داشته اند بی کیف و جهت و مقابله و خیال و
مثال چنانچه رض گفته رأيت ربي في المنام رأى قلبي ربي هو المختار و در کنز گفته واقعه انست که میان
خواب و بیداری چیزی بیند یا در بیداری و خواب آنست که حواس بکلی از کار رفته چیزی
در نظر خیال آید و این چند گونه ست یکی اضغاث احلام که نفس بواسطه خیال ادراک کند
وساوس نفسانی و هواجس شیطانی را و این القا نفس و شیطان بود و خیال او نقش بندی

مناسبت کند و این التعبیر نباشد از زین استعاذه واجب بود و با کسی نگوید و دیگر رؤیای صالح
که مؤمن یا ولی یا نبی ببیند و آن است با نه خواند چنانچه خواب خلیل الرحمن ع یا تاویلی است
دارد چنانچه خواب یوسف صدیق ع و این از نمایش حق تعالی است و دیگر رؤیای
صادق که آن است با نه خواند یا تاویلی است دارد چنانچه ملک مصر و زندانیان افتاد و این
از نمایش روح باشد و فایده در خواب آنست که سالک بر احوال خود اطلاع یابد اگر صفات
ذمیمه نفسانی غالب بود هر یک در صورت حیوانی نقش بندد حرص در صورت مور و موش
و شلل و بخل در صورت سگ و بوزنه و حقد در صورت مار و کبر در صورت پلنگ و خشم
در صورت یوز و بهیمی در صورت گوسفند و شهوت در صورت درازگوش و سبعی در صورت
سباع و ذئب و حیله در صورت روباه و خرگوش و شغال و اگر آنها را بر خود غالب بیند داند که آن صفات
غالب اند و اگر مسخر بیند داند که بر آنها غالب است و اگر آنها را میکشد و قهر میکند داند که از آنها میگریزد
و اگر تغیر رسیده تبدیل دست رسیده و اگر دیگر کشاکش است از خصم ایمن نبود و اگر آب صاف و روان و چشمه‌ها
و حوضها و دریاها و سبزه‌ها و باغها و قصرها و جواهر و ماه و ستاره‌ها و آسمان ببیند این همه صورت
صفات و مقامات دل است و اگر ایوانهای بهشت و عالمهای نامتناهی و طیران و عروج
و طی زمین و آسمان و رفتن بر هوا ببیند این همه صفات روحانی و نمایشهای روح
است و اگر مطالعه ملکوت و مشاهده ملایکه و هواتف و عرض جنت و سقر و فلک و عرش
بیند در سلوک صفات ملکی است و حصول اوصاف حمیده و باید که تعبیر از عالم صالح
خواهد نه از جاهل و زن و خواب دروغ نگوید که زیان است و فی الحدیث
اَصْدَقُکُمْ رُؤْیَا مَا کَانَ بِالْاَسْحَارِ اَصْدَقُکُمْ رُؤْیَا اَصْدَقُکُمْ
حَدِیْثًا وَلَا یَقُصُّ بِکُلِّ مَا یَرَاهُ مِنَ الْاَحْلَامِ فَیُولِعُ بِهِ الشَّیْطَانُ

٣١٥

فَإِنْ يَرَى مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَبْزُقْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ يَشْتَغِلْ ثَلٰثًا ثُمَّ
يَتَعَوَّذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ مَا يَرَى ثَلٰثًا وَيَتَحَوَّلُ عَنْ جَنْبِهِ ذٰلِكَ ثُمَّ
لِيَقُمْ وَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيَتَصَدَّقُ بِشَيْءٍ فَإِنَّ اللهَ يَصْرِفُ عَنْهُ
شَرَّهَا و در شرح حصن گفته که حمد گوید بخواب نیک ای خوابی که بحضور شیطان
و ارتضای او مخلوق شده و نخواهد تعبیر او مگر از محبی که شاید دشمن از بغض
و حسد تعبیر کند بآنچه او را در حال غمگین سازد و گاهی چنان هم واقع میشود و گفته
که این امر و نهی چون مایر او امر و نواهی ست هر چند که مقدر مبدل نیست لیکن
خلاف نشاید و اگر خواب بد باشد ای خوابیکه بحضور شیطان مخلوق شده در دل
او سه بار بجانب چپ دم زند بی ریق و یقولی با ریق اندک و تعوذ کند از شر شیطان
و از شر آن خواب و از پهلو بگردد و آن خواب بکس نگوید تا ضرر او بوی نرسد یکی تیر
یا اندوهی بیاید بد یا بخواب میشود گوید أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ
مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ
يَحْضُرُونِ ابن عمر رض این کلمات برای فرزندان تعلیم میکرد و اگر عاقل
و الا بر کاغذی نوشته در گردن وی آویختی اگرچه بالغ بودی کما فی شرح الحصن
بیدار شود گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
و سود عم هر که بیدار شود گوید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا
اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ رَبِّ
اغْفِرْ لِي یا دعای دیگر کند مستجاب شود و اگر بعد ازین وضو کند و تهجد گزارد

قبول شود وتسبیح الله ده بار و سبحان الله ده بار و آمنت بالله وکفرت بالطاغوت
ده بار محفوظ شود از هر چیز یکی از و میتر سد و نرسد باوی گناهی تا گفتن او این کلمات
را شب آینده یعنی بود و گناهی نیفتد تا آمرزیده شود و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای تهجد بر
میخاست میگفت اللّٰهُ اَکْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ عشر ...
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَاهْدِنِیْ وَارْزُقْنِیْ وَعَافِنِیْ ده بار اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ
بِكَ مِنْ ضِیْقِ الْمَقَامِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ گویند که آن مقام چنان تنگ باشد که
خلق با رزوانه و آتش خواهد کما فی الخفیه دیگر گفته که مراد از ملک در آیه تُؤْتِی
الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ قیام شب است و کسیکه از ین
محروم مانده از جهت کسل یا تهاون یا اغترار بروی گریسته شود که خیر کثیر از و
رفت گفته اند که این میسر نشود مگر برعایت شروط ظاهر یکی تخفیف معده از طعام
دیگر در روز بکارهای که جوارح انسان مانده نشوند نفس را نرنجانند و دیگر قیلوله و دیگر
ترک گناه سفیان ثوری گفته که از قیام شب پنجماه محروم ماندم بسبب یک
گناه و آن چنان بود که مردی میگریست بدل گفتم ریا میکند و شروط باطن
یکی فراغ دل از کارهای دنیا چه اگر همتش این باشد او را قیام شب میسر نشود
و اگر شود جز مهمات دنیا در نماز نیندیشد دیگر خوف غالب با کوتاهی امید چه اگر
در اهوال آخرت و درکات دوزخ اندیشد خواب رود دیگر ثواب قیام از
آیات و اخبار شناسد تا برغبت ثواب شایق قیام شود و دیگر حب خدای تعالی
که دوست خلوت با دوست لامحاله دوست دارد و از مناجات لذت یابد
و این باعث قیام شود شعر عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَیْفَ یَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حرام

٣١٧

بیت عجب از عاشقی که خواب کند + خواب بر عاشقان شده است حرام + اللّهم

اَیقِظنَا عَن نَومِ الغَفلَةِ وَاَنِلنَا کَاسًا مِن کُؤُوسِ المَحَبَّةِ اٰمین وصل او ذریم

در اذکار در شرح جنه گفته و فی الحدیث الا اُخبِرُکُم بِخَیرِ اَعمَالِکُم وَاَذکَاهَا عِندَ

مَلِیکِکُم وَاَرفَعِهَا فِی دَرَجَاتِکُم مِن اِنفَاقِ الذَّهَبِ وَالوَرِقِ وَخَیرٌ لَکُم مِن

اَن تَلقَوا عَدُوَّکُم فَتَضرِبُوا اَعنَاقَهُم وَیَضرِبُوا اَعنَاقَکُم قَالُوا بَلٰی قَالَ

ذِکرُ اللّٰهِ بدانکه فاضلتر قرآن ست پس ذکر پس دعا و خیر اینجا بمعنی جید ست یا بمعنی

تقدیر ست سَیَعلَمُ اَهلُ الجَمعِ الیَومَ مِن اَهلِ الکَرَمِ قِیلَ مَن اَهلُ الکَرَمِ

یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ اَهلُ مَجَالِسِ الذِّکرِ فِی المَسَاجِدِ مَا مِن قَومٍ جَلَسُوا

مَجلِسًا وَتَفَرَّقُوا مِنهُ وَلَم یَذکُرُوا اللّٰهَ فِیهِ اِلَّا کَاَنَّمَا تَفَرَّقُوا عَن جِیفَةِ حِمَارٍ

وَکَانَ عَلَیهِم حَسرَةً یَومَ القِیٰمَةِ وَمَا مَشیٰ اَحَدٌ مَمشیً لَم یَذکُرِ اللّٰهَ

فِیهِ اِلَّا کَانَ عَلَیهِ تِرَةً و باید که جای ذکر پاک باشد از پلیدی و فعل معاصی و خالی

باشد از غافلان و ذاکر را جامه و تن پاک بود و از حرام تجنب کند و بمکارم اخلاق

محلی شود از صدق و عفت و امانت و از صادق آمده رضی الله عنه آیتی جامع تر بمکارم

اخلاق ازین نیست خُذِ العَفوَ وَاْمُر بِالعُرفِ وَاَعرِض عَنِ الجَاهِلِینَ

کما فی المدارک و باید که بوی دهن بمسواک دور کند و بقبله توجه کند بخشوع و مسکنت

و اطراق سر و حضور دل اگرچه ذاکر غافل نیز ثوابی دارد که آن درجه ست و این

کما فی طهارت القلوب و تامل کند در مقول و تعقل کند در معنی و قصد غیر معنی کند و اگر

نمیداند بپرسد و حرص نکند بر کثرت ذکر و در تهلیل مد کشد و فی الحدیث مَن

قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَمَدَّهَا هَدَمَتْ لَهُ اَربَعَةَ اٰلَافِ ذَنبٍ و ا

جلد اول

من الکبایر کمافی الکتر و ذکر زبان از ذکر دل افضل ست که عمل درین بسیارست و تعبوی ذکر دل که عمل خفیه افضل ست اما بر صحیح ذکر زبان با حضور دل افضل ست از ذکر دل تنها و امام رازی فضلیت جهر را به بیست دلیل ثابت کرده لیکن علمای ما تفصیل کرده اند هر ذکر و دعا که با علام آن مقصود باشد متعلق بلند گوید چنانچه غیر شنود والا مستحب ست که آهسته گوید چنانکه خود شنود و تصحیح حروف اعتبار ندارد و باید که رعایت الفاظ ماثوره کند که آنها خصایص و اسرار دارند که عقل درک نمیتواند کرد و ثواب متعلق ست با نحر دف و اگر گاهی ورد فوت شود تدارک آن در وقت دیگر کند تا نفس عادت گیرد و فضل ذکر مختص بقول نیست بلکه هر طاعت در عمل ذکرست چنانچه گریه ذکر چشم ست و شنیدن ذکر گوش و دادن ذکر ید و ثنا ذکر زبان و ترس و امید و میل ذکر دل و تسلیم و رضا ذکر جان و وفا ذکر تن در طهارة القلوب گفته که ذکر کثیر که با آن ماموریم با یه کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا آنست که بدل و همه اعضا ذکر کند اگر در دل خلاف شرع افتد خدا را یاد کند و بیخ آن از دل بر کند و اگر چشم بنامحرم افتد خدا را یاد کند و چشم فرو پوشد و همچنین سایر اعضا را بمراقبه حق تعالی از نامشروع نگاه دارد و حق تعالی را در همه حال حاضر و ناظر داند قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یعنی چون متقیان را برخی از وساوس شیطانی روی نماید زود بخدا گریزند و امر و نهی یاد آرند ناگاه راه رهست یابند و وسوسه برخیزد و در کنز گفته که ذکر ماموره میان مشایخ طبقات سه ذکرست یکی لا اله الا الله محمد رسول الله

بعضی از متقیان را گاهی ... کرده اند و وقتیکه متصل شود ایشان را طایفه از شیطان یاد می کنند الله تعالی را پس در آن هنگام بینند ایشان ۱۲

دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سیوم یا حی
یا قیوم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر واگر اول اختیار کنند بار تهلیل
گوید و دهم بار محمد رسول الله واگر ذکرش در ربا بیشتر هم گوید و چون بخود باز آید
محمد رسول الله گوید واگر دوم اختیار کند بیت و یکبار گوید و یکبار ربنا الهنا
خبیراً و بصیراً واگر ثالث را اختیار کند سی بار گوید و بیشتر در وقت اسحار گوید
با واز بلند چنانکه اهل و جیران نیز حظی گیرند واگر نمیگویند باری شنوند و بعضی
آهسته گوید اما کلمه الله با واز بلند گوید و چندان ذکر کند که هر تار موی زبان گردد
و چنان پندارد که همه جوارح جان شده و در شرح حصن گفته که اگر در جهر حضور می یابد
نه در اخفا آنرا اختیار کند والا این اهو الصحیح و آنچه فقها از کراهت جهر گفته اند مراد
از و بر اصح تنزیه است که ایشان قایلند باستحباب اخفا در ادعیه و اذکار و باید
که ذاکر رعایت عدد و اذکار کند بر وفق آثار و مستحب است عد اذکار ربا نامل و
گفته اند که ضعیفا نرا از سبحه منع کرده نشود که صفیه رض چهار هزار هسته بود که با آنها
تسبیح میکرد و پیغامبر علیه السلام آنرا دید و منع نکرد و فی الحدیث لا اله الا الله
هي افضل الذكر وهي افضل الحسنات اي لنا فلكن ليس لها دون
الله حجاب حتى تخلص اليه اي تصل قولها لا يترك ذنبا از حق
خدای تعالی و از حق عباد یعنی چون کافر گوید کما فی شرح الجنة ولا يشبهها عمل
ما قالها عبد قط مخلصا الا فتحت له ابواب السماء حتى تفضي
الى العرش ما اجتنبت الكبائر یعنی بسرعت مقبول شود و مکمل باشد
ثواب او تا اجتناب و بعد از ارتکاب اهل قبول و ثواب باید لا اله الا الله و الله اکبر

جلد اول

کلمتان احدیهما لیس لها نهایة دون العرش والاخری تملأ ما بین السماء و الارض وسیاتی لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ما علی الارض احد یقول بها الا کفرت عنه خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر ای صغایر اگرچه بقصد نشوند کما فی شرح البخاری کما فی شرح النخبة وبقولی مطلقا من قال سبحان الله وبحمده کتبت له عشرة ومن قالها عشرا کتبت له مائة ومن قالها مائة کتبت له الفا ومن زاد زاده الله وهی احب الکلام الی الله ای کلام بشر وابنجا من تبعیضیه مضمرست ویکبار گفتن این کلمه افضلست از انفاق کوه زر در راه حق تعالی کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم الا اعلمک شیئا هو افضل من ذکر الله اللیل مع النهار والنهار مع اللیل سبحان الله عدد ما خلق وسبحان الله ملأ ما خلق وسبحان الله عدد کل شیء وسبحان الله ملأ کل شیء وسبحان الله عدد ما احصی کتابه وسبحان الله ملأ ما احصی کتابه والحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملأ ما خلق والحمد لله عدد کل شیء والحمد لله عدد کل شیء والحمد لله ملأ کل شیء والحمد لله عدد ما احصی کتابه والحمد لله ملأ ما احصی کتابه وایراد در مثل این احادیث نه مبالغه ست بلکه بیان واقع ست که قایل ثواب هر یکی ازینها می یابد احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت لیکن او ترتیب حدیث

٣٢١

هِيَ أَفْضَلُ الْكَلَامِ بَعْدَ الْقُرْآنِ پس آنها فاضلتر باشند از هر ذکر و از ساير
كتب سماويه كما في شرح النخبة خُذُوا جُنَّتَكُمْ مِنَ النَّارِ قُولُوا يعني هذه
فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُجَنِّبَاتٍ مُعَقِّبَاتٍ وَهُنَّ الْبَاقِيَاتُ
الصَّالِحَاتُ پس ثواب آنها مخصوص داده نشود وَهِيَ مَعَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللّٰهِ فَإِنَّهُنَّ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وَهُنَّ يَحْطُطْنَ الْخَطَايَا كَمَا
يَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا وَهُنَّ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ نوع سنه في فضيلة تلاوة
القرآن اِقْرَءُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ
يعني عاملان او را مَنْ قَرَءَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ
أَمْثَالِهَا لَا أَقُولُ الٓمٓ حَرْفٌ أَلِفٌ حَرْفٌ وَلَامٌ حَرْفٌ وَمِيمٌ حَرْفٌ و از ابن
عمر آمده سعن گفت پيغمبر ؑ هر كه خواند و لحن كند بهر حرف ده نيكى يابد و اگر با عراب بعض
خواند بهر حرفى بيست نيكى يابد و اگر با عراب كل خواند بهر يكى چهل نيكى يابد و لحن دو گونه
ست جلى اى ترك اعراب و خفى اى ترك تجويد و اعراب آنست كه حروف را پيدا گويد
و در كلمات وصل كند كما في الكنز يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ اِقْرَءْ وَارْتَقِ بخوان
چنانچه در دنيا ميخواندى اين الذبا شد و بر آ بقدر قرائت در درجات كه درجات بهشت
بقدر آيات قرآن اند شش هزار و سيصد و بالا پس هر كه يك آيه خواند صد درجه
يا بد و بكل كل و بقول هميشه در ترقى باشد چنانچه هر بار در دنيا ختم ميكرد و باز از سر
ميگرفت و نعيم بهشت هر ساعت خواهد افزود تا ابد وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ
فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَءُ الَّذِي يَقْرَءُ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ
الْكِتَابَ وَهُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ وَالَّذِي يَقْرَءُهُ وَا

۳۲۲

ویتقنع فیه وهو علیه شاق له اجران ای اجر خواندن واجر تعب
نه آنکه اجر این از آن اکثرست در کنز گفته چون خواهد که قران خواند وضو کند وجامه
خوب بپوشد ودستار بندد کما فی الخلاصه وخود را بیاراید ودهن خوشبو کند
وبزرگان گفته اند که بصل وکراث ترک دادیم از آن باز که قرآن خواندیم کما فی
الجلالی واز برای خواندن خالی شود تا کسی ببوی متصدع نشود وروی بقبله کند
ونشیند وتکیه زده ومربع ومنکوس نخواند ودر مصحف خواند هر چند که حافظ باشد
فی الحدیث افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظرا ونیز در بین عبادت
ست ومصحف در کنار نهد یا بر چیزی دیگر وبر زمین نهد وگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم یکبار پسندیده ست احتیاج نیست که بر هر سوره گوید وبعمل کثیر چون عقد واکل
اعادت کند نه بجواب اسلام ومؤذن وتسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر اما تلمیذ گاه آغاز سبق
پیش استاذ نگوید که وارد نیست وهکذا فی الخلاصه والخزانه وتسمیه گوید وبر سوره
توبه نیز گوید اگر ازو آغاز نه چون بانفال پیوندد اینهمه آنگاه ست که از سورتی
آغاز نمیکند روا بود ترک تسمیه نه ترک تعوذ کما فی الجلالی وتدبر معانی خواند
اگر اهل آن باشد والا نظر کند بر آنکه کلام خدای تعالی ست گویند که
فاروق رضی الله عنه یکبار این آیه برخواند اِنَّ عَذَابَ
رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ از تاثیر این آیه صاحب فراش
شد چنانکه بیست روز عیادت کرده شد کذا فی الجلالی والمرء شیء را بدین
آیت نه داشت بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰی وَاَمَرُّ کذا فی الملتقط وهر
حرف از مخرج ادا کند لیکن در صین العلم گفته که در تحقیق مخارج نکوشد که از موانع

٣٢٣

مهم ست و لحن عرب خواند ای لحنی که در وی حرفی و کلمه مشتبه نشود و در یا و لی و
نقصان در نیاید و از آواز فسقه پرهیز کند و بیست خواند که این اولی ست بخشوع
و ترتیل خواند یعنی پیدا و هموار و آرمیده و گریه کند و فی الحدیث اتلوا القرآن
وابکوا فان لم تبکوا فتباکوا یعنی بتکلف بگرید ان القرآن نزل
بحزن فاذا قرأتموه فتحازنوا پس تامل کند در وعید و عهود قرآن و در تقصیر
خویش تا ناچار غم خواهد رسید و اگر نرسد بر عدم غم غم کند که این از اعظم مصائب
ست و نزدیک آیت رحمت و عذاب توقف کند و سوال و تعوذ کند و در سجدات
قبل از اتمام بکسی شغل نکند و اگر ضرورت شود مصحف بر ایشان نگزارد و باز
اعوذ گوید و گاه خواندن و شنیدن اطراف بجنباند و از گریه نکشد و جامه پاره
نکند و طبانچه بر روی نزند که یاران پیغمبر علیه السلام اتقی بودند و از گریه بنی افزوده
و گاه فازه از خواندن باز ماند و هر بار که لقمه انداز د مضمضه کند و نخواند در بازار
و مواطن بغلط و سهو و مجمع سفها و تا و ل نکند بقران چنانچه بگاه آمدن موسی نام
گوید جئت علی قدر یا موسی و گاه حضور طعام گوید کلوا و اشربوا هنیئا بما
اسلفتم و آغاز کند قرآن را بعد از ختم و فی الحدیث افضل الناس الحال المرتحل
و پیغامبر علیه السلام بقدر پنجاه آیت نخواند و نزدیک ختم دعا کند که مستجاب ست
و مستحب ست که جمع کند فرزندان را و دعا کند کما فی القرآن الخوانی بدانکه قرآن را بهر کیفیت
که خواند خالی از فضل نیست و لکن برای فضلیت ست مرتضی گفته رض هر که قرآن
را در نماز ایستاده خواند بهر حرفی صد حسنه یابد و نشسته پنجاه و در غیر نماز بیست و پنج
و در غیر او بالای مصحف چیزی از کتب و جز آن ننهد تا دایم بلند باشد

کهنه را وقایه نکند اما خواندن مضطجع باک نه لیکن پایها را ضم کند و سر از جامه خواب برکشد

کما فی شرح الحصن اما راه روان بر روایتی خواند و بر روایتی نه و بر روایتی نرم

خواند نه بلند مختار شیخ الاسلام برهان الدین آنست و شیخ علاء الدین گفته در عمارتها

نرم خواند و اگر در صحرا بلند خواند باک نه اما در حالت غسل و تنیح و مشی در حرفت اگر عقل وی او را

بخود مشغول نکند روا بود کما فی الخلاصه و در کراسه اثانتی و عضبی و عاریتی از

نارسیده نخواند و خواندن در مصحف خوبتر است از هفتک سی پاره که اینها محدث اند

و در جلالی گفته که مکروه است خواندن با الحان مغیر و برای و بقصد عوض و خلط قرائت

بسخن مگر آنچه متعلق باو باشد چنانچه تاویل قرآن تا استماع تام پیغمبر علیه السلام در وقت

و بعد از فراغ اگر گوید فضلست و الا باک نه و بیهوش نزدیک خواندن مگر چون مغلوب

باشد و توسد با وی یعنی نخواند و چون بالین کند و فی الحدیث لا تَوَسَّدُوا القُرآن

وتغنوه وتقنوه و آنچه با واز توسد بدر آید در خبر است که آن سه آیت ده هر شب

و از حسن بصری آمده که اقل پنجاه آیت است و از امام آمده هر که قرآن را دو بار در سالی

خواند حق او گزارده باشد و از ابن مبارک آمده که در تابستان ختم در اول روز کنند و در

زمستان اول شب که ملایکه او را دعا کنند از آن وقت تا بقیه روز یا شب و باید

که حافظ قرآن را فراموش نکند و فی الحدیث مَا مِن احدٍ تعلّمَ القرآنَ ثمّ

نَسِیَهُ اِلّا لقیَ اللهَ وهُوَ اجذَمُ یعنی اقطع یا مجذوم و در ذخیره گفته که صحابه

رض مکروه می پنداشتند رفع آواز نزدیک جنازه و ذکر اما جنازه اگر مراد نوحه است

مکروه است و اگر ثناست اگر تجاوز کنند مکروه بود و الا نه اما ذکر اگر مراد دعاست

مکروه است که اصل در و اخفاست و در جهر ریاست و لهذا مکروه نوشته اند

٣٢٥

رفع آواز به تسبیح و تهلیل واگر مراد وعظ ست پس مراد آواز واعظ ست بلکه آواز
قوم که بتهلیل و درود آواز بر کنند واگر مراد قرآن ست مکروه ست که منافی
خشوع ست و وجود ریا ست و منع غیر ست از شغل که او را استماع لازم ست
و تقوی مراد مستمع ست که در آیت ترغیب و ترتیب آواز سوال و تعوذ بر کنند
و همچنین قاری بقوی ختم قرآن بجهر در جماعت مکروه ست یعنی سیپاره خوانان
در مسجد گفته مکروه ست که جمع بهم قرآن بلند خوانند که درین ترک استماع و انصات
ست و همچنین نزدیک مشغولان و همچنین نزدیک مشغولان کما فی النصاب
و همچنین بر بام در شب کما فی الخلاصه در مطالب اگر در مکتب یکی بلند میخواند
همراه . . . وندگان استماع واجب ست اگر بسیار اند و در استماع خللی افتد نه کودکی
در خانه میخواند و اهل خانه بکار و بار مشغول اند اگر قبل از قرارت آغاز کرده اند
. . . ند و الا نه و کتابت دیگر او استماع بروی نه در سراجی گفته بزه بر قاری
ست نه بر کاتب در کنز گفته مکروه ست خواندن در مواضع پلید چون مغتسل
و مخرج و مسلخ اما در حمام بمختار بلند مکروه ست و آهسته نه اما تسبیح و تهلیل بلند
باک نیست روا نیست که محدث مصحف امس کند مگر بغلاف جدا گانه اما روا ست
که بخواند و اوراق بقلم یا کارد یگر دواند کما فی المطالب و باک نیست بدادن مصحف
و تخته بکودکان بر صحیح اما مراهق منع کرده شود چنانکه از سایر معاصی تا عادة
نگیرد کما فی الجلالی و مکروه ست که محدث قرآن نویسد و حلیه الفتوی و مکروه ست
تصغیر مصحف بقلم باریک و باک نیست بجماع در خانه که در وی مصحف باشد در جای
گفته که بعضو پلید مس نکنند و بر چیز پلید و محل تبذل ننویسد اما بر دیوار در ظاهر

گفته که اختلاف ست در تحفه گفته که خواندن بالحان و شنیدن آن مکروه یعنی حرام ست و ستودن آن حلال نه و بقول امام مرغینانی ستاینده کافر شود یعنی اگر تغییر فاحش باشد در ملتقط گفته واجبست که او را تلقین صواب کنند و اگرچه در غضب آید مگر چون خوف عداوت باشد در ظهیری و کنز و جامع اگر قومی یا یکی از مصحف میخواند و یکی از اشراف درآید اگر عالم یا پدر یا معلم باشد روا بود که از برای او برخیزد و الا نه و در ستن ترغیب در رد این نیز گفته و علم را بعلم عرب قید کرده و در خزانه معلم قرآن را نیز شمرده و گفته باید که قرآن را ضم کند آنگاه ... و در خلاصه گفته یکی میخواهد که قرآن خواند یا نماز گزارد و از هر یا میسر شد نگذارد و همچنین سایر فرایض یکی بعض قرآن را خوانده بعده فراغت می یابد او را تعلم باقی از نوافل افضل ست اما تعلم فقه از و فاضلتر خواندن قرآن سخت ترست بر شیطان از دیگر طاعتها خواندن تمام قرآن قاریرا افضل ست از خواندن اخلاص چهار بار زیرے که از نابینا بیاموزد فاضلتر او را چنان ست که از زنی بیاموزد لیکن در جلالی گفته که از وی نیاموزد که نغمه او عورت ست نوع منه فی فضیلة الصلوٰة و در شرح جبه گفته أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَيَّ فَإِنَّهَا زَكٰوةٌ لَّكُمْ و فاضلترین عبارتها اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ اَوْلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلٰوةً مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَّحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيْئَاتٍ وَّرُفِعَتْ لَهٗ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَّكُتِبَتْ لَهٗ بِهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ مَنْ صَلّٰى عَلَى النَّبِيِّ وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَمَلٰٓئِكَتُهٗ سَبْعِيْنَ صَلٰوةً

من صلی علی محمد وقال اللهم انزله المقعد المقرب عندك يوم
القيمة وجبت له شفاعتي در شرح حصن گفته اكثروا علی من الصلوة
يوم الجمعة فان صلوتكم معروضة علی فمن كان اكثركم
علی صلوة كان اقربكم مني منزلة ما من احد يسلم علی
الا قد رد الله علی روحي حتی ارد عليه السلام يعني روح پاک او
حضرت آمیت ست وچون سلام یکے از امت وا میرسد حق تعالی روح پاک
او را از آن حالت رد کند تا رد سلام کند وآنچه در بعضی احادیث آمده که پیغامبران
علیهم السلام نماز میگزارند وحج میکنند بر ظاهر مبنیست که علما گفته اند که موت شد
پیغمبر علیه السلام حالیکه بر آن صورت که در حیات بوده اند وافضل آنست
که جمع کند میان صلوة وسلام وافراد مکروه نه اما امام نووی گفته که ما بجهر وقع میگویم
پس کسیکه مکروه باشد گوئیم آری اگر یکے را اصلا ترک کند اما اگر گاهی آن گوید وگاهی
این در کنز گفته که امام شافعی را کسے در خواب دید پرسید بخشید گفت بخشید بچه سبب گفت
باین پنج درود اللهم صل علی محمد بعدد من صلی عليه وصل علی
محمد بعدد من لم يصل عليه وصل علی محمد كما تحب وترضی ان
يصلی عليه وصل علی محمد كما امرتنا بالصلوة عليه وصل علی محمد
كما ينبغي الصلوة عليه

نوع منه فی الاستغفار

در شرح حصن گفته والذي نفس محمد بيده لو لم تخطؤا لجاء الله
بقوم يخطئون ثم يستغفرون فيغفر لهم يعني چنانچه دوست میدارد
احسان بسوی محسن دوست میدارد احسان بسوی مسئی این تاکید ست در غفران

مستغفر نه آنکه بر خطا راضی باشد من استغفر الله غفر الله له مگر توبه مشروع

کما فی شرح الجنة ما من مسلم یعمل ذنبا الا وقف الملک الموکل

باحصاء ذنوبه ثلث ساعات فان استغفر الله من ذنبه

ذلک فی شیء من تلک الساعات لم یوقفه علیه ولم یعذب

یوم القیمة ومراد از گناه در مثل این احادیث حق الله ست نه حق عبد که این بمجرد

توبه عفو نمیشود طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و ربیع بن

خثیم که یکی از اکابر تابعین بوده گفته مکروه ست که استغفر الله و اتوب الیه گوید

که گاهی این سخن گناه دروغ میشود چنانچه غافلی از لفظ و معنی تکلم کند بسبیل عادة

بلکه اللهم اغفر لی و تب علی گوید که این دعاست و دعای غافل گاهی بساعت اجابت

موافق میشود و بقبول می افتد لیکن بعضی گفته اند که این خبر شاذ ست در معنی عالیس فرق

نماند کما فی الحنفیة نوع منه فی الدعاء در شرح جنه و حصن گفته من فتح

له فی الدعاء منکم فتحت له ابواب الاجابة فتحت له ابواب الجنة

فتحت له ابواب الرحمة محتمل که مراد از هر سه اجابت دعای او باشد و شاید

که مراد از اول عطای سوال او باشد و از ثانی عطای او ثواب در عقبی و از ثالث

اعطای او در دنیا باشد من لم یسأل الله یغضب علیه ای لانه یحکم

علیه که ترک سوال کبر ست و باید که اعتراف نکند بتقصیر و عجز خود و قدرت او بر

قضای حوایج لا یرد القضاء الا الدعاء یعنی قضای معلق نه مبرم

که این را هیچ رد نکنند و مراد از دعا انواع بر ست از کلام و رضی و صدقه و جز آن

و بتوسل دفع نمیشود لیکن سهل میشود چنانکه متحمل و راضی میگردد و لا یزید فی العمر

الّا الّتی ای الا من الحسن فانه یزید آیت مقتضی ظاهر حدیث و بر بنید بعضی از کبار صحابه و تابعین چون عمر و ابن مسعود و ابو وایل و قتاده و ضحاک و ابن جریح که گفته اند یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاۤءُ وَ یُثْبِتُ از رزق و اجل و سعادت و شقاوت و جز اینها اما مشهور آنست که محو و اثبات در غیر اینهاست و جمهور بر آنند و مراد از زیادتی عمر بقای ذکر جمیل ست یا زیادتی توفیق در خیرات اَلدُّعَاۤءُ هُوَ الْعِبَادَةُ یعنی دعای معظم انواع عبادت ست که این اظهار افتقار ست و آن اظهار غایت افتقار مَا مِنْ مُسْلِمٍ یَنْصِبُ وَجْهَهُ لِلّٰهِ فِیْ مَسْئَلَةٍ اِلَّا اَعْطَاهَا اِیَّاهُ اِمَّا اَنْ یُعَجِّلَهَا لَهُ وَ اِمَّا اَنْ یَدَّخِرَهَا لَهُ آن تقضای حاجت در حال یا با نصراف بلا یا باشد و این با عطای مراد بعید مدتی در دنیا یا بنجز از جبل در عقبی مَا سُئِلَ اللّٰهُ شَیْئًا اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ اَنْ یُّسْاَلَ الْعَافِیَةَ ای کفاف قوت و صحت بدن و اشتغال با مر دین گفته اند که این کلمه ایست جامع خیر دارین مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَسْتَجِیْبَ اللّٰهُ لَهُ عِنْدَ الشَّدَائِدِ وَالْکُرَبِ فَلْیُکْثِرِ الدُّعَاۤءَ فِی الرَّخَاۤءِ استجابت و اجابت بمعنی عطای مطلوب ست یا بدل او لیکن در مدارک گفته اجابت آنست که بنده یا رب گوید و حق تعالی لبیک عبدی گوید و این مومن را هست اما اعطای مراد گاهی ناجز می باشد و گاه بعید مدتی و گاه در آخرت و گاهی خیر در غیر آن می باشد و مراد از اکثار دوام ست وَالذَّاکِرِیْنَ اللّٰهَ کَثِیْرًا باین تفسیر کرده شد لیکن ضعیف ست و اولیتر آنست که از ابن عباس رض آمده در تفسیر این آیت که ذکر کنند بعد از نماز بامداد و شبانگاه و قبل از خواب و بعد او و نزدیک هر وحی بنزل اَلدُّعَاۤءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عِمَادُ الدِّیْنِ وَ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ

والا نقص یعنی تاریکیهای صوری و معنوی تا آن مرتفع شوند از اهل ایمان
آداب دعا احتراز از شبهات در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و کسب کردن
و اخلاص یعنی داعی عمل نکند مگر برای خدای تعالی بی شایبه ریا و عوض در دارین
و تقدیم عمل صالح چون تصدق و نماز و روزه و ذکر عمل گاه شدت و پاکی تن
و جامه و جای و اگر میسر باشد غسل کند و استقبال قبله و نشستن بزانو و ثنا
و درود در اول و آخر و بسط کفین چنانچه پشت دست بسوی زمین باشد اما در
استسقا پشت دست بآسمان کند که این از برای دفع بلاست و آن از
برای تحصیل نعمت و باید که میان کفین فرجه باشد و اگر چه اندک پس یکی بالا
دیگری ننهد لیکن در اکثر گفته که کفین بهم ضم در رفع یدین تا بسینه و بقولی
تا دوش و بقولی تا بیاض بغل نماید و این در استسقاست نه در غیر و کشف یدین
تا بند دست از آستین مگر بعذر سرد و مثل آن و خشوع و خضوع و چشم پیش داشتن
نه بآسمان که این مکروه است یعنی در نماز اما در خارج روا داشته اند و گفته اند که
آسمان قبله دعاست و خواستن باسمای حسنی و صفات علیا که این ادخل
در قبولست و توسل بانبیا علیهم السلام و صلحا و احتراز از سجع متکلف که این سبب
خشوع و اخلاص است اما آنچه بی فکر آید بسبب فصاحت یا حفظ باک نیست بلکه
نیکوست و اخفای آواز ای میان جهر و مخافت و بعضی از سلف گفته
اند که دعای سر فضیلت از هفتاد دعاء علانیه و از ابن جریج آمده که صیاح
در دعا مکروه است کما فی المدارک و جهر در جای بدعت است
و آنچه مذکران در مجالس وعظ میکنند از دعای بلند بجمع و استدعای

یا ... یا ... ودکشف رؤس بدعتست از سلف منقول نیست بلکه این
تشبه ست بیهود ونصاری کما فی الباب الخامس من الجواهر واختیار ادعیه
صحیح منقول از پیغمبر علیه السلام واز سایر ثقات که اینها جامع جمیع مقاصد اند
لیکن امام گفته که توقیت در دعای رقت دل ببرد پس دعا کند بانچه حاضر شود اما
عجمی در نماز دعای محفوظ خواند یا چیزی نگوید که نماز او فاسد شود کما فی الملتقط
وتخیر جوامع ای لفظ اندک ومعنی بسیار چنانچه ربنا اٰتنا فی الدنیا دعا از بجوز
انگاه بوالدین مسلمین آنگاه بکافه مسلمین وامام را تخصیص بدعا منع ست وگفته اند که دعای
عام ارجی لقبول ست ودعا بجزم پس نگوید اغفر ان شئت والحاح در وسبعا وخمسا او
ثلثا واحضار دل اگر حاضر نشود فعل از ترک فضلست وایقان باجابت وفی الحدیث ادعوا
الله وانتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من
قلب غافل لاه وتامین داعی وسامع آن دعا را بآمین ختم کند واین تکرار کند
نزدیک هر مطلوب ترتیب کر اسما وصفات کما فی شرح مولینا الهدایه
وازین مفهوم میشود که داعی چنان دعا کند که قوم شنود ومسح روی بعد از فراغ از
جهت تفاول که کفین او پر شده از برکات وانوار وآنرا بر اعز اعضا افاضت میکند
ودعا نکند باثم وقطع رحم وآنچه ازو فراغ شده چون اجل ورزق ونه تعجیل واستعجال
نکند که دعا کردم ومستجاب نشد پس تا تاخیر اجابت ترک دعا کند بعضی از سلف گفته
که بیست سال ست که توفیق ترک مالا یعنی طلبم ونمییابم اما امید داریم اوقات اجابت
شب قدر اکثر بر آنند که شب بیست وهفتم ماه رمضان مشهور از امام ودر روایتی
از ابن مسعود ست رض که در سال دایر ست ونزدیک امام شبی ست از رمضان

واز دیگر بنقل میشود و روز عرفه و شب او و شب جمعه و روز او و ساعت مرجوه او گام
جلوس امام ست بر منبر تا فراغ از سفر و صنه بر صحیح و ظاهر آنست که آنوقت خواندن امام
ست فاتحه تا آمین در رکعت اولی و این تجربه رسیده و مراد دعا قلبی ست
نه لسانی و بقولی بعد از عصر تا مغرب اشهر و ارجح انست گفته اند که اگر کسی ببلا
مبتلا شود که دفع آن ممکن نبود درین وقت بذکر یا بدیع یا رحمن یا رحیم شغل کند خلاص
یابد و ساعتی از هر شب ثلث اول یا آخر یا نصف اول یا آخر یا جوف یا سحر
واصح روایات ثانیه ست و ماه رمضان و اول شب رجب و شب برات
و شب عیدین و گاه زوال هر روز و این چهار وقت در کنز گفته و اوقات
اجابت بعد از فراغ از اذان و همچنین بعد از اجابت و چون دل حاضر باشد
کما فی الکنز و بعد از پنج نماز و در سجده و مراد دعای دلیست یا در سجده نفل و عقب
تلاوت خاصه نزدیک ختم خصوصا از قاری یا میان جلالتین در انعام و این مجرب
ست و در مجلس ذکر و مجلس بیان حلال و حرام و گاه جنگ با کفار نزد علم
حضور مریض و میت و گاه آواز خروس کما فی الحدیث اذا سمعتم صیاح الدیکة
فَاسْأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا و در جماعه مسلمانان
کس و نزدیک نزول باران و رویت هلال و رویت کعبه و نوشیدن آب زمزم اما کنز
اجابت در مطاف حالت طواف و نزدیک ملتزم و زیر میزاب و داخل کعبه و بر چاه
زمزم و صفا و مروه و در مسعی و خلف مقام و در عرفات و مزدلفه و منا و در جمرات
ثلثه و نزدیک قبه پیغامبر علیه السلام و این موضع اشرفست از مواضع شریفه مکه بخلاف
سایر مواضع مدینه بخلاف امام مالک و میان روضه و منبر آنها که دعای ایشان

مستجاب است مظلوم واگرچه فاجر باشد یا کافر اما دعای کافر غیر مظلوم در بعض

روایت که مستجاب شود و علیه الفتوی و مضطر و والدین و ملک عادل و رجل

صالح و فرزند مار و مسافر و نزدیک افطار و در غیبت علامتهای استجابت رقت دل

واشک چشم واگرچه یکموی تر شود کما فی انیس القلوب و قشعریره و غیبت از حلق

دران دعا و رحمت و ل و خفت بندارد که از پشت بار نهاد و در اسم اعظم که دعا باو مستجاب

میگردد و مطلوب یافته میشود و اختلاف است امام اعظم و جمهور علما و اکثر

صوفیه بر آنند که آن جلاله است و در در العظیم خنین جمع یافته اللّٰهم انی اسالك

بان لك الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات

والارض یا ذا الجلال والاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین

یا سمیع الدعاء یا الله یا الله یا الله یا الله یا سمیع یا عالم یا علیم یا حکیم

یا مالك یا ملك یا سلام یا حق یا قدیم یا ملی یا محیط یا حلیم

یا علی یا قاهر یا رحمن یا رحیم یا حلیم یا سریع یا کریم یا محصی یا

معطی یا مانع یا محیی یا مقسط یا حی یا قیوم یا احد یا صمد

یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب یا وهاب یا غفار یا قهار

لا اله الا انت حسبی ونعم الوکیل وفی الحدیث ان لله ملکا موکلا بمن

یقول یا ارحم الراحمین فمن قالها ثلثا قال له الملك الموکل قد اقبل

علیك فسل اگر در عدد مخصوص دعوت افزاید نزدیک اکثر مضر نبود و در حصول موعود

بخلاف بعضی صواب اول است و بعضی توفیق داده اند که اگر نزدیک ایشان نیت امر بود

و با این افزود صواب آنست و الا این بعضی دعاهای مرویه اللّٰهم احسن عاقبتنا

فِی الْاُمُوْرِ کُلِّهَا وَاَجِرْنَا مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ ہیچ بلائی باو نرسد و
باید کہ مواظبت کند کہ مجربست اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوَاهَا وَزَکِّهَا اَنْتَ خَیْرُ
مَنْ زَکّٰهَا اَنْتَ وَلِیُّهَا وَمَوْلٰهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا
یَخْشَعُ وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا یُسْمَعُ وَعَمَلٍ لَا یُرْفَعُ وَقَوْلٍ لَا یُسْمَعُ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ
عَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَمُنْجِیَاتِ اَمْرِكَ وَمُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَالسَّلَامَةَ مِنْ کُلِّ
اِثْمٍ وَالْغَنِیْمَةَ مِنْ کُلِّ بِرٍّ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ
وَارْحَمْنِیْ وَعَافِنِیْ وَارْزُقْنِیْ رَبِّ اَعِنِّیْ وَلَا تُعِنْ عَلَیَّ وَانْصُرْنِیْ وَلَا تَنْصُرْ
عَلَیَّ وَامْکُرْ لِیْ وَلَا تَمْکُرْ عَلَیَّ وَاهْدِنِیْ وَیَسِّرْ لِیَ الْهُدٰی وَانْصُرْنِیْ عَلٰی مَنْ
بَغٰی عَلَیَّ رَبِّ اجْعَلْنِیْ لَكَ ذَاکِرًا لَكَ شَاکِرًا لَكَ رَاهِبًا لَكَ
مِطْوَاعًا لَكَ مُخْبِتًا اِلَیْكَ اَوَّاهًا مُنِیْبًا رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِیْ
وَاغْسِلْ حَوْبَتِیْ وَاَجِبْ دَعْوَتِیْ وَثَبِّتْ حُجَّتِیْ وَسَدِّدْ
لِسَانِیْ وَاهْدِ قَلْبِیْ وَاسْلُلْ سَخِیْمَةَ صَدْرِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ یُّحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ یُقَرِّبُنِیْ اِلٰی
حُبِّكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ اِلَیَّ مِنْ نَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمِنَ الْمَاءِ
الْبَارِدِ اَللّٰهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَیْبَ وَقُدْرَتِكَ فِی الْخَلْقِ
اَحْیِنِیْ مَا عَلِمْتَ الْحَیٰوةَ خَیْرًا لِّیْ وَتَوَفَّنِیْ اِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ
خَیْرًا لِّیْ وَاَسْئَلُكَ خَشْیَتَكَ فِی الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وَکَلِمَةَ الْاِخْلَاصِ
فِی الرِّضَاءِ وَالْغَضَبِ اَسْئَلُكَ نَعِیْمًا لَا یَنْفَدُ وَقُرَّةَ عَیْنٍ
لَا یَنْقَطِعُ وَاَسْئَلُكَ الرِّضَاءَ بِالْقَضَاءِ وَبَرْدَ الْعَیْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ

ولذة النظر الى وجهك واسألك الشوق الى لقائك واعوذ
بك من ضراء مضرة وفتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان و
اجعلنا هداة مهتدين اللهم اجعلني صبورا واجعلني شكورا
واجعلني في عيني صغيرا وفي اعين الناس كبيرا يا من اظهر
الجميل وستر القبيح يا من لا يؤاخذ بالجريرة ولا يهتك الستر يا عظيم
العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب
كل نجوى يا منتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبدئ
النعم قبل استحقاقها يا ربنا ويا سيدنا ويا مولينا ويا غاية رغبتنا
اسألك يا الله ان لا تشوي خلقي بالنار در الحديث سلوا الله
العفو والعافية فان احدكم لم يعط بعد اليقين خيرا من العافية
سلوا الله العافية في الدنيا والآخرة اكثر الدعاء بالعافية ما
سأل العباد شيئا افضل من ان تغفر لهم وتعافيهم در كنز گفته
اللهم اني اسألك ايمانا دائما واسألك قلبا خاشعا واسألك
علما نافعا واسألك يقينا صادقا واسألك دينا قيما واسألك
رزقا طيبا واسألك عملا متقبلا واسألك العافية من كل بلية
واسألك حسن العافية واسألك دوام العافية واسألك الشكر
على العافية واسألك الغنا عن الناس در مسعودي از شيخ ابي القاسم
صفار گفته هرگاه مرا مهمي پيش آمدي اين دعا بسيار ميخواندم كفايت شدي اللهم
سهل علينا بجودك ويسر علينا بكرمك يا اكرم الاكرمين ويا ارحم

آن را حصین و در بستان امام ابو جعفر بن محمد گفته عجب است از غمگین که نمیگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و عجب است از خایف که نمیگوید حسبی الله و نعم الوکیل و عجب است از ترسنده که نمیگوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و عجب است از آرزومند که نمیگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و گفته اند که منعم حمد بسیار گوید و مغموم استغفار بسیار کند و فقیر حوقله بسیار گوید و در عمدة الواعظین گفته یکی از پیغمبر علیه السلام طلب مال کرد فرمود که استغفار کن دیگری طلب فرزندان کرد فرمود استغفار کن دیگری طلب باران کرد فرمود استغفار کن یاران گفتند یا رسول الله برای سه حاجت یک چیز فرمودید فرمود که چون امت نوح علیه السلام او را قبول نکردند بسه چیز مبتلا شدند زنان عقیمه شدند و خشک سالی پیدا شد و مال شان هلاک شد نوح علیه السلام ایشان را وعده داد که استغفروا ربکم الآیه آن شخص که طلب فرزند کرده بعد چند سال آمد حسن رضی الله عنه از وی پرسید گفت که هفت پسر شد

فصل بیستم

در سجده سهو در جامع گفته که واجب میشود بترک یکی از واجبات سهوا مگر بجمعه و عید تا اخلق در فتنه نیفتد و اگر ترک کرد سجده سهو که اینجا توبه واجب است کما فی شرح الخلاصه اما ترک آن بعمد و بی عذر توبه نرود لیکن از زاهدی گفته که بترک قعده اولی و تفکر شاغل سجده سهو واگر چه بعمد باشد اما این حکم چون بیاید است و بر اختیار امام ظهیر مرغینانی لازم کما فی البرجندی و کیفیت وی آنست که بعد از تشهد بر است سلام دهد و تکبیر گویان سجده برود و تسبیح گوید و تکبیر گویان سر بردارد و باز سجده دیگر کنند پس نشینند و تشهد خوانند علیه الجمهور و هو الصواب لیکن در هدایه گفته که به صحیح ده سلام دهد و در عقب سجده

قبل از سلام و درود التحیات و درود و دعا بر صحیح در بسینه خواند و در اولی از تشهد بنفزاید
و اگر بعد از سجدتین نه نشیند نماز تمام بود اما مکروه نظایر سجده تکرار تحریمه چنانکه شک افتاد
و بعد از اعادت یاد آمد و همچنین رکوع و سجود و تکرار فاتحه یا اکثر او در یکی از اولیین چون
متصل خواند و چون بسورت فصل کند و نه تکرار در اخریین بر مختار و نه تکرار تشهد در اخیره
بر مختار اما عمدا ولا اثم ست کما فی الکنز و ترک فاتحه یا سورت در یکی از اولیین نه بخواند
سوره در اخریین بر مختار و علیه الفتوی کما فی الذخیره و نه ترک فاتحه در اخریین در ظاهر
روایت و فاتحه متروکه در اخری قضا نکند و اگر با سوره متروکه در اخری باشد قضا کند
و بلند خواند اما سورة تنها سهو است که قضا کند و بلند خواند نزدیک امام نه فاتحه کما فی
الخلاصه لیکن در هدایه گفته بر صحیح هر دو را بلند خواند و فاتحه را بر اشبه مقدم کند کما فی الفتح
اگر در اولیین در میان سورة یاد آمد که فاتحه نخوانده عود کند و فاتحه خواند پس سوره و سجده سهو
و همچنین اگر بعد از سورة یاد در رکوع یاد آمد و ناسی سورة از رکوع و قومه باز گردد و سورة خواند
و رکوع اعاده کند و سجده سهو کما فی الخلاصه و در رد و تر کثیر گفته که تارک قراءة سورة
از رکوع باتفاق باز گردد و قنوة باز گرداند و تارک فاتحه باتفاق باز گردد و همچنین
تارک قنوة بر صحیح اما اگر عود کرد و قنوة خواند و رکوع باز نگردانید نشکند این همه آنگاه
که در رکوع یاد آید اما بعد رفع سر باتفاق باز نگردد و بقراءة هرچه فراموش کرده در همه
صور سجده سهو و تفکر بعد از فاتحه بقدر اداء رکن که کدام سوره خواند و این آنگاه است
که مانع باشد از توالی اداء رکنی یا واجبی و الا نه چنانکه تسبیح گوید یا قرآن خواند و تفکر کند
کما فی الذخیره و جهر و مخافته در غیر محل بقدر جواز نماز بر اصح در حق امام نه منفرد
کما فی الهدایه این در اداست اما در قضا منفرد نیز بجهر سجده سهو دهد اگر کسی در سرّیه

بقصد بلند خواند از جهت تبیین کلمه بروی سجده نه کما فی الجامع و در خلاصه گفته که
بجهر در اخریین لازم شود اگر بلند یا پست در غیر محل بخواند و در بعض فاتحه یاد آید فاتحه باز
از سر بلند خواند در جهریت تا جمع نشود میان سر و جهر در یکرکعت لیکن در کنز گفته که هر دو جا
همچنان تمام کند و خواندن فاتحه یا آیتی از قرآن در قعده یا رکوع یا در سجود و همچنین
تشهد در رکوع و سجود لیکن در سراجیه گفته که لازم نشود اما در قیام قبل از شروع در قرائت
لازم نشود که این محل ثناست اولی باشد یا ثانیه هو المختار کما فی المختار و در ذخیره
گفته که خواندن قرآن در قعده قبل از فراغ تشهد موجب است و بعد از فراغ نه و اگر فاتحه
بعد از تشهد خواند یا اول فاتحه بعد تشهد لازم شود و ترک قعود اول و تاخیر ثالثه بزیادتی
بر تشهد اگرچه بحرفی از درود نزدیک امام اعظم و علیه الفتوی و نزدیک صاحبین اگر تمام
درود خواند نیز واجب نشود و به افتی بعضهم کما فی الجامع و در خلاصه گفته که مختار
چون اللّٰهم صلّ علیٰ محمّد گوید لازم شود و در ترغیب گفته قول صحیح است
که سجده سهو لازم نشود ما دام که درود نخواند تا خیر سلام چنانکه بشک در کمیت رکعات
زمانی نشسته ماند یا بظن آنکه سلام داده ساعتی نشست پس ظاهر شد که نداده
کما فی الکنز در جامع گفته اگر قعده اولی نه نشست و برخاست و اگر نصف
او برابر نشده نشیند و سجده نه دهد و الا استد و سجده دهد تا عود نکند و اگر بخطا
عود کند بر صحیح تشهد نخواند و استاده نشود لیکن در شمنی و حاشیه اخی زاده
گفته بعود از قیام نماز او فاسد شود بر صحیح و اگر اخیره را نشست
و برخاست نشیند ما دام که سجده نکرده سجده
دهد و الا فریضه او رفت و نفل شد و شش ساخت

کر رکعتی دیگر با وی ضم کند و سجده بر اصح لازم نه اما اگر نشسته بود و برخاست برگردد یا دوم که سجده نکرده و نشسته بود و تشهد اعاده کند تا بهکم یا ملغی و بقول نه و سلام دهد و سجده وهمچنان اگر استاده دهد روا بود لیکن نشاید کذا فی الخلاصه و اگر سجده کرد فرض او تمام شد و رکعت دیگر ضم کند اگرچه نماز عصر باشد و علیه الفتوی کما فی الذخیره و سجده دهد و این دو رکعت از سنت ظهر نیابت نکند بر صحیح لیکن در مختار گفته که بر مختار نیابت بکند آن قول امام ست واین قول صلعیه و قوم متابعت نکنند و انتظار کشند اگر قبل از سجده برگردد با وی سلام گویند و اگر سجده کرد در حال سلام دهند و مقتدی یکی از این دو دو رکعت گزارد نزدیک امام ابیوسف و شش رکعت نزدیک امام محمد و علیه الفتوی و اگر بشکنند نزدیک آن دو رکعت قضا کنند و نزدیک این هیچ نه این همه آنگاه که بر چهارم نشسته و الا شش رکعت گزارد و در اداء قضا اگر ساهی سلام داد به نیت قطع یا به سهو پس یاد آمد سجده سهو دهد بشرط آنکه یافته نشود تطاول مدة و فعل منافی چون قیام و اکل و کلام و خروج از مسجد و استدبار قبله و دیگر دخول وقت مکروه و اگر از قوم شرطی فوت متابعت امام نکند اما نماز تمام ست کما فی الذخیره و اقتدا بعد از سلام ساهی روا ست اگر سجده دهد و الا نه خلافا لمحمد و سجده سهو مقتدی لازم نشود نه بر وی و نه بر امام اما بسهو امام بر مقتدی لازم شود اگر کند و الا نه در خلاصه گفته که مسبوق سجده کند با امام قبل از قضا و اگر نکرد و بقضا برخاست در آخر نماز سجده دهد و اگر در مسبوقانه اش سهوی افتاد یکی کفایت کند و اگر با امام سجده کرده و در مسبوقانه سهوش افتاد باز سجده کند و امام چون برای سجده سلام گوید مسبوق نگوید الا اگر فراموش کرد قضا است نشکند و الا نه و سجده بر وی لازم ست برای این سلام اگر عقب او گفته و الا نه امام را بعد از سلام و قیام مسبوق یاد آمد و سجده فوت دهی نیز

متابعت کند و اگر سجده نکرده و الا نه و الا شک کند و مقیم پس مسافر متابعت کند در سجده نیز بر مختار نه در سلام در جامع گفته شک افتاد در رکعات اول بار از سر گیرد بسلام و این از کلام اولیه نیست و اگر عادت دارد تحری کند و طرف غالب گیرد و سجده دهد و اگر نگیرد دو چهار گانی با و بر گمان چهار رکعت ابدا از جنس تخییر ضم کند احتیاطا مسی باشد و اگر هیچ طرف غالب نباشد اقل گیرد و جای که آنرا آخر نماز پندارد بنشیند پس برخیزد و بعد از اتمام سجده دهد و بر دوم و سوم نه نشیند بر صحیح که او مضطر است در ترک واجب ایشان بدعت و آن از این آداب نیست و در ذخیره گفته در وتر شک شد و طرفی غالب اقل گیرد پس در اول و دوم این رکعت اتمام کند و بعده دو رکعت با دو قعده و دو قنوت گزارد و در دوم و سوم این رکعت با قنوت تمام کند و در رکعت دیگر نیز قنوت خواند و در اول و دوم و سوم شد رکعت ... قنوت گزارد و در دوم و سوم این رکعت با قنوت تمام کند و در رکعت دیگر نیز قنوت خواند و در اول و دوم و سوم سه رکعت با سه قعده و سه قنوت گزارد و در این صورت دست برای تکبیر قنوت بردارد در سینه نه در اول بعده سجده دهد و بقول امام محمد بن الفضل در مسئله شک بار دیگر قنوت نخواند اما مختار رما خود اول است اگر در سوم شک شد در قنوت بی غلبه طرفی خواند شک شد در تکبیر افتتاح یا حدث یا اصابت نجاست یا مسح سر اگر اول بار است اعاده کند و الا اتمام کند و وضو و غسل حاجت به مسح سر و همه آنگاه که شک در میان نماز باشد و اگر بعد از تشهد یا سلام افتد اعتبار ندارد چنانکه شک شد در گزاردن نماز در وقت باز گزارد و بعد از وقت اعتبار ندارد همچنین شک در رکوع و عدد سجود در نماز را اعاده کند و الا نه کما فی زکوة الجواهر میان امام و قوم اختلاف شد در چهار و سه اگر امام یقین دارد سخن اینها قبول نکند و الا کند و در اختلاف قوم

جانب امام گیرند واگرچه یکے باشد پس اگر امام اعاده کند وقوم اقتدا کنند روا بود واگر یکے سه گوید ودیگر چهار وامام با بقیه در شک برایشان اعاده نه که سخن آن دو بمعارضه رفت وشک بعد از فراغ معتبر نه اما قایل سه اعاده کند واگر امام بر سه باشد با قوم اعاده کند وبر متیقن تمام چیزی نه کما فی الخلاصه اگر یکے بر نقصان است وامام با بقیه در شک اگر وقت باشد از جهت احتیاط باز گردانند واگر نگردانند برایشان چیزی نه مگر چون دو عدل گویند که اخذ بقول او واجب است وبقول یکے مستحب لیکن آنگاه که مصلی شاک باشد والا التفات نکند وهمچنین اگر عدل نباشد کما فی الخلاصه

فصل بست ویکم

در سجده تلاوت در صلابی گفته واجب است بر مکلفی که یک آیت از این چهارده آیت خواند بعربی یا پارسی وفهم معنی در آن باتفاق شرط نه ونه در این نزد یک طرفین خلافاً لابی یوسف یا بشنود قاصد باشد یا نه کما فی الهدایه واگرچه از کافر یا کودک یا دیوانه یا زن مسعوده وهمچنین جنب ومحدث وسکران نه از طوطی وبوزنه ونایم لیکن در خلاصه گفته که بر صحیح از نایم واجب است نه بر غیر مکلف چون چهار سابق لیکن در ذخیره گفته که کودک عاقل را بسجده امر کنند ونه بر مستمع ایما نماز او نشکند واز قرات نیز ثابت نکند کما فی السراجیه ونه بر کاتب ونایم وقاری در رکوع یا سجود کما فی البرجندی از جامع گفته که سجده واجب نشود مگر چون داند که آن آیت سجده است واگرچه با خبار وکیفیت او آنست که استاده شود وتکبیر گوید بے رفع ید وسجده کند سه بار سبحان ربی الاعلی گوید هو المختار وباز بر مختار تکبیر گویان استاده شود بے تشهد وسلام وشروط اوای طهارت تن وجامه وجای وستر عورت وقبله ونیت اسجد لله سجدة التلاوة وتعیین سجده در نیت لازم نه بلکه علم ویا دوارد کما فی الکنز وسجده نزدیک ما بعد از

نیت ہمہ عمر وقت اوست الا اوقات مکروہہ و تاخیر از وقت قرأت برا صح مکروہ ست اما در نماز بر فور ست در خلاصہ گفتہ آیت در نماز خواند اگر در آخر سورت باشد یا نزدیک وای بعد او دہ آیت باشد مخیر ست اگر خواہد رکوع کند بہ نیت تلاوة و اگر خواہد سجدہ کند باز برخیزد و بعد ختم سورہ بر رکوع و سجود نماز رود و اگر سورتے دیگر باوے ضم کند فاضلتر بود اما اگر سجدہ بر فور نکند و بعد ختم سورت برکوع و سجود رود آن سجدہ ساقط شود و اگر بعد آن سہ آیت خواند در نیابت رکوع بہ نیت تلاوت دو قول ست اگر چہار آیت باشد نہ و در کنز گفتہ کہ اگر در وسط سورہ باشد فاضلتر آنست کہ ہمانجا سجدہ کند و رکوع نیز بر باخود نیابت کند و اگر ہیچ یکے نکرد بعد از اتمام او رکوع کرد ساقط نشود و بر وے ست کہ قضا کند بسجود ما دام کہ در نماز باشد و رکوع در غیر نماز از سجدہ نیابت کند از و و نیت در سجدہ تلاوة شرط نہ و نہ در سجدہ نماز نزد یک اکثر اما رکوع بے نیت نیابت نکند و از امام محمد آمدہ کہ نیابت کند اگر نیت در رکوع کند و قول ست و بعد از رفع سر روا نہ کما فی الکنز و نیت امام کافے ست و بقولی نہ پس مقتدی بعد سلام امام سجدہ دہد و قعدہ باز گرداند وصلوتیکہ بر رکوع و سجود نماز مؤدی نشدہ او را در خارج قضا نیست و اگر چہ بہتر کہ آن مسی گشتہ و در ذخیرہ گفتہ اگر در محل نداد و در رکوع یا سجود یا قعدہ یاد آمد ہمان زمان سجدہ کند و بر اینہا اعادہ کند و اگر نکند نماز روا است و اگر تاخیر کند سجدہ را تا آخر نماز

نیز روایتست واگر بعد از سلام یاد آمد باز گردد و سجده کند و بقعده نشیند والا نشیند اما
نماز قوم متفرق روایتست کما فی التحفه اصل آنست که عود بسجده تلاوت رافض قعده
ست بر مختار چون صلبیه بخلاف سجده سهو پس اگر درین بخندد وضو شکسته نماز
که عود باین رافع سلام ست نه رافع سجده کما فی الکنز در خلاصه گفته مقتدی خواند برو
و بر امام و قوم لازم نشود و نزد یک امام محمد بعد از فراغ دهند اما غیر ایشان سجده دهند اگر هم
در نماز باشد هو الصحیح کما فی البرجندی فارغی از امام شنیده حال دهد و اگر نداده در نماز
در آید اگر امام نداده باوی دهد والا ساقط شود و اگر در ان رکعت رسد والا بعد از نماز
دهد مصلی از غیر شنید بعد فراغ دهد باجماع و اگر در نماز دهد کفایت نکند و نماز نشکند بر صحیح
که زیادتی یک دو سجده بسهو و عمد مفسد نیست خواند پس در نماز شروع کرد باز خواند اگر قبل
ازین داده درین اعاده کند والا همین کفایت کند در نماز خواند و داد بعد از سلام همانجا
مکرر کرد در ظاهر روایت اعاده کند و بقولی آنگاه که کلام کرده باشد در نماز خواند و از خارج
همان آیت شنید یکی کفایت کند بخلاف امام محمد و بقول فقیه ابو جعفر آنگاه که در یک نماز
باشند والا بروایتی یکی در نماز و دیگری بعد فراغ و آن ظاهر روایت کما فی الظهیریه در نفل
خواند و داد پس شکست قضا کند نه سجده اما اگر قبل ازین شکست این نیز قضا دارد
کما فی الجواهر تکرار در یک نماز بقول امام و بقول اخیر امام ابو یوسف به تکرار حاجت
نیست هو الاصح و بتکرار در یک مجلس در یکی کفایت کند و در مجالس مکرر نه پس اگر تالی از
مجلس برخاست و رفت باز آمد و مکرر کرد و سامع بر قرار بر آن تکرر لازم شود و برین یکی
و علیه الفتوی کما فی الجامع لیکن بر صحیح برین نیز تکرر لازم شود و اگر آن چنین
باشد و ابو عثمان بر آن یکی و برین مکرر خواه تکرار بعد از سجده باشد خواه قبل

از و اگر چهار آیت در یک جا خواند چهارده سجده لازم شود و گفته اند که هر که چنین کند مهم او بکفایت رسد کما فی الکنز و بیع و نکاح و اکل و ارضاع و سخن و عمل قاطع مجلس را قطع کند نه عمل اندک چنانچه دو لقمه و تکلم بکلمه و نه خواندن قرآن بسیار و تسبیح و تهلیل و خواب بر پهلو قاطع است نه نشسته و نه سیر کشتی و ماشی بکر کند و همچنین منتقل از شاخی بشاخی بر صحیح و با انتقال از گوشه مسجد یا خانه بگوشه دیگر جای متبدل نشود و اگرچه مسجد جامع باشد و همچنین از سرای بسرای اگر اقتدا بصحیح بود مگر در سرای کلان چون سرای سلطان در جلالی گفته که در مسجد کلان چون مسجد حرام و وقتی و جامع بعد او لب است و در خلاصه گفته مکروه است ترک آیت سجده مطلقا نه عکس در خارج نماز اما اگر سامع محدث باشد یا گمان شود که سجده نخواهد کرد یا بر وی شاق خواهد شد باید که آهسته خواند مطلقا لیکن در برجندی گفته که این مخصوص است بغیر امام و الا باید که نخواند آیت را خواند مگر حرف سجده لازم شود و اگر این حرف نخوانده لازم نشود و اکثر آیت وی نخواند پس اعتبار اکثر آیت است با حرف سجده از پس باشد یا پیش کما فی التحفة و در کنز گفته مکروه است که امام در سریه خواند مگر چون در آخر سورت باشد و بنا که در جمعه و عید خواند اگر جماعت نتواند شنود و اگر خواند سجده نه نهد

فصل بیست و دوم

در ادراک فریضه در جامع گفته شارع در فرض غیر رباعی بسماع اقامت نماز قطع کند بسلام و خبر آن و با امام بپیوندد ما دام که سجده رکعت دومی نکرده و الا تمام کند و بعد از آن با امام اقتدا نکند در فجر و نه در مغرب در ظاهر روایت که اشاره است و نزدیک امام ابو یوسف اقتدا کند و باوی سلام دهد و بر روایتی نیکوتر آنست که چهارم ضم کند و در رباعی اگر دومی بسجده مقید کرده بعد از قطع قعده قطع کند و با امام بپیوندد

واگر بر سیوم برخاسته تا دام که سجده نکرده قطع کند به سلام بعد از عود بقعود و تشهد و بقولی تشهد اول بسنده ست کما فی الخلاصه والا تمام کند و اقتدا کند به نیت نفل مگر در عصر و شغل نکند بجیل چنانچه ترک کند قعده اخیره او شش رکعت سازد یا چهار می نشسته گزارد که اتمام آن این زمان بر و فرض شده و جماعت سنت ست و قطع نکند شارع فرض در خانه و منند و رو فوت و همچنین شارع نفل بر مختار سجده کرده یا نه اما از دو نیفزاید و همچنین شارع سنت بر صحیح اما اگر بر دو یا سه قطع کرد بر مختار چهار رکعت قضا کند کما فی المختار من النصاب و مکروه ست خروج از مسجدی بقصد نا عود بعد از اذان مگر چون نماز گزارده باشد یا امر جماعت دیگر بوی منتظم بود و همچنین از مسجد غیر اگر در مسجد حی گزارده باشند والا بقولی روا ست که بدر آید و انجا گزارد اما فاضلتر آنست که اینجا گزارد و مکروه ست خروج کسیکه نماز گزارده بعد از اقامت در ظهر و عشا دو در باقی بدر آید و روا ست ترک سنت فجر از جهت خوف فوت جماعت و بر جندی گفته که حیله شروع سنت و قطع تا قضا کند بر اصح روانه و نیکوتر آنست که نیت سنت کند و تکبیر گوید پس نیت فجر فرض کند بدل و تکبیر گوید بزبان و با امام تمام کند اما سلام با وی نگوید بعده برخیزد و سنت بهمان نیت گزارد اگر گمان ادراک یک رکعت باشد سنت گزارد و اگر در رکوع رسید و منید اند که اول ست یا دوم سنت ترک کند و همچنین اگر ظن ادراک تشهد باشد در ظاهر مذهب اگر گمان دارد که اگر سنت به ترک ثنا و تعوذ و اقتصار بر یک آیت و تسبیح بگزارد دیگر رکعت خواهد رسید چنین کند سنت فجر اگر بی فرض قضا شد قضا نکند

قبل از طلوع و نه بعد او نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد تا زوال قضا کند و اگر
با فرض قضا شد قضا کند تا زوال و بعد ازین اختلاف ست کما فی شرح الوقایه
اما سنت ظهر ترک کند مطلقا و اقتدا کند و بعده قضا کند قبل از دوگانه هو المختار
کما فی الجامع لیکن در مختار گفته که بعد از دوگانه هو المختار آن قول ابی یوسف
ست و این قول امام محمد و بقولی برعکس اینهمه آنگاه ست که وقت باشد و الا
و اگر با فرض فوت شوند اختلاف ست کما فی الهدایه اما غیر این دو سنت را قضا
نیست تبعا و اصالة فی الوقت و بعده در مختار گفته اگر موذن در بانگ
ثالث اقامت باشد یا خطیب در خطبه بود و آینده سنت نگزارد و در مختار قضا
نه در کنز گفته اگر در وتر یاد آید که سنت نگزارده بعد از اتمام وتر سنت
گزارد و اگر بر دو رکعت سلام دهد در نیابت دو قول ست و در ظهیری گفته
یکی نماز عمر قضا میکند از جهت احتیاط با آنکه هیچ نماز فوت نشده بقولی مکروه ست
و بقولی لیکن بعد از فجر و عصر قضا نکند و در همه رکعات فاتحه با سوره خواند در
ترغیب گفته اگر اعاده از بهر شبه نقصان باشد نیکوست و الا نه در کنز گفته
قاضی فوایت وتر را قضا کند و اگر یقین نباشد سه رکعت گزارد و قنوت خواند و بعد از
قعده باتمام کند اگر وتر بود ادا شد و الا نفل و قنوت درین مضر نیست فات کرده نماز
و برو چند زست و او وصیت بکفاره کرده وارثان هر نماز فرض و وتر و روزه نصف صاع گندم دهد از ثلث مال و اگر مالی اندک است و نماز فرض گیرد و بفقیر دهد
بوی بخشد باز او بوی دهد همچنین تا تمام شود و اگر همه بیک فقیر دهد روا نه در صوم هم گفته که ایصا و اجب است بر غنی و نفاذ او
از ثلث ست اگر وارث باشد و الا از کل و اگر وصیت نکرد وارث تبرع کرد نیز رواست و باید
که فدا قبل از دفن بود و بعد او نیز رواست و کیفیت آنست که از عمر

مرد و زن دوازده و نه سال افکنند و از جهت بقیه مال یکبار رو هد و اگر کفایت نکند
آنچه باشد دهد و فقیر بعد از قبض وی بخشد و همچنین باید که دافع هر بار گوید که این از
برای فدیه فلان بن فلان بن فلان متوفی سید هم داو گوید قبول کردم در خلاصه
گفته غلامی بعد از نماز عشا محتلم شده بیدار نشد تا فجر به مختار قضا کند و اگر شده باجماع
قضا شد گویند که امام محمد در شب رسید صباح در مسجد در آمد و پرسید که ابو حنیفه در
میان شما کدام ست ابو یوسف گفت ادب نگهدار و اشارت کرد پس وی عرض کرد
چگوئی در حق کسی که بعد از گزاردن عشا و قبل از صبح رسد فرمود که اعاده کند امام محمد
در گوشه رفت و قبل از فجر اعاده کرد امام فرمود که درین کودک رشدی می بینم فصل
بیست و سوم در جامع گفته مسافر کسی ست که قصد کند مسافت سه روز میانه
را بسیر میانه اي سیر شتر و راحل معتدل و کشتی در آن اعتدال باد و تجاوز کند از بیوت
شهر از جانب مفارقت و اگر چه خربه باشند اما اگر درین جانب محله باشد جدا از شهر
و در قدیم متصل بود تجاوز از وی شرط ست کما فی الخلاصه اما فنا شهر اگر در میان
شهر و فنا کم از غلو باشد و در میان زراعت نبود تجاوز از وی شرط ست و الا صحیح نه
کما فی الظهیریه اما قری بر بعض شهر که متصل اند تجاوز از انها بر صحیح شرط ست و اگر
بفنایش متصلند نه بر بعض کما فی الکبری و در جبال اعتبار سیر سه روزه ست
در آنها و اگر چه قطع آن مسافت در سهل کم از ان ایام شود کما فی الخلاصه و در تتمه
گفته اگر مقصد دو راه میرود یکی سه روزه دیگر کمتر هر راه که رود اعتبار او را ست راه کشتی
یکروزه و راه خشکی سه روزه در ظاهر روایت اعتبار کنند کشتی را در خشکی و خشکی را در کشتی
و اگر چه بر کرانه دریا رود و در کبری گفته اگر قصد کند مسافت کم از سه روزه مسافر نشود

واگر از انجا باز چنین نیت کند نشود و همچنین اگر شهرها چنین سیر کند مرید جای قریب نیت سه روزه کند تا برخصت سفر عمل کند لغوست در هدایه گفته که اعتبار بفراسخ نیست بر صحیح لیکن در ظهیری گفته که عامه مشایخ ما اعتبار کرده اند بقولی بیست و یک فرسنگ و بقولی پانزده و بقولی هژده و علیه الفتوی و حکم سفر تخییر در روزه و قصر در رباعی نه جز آن اما سنن در جامع گفته بقولی فعل افضلست و بقولی ترک و به قولی آن در نزول و این در سیر اما مختار آنست سنن و این در خوف و در سراجی گفته که سنت ترک نکند مگر از جهت عذر و امام سرخسی فتوی برین داده در جلالی گفته مسافر چهار رکعت گزارد بد کرد و مخالفت سنت شد این بزهکار شد و مستحق آتش گشت کما فی الجامع پس اگر بر دو نشسته نماز تمام است والا نه نماز و بنیت چهار رکعت آغاز کرد باز نیت دو رکعت آغاز کند بعد از آغاز به نیت دو و نیت چهار کرد و بر دو سلام داد روا بود در جامع گفته که مسافر پس مقیم در وقت تمام کند و اگر قعده اولی نه نشیند نشکند و اقتدای او پس از وقت دانه این در رباعی اما در غیر او روا است کما فی السراجیه اما مقیم پس مسافر تمام کند مطلقا بقرات احتیاطا و از امام محمد آمده که سجود اند هوالا و مستحب است که بعد از سلام گوید نماز تمام کنید که من مسافرم لیکن در ترغیب گفته که قبل از نماز گوید گویند که امام ابو یوسف با هارون رشید که مسافر بود امام بعد از نماز فجر بابل مکه گفت نماز تمام کنید که ما مسافریم یکی از انها گفت ما از شما این مسئله بهتر میدانیم امام فرمود اگر میدانستی در نماز سخن نکردی هارون گفت اگر این جواب مرا بدل تمام ملک بودی که بمن عطا شده هر آینه خوشتر بودی کما فی شرح مولانا الهدایه و سفر و حضر مغیر فایت نیست پس اگر در آخر وقت بقدر

تحریمه مسافر تا مقیم شد نماز بوقف وقت قضا کند کما فی الترغیب و سفر
معصیت چون طاعتست و همچنین سفر اباحت چون صید و تجارة کما فی الجلابی
و در مختار گفته والی در ولایت خود مسافر شد قصر کند و همچنین خلیفه مگر چون در ولایات
سیر کند و مسافر مقیم شود به نیت اقامت و بدخول شهر و بعزم بر عود قبل از سیر
سفر و وطن بر سه گونه ست وطن اصلی که در آن متولد شود یا متاهل شود و این
منتقض نشود مگر بمثل خود و وطن مستعار که در و نیت اقامت پانزده روز کند
و این منتقض شود با صلی و بمثل خود و سفر و وطن سکنی که در و نیت اقامت کم از
پانزده روز کند و این منتقض شود بهمه در برجندی گفته از اصلی انتقال کرد و
بشهری دیگر با اهل وطن گرفت آن اصلی نماند در میان سیر سفر باشد یا نه اما اگر
در آن دور و عقار دارد تبع اصلی ماند و بقولی نه آن قول ابی یوسف ست و این قول
امام محمد هذا مختار الزاهدی کما فی الجامع و نیت اقامت معتبر نیست مگر بشهر یا ده
و اگر دو جا نیت اقامت کند نه نیت کرد که شبها در جایی باشد و روزها در جایی دیگر
اگر اولا آنجا در آید مقیم شود و اگر اولا آنجا در آید نه و نیت بصحرا رهسلام رست اخبائی را
ای کسی را که در صحرا ساکن باشد چون اعراب و اتراک چون آب و گیاه کفایت
کند آنها را تا مدت پس اگر منزلی برای چرا فرود آیند و نیت کنند مقیم شوند و علیه الفتوی
اما غیر او چنانچه لشکر اسلام قصد جایی کنند در دار الحرب یا بانی خیمها برپا کنند و نیت کنند
مقیم نشوند و در ترغیب گفته هر جا که اصل نیت اقامت کند فرع تبع او باشد پس زن و پسر و
بنده و اجیر تابع شوهر و پدر و مولی و مستاجر اند اما رسیده و حشم با اقامت امیر و سلطان نه مگر چون
در مونت ایشان باشند و قاید که در مونت نابینا باشد باتفاق مقیم نشود و الا نزد امام نیز

بخلاف صاحبیه و غلام دو خواجه مختلف النیة اگر خدمت بنوبت میکند حکم نوبت است

والا اختلاف ست و بقول امام ابی علی وزیمی چهار گزارد در روزی دو و اگر اصل

فرع را مخیر کند مخیر شود و فرع را خبر شد که اصل نیت اقامت کرده انچه کم از شش گذارده است

اعاده کند و زاید نه اما بر اصح هیچ نماز نگرداند که تا فرع قصد اصل ندانده بر اصح مسافر

ست کما فی الجلابی مسافر چون ان خواهد بی نیت مقیم شود و اگر در کشتی خواهد

و اگرچه نیت کند پادشاه با لشکر بطلب دشمن بر آید و یقین نیست که کجا دریابد قصر کند

اما در رجوع قصر کند اگر مسافت سفر باشد و الا نه و همچنین طالب غریم **فصل**

بیست و چهارم در جمعه شرط وجوب و اقامت مصر در خلاصه گفته که

اگر در مصر و اطراف او قریه باشد جمعه بر همه لازم ست و الا چون فراغ دو مرا عینه

اگرچه اذان شنوند و غلوه میل و امیال شرط نه از شیخین مرویست اختیار امام حلوانی است

لیکن در ذخیره گفته که بروایه یک فرسنگ واجب ست و علیه الفتوی مردی در شهر در آید و

اقامت آنروز کرد لازم شود و اگر نیت خروج قبل از وقت کرد نه و به نیت خروج بعد از

وقت لازم شود و بقول فقیه نه مسافر داخل که نیت اقامت آنروز کند بر و لازم نشود تا

نیت اقامت نکند و صحت پس مریض و شیخ کبیر ضعیف لازم نشود و بر نابینا و اگرچه

قاید یابد نزدیک امام بخلاف صاحبیه و باران سخت و نه بر متعهد مریض که بخروج او ضایع شود

بر اصح اما بر وجاء مرکب بر صحیح واجب المسلتان فی الجامع حریه و ذکوره در جامع گفته اگر فاقد این و

چون قروی و مسافر و مریض و مملوک جمعه گزارد روا است و محسوب بود و اگر قصبه و دیه بزرگ که در وی بازار

بود جمعه گزارند و اگر والی یا قاضی بنا سجد و اداء جمعه اذن کرده روا است کاین مجتهد فیه ست

و بحکم مجمع علیه شد و الا لیکن جمعه گزارند و بقولی ظهر پس از ان جمعه احتیاطا

مختار تحفی و امام فخر الدین امنیت اما بر صحیح و مختار امام محبت بعد از نماز جمعه
چهار رکعت سنت گزارد و به نیت سنت الوقت کما فی الکنز بعده ظهر بعده و در رکعت
به نیت سنت الوقت و در هر چهار رکعت ظهر سورت با فاتحه ضم کند احتیاطا و ظهر
به نیت آخر ظهر علی گزارد که اقرب است بجواز و صواب کما فی الجواهر در جلالی گفته فاقد
حاضر نشود و ظهر در خانه گزارد تنها و مکروه ست اورا جماعت با اذان و اقامت و
همچنین غیر معذور را که بجمعه نرسد اما اگر معذور در جایی باشد که آنجا جمعه نباشد ظهر بجماعت
گزارد با اذان و اقامت در مسجد و در جامع گفته مکروه ست ظهر غیر معذور قبل از جمعه نزدیک
شیخین و نزدیک امام محمد روا نه و ظهر معذور مکروه منیت و تاخیر او مستحب ست لیکن در خلاصه
گفته که بر صحیح تقدیم او مکروه ست و باید که بعد فراغ با اذان و اقامت گزارد و سعی
او در آنی که امام در جمعه باشد مبطل ظهر ست و اگرچه نرسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه
و شرط ادای جمعه شهر ست با فنای او و آن بقول اکثر جاییست که اهل او در اکبر
مساجد او که از برای پنجگانه ساخته شده اند نگنجد و علیه الفتوی کما فی الترغیب و تصحیح
که در وی حکام و حدود منفذ باشند هو الصحیح و فنا بر مختار جاییست که متصل باشند بشهر
معد از برای مصالح او چون رکض خیل و جمع لشکر و تیر زدن و نماز جنازه و در کنز الدقایق
گفته که ادای جمع در یک شهر در مواضع روا است و در حاشیه او از امام سرخسی گفته
که صحیح از قول طرفین امنیت و در مکارمی گفته که اقامت جمعه در شهر در اکثر از دو جا روا
بر صحیح و در فتح القدیر گفته دیه نا خند و نزدیک امام ابو یوسف بر اصح دو جا روا ست کما فی
السراجیه و سلطان یا نایب او و در جلالی گفته انگاه که استیذان او ممکن بود و اگر نبود
بسبب موت یا بسببی دیگر و بر یکی اتفاق کردند و گزارند روا بود و اگر امیر معزول

٣٥٢

تا آمدن دیگر جمعه و عید روا ست و در خلاصه گفته والی مرد و بخلیفه نرسید تا چندی گذشت
اگر خلیفه سیت یا داروغه یا قاضی گزارده روا ست و اگر بر یکی امر قاضی و خلیفه سیت
اتفاق کنند نه گر در شهر هیچ یکی از ینها نبود و در ترغیب گفته اگر پادشاه کافر باشد یا کودک
یا زن جمعه روا نه لیکن امام گفته که حاجب سلطان اتابک و شوهر خود را ولی عهد سازند
تا اقامت جمعه و عید کند و معزول نشود و بموت سلطان یا نایب وی نه بموت خلیفه
سایر پادشاهان و در ظهیری گفته نماز پس متغلبی که منشور از خلیفه ندارد درو است اگر
سیرت او در رعیت سیرت امرا باشد وقت ظهر در کنز گفته اگر در خلال نماز برآید بشکند
و همچنین بعد قعده نزدیک امام خلافا لصاحبیه در خلال جمعه یاد آمد که فجر نگزارده و اگر
امید وصول بجمعه بود با جماع قطع کند و اگر داند که وقت خواهد رفت با جماع تمام کند و
اگر داند که جمعه خواهد رفت اما ظهر خواهد رسید نزدیک امام محمد چنین و نزدیک شیخین چنان
و امام حجت گفته احتیاط آنست که جمعه تمام کند و فجر قضا دهد و ظهر باز گرداند و علیه الفتوی
اینهمه آنگاه است که مقتدی باشد اما امام اگر وقت تنگ باشد تمام کند والا قطع کند
و فجر گزارد و در خلاصه گفته یاد آید نگزارد و خطبه نشنود جماعت سه مرد جز امام نزدیک
طرفین و نزدیک امام ابیوسف دو مرد جز امام و اذن عام یعنی کسی را از دخول موضع
نماز منع نباشد کما فی البرجندی تا اگر امیر درهای شهر به بندد و با اهل و عسکر
جمعه گزارد روا نبود و خطبه در وقت ظهر تا اگر قبل از زوال خواند و بعد او نماز گزارد روا نه
اگر تسبیح یا تهلیل یا تحمید گفت از ین بخیز نزدیک امام روا بود و نزدیک صاحبین
روا نه مگر چنان کلامی باشد که او را خطبه نامند کودکی باذن سلطان خطبه خواند
و بالغی نماز گزارد روا بود و خطبه بی اذن امام روا نه و اگر چه حاضر باشد خطبه محدث

شد و بغیر حاضر نماز امر کرد روا نه و اگر این مامور نه حاضری امر کند روا بود و نصو اللہ
سرخسی و اگر بجا نیری امر او و مغنونار و پس بغیرے امر کرد روا بود اما استخلاف
غایب ہست در جامع گفته که خطبه بقولی بجای دو رکعتست لیکن بر صحیح نه و نباید که امام
غیر خطیب باشد در سراجی گفته اگر یکی بی اذن خطیب نماز جمعه گزارد روا نبود مگر چون والی
بوی اقتدا کند و مستحب ست که در روز جمعه که غسل کند و جامه نیکو پوشد و خوشبوی مالد
و بجانب جمعه روان شود و اگر بر طعام بانگ نماز شنود اگر از فوت جمعه ترسد نخورد
اما در نمازهای دیگر نگذارد مگر چون از وقت ترسد در جلابی گفته تکبیر سنت ست
آمدن حضور در اول وقت در جامع گفته که بعد از اذان اول که بعد از زوال باشد
ترک کند بیع و عمل دنیا را که شاغل باشد از حضور و سعی کند یعنی سرعت نه عدو و اما
فقها اجماع کرده اند که بآرام و قرار روان شود و سواره نرود که پیاده رفتن مستحب
اما در رجوع اختلاف ست و در عمده گفته که در راه بما لا یعنی شغل کند و فی الحدیث
مَنْ خَرَجَ اِلَی الْمَسْجِدِ وَلَمْ یَشْتَغِلْ بِشَیْءٍ مِنْ اُمُوْرِ الدُّنْیَا وَلَمْ یَتَکَلَّمْ اَحَدًا کَتَبَ
اللّٰهُ لَهٗ بِکُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ حَجٍّ مَقْبُوْلٍ در تتر گفته چون بمسجد رسید هر جا که جا یابد بنشیند
و تخطی نکند و فی الحدیث اِنَّ الَّذِیْ یَتَخَطّٰی رِقَابَ النَّاسِ یَتَّخِذُ جِسْرًا یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ یَعْبُرُ عَلَیْهِ النَّاسُ چون در صف اول جای خالی باشد اگر اینجا بکسی نه رسد که
تخطی نبود و این قبل از خطبه ست اما در خطبه مکروه ست که مشی تقدم عمل در خطبه خواهد شد
در جامع گفته چون امام از جای خود روان شود حرام شود نماز را شروع در نفل و اگر قبل
از خطبه شروع کرده تمام کند و سخن دنیا و آخرت چون سامع باشد و الا اختلاف ست و
خاموشی فاضلتر لیکن در کنز الدقایق گفته که بعید چون قریبست و نزدیک حدیث

باک نیست بکلام قبل از خطبه ای اجابت مؤذن اما غیر او باجماع مکروه ست کما فی
الکنز والبرجندی وجواب سلام وعطسه نگوید واز امام ابیوسف آمده که گوید ودر
فقه نگوید ومکروه ست اکل وشرب وعبث والتفات وآنچه در نماز مکروه ست در
خلاصه گفته خطیب در خطبه سخن نکند مگر آنچه شایه بود بامر معروف واگر بدیت منکر
بدست یا بچشم اشارت کند بر صحیح باک نه قرآن امام فاضلتر ست بر صحیح ولیقول
بعد تا مدح ظلمه نشنود ودر جامع گفته که چون امام بر منبر نشیند مؤذن در برابر اذان
گوید استاده شود وتیغ گرفته در شهر که بقهر فتح شده ولی او ودر غیر او تکیه نکند بعصا
وکمان که مکروه ست لیکن از محیط گفته که اخذ عصا سنت ست وقوم متوجه
بشوند بسوی امام بوجوه بهر طرف که باشند بقول امام حلوانی وبقول امام سرخسی
مستقبل بقبله باشند وامر کرده نشوند تا ترک آن هو الاحسن نشینند بهر کیف که خواهند و
بشنوند وخواب نکنند وامام بقوم توجه کند ودو خطبه سبک بقدر سورت از طوال
مفصل بخواند وزیادتی مکروه ست وتقصیر مندوب ست خاصه در زمستان که از
فاروق آمده رضی الله عنه طُولُ الصَّلٰوةِ بِالْقِرَاءَةِ وَقَصْرُ الْخُطْبَةِ مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ
کما فی المطالب پس اول لا تعوذ کند آهسته پس حمد پس شهادتین پس درود پس وعظ پس قرآن
بقدر سه آیت سوره العصر یا لا یستوی اصحاب النار یا نادوا یا مالک
واگر نخواند مسیء باشد پس نشیند بقدر سه آیت وتارک بر اصح
مسیء ست پس استد وخطبه دوم آغاز د در حجم کم از اولی
پس حمد گوید پس شهادت پس درود پس دعا مؤمنان را پس ثنا
بر خلفای راشدین پس بر سایر اصحاب پس دعا سلطان را بعدل و

احسان و در مدح او از حد نگذرد و در حاشیه مولانا عصام گفته باید که خطبه دوم
بحمد الله و نستعینه باشد چنانچه متعارفست و تغیر ندهد که پیغمبر علیه السلام تغیر ثانیه نداده
هرگز و اولی التغیر مبدا و و در جامع گفته که بعد از تمام اقامت گفته شود پس امام دو
رکعت گزارد به نیت نویت ان اسقط فرض الظهر باداء رکعتی الجمعة
لله تعالی کذا فی الکنز و سوره جمعه و منافقون یا اعلی و غاشیه با فاتحه ضم کند
تبرکا بقراءت النبی علیه السلام و غیر اینها مکروه نه و مقتدی در تشهد یا سهو جمعه تمام
کند نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد اگر یک رکعت رسد تمام کند و الا ظهر بتحریمه جمعه گزارد
وَفِي الحدیث لا یغتسل رجل یوم الجمعة ولا یتطهر ما استطاع من
طهر ویدهن من دهنه او یمس من طیب بیته وفی اخری من
غسل واغتسل وبکر وابتکر ودنا وانصت ولم یلغ کان له بکل
خطوة کاجر سنة صیامها وقیامها کما فی التنبیه ثم یخرج فلا یفرق بین
اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت اذا تکلم الامام الا غفر
له ما بینه وبین الجمعة الاخری وفضل ثلثة ایام و در کنز گفته که بعد از سلام
قبل از سخن و رفع زانو فاتحه و اخلاص و معوذتین هفتگان بار بخواند از جمعه تا جمعه دیگر ایمن
باشد و حرز می باشد او را از شیطان و مستحب ست که پس از جمعه گوید اللهم یا غنی یا حمید
یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك
وبطاعتك عن معصیتك وبفضلك عمن سواك حق تعالی
او را بی نیاز گرداند و روزی رساند او را از انجا که نداند و اگر کسی ببلایی گرفتار باشد
چنانچه هیچ علاج دفع نگردد و بعد از عصر جمعه هیچ چیز شغل نکند مگر باین اسم

یا الله یا رحمن یا رحیم بالقطع خلاص یابد من غسل واغتسل وبکر وابتکر ودنا وانصت ولم یلغ کان له بکل خطوة کاجر سنة صیامها وقیامها کما فی التنبیه در ترغیب گفته فی الحدیث من ادرک الجمعة فله اجر مائة شهید الذی قتلوا فی سبیل الله محتسبین من توضا فاحسن الوضوء ومشی الی المسجد وسمع الخطبة وسکت غفر له ذنوب ما بینه وبین الجمعة الماضیة وبین الجمعة المستقبلة وزیادة ثلثة ایام ومن مس الحصا فقد لغا ای حالة الخطبة فلا ثواب له

وتارک یک جمعه بی عذر تاویل فاسق ومردود الشهادة است وهمچنین تارک فرضی که وقت او معین بود چون نماز وروزه وزکوة وحج واگر ترک بنا بر مرض یا بعد شهر یا فسق امام یا خوف ظالمی باشد نه در مطالب گفته روز جمعه حضور مجلس ذکر فاضلتر است وپیش قصه خوان نشستن مکروهست وقبل از نماز بحلقه ننشیند مگر عالمی تذکیر کند وفقه گوید

فصل بیست وپنجم در عیدین در برجندی گفته شرایط عیدین همان شرایط جمعه است الا خطبه که سنت است شرط نه بعد است قبل نه واگر قبل خوانند روا است معاد نه ومستحب است روز فطر که چیزی خورد لیکن در جامع گفته که شیرینی خورد ودر حدیث انس رضی خرما است وسواک دهد وغسل کند وخوشبوی مالد وجامه نیکو پوشد نو یا شسته کما فی الجامع وفطرت دهد قبل از خروج ودر قنیه شش سنت دیگر شمرده تختم لیکن در جامع گفته که این خاص سلطان است وتکبیر ابتکار وادای فجر در مسجد محله وپیاده رفتن در راه لیکن در جامع گفته که این جواز است اما پیران سوار شوند ورجوع از راه دیگر نیز بعیدگاه روان شود بوقار وغض چشم وخروج بجبانه سنت است بر صحیح واگرچه جامع وسیع بود

امام یکی را خلیفه گیرد تا در شهر با ضعیفان و مریضان بگزارد که نماز عید در دو جا باتفاق رواست و این واجبست و بقولی مستحب کما فی الترغیب و قبل از نماز نفل نگزارد در عیدگاه و نه در خارج بقول عامه هو المختار کما فی الکنز و زنان نیز تا ختم ضحی کنند کما فی الجامع و وقت او بعد ارتفاع شمس است تا زوال و افضل در فطر تاخیرست و در اضحی تعجیل و چون در نماز در آید بعد از ثنا تکبیر گوید ثلثا و هر بار دست بردارد و میان تکبیرات دست ارسال کند و نه نهد و اگر امام بر ندارد متابعت او کنند در جامع گفته که میان تکبیرات ذکری مستحب نیست اما مستحب است که بقدر تسبیح درنگ کند بعده اعوذ گوید و بعد از فاتحه اعلی خواند و در دوم غاشیه که مستحب است بعده تکبیر گوید سه دست بردارد و دیگر تکبیر رکوع کما فی الجلابی و بعد از نماز بمنبر بر آید و خطبه خواند چون جمعه مگر آنکه درین تکبیر افزاید و او را عدد مسنون نیست در ظاهر روایت و بقولی سنت افتتاح اولی به نه تکبیر و ثانیه بهفت و از کتاب منتقی گفته که تکبیر گوید قبل از نزول چهارده بار و احکام فطر بیاموزد و سخن درو مکروه نه لیکن در کنز گفته باید که چون خطبه شنوند سخن نگویند و نفل نگزارند و از جای بجای نروند و اضحی چون فطرست لیکن درین مستحب است امساک تا نماز در فی الحدیث مَنْ صَامَ یَوْمَ النَّحْرِ اِلٰی اَنْ یُّصَلِّیَ صَلٰوةَ الْعِیْدِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ بِسِتِّیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ کما فی الترغیب ترک امساک بر مختار مکروه و این در حق شهریانست و در راه تکبیر بلند گویند باتفاق و قطع کند چون بمصلی برسد و هو المأخوذ کما فی خزانة العلوم و بروایتی تا آغاز نماز اما در فطر نزد یک امام بلند نگوید و بروایتی گوید و هو قول صاحبیه و طحاوی گفته که جهر سنت نزد یک همه هو الصحیح لیکن از مضمرات گفته که بر مختار اکثر در هر دو عید آهسته گوید و به تأخذ و در کنز گفته که خطبه اضحی چون فطر است

لیکن در تکبیر از ده زیاده نباید و تعلیم کند در تکبیر تشریق و مثر باشی را چون امام تکبیر گوید مقتدیان نیز با وی تکبیر گویند در هر دو عید و از پیغمبر آمده صلعم هر که بعد از عیدین چهار رکعت گزارد و در اول والشمس و دوم واللیل و سوم والضحی و چهارم اخلاص خواند ثواب بسیار یابد و گناهان پنجاه سال گذشته و پنجاه سال آینده او محو شوند و این نماز در خانه گزارند تا ظن سنت نشود کما فی الجامع و لهذا در منیه گفته که مکروه ست لیکن در صوفیه از صحبت گفته یافتم صلحا و عبا در اکه این نماز در مصلی میگزارند اگر نماز عید یکی را غیر از امام فوت شد قضا نکند و مستحب ست که چهار رکعت گزارد و در اول والشمس و دوم واللیل و سوم والضحی خواند و در چهارم اخلاص سه بار ثواب یابد بعدد آنچه در آن سال دید کما فی الجامع در خلاصه گفته روز عید فطر نماز نگزارند ساقط شود مگر چون عذری باشد چنانچه عدم حضور امام و ثبوت عید بعد زوال کما فی البرجندی پس فردا اگر گزارند والا ساقط شود مطلقا اما اضحی افضل آنست که روز اول گزارند والا دوم والا سوم والا ساقط شود مطلقا و در تاخیر بغیر عذر اسارت ست و بعذر نه اگر در تشهد یا سجده سهو بعد از سلام برخیزد و نماز عید تمام کند با جماع و قضا کند برای خود اگر یک رکعت رسید در بعض روایات اول خواند بعده تکبیر گوید در روایت نوادر برعکس این در جلابی گفته اگر در ثنا رسید تکبیر گوید و ثنا خواند و با امام تکبیرات گوید اگر بعد گفتن بعض تکبیرات رسید متابعت کند در آنچه یابد و باقی قضا کند در حال اگر در قرات رسید تکبیرات گوید بعده متابعت کند و اگر در آخر قیام رسد تکبیر افتتاح گوید با قی تکبیرات استاده گوید اگر خوف فوت رکوع نبود و اگر در رکوع رسد در قول طرفین تا امام سر بر نداشته گوید و نزد یک امام ابیوسف ساقط

شده‌اند و در کنز گفته اگر در رکوع رسد تکبیرات اشاره گوید اگر بر رکوع تواند رسید والا رکوع
رود و تکبیرات گوید نزدیک طرفین بی رفع ید کما فی الخلاصه و تسبیحات گوید نزدیک
امام ابیوسف و اگر امام سر برداشت و چیزی از تکبیرات ماند ساقط شده‌اند در جامع گفته
تهنیت عید بقول قَبِلَ اللهُ مِنَّا وَمِنْكُمْ مکروهست واز در گفته که روا است مسئله
صدقهٔ فطر واجب است بر هر حر مسلم و اگرچه مسافر بود یا دیوانه یا کودک بشرط مالکیت نصاب
از مسکن و اثاث خانه بیش و آلات و جواهر که زنان در عیادت پوشند بقولی خود و بقول امام
مرغینانی باشد کما فی البرجندی واز نفقه خادم واز نسخه دستهٔ جامه زمستانی و تابستانی و
بهاری واز دو اسپ سواری او از کمی غیر او را واز دو ستور آلت حراثت مزارع واز یک کتاب
فقه اهل او را لیکن در خلاصه گفته آنگاه که بیک روایت باشند اما اگر یکی بروایت ابی حفص باشد
و دیگر بروایت ابی سلیمان نه واز دو کتاب تفسیر و حدیث واز یک مصحف الکثر نه اند
اگر احتیاج بود و کتب از برای حفظ درست محسوب نباشند اگرچه بصد هزار دینار باشند و در کنز
گفته که کتب فقه فقیه را همه عفو اند واز ذکر کی عفو و باقی محسوب و کتب طب نجوم و نحو و لغت
همه محسوب اند و همچنین غیر فقیه را کتب فقه در جامع گفته قوت ماهی خرید که نصاب رسید
باتفاق نه و در اکثر اختلاف است و همچنین زمین چنین مگر آنکه از حاصل او بعد از نفقه نصاب
ماند و در حاشیه کنز گفته معتبر حاجت حالست نه استقبالی اگر دو سرا دارد مشغول و فارغ
اگر قیمت این بنصاب رسد باشد اجاره دهد یا نه و همچنین در بعض سرای فارغ و همچنین جامه
و رخت و در ظهیری گفته نمو مال و مضی یکسال شرط نه در جامع گفته که دین مانع وجوب
صدقه است و در برجندی گفته که مالک از نفس خود دهد واز طفل فقیر و بنده و خدمت مطلقا
نه از زن و نه از فرزندان اگرچه در عیال او باشند مگر چون معتوه بالغ شود کما فی النسخه

و نه از صغیر و فقیر که بشوهر سپرده شده لیکن در قنیه گفته اتکاه که صالحه خدمت شوهر باشند
والا بر پدر نیست و نه از نافله با وجود پدر باتفاق روایات و نه از بنده تجارت و نه از مکاتب
و نه از آبق اما بعد عود از ماضی دهد و همچنین مغصوب که گواه بر وی نبود و غاصب منکر گند
خود کما فی الجامع و نه از بنده مشترک و نه از بندگان مشترکه نزد امام و نزد صاحبیه
هر یکی دهد از روس نه اجزا پس در پنج بنده هریکی از دو دهد و نه از طفل غنی بلکه از
مال او دهد نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد از مال پدر است در جامع گفته که آن نیم
صاع است از گندم و ستخذا و دیک صاع از جو و خرما و ستخذ اینها و در مخلوط اعتبار غلبه است
اما در خبز بر صحیح اعتبار قیمت است و همچنین در خبز جو بر اصح کما فی الذخیره اما مویز
نزدیک امام چون بر است و نزدیک صاحبیه چون جو هو الصحیح و صاع هشت رطل است
و هر رطل بیست استار ای سیر کما فی الکنز و هر استار چهار و نیم مثقال در شرح وقایه
گفته صاع چهار من است هر من چهل استار هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من
یکصد و هشتاد مثقال باشد و روایت صرف کیل و وزن نزدیک شیخین و نزدیک امام
محمد بوزن روا نه در سراجیه گفته که تملیک شرط است و اباحت روا نه و در روایت
که واجب یکی بجماعت دهد و عکس در جامع گفته که واجب یکی بدو و نزدیک غیر کرخی
روا نه و بعقولی نشاید و تقویم باک نه و تقوی مکروه است و فاضلتر آنکه صدقه خود و
عیال بیکی دهد و در ظهیریه گفته بتقوی عین منصوص فاضلتر و تقوی قیمت و علیه الفتوی
در هدایه گفته آرد اولیتر است از گندم لیکن در ملتقط گفته که این باز آن اولیتر است و وجوب
متعلق است بفجر روز فطر تا بر مولود و مسلم این شب واجب شود و نه از میت این شب و نه از
مبیع و معتق این شب نه بر مصدق کما فی الجامع و اگر وجود این امر بعد فجر باشد

۳۶۱

واجب شود ورواست تقدیم وفرق نیست میان یکسال و دو سال بر صحیح

و در **ظهیری** از خلف بن ایوب گفته که در رمضان رواست وقیل نه و علیه الفتوی

و در جامع گفته بتاخیر ساقط نشود و اگرچه فقیر شود و تاخیر کرده نه لیکن اسارت است

در سراجی گفته که صدقهٔ فطر قبول قیام ست و نجات از سکرات و عذاب گور

مسئله در جامع گفته که تکبیر تشریق واجب است بر اصح از فجر عرفه تا عصر عید بعد از هر فرض

که موده بود بجماعت مستحبه مقیم در شهر و بر مقتدیه با و بر مسافر مقتدی با و اگر نماز این

ایام درین ایام قضا کند گوید اگر در غیر این ایام یا درین ایام از قابل یا نماز غیر این

ایام درین ایام قضا کند نه و نزد یک صاحبیه اقامت و ذکورة و صحت و مصر و جماعت

شرط نه پس واجب باشد بر هر مصلی بعد فرض این ایام از فجر عرفه تا عصر پنجم ایام تشریق

هو المعمول و علیه الفتوی کما فی الترغیب و محل او بعد از سلام ست قبل از فعل

منافی نماز چون استدبار قبله و سخن و حدث عمداً **در خلاصه** گفته اگر امام قبل

از تکبیر بفراموشی سوار شد اگر از مسجد بدر نیامده بجای خود آید و تکبیر گوید و اگر بدر آمده

یا سخن گفته بفراموشی یا بعمد یا وضو بعمد شکست تکبیر ساقط شد و در استدبار قبله دو

روایت ست و اگر قبل از تکبیر وضو شکسته قبل از وضو تکبیر گوید بر اصح در جلالی گفته

مقتدی تکبیر گوید بهر حال و مسبوق بعد از فراغ گوید و محرم اول تکبیر گوید بعده تلبیه در

برجندی گفته که تکبیر قبل از امام رواست اما ترک اولیست **فصل قربانی**

در جامع گفته قربانی واجبست بر هر مسلم حر غنی مقیم و زن بسبب غنیه میت نزد یک امام

بخلاف صاحبیه در شوی غنی چون مهر معجل باشد و الا باتفاق نه کما فی الکنز و آن از

شباه ست و گاو و شتر آن یکی از یکی بس و هر یکی ازین از یکی تا هفت کس اگر

بیع فروی اقل از سبع نبود واگر در میان دو یا سه یا پنج یا شش باشد بر اصح روا بود اینهمه آنگاه بود که مقصد همه قربت باشد واگر چه جهات مختلفه باشند اما اگر یکی کافر یا مرید لحم بود نه و همچنین کودک کما فی السراجیه و شاة همه انواع روا ست و نر افضل ست اگر خصی باشد و شرط ست که اهلیه خانگی باشد نه وحشیه و آنچه از ان واین زاید اعتبار بادر ست اگر هفت کس هفت سر خرند بی تعیین روا بود و در گاو و شتر بادة افضلتر اگر با نر در قیمت برابر باشد کما فی السراجیه واگر چهار رده بدو گاو و قربانی کنند روا بود و گوشت بوزن قسمت کنند نه بگزاف که احتمال ربوا بود و تحلیل بعضی از بعضی اینجا روا نه که هبه مشاع ست مگر آنکه با گوشت چیزی از اکارع یا پوست یا سر یا شحم ضم کنند لیکن از فقص گفته که تحلیل شرط ست و شرکت بعد از شراء کی روا ست واز امام آمده که مکروه ست و ناقد طلب قربانی کنند تا محل معتاد و بقولی تا مدت سفر و آن اشبه ست لیکن اگر نیابد مگر بغبن فاحش خریدن او لازم نه و وقت او از فجر نحر تا سه روز و شرط ست در شهر که بعد از نماز یکی از مسجدین کشد کما فی السراجیه و مستحب ست شهری را بعد از خطبه و غیر را بعد از طلوع آفتاب و عاشر فاضلتر بس متصل پس در اخیر و در لیالی نیز روا ست مگر شب عاشر و مستحب ست که قبل از ایام خرد و در خانه فربه کند وفی الحدیث سمّنوا ضحایاکم فانها على الصراط مطایاکم و اورا قلاده افگند و جل دهد و بعد از خطبه با وضو بدست

خود کشد و اگر قادر بر عالم شرایط نبود از غیر استعانت طلبد و خود حاضر باشد تا باو اول
قطره مغفور شود پس روی او را بقبله آرد و گوید بسم الله والله اکبر
اللهم منک والیک ان صلاتی ونسکی الخ اللهم من فلان
ابن فلان تقبل وچون سرد شود پوست از وی برکشد و از لحم او افطار کند و هوا فی
الکنز اما نا فرو نخورد فقیر باشد یا غنی و الا ضمان کشد تقیید باکول کما فی الکنز
روا است که از آن لحم بخورد و ببخشد بفقیر و غنی را و مسلم را و ذمی را و مستحب است
که سه بخش کند یکی بفقرا دهد و دیگر بخویشان دهد و یکی ذخیره کند عیال را اما
درجه متقدمان این است اما درجه شائقان این است که از وی بقدر افطار گیرد و باقی
تصدق کند و درجه عوام این است که همه برای خود و عیال خود ذخیره کند و مستحب
این است که اول عیال ماند تصدق نکند و بر عیال فراخی کند و تصدق کند
پوست او را یا از وی آلتی گیرد و اجرت دادن آلت را روا نه اگر داد اجرت
او را تصدق کند یا او را بفروشد بمثل جامه و دیگ نه بمثل درم و طعام
والا تصدق کند و گوشت براصح چون پوست است پس اگر او را
بفروشد بمثل آن روا بود و بمثل این نه و حلال نیست قطع صوف از وی و نه حلب
شیر او و اگر [illegible] سرد کند کما فی السراجیه و اگر دوشید تصدق کند و نه رکوب
و نه حمل بر وی و اگر بر وی [illegible] انداخت یا اجاره داد و نقصان شد تصدق کند اجرت را
سر و پوست [illegible] اجرت قصاب ندهد پدر و یا وصی قربانی دهد از مال طفل
غنی نزدیک شیخین هو الصحیح و نزدیک امام محمد و زفر اگر پدر غنی بود از
مال خود دهد کودک از وی بخورد و باقی بمثل جامه بدل کنند نه بزر

و نفقه و وصی تصدق نکند و الا ضامن شود و از جامع صغار گفته که بخوراند
پدر یا وصی یا جد طفل یا عیال او و خادم او را و والدین نیز بخورانند و در روایتی
که بدان گوشت مطعومی برای کودک بخرد چون نان و اگر وصی از مال خود قربانی
کرده تصرف کند در وی چون قربانی خود و اعتبار آخر وقت راست در فقر و
غنی و ولادت و موت و اسلام و کفر و سفر و اقامت پس اگر فقیری قربانی داد و در
ایام غنی شد نیز مختار اعاده کند و بقولی نه و تا خذ ایام گذشتند و نداد تصدق کند
بقیمت شاة وسط خریده باشد یا نه و اگر فقیر نذر کرد یا شاتی را از برای قربانی
خریده تصدق کند بعین او زنده لیکن نه برابر وزن و شوی و اگر تصدق کند
بقیمت او یا گوشت او روا بود و آن افضل است و اگر بقیمت او زنده بیشتر باشد
تصدق کند بفضل و اگر چیزی از وی بخورد تاوان دهد و روا است شش ماهه از
ضأن و یکساله از غنم و دو ساله از بقر و پنج ساله از شتر و کم از اینها روا نه و در روایت
مهتونه و فربه و جربا و فربه و جماء ای بی شاخ و همچنین اگر بعضی شاخ بکسر و چنین
این بود اما اگر کسر بمخ رسد نه و هتماء که دندان ندارد که بدان علف خورد و خصی
و آنچه با داغ و سر فه باشد و اینها مکروه اند که مستحب است سلامتی از عیوب ظاهری
و روا نیست عجفا که مخ در استخوان ندارد بسبب هزال و عمیاء و عوراء که بپای
لنگ بمذبح نتواند رفت اما اگر بسه رود و چهارم نیز سبک نهد و از یاری خواهد
بتمایل روا بود و عمیاء که یک پستان ندارد و یا آفتی رفته اما در شتر مانع نیست مگر
چون هر دو نباشند و جلاله که نخورد گیاه مگر جیفه و آنچه اکثر از ثلث گوش یا چشم یا
الیه او رفته و در مختار فقیه ابی اللیث اگر یا اکثر باقی بود روا بود و علیه الفتوی

بالکسر لغت برهان ۱۱

۳۴۵

و نزدیک صاحبیه زاید بر نصف مانع ست و در نصف دو روایت گفته اند
که امام بقول ایشان رجوع کرده و معرفت مقدار در غیر نقصان چشم روشن ست
اما در چشم گفته اند که یک دو روز او را علف ندهند بعده معیبه را پوشیده و علف را
نزدیک آرند اندک اندک از هر جا که بهبیند آنجا نشانه کنند بعده معیبه را پوشند و
همچنان علف نزدیک آرند و تفاوت معلوم کنند انهمه انگاه که عیب نزد یک
خریدن باشد و اگر بعد از آن باشد مانع ست در غنی نه در فقیر در روایت ابی
سلیمان رحمة الله علیه اما در روایت ابی حفص رحمة الله علیه اصلاً مانع نه اگر دو کس بغلط
شاة یکدیگر ذبح کردند باذن دلالة روا بود و هر یکی مسلوخ خود را از دیگر
بگیرد و اگر بعد از خوردن دانستند از یکدیگر بحلی طلبند و اگر خصومت کنند هر یکی
قیمت گیرد و تصدق کند بدان اگر ایام گذشته باشند در سراجی گفته
اگر یکی قربانی غیر بی امر او کشد روا بود و ضمان نه خریدن یک قربانی به
بیست فاضلتر ست از خریدن دو به بیست و شاة فاضلتر از سبع گاو اگر
برابر باشند در قیمت و گوشت و اگر سبع بقیمت بیشتر بود سبع فاضلتر
باشد در خلاصه گفته که قربانی بده درم خرد اولیتر ست از تصدق بهزار درم
در جامع گفته که فاضلتر شتر ست پس گاو و پس ضان پس بز و آنچه بتن و روغن
و ثمن بیشتر بود فاضلتر و اگر مسعسری خر دسی ذبح کند از جهت تشبیه مکروه بود
فصل ۲۶ در جنازه در کنز گفته باید که محتضر تجدید توبه کند و بترا شد سر را
و آنچه مستحب ست حلق او و ناخن گیرد و سنت ست توجیه او بقبله بر پهلو
راست اگر بر وی دشوار نشود و الا بر حال گذارند و پای او بجانب قبله کنند

اعتبار عیب ... (margin)

۳۶۶

فصل ۲۶ در جنازه (margin)

کما فی الجلابی و مختار ائمه بخارا استلقاست که آیسرست برای خروج روح لیکن
آن فاضلترست که سنت ست و صلحا بر وی حاضر شوند و شهادتین او را
تلقین کنند ای نزدیک وی گویند و او را نگویند بگو و چون یکبار گفت بسند است
و بسیار نگویند مگر چون بعد او سخن گوید کما فی الجلابی و سوره یس و رعد نیز در
وی خوانند تا سکرات بر وی آسان شود و حوالی او را خوشبوی سازند که
ملایکه آنجا حاضر شوند و جنب و حایض و نفسا دور شود کما فی الجامع و چون بمیرد
دهن او را ببندند و چشم او را بپوشانند و اعضای وی را بکشند و تمامی اندام او را
بجامه بپوشند کما فی الجلابی و در جامع گفته که تیغ بر شکم او نهند تا آماس نگیرد
و قرآن نزد او بخوانند تا رفع مغتسل و جیران و خویشان او را خبر کنند و در اسواق
ندا کنند بر اصح تا خلق راغب شود کما فی الکنز و در جهاز سرعت کنند و
تخت و کفن او را خوشبوی کنند ثلثا او خمسا او سبعا و زیاده نکنند و سنت است
که آب را با دراق کنار یا اشنان جوشانند و سرد و خالص نیز
روا ست کما فی الکنز و جامه او فرو آرند مگر از عورة غلیظه در ظاهر
روایت لیکن بر اصح از ناف تا زانو پوشند مرد را و زن را کما فی الکنز و
او را بر تخت نهند چنانچه میسر شود و هو الاصح و وضو
دهند بی غسل یدین در اول و مضمضه و استنشاق و مسح سر الا یا
او را نزد یک وضو شویند و تاخیر نکنند بعده استنجا دهند ای خرقه
بدست پیچیده و سوءة او بشویند اما جنب را قبل از وضو استنجا دهند
کما فی الخلاصه و بقولی غاسل انگشت را بخرقه پیچیده

ممندان ولب وبینی وناف او را مسح کند امام حلوانی گفته امروز برین ستعمل
و سر وریش او را با آب خیر و شویند کما فی الترغیب و سنت در غسل آنست که او را
بر شق چپ خسپانند وپاهای او را بجانب قبله کنند و سه بار بآب گرم خالص شویند
چنانکه آب تحت رسد پس بر شق ایمن بآب ورق پس او را نشانند و بر خود
تکیه دهند وشکم او را نرم نرم بمالند اگر چیزی بدر آید شویند وغسل باز نگردانند
پس بر شق ایسر بآب وکافور آنا در هدایه کرت سیوم ی نشفروه و مستحب ست که
غاسل اقرب بمیت باشد واگر وی کیفیت نداند او را متورعان شویند ودرست
که جنب ومعذوره وکافر شوید لیکن در کنز گفته که مکروه ست و باید که با وضو باشد
وغاسل دست زیر خرقه کنند واز بالا شوید کما فی الملتقط وزن در سفر محرمی
ذو رحمی محرم تیمم دهد والا بیگانه دست با جامه پیچیده وداده را حاجت بجامه نیست
ومرد را ذات رحمی محرم از دیا داه او تیمم دهد بی جامه وغیر اینها تیمم دهد با جامه وزن
نشوید وداه اکما فی الکنز اما شوی را نشوید مگر چون زوجیت بوجهی ودونا رسیده
هر که شوید ودرست ود عامل چون بالغ ست کما فی الترغیب بعده مرده را
بجامه چینند تا کفن تر نشود کما فی الکنز وکفن او پوشانند ازار ازسر تا قدم و
پیراهن از بن گردن تا قدم وچادر از سر تا قدم لیکن در شرح هدایه گفته که چادر را از
طرفین افزایند تا گره زده شود و مستحسن ست ودستار بر صحیح وا ورا از جانب
راست نهند وشمله او بر پیچ دستار از جانب راست پیچند وبقولی بر روی او فرو
گذارند وچون خواهند که او را در کفن پیچند اول چادر گسترانند پس ازار را پس
پیراهن او و پیراهن را از میانه سوراخ کنند وچاک او را بسوی دوش کنند

درا وزند وا ورا عیب و آستین و تهریز نکنند و اطراف پیچند پس مضرب مکروه بود
اما بر صحیح مضرب سازند پس ازار را از طرف بسیار پیچند بعده از نشین پس چادر را
چون ازار آین از امام محمد مرویست وهو مختار الهدایه و در ظاهر روایات اولا از
پس پیراهن چنانکه روی یا و در زیر ازار پنهان شود کما فی الترغیب آ کفن زن
پنج جامه ست سه مذکور و دامنی دوگز بعرض شبر و سینه بند بطریق ستگر که از زیر
بغل تا زانو کما فی حاشیه اخی زاده پس اولا اورا پیراهن پوشانند و چاک او را بجانب
سینه کشند و موی او را دو گیسو کنند و بر سینه بالای پیراهن نهند پس دامنی پس ازار پس
سینه بند تا کفن پراگنده نشود پس چادر کما فی الجلالی اما دست میت در دو جانب
او نهاده شود نه بر سینه که این عمل کفار ست این در شرح مختصر وقایه است از تجرید گفته نهند
کفن سنت بود و کفن کفایت مرد را ازار و چادر ست لیکن از تمرتاشی و در خلاصه بجای
ازار پیراهن گفته و زن را ازار و چادر و خمار لیکن در خلاصه گفته بجای این پیراهن
گفته و کفن ضرورت آنچه یافته شود و مستحب جامه سفید جامه سفید ست نو یا کهنه شسته و
روا ست تکفین بقطن و کتان و همچنین با بریشم و معصفر و مزعفر زنان را اما مردان را
مکروه ست کما فی الجلالی و در کنز گفته آنچه در حیات حلال ست پوشیدن آن در ا ست
تکفین بیان خواد و با نمک کرد او را نام نهند و غسل دهند و نماز گزارند الا ولیکن
کرنام نهند و بر مختار نشوید و در خرقه بپیچند اما نماز گزارند و اگر کانه که عضا را و تمام
نشد بر اتفاق برد نماز نگزارند اما بر مختار بشویند و در خرقه به پیچند و محرم چون حلال
ست و بعد از تکفین بسر و ریش میت را خوشبو کنند و کافور بر مساجد او نمالند و باک
نیست بخوشبوی دیگر چه زعفران و اسپرک مگر زن را و ناخن او را نگیرند و مانند شکسته

پاک نه و موی او را شانه نکنند و اگر چیزی از موی یا ناخن او گرفته باشد در کفن
کنند بعد او را بردارند و سنت ست که چهار مرد بردارند دو کس مقدم و دو
کس موخر جنازه را بر یمین خود بردارند و دو دیگر بر یسار خود نهند کما فی الجامع
و در حال بردن سر او را مقدم دارند و فی الاتمام من حمل جنازة غفر
الله له بکل خطوة کبیرة و اگر کودکی را یکی بر دست برارد باک نبود و روا ست
که بر حمل جنازه و حفر گور اجیر گیرند اما بر غسل میت نه و بقولی روا ست و شتابی کنند
در بردن جنازه و بو یه نبرند و شمع بردن پیش جنازه و گل پوشانیدن بدعت ست
و رفتن پس جنازه فاضلتر ست از پیش اما التقدیم کل مکروه ست و باک نیست
بر کوب اما پیاده فاضلتر و مکروه ست که سوار باشد پیش جنازه لیکن در ذخیره
گفته انگاه که نزدیک بود و الا باک نه امام ابی یوسف گفته دیدم که امام سوار
پیش جنازه میرفت و توقف میکرد تا جنازه نزدیک میرسید و مستحب ست
خاموشی پس جنازه که وقت عبرة ست و اگر در ذکر یا دعا باشد آهسته گوید
از ذی النورین آمده رضی الله تعالی عنه هر که ببیند یا بشنود جنازه گوید
سبحان الله الحی الذی لا یموت آمرزیده شود و مکروه ست ذکر بجهر و قرآن
اما سخن دنیا و خنده منع ست و قیام برای جنازه برای تعظیم او و نه از برای اهانت
یا اتباع و فی المفاتیح قال و من القیام لها مکروه عند الجمهور و انه منسوخ قال
صاحب الاحادیث الصحیحة فیه قال الجمهور تلک الاحادیث
منسوخة و خروج زنان با نوحه صائحه باشد منع کرده شود و اگر باز نیایند باک نیست
بر فتن و سنت از جهت بدعت ترک نکند کما فی الجلالی و قعود قبل از وضع اما بعد

آن بانگ نیست لیکن در جامع گفته که قیام تا فراغ مستحب ست و نباید که قبل از
نماز بازگردد و همچنین بعد آن مگر باذن او و قبل از دفن اما بعد ازین بی اذن
نیز روا ست و مستحب ست نماز در مقبره و مکروه ست در شارع و زمین غیر
و در مسجد جماعت اگر همه درو باشند و اگر میت بیرون باشد اختلاف ست
و در جامع گفته اگر بعضی قوم درون باشند و باقی بیرون باتفاق مکروه چنانچه بعد
باران و مانند آن همه بیرون باشند و شروط نماز جنازه استقبال مصلی ست و
سینه میت مطلق و ستر عورت او و طهارت جامه و جای تن مصلی و میت و تکیه و بود
میت بر زمین یا دستها چون که یک بر زمین باشند لیکن در سراجیه گفته اگر بر دابه بود یا بر دست
مردم نماز روانه و علیه الفتوی و ارکان او چهار تکبیر ست پس اگر نماز ... ای کرا دعیه
نمیداند چهار تکبیر گویند و سلام دهند روا بود کما فی الکنز و قیام پس نماز سواره روا
نبود و نه نماز قاعد مگر بعذر و محاذات چیزی از میت و سبب وجوب او اسلام
میت ست و وقت نماز وقت حضور او و تاخیر کروه ست کما فی الکنز و لهذا
بر سنت مغرب مقدم داشته اند و علیه الفتوی الحلوانی کما فی الخلاصه
لیکن در کنز گفته که روز جمعه بعضی قبل از سنت میگزارند و بعضی
پس از شش رکعت و علیه الفتوی و احق بامامت خلیفه است
پس قاضی یا امام جامع پس امام حی پس ولی بترتیب در ولا
ست که ولی نماز بغیر امر نماز کند و وصیت میت
بتعیین امام در جنازه باطل ست و علیه الفتوی کما
فی الخلاصه لیکن در کنز گفته که بر صحیح روا ست

برضا روایی گویند که فاروق رضی الله تعالی عنه وصیت نماز کرد و کسیر او عبد
الله رضی الله عنه حاضر بود و صهیب بحضور جماعتی صحابه امامت کرد و امام ابو یوسف
وصیت کرد خلف بن ایوب را بغسل و نماز رضی الله تعالی عنه و فاضلتر آنست که قوم
سه صف کنند و فی الحدیث مَنْ اصْطَفَّ عَلَیْهِ ثَلٰثَةُ صُفُوْفٍ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ
غُفِرَ لَهٗ و فاضلتر صف اخیر است بخلاف سایر نمازها و نماز بر کبیر فاضلتر است
از صغیر پس امام برابر سینه او استد بر آن مقدار که مقتدی پس امام استد کما فی
الکنز و نیت کند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ اُصَلِّیَ لَكَ وَاَدْعُوْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ
کما فی السراجیه پس تکبیر گوید برفع ید و در باقی تکبیرات نه پس دست به بندد و ثنا
خواند پس تکبیر گوید دوم درود خواند مشهور را جز آن و قرآن نخواند که مکروه است پس سوم
تکبیر گوید و دعا مشهور خواند و گفتن او به شاهدنا و صغیرنا و ذکرنا حاجت نیست
کما فی الکنز و ذکر صغیر از برای تعمیم است که دعای عام اقرب است باجابت کما
فی شرح الحصن و اگر کودک باشد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا وَّاجْعَلْهُ لَنَا
اَجْرًا وَّذُخْرًا وَّاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا وَّمُشَفَّعًا و همچنین دیوانه را کما فی
الکنز و کسیکه دعای مشهور را نداند دعای آخر نماز خواند که درین توقیت نیست
و بلند نخواند و در قبولی جهر سنت است و از امام ابی یوسف آمده که میانه خواندن پس
تکبیر چهارم گوید و سلام دهد بهمه چیز است و آواز بلند نکند و بعده استاده نماند
برای دعا که بعد تکبیر چهارم هیچ ذکری نیست در خلاصه گفته اگر بعد تکبیر افتتاح
بعد درنگ کند تا تکبیر سوم را با امام تکبیر دوم گوید و آنرا بعد از سلام امام قضا کند
قبل از رفع جنازه و همچنین مسبوق را [illegible] و اگر بعد چهارم رسد قبل از سلام

۲۸۲

تکبیر گوید و قبل از رفع جنازه تکبیرات اقتضا کند و دعا نخوانند که بعد از رفع تکبیر قطع شود و ابن همه آنگاه
که گاه تکبیر حاضر نباشد و اگر حاضر بود و با امام نگفت زود گوید و انتظار نکشد و چند جنازه جمع شدند
یک جا یک نماز از همه واقع شود و اگر خواهند جنازه‌ها را یک صف کنند و اگر خواهند
یکی پس دیگری نهند مرد و نیده و فاضل قریب امام و زن و داده و جاهل ۱۲ و مفضول جانب قبله
و اگر بر هر یکی جداجدا گزارند نیز روا بود کما فی الکنز اگر قبل از نماز دفن کرده بیرون نکشند
و بر گور گزارند ما دام که ریخته نشده و مقدر نیست شده روز بر صحیح بلکه اعتبار گمان است که
این مختلف است باختلاف حال مکان و زمان در ظهیری گفته که نماز بر همه مسلمانان گزارند
مگر بر بغاة و قطاع الطریق چون در جنگ کشته شوند لیکن در جامع گفته که در ظاهر روایت
بر ایشان نماز گزارده نشود مطلقا اما غسل داده شوند و در قاتل خود تیزی عمدا اختلاف
ست امام حلوانی گفته که بر اصح نماز گزارند و توبه او قبول است و اینست قول طرفین کما
فی الذخیره و امام سغدی گفته بر اصح نگزارند که او را توبه نیست اما او را بشویند اما بر قاتل
خود خطا بخلاف گزارند کما فی الجامع و در مضمرات امام در رو اینست و در مطالب
گفته که بر صاحب کبایر پاک نیست و به مبتدع مکروه است و در کنز گفته بر قاتل الدین
نگزارند اما گفته که طول گور بقدر قامت میت کنند و عرض او بقدر نصف او و عمق او
تا ناف و بقولی تا گلو لیکن در جامع گفته بقدر قامت نیکوتر است و سنت نزدیک ما
لحد است و شق مکروه است مگر در زمین نرم که آن باک نه کما فی الجامع و امام محمد بن الفضل
تابوت را روا داشته در زمین نرم و سنت است در و بسط خاک و منع خشت از یمین
و لبنیا و کلاوه طبق بر بین تا چون لحد شود کما فی الخلاصه پوشیده شود گور زن بجامه تا
نامحرم بر و نیفتد و لهذا او را تابوت پسندیده اند نه گور مرد مگر از جهت حضر باران یا گرمی

و جنازه در طرف قبله از گور نهند و از آنجا بلحد فرود آرند و اینجا جفت و طاق برابر
مستحب ست که وضعفان او خویشان صالح باشند و نزد محرمان او نهند نه زنان بیگانه و شوهر
کما فی الجامع و اگر نباشند پیران یا صالحان الا جوانان یا پیاده و گویند بسم الله و علی ملة رسول
الله و بر پهلوی راست او بخسپانند رو بقبله و گره از کفن کشایند و گویند اللّٰهم لا تحرمنا اجره
و لا تفتنا بعده کما فی الجلابی و روی مرده در گور دیدن و است و در مسعودی گفته که
هر که مشتی از خاک برگیرد و بروی چیزی از قرآن خواند و در گور او افکند بعدد هر ذره او را نیکی نویسند
و سیئه از ان آسایشی باشد و در جامع گفته که لحد را با خشت خام یا نی غیر معمول که است
کنند نه بچوب و خشت پخته و بوریا و مکروه ست بوریا زیر میت و مضربه و نه لیکن از بعض گفته باک
نیست اگر بنیه دار نبود و خاکی که از گور کشیده اند در آن بریزند و از و نیفزایند که مکروه ست کما فی
الملتقط و باک نیست بر پاشیدن آب بر وی از امام ابو یوسف آمده مکروه ست و گور را چون کوهان شتر
بقدر یک بلشت و ظاهر روایت زیاده ازین نیز روا ست و بروایتی باک نیست بخشت پخته بعد از
اماله خاک و مکروه ست مربع ساختن گور را و نوشتن چیزی بر وی و نقش کردن و رنگ کردن و بلند
افراختن و چونه کردن و بنا چیزی بر گور و فی الحدیث صفق الریح و قطر الامطار
علی قبر المؤمن کفارة لذنوبه اما کلاوه مختار مکروه و در ترغیب گفته نشاید دفن کردن
در خانه که این خاصه پیغمبر انست ع و اگرچه کودک باشد و بیع و شرا در مقبره و خانه گرفتن و درخت نشاندن
و زراعت کردن و آتش افروختن مگر برای دفع دده و منهی ست نوحه و اعطاء نبایحه و تسوید خانه
و تخریب دکان او و رفتن سر یا پا برهنه عقب جنازه و پاره کردن جامه کندن جنازه موی افکندن جامه
رنگین بر جنازه و پوشانیدن جامه گور او چادر افگندن بر سر ولی میت و نشستن برای
تعزیه بر در خانه که اینها اعمال جاهلیه اند اما در خانه و مسجد باک نیست که سه روز تعزیت کنند و

در کنز گفته که تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یکروز و چون از برای تعزیت یا جز
این جمع شوند و قرآن خوانند باید که بقبله متوجه باشند و بما لا یعنی مشغول نشوند خاصه
بقیام آینده مگر برای پدر و استاد کما فی المطالب و مردان سوگ ندارند و زنان بیش از
سه روز مگر برای شوهر چهار ماه و ده روز و سوگ ترک زینت و بوی خوش است و در سراج الهدایه
گفته که مکروه است گل و سبزه بر جنازه انداختن و سیم و جز آن ریختن و گرد بر گرد تربت چوب
بندی و عود و زعفران مصور داشتن و در مختار گفته که مکروه است قضای حاجت در مقبره و خواب و دیگر گور
و گور را زیر پا کنند مگر از جهت ضرورت و زیارت از دور کنند و نشینند و الا مکروه است و بقولی اگر در
مقبره گذرد و قاریان آنجا او و دعا باک نیست و اگر راه یابد و بیندارد که محدث است نرود
و الا باک نه و باک نیست بگریستن بر میت و دعا کنند دهی بکار اهل تقوی سعد است و بقول خانیه مکر
چون وصیت کند متوجه و مکروه است افراط در مدح میت در علانیه گفته کندن گور بیشتی است
اگرچه از جهت حق الله تعالی باشد چنانچه دفن میت بغیر قبله یا کفن یا غسل یا نماز یا
اینهمه آنگاه که خاک ریخته باشند و الا خشت ها دور کنند مگر در نماز که این بر گور گزارند اما از جهت
حق بنده نبش گور درست آید یا دفن کرده شود در غیر ملک یا با مال بکاوند و اگر در شکم او فرزند
زنده دانند بکاوند و شکم او پاره کنند در خلاصه گفته مادر میخواهد که گور پسر خود را بکاود و در شهر
خود برد روا نه و مستحب است دفن میت در جایی که مرده در مقابر آن قوم و باک نیست بنقل
او قبل از دفن تا دو کوه و بشهر دیگر مکروه است و در زیاده از دو کوه دو قول است کما فی الانصاب
و در کنز گفته وصیت دفن خانه باطل است و نزدیک فلان زاهد صحیح است اگر بر ترکه عمل نباشد و باید
که قبر در جوار اهل خیر کنند که میت چون زنده از همسایه بد متاذی میشود و در جامع گفته که
تلقین میت روا نه نزدیک ائمه ثلثه و جوازها از اصحاب علیه الفتوی امیر بلخ و بخارا و امام

صفار گفته که مشروع است و امام حلوانی گفته نه مشروع کنیم و نه فرمائیم و صفت او اینست الٰهی فلان

ابن فلان یاد آر دین خود را که بر آن بودی قد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد

نبیا در کنز گفته که مستحب است تصدق بر وی تا هفت روز و اگر نماز یا روزه یا اعتاق

یا عبادتی دیگر کند تا ثواب او بمیت برسد روا است و میر سید در مطالعه گفته سنت است که قبل از

مضی شب اول تصدق کند و اگر نتواند دو رکعت نماز گزارد و بعد از فاتحه آیت الکرسی

یکبار و تکاثر ده بار و بعد از فراغ گوید الٰهی این نماز گزاردم و میدانی نیت مرا الٰهی ا

این بگور فلان میت برسان و در جمعه ترغیب گفته که پیغمبر عم فرمود هر که شب جمعه دو رکعت

گزارد و در هر رکعتی اخلاص هفتاد بار و بعد از فراغ استغفار هفتاد بار و سوگند بخدا اگر

همه اهل بهشت بر کیا یر مرده باشند و دعا کند مصلی آنها را همه در بهشت در آیند بشفاعت او

مسئله در جامع گفته که شهید مسلمی است پاک بالغ که کشته شود به تیغ ظلما و دیت بدل

واجب نشود و مرتث نگردد پس کشیده شود از وی آنچه از جنس کفن نبود چون سلاح و پوستین

و موزه و پنبه از سراویل بر آنچه کم و زیاده کنند تا بر وفق سنت شود و او را نشویند مگر

پلیدی که بر وی بود و نماز گزارند و او را دفن کنند بخون دیگر وه بود ازاله او و نه جنب و نه حیض

و نه کودک و دیوانه پس اگر کشته شود غسل او را واجب آید نزدیک امام و در این هر چهار خلاف صاحبین

است و نه مقتول برجم یا بقصاص یا تعزیر یا افتراس دده یا سقوط بنا یا غرق یا طلق و مانند

این که اینها شسته شوند و نه مرتث ای کسیکه بعد از جراحت خواب کند یا خورد یا آشامد یا داروه کرده

شود یا زنده از انجا نقل کرده شود نه از جهت وطی اسپان و مردم یا وقت نماز عاقل باند

وصیت کند بچیزی و مرتث را ثواب شهید است و همچنین غریق و حریق و مبطون و مطعون

و غریب و عاشق و ذوات طلق و صاحب ذات الجنب کما اشیر الیه فی المبسوط **مسئله**

بشرط عفت ۱۲

۳۸۶

جلد اول

در کنز گفته که زیارت قبور مستحب ست و افضل ایام چهار روز ست روز دوشنبه اول روز و روز جمعه
بعد نماز و بامداد شنبه تا طلوع آفتاب و روز پنجشنبه اول روز و بقبور در آمد و یس چون خواند گزارد
رو دو رکعت درخانه گزارد و در هر رکعت آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و ثواب بروح او بخشد حق تعالی
گور او را منور گرداند و بمصلی ثواب بسیار یابد و در راه بما لا یعنی مشغول نشود و چون بمقبره رسد کفش را
از پا برکشد و از قبل پای متوفی در آید نه از جانب سر کما فی فتح القدیر و توجه کند بروی
و گوید السلام علیکم یغفر الله لنا ولکم وانتم لنا سلف ونحن لکم خلف و اگر شهید باشد گوید السلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و در مقبره مخلوط با کفار گوید السلام علی من اتبع الهدی و بعده گوید
نسأل الله لنا ولکم العافیة و مستحب ست که دعا بعد از آنکه مقدم باشد بر دعا بایست کما فی شرح الحصن
فاتحه و آیة الکرسی خوانده فی الحدیث اذا قرء المؤمن آیة الکرسی وجعل ثوابها لاهل القبور ادخل الله
کل میت من المشرق الی المغرب نوراً و وسع الله علیهم قبورهم ورفع لکل میت درجة ویرفع
للقاری ثواب ستین نبیا وخلق الله من کل حرف ملکا یسبح له الی یوم القیمة پس لازم و تکاثر خواند
پس اخلاص هفت بار و ده بار بگوید و فی الحدیث من قرأ علی قبر ابویه فاتحة الکتاب وقل هو الله احد سبع مرات
نور الله قبرهما بسبعین نورا الی یوم القیمة اگر خواند یس و ملک خوانند نیز درست کسیکه زیارت کند و گوید
اللهم انی اسألک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت حق تعالی عذاب از ان گور بردارد تا نفخ صور و گل و
ریحان بر گور نهادن اولی ست که تا تر ست تسبیح میگویند و میت از آن انس میگیرد. ازینجا گفته اند که
گیاه تر از گور نشاید درو کرد هر چند گیاه تر بود اثر رحمت بیشتر بود کما فی الترغیب و بتصدق بقیمت گل اولیتر
و کسیکه بر سر گوری گوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله علی ملة رسول الله حق تعالی از ان گور تاریکی و تنگی چهل سال
بردارد و گور را بوسه ندهد که عادت نصاری ست و دست بر و ننهد که مشایخ مکه مکروه داشته اند و باکی
نیست بتقبیل گور والدین اما طواف گور صالح نه بار روا ست کما فی المطالب و تکبیر و ان ثم گوید الحدیث

۳۷۷ عذاب از هر روز فرزند که بتسبیح عنزا گور ما روز قیامت ۱۲

۵۲ هر که خواند فرزند بر قبر ما در دو بر الحمد و اخلاص هفت بار روشن گرداند قبر او را و در ایمنی دارد تا روز قیامت ۱۲

من کبر علی النساق عوقب یوم حشر النساق کما فی الحجة گمر سوار و ہنگام حار و قبلہ کند

تمت

فہرست مضامین جلد اول از کتاب فتاوی برہنہ

ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی

جلد ثانی برہان فتوی

در مطبع حسینی واقع لاہور مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

باب چهارم در زکوة

وفي الحديث حصنوا اموالكم بالزكوة وداووا مرضاكم بالصدقات وردوا انواع البلاء بالدعاء كذا في الحمادية در جامع گفته افضل عبادات بعد از نماز زكوة است واين فرض است بر هر حر مكلف مالك نصاب نامي بشرط مضي سال چون فاضل باشد از حاجت اصلي چون طعام او واهل وكسوت اينها وخانه وخادم ومركب وآلة محترف وهمچنين آوند استعمال كما في الكنز الدقائق وكتب علم براي اهل او كما في الهداية واز دين مطالب شده بر مكاتب ونه بر ديوانه وكودك اما بر معتوه ومغمي عليه واجب است اگرچه سالي سار در گيرد ونه در مال مشترك ومغصوب ومملوك بشرا فاسد ومال حرام كه اين واجب التصدق ونه در مال ضمار اي پوشيده بعد از يافتن از ماضي چون بنده مفقود وآبق ومال مدفون در بيابان كه جاي او فراموش شده اما اگر فراموش شود در سرايي يا خانه يا دوكان

چون بیاید از ماضی زکوة دهد اما مالیکه مدفون باشد در زمین او یا زمین غیر اختلاف
است و چون مال مجحود بعلن که بر و حجتی بنود از بینه و علم قاضی اما در دین مقر
گذشته دهد اگرچه معسر باشد اینهمه انگاه که قبض کند و یک بدل از مال تجارت
باشد و اگر بدل از مال نباشد چون وصیت و میراث و دیه و مهر و بدل کتابت
گذشته نه دهد و اگر بدل بود نه از مال تجارت چون بنده خدمت درین خلافست
و بقول صاحبین از مقبوض زکوة دهد مگر از دیت و بدل و دین دو گونه است
دین حق تعالی چون دین عشر و خراج و همچنین دین زکوة که این در سایمه مانعست
مطلقا و در غیر این نیز نزدیک طرفین خواه در عین بود خواه در ذمه و نزدیک
امام ابی یوسف در آن مانع است و در دین نه و دین بنده چون ثمن و اجرت و
مهر اینها مانع اند و بقولی اگر نیت شوهر ادا باشد نزدیک مطالبه مانعست و الا نه
و بقولی معجل مانعست نه مؤجل و از مغنی گفته که دین بنده مانعست اگرچه مؤجل باشد
و از جواهر گفته که بر صحیح غیر مانعست و زکوة بر فورست نزدیک امام ابی یوسف رح
و بر تراخی نزدیک امام محمد و از امام دو روایه است و از شیخین آمده که تاخیر مکروه
است و از امام محمد رح آمده که شهادت او قبول نه و شرط است در زکوة نیت مقارنه
با ادا او یا بوقت عزل او مگر آنکه تصدق کند بکل مال و مخطور نشود در مال او نیت
فرض و نفل اما اگر نیت نفل کند ساقط نشود و لیکن در شرح طحاوی و جمیع تفاریق و
سراجی گفته ساقط شود و در تصدق بعض نصاب زکوة آن ساقط شود نزدیک
امام محمد رح بخلاف امام ابی یوسف رح و الاول اشبه و شبیه چنین تصدق است
تا اگر همه مدیون به بخشد زکوة او ساقط شود بی نیت و در بعض همان خلافست

اما بنیة زکوة عینی که نزد وی بود یا دینی که بر دیگری باشد نه بی نیت داد و در دست
فقیر بود که نیت کرد روا است هبه نام کرد و نیت زکوة دارد واقع شود چنانچه
بتحری بنیة زکوة دهد و قرض نام کند هو الاصح کما فی البرجندی و در سراجیه
گفته که بکسی چند درم داد که بفقرا دهد بنیة نفل بعده آمر نیت زکوة کرد آنگاه مامور
تصدق کرد از زکوة محسوب باشد اگر یکی از مال غیر زکوة آن غیر داد و آن غیر اجازت
کرد اگر در دست فقیر بود مجزی بود و الا نه بفقیری که بر وی بیست درم دارد پنج
از آن بخشید و باقی گرفت زکوة آن پنج ساقط شود و آن ثمن درم است پنج درم
به فقیری دارد به نیت زکوة دویست نقد آنها را بوی بخشید روا نبود و حیله
آنست که به پنج درم نقد تصدق کند و باز از وی دین خود گیرد و اگر بر یکی دین
دارد و فقیر را بقبض آن بنیة زکوة امر کند روا بود و اگر ذمی را وکیل کند با دای
زکوة روا است دو کس چند درم بکسی دادند که از زکوة دهد بتخلیط ضامن شود مگر
باذن اگرچه دلالة بکسی داد که از زکوة دهد پس آمر از نزد خود داد بعده مامور داد
ضامن شود نزد یک امام علم دارد یا نه و بر روایتی از وی بعلم ضامن نشود کما فی
الخلاصة فصل اول در زکوة سائمه در جامع گفته که در هر پنج شتر سائمه یک شاة است
نر باشد یا ماده عربی یا بختی و در اینجا عجفا و مریضه و نابینا و لنگ برابر است نه مقطوع
القوائم اما در شتران تجارت قیمت کنند اگر بنصاب زر یا نقره رسد واجب شود
کما فی السراجیه و در بیست و پنج بنت مخاض که در سال دوم در آمده باشد و در سی و شش
بنت لبون که در سوم در آمده باشد و در چهل و شش حقه که در چهارم در آمده باشد
و در شصت و یک جذعه که در پنجم در آمده باشد و درین چیزها نر روا نیست مگر بقیمت

و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک دو حقه تا صد و بست پس در هر
پنج شاتی افزاید و در بیست و پنج بنت مخاض و در صد و پنجاه سه حقه باز در هر پنج
شاتی و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و یک بنت مخاض و در صد و هشتاد و شش بنت
لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا دویست پس چهار حقه دهد و روا است که پنج
بنت لبون دهد از هر چهل یکی بعده در هر پنجاه زکوة همچنین افزاید و در سی گاو تبیعه
و در چهل مسنه و در مازاد تا شصت حساب کرده شود و بروایتی از امام چیزی نه
کما قال هو الاصح کما فی القدوری و در شصت دو تبیعه بعده در هر سی تبیعه و در
هر چهل مسنه و اینجا از زکوة ماده و نر روا است و جاموس چون گاو است و در چهل
غنم از ضان و معز شاة است ای یکساله در ظاهر روایة هو الصحیح و نزدیک صاحبیه
شاتی که بر وی اکثر سال گذشته باشد و در صد و بست و یکی دو و در دویست و یکی
سه و در چهار صد چهار پس در هر صد یکی و در هر اسپ دیناری یا چهلم حصه قیمت
چون ماده باشند یا مخلوط نه در ذکور خالصه بر اصح نزدیک امام و از امام آمده که در
اسپ مطلقاً چیزی نه مگر چون از برای تجارت باشد و انیست ماخوذ صاحبیه و علیه
الفتوی و نه زکوة در ین چهار نوع الّا که سائمه باشند ای اکثر سال بیرون چرند و
صغار سوائم که بر اینها سال گذشته باشد زکوة نیست نزدیک طرفین بخلاف امام
ابی یوسف مگر تبع یکی از کبار که صغار را تابع او می سازند در حق انعقاد نصاب
نه اداء زکوة پس اگر یک مسنه دارد و سی و نه بره مسنه دهد و اگر این هلاک شد زکوة از
باقی ساقط شد نزدیک آن دو و نزدیک این یکی چهلم حصه از مسنه ساقط شود و از باقی
دهد و اگر اینها هلاک شد به اتفاق چهلم حصه دهد و زکوة نیست در عوامل و حوامل و علوفه

کمافی الهدایة و نه در شتر و خر و پلنگ و سگ معلّم مگر بنیت تجارت کمافی السراجیة

و در بدایه گفته زکوة در نصاب است نه در عفو نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد رح

در هر دو پس اگر در شصت شاة یا شش شتر است یکی هلاک شد واجب یک

شاة است نزدیک ایشان و نزدیک این دو ثلث عُشرِ آن و پنج سدس در پنج فرا اگر

هلاک از عفو تجاوز کند صرف کرده شود هلاک را بنصابی که متصل عفو است و همچنین تا

آخر نزدیک امام و نزدیک امام ابی یوسف رح اولا بعفو صرف کنند بعده به همه

نصابها بطریق شیوع پس اگر در سی و پنج شتر یازده مردند نزدیک امام در باقی

چهار شاة دهد و نزدیک امام ابی یوسف رح چهار خمس بنت مخاض و نزدیک

امام محمد رح چهار سبع او و در جامع گفته واجب در سائمه وسط است و اگر نباشد عامل

ادنی گیرد با فضل یا اعلی باید فضل پس اختیار عامل را باشد لیکن بر صحیح مالک راست

و نگیرد صغیره و مریضه و لاغر و نابینا را و نه حامله را و آنچه او را از برای خوردن

فربه کنند و فحل و نه ربّی که ولد خود را پرورد کمافی السراجیة و در بیست مثقال

زر نیم مثقال است و در دویست درم نقره پنج درم معموله باشند یا نه پس در هر

خمس خمس افزاید و در کمتر چیزی نه نزدیک امام هو الصحیح بخلاف صاحبیه و مثقال

بقول متأخرین صد جو است سایه و بقول متقدمین چهار کم و درم نصف مثقال

است و خمس مثقال پس مجموع یکصد و چهل مثقال باشد و در حاشیه کنز گفته

که نصاب زر هفت نیم تولچه است و واجب دو ماشه و ربع ماشه و نصاب نقره

پنجاه و دو و نیم تولچه است و واجب یک تولچه و سه ماشه و سه ربع ماشه و تولچه دوازده ماشه است

و ماشه هشت حبه و در جامع گفته که اعتبار قیمت را نیست پس در ابریق زر

یا نقره که وزن او ده مثقال یا صد درم باشد و قیمت او از جهت صیاغت سیصد یا
دویست بود باجماع زکوة نباشد و در مغشوش اعتبار غالب است پس اگر زر
و نقره غالب باشد بر غش زکوة واجب باشد و اگر برابر باشد باوی اختلاف است
و اگر مغلوب بود اگر در آن نیت تجارت بود اعتبار قیمت را است و الا اگر قدر
نصاب از وی جدا توان کرد باشد و الا نه اما در غیر اینها چون حیوانات و ذرعیات
و عددیات و مکیلات و موزونات واجب نشود مگر به نیت تجارت نزدیک تملک او
بسبب اختیاری چون قیمت او بنصاب یکی از حجرین رسد و قیمت کرده شود
بنصاب انفع داده برای خدمت خرید و نیت دارد که اگر سود یابد بفروشد در آن
چیزی نه و همچنین جوالق و شتران و خر آن که برای اجاره خرد و همچنین قدور
کما فی الظهیریه در ظهیریه گفته آنچه برای عمل خرد و عمل او در معمول باقی ماند
چون عصفر و دهن از برای دباغت در وی زکوة است و اگر باقی نماند چون
صابون و حرض نه در جامع گفته روا است در زکوة ادای قیمت را و نه وجوب
نزدیک امام و روا از نزدیک صاحبین و همچنین در صدقه فطر و کفارت و ضمان
و ظهار و صید و یمین و عشر و خراج و نذر و هلاک نصاب بعد از سال مسقط زکوة
است اگرچه بعد طلب عامل باشد بر اصح اما استهلاک بعد از سال مسقط نیست
و بقولی هست و استبدال غیر حجرین استهلاک است و استبدال حجرین قبل
از سال سال را باطل نکند و نقصان نصاب در میانه سال ساقط نشود چون اول و آخر او
کامل باشد و ضم کنند آنچه در میانه سال افزاید بنصابی که جنس او باشد نه بغیر جنس او
و مادر او سوائم همه یک جنس اند کما فی السراجیه و ضم کنند زر بنقره و نقره بزر بقیمت

نزدیک امام و باخبر ازو وزن نزدیک صاحبین پس در پنجاه درم و ده مثقال زر
بقیمت یکصد و پنجاه درم نزدیک آن واجبست بخلاف اینها لیکن نزدیک تکامل
اجزا هیچ خلاف نیست پس در صد درم نقره و ده مثقال زر باتفاق واجبست اگرچه
قیمت ده بصد نرسد هو الصحیح و عرض تجارت را بزر و نقره ضم کند بقیمت پس در
قفیز گندم و پنج مثقال زر که قیمت هر یکی صد درم باشد واجبست و بقول
صاحبین نه اما اگر زر ده مثقال باشد باتفاق لازم شود و سوائم را بحجرین ضم نکند و
رواست که صاحب یکنصاب زکوة چند سال بیشتر دهد یا از چند نصاب ادا کند
اما بی نصاب تقدیم باجماع روا نه **فصل دوم** در بیان مصرف زکوة و صدقه فطر و
کفارت و نذر اول فقیرست ای کسیکه کم از نصاب دارد و صحت و کسب مانع نه و مسکین ای
کسیکه چیزی ندارد و عامل صدقه و مکاتب غیر اگرچه این غنی باشد هو الصحیح پس اگر عاجز آید
ماخوذ حلال باشد و مدیون غیر مالک نصاب فاضل و فی سبیل الله ای منقطع از غزاه
بسبب فقر نزدیک امام ابی یوسف رح و منقطع حاج نزدیک امام محمد رح و الاول هو الصحیح
و ابن سبیل ای کسیکه مال دارد نه باخود و مسافر باشد یا مقیم و اگر چندان دارد که بوطن رسد
یا کسوب بود دفع باو روا نه و رواست صرف آن بهمه این مصارف و به بعض اینها
و تملیک شرط است پس صرف نکند برای بنای مسجد یا پل یا کفن مرده یا قضاء دین او
و اگر خواهد که بدهد باید که بفقیری بدهد و امر کند او را بصرف درین وجوه و او را [illegible] و نه
نزدیک امام محمد رح بخلاف امام ابی یوسف رح پس اگر کسی که در عیال او باشد بخورد
بنیت زکوة یا فطره روا بود نزدیک امام ابی یوسف رح بخلاف امام محمد رح و علیه الفتوی و صرف
نکند بدیوانه و کودک مگر چون ولی او قبض کند چون پدر و وصی اما بر اهق عاقل رواست

۸

فصل دوم در بیان مصرف زکوة

و همچنین معتوه کما فی الملتقط و نه باصل و فرع نکاحا و سفاحا و نه بزن اگرچه
در عدت بائن یا سه بود و نه بشوهر نزدیک امام بخلاف صاحبین و نه به بنده خود و
نه بمعتق البعض بخلاف صاحبین و نه بغنی و نه مملوک او مگر مکاتب و نه بطفل او اما
بفرزند بالغ غنی روا است و همچنین بزن غنی نفقه او مفروض بود یا نه نزدیک طرفین کما
فی الخلاصه و نه باولاد علی و عباس و جعفر و عقیل و حارث رضی الله تعالی عنهم
و نه بموالی ایشان اما بر روایة ماخوذه از امام روا است که صدقه فرض و نفل به بنی
هاشم دهد کذا فی حاشیة الشیخ و نه بذمی و مبتدعی که بدعت او بکفر رساند و اگر
بظن مصرف بکسی داد پس ظاهر شد که مملوک او ست اعاده کند و همچنین اگر هاشمی یا
غنی یا اصل یا فرع یا کافر ظاهر شد نزدیک امام ابیوسف و نزدیک طرفین نه این انگاه
که تحری کرده باشد اما اگر شک افتاد و تحری نکرد یا کرد و گمان کرد که مصرف نیست
بسنده نبود و اگر داند که فقیر است بر صحیح بسنده بود و اگر از غنی و فقیر او چیزی
محظور نشود روا بود و استرداد نکند اگر بنده و حربی ظاهر شود و در هاشمی و در و
ست و استرداد نکند در ولد و غنی و در طیب او خلاف است و چون طیب نباشد
بقولی تصدق کند و بقولی رد کند و اگر به سلطان بانه بنیت زکوة دهد ساقط
نشود و از اینجاست که اکثر امة بلخ فتوی داده اند براعادهٔ او دیانة لیکن
اصح ساقط شود و از مضمرات گفته اگر داند مصرف نداده بر مختار اعاده کند
و بقولی اگر نزدیک دادن جبایات بنیت زکوة کند محسوب باشد اما بر مختار اعاده کند
در خلاصه گفته اگر سلطان جبایات بگیرد یا مالی بطریق مصادرت و صاحب مال
نیت زکوة کند بر صحیح ساقط شود و اگر صدقه دهد بکودکان اقارب بر وجه عیدی

به نیت زکوة یا کسیکه بشارت دهد بقدوم صدیق یا به خبر خوش یا مهدی
باکوره یا بطبال یعنی سحرخوان یا معلم یا به خلیفه مکتب روا بود و اگر خلیفه چنان
باشد که اگر نداهد وی عمل نکند روا نبود و اگر بخواهری که بر شوهر مهر دارد و اگر غنی
باشد و مقر و عند الطلب امتناع نخواهد آورد روا نبود و اگر فقیر سے باشد یا
غنی که عند الطلب ندهد روا بود و روا است دادن به پدر شوهر و نزدیک امام ابویوسف
انگاه که در عیال او نباشد والا نه و روا نیست اعطای زکوة بصاحب طعام
ماه برابر دویست درم و اگر اکثر از ماه باشد نه و بقولی روا است اگرچه طعام سالی
دارد و همچنین کسوت زمستانی چنین و همچنین دوکان و سرای که حاصل او سه
هزار درم بود چون حاصل او را با عیال کفایت نکند و همچنین زمین چنین بقولی
و ادا زکوة آشکارا فاضلتر است و در نفل اخفا و اغنا از سوال یکروزه فاضلتر از
تفریق بر فقرا و همچنین تصدق بدرم فاضلتر از تفریق فلوس کما فی الجامع و مکروه
دفع یک نصاب یا زیاده بیک فقیر اما اگر مدیون باشد و بعد از دادن اندکی
بدست او میماند یا معیل بود و بعد از توزیع بهریکی کم از نصاب میرسد باک نبود
و نقل زکوة بفقرا شهر دیگر مگر با قارب و در جامع گفته مگر با حوج و کراهت
جاییست که فقیر شهر دیگر اورع یا انفع به تعلیم و تعلم شرایع نباشد والا نه و از امام
آمده که نقل قبل از سال مکروه نه و ندهد بکسی که در سرف یا گناه خرج خواهد کرد و نه
کسیکه نماز نگزارد و مگر احیانا تا اگرچه واقع خواهد شد و تصدق بر فقیر عالم افضل است
از جاهل و شیخ ابوحفص کبیر گفته قبول نیست صدقه کسی که خویشان او محتاج باشند
تا از ایشان نه آغاز و و فاضلتر اداد را نهند پس خواهران پس فرزندان .....

شروع کند ۱۲

ایشان پس اعمام و عمات پس اخوال و خالات پس ذوی الارحام پس جیران پس اهل کوچه پس اهل شهر و اعطای برادر فاسق بهتر از بیگانه صالح و بعد یولی که اندک وجهی دارد نیکوتر از درویش و حیله کردن که زکوة واجب نشود نزدیک امام محمد مکروه ست و نزد امام ابو یوسف نه و حیله آنست که قبل از سال مال بمعتمدی بخشد یا بفروشد و بعد از سال از و هبه بگیرد و بیع اقاله کنند و این حیله کسی کند که زکوة نتواند داد و آن بره تبر رسد گویند که امام ابو بکر تابادی در خواب بحضرت رسالت علیه السلام مشرف شد یکی از شافعیه حاضر بود عرض کرد که ابو یوسف حیله اسقاط زکوة روا داشته فرمود آنچه ابو یوسف روا داشته حق است یا صدق باب پنجم در بیان صوم و فی الحدیث من صام رمضان وقامه ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کما فی الحمادیة و در جامع گفته که افضل اعمال بعد از زکوة روزه است ای کف النفس از اکل و شرب و وطی از فجر تا غروب با نیت اگر اول شب نیت کرد و بعده روزه در بال او خطور نکرد تا غروب صایم باشد اگر نیت صوم و فطر نمیکند و میداند که رمضان است نه بر اظهر و اگر شب نیت کرد و قبل از صبح رفض کرد نه و شب نیت نفل کرد و قبل از صبح نیت فرض این باشد و شب نیت فرض کرد و بعد صبح نیت نفل فرض باشد و روا است ادای رمضان بنیتی که قبل از نصف روز شرعی بود و لیس نیت ضحوه و بعد او بر صحیح و انه و فا نیت مقارنت صبح است و روا است بنیت نفل و نیت مطلقه و بنیت واجبی دیگر مگر در سفر شرعی و مرض صحیح که این بان از آن واجب باشد اما اگر مسافر و مریض نیت نفل کنند از فرض بود در ظاهر روایت و همچنین در مطلقه بر صحیح انهمه

نزدیک امام است اما نزدیک صاحبیه از رمضان است مطلقا و نذر معین چون رمضان است مگر چون نیت واجب دیگر کند که ازین باشد و نذر قضا کند کما فی الخلاصه و اینهمه انگاه است که نیت واجب در شب کند والا نه و شرط است در قضا و کفارت و نذر غیر معین تعیین و تبییت و اگر در روز نیت یکی ازینها کند نفل باشد و اتمام او مستحب است و با فطار قضا نه اگر نیت قضا و کفارت کند نفل باشد نزدیک امام محمد و قضا نزدیک امام ابیوسف در خلاصه گفته و همچنین اگر نیت قضا و نفل کند و اگر دو روزه از یک رمضان یا دو رمضان قضا شده تعیین کند والا بر مختار روا بود و در وقت نذر معین نیت قضای رمضان کند ازین باشد نه از آن کما فی المجموعه و یا بداد روزه دارم انشاء الله تعالی روا بود و صایم باشد بر مختار کما فی المختار در جامع گفته که روزه روز شک ای سی ام شعبان چون هلال پوشیده شود افضل باتفاق کسی را که موافق معتاد او باشد و همچنین نزدیک عامه خواص یعنی علما و کسانیکه نیت او میدانند ای قصد نفل بی قصد رمضان و غیر ایشان افطار کنند بعد از نیم روز عرفی و مکروه است روزه به نیت رمضان یا واجبی دیگر و همچنین تردید میان رمضان و نفل یا واجب یا مطلق پس اگر در ظهور از رمضان ظاهر شود ازو بود والا نفل و بافطار قضا نه و بقول عامه اکثر از شعبان باشد و نیت واجبی کند ازین باشد و رائی هلال رمضان یا شوال روزه دارد اگرچه قول او مردود است و بافطار بعد از رد قضا است نه کفاره و همچنین قبل از شهادت فاسق و امر مردم بروزه کفارت لازم است بقول عامه وی شکنند یا دیگری کما فی الخلاصه و ادای شهادت لازم است در شب چون عدل باشد تا مردم افطار

عدل آنکه ارتکاب کبیره نکند و بر صغیره اصرار نکند ۱۲

بخلاف صاحبیه که نزد شان ان ز رمضان است ۱۲ الی اللذر المعین

ازو اصل بر نیت واجب دیگر کقضاء رمضان و الکفارة کان عن الواجب و علیه القضاء ما نذر و هو الاصح ۱۲ عالم

یعنی قضا بود نزد ابو یوسف و نفل بود نزد امام محمد ۱۲

نکنند اگرچه مخدره بود و همچنین فاسقی که داند که قول او مقبول خواهد شد و اگر حاکمی نباشد
در مسجد گواهی دهد و بقول او روزه دارند اگر عدل باشند و شهادت یک عدل مکلف
برمضان مقبولست اگرچه بنده باشد یا زن و شهادت مستور مقبولست بر صحیح
لیکن در خلاصه گفته که در ظاهر مذهب عدالت شرطست و دعوی و لفظ شهادت
شرط نه نزدیک صاحبین و نزدیک امام دعوی شرطست اینهمه انگاه که در
آسمان علت باشد چون ابر و غبار و دود و الا شرطست که از هر جانب که چندان
خبر کنند که متوهم نشود توافق اینها بر دروغ و امام طحاوی گفته اگر یکی از خارج
شهر آید یا از اعلی اماکن شهر شهادت او قبول است لیکن در خلاصه گفته که در ظاهر
روایت موثق نه و همچنین عید فطر چون علت نباشد و الا شرطست نصاب
شهادت و لفظ شهادت و عدالت و عقل و بلوغ نه دعوی و اضحی چون فطر
و قول اهل تنجیم اعتبار ندارد و رجوع بقول ایشان مخالف شرع است و فی الحدیث
مَنْ اَتَى كَاهِنًا اَوْ مُنَجِّمًا فَصَدَّقَهُ بِمَا قَالَ فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا اُنْزِلَ عَلٰى
مُحَمَّدٍ و حکم یکشهر بر شهر دیگر لازم شود بر صحیح چون خبر مشهور شود و عدلین بر
صوم گواهی دادند روا بود که بعد از سی روز افطار کنند بخلاف اگر در صوم و فطر
علت باشد و بر صحیح اگر در صوم علت باشد و بس و همچنین اگر در فطر باشد و بس
اگر یکعدل گواهی دهد روا افطار نکنند مگر بعد از صوم یومی مطلقا و امام محمد گفته
اگر در هر دو علت باشد افطار روا بود و امام حلوانی گفته که درین اختلاف نیست
و خلاف انگاه که در فطر صاف باشد در خلاصه گفته اگر قاضی شهادت یکی
رد کرد وی بعد از سی روز افطار نکند مگر با امام اگر بیست و نهم روز گواهی دادند

که رمضان یک روز قبل از صیام شما بود اگر ازین شهر باشند نشنوند و اگر از جای
دور آمده اند شنوند و اگر در بیت و نهم اخبار کنند که جماعت فلان شهر قبل از
شما بروزی روزه داشته اند و شب آینده ماه نه بنبیند و آسمان صاف است فطر روا
و تراویح گذاشتنی نه اگر ماه قبل از زوال یا بعد او به بنبیند صوم و افطار وا نه
و ماه از شب آینده است بر مختار در کنز گفته سحر سنت است و این مستحب است
اگرچه یک لقمه یا یک دم آب باشد و سحر از نیم شب است تا صبح فجر و تاخیر او مستحب است
وفی الحدیث ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار
وتاخیر السحور والسواک مگر چون شک افتد در فجر که فاضلتر ترکست
و اگر خورد نشکند و از امام آمده اگر جایی باشد که فجر پیدا نشود یا شب یاه است یا
یا بجنبیم او علت است نخورد و الا بد کرده باشد سحر خورد با ظن فجر قضا دهد احتیاطا
و در ظاهر روایت و علیه الفتوی اگر فجر تحقیق نیست قضاست نه کفارت کما فی
الظهیریه و مستحب است تعجیل افطار و سنت است که قبل از نماز باشد بعد از تیقن
غروب اگر ... آن شک شود تاخیر واجبست و افطار حلال نه والا قضا
لازم است ... که روز بود کفارت نیز لازم است وفی الحدیث اذا
افطر احدکم ... علی تمر فانه برکة فان لم یجد فالماء
فانه طهور ... افطار بشکر و نیم خرما یا به چیزیکه آن آتش ندیده
اولی و در تابستان آب ... نزدیک افطار با هم حوائج دعا کنند
و گوید اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت
... ذلک افطرت ... صوم الغد من شهر رمضان

نویت فاغفرلی ما قدمت وما اخرت واگر تواند بانیه صایم روزه کشاید وفی الحدیث من فطر ثلثة غفرله ومن مات وله جیران ثلثة کلهم راض غفرله

فصل در خلاصه گفته که اکتحال مفطر نیست اگرچه طعم او یابد وآنچه باندرون سر وشکم رسد از گوش وبینی ودبر مفطرست وهمچنین آنچه از جراحت شکم وسر رسد نزدیک امام بخلاف صاحبیه انطار در احلیل نه نزدیک امام ونزدیک دوم شکند وقول ثالث مضطربست اینهمه آنگاه که بمثانه رسد واگر در قصبه ذکرست باتفاق نه اما در قبل بر صحیح شکند لیکن در مختار گفته که بر مختار نزد وصول نیزه نه اگرچه آهن در شکم ماند بر صحیح نیزه در آید وبر آمد نه لیکن در جامع گفته شکند دخول غبار ودود وبوی عطر نه مخالط بینی رسید وبالا میگیرد که بحلق در آید نه دخول آب در گوش آن اغتسال نه وهمچنین صب او هو الاصح والمختار کما فی السراجیة لیکن در مکارمی از قاضیخان گفته که بر صحیح شکند اما بغیبت وعن در ودر قضا بود کما فی الجامع بدخول مگس اما ابتلاع او بقصد شکند کما فی الجامع بریختن آب در حلق باکراه قضاست نه کفاره وریختن آب در حلق نایم وجماع نایمه ومجنونه بجنون عارضی بعد نیت در افاقه شکند باتفاق بدخول آب بمضمضه واستنشاق اگر ذاکر روزه است شکند والا نه لیکن در جواهر گفته که درین بمجرد مضمضی از پره بینی نشکند تا بمیانه سر نرسد دخول قطره یا دو اشک نه واگر بسیارست که ملوحت او در تمام دهن بیاید شکند وهمچنین عرق روی ابتلاع قطره برف وباران که در دهن افتد شکند وهمچنین دخول در حلق بر صحیح کما فی الظهیریة مکیدن هلیله خشک تا عین او در نرود لیکن بمکیدن فانید

۱۵

وشکر قضاست وکفاره نه چون آن از دندان بدر شد وفرو رفت اگر غالب است شکند
وهمچنین برابر به استحسانا وبمغلوب وتشرب چون کفاره نه در ظاهر روایت و
بعضی روایات واجب است ابتلاع بزاق غیر شکند وکفاره نه لیکن در ذخیره گفته اگر
صدیق او باشد کفارت لازم آید وبزاق از دهن فرو شد وقبل از قطع برکشید
وفرو برد نه لیکن در مختار گفته بزاق ظاهر شد باعادت آن شکند وبقولی اگر
که از سر حتی لب تجاوز کند بابتلاع کنجد دندان نه واز خارج شکند وکفارت نیز لازم
آید بر مختار اما بمضغ او نه وهمچنین بمضغ دانه گندم وبابتلاع این شکند ودر کفاره
اختلاف است بخلاف جو مگر بریان کما فی السراجیه دانه انگور خورد اگر خاید قضا است
وکفاره واگر درست فرو برد اگر با تفروق باشد بقول عامه کفاره است وبر صحیح نه
والا کفارت است باتفاق کما فی الظهیریه ابریشم در دهان آورد ورنگ با بزاق وی
آمیخته شد چنانچه سرخ یا زرد یا سبز شد بابتلاع او باتذکر شکند وهمچنین ریسمان
رنگین کما فی المختار وقی نه اگرچه پری دهن باشد کما فی الجامع وعود اندک نه
وهمچنین بسیار نزدیک امام محمد هو الصحیح بخلاف امام ابیوسف وهمچنین اعاده
اندک نزدیک امام ابیوسف هو الصحیح خلافا لمحمد اما باعاده بسیار شکند کما فی المجمع
وتقیؤ شکند اگر بسیار باشد وکفارت نه والا نشکند نزدیک امام محمد ونزدیک امام
ابیوسف نه وعود این نه ودر اعاده او از امام ابیوسف دو روایت است وتقیؤ بلغم
نه اگرچه بسیار باشد بخلاف امام ابیوسف ومتفرق جمع شود اگر از جهت علتی باشد
واگر باختیار کرده نه ونزدیک امام ابیوسف اگر یک شورش باشد جمع کرده شود کما
فی الجامع بابتلاع آنچه در دندان مانده اگر کمتر از نخود باشد والا شکند واگر کمتر بدر

وفرو برد شکند و کفارت بر صحیح نه بعد از مضغ لقمه یاد آمد باشد گر فرو برد اگر از دهن بر
کشیده کفارت لازم است والا نه و هو ماخوذ العقب و با تبلاع ممضوغه غیره دیگر
حصاة و نواة و مدر قضاست نه کفارت اما باعتیاد لازم است لیکن در جامعه
گفته اگر بار ها از جهت معصیت خورد لازم باشد و علیه الفتوی و همچنین بنسبه وگیاه و
خاک وکاغذ وگل سرشوی مگر چون اکل گل عادت گیرد اما در گل ارمنی لازم است
مطلقا و در نمک لازم است بر مختار و در برگ پان لازم است و اصل آنست
که هرچه با و غذا یا دوا شود لازم است سحر کرد یا افطار بتیقن شب و روز بود قضا است
نه کفارت دو کس گواهی دادند بر غروب و دو بر عدم آن قضاست نه کفارت
باتفاق اما در طلوع مخبر کفارت است باتفاق گفتند که فجر دمیده وی
بظن افطار خوردن گرفت پس معلوم شد که آن قبل از طلوع صبح بوده و این بعد
طلوع کفارت نه و بقول یکی لازم است صایم در آخر روز بحالی شد که اگر در اول
چنان بودی روا بودی با افطار کفارت ساقط شود چنانچه بعد از افطار مریض
شد یا حیض آمد یا بیهوش گشت یا بعد از سفر افطار کرد اما اگر بعد از افطار بعمد
سلطان او را بسفر اکراه کند نه در ظاهر روایت اما در روایت حسن ساقط شود و هو
المختار کما فی المختار اما اگر بعد از آن باختیار مسافر شود باتفاق روایات
ساقط نه و همچنین بر صحیح اگر خود را مجروح کند حتی لا یطاق کما فی الظهیریة
مقیم نیت مسافرت کرد پس خورد کفارت نیست یعنی قبل از خروج از عمران کما فی
السراجیة مسافر شد و قبل از افطار از جهت کاری بخانه بازگشت و بعد از
افطار بدر آمد قضاست و کفارت و در روز نوبت تب یا حیض افطار کرد و آن

نشد کفارت ست و اگر ماهی از جهت کار خانه ضعیف شد و از جهت خوف هلاک شود قضاست نه کفارت و همچنین منکوحه خادمی ست حرّ یا بنده یا مردیست که برای سبقتن کا فتن جوبی رفته و گرما سخت شد با فطار کفارت نه بفراموشی افطار کرد بعده نظن فطر دانسته خورد کفارت نه و اگر عالم باشد از صاحبین آمده کفارت ست مطلق محتلم بگمان فطر بعمد خورد لازم ست و همچنین اگر جاهل باشد نزد یک امام اما بعد از فتوی فقیهی نه بر صحیح محتجم خورد لازم ست و فی الحدیث افطر الحاجم والمحجوم شنیده باشد یا نه که استدلال بحدیث مجتهد را ست نه عامه را کما فی التلویح مگر چون بعد از فتوی خورد اما بعد از اکتحال و ادهان غیبت و سواک مطلقاً کفارتست و همچنین بعد از جماع بدابه یا میت بی انزال اگر عالم باشد و الا نه انگشت در بر در آورد یا خیطی فرو برد اما غایب نکرد پس بعمد خورد بر عالم لازم ست و بر جاهل شبهه جماع کفارت ست و انزال شرط نه و بر مکره نه قضاست نه کفارت اگرچه بعد از دخول طایعه شد و همچنین مکره و علیه الفتوی تقبیل یا لمس یا شهوت انزال شد قضاست نه کفارت این انگاه که مس بی جامه باشد و الا اگر حرارت اعضا او یابد بشکند اگر انزال شود و اگر نیابد نه اگرچه انزال شود کما فی الذخیره اگر خرقه بر ذکر پیچید و در آورد اگر نرم باشد قضاست و کفارت و اگر درشت بود قضا و غسل لازم نه کما فی المجموعه بلواطت کفارت ست نزدیک صاحبین و بر روایت ماخوذه امام و انزال شرط نه و در شب جنب شد و غسل نکرد تا فجر شد روزه تمام ست بدست بازی کرد تا انزال شد قضاست نه کفارت و این کار در خارج رمضان حلال نیست بقصد قضای شهوت و بقصد تسکین آن امید

معفوست بجماع وابه و میت با نزال قضاست نه کفارت والا نشکند انگشت در
دبر یا قبل کرد قضا و غسل نه هو المختار و حلیه الفتوی مگر چون تر باشد باب یا
روغن کما فی الظهیریه و المجموعه لیکن در جامع گفته که بر مختار شکند و پنبه در دبر
نهاد و بتمامی غایب شد شکند و اگر طرفی از و در خارج باشد نه و همچنین اگر سلکه
یا خشبه فرو برد و طرفی از و در دست او بود نه کما فی قاضیخان در استنجا
آب بمحل حقنه رسید شکند و نباید که مورث وزر عظیم ست در رمضان قبل از نیت
خورد کفارت نه نزدیک امام و نزدیک صاحبیه قبل از زوال کفارت ست و بعد
از زوال نه قبل از زوال نیت کرد پس خورد کفارتست بر صحیح کما فی الجامع
افطار کرد قبل از کفارت باز افطار کرد یک کفارت کفایت کند و اگر بعد از
کفارت باشد کفارت دیگر دهد با جماع این در یک رمضان ست اما در دو
برای هر فطری کفارت ست نزدیک امام محمد و بقول اکثر مشایخ یکی کفایت
کند هو الصحیح کما فی الجامع و کفارت صوم چون ظهار اعتاق بنده ست مسلم
یا کافر اگر قادر باشد و الا صیام دو ماه پیاپی و با فطار یکروزه از سر گیرد کما
فی التحفه و همچنین اگر ایام بکروهه کشاید کما فی الظهیریه و زن در ایام عذر معذوره
ست کما فی التحفه اما بجماع در شب بعمد و بسهو در روز از سر نگیرد بخلاف ظهار
کما فی الجامع و الا اطعام شصت مسکین بقدر فطرت و اعتبار حال اداست
نگاه وجوب او باید که اول قضا دهد بعده کفارت کما فی الذخیره اما اگر
یکروزه داشت بی تعیین قضا بر مختار فقیه ابی اللیث روا بود کما فی قضی در
جامع گفته که امام محمد بن سلام و نصیر بن یحیی فتوی بصوم داده اند در جبابره

وگفته اند که امر کنیم باعتاق که بسا باشد که افطار کنند و باز آزاد کنند فصل
در خلاصه گفته که در نذر صیام سال معین بغیر عذر افطار کند و قضا دهد و اگر نیت
سوگند کند بافطار آن ایام کفارت ست نزدیک امام و بصوم قضا نه و در نذر
سال نامعین سالی را بالّه روزه دارد و سی و پنج روزه را قضا دهد آن از رمضان
و این از ایام و سالی پیاپی چون معین ست و در نذر بروزه این ماه یا این سال
بقیه او را روزه دارد و ماضیه را قضا نه و همچنین این هفته کما فی الکنز و بروزه
ماهی کامل را روزه دارد خواه پیاپی خواه جدا کما فی السراجیه و بروزه روز
قدوم فلان و نیت سوگند دارد و او در رمضان آمده کفارت سوگند ست نه قضا
اگر وی قبل از نیت روزه آن روز آمد و ناذر در آن روز نیت شکر کرد آن روزه از
هر دو محسوب بود اگر ناذر در آن روز قبل از قدوم او خورده یا حایض شده بر وی
چیزی نه نزدیک امام محمد هو المختار کما فی السراجیه و نزدیک امام ابویوسف
قضا ست و اگر وی بعد از زوال آمد بر وی چیزی نه نزدیک امام محمد نذر بکرد و زیجو [illegible] ست
بر زبانش ماه رفت ماه لازم شد نذر صوم ابد کرد و بسبب اشتغال معیشت نمیتواند افطار
کند و برای هر روزی نیم صاع گندم دهد و اگر فقیر بود استغفار کند اما اگر بسبب کبر سن
نمیتواند کفارت یمین دهد و از عهده بر آید و علیه الفتوی کما فی الکنز ناذر بسبب
شدت گرمای تابستان نمیتواند افطار کند و در زمستان قضا دهد معلق کرد روزه
بشرطی روزه قبل از آن روا نه و اگر بوقت اضافت کرد تقدیم از وی روا بود اگر
گوید چون جمعه آید روزه دارم نه کما فی السراجیه و نذر ده روزه پیاپی جدا جدا
روا نه و در جدا جدا پیاپی روا ست و همچنین در نذر چهار رکعت بیک سلام بدو سلام روا ست

وبرعکس نه کما فی الظهیریة در سراجی گفته ماهی بگر روزه دارم درجای دیگر روایت نذر کرد صیام جمعه عمر یا سال رسیده اند که در تابستان دشوار است راه آنست که قبل از آن در زمستان بحساب آن روزه دارد در خلاصه گفته کسی در آخر روز بحالی شود که اگر در اول روز چنان بودی روزه برو لازم شدی بروی اکنون امساک بقیه روز لازم است نزدیک ما چنانچه کودکی بعد نیم روز بالغ شود یا کافری اسلام آرد یا زنی بعد فجر یا با فجر پاک شود یا دیوانه هشیار گردد یا مسافر بشهر خود در آید بعد اکل یا سحر کند بعد فجر یا افطار قبل از غروب اما بر مخطی و متعمد و مکره و مفطر روز شک بعد از ظهور رمضان نیت او لازم با جماع که تشبیه کنند نه بر سعد دره و مسافر و مریض با جماع و بقول حایض بحنفیه خود

فصل شک افتاد در عرفه و نحر روزه افضل است و باک نیست بصوم عرفه در حضر و سفر چون قوی باشد اما حاج را روزه ترویه و عرفه مکروه است و فی الحدیث من صام یوم التّروِ فکانّما عبد الله اثنی عشر الف سنة ومن صام یوم عرفة فکانّما عبد الله اربعة وعشرین الف سنة ومن صام یوم النّحر الی ان یصلّی صلوة العید فکانّما عبد الله ستین الف سنة کما فی الکنز وفی الحدیث قال علیه السّلام لمن یصوم ایام العشر فانّ لک لکلّ یوم تصومه عدل مائة رقبة ومائة بدنة ومائة فرس یحمل علیها فی سبیل الله فاذا کان یوم التّرویة فلک فیها عدل الف رقبة والف بدنة

والف فرس يحمل عليها في سبيل الله كذا كان يوم عرفة فلك
فيها عدل الف رقبة والف بدنة والف فرس يحمل عليها
في سبيل الله ولازم است که درین ایام دعا و استغفار و صدقه بسیار کند خاصه
در روز عرفه کما فی القنیه و مکروه است روزه مسافر اگر در محنت افتد والا روزه
فاضلتر است اگر عامه یاران مفطر نباشند و اگر باشند و نفقه مشترک است افطار
فاضلتر است و روزه عیدین و ایام تشریق و روزه وصال که تمام سال روزه دارد
و پنجروز نکشاید و اگر بکشاید بر مختار باک نه و فاضلتر آنست که روزی روزه دارد
و روزی بکشاید و این روزه داود است علیه السلام کما فی المختار و روزه خاموش
که درو سخن نکند و روزه نوروز و مهرجان و اگر موافق عادت باشد باک نه و روزه
چله که این روزه نصاری است کما فی خزانة الواقعات و مستحب است روزه
ایام بیض و بقولی مکروه است در مختار گفته که این صیام آدم است علیه السلام
وفي الحديث من صام ثلث عشر ورابع عشر وخامس فانما
صام الدهر كله كما في الظهيرية و روزه محرم و اگر خواهد که روزه
عاشورا روزه دارد مستحب است که قبل ازو یا بعد ازو روزه دارد تا
مخالف اهل کتاب شود کما فی الخلاصه و روزه رجب و شعبان و ششه شوال
پیاپی و تفریق اینها در هر عشره دو دو روز مستحب است بر مختار و بقولی آن فاضلتر
از جهت تواتر اخبار وفي الحديث من صام شهر رمضان ثم اتبعه
بستة من شوال فكانما صام الدهر كله كما في الكنز
و عشره ذی الحجه و ایام صیف از جهت طول و گرمی و مکروه است روز جمعه تنها

امام ابی یوسف مگر آنکه قبل از و یا بعد از و روزه دارد لیکن در کنز گفته که روزه
اثنین و جمعه بقول عامه مکروه نه بلکه مستحب است و روزه نوروز در مختار مکروه
نه و زن و بنده و اجیر روزه ندارد مگر باذن اما اگر شوهر مریض یا صایم یا غایب
باشد روا بود و اگر شروع کنند بی اذن شوهر و خواجه و مستاجر ایشان را است که افطار
کنند و نماز برین حکمست و زن و بنده قضاء نماز و روزه نکنند مگر باذن

فصل در جامع گفته پیر فانی که روزه نتواند داشت افطار کند و هر روزه را
بمصرف بمقدار فطرت طعام دهد و انتظار ماه نکشد و اگر قادر شود قضا کند اگرچه فدیه
داده و حامل و مرضع افطار کند اگر خوف نفس یا ولد باشد باجتهاد زن یا بقول
طبیب حاذق مسلم و مراد از مرضع دایه است که ارضاع بر مادر لازم نه اگر متعینه شود
چنانچه غیر او یافته نشود کشاید و محترف محتاج قبل از مرض نکشاید و خباز خایف
ضعیف تا نیم روز بپزد اگرچه اجرت وی آنرا کفایت نکند و اگر خود را در تعب افکند
تا از غلبه عطش کشاد کفارت دهد و بقولی نه خادمیست حر یا بنده یا کسی برای
بستن یا کافتن چوبی رفته و از جهت گرما خوف هلاک شد کشاید و همچنین حره یا
داه که ضعیف شود به پختن طعام یا شستن جامه و روا است که داه امتناع آرد
از خدمت خواجه چون از فرایض عاجز آید کذا فی المختار و خایف مرض باجتهاد
یا بقول طبیب حاذق افطار کند در نوبت تپ از جهت خوف ضعف افطار کرد
باک نه و همچنین اگر مار یا کژدم گزیده بگمان نفع دارو خورد کما فی المختار مرض رفت
و ضعف ماند نکشاید و مسافر که او را قصر روا است افطار کند و افطار این جماعت
گرده مباح ست لیکن بخفیه مگر بعد از ظهور عذر اما حایض موذن نخورد کما فی

الکنز واگر مریض وحامل و مرضع ومعذور وسافر بعد از صحت واقامت
مردند واجب ست بر وارث که فدیه دهد بقدر ما فات اگر بعد از صحت واقامت
آنقدر زنده مانده باشد والا بقدر صحت واقامت هو الصحیح واگر صحت نیافت
بروی چیزی نه این آنگاه ست که از وی وصیت متحقق نباشد والا فدیه بر و لازم شود
وآن برای وجوب فدیه بر وارث ایصا رباو شرط ست واز برای ایصا بر این
مال وصیت از ثلث ست اگر وارث دارد والا از کل اگر وارث بی وصیت تبرع
کند روا بود ولازم ست اتمام روزه نفل بشروع در وا ما اگر بگمان لزوم شروع
کرد وظاهر شد که لازم نبود لازم نشود مگر در ایام منهیه ای عیدین وتشریق که صوم
این ایام بشروع لازم نشود وبافساد قضا لازم نبود وآن از امام ابیوسف آمده که
لازم آید واز زاهدی وغیرا و گفته که نزد امام بشروع لازم نشود بخلاف امامین
وافطار کند بعذر ضیافت وقضا دهد واین بر صحیح آنگاه که داعی بنا افطار
برنجد والا نه وبقول امام حلوانی آنگاه که وثوق بقضا بود والا نه وبقول فقیه ابو اللیث
آنگاه که قصد سرور مسلم باشد والا نه پس بر دعوت توقف کند تا داعی در خواست
کند که بسبب دل من افطار کن چون کشاید ثواب هزار روزه مقبول یابد وچون قضا
دهد ثواب دو هزار روزه مقبول یابد وعلیه الفتوی کما فی حیرت الفقهاء والکنز وشرح
ابی المکارم ونکشاید بعذر بر باخود وهمچنین غیر نفل از قضا وکفارت ونذر انهم
قبل از زوال ست اما بعد او مباح نه مگر چون عقوق بیکی از والدین بود یا کسی که
حق پدری دارد کما فی المجموعة الخانیة ودر ظهیریه گفته اگر مردی روزه ماه
رمضان میدارد ونماز ایستاده نمیتواند گزارد والا میتواند روزه دارد ونماز نشسته

گذارد جمعا تبین العبادتین یکی دید که صایم بفراموشی میخورد و اگر قویست نا گفتن او بر مختار مکروه بود و اگر ضعیف چون شیخ کبیر تواند که نگوید گویند یکی پیش صدیق رضی الله تعالی عنه شکایت از بدحالی برد فرمود لعلک غشتنی قدام من هو اسن منک و این بصحبت رسیده **فصل ۵ در خلاصه** گفته باک نیست بمسواک تر و خشک در صبح و شام و کحل اگرچه مزه او در حلق یابد و داهن شارب و مکروه ست مضغ علک و خائیدن طعام برای کودک چون لابدی نباشد یعنی کسی بابد که خائیده دهد یا چیزی یابد که بی این تواند خورد چون برنج و چشیدن چیزی نرباید و بقولی اگر شوهر بدخو باشد نه اما اگر خوف غبن در شتری باشد مکروه نه کما فی الجامع و مضمضه و ریختن آب بر سر و پیچیدن جامه تر این از امام ست لیکن در سلطانیه گفته که بدرآمدن در آب و ریختن آب بر سر و پیچیدن جامه تر باک نیست و در **ظهیری** گفته و فصد و حجامت بخوف ضعف و لعاب در دهن جمع کرده فرو بردن و خائیدن لب در **ذخیره** گفته باک نیست بتقبیل و مباشرت ایمن و اگر ایمن نباشد یا مباشرت فاحشه کند مکروه بود **فصل ۶ اعتکاف** بر سه گونه هست نفل و سنت موکده و واجب **در جامع** گفته که نفل مکثی هست در مسجد بنیت عبادت غیر واجبه و اقل او یکساعت ست در ظاهر روایت پس با فساد او قضا نباشد و بهر و ایتی روزی پس بوی قضا باشد و روزه در ظاهر روایت شرط نیست و بروایة حسن شرط ست و روا است که در شب اعتکاف نشیند و واجب لبث صایم ست برای عبادت در مسجد جماعت به نیت و

دروی شرط است یا رکن واگر بی روزه گوید روزه لازم شود ور وایت نذر باعتکاف
شب نه اعتکاف بر حایض و مسجد قوارع و مصلی عید جنازه واقل او یکروز است پس
قضا کند قاطع او در اثنای روز واگر قضا نکند بر وست که وصیت کند و از بحر
المحیط گفته که اقل او نزد یک امام یکروز است و نزد یک قاضی اکثر روز و نزد یک ربانی
ساعتی و بدر نیاید این معتکف روز و شب سقف چون دا خلست مگر از جهت ضرورت
چون ادای شهادت و آوردن آب و طعام چون او را خادمی نبود و خوف تن یا مال
و اخراج ظالم و اجابت سلطان و بول و غایط و غسل فرض و نفل کما فی الکنز
و وضو و توضی نکند در مسجد و عرصه او بخلاف امام محمد و باک نیست که برای وضو
خانه آید و بعد از فراغ درنگ نکند و نماز جمعه پس اگر جامع قریب باشد بعد از
زوال بدر آید و اگر بعید باشد وقتی بدر آید که تواند رسید و سنن پیش و پس در آنجا
گزارد و اگر بیش ازین در جامع درنگ کند فاسد نشود اگرچه روز و شب آنجا
ماند لیکن مکروه است کما فی الظهیریه و بدر نیاید برای عبادت و مجلس علم و نماز
جنازه مگر چون استثنا کرده باشد اما در نفل رواست که برای عیادت و جنازه
و قضای حوایج بدر آید کما فی المختار نا و بی عذری ساعتی بدر آید فاسد شود
اگرچه بفراموشی این نزد یک امام است و نزد یک صاحبین آنگاه که اکثر از نیم روز
بدر آید و هذا الیسر و رواست معتکف را اکل و شرب و نوم و تطیب و دهان و تزوج
و خلع و بیع و شرا از برای حاجت بی احضار مبیع و اگر حاضر کند یا برای تجارت باشد
مکروه بود و باک نیست با حضار ثمن و این افعال مر غیر معتکف را در مسجد مکروه اند و مکروه است
ترک سخن با مردم و خاموشی را از که خاموشی در شریعت ما عبادت نیست و سخن نکند مگر

بجز ای آنچه ورد و بزه نبود و وطی مبطل ست و همچنین بقتبیل و تفخیذ و مباشرت اگر
انزال شود والا نه چنانچه انزال بنظر و این افعال بر وی حرام شد و زن اعتکاف کند
باذن شوهر در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و ازو بدر نشود و شوهر در آن در نیاید
وگاه عذر بر آید بدانکه شرط صحت نذر نزدیک بعضی آنست که منذور عبادت باشد
و نزدیک بعضی آنست که از جنس او فرضی باشد مقصدی پس نذر نماز جنازه و عیادت
لازم نشود و نه بوضو و قرایت قرآن و نه آنکه پس از هر نماز فلان دعا ده بار خواند و نه
بخواندن درود صد بار هر روز و بقولی این لازم شود اما نذر باعتکاف باتفاق لازم ست
و در **خلاصه** گفته که در نذر باعتکاف یکروز قبل از فجر در آید و بعد از غروب بر آید و در
نذر باعتکاف رجب تعجیل روا ست نزدیک امام ابیوسف بخلاف امام محمد و همچنین در نذر
حج سال فلان و نماز روز جمعه اما در نذر بتصدق در روز جمعه تعجیل باتفاق روا بود
و در نذر معلق بقدوم غایب و شفای مریض تعجیل روا نه و نذر نیت بزبان کند و اکتفا
نکند بنیت دل که باین اعتکاف لازم نه **در هدایه** گفته که نیت شرط ست و اعتکاف
در عشر اواخر رمضان سنت موکده ست بر صحیح که پیغمبر علیه السلام
برین مواظبت کرده و بترک در شوال قضا نموده **و در شرح**
مولانا الهدایه گفته ست که ظاهر استیعاب عشره ست لیکن از
جهت ضرورت اکتفا کرده اند بجز ازو و بقولی کفایه ست **و فیه**
نظر و **در شرح خلاصه** گفته حق آنست که سنت عینی ست نه کفایه
در کنز گفته اعتکاف در جامع فاضلتر ست اگر در و نماز بجماعت
گزارند والا در مسجد حی و ذکر و درس و قرآن مستحب ست و اشتغال

بکرم

بنماز و قرائت نیکوترست و شغل بامر دنیا نشکند اگرچه حرفت بود و اشتغال بتدریس و تعلیم قرآن بکروه نه

باب ششم در حج فصل اول در جامع گفته

که حج فرض است بر هر حر مکلف صحیح بصیر قادر بر زاد و مرکب و نفقه عیال از زوجه و فرزندان خورد و خادمان از سفر تا عود بشرط امن راه از عصیان و قتل و جز آن نه بر بنده و کودک و دیوانه و نه بر زمن و یا بریده و مثل او و نزدیک صاحبین بس بوجود ..... فایده و موت نزدیک اینها احجاج لازم است و نه بر قادر بر قدر که بآن یک مرحله کرا کند و یک مرحله پیاده رود و نه بر مستاجرین شتری که بهر فرسنگی بنوبت سوار شود و درین ملک یا اجارت شرط است و باباحت لازم نه و نه بمال حرام اما اگر بوی حج کند روا بود و گفته نشود که قبول نیست و مرکب شرط در حق افاقی است و در حق غیر شرط است که قادر باشد بر رفتن و ملک زاد و مرکب نزد خروج قافله از شهر شرط است پس اگر قبل از آن مالک شود بحج کردن آن آثم نه و نه چون امن راه نبود و قتل بعضی عذر است و همچنین بحر اما جیحون و سیحون و دجله و فرات انهار اند نه بحار کما فی الظهیریه لیکن اعتماد بر قول فقیه ابی اللیث اگر غالب سلامت است فرض است والا نه و زن جوان بود یا پیر در مدت سفر شوهر شرط است یا محرم ای کسیکه حرام بود بر وی نکاح آن زن همیشه بقرابت یا رضاع یا طهر و شرط است که اینها عاقل و بالغ و موافق درین کار باشند بی اجبار و شرط است که محرم فاسق نبود و الا واجب و آذن شوهر شرط نه و تزوج بر و لازم نه اما بس امر صحیح بی شرط قریب واجب است آمایدری است که منع کند او را تا ریش و حج در عمر یکبار فرض است بر فور نزدیک امام ابی یوسف و بر تراخی نزدیک امام محمد و نمتا

و از امام دو روایت است بر اصح بر فور است پس آثم شود نزد یک شیخین تا خیر بی عذر و باد دار در آخر عمر اثم مرتفع شود و نزد امام محمد تاخیر بر صحیح آثم نه اگر ناگهان بمیرد و الا شود فقیر بعد از حج غنی شد اعاده نکند و بر دا یی کند و احجاج عاجز بسبب مرض یا حبس یا خراان روا است و واقع میشود از آمر بر صحیح و اینست ظاهر مذهب و شیخ الاسلام گفته که از مامور واقع میشود در قول اصحاب ما و آمر را ثواب نفقه باشد پس این آنگاه که عجز او تا موت او باشد و اگر زایل شود مؤدی نفل باشد از آمر و وی حج دیگر کند و از امام ابیوسف آمده اگر زوال او بعد از فراغ مامور باشد از فرض واقع شود و الا از نفل این همه آنگاه که عجز او مرجو الزوال باشد در غالب و الا بر وی احجاج لازم است و احجاج نفل بی عجز روا است و ثواب نفقه آمر راست و مامور ثواب آن حج را برای آمر کند و فرایض حج سه چیز اند احرام و این شرط است و وقوف بعرفات اگرچه یکساعت از زوال عرفه تا فجر نحر و این رکن است و طواف زیارت ای گشتن گرد کعبه در یومی از ایام نحر هفت بار چهار از ین رکن است و باقی واجب و واجبات شش چیز اند وقوف بمزدلفه اگرچه یکساعت از پس نماز فجر روز نحر تا اسفار لیکن در خلاصه از طلوع فجر گفته و سعی میان صفا و مروه و رمی جمار در ایام نحر و تشریق و طواف وداع کسی را که خارج باشد از مواقیت نه بر حلی و حرامی و حلق یا قصر و احرام از میقات و ترک اینها عمدا روا است اما دم لازم آید و سنن و آیا من است در طواف و تقبیل حجر و رمل در سه اول از اشواط طواف و سعی در باطن وادی و طواف قدوم آفاقی را لیکن در خزانة المفتین گفته که بر صحیح واجب و بتوقیت

بمنا و مزدلفه و اضطباع و جمع میان ظهر و عصر بعرفه بیک اذان و دو اقامت
و تارک اینها مسی ست و بواقی آداب اند و ترک اینها اسائت و اشهر حج شوال
و ذو القعده و عشر ذی الحجه مگر روز نحر و بقولی این نیز و روا نیست چیزی از اعمال
حج در غیر این اشهر و ایام حج و اعمال لابدی او حج اند و ز عرفه و نحر و ایام تشریق
و مکروه ست تحریم احرام قبل از اشهر باجماع و از محیط گفته که اگر امین باشد از
محظورات احرام مکروه نباشد و از نظم گفته که نزدیک امام ابی یوسف مکروه
و عمره سنت موکده ست و رکن او طواف ست و سعی و شرط او حرام ست و یکی از
حلق و قصر لیکن از شرح طحاوی گفته که احرام رکن ست و سعی و یکی از حلق و قصر
واجب و تمام سال وقت اوست و اجتناب کند چون حج و بعد از استلام تلبیه قطع
کند بر اصح و بعد از حلق از احرام بر آید و مکروه ست عمره در آن نحر و ز و میقات جا
مدنی ای محل آغاز احرام اهل مدینه و کسانیکه آنرا سپرند ذو الحلیفه ست و میقات
عراقی و خراسانی و ماوراء النهر ذات عرق ست و میقات شامی و مصری جحفه
ست و میقات نجدی قرن ست و میقات یمنی و تهامی یلملم ست و اینها آنگا
که قصد مکه از این راهها کنند و اگر غیر اینها کنند پس میقات او جائی ست که محاذی
اینها باشد و حرام ست تاخیر احرام ازین مواقیت قاصد دخول مکه را برای حج
یا عمره یا توطن یا تجارت و جز اینها پس اگر بی احرام در آید بر وی حج بود یا عمره
و همچنین هر بار اما اگر قصد کند دخول محلی را از حل و بعد از دخول آن محل بمکه
در آید بر وی چیزی نه و حرام نیست تقدیم احرام برین مواقیت بعد اشهر و
از امام آمده آنگاه که امین باشد از محظورات احرام و داخلی اروست که در مکه

برای حاجتی بی احرام در آید و میقات او حل ست و میقات مکیان برای
حج حرم ست و برای عمره حل و حد حرم از جانب مشرق شش گروه ست و از شمال
دوازده لیکن بر اصح سه گروه و از مغرب هشت ده و از جنوب بیست و چهار
و حل آنچه از حرم متجاوز بود تا مواقیت در تحفه گفته که حج را کب افضل ست از راجل
و علیه الفتوی کما فی السراجیة و مکرر حج را بر مختار صدقه فاضلترست که نفع این متعدیست
و بقول امام حج فاضلتر که درین رنج تن ست با نفقه و صدقه فاضلترست از عتق
که درین عوض حاجت وان و لا ست و در آن اجل ست و بس **فصل در ظهیری**
گفته و فی الحدیث من حج هذا البیت فلم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه چون خواهد که بحج رود باید که در قضای دیون و ارضای خصوم سعی کند
و توبه کند و قبل از خروج دو رکعت گزارد و گوید اللّٰهمّ بك انتشرت والیك
توجهت وبك اعتصمت وعلیك توكلت اللّٰهمّ انت ثقتی وانت رجائی
اكفنی ما اهمنی وما لا اهتم به وما انت اعلم به منی عزّ جارك ولا اله
غیرك اللّٰهمّ زوّدنی التقوى ووجّهنی الى الخیر اینما توجهت اللّٰهمّ انی اعوذ
بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب والحور بعد الكور وسوء المنظر فی الاهل
والمال و چون پیش در آید گوید بسم الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم توكلت على الله اللّٰهمّ وفقنی لما تحب وترضى واحفظنی من
الشیطان الرجیم و آیة الكرسی و اخلاص و معوذتین یگان بار خواند و چون سوار شود
گوید بسم الله الحمد لله الذی هدانا للاسلام وعلمنا القرآن ومنّ علینا بمحمد علیه السلام الحمد لله
الذی جعلنی فی خیر امة اخرجت للناس سبحان الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنین

وَاِنَّا اِلیٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ در جامع
گفته چون خواهد که احرام بندد شارب و ناخن و عانه گیرد پس وضو کند و غسل نیکوتر
و ازار و چادر پاک سفید پوشد نو باشد یا شسته این سنت ست و اکتفا بستر عورت
رواست و باید که رسن بر ازار نه بندد که مکروه ست و اگر بندد بر وی چیزی نیست کما فی الذخیرة
و اولیتر آنست که دوش را بچادر پوشد و بقولی از زیر بغل راست بر دوش چپ
اندازد و این آن وجه ست و الا سراویل و پیراهن را بعد از شق ازار و چادر کند
و خوشبوی مالد بر صحیح اگر چه اثر او بعد از احرام باقی ماند و دو رکعت گزارد و در
اولی کافرون و در دوم اخلاص و بعد از کافرون ربنا لا تزغ قلوبنا الخ بخواند و بعد
از اخلاص ربنا آتنا من لدنک الخ کما فی الظهیریة و بعد از فراغ گوید اَللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ و اکتفا بنیت دل بسنده است
و اما لفظ فاضلتر ست و تلبیه کند یا و از بلند بنیت حج لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ
لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالْمُلْکَ لَا
شَرِیْکَ لَکَ بکسر اِنَّ بر صحیح و زنان بلند نگویند و ازین کم نکند و اگر زیادت روا است
و خطاب لبیک اول بحق تعالی ست یا برسول یا بخلیل علیهما السلام و اظهر که وی بعد
از بنای کعبه مامور شد بخواندن مردم پس بر ابوقبیس بر آمد و خواندن گرفت حق
تعالی آن آواز را بفرزندان آدم علیه السلام در پشت پدران و رحم مادران شنوانید
کسی که توفیق یافت بجواب یکبار وی یکبار حج کرد و همچنین کسیکه نیافت او را نرسید
اگر گویند در یک کلام خطاب با دو کس منع است گوییم که اینجا و او عطف محذوفست
لبیک و اللهم لبیک و این رواست چنانچه در علیک و علیک السلام لیکن در بر حذ...

گفته که همه در خطاب با حذ است اگرچه در جواب خلیلست کروی با مر خدا ایشم خوانده و
رکن تلبیه ست با نیت اکتفا بر یکی روا نه واگر گاه تلبیه نیت حج یا عمره نکرد در هر که خوا
اغاز د مادام که طواف نکرده وچون یکبار طواف کرد از عمره افتاد کما فی الظهیریة
ولازم نیست که تلبیه گوید بلکه هر لفظی که دلالت کند بر تعظیم چون سبحان الله ولا
اله الا الله اگرچه بفارسی گوید و بعد از تلبیه دعا کند بمغفرت و رضوان و ازاد
از نیران کما فی البحر وچون احرام بست پرهیز کند از رفث ای ذکر جماع و دواعی
او و از فسوق ای خروج از حدود شریعت و از جدال ای خصومت سخت با یاران
و سکاریان و خادمان و از کشتن صید برای آنکه توالد او در غیر آب باشد اما
آبی روا بود و اشارت بحضور بقتل صید و از دلالت در غیبت بر و و از استعمال
خوشبوئی و روغن در تن یا جامه و مکروه ست بوییدن خوشبوی و ریحان و ثمار
خوشبوی و از قطع ناخن خواه خود گیرد و یا بغیر گوید یا از غیر گیرد و باک نیست بگیرد
ناخنی که شکسته باشد و از ستر روی و سر اما زن سر خود را بپوشد و روی کشاید
و اگر زن برروی خود پرده گذارد که روی از روی او دور بود روا بود بلکه از نهایه گفته
که این واجبست و از غسل سر و ریش بخطمی و زیت اما اگر بصابون یا حرض یا آب خالص
شوید بروی چیزی نه با جماع و از گرفتن موی ریش و سر و تن و باید که گاه بختن
نان احتیاط کند تا آتش موی سست او نسوزد و از پوشیدن جامه دوخته بر وجه
معتاد اما اگر پیراهن و سراویل بطریق چادر و ازار پوشد بروی چیزی نه و از پوشیدن
موزه مگر چون نعلین را نیابد پس باید که از زیر شتالنگ ببرد و اما نه نیابد ازار
و موزه رو داشت و از جامه رنگین به زعفران و حنا و اسپرک و آنچه او را بوی خوش

باشد و درو شمیمه خلاف است مگر بعد از زوال است خوشبوی بغسل یا به خلوق یا بمر ورد

ایام نه اغتسال بوجهی که ریم از تن زایل نشود و نه استظلال بمحمل و خانه که متخذ باشد

از سنگ باید ریا صوف یا دبر و نه از شد همیان و منطقه در کمر و تلبیه بسیار گوید در اسحار

و بعد از فراغ نماز ولو نفلاً و گاه بر آمدن بر بلندی و فرود آمدن در حضیض و نزدیک

ملاقی حجاج سوار باشد یا پیاده و هر بار که از خواب بیدار شوند و اصل آنست که تلبیه

چون تکبیر نماز است پس چون از حالی بحالی انتقال کند گوید و چون بمکه در آید اول

بمسجد حرام رود از جانب مشرق از باب بنی شیبه و چون بیت الحرام او را در نظر در آید

تکبیر و تهلیل گوید و دعا کند گفته‌اند که چون نظر بر جمال کعبه افتد دعای مستجاب است و

توقیت نکند در دعا که رقت دل گیرد پس توجه کند بحجر اسود و دست بر دارد چون نماز

و باطن کف بجانب او کند و تکبیر و تهلیل گوید پس استلام کند پس استلام حجر کند اگر

تواند بلا ایذا و الا عصا و مثل او بحجر مالد و او را بوسد و بباطن کف اشاره کند

مکبراً محمداً مصلیاً بعده کفین خود را بوسد اما از نزدیک بحجر نشود مگر در خلو

بعده چادر از زیر بغل ایمن و هر دو طرف بر کتف افگند و بطواف قدوم آغاز کند و

از ایمن خود بجانب در کعبه ای ملتزم نه بجانب رکن یمانی که مکروه است و بروهی

اعتبار ندارد و هفت بار گرد خانه مبارک گردد از ورای حطیم و در سه اول رمل

کند ای سرعت در مشی و تحریک منکبین چون مبارزان و در باقی با وقار باشد و

رمل کند در هر یکی از آن سه بار از حجر تا حجر و در غلو درنگ کند و چون راه یابد رمل کند

و اگر در آن سه رمل فراموش کرد بعده یاد آید رمل نکند و بروی چیزی نه و همچنین

اگر در این چهار باقیه یاد آید رمل کند و در حال طواف قرآن نخواند و دعا نکند

و با یاد نیت بذکر حق تعالی و هر بار که بحجر گذرد استلام دو کرد بذکور بجا آرد و استلام کن
یمانی در ظاهر روایت حسن است و از امام محمد آمده که سنت ست اما رکن عراقی و
شامی را استلام نکند و ختم کند طواف را باستلام بعده بمقام خلیل الرحمن علی نبینا و
علیه السلام دوگانه گزارد و در غلو بجای دیگر از مسجد گذارد و در خارج نیز روا ست
بعده دعای عام کند و این نماز واجب است و بر روایتی سنت و بعده باز استلام کند
و آب زمزم نوشد از هر دری که خواهد بیرون آید و اولیتر آب بنی مخزوم ست بعده بر صفا
برآید تا خانه نماید و استقبال کند بجانه و حمد و صلوة و تکبیر و تهلیل و تسبیح بسیار گوید
و دست بردارد و دعای دارین کند و تلبیه گوید و فرود آید و بجانب مروه با وقار
رود و سوار نشود و چون بطن وادی رسد میان دو کوه سعی کند بقدر بیست
و پنج آیه بقره پس بر مروه برآید و کند آنچه بر صفا کرده استقبال و ذکر این یک
شوط شد باز از مروه فرود آید در بطن وادی سعی کند و بر صفا برآید و کند آنچه
اولا کرده این دو شوط شد و همچنین هفت شوط تمام کند چهار از ینها سعی صفا
و سه از ینها سعی مروه و اگر از مروه آغاز دو چهار از ین شود و سه از صفا پس صحیح
یک سعی اعاده کند اما زن سعی اعاده نکند و بر میلین بر نشود دیگر در خلوت و بعد از
سعی بمسجد در آید و دوگانه گزارد و در مکه مقیم شود و از محظورات احرام پرهیز کند و روا ست
که طواف نفل در میان کند پس از و دوگانه گزارد اما سعی موصل نکند پس بعد از ظهر سابع
ذی الحجه خطبه خواند بجلسه و در آن تعلیم مناسک کند از کیفیت خروج بمنا و مکث
و نماز در و خروج بعرفات و وقوف و افاضه پس نماز فجر ترویه بمکه گزارد و بعد از
نماز و بر روایتی بعد از طلوع آفتاب بجانب منا برآید و نزدیک مسجد خیف جای

گیرد وشب آنجا بماند وفجر عرفه در تاریکی گزارد وبعد از طلوع آفتاب بجانب عرفات
رود واگر شب عرفه بمکه باشد وبعد از نماز فجر بعرفات رود گذر آن بر منا روا
بود با اسارت وبر راه مقام نگیرد تا بنمره رسد وبعد از زوال وضو کند
یا غسل واین فاضلتر وامام بر منبر نشیند وبعد از نماز دو خطبه خواند با جلسه
مناسک تعلیم کند واز وقوف بعرفه ومزدلفه ورمی جمار وحلق وطواف زیارت
ودر خطبه تلبیه نگوید وبعد از فراغ ظهر وعصر گزارد بیک اذان ودو اقامت وفصل نکند بسنت
که مکروه است والا اذان برای عصر اعاده کند در ظاهر روایت وامام از برای جمع
احرام وجماعت با امام یا نائب او شرط کرده پس منفرد جمع نکند وعصر در وقت
گزارد وصاحبین جماعت شرط نکرده اند واین هر دو نماز بمنزله یکیست پس بظهور
فساد در ظهر وعصر نیز اعاده کند اگرچه آن درین نبود وبعده توجه کند بموقف اعظم
ونیز در جبل رحمت ایستد مستقبل قبله وعرفات موقف ست کل او مگر بطن عرنه
وحمد وصلوة وتکبیر وتهلیل وتلبیه ساعت بساعت گوید ودعا عام کند وباید که امام
سوار باشد وقوم در پس او مستقبل ومستمع کما فی الهدایه وباید که عامه دعای او
این باشد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نَعْبُدُ اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ
لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيْ قَلْبِيْ نُوْرًا
وَفِيْ بَصَرِيْ نُوْرًا وَفِيْ سَمْعِيْ نُوْرًا اَللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِيْ صَدْرِيْ
وَيَسِّرْ لِيْ اَمْرِيْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ
وَشَتَاتِ الْاَمْرِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ ادْعُوْنِيْ

استجيب لكم انك لا تخلف الميعاد اللهم هذا مقام المستجير
بك العائذ من النار فاجرني من النار بعفوك وادخلني
الجنة برحمتك اللهم اذ هديتني للاسلام فلا تنزعه
مني ولا تنزعني منه حتى تقبضني وانا عليه وفقني
لما افترضت علي واعني على طلب رضائك واداء حقك
واجعلني من اعظم عبادك نصيبا من خير تقسمه في هذه
العشية بين عبادك الصالحين من نور تهدي به او رحمة
تنشرها او رزق تبسطه او ضر تكشفه او بلاء تدفعه
او فتنة تصرفها اللهم امن روعتي واستر عورتي
واقلني عثرتي واقض عني ديوني واغفر لي ولوالدي
ولمن ولدت ولقرابتي اللهم انك دعوت الى الحج ووعدت
المغفرة على شهود مناسكك وقد اجبناك ولكل وافد
جائزة فاجعل جائزتي في هذا الموقف ان تغفر لي ذنوبي
وان تؤتيني في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار هذا في الظهيرية والبرجندي وحصن
الحصين وبعد از غروب بمزدلفه روند با وقار وآرام ومردم نیز با امام
آیند بی تقدیم وتاخیر لیکن از جهت ازدحام روا است چون از حد عرفه تجاوز
نکنند وعشائین را در اول وقت عشا گزارد بیک اذان واقامت ودرمیان
نفل نگزارد وبتسبیحی شغل نکند والا برای عشا اقامت گوید مغرب در عرفات

یا در راه گزارد و اعاده نکند تا فجر و پس از وی اعاده واجب نه و نزدیک امام
ابی یوسف اصلا اعاده نکند لیکن اساءت و اینجا برای جمع حرام و جماعت و امام
شرط نیست لیکن از روضه گفته که نزدیک امام اعظم شرط است نه جماعت و نزدیک (لیکن اگر تنها گزارد گنهگار میشود)
صاحبین این نه آن بعد فجر سحر در تاریکی گذارد و پس بمزدلفه ایستد و حمد و صلوة
و تکبیر و تهلیل گوید و دست باسمان کند و گوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا جَمْعٌ اَسْاَلُكَ
اَنْ تَرْزُقَنِيْ فِيْهِ جَوَامِعَ الْخَيْرِ كُلِّهٖ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
وَرَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَرَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَرَبَّ الْحِلِّ وَالْحَرَامِ اَسْاَلُكَ اَنْ تُبَلِّغَ رُوْحَ مُحَمَّدٍ مِنِّي
السَّلَامَ اَسْاَلُكَ بِنُوْرِ وَجْهِكَ الْكَرِيْمِ اَنْ تَغْفِرَ لِيْ
ذُنُوْبِيْ وَتَرْحَمَنِيْ وَتَجْمَعَ عَلَى الْهُدٰى اَمْرِيْ وَتَجْعَلَ التَّقْوٰى
زَادِيْ وَذُخْرِيْ وَاِلَى الْجَنَّةِ مَآبِيْ وَهَبْ لِيْ رِضَاكَ
عَنِّيْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ يَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ كُلُّهٗ اَعْطِنِيْ مِنَ
الْخَيْرِ كُلِّهٖ وَاصْرِفْ عَنِّي الشَّرَّ كُلَّهٗ اَللّٰهُمَّ حَرِّمْ لَحْمِيْ
وَعَظْمِيْ وَشَحْمِيْ وَسَائِرَ جَوَارِحِيْ عَلَى النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ گویند که پیغامبر علیه السلام در شب مزدلفه دعا کرد (مغفرت)
امت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت که پروردگارت سلام میرساند و میگوید که
بخشیدم همه را مگر مظالم باز بعد از فجر دعا کرد مبالغه بسیار حکم آمد که این نیز بخشیدم پیغمبر
علیه السلام تبسم کرد پرسیدند فرمود دیدم که شیطان گریخت و خاک بر سر کرد پس
بلال را رضی الله عنه فرمود که ندا کند که حق تعالی از همه در گذشت کما فی الحمیدی

۳۸

وبمزدلفه کل او موقف ست مگر بطن محسر بعد از روشنائی قبل از طلوع بمنا آید و رمی جمره عقبه کند سوار باشد یا پیاده متوجه شد بجمره و کعبه را از یسار کند و منار را از یمین خود و دستها را تا بمنکبین بردارد و هفت سنگریزه از اسفل بجانب اعلا از بالای حاجب ایمن خود هر بار تکبیر گوید بسم الله و الله اکبر اللهم اجعله حجا مبرورا و ذنبا مغفورا و سعیا مشکورا کما فی البرجندی و وقت مستحب این رمی از طلوع آفتاب تا قبل زوال ست و روا ست بعد از طلوع فجر این روز و همچنین اگر بعد از طلوع فجر بعد از زوال تا ما قبل فجر ثانی نحر رمی کند روا بود با کراهت و نزند مگر از آنچه از جنس زمین باشد طین مدر و یاقوت نه زر و نقره کما فی الظهیریه و بمقدار او مقدار نواست واگر کمتر یا کلان تر از و بود غیر مستحب باشد و باید که مغسول باشد و سنگریزه از هر جا که خواهد گیرد مگر از سنگریزها مرمیه که مکروه ست کما فی الظهیریه و آز ابن عباس آمده رضی الله تعالی عنهما هر که حج او مقبول ست سنگریزهای او بردارند و الا همانجا گزارند و از نجا ست که آنجا جمع نشده از هفت هزار سال باز مگر مقدار بخیار و باید که مسافت میان رامی و مرمی مقدار پنج گز باشد یا اکثر و اگر نزدیک ستد و سنگریزه برد و نهد روا نبود و اما طرح او روا بود لکنه اسائه لمخالفة السنة و جای ستد که محل وقوع بیند اگر سنگریزه قریب از جمره افتد روا بود و اگر دور افتد روا نه و اگر بر پشت مردی یا محمل افتاد و قرار گرفت نه و اگر قرار گرفت میان وادی افتاد روا بود و در کیفیت رمی اختلاف است بقولی سنگریزه ابر ابهام نهد و یاری خواهد از مسبحه و بقولی او در انظرف ابهام و مسبحه گیرد لیکن بر مختار مشایخ بخارا بهر کیف که خواهد زند و اگر از بالای وادی اندازد

کما فی الهدایه ترک افضل بود و اگر آن هفت سنگریزه را بیکدفعه بنیداز د محسوب نباشد
مگر از یکی و اگر بجای تکبیر تسبیح یا مانند او بگوید روا بود زیرا که مقصود ذکر حق ست
و قطع کند تلبیه با ول رمی ازین هفت بر صحیح و بعد از رمی آنجا برای دعا نه ایستد و بمنزل آید
پس ذبح کند اگر خواهد موی سر تراشد یا قصر کند ای از موی سر بقدر انمله گیرد
و آن احب ست این الگاه که بر سر او قرحه نباشد و الا بی این حلال شود و حادم
موی را اجرای موسا بقولی واجب هو مختار الخلاصه و بقولی مستحب ما لحق یا
موسا معذور نیست وهی بعد از ایام نحر خون دهد اما زنان قصر کنند و این زمان او
همه محظورات احرام شود مگر جماع و دواعی او پس بمکه درآید و طواف زیارت کند
روزی از روزهای نحر بکیفیتی که گذشت در رمل و سعی نکند اگر در طواف قدوم نکرده
باشد و الا کند و بتاخیر این طواف ازین سه روز کراهت تحریمیه ست و دم واجب شود
نزدیک امام بخلاف صاحبیه و اگر در شب طواف کند مجزی بود و اکنون زن
نیز حلال شود پس باز بمنا رود و شب بمکه نکند و نه در راه که درین ایام بیتوتت در
غیر منا مکروه ست و بعد از زوال آفتاب از ثانی نحر تا غروب استحبابا تا د تا آخر
شب جوازا سه جمره زند آغاز کند از جمره متصله مسجد خیف پس از جمره متصله بآن
پس جمره عقبه زند و این هر سه جمره هفت کرت زند و بهر یکی تکبیر گوید و مستحب ست
که بعد از اولی و وسطی رو بقبله کند و بآسمان دست بردارد تا دوش بعد از حمد و
درود دعا کند و این وقوف بمقدار بیست آیت ست و در پس عقبه نه ایستد از برای
دعا و همچنین در ثالث نحر سه جمره زند و همچنین در روز رابع اگر آنجا ماند و ماندن خوبتر
ست و اگر نماند و قبل فجر برآمدن این روز ساقط شد اما بعد از فجر برآمدن باید زد

روانه واگر درین دو روز قبل از زوال رمی جمار کند نزد یک امام روا است بخلاف صاحبیه اما
در آن دو روز بر مشهور از امام روا نه و بر روایتی از امام روا است لیکن بعد از زوال افضل است و بعد رمی
کر پس او رمی است آوردن او پیاده فاضلتر است کر پس او دعاست و الا سواره
مکروه است که متاع خود را پیش از خود بمکه فرستد و خود برای رمی بمنا باز آید و بعد از
فراغ بمحصّب فرود آید و اگرچه ساعتی و این سنت است بر اصح و آنجا بر راحله
توقف کند و دعا کند پس بمکه در آید و طواف وداع کند سبعًا بی رمل و سعی و دو
رکعت در مقام گزارد و این آنگاه است که اراده خروج از مکه باشد و اقامت
دو فاضلتر است باجماع اگر قادر باشد بر خیر چون طواف و نماز و صدقه و مجتنب
باشد از شر چون انشاد شعر و فحش و مالا یعنی و فی الحدیث اِنَّ الحَسَنَةَ فِیْهَا
تُضَاعَفُ کَالسَّیِّئَةِ اِلٰی مِائَةِ اَلْفٍ و الا مکروه است اقامت در و
نزد یک امام پس آب زمزم نوشد بسه دم و پس هر دم بخانه کعبه بیند و آن آب بر روی
و سایر اندام ریزد که از هر درد شفاست و گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ رِزْقًا
وَاسِعًا وَعِلْمًا نَافِعًا وَشِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ کما فی الظهیریه و فتح
القدیر و البرجندی و فی الحدیث مَاءُ زَمْزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهٗ یعنی بهر مراد
که نوشد باید که این آب از بهشت کشیده شد برای اعانت ولد خلیل علیهما السلام
و باقی است بر اوصاف جنت از رنگ و حلاوت و لذت و اگرچه نشاربان بنی
از جهت مصلحت ایمان بغیب و چندان نوشد که اضلاع او پر شوند کما فی شرح
الحصن و باید که از جهت دفع تشنگی دارین و شفای امراض ظاهری و باطنی نوشد
و این آب فاضلتر است از آب کوثر کما فی شرح الجنة بعده عتبه کعبه را بوسد

دروی وسینه ساعتی بر ملتزم نهد و تکبیر و تهلیل وحمد وصلوة گوید ودست راست بجانب عتبه باب برداشته دعا کند و گوید اَلسَّائِلُ بِبَابِكَ يَسْأَلُ مِنْ فَضْلِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَيَرْجُو رَحْمَتَكَ كَمَا فِي الظَّهِيرِ بعده باستار کعبه چنگ زند ودعا کند باجتهاد گریان وافسوس کنان واگر گریه نیاید تباکی کند که علامت قبول است وگوید اَللّٰهُمَّ لَكَ حَجَجْتُ وَبِكَ اٰمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَاِيَّاكَ اَرَدْتُ فَتَقَبَّلْ نُسُكِي وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَكَفِّرْ عَنِّي سَيِّاٰتِي وَاسْتَعْمِلْنِي فِي طَاعَتِكَ اَبَدًا مَا اَبْقَيْتَنِي وَاَعِذْنِي مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اَسْتَوْدِعُكَ دِيْنِي وَاَمَانَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي فَاحْفَظْهَا عَلَيَّ وَعَلٰى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ هٰذَا اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ اِلَيْهِ وَاَحْسِنْ اَوْبَتِي حَتّٰى تُبَلِّغَنِي اَهْلِي وَاكْفِنِي مَؤُنَتِي وَمَؤُنَةَ عِيَالِي وَجَمِيعِ خَلْقِكَ اٰئِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ وَلِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهٗ وَنَصَرَ عَبْدَهٗ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ پس توجه کند بحجر و تکبیر گوید بعد پس پا باز گردد تا از مسجد بدر آید بعده از مکه برآید و به نزدیکی او فرود آید تا قافله جمع شود بعده بسوی مدینه معظمه محترمه رحلت کند بقصد زیارت روضه

۴۲

مطهره منوره سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که این فاضلتر شد و با تست و در فتح القدیر گفته که نزدیک واجبست و فی الحدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی و چون بمدینه رسد قبل از دخول غسل کند یا وضو و آن فاضلتر و جامه پاک پوشد و نو فاضلتر در ظهیری گفته چون بمدینه در آید استعداد زیارت کند بآرام و وقار و هیبت و اجلال و دعا کند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ وَمَا اَظْلَلْنَ وَرَبَّ الْاَرَضِیْنَ وَمَا اَقْلَلْنَ وَرَبَّ الرِّیَاحِ وَمَا ذَرَیْنَ اَسْئَلُكَ خَیْرَ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ وَخَیْرَ اَهْلِهَا وَخَیْرَ مَا فِیْهَا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِیْهَا وَشَرِّ اَهْلِهَا اَللّٰهُمَّ هٰذَا حَرَمُ رَسُوْلِكَ فَاجْعَلْ دُخُوْلِیْ فِیْهِ وِقَایَةً مِنَ النَّارِ وَاَمَانًا مِنَ الْعَذَابِ وَسُوْءِ الْحِسَابِ و چون بمسجد در آید درود گوید و دعا کند و دو رکعت گزارد و اگر خواهد که جای نماز پیغمبر علیه السلام را دریابد نزدیک منبر آید و در پیش تا بوتی که در پیا را و نهاده اند نماز گزارد که آن مقام پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و بعد از نماز بروضه توجه کند و گوید اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ اَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَاَدَّیْتَ الْاَمَانَةَ وَنَصَحْتَ الْاُمَّةَ وَجَاهَدْتَ فِیْ اَمْرِ اللّٰهِ حَتّٰی قَبَضَ اللّٰهُ رُوْحَكَ حَمِیْدًا مَحْمُوْدًا فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنْ صَغِیْرِنَا وَكَبِیْرِنَا خَیْرَ الْجَزَاءِ وَصَلّٰی عَلَیْكَ اَفْضَلَ الصَّلٰوةِ وَاَزْكَاهَا وَاَتَمَّ التَّحِیَّةِ

۴۳

وَاَعْمَاهَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَقْرَبَ النَّبِيِّيْنَ
وَاَعْطِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيْلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيْلَةَ وَاَوْرِدْنَا
حَوْضَهٗ وَاسْقِنَا مِنْ كَاْسِهٖ وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهٗ وَاجْعَلْنَا
مِنْ رُفَقَائِهٖ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ هٰذَا اٰخِرَ الْعَهْدِ
بِقَبْرِ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارْزُقْنَا الْعَوْدَ اِلَيْهِ يَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْاِكْرَامِ پس بعمرین سلام گوید وحاجت خواهد و در فتح القدیر گفته که اهم حوائج حسن خاتمه و توسل
و مغفرت است پس از پیغمبر شفاعت خواهد و گوید یا رسول الله اَسْأَلُكَ الشَّفَاعَةَ
بِكَ اِلَى اللّٰهِ وَاَنْ اَمُوْتَ مُسْلِمًا عَلٰى مِلَّتِكَ وَسُنَّتِكَ و سلام
موصی برساند و گوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ
فُلَانٍ يَا فُلَانَ ابْنِ فُلَانٍ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ و مستحب
است که هر روز بزیارت بقیع رود خاصه روز جمعه و روز شنبه در مسجد قبا رود و بنوشد
آب چاههای که پیغامبر علیه السلام از آنها میخورد و وضو میکرد و در ظهیریه گفته
که در مدینه درود بسیار فرستد که یک درود بمسجد پیغامبر علیه السلام بمنزله هزار
درود است در مساجد دیگر و گفته اند که هیچ دعا درین مواقف موقت نیست هر
دعا که کند روا بود و آنچه مذکور شده بعضی مروی اند از پیغامبر علیه السلام و بعضی
از اصحاب و تابعین رضی الله عنهم و لازم گیرد قرائت قرآن را چون سوار باشد
و تسبیح را چون عامل باشد و دعا را چون تنها باشد در جامع گفته که عذر زن
مانع اعمال حج نیست مگر طواف پس اگر قبل احرام حائض شد غسل کند و احرام
بندد و همه مناسک بجا آرد مگر طواف و سعی و اگر روز نحر قبل از طواف حائض

۵۱ مسئله صدیق اکبر و عمر رضی الله عنهما ۴۴

شد بعد از قطع حیض طواف کند و اگر بعد از طواف حایض شد طواف وداع
ساقط شد **فصل** محرمان چهار اند یکی مفرد بحج و آن گذشت دوم مفرد بعمره
وی بنیت عمره کند و بعد از طواف سبع و سعی عمره او تمام شود پس سر تراشد
و حلال شود سوم قارن وی بنیت هر دو یکجا کند از میقاتی در اشهر یا قبل از آنها و
بگوید اللهم انی ارید الحج و العمرة الخ و تلبیه کند به نیت هر دو و بعد دخول مکه با افعال
عمره آغاز د طواف کند سبعًا رمل کند در سه اول پس سعی کند و عمره این چنان
متمتع درین پنج روز نکرده نیت و حلق نکند بعد سعی بلکه روز نحر بعده افعال
حج کند از طواف قدوم و جز آن بر وجه مسطور و واجب است که بشکرانه توفیق قران
ذبح کند بعد از رمی یومی از ایام نحر و اگر عاجز آید از ذبح و ثمن او ده روزه دارد
سه قبل از نحر و فاضلتر سابع و ثامن و تاسع ذی الحجه است و هفت بعد از افعال
حج هر جا که خواهد بمکه و غیر آن و تتابع شرط نیست در آن سه و نه درین هفت و اگر
سه قبل از نحر نداشت دم متعین شد و این هفت نیز ندارد و اگر بر دم قادر نشود
حلال شود بر وی دو دم باشد یکی برای قران و یکی برای تحلل قبل از هدی و اگر یکی بعد
از ده روز و قبل از حلق یافت ذبح کند بعد از حلق نه این همه آنگاه که طواف عمره در
اشهر حج کرده باشد و الا ذبح نکند و در هدایه گفته اگر کسی هر دو طواف و سعی بهم جمع کند
روا بود با اسارة چهارم متمتع احرام عمره کند از میقات یا قبل از و در اشهر حج
یا قبل از آنها و طواف و سعی کند و حلق یا قصر و این از عمره حلال شود و قطع کند تلبیه
در اول طواف بعد استلام پس بمکه بماند بصفت حلال و روز ترویه احرام حج
کند از حرم لیکن فاضلتر آنست که قبل از روز ترویه احرام بندد کما فی الجامع

پس حج کند چون مفرد مگر آنکه رمل کند در طواف زیارة و سعی کند و ذبح کند و اگر
نیابد روزه دارد چون قران و اگر متمتع خواهد که هدی براند احرام بندد و هدی براند
و این فاضلتر است از و مگر آنکه منقاد باشد و بدنه را قلاده کند نیز اشعار یا فعل اشعار
او مکروه است نزدیک امام و نزدیک صاحبین نیکوست و این حلال نمیشود بعد از عمره
بحلق که از برای عمره کند بلکه بحلقی که از برای حج باشد در روز نحر و مکی افراد کند و قران
و تمتع او را مکروه است مگر آنکه بکوفه آید و قران کند و قران افضل است از تمتع و تمتع از افراد
و نزدیک امام ابویوسف قران و تمتع برابر اند **باب هفتم در نکاح** در ذخیره گفته
که نکاح منعقد میشود بایجاب و قبول که معبر باشند بلفظ ماضی یا یکی امر باشد و دیگر ماضی
چنانچه گوید خویشتن را بتو بزنی دادم و وی گوید قبول کردم یا بگوید خویشتن را بمن
بزنی ده و زن گوید بزنی دادم یا دختر خویش را مراده وی گفت دادم شود و اگرچه او
نگوید پذیرفتم اما دادی و نه دادم نه بپذیرفتم که آن توکیل است و این استخبار مگر چون
اراده تحقیق کنند نه استخبار لیکن از امام سرخسی آمده که دادی و ده برابر اند و باید
که لفظ بزنی نیز افزایند که بی این در انعقاد اختلاف است و منعقد میشود بلفظ
هبه و صدقه و تملیک نه بلفظی که معنی او فهم نکنند و ندانند که نکاح باین منعقد نمیشود
و بقولی منعقد میشود مطلقا و هو المختار الوقایه و لیکن در جامع گفته که این در حکم
است نه در دیانت و نه بگفتن با زن و شوییم بر مختار اما اگر قاضی حکم کند نافذ شود
و نه بقول طالب نا چون زن گوید بخشیدم نفس خود را بتو و شرط است حضور دو حر
مکلف مسلم یا یک حر و دو حره که سخن هر دو را بیک جا شنوند پس صحیح نباشد
نزدیک صبیه و نه نزدیک اصم و مجنون کما فی الحجاب و نه نزدیک مست

لا یعقل کما فی السراجیه لیکن نزدیک سکرانی که نکاح را داند صحیح بود و اگرچه
نزدیک هشیاری یاد نیارد کما فی الجامع و نزدیک نایم همچنین بر اصح کما فی الزجیز
و نه نزدیک اصم نزدیک بعضی که سماع شرطست و هو الصحیح کما فی مختار الجوابات فاما
نزدیک کر هی که بفریاد در گوش بشنود صحیح باشد کما فی الخانی و نه بشهادت ملک
و کما فی السراجیه و نه بشهادت خدا و رسول خدا کما فی الخلاصه و درست بشهادت
نابینا و گنگ شنوا و همچنین بحضور دو فاسق اما نزدیک دعوی ظاهر نشود و همچنین
بحضور ابنی عاقدین یا ابنی یکی ازین دو اما گواهی اینها برای قریب قبول نه
و همچنین نکاح مسلم ذمیه کتابیه را نزدیک دو ذمی نزد یک شیخین خلافا لمحمد اما گواهی ایشان بر مسلمان
و بر ذمیه قبولست و اگر بعد از سماع یکی اعاده عقد کنند تا دیگر شنود اگر یکی مجلس باشد
نزد یک بعضی روا بود و نزدیک عامه نه و الا بالاتفاق نه الکل فی الجامع و شرط نیست
فهم کلام عاقدین و هو الاصح کما فی الخلاصه و التحفه لیکن در ظاهر شرطست تا
بحضور دو هندی که فهم نکنند روانه و رویت زن شرط نیست تا اگر آواز قول
وی از خانه شنوانند که در آن غیر او نباشد روا بود و الا نه و همچنین در توکیل و نکاح حاضره
منتقبه غیر معروفه درست بر مختار اما احتیاط در دفع نقابست یا ذکر نام پدر و جد
آن اما امام شمس الاسلام اوزجندی فتوی بر جواز میداد و نکاح غایبه غیر معروفه
روانه تا ذکر نکند نام او و نام پدر و جد او پس اگر گوید نکاح کردم زنی که وکیل ساخته
مرا بنکاح خود روانه لیکن بقول خصاف مثل این تعریف کافیست اما حلوانی
گفته که خصاف عالم بزرگ و مقتدا بود اما غایبه که او را گواهان دانند و زوج
نام زن گیرد روا بود چون دانند که مراد او همان زنست **فصل در نکاح محرمات**

درجامع گفته روا نیست نکاح محرمات نسبیه از اصول و فروع و خواهر و خاله و عمه
و فروع برادر و خواهر و رضاعیه چنانچه آید ان شاء الله تعالی و صهریه از اصول منکوحه
واگرچه موطوءه نباشد و فروع مدخوله و منکوحه اصول و فروع آنا و وطی بامر موروثه
از پدر روا است تا نداند که پدر با وی وطی کرده کما فی الخزانه و فروع و اصول مزنیه
اما اگر کور از پس آید حرام نشود نزدیک بعضی و هو الاصح کما فی الذخیرة و بقول
شود و علیه فتوی شمس الاسلام الاوزجندی و از نتف گفته که فروع موطوءه
بملک یمین و شبهه حرام است و ممسوسه بی حایل و الا اگر گرمی یابد ثابت شود و الا نه
واگرچه شهوت باشد کما فی الذخیرة و مسئله اگر مرد تصدیق کند او را از شهوت
و اگر تکذیب کند و گمان او نیز برین بود نه و بمس موی نیز حرمت ثابت شود لیکن در
تحفه از فقیه ابی جعفر گفته که بمس لقان نه و منظوره بسوی فرج مدور او و بقول بسوی
فرج دراز و بقول بسوی عانه و بقول بسوی شق و علیه الفتوی لکن فی الخزانة ان
الفتوی علی الاول و نظر در ماورای آبگینه معتبر است نه نظر در عکس در آینه و آب انهما
که متکیه باشد اما اگر نشسته باشد هموار یا ایستاده بر صحیح ثابت نشود و همچنین اگر بعد
مس و نظر انزال شود بر صحیح و بنظر سوی دبر نه و بنظر زن بسوی فرج مرد نه بخلاف
طرفین و در مس و نظر شهوت شرط است ای انتشار آلت یا زیادتی در جوان و میل دل
بازیادتی در پیر و عنین و بقول عامه میل دل و اشتها عناق لکن فی الهدایة الصحیح
هو الاول اما در حق زنان میل دلست و بس و اگر بعد از مس شهوت شود حرمت
ثابت نشود کما فی فتح القدیر و دختر نه ساله مشتهات است و علیه الفتوی و کم از نه
و اشتهای کافیست و شرط نیست بلوغ هردو تا اگر بالغه آلت کودکی را در فرج خود

در حد ثابت شود کما فی الذخیره و ظهیریه باقرار ثابت شود ولو بما زنا و اگر تکذیب خود کند تصدیق

نبود اما رافع نکاح نیست پس وطی با او زنا نبود و بر شوی دیگر حرام باشد و اگر خبر این سالها

رود مگر بعد از ستارکه کما فی القنیه و جمع نکند میان دو زنی که اگر یکی مرد بودی بر دیگری

حرام بنکاح و نه بوطی بملک یمین تا اگر دو دختر دو عم یا دو عمه یا دو خال یا دو خاله را جمع

کند روا بود و همچنین جمع میان زن و دختر شوی او و اگر خواهد منکوحه در ملک در آید وطی

مملوکه روا نبود و اگر خواهد داه تزویج کرده ابود اما وطی و دواعی نکند با هیچ یکی تا یکی را

بر خود بسببی حرام نکند این انگاه که داه موطوره باشد و الا وطی منکوحه و است کما فی الهدایه

اما اصل و فرع داه موطوره هرگز روا نه و روا است تزویج کتابیه ذمیه باشد یا حربیه اما نکاح

این در دار حرب مکروه است اما نکاح مسلمه کتابی را روا نه و امه با حره لیکن مکروه است

و محرم و محرمه و زن باردار از زنا زانی را باجماع و همچنین غیر او را نزدیک طرفین و علیه

الفتوی لیکن وطی و دواعی با وی روا نبود و نفقه واجب نشود تا وضع لیکن از نهایه گفته

که وطی او روا است باجماع و مستحق نفقه باشد باتفاق چنانچه در نکاح زانی و نکاح چهار زن

از حرائر و اما زیاده اکثر و بنده را نصف ازین و نکاح مجموعه یا محرمه در یک عقد و مسمی مر او را

باشد نزد یک امام و نزدیک صاحبین قسمت کرده شود بر مهر مثل هر دو و اگر دو خواهر را در

دو عقد خواهد و اول معلوم نه نکاح هر دو روا نه و نصف مهر هر دو را دهد کما فی الهدایه

مهر و منیت نکاح داه خود یعنی مترتب نشود بروی آنچه مترتب شود بر نکاح از وجوب

و بقاء نکاح بعد از طلاق و وقوع طلاق و اگر بسبب تنزه نکاح کند روا بود و نکاح مانکه

خود و نکاح وثنیه و مجوسیه و مرتده و همچنین وطی ایشان بملک یمین و معتزله و خامسه در

عدت رابعه و بنده ثالثه در عدت ثانیه و همچنین در عدت زنی که جمع با او روا نه اما العدة

زن و دختر را یک مرد در نکاح کند روا بود نزد علما ۱۲

چرا که اینجا وطی بغیر نکاح درست ست ۱۲

وفات زوجه نکاح خواهر او بروزی روا است وهمچنین خامسه بعد از مردن رابعه ونکاح
داد برحره اگرچه این کتابیه صغیره مجنونه باشد وهمچنین در عدت حره واگر جمع کند حره را
در یک عقد روا نبود مگر نکاح حره ونکاح حامله که نسب حمل او ثابت باشد باجماع چنانچه
مشتبه ونکاح متعه وموقت **فصل** نکاح حره مکلفه بی اذن ولی او درست بکر باشد یا ثیبه
نزدیک شیخین در ظاهر روایة ونزدیک امام محمد موقوف است وفقیه ابی جعفر گفته که امام
محمد قبل از موت خود لیکن بقول شیخین رجوع کرده در جامع گفته که در ظاهر روایت فرق
نیست میان کفو وغیر کفو لیکن ولی او را در غیر کفو حق اعتراض است مطلقا واین حق
بقولی بعد از ولادت نماند وبقولی باقی است واین گاه ولی راست عصبه باشد یا نه محرم
باشد یا نه هو الصحیح وبروایت حسن از امام در غیر کفو باطل است وماخوذ اکثر است وعلیه
الفتوی وجبر نکند ولی حره بالغه را اگرچه بکر باشد ای زنیکه موطوره بنکاح نباشد وهمچنین
حر بالغ را واگر بکر بالغه از استیذان ولی خاموش ماند یا تبسم کند یا خنده کند بی
استهزا یا گریه کند بی آواز اذن بود خواه قبل از نکاح بود یا بعد از نکاح اگرچه سنت
چنان است اما خنده بطریق استهزا اذن نباشد وگریه با آواز رد است وتسمیه شوهر شرط
نه تسمیه مهر بر اصح لیکن بر صحیح اگر مزوج پدر یا جد باشد شرط نیست والا شرط است
واگر بعد از تزویج خبر رسد نیز همین حکم است لیکن اگر مخبر فضولی باشد عدد یا عدالت
شرط است نزدیک امام بخلاف صاحبیه واگر رسول باشد باجماع نه کما فی الهدایه ودر
استیذان بیگانه اذن بقول است وهمچنین در استیذان ابعد چون اقرب غایب باشد بغیبت
منقطعه الا خاموشی رضاست اما ثیب رضای او بقول است وانچه قایم مقام او
باشد چون تمکین از جماع وطلب نفقه ومهر وثیب آنست که بعد از تزوج مباینه شود

بوجهی واگر بکارت او بوثبت یا حیض یا جراحت یا تعنیس زایل شود در حکم ثیب است
بزنا نزد یک امام بخلاف صاحبیه مگر چون مشتهره باشد که سکوت او رضا نبود کما فی
الهدایه یا مسطوره باشد بشبهه یا بنکاح فاسد و همچنین اگر حد بروی اقامت کنند یا
زنا عادت او شود بر صحیح کما فی الکافی و رضاء غلام بقولست یا بفعل اگر اختلاف
افتد مرد گوید خاموش بودی زن گوید رد کرده ام قول زنست واگر بر خاموشی زن گواه
گذراند قبولست واگر نگذراند زن را سوگند داده نشود نزد یک امام و نزد یک صاحبیه
داده شود و هو المختار پس بنکول بر زن حکم کرده شود و درست ولی را انکاح صغیر و
صغیره و لو ثیبا نه عاقل او را و نه وصی اگرچه پدر وصیت کرده و نه ملتقط را کما فی
خزانة المفتین و چون پدر و جد تزویج کنند نکاح لازم شود و بعد از بلوغ رفع آن نتوان
اگرچه بغبن باشد و همچنین اگر بغیر کفو باشد کما فی شرح ابی المکارم این نزد یک
امام است و نزد یک صاحبیه اگر بغبن فاحش یا بغیر کفو باشد عقد روا نه کما فی الهدایه
اما غیر پدر و جد مخیر اند نزد یک بلوغ یا بلوغ خبر نزد یک طرفین بخلاف امام ابی یوسف
و اما در قاضی در غیر وی خلافست بر صحیح کما فی الهدایه اما انکاح ایشان بغبن فاحش
و بغیر کفو بر صحیح روا نه و خاموشی زن بکر نزد یک بلوغ یا بلوغ خبر رضاست و خیار
او باطل نیست تا آخر مجلس نماند تا اگر بر شهود سلام گوید یا از نام شوهر یا
مهر پرسد خیار نماند و اشهاد شرط اختیار نیست بلکه شرط اسقاط یمین است
و علم بخیار نزد یک شیخین شرط نه و نزد یک امام محمد خیار او تا علم ممتد است
بخلاف معتقه که رضای او بقول است یا بفعل و خیار او ممتد است و جهل
معتقه عذرست زیر حر باشد یا بنده که این مشغولست بخدمت

خواجه بخلاف آن و معتق را هیچ خیار نیست اما خیار بلوغ کودک و ثیب حره باشد یا
داه باشد باطل نشود مگر برضای صریح یا دلالة او چون قبله و مس و اعطاء مهر کما فی الوقایه
و چون قبول مهر و تمکین و طلب نفقه نه خوردن نفقه طعام شوهر و خدمت او و خلوت همین و خیار
ایشان بقیام از مجلس نرود که همه عمر وقت است و شرط است قضای قاضی برای
فسخ بلوغ و این فرقه است بی طلاق پس اگر مدخوله باشد مهر لازم شود و الا نه و در
شوهر غایب فسخ روا نه پس گاه بلوغ اختیار کند و بعد حضور دعوی کند و ثیب مختار
است کما فی الخزانه و قضا در فسخ عتق شرط نه بمجرد اختیار زن فرقه افتد و نه علم زوج
باختیار زن و نه حضور او و تعلیق شرط است **فصل** ولی عصبه است بر ترتیب ارث بشرط
حریت و تکلیف و اسلام در ولد مسلم نه کافر و آن پسر است پس پسر او پس پدر پس پدر او
پس برادر اعیانی پس علاتی پس پسر آن پس پسر این پس عم اعیانی پس عم علاتی
پس پسر آن پس پسر این پس عم اعیانی پدر پس عم علاتی او پس پسران ایشان
برین ترتیب پس ابعد عصبات که آن پسر عم بعید باشد پس مولی عتاقه
پس عصبه او الکل فی الذخیره و اگر عصبه نباشد ولی مادر است پس ذو رحم این نزدیک
امام است و نزدیک صاحبین غیر عصبه ولایت ندارد و علیه الفتوی پس مولا موالات
سلطان پس قاضی اگر در منشور او باشد و الا نه و روا است تزویج ابعد بغیبت اقرب
این بقول امام فضلی و شمس ائمه سرخسی چنان است که خاطب کفو انتظار حضور یا خبر او
نکشد هو الاصح و علیه اکثر المشایخ و بقول لی مدت سفر هو الصحیح و به یفتی کما فی الکافی
چون اقرب بالغ باشد از تزویج روا بود تزویج ابعد باتفاق و همچنین در اختفای او پس
اگر بعد تزویج ابعد اقرب ظاهر شود روا بود اما در حضور او موقوف است لیکن

انگاه که اقرب اہل باشد والا روا بود کما فی الذخیرة کودکی را دو ولی دارد چنانچه دو برادر ہر که تزویج کند روا بود و اگر ہر یکی تزویج کرد اول روا بود و اگر یکجا افتاد ہر دو باطل شود کما فی الخزانه در خلاصه گفته زنی بمردی گفت میخواہم که خود را تزویج کنم و لی ندارم روا ہست که عقد کنند آنا امام محمد بقول امام باز گشته و اگر بقا بار گوید وی اذن کند که نزدیک امام نکاح بغیر اذن ولی روا ہست بکر باشد یا ثیب باید که فتوی برین داده شود چنین گوید که اذن دادم اگر قرشیه و عربیه و مملوکه و منکوحه و معتده غیر نه و از امام محمد آمده که زنی نزد وی قبل از موت او سه روز گفت که ولی مرا تزویج نمیکند مگر با خذ مال فرمود برو و خود را تزویج کن

فصل ۴ در جامع گفته که اعتبار کفایت در وقت نکاح ہست تا اگر بعد از نکاح کفو نماند فسخ او روا نبود و اعتبار جانب زوج را ہست پس نکاح شریف و ضیعه لازم باشد و ولی را حق اعتراض نه و عکس اگرچه نافذ ہست لیکن لازم نه و کفایت در عرب بنسب ہست پس بعض قریش کفو بعض دیگر باشد و عرب و عجم کفو ایشان نه پس عالم و وجیه چون سلطان کفو علویه نباشد و ہو الاصح لیکن از محیط گفته که عالم کفو علویه ہست که شرف علم فوق شرف نسب ہست و عرب در میان خود کفو اند نه عجم را مگر آنکه عالم یا وجیه باشد و عجم باسلام پس فی و ابوین در آن کفو ہست ذمی آبا را نه صاحب یک صاحب جد را و نه مسلم صاحب پدر را و بحریت و این چون اسلام ہست و دیانت ای صلاح و تقوی پس فاسق کفو صالحه بنت صالح نبود و بمال پس عاجز از معجل و نفقه کفو فقیره نباشد و قادر کفو غنیه ہست و اگر صالحه وطی نباشد قدرت بر نفقه شرط نه و از مضمرات گفته که عالم یا علوی که قادر بر مهر نباشد کفو ہست صغیره غنیه را و بحرفت پس حائک و حجام و کناس و دباغ و حلاق و بیطار و حداد کفو عطار و بزاز و صراف نباشند و اکثر همه خادم ظلمه ہست و اگرچه مال بسیار دارد

کمینه تر

جلد ثانی

که وی چون ومال مردم بخوردہ آفراد اینها بهم کفواند وبه بعضی در ذخیره گفته

اگر صغیره را یکی نظن صلاح نکاح بست بعده او را شارب یافت ودختر بعد از بلوغ ابا

کرد اگر پدر شرب زونا دانسته وغالب اهل بیت او صلاح ست نکاح او باطل بود

اتفاقاً وخلاف در امام وصاحبیه جائیست که پدر دانسته تزویج کند زنی غیر کفو را ایشیم

کرد روا بود در ظاهر روایت از امام وهمین ست قول اخیر صاحبیه اما اولیا را حق

اعتراض ست در خلاصه گفته زنی غیر کفوی را خواست روا هست که تا رضای اولیا

امتناع آرد وعلیه فتوی الفقیه ابی اللیث ودر ظاهر روایت توانند وبسیار مشایخ بر این

فتوی داده اند وهو المأخوذ کما فی المختار آما احسن واوثق اول است که اگر بخاصمه ولی

تفریق شود این وطی بشبه بود ومختار در نکاح بغیر ولی قول اخیر امام ابویوسف ست اگر

کفو بود روا بود والا نه وعلیه فتوی السرخسی نزدیک امام رو هست بکر باشد یا ثیبه ونزدیک

امام محمد نه مطلقاً اگر زنی خود را تزویج کرد بکم از مهر مثل اولیا او را بمهر مثل رسانند

یا تفریق کنند ونزدیک صاحبیه ایشان را ولایت نیست **فصل پنجم** در جامع گفته

اقل مهر ده درم ست پس اگر تسمیه کند کم از ینها را ده لازم شود واگر تسمیه کند غیر اینها

را اسمی واجب شود نزدیک مردن یکی از زوجین وهمچنین اگر در علانیه تسمیه اکثر ما

فی السر کنند نزدیک امام ونزدیک صاحبیه ما فی السر واجب شود مگر چون برین گواهی

داشته باشد که باتفاق همین لازم شود واگر طلاق قبل از خلوت باشد نصف مسمی

واجب شود وهمچنین بهر فرقتی که از جانب مرد باشد واگر تسمیه نباشد مهر مثل لازم

شود بطلاقی که بعد از خلوت باشد وبموت یکی از آنها قبل از خلوت در شرح

وقایه گفته که مطلقه موطوره را متعه مستحب ست مطلقاً وغیر موطوره را اگر تسمیه نکرده اند

وطی کرده شده ۱۲

ای در وقت کردن مهر اگر مثل در قبضه باشد بس نزد امام موم ...

۵۵ یعنی آنکه بار شده ...

۵۶ از اوقات ...

قبل الدخول وجب المهر کاملا ...

۵۷

و هبت و الا غیر مسمی صحت و در جامع گفته مستحب ست متعه بهر فرقتی که از جانب
زن باشد بعد خلوت مطلقاً و طلاق قبل از خلوت باشد یا بتسمیه و خلوت صحیحه
خلوتیست که نباشد در آن مانعی حسی از وطی چون مرض لحوق ضرر و صغر و ثالث مگر
کودک لا یعقل یا مغمی علیه یا نایم یا نابینا لیکن در خلاصه گفته بوجود نایم و کرد شب
صحت دارد و در روز نه یا بودن موضع غیر مامون الاطلاع چون راه کلان و مسجد
و حمام و تقول امام شداد مگر در تاریکی اما اگر زن زن را نشناسد اختلاف ست و نه مانع شرعی
چون رمضان و نماز فرض و احرام حج فرض یا نفل و عمره نه روزه قضا و نذر و کفارت
و نفل بر اصح و نه نماز نفل و قضا و نذر و نه مانع طبعی چون حیض و نفاس اما جب و خصی
و عنین نه و مهر مثل مهر زنیست که از خویشان پدر وی باشد و مماثل بود با وی در سن
و جمال و حسب و مال و عقل و صلاح و شهر و عصر و بکارت و ثیابت و همچنین بعضی
اینها و الا از جانب نه از مادر و خویشان او مگر چون وی از خویشان باشد اینهمه آنگاه
قاضی در مهر مثل هیچ فرض نکرده باشد و زوجان بر چیزی راضی نشده باشند و الا همان ست
اینهمه در حره بود اما در داه مهر مثل او بقدر رغبت درست و آزادی آمده که ثلث
قیمت است و متعه پیراهن ست و خمار و چادر و از پنج درم کم نکنند و از نصف مهر مثل زیاد
و اعتبار حال زن راست بر اصح در سفلا از کرباس و در وسط از قز و در مرتفعه از ابریشم لیکن در
هدایه گفته که صحیح اعتبار حال مرد راست و درست نکاح بی ذکر مهر و بشرط نا مهر و بغیر مال متقوم و مجهول
الجنس و درین صور مهر مثل لازم است و مجهول الصفت و درین وسط و اجب یا قیمت او و در عقد یا تسلیم
و مخیر شوهر ست نه زن نکاح کرد بهزار بشرط نا اخراج اگر وفا کرد بهزار است و الا مهر مثل نکاح کرد بهزار
بشرط اقامت و بدو بشرط اخراج با آن یکی لازم شود و با این مهر مثل نزدیک امام

اما از دو بیشتر آید و از یکی کم نکند و نزدیک صاحبیه دین دو لازم شوند و در نکاح فاسد چون
نکاح محارم مؤبده و موقته و مکرهه و بغیر شهود و داه بر حره یا در عدت قبل از وطی
چیزی لازم نشود و اگرچه با وی خلوت کرده یا او را از پس آمده اما بعد از وطی مهر مثل لازم
شود اگر فرزندی آید بر شش ماه از گاه وطی نسب او ثابت شود همچنین از گاه نکاح نزدیک
شیخین و نزدیک امام محمد و علیه الفتوی در خلاصه گفته که متارکه در نکاح فاسد بقول
است چنانچه گوید ترکتک و اگر از نکاح او انکار کند متارکه نشود تا نگوید که برو و تزوج
کن و هریکی را حق فسخ است بغیر حضور دیگر قبل از دخول و بعد از دخول حضور شرط است
و بقولی نه اگر مردی از زن دو ساله غایب شد آن زن دیگری را خواست و او را ازین فرزندان
اولاد اول است نزدیک امام و علیه الفتوی و امام عبد الکریم خرجانی که از تلامذه امام است
گفته که امام ازین قول باز گشته و گفته که اولاد ثانی است و علیه الفتوی چنانچه در نفقه
ظهیریه و در فصل هژدهم ذخیره و قاضیخان و در حیض مسعودی گفته و نزدیک ابو یوسف
اگر پسر کم از شش ماه زاده ازین تزویج از اول است و الا از دوم و نزد امام محمد
اگر پسر کم از دو سال زاده از اول است و اگر پسر اکثر از دو زاده از ثانی است و اگر زن
دعوی طلاق کرد و بعد از عدت تزوج نمود اول منکر است نیز برین خلاف است و اگر شوهر
اول حاضر نباشد و مسئله چنان و لد از اول باشد در همین موضع در جامع گفته اگر در عقد
قدر معجل و مؤجل بیان کردند همچنان شود و تا اجل کل بغایة مجهول است بر صحیح روایت
که در واقع معلوم است و آن طلاق است یا موت و اگر مناصفه کند روا بود و اجل یکی از نیز
دو باشد و بقولی حال و حجت و اگر مهر مؤجل بود و قبل از اجل طلاق داد اجل بر
حالست و اگر بیان نکردند اعتبار عرف راست یعنی نظر کند مسمی و زن پس اگر عرف

تنصیف کند همچنین بود بر صحیح و همچنین اگر علم کند به تعجیل یا تاجیل کل بس اگر طلاق رجعی
دهد معجل نشود نزدیک عامه و نکیر و از و دیگر بعد از عدت و زن قبل از اخذ معجل مستوفاة
که منع کند او را از وطی و بعد از آن نه و حیله آنست که وقت عقد از زن فرصت تا پی
گیرد و بعد از مضی ماه او را حق منع نماند و همچنین در تبیع کما فی الخزانة و اگر همه
مؤجل باشد او را حق منع نبود خلافاً لابی یوسف و به فتوی الصدر الشهید و قبل از
اخذ معجل میتواند که منع کند او را از سفر و بعد از آن نه اما اگر به دهی بدر آرد پی مسافت
سفر روا بود باتفاق و منع از آن از وطی و سفر در صورت مذکوره روا است اگر چه قبل
ازین تمکین داده نزدیک امام و نزدیک صاحبیه نه و فتوی بر آنست در سفر و برین قد
وطی اما قبل از وطی یا بعد از وطی بکر بود یا صغیره یا مجنونه با جماع تواند که منع کند از
هر دو و در همه صور نفقه برجاست نزدیک امام و نزدیک صاحبیه در موطوره و ساقط
ست و قبل از اخذ معجل میتواند که بسفر رود یا از منزل شوهر بحاجتی از حوایج مذکوره
بر آید بی اذن او بر وجه مذکور اما بعد از آن نه و این بان شوهر را هست که او را از
شهری بشهری برد در ظاهر روایت و علیه الفتوی و بقول مسافت سفر نبرد و
بسیاری از مشایخ بر منید و به یفتی لفساد الزمان و اضرار الغریب اما اگر از شهری
بدیهی برد آورد یا از دیهی بشهری روا بود و بسیاری از مشایخ فتوی برین داده اند
کما فی المختار و همچنین از دیهی بدیهی کما فی الکافی چیزی بزن فرستاد پس زن
سیگوید که این هدیه است و شوهر میگوید که از مهر قول شوهر است با یمین مگر آنچه
مهیا باشد برای خوردن و باقی نماند چون لحم و شرید و در مانند طعام و شهد
و آرد قول شوهر است و بر مختار فقیه اگر از آنچیزهاست که بر شوهر است چون

خمار و درع و متاع خانه هدیه باشد والا قول شوهر چون سوزه و جادر و ذخیره گفته
اگر بعد از وفات زن در جهاز او اختلاف شد میان پدر و شوهر قول شوهر است مگر چون
پدر اقامت بینه کند بر عاریت و بینه صحیحه در اینجا آنست که نزد تسلیم بدختر گواه گیرد که بعاریت
میدهم یا خطی نویسد و در آن دختر که اینهمه ملک پدر من است و نزد من بعاریت و این در
قضاست نه احتیاط شاید که در صغر از برای دختر خریده باشد و احتیاط آنست که آنچه در
خط باشد بثمن معلوم پدر از و بخرد و دختر از ثمن او را ابراء دهد و از امام علی سغدی آمده
که قول پدر است و ماخوذ مشایخ ما اینست لیکن صدر شهید گفته که مختار از برای فتوی
آنست که اگر عرف بر تملیک است قول شوهر اوست و اگر عرف مشترک بود قول پدر

فصل در جامع گفته که نکاح بنده و مکاتب و مدبر و داه و ام ولد بی اجازت خواجه
موقوف است و اگر اجازت کند نافذ شود و گو دلالةً و اگر رد کند باطل شود تا خاموش
او بعد از علم اجازت نه و چون اذن کند فروخته شود بنده از برای مهر و نفقه
و سکنی اگر خواجه نه دهد دیگران سعی کنند و اگر قیمت بنده از آن حقوق ناقص شود
باقی را از خواجه طلبد و اگر زیاده باشد او را باشد و اگر بنده را از ملک خود بدر آورد به هبه
یا صدقه یا وصیت مهر بر قبه او باشد و همچنین در بیع بر صحیح و اگر آزاد کند بر وی باشد قبل
از مهر و قیمت بر خواجه نیست که داه بخانه شوهر فرستد و ترک استخدام کند بلکه خدمت خواجه کند
و اگر شوهر فرجه یابد وطی کند و خواجه را ولایت منع از این نیست مگر قبل از اخذ معجل و اگر
تبویت کرد او را است که باز بخانه بیارد و استخدام نماید همچنین اگر شرط کند با شوهر لیکن نفقه او بر وی
نیست مگر به تبویت و اگر رد کند او را بسوی خدمت خود رواست و نفقه از شوهر ساقط شود و اگر در روز
خدمت خواجه کند و در شب خدمت شوهر نفقه روز بر آن و نفقه شب بر این و در خلاصه گفته داه

خود را به بنده خود داد روا بود و مهر ساقط شود و نفقه او بر خواجه است و بعد از عتق
مخیر است و اگر خواهد که امر بدست خود کند گوید بزنی دادم او را بتو بشرط آنکه امر او بدست
من باشد طلاق دهم او را هر بار که خواهم و بنده قبول کند امر در دست او شود اما اگر بنده
گوید که داد خود را بمن بزنی ده بشرط آنکه امر او بدست تو باشد طلاق دهی او را هر بار که خواهی
و او تزویج کرد نه که این تفویض قبل از نکاح است بخلاف آن در عالمگیری گفته داد زن غلام
خود داد و این غایب باشد و خواجه میخواهد که او را تصرف کند باید بگیرد حیله آنست که گاه نکاح
امر طلاق بدست خود کند و اگر نکرد در بیع بجهت آن غایب بزنی کند و داد او را شیر دهد تا هر دو
بر او حرام شوند و روا است که خواجه در غیبت بنده بی رضای او زنی خواهد و اگر او را شیر نباشد
او را بدست معتمدی فروشد که بیع داد بقول طلاق است قاضی حکم کند تا دیگری او را
ندارد **فصل** در جامع گفته واجب است تسویه میان زوجات بکر باشد یا ثیبه جدیده یا
قدیمه بالغه یا مراهقه مسلمه یا کتابیه در ماکول و مشروب و ملبوس و بیتوتت در صحبت و وطی اگر چه
زوج مریض باشد یا مجبوب یا خصی یا عنین یا زمین و اختیار در بدایه و مقدار شوهر را است
و داد منکوحه چون حره است مگر در بیتوتت که این را نیم است از آن و اگر یک زن دارد و چند
سریه یکشبانروز با وی باشد از چهار روز و در بواقی با هر که خواهد از سراری و همچنین اگر
سه زن دارد یکشبانروز با هر یکی باشد و یکروز و یکشب با هر که خواهد از ینها لیکن در هر چند
گفته که بر صاحب یکزن و چند داد قسم نه تا اگر خصومت کند امر کند او را بصحبت احیانا و تو
نکند بر صحیح و در سفر قسم نه و قرعه اولیتر غلوله سازد از گل یا آرد و درج کند در رقعه که بر
سفر و حضر نویسد و بکودکی دهد که بهر زن غلوله دهد پس اگر بعد از قدوم زن دیگر گوید
که بعد به مدت سفر با وی باشد نشنوانند +

۵۹

كما في السراجية و ترک قسم و رجوع از زنان روا است و خائف از عدل زن دیگر را نخواهد
لیکن از شرح تاویلات گفته روا است که امر در آیهٔ کریمه فَاِنْ خِفْتُمْ اَنْ لَا تَعْدِلُوا
فَوَاحِدَةً محمول است بر ندب یا اگر غیر خائف را روا است لیکن با امتناع ماجور باشد از جهت
ترک ادخال غم بر زن كما في السراجية کی زن بصیام و شب بقیام میگذراند و زن بر وی
یاری خواست امر کرده شود او را به بیتوتت و رعایت حق او احیانا و مقدر نیست از امام مده
که شبی از چهار شب لیکن از مضمرات گفته که امام ازین باز گشته **فصل** در خزانه گفته که
نکاح در اعتدال سنت مؤکده است در جامع گفته که نزدیک جمهور مستحب است و در توقان واجب
است چون قادر باشد و در حال خوف جور مکروه است در خلاصه گفته که نکاح مستحب است
در کنز گفته که میان وعید است و بقول فاف مکروه است لیکن از عمده گفته که نکاح از
شعائر و افضل است که از صدیقه آمده رضی الله عنها که نکاح و زفاف در شوال بود و
بعد از زفاف ولیمه سنت است و وطی اول فرض است و باقی سنت تا اگر یکبار رسید پس عنین
شد زن را خیار نبود و جماع در آخر شب نیکوتر است از اول و نباید که قبل از ملاعبت
جماع کند و باک نیست که زن ها مرد فرج دیگری مالد بلکه امید ثواب است و هر یکی بخرقه علیحده
اندام خود را پاک کند و بعد از فراغ ایستاده نه ایستد بلکه بر پشت آخسید آنگاه بر خیزد
امید که آن حمل ذکر گردد كما في البستان و بعد از وطی بول کند و الا عقبه
منی بماند و از آن دائی پیدا شود که او را دوائی نباشد و باید که ذکر را بشوید
و غسل با آب سرد نکند مگر بعد از زمانی تا تپ نشود و در مباشرت مستقبل قبله نباشد
و در اول و آخر و میانه ماه مکروه است که شیطان شریک میشود و سخن بسیار در آن
حالت نکند که گنگی ولد از وست و بفرج زن نه بیند که کوری او از وست و

استاده و بعد از احتلام جماع نکند و مکروه است وطی شیراة بشیر فاسد و حکایت ساختن زن خود و آنچه بوی گذشته کما فی التحفه و فی الحدیث اِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً الرَّجُلُ یُفْضِیْ اِلٰی امْرَاَتِهٖ وَتُفْضِیْ اِلَیْهِ ثُمَّ یَنْشُرُ سِرَّهَا کما فی المشارق و وطی در علم عاقل و حضور ابناء اگرچه دایه باشد کما فی الخلاصه و همچنین نایم و نابینا کما فی البرجندی و مدهوش کما فی الجامع و ادخال ذکر در دهن زن و بقول کما فی الذخیره و فی الحدیث لَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَکُمْ سِرًّا فَاِنَّ الْغَیْلَ تُدْرِکُهُ الْفَارِسَ فَتَدَعْثِرُهُ و غیل آنست که زن مرضعه را وطی کند و از آن حمل گیرد شیر فاسد شود و ولد ضعف بگیرد و چون مرد شود و سپاه اند از آن ضعف بوی رسد و سبب هلاک او شود کما فی الظهیریه و درست نیست وطی مکاتبه و الا عقر و هد و مشترکه هیچ یکی را و مرهونه نه راهن و نه مرتهن را و مستاجره نه موجر را و نه مستاجر را در مدت اجاره اما اگر در وقت اجاره هم درست که در شب وطی کند یا و همچنین صغیره که خوف هلاک او در آن بود کما فی البرجندی و کسیکه مالک داهی شود بشرا یا بهبه یا بصدقه یا بمیراث یا بغنیمت حلال نیست او را وطی آن داه و نه دواعی او قبل از استبرا اگرچه نا وطی بایع محقق باشد چنانچه داه بکر بود یا از زن یا از کودک یا از خصی حرم کما فی الجامع و آن حایض بیک حیض ست و حیضی که نزد بایع بیند محسوب نیست یا گرچه بعد قبض مشتری از آن پاک شود و در صغیره و آیسه ماهی و اگر ماهی بعد از عقد پیش بایع ماند اعتبار نبود تا نزدیک مشتری ماه نگذرد و در حامله بوضع حمل و بعد از نفاس جماع کنند و واجب نشود استبرا بر زن ارداه مگر چون حامله شود و اگر کسی قبل از استبرا وطی کند گنهگار شود لیکن بعده ساقط شود و کسی که انکار استبرا کند کافر نشود بقول عامه و حیله اسقاط

جایز است تا اگر بایع بعد از ظهر قبل از قربان فروخته شد و الا نه و اسهل آنست که ولی را مکاتبه
کند پس فسخ کند برضای او و خواجه را هست که وطی کند لیکن در تیسیر گفته که استادان این حیله
را نه پسندیده اند و در هدایه گفته که حیله اسقاط نزدیک امام ابو یوسف روا است و نزدیک
امام محمد نه لیکن با خود تفصیل مذکور است و آن چنانست که اگر مشتری در تحت حره ندارد وا
بعد از تزویج بخرد و الا بایع قبل از بیع او را بمعتمدی که در تحت او حره نبود تزویج کند بعده
مشتری بخرد و شوهر قبل از دخول طلاق دهد یا مشتری بعد از خریدن قبل از قبض بمعتمدی
چنان تزویج کند پس قبض کند و او قبل از دخول وی را طلاق دهد و اگر بمحلل اعتماد نبود شرط
کند که امر وی بدست من باشد هر گاه که خواهم پای وی را گشاده کنم کما فی المسعودیه و اما بعد
از وطی تزویج کرده و بر شوهر استبرا نیست نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد مستحب است

فصل در جامع گفته که چون شیر آدمیه در مدت رضاع باندرون طفل بیقین رسد
اگر چه یک قطره رضاع ثابت شود و اگر حلمه در دهن طفل در آورد و یقین نشد که بحلق رفته
نه کما فی الخلاصه و آن مدت نزدیک امام سی ماه است و نزدیک صاحبین دو سال و علیه الفتوی
و اگر در این مدت بعد فطام نوشد ثابت شود اگر چه بطعام مستغنی شده است اما بعد از مدت نه
تا اگر شیر زن خود را نوشد زن بر وی حرام نشود کما فی الخزانه و حکم رضاع آنست که مرضعه مادر رضیع
شود و صاحب شیر پدر پس حرام شود اولاد هر دو و هر یکی متقدمه و متاخره و اصول و
اخوت و اخوات اینها و رضیع با فرع خود خویش اینها شود پس حرام شود پسر و دختر او
شوی یا زن او بر اینها و اگر شیر دار مطلقه بعد از عدت بدیگری پیوست شیر از اول است
قبل از حمل یا جماع و همچنین بعد از حمل قبل از ولادت نزدیک امام و نزدیک ابو یوسف
از هر که معلوم شود و الا از اول و نزدیک امام محمد از هر دو و اما بعد ولادت از ثانی

ست باجماع واگر زنی را قبل از ولادت یا بعد از خشکی شیر نازل شود شیر از نیست
نه از شوهر پس بسبب رضیع بر اولادِ زن حرام شود نه بر اولادِ شوهر از غیر این زن تا روا
که رضیع دختر ایمرد را تزویج کند کما فی الخلاصه و محرّم نیست احتقان و اقطار در گوش
و احلیل و جایفه و آمه و شیر مرد و مخلوط بطعام و لو غالبا و نزدیک صاحبین غالب
محرم ست این در غیر مطبوخ ست اما مطبوخ باجماع نه و تقاطر بر صحیح اعتبار ندارد کما فی
الهدایه اما مخلوط بشیر بهیمه یا آب یا دارو اعتبار غالب ست کما فی الکافی و غلبه در
باجزا ست و در غیر برنگ یا مزه و در تساوی تحریم ست و در غلبه غیر نه اما در مخلوط بشیر
زن نزدیک امام ابیوسف تحریم بغالب متعلق ست و نزدیک امام محمد و زفر بهر دو
وازامام دو روایت ست کما فی الهدایه و محرّم ست اسقاط و شیر بکر و آن شیر از شوهر
نیست تا اگر او را قبل از دخول طلاق دهد روا ست که آن رضیع را تزویج کند و شیر مرده
و رضاع ثابت نشود مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن که عدل باشند و بعد از
شهادت جدائی کرده شود پس قبل از دخول مهر لازم نشود و بعد از آن اقل از مهر
مثل و مسمی لازم آید بی نفقه و در خلاصه گفته ثابت نشود بگواهی زن بیگانه باشد یا
مادر یکی ازین دو و اگر در دل صدق او افتد تنزه کند قبل از عقد و بعد او ولیکن بودن
روا ست تا شهادت و اگر بعد از اقرار بر رضاع میگوید اخطأت یا اوهمت یا نسیت
و میخواهد که او را بخواهد و زن تصدیق کرد مصدق باشند و اگر بر آن ثابت ست
و مع هذا او را خواست تفریق کرده شود و قبل از دخول مهر لازم نیاید و اگر
بعد از تزویج اقرار کند پس گوید اوهمت نکاح باقی ست و اگر زنی بعد
از اقرار خود را تکذیب کند و نکاح کند یا بعد نکاح خود را تکذیب کند نکاح روا بود

واگر زن را گوید که خواهر یا دختر من ست و او را نسبی معروف ست جدا نکنند اگرچه بر آن ثابت باشد و حتی اگر یکی از اهل دیه شیر داد و معلوم نشود نکاح با اهل آن روا بود و در سراجیه گفته آنگاه که یقین نشود و بر زنان واجب ست که هر بچه را بی ضرورت شیر ندهند والا یاد دارند یا نویسند

فصل در جامع

گفته نفقه فرض ست بر شوهر و اگرچه فاسق باشد بر جماع مسلمه باشد یا کافره موطوءه یا نه حره یا داه کبیره یا صغیره صالحه جماع چون مانع نباشد و اگرچه رتقا یا قرنا رو باشد این بود و این بقدر حال زن و جبین ست و علیه الفتوی لیکن در ظاهر الروایة بقدر حال شوهر ست هو الصحیح و این لازم ست و اگرچه زن در خانه پدر باشد چون طلب زفاف نکند و علیه الفتوی و همچنین اگر بعد از طلب امتناع نیارد و همچنین اگر امتناع آرد از جهت استیفای معجل و بعده کما فی الخلاصة یا بعد از زفاف مریضه شود مگر چون دراز کشد که نفقه او چون صغیره ساقط ست اما در صالحه خدمت نه جماع اختلاف ست کما فی الخلاصة نه نفقه ناشزه که بدر آید از خانه شوهر بی اذن شرع یا امتناع آرد از جهت استیفا بعد التسلیم و این نزدیک صاحبین ست و این نزدیک امام ناشزه نیست و فتوی امام صفار بر اینست کما فی البرجندی یا منع کند شوهر را از منزل خود که در آن با وی میباشد اما اگر منع کند برای آنکه بخانه خود برد یا منزل بکرایه گیرد نه یا تسلیم کند خود را بشوهر در روز یا در شب پس نفقه نباشد محترفاتی را که با شوهر نباشند مگر در شب یا امتناع آرد از رفتن بمنزل او در شهر که میخواهد بعد استیفا اما اگر بجای غصبی یا وارث دهد و وی اباکند نه و نفقه محبوسه از برای دین اما اگر بظلم محبوسه بود نزدیک امام ابی یوسف نفقه او واجب بخلاف طرفین و هو الصحیح و نه مریضه غیر مزفوفه و همچنین اگر بعد زفاف بخانه یکی از والدین آید و میتواند که در شل محفه بخانه شوهر آید

والا واجب باشد و نه حاجه که با شوهر نباشد و اگر با شوهر باشد بر وی نفقه حضر باشد نه کرای
سفر و نفقه عبارت است از سه چیز طعام پس نان با لحم اعلی است و با روغن اوسط و با شیر
ادنی لیکن این لازم نیست از جهت اختلاف احوال نعتبر بقول عدل غنیا او قیمة و
ست که بخوراند او را از آنچه خود میخورد و کسوه و این مقدر است بدو درع و دو خمار و
چادر و سراویل و جبه و این نیز لازم نیست از جهت تغیر اوقات و مدت کسوت در زنان
شش ماه است و در کودکان چهار ماه اما کفش و هیزم و صابون و اشنان و آب غسل جنابت
و حیض بر شوهر است نه چادر و موزه و نه آب وضو اگر غنیه باشد و الا شوهر آرد یا مانع
نشود از آوردن زن الکل فی الخلاصة و نه دارو کما فی المضمرات الهدایة و سکنی در خانه
صالح ما وای هر جا که شوهر خواهد میان جیران صالح بشرط آنکه نباشد در وی هیچ یکی از اهل
شوهر و اگرچه والد او یا والده یا خواهر یا ضره مگر برضای زن و یک خانه از سرا که او را
غلق باشد کافی است پس اگر جمع کند میان زن و ضره یا یکی از اهل خود در سرا و هر یکی
را خانه دهد زن نتواند که از وی جای دیگر طلبد و شوهر راست منع والدین و ولد او از
دخول بر وی نه از نظر و سخن با وی و بقولی منع نکند از دخول الدین بر وی و خروج زن
بر آنها در هر هفته و در محرم دیگر در هر سال و هو الصحیح لیکن از فضل گفته که اهل زن را
منع نکند از زیارت در هر هفته و منع از بیوتت است و علیه الفتوی و واجب است نفقه یک خادم
زن بر موسر نه معسر بر اصح اگرچه قادره باشد بر خدمت و از بنات اشراف جبر کرده شود
بر نفقه دو خادم و شرط است که خادم ملک او بود و بقولی نه و اگر خادم ندارد جبر کرده نشود
بر نفقه او این همه آنگاه که زن حره باشد و الا نه در خلاصه گفته اگر گوید من خدمت میکنم
بقولی قبول کنند و از امام ابی یوسف آمده و تفریق کرده نشود از عاجز نفقه و

بامر کرده شود او را با استقراض برو و اگر قبل از فرمن قرض گرفته برو رجوع نکند و اگر
حکم بتفریق کرد نافذ نیست در حاضر و در غایب لیکن در شرح وقایه گفته که مشایخ ما استحسان
کرده اند از جهت ضرورت که قاضی نایب شافعی نصب کند تا وی جدا کند و نفقهٔ زن بنده
بر بنده است در جامع گفته که نفقهٔ طفل حر فقیر بر پدر است لهذا بر مادر ارضاع نیست مگر
چون مرضعه پیدا نشود یا پستان غیر نمی ستاند یا کودک مال و پدر غنا ندارد که درین صور جبر کرده
شود او را بر صحیح و این روایتی است از شیخین و در ظاهر روایت جبر کرده نشود و اگر پسر غنی
باشد نفقه کند بر وی از مال وی و اگر از مال خود انفاق کند رجوع کند بر مال وی بشرط اشهاد
و اگر پدر معسر است و مادر موسره امر کرده شود مادر را با نفاق پس رجوع کند برو بعد از
یسار و بقولی نه و مادر اولیتر است از جد موسر در خلاصه گفته نفقهٔ طفل مملوک بر پدر نیست
و اگر پسر قبل از بلوغ قادر شود بر کسب پدر او را بکسبی سپارد و از حاصل او برو نفقه کند و همچنین
نفقهٔ پسر بالغ که زمن باشد یا نابینا یا مقعد یا اشل یا دیوانه یا مفلوج و اعتبار عجز پسر است تا
اگر پسر از ابنا کرام باشد و او را اجیر نگیرند عاجز است و طالب علم که مهتدی نباشد بکسب
عاجز اند چون با پیشان رشد نباشد و همچنین نفقهٔ دختر قبل از تزویج و بعد ازین نه
و اگر طلاق دهد بعد عدة نفقه بر پدر عود کند روا نبود که او را اجیر گیرد و واجب
بر غنی نفقهٔ اصول فقرا و اگرچه قادر باشند بر کسب و اگر پسر و دختر موسر باشد نفقهٔ ابوین بر هر دو
علی السویه بر ظاهر و همین از امام و علیه الفتوی و اگر یکی فایق الشیا بود کما ابن سماعه پسر جبر کرده شود
و بر نفقهٔ زن پدر نه بر نفقهٔ زن پسر و اعتبار قرب است نه میراث را بس فقیری که دختر و
ابن ابن دارد نفقهٔ او بر دختر است و میراث در هر دو همچنین در ولد بنت و برادر نفقه بر بنت و
میراث مشترک نه در جامع گفته و واجب بر نفقهٔ ذی رحم محرم بنسبی بشرط اسلام و احتیاج

وصغر یا انوثت یا زمانت و این در شش جهت است اعمی و دو دست بریده و دو پای بریده و یک دست و یک پای بریده از یک طرف
و گنگ و مفلوج و اینهمه آنگاه که کسب نتوانند والا نه کما فی البرجندی و این قید ارث است پس کسی که خال و عم
دارد نفقه بر اینها است بمناصفه مگر چون عم معسر باشند که نفقه بر خال است و ایشان بمنزله میت اند باعتبار آنکه میت
است که حقیقة معلوم نشود مگر بعد موت و در خلاصه گفته که نزد یک روایت از محمد است ترجیح حقیقت است
پس اگر عم و خال دارد نفقه او بنصفها است و همچنین اگر عم عمه و خاله دارد مگر چون عم فقیر باشد که نفقه بر عمه و خاله
باشد اثلاثا و در جامع گفته که نفقه واجب نشود برای هیچ یکی با اختلاف دین مگر زن و اصل و فرع او نه بر فقیر
مگر برای زن و ام اگر فقیر باشند و زن پسر یا برادر غنی دارد و امر کرده شود ایشان را که قرض دهند بر شوهر
و بعد از یسار رجوع کنند مگر برای فرع فقیر و اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه نفقه او برین باشد لیکن بعد
از یسار رجوع کند و نه برای غنی مگر زن را و در تحفه گفته فقیری چند پسر فقیر دارد و پسری کلان
موسر این را بر نفقه پدر و برادران جبر کنند که پدر از جهت فقر بمنزله مرده است در سراجی گفته یکی
اصل و فرع غنی دارد نفقه او بر فرع است و واجب بر صغیر موسر نفقه اقارب فقرا در جامع گفته
نفقه بنده بر خواجه است مگر مکاتب و مشترک و اگر امتناع آرد کسب کند و بر خود نفقه کند و اگر
نتواند بعد صغر به بیع جبر کرده شود و همچنین اگر زمن باشد یا داده خوب رو که او را اجیر
نگیرند کما فی البرجندی اما در بنده مدبر و ام ولد جبر کرده شود در نفقه و اگر خواجه نفقه نمی
کند بنده از مال وی بی اذن چیزی نگیرد لیکن کسب کند و نفقه کند بر خود مگر چون کودک یا شیخ یا
عاجز از کسب که اینها بقدر کفایت خود بخورند بی اذن او و کذا فی الخلاصه و همچنین اگر اذن
نکند او را در کسب و نفقه بهایم بر مالک است و جبر کرده شود برین نزد امام ابویوسف و نزد
غیر او فتوی داده شود برین در دیانت اما در نزد من فتوی داده نشود برین لیکن
تضییع او مکروه است

باب هشتم در طلاق

بدانکه

٦٧

واقع میشود طلاق از هر مکلف واگرچه هازل باشد یا مکره یا مخطی یا سست متغیر العقل

و ممیز پس طلاق صبی واقع نشود و علیه الفتوی یا بنده نه از خواجه مگر چون شرط کند وقت

عقد که امر او بدست وی باشد و بنده قبول کند و نه از دیوانه و مدهوش پس اگر به

عقل رود بر صحیح نیفتد و نه از مراهق اگرچه بعد از بلوغ اجازت کند کما فی الخزانة و نه

از نایم اگرچه بعد از آن روا دارد و طلاق سه وجه است احسن و آن یک طلاق است در طهری

که در آن وطی نکرده بشرط آنکه مدخوله باشد غیر حامله رجعی بود کما فی الخلاصة اما باین نزد یک

امام سنی است خلافا لهما دیگر حسن و سنی و این غیر مدخوله را هیبت اگرچه حایضه باشد و

مدخوله را تفریق سه طلاق رجعی در اوایل سه طهر که در آن وطی نکرده و بقولی در اواخر

و آن اظهر است این در حایضه است و الا سه طلاق در سه ماه صغیره باشد یا آیسه و

همچنین حامله نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد و زفر سنی او یکیست و طلاق اینها بعد وطی

نیز جایز است و دیگر بدعی و حرام و این بر دو گونه است یکی یک طلاق است در طهر جماع یا

در عذر مو طوءه و اینجا رجوع است بر اصح و بعد از طهر طلاق دهد اگر خواهد درین طهر

نزدیک امام و در طهر دیگر نزدیک صاحبین کما فی الهدایة و دیگر دو طلاق یا سه طلاق به یک دفعه

یا اکثر بی رجوع در میانه در یک طهر و طلاق حره سه عدد است و طلاق داده دو

اگرچه شوی مخالف آن بود کما فی الهدایة و طلاق بر دو گونه است یکی صریح که استعمال

او در طلاق باشد نه در غیر او چنانچه انت طالق و مطلقة و طلقتک و مثل این الفاظ

یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نداره و یا نیت باینه یا رجعیه یا اکثر از یکی

دارد و آنرا امام آمده که در انت طالق به نیت سه سه واقع شوند و علم زوج معنی

شرط نیست پس اگر او را بعربیة تلقین کردند و با دانسته گفت و در قضا واقع

شود لیکن در برجندی از شیخ الاسلام اوزجندی گفته که وی فتوی بر نا وقوع داده
واگر مصدر گوید بعربیه چون انتِ طالق طلاقًا یا بفارسی تو طلاقی اگر نیت سه کند
سه واقع شود والا یکی رجعی و بعض طلقه تمام ست انتِ طالق هکذا و اشارت
بانگشتان کند اگر باطن کف بزن کند اعتبار منشوره است واگر بجود کند اعتبار
مضمومه را ست لیکن از کافی و قهستانی گفته که اعتبار منشوره است مطلقًا واگر اشارت
کند و هکذا نگوید یکی افتد اگرچه نیت کند کما فی البرجندی انتِ طالقٌ طلیقةً
شدیدةً یا قویةً یا افحشُ الطلاقِ یا اکبرهٗ یا اشدّهٗ یا
اعظمهٗ یا طویله یا عریضه یا چون کوه یا چون هزار یا چون پری سرا
یا پری چاه یا چون سایهٔ نیزه یا چون سطح زمین سه طلاق واقع شوند بنیت سه
والا یک بائنه و دیگر کنایه که احتمال طلاق و غیر آن دارد اخرجی اذهبی قومی
و چون خلیّةٌ بریّةٌ و بتّةٌ و بتلةٌ و بائنٌ و حرامٌ و انتِ علیَّ کالخمرِ
او کالخنزیرِ چون اعتدّی و استبرِئی رحمکِ انتِ واحدةٌ انتِ
حرّةٌ اختاری امرکِ بیدکِ سرّحتکِ فارقتکِ پس در حاله رضا که
نه غضب باشد و نه مذاکره طلاق همه موقوف اند بر نیت و در غضب قسم اول موقوف
و در مذاکره قسم اول موقوف است پس اگر نیت هر سه کند هر سه واقع شود و اگر نیت
یکی یا دو کند یکی بائنه واقع شود مگر در اعتدّی و استبرِئی رحمکِ انتِ واحدةٌ که یکی
رجعی واقع شود اگرچه نیت سه یا بائن کند و اگر اصلًا نیت ندارد چیزی واقع نشود کما
فی شرح الوقایه و قول در ترک نیت مرد راست اما در قسم اخیر در غضب و در قسم
اخیر در مذاکره طلاق واقع شود اگرچه نیت نکند انا منکِ بائنٌ انا علیکِ حرامٌ

واقع شود نه بترک منک و تملیک اگرچه نیت کند و نه آنا تملیک طلاق در خلاصه گفته بزنان اہل دنیا طوالق یا بزنان این دیار و شهر و زن او ازینهاست نه مگر بنیة این از امام ابیوسف مرویست و از امام محمد روایتست و همچنین همه زنان دنیا بر اصح و زنان اہل سکه یا سرای یا این خانه و آن ازینهاست واقع شود و درین اختلافست فلانه بنت فلان طالق و گوید مرادم ازین زن بیگانه ست باین اسم و نسب مصدق نبود بخلاف قرار بمال و همچنین در نسبت بما در جواہر و آنچه مشابه این باشد کما فی الحمادیه و اگر گوید نیت زینب داشتم سه در و واقع شود آنرا باشارت و این با اعتراف عمره گفت انت زینب گفت آری پس گفت انت طالق اذ انه آنزن که مرا انجانیست نه طلاق و آن درین آن در خانه نیست و واقع شود بخلاف آنزن که مرا این خانه اندر ست طلاق که علی واجب یا لازم یا فرض یا ثابت و مع ا نه خواد صدر یکی رجعی افتد نیت کند یا نه و بقول امام خانی نه در نوازل گفته که این قول امام ست و علیه الفتوی کما فی المختار من النصاب لیکن در خزانه گفته که صحیح و مختار آنست یا مطلقه واقع شود و بارادهٔ داشتم مصدقست در دیانت نه در قضا و بارادهٔ طلاق شوهر سابق اگر صادق ست مصدقست در دیانت و اگر شوهر نداشت یا مرده انت مطلقه به تخفیف نه مگر بنیت یکی گفت تراطلاق دادی شوهر گفت نعم واقع شود انت طالق و اقع شود بخلاف سجدهٔ تلاوت که بهجا لازم نشود اما بری منک اگرچه نیت کند از تو بیزار شدم بنیة واقع شود در خزانه گفته تو مرا بیگانه بنیة نه انت طالق گفت یکی دهانش گرفت نه اگرچه نیت کند دست باز داشتم تا بنیت واقع شود و اگر گوید نیت نکرده ام مصدق نبود و علیه الفتوی بیکطلاق دست باز داشتم حبلت یا پی کشاده رسنت حبلی واقع شود اگرچه نیت نکند در ظهیری گفته لا حاجة لی فیک یا باریدک اگرچه نیت کند ترا طلاق ترا سه طلاق واقع شود تو زن

من شده یا من شوی تو نیم به نیت واقع شود الا انه هو المختار و نزد یک صاحبین مطلقاً و همچنین

صدقت در جواب تو شوی من نه لیکن در مختار گفته که ماخوذ قول صاحبین است و همچنین به نیت

در جواب شان واری آماد در خانیه باجماع نه اگرچه نیت کند کما فی الخلاصه در سراجی گفته

مرا چیزی نباشی و مکرر کرد یا میان ما نکاح نباشد نیت کند نیست نکاح میان من و تو به نیت واقع

شود انت طالق و بعد از خاموشی از جهت انقطاع دم گفت ثلاثاً هر سه واقع شود صاحب

چهار زن یکی معین را طلاق داد و مطلقه مشتبه شد وطی بتحری روا نه و حیله در باین رجعی

نکاح و در رجوع است و در سه هر یکی را طلاق دهد بعد از عدت نکاح کند سه روا شوند و چهارم

مستثنی در مختار الفتاوی گفته ترالاق و تلاغ و طلاغ و تلاک و طلاک از امام ابی بکر

محمد بن الفضل آمده که واقع شود و در تصدیق او وقوع مصدقست در دیانت نه در قضا مگر

از زن گواهان گیرد و گوید که زن طلاق میطلبید من نمیدهم و از جهت قطع قیل این لفظ می گنم

و گواهان گواهی دهند نزدیک حاکم وی حکم نکند هو المختار للفتوی در ابتدا فرق میکرد میان

عالم و جاهل همچو شمس الائمه اما باز گشته و اطلاق را اختیار کرد و علیه الفتوی کما فی الخلاصه

یکی بدیگری گفت زن بر تو هزار طلاق است وی گفت زن تو بر تو نیز هزار طلاق است شیخ

الاسلام نسفی فتوی بطلاق داده و در ظاهر روایت نه و علیه الفتوی در کنز گفته

مدخوله را در عدت رجعی و بائن واقع شود و در عدت بائن رجعی واقع شود نه بائن مگر معلق

در ظهیری گفته مدخوله را رجعی داد و بعده گفت او را بائن یا سه کردم نزدیک امام جیان شود و نزد

امام ابیوسف آن شود نه این و نزدیک امام محمد نه آن و نه این در خزانه گفته که

صحیح اولست در هدایه گفته غیر مدخوله را سه طلاق داد هر سه واقع شوند و اگر تفریق کند بائنه

شود و دوم و سوم واقع نشود چنانچه گوید انت طالق طالق طالق و همچنین اگر عطف کند

کما فی الکفایه لیکن در ذخیره گفته اگر در غیر عطف نیت کند هر سه واقع شوند والا یکی واگر
معلق کند و شرط مقدم سازد و نزدیک امام بعد از شرط یکی واقع شود و نزدیک
صاحبیه هر سه **و در برجندی** گفته که این مختار ابی زید دبوسی است و آن مختار
بقیه واگر موخر سازد با جماع هر سه واقع شوند واگر عطف نباشد اول واقع است و باقی
لغو اما در مدخوله شرط مقدم کند هر سه معلق شوند واگر عطف نباشد اول معلق
باشد و باقی واقع شوند واگر موخر کند همه واقع شوند بخلاف واگر عطف نباشد اول
معلق است و باقی واقع شوند **و در ظهیری** گفته انت طالق کثیرا سه واقع شوند
و بقول فقیه ابی اللیث دو و انت طالق کثیر الطلاق یا تراسیار طلاق دو واقع
شوند و در لا کثیر ولا قلیل یکی و بقول فقیه ابی جعفر در هر دو جا دو و هو ماخوذ ظهیر الدین
مرغینانی لیکن در ذخیره گفته که در اول بر اظهر دو واقع شوند انت طالق عدد ما فی
الحوض من السمک در وی هیچ ماهی نیست یکی واقع شود و همچنین بعدد کل شعرة علی
جسد ابلیس انت طالق کالثلج نزدیک امام بائنه است و نزدیک صاحبیه باراده بیان
رجعیت و باراده برودت باین است و از امام محمد آمده که در انت طالق عدد الشعر
الذی علی فرجک و زن آنرا پاک کرده چیزی نه و همچنین بعدد الشعر
الذی علی ظهر کفی و آنرا پاک کرده و در بطن کفی یکی واقع شود و بقول کرخی
در عدد شعر استنجا یا عدد شعر ظهر کفی چون پاک کرده سه واقع شوند در حماديه
گفته مردی بکی گفت میخواهی که زن ترا طلاق دهم وی گفت آری گفت زن ترا سه
طلاق دادم بر مختار نه یکی تو سه بر مختار واقع شوند و علیه الفتوی و ترا سه بر مختار سه
واقع شوند اگرچه نیت نکند و علیه الفتوی این سه طلاق واقع شوند **فصل**

در جامع گفته شرط صحت تعلیق ملک است یا اضافت بملک یا بسبب او چنانچه ان دخلت الدار یا ان ملکتک یا ان نکحتک فانت طالق یا اگر با جنبیه گوید ان زرت فانت طالق و بعد از نکاح زیارت کند نه کما فی الکنز و الفاظ شرط ان و لو و اذا و ما و متی و متیما و کل و کلما ای هر بار بر مختار روشن و ما و همچنین که بر اصح چنانچه امرأته طالق ثلثا که این کار کرده ام و زوال ملک بانقضای عدت یکطلاق رجعی یا دو تعلیق را باطل نکند و همچنین بائن بر اظهر و چون شرط یکبار یافته شود در ملک تعلیق منتهی شود و طلاق واقع شود و در غیر ملک منتهی شود تا اگر بعد از تعلیق تنجیز کرد و بعد از عدت یافته شود واقع نشود گفته اند که در تعلیق ثلثه همین حیله کند اینهمه در غیر کلما است اما درین بعد از سه منتهی شود که این مقتضی تکرار است پس در کلما قعدت عندک بقعود سه طلاق واقع شود و تکرار لازم نیست که در دو زمان باشد پس در کلما ضربتک بضرب بیدین دو طلاق واقع شود و سوم فعل بمنزله اشارت است و اگر بعد از عدت طلاق محلل باز نکاح کند بوجود شرط واقع نشود مگر چون بر فعل تزوج آید کلما تزوجتک پس اگر هفتاد بار خواهد هفتاد بار واقع شود و در خلاف در وجود شرط قول مرد با سوگند مگر بحجت لائقه بمقام پس در ولادت بقول زنی و در مثل حیض قول نسبت در حق او اما در حق اتباع و عتق بنده نه مگر بتصدیق شوهر و همچنین در محبت کما فی الخلاصه و در تعلیق یکی به پسر و دو به دختر تولد هر دو و عدم علم اول یکی واقع شود در قضا و دو در دیانت و عدت بدومی منقضی شود و در تعلیق به دو چیز اگر دومی در ملک یافته شود واقع شود اول در ملک یافته شده باشد یا نه پس در ان کلمت زیدا و عمرا اگر کلام یکی بعد ابانت باشد و کلام دیگر بعد از نکاح دیگر واقع شود و اگر دومی در ملک یافته نشود نه و

تنجیز سه سبطل تعلیق است یکی باشد یا دو یا سه تا اگر بعد از تحلیل نکاح کند بوجود شرط جزئی
نه اما به تنجیز کم از سه معلق واقع شود نزد یک شیخین و نزد یک امام محمد و زفر آنچه باقی ماند
واقع شود کما فی الهدایه و اگر وصل کند بطلاق یا باعتاق یا اقرار یا صوم و مثل آن
کلمه انشاء الله تعالی کلام باطل شود و علیه الفتوی بتقدیم گوید یا موخر و همچنین آنچه مشیت
او معلوم نشود و مضر نیست در استثنا خاموشی بقدر نفس و عطسه و آروغ و تردد و راز از جهت گرانی
زبان و قصد شرط نیست تا اگر بر زبان او بی قصد رود رفع حکم کند در سراجیه گفته گفت
انت طالق و خواست که تعلیق کند یکی دهن او گرفت چون گذاشت متصل تعلیق کرد
معلق شود در تعلیق تصحیح حروف کرد اما نشنود بر اخذ امام ابی القاسم صحیح است
بقول امام حسام هو المختار و اگر زن بگوید اگر بی اذن تو زنی خواهم باید داهی بحرم
و بعد از اباحت او چنین کند حانث نشود در ظهیریه گفته یکی بدیگری گفت در تو حاجتی
دارم قضا کن گفت آری و سوگند کرد بطلاق یا اعتاق وی گفت حاجت من آنست که
زن خود را طلاق کنی او را است که سخن او قبول نکند و بر و چیزی نه هو المختار للفتوی
کما فی المختار یکی سوگند داد که اطاعت او کند در آنچه فرماید یا منع کند بعده او را از جماع منع
کرد و حالف جماع کرد حانث نشود اگر آنجا سببی و حال بر آن نشود اگر زنی خواهم او را
طلاق حیله آنست که فضولی عقد کند و وی بفعل اجازت کند و اگر بقول کند حانث شود
و علیه الاعتماد و همچنین در هر زنی که در نکاح من آید لیکن در سراجیه گفته که در هر زنی که بنکاح
من در آید بر اصح تعلیق واقع شود و اجازت بفعل آنست که چیزی از مهر بوی فرستد و بوی
برساند و اگر نرساند بقولی اجازت است و اگر خود بوی دهد و گوید که این مهر تست امام
ظهیر مرغینانی گفته که این اجازت قولی است و اما تقبیل و مس بشهوت اجازت بفعل است لیکن

بروجه مکرده وخلوت نیز اجازت ست اگر سر من گرانتر از سر تو نباشد طریق معرفت آنست که گفت
درحالهٔ خواب نداکرده شوند هر که جواب شتابتر دهد سر دیگری کلانتر باشد و در **خلاصه** گفته زنی
ای دوزخی مرد وی گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق به نیت تعلیق نه که مسلم دوزخی نمیباشد
در مختار الفتاوی گفته کل امراة اتزوجها کل امته املکها و نیت کند که زن فلان شهر
وداده می در ظاهر روایت وانه و بقول خصاف ده است و این حیله ایست شریفه برای دفع
ظلم چنانچه یکی را سوگند دهد که ترا بوی خیری و ادنی نیست و او سوگند خورد و نیت دینار یا خیری
دیگر گیرد و در ظاهر روایت سوانه و این در قضاست اما در دیانت باتفاق و الود و همچنین در
طعام ان لم اطلقک الیوم حیله این از امام آمده که در آن روز زن گوید انت طالق ثلثا علی
الف درهم و زن گوید لا اقبل بعد از روز باز شود و خیری واقع نشود و علیه الفتوی و اگر دختر
خویش را بکسی بزنی دهم یا روا دارم حیله آنست که آن دختر مردی او کیل گیرد سوگند کرد که بزنی
ندهم دختر صغیره خود را فضولی تزویج کند و پدر بفعل اجازت کند اگر بدر آیم از در این سرا
و از بالای سقف بخانه جار خود فرود آمد بر اصح حانث نشود و امام ابو منصور ربوسی گفته
که این غلط ست اگر در سرای فلان درآیم و او مرد بدخول حانث نشود و علیه الفتوی
و در نکاح جواهر گفته که تعلیق نزدیک ابن عباس و ابن مسعود واقع نشود ماخوذ مالک و شافعی
انیست و نزد بسیاری از صحابه و تابعین واقع شود ماخوذ اصحاب ما و بسیاری از علما آنست
رضی الله تعالی عنهم گویند که عماد الدین بیهقی شافعی میگوید که در مسجد پیغمبر علیه السلام
بودم و همین مسئله در دل من افتاد و در خواب شدم می بینم که پیغمبر علیه السلام با جای
راست خود بزمین زد و فرمود که ابو حنیفه را درین مسئله وحی شد رضی
الله تعالی چون بیدار شدم زود از مذهب خود درین مسئله

رجوع کردم و استغفار کردم و بعد از خروج از مدینه بمرو خبر کردم ائمه شفعویه آن شهر همه بر
معتقد امام المسلمین فتوی دادند **فصل ۲** در جامع گفته که در طلاق رجعی رجعت بی
تجدید نکاح و رضاء زن و ولی و مهر نیست و شرط جواز رجعت عدت است والا باطل شود
و روا است بقول چون رجعتک و باز آوردم ترا و اگر وکیل گوید نیز روا بود و بفعل چنانچه
وطی اگرچه قصد رجعت او نبود کما فی البرجندی اما اگر بعد از تزویج در عدت او را وطی
کند نزدیک شیخین مراجعت نباشد خلافا لمحمد والمختار هذا کما فی الظهیریه و مس بشهوت
و همچنین مس زن اگرچه شوی کاره باشد و نظر بداخل فرج او بشهوت نه نظر بسوی دبر او
اگرچه فتوی داده اند بر آنکه رجعت است و نه بخلوت صحیح اما بفرج مرد نزدیک طرفین
رجعت است اگر تصدیق شهوت کند کما فی البرجندی و نزدیک امام ابی یوسف نه و رجعت
بقول سنت و بفعل بدعت و کراهت و شد و سنت اعلام زن مطلقا و شهادت
در قولی و الا بدعی باشد و عدم دخول بر وی بی اعلام او بنحو خفق نعال و تنحنح و نداء چون
قصد رجعت نباشد و الا با اعلام حاجت نیست و مطلقه رجعیه تزیین کند خود را استجلاب رجعه
بطیب و لباس جمیل و حلی و در طلاق باین رجعت نتواند بی نکاح و روا است نکاح مبانه
خود در عدت و بعد او نه نکاح مبانه غیر در عدت کما فی الهدایه و در سه طلاق آنگاه بر وی
حلال شود که او را بالغی یا مراهقی وطی کند بنکاح صحیح اگرچه بنده یا دیوانه باشد و عدت او
نیز گذرد و اولیتر آنست که حر بالغ باشد که انزال نزدیک امام مالک شرط است و اولیتر
جمع مذهبین است که وی بمنزله شاگردان ماست و از این جهت علماء ما باقوال او میل کرده اند
در محل ضرورت و اگر پیر ناقادر ایلاج کند بقوت دست حلال شود در برجندی
گفته که اگر در عذر یا صوم وطی کند حلال شود لیکن آثم است و مراهق پسر نزدیک دوازده ساله است

در اظهر کسیکه آلت وی منتشر شود و ایلاج تواند کرد و اگر دو راه را خواجه وطی کرد بر شوهر
حلال نشود در ظهیری گفته اگر مطلقهٔ ثلثه از تحلیل ستیزد بو الفقی ثمن بنده به بخشد و
بنده مراهق را بخرد و بحضور دو گواه با وی عقد کند و مشتری بعد از دخول او را بزن
بخشد تا نکاح باطل شود پیش زن او را بشهر دیگر فرستد در جامع گفته کیفیت
این بر وجهی که محلل امساک او نتواند آنست که زن گوید تزوجت نفسی منک
علی ان امری بیدی وشوهر قبول کند یا محلل گوید ان امسکتک
فوق ثلثة ایام فانت طالق بمضی مدت طلاق واقع شود و در تحلیل علم
زوج شرط نیست و درست نکاح دوم بشرط تحلیل تا اگر بعد وطی طلاق نگوید جبر
کرده شود اما مکروه است و زن اول را حلال شود این همه نزدیک امام است و هو الصحیح
و نزدیک امام ابیوسف نکاح روا نه و زن اول را حلال نه و نزدیک امام محمد نکاح روا ست
لیکن بر اول حلال نه اما اگر در دل نیت تحلیل کند با جماع حلال شود و لعن در حدیث
کسی است که شرط اجرت کند و اگر زن گوید که حلاله کرده‌ام و عدت دوم نیز گذشته
و مدت محتمل است و غالبه ظن او بر صدق وی است حلال است که او را نکاح کند و شوی
دوم تا چیز کند کم از سه طلاق را پس با اول نزدیک شیخین بسه عود کند و نزدیک امام محمد
بما بقی اما بعد از سه باتفاق بسه عود کند اگر مرد از سه طلاق منکر شد و زن را گواه
دارد و نه قدرت بر منع حلاله کند در سفر و بقوا و را بدارد و بکشد و علیه فتوی الامام ابی
شجاع و تعلیه نه و اثم بر وی نیست و هذا قول اسبیجابی کذا فی الظهیریة **فصل** ایلا سوگند
است بخدا تعالی یا بنحو طلاق بر ترک وطی زن بر وجه اطلاق یا توقیت بمدت چهار ماه
یا دو ماه پر اقل از این یمین بود نه ایلا و الفاظ او یا صریح اند غیر محتاج به نیت چون

لا اقربک و لا اجامعک یا کنایت که محتاج اند به نیت چون لا امسّک و لا اتیت سعک
و ایلا مکروه ست و وطی در مدت لازم ست دیانةً و الا آثم شود و قاضی او را جبر کند و حکم
آنست که اگر در مدت قربان کند ایلا ساقط شود و کفارت یمین دهد در سوگند بخدا تعالی
و در تعلیق جزا واقع شود و اگر قربان نکند یک طلاق باین واقع شود و سوگند اگر موقت باشد
ساقط شود و الا نه تا اگر او را باز نکاح کند و آن مدت بی رجوع گذرد دومی واقع شود و اگر باز نکاح
کند و همچنین گذرد سیومی نیز واقع شود و بعد از وقوع سه بر وجه مذکور یا تنجیز سوگند باقی باشد نه
ایلا تا اگر بعد از حلاله و نکاح قربان کند در مدت کفارت دهد و الا با ایلا حد انشود و اگر قربان ممنوع باشد
بسبب مرض یکی یا رتق یا صغر یا غیبت یا نشوز زن چنین گوید ایلا را باطل کردم یا مراجعتش کردم
و بعد از قدرت رجوع بوطی کند و رجوع زبانی او رفت انت علیّ حرام در غیر مذاکره طلاق بنیة
ظهار ظهار نزدیک شیخین و هو الصحیح خلافاً لمحمد رحمهم الله تعالی و به نیت سه سه واقع شوند
و به نیت کذب کذب بود دیانةً و ایلا قضاءً و به نیت تحریم ایلا باشد و به نیت طلاق باین
یا رجعی یکی یا دو بائنه واقع شود و همچنین در عدم نیت لیکن از مضمرات گفته که ایلا باشد و هو مختار
الهدایة و الکافی و الخلاصه و اگر زن این کلام گوید یمین باشد و تمکین کفارت دهد و در حلال
یا حلال خدا یا مسلمانان بر من حرام در عدم نیت و نیت طلاق بائنه واقع شود و علیه الفتوی
و بقولی صرف کرده شود با ماکول و ملبوس و اگر سوگند خورد بحل و حرمت کسیکه زن ندارد تعلیق
بود نزدیک امام جعفر و سوگند نزدیک امام ابی بکر تا اگر زنی خواهد طلاق واقع شود بر آن
و کفارت دهد برین و به ناخذ در خلاصه گفته اگر قایل حلال خدا بر من حرام چهار زن دارد
بر هر یکی واقع شود و فتوی امام اوزجندی و مسعود کاشانی بر آنست که بر یکی واقع شود
و بیان آن به شوهر ست و هو الاشبه هر چه بدست راست گیرم بر من حرام تصدیق کرده نشود

در عدم نیت بمذهب طلاق واقع نشود اگرچه نیت کند لیکن در ظهیری گفته که به نیت واقع شود و بدست چون دست راست است و بقولی بدست چپ است کما فی الظهیریه کل حل علیّ حرام یا هرچه مرا حلال است بر من حرام از نیت ناچار است و امام محمد گفته اگر نیت یمین کند یا نیتی ندارد یمین باشد و منصرف شود بطعام و شراب و زن داخل نشود مگر به نیت در استحسان و از مشایخ بلخ آمده که داخل شود بغیر نیت و بر قول امام محمد چون نیت کرد و زن در آمد طعام و شراب از یمین بدر نمی آید پس حانث شود بهرچه یافته شود و اگر چیزی از طعام و شراب تناول کند حانث شود و حکم یمین او منقضی گردد تا اگر بعد ازین قربان کند حانث نشود در ظهیری گفته یکی در دست دراهم دارد و میگوید این دراهم بر من حرام پس با بهای آن چیزی خرید حانث شود و بهبه تصدق نه **فصل** در جامع گفته که ظهار عبارت است از تشبیه دادن مکلف زوجه خود را بآنچه نظر بسوی او حرام است از عضو محرم خویش ابدی که محرمیت تابید بنسب یا صهریه یا رضاع پس اگر گوید تو مادر منی ظهار نباشد و اگر زنی بشوهر گوید انت علیّ کظهر امی چیزی نباشد و اگر تشبیه دهد بمنزله پدر ظهار نباشد نزدیک امام محمد و نزدیک امام ابویوسف ظهار است و هو الصحیح کما فی البرجندی اما بمادر مقبله یا منظوره خود نزدیک امام ظهار نباشد بخلاف امام ابویوسف و اگر گوید انت کامی ظهار باشد و همچنین اگر تشبیه دهد بخمر یا خوک یا خون یا مردار یا قتل مسلم یا غیبت یا نمیمه یا زنا یا ربا یا رشوت که این ظهار است چون نیت کند و اگر گوید انت علیّ کامی رواست به نیت کرامت و ظهار و طلاق و اگر نیت نکند لغو باشد نزدیک امام و هو الصحیح و نزدیک امام محمد ظهار باشد و ظهار مکروه است و حکم وی حرمت وطی و دواعی اوست تا کفارت موبد باشد یا مطلق معلق و اگر موقت باشد

مسئلا بسالی وطی در انسال قبل از کفارت حرام است و بعد از سال نه که کفارت بمضی مدت ساقط شود و زن را که از و مطالبه کفارت کند و حاکم جبر کند او را بحبس و ضرب و نکاح باقیست و این حرمت بیرود مگر بتکفیر تا اگر بعد از شوهر دیگر او را نکاح کند وطی او قبل از کفارت حرام بود و کفارت لازم شود بعزم بر وطی علیه الفتوی و اگر عزم کند بر حرمت ظهار کفارت لازم نشود و آن اعتاق بنده است مومن باشد یا کافر ذکر یا انثی خورد یا کلان و شرط است که اعتاق به نیت کفارت باشد و اگر بعد از عتق نیت کند یا هیچ نیت نبود نه نه بنده کور و کر مادر زاد و گنگ و دیوانه و مقطوع یدین و رجلین و مقطوع دست و پا از یک جانب آما مقطوع دست و پا از جانبین و اعور روا است و اگر عاجز بود دو ماه پیاپی روزه دارد با هله و شرط است که در میان ماه رمضان و ایام منهی نباشد و با فطاره یک روزه بعذر و بغیر عذر از سر گیرد مگر حایضه که از سر نگیرد لیکن ایام را با ایام وصل کند و بوطی در شب بعمد و در روز مطلقا از سر گیرد و اگر عاجز آید طعام دهد شصت مسکین را بقدر فطرت یا قیمت آن و درین تملیک و اباحت روا است پس اگر شصت کس را دو وقت بطعام سیر کند یا هر یکی را من گندم دو من جو یا تمر دهد روا بود و همچنین اگر شصت روز یکی دهد نزد یک طرفین بخلاف امام ابیوسف اما اگر شصت روزه یکی دهد در یک روز روا نه بر صحیح اگرچه بدفعات دهد و بوطی در میان اطعام از سر نگیرد و بنده کفارت بروزه دهد اگرچه خواجه او را مال دهد و او را منع کرده نشود از روزه و اگر بعد از عتق قبل از تکفیر توانگر شود کفاره بمال دهد **فصل** عدت طلاق سه حیض است رجعی باشد یا باین بشرط دخول یا خلوت صحیحه اما قبل از دخول و بعد از خلوت فاسده که از جهت عجز او باشد از وطی اما از جهت امر شرعی چون روزه فرض واجب شود و همچنین عدت فسخ بعد از خلوت

وشمار این ابتدا از آن طلاق است نه از وقت خبر و حیضی که در آن طلاق داده محسوب نه
وهمچنین عدت ام ولد که خواجه او بعد از وطی او بمیرد یا او را آزاد کند وهمچنین عدت موطوءه
بشبهه یا بنکاح فاسد در موت و فرقت چون مزفوفه بداده پدر و پسر و مادر زن چون
طلبان حل او باشد چون متعه و موقت و بغیر شهود اما عدت صغیره و مدبره و مزنیه
لازم نه اینهمه در حائضه است الا عدت او سه ماه است باهله اگر در غره باشد والا بایام نزد
امام یعنی نود روز و نزد یک صاحبیه اول را باربع تمام کند بایام و دو میانه باهله لیکن
از نهایه گفته که بایام است اتفاقا و عدت موت چهار ماه و ده روز است اینهمه در حره است
اما در داه دو حیض است و نصف مقدر و عدت حامل مطلقا وضع حمل است اگرچه از و
صغیر سه مرده اما در عدت فار در بائن و سه طلاق ابعد اجلین است نزدیک طرفین
و نزدیک امام ابو یوسف سه حیض و رجعی عدت موت است اجماعا و آئسه که بعد از شهر حیض ان
بینعدت از سر گیرد و همچنین حائضه که بعد از یکی یا دو آئسه شود و معتده که شوهر
او را یا غیر او وطی کند بشبهه بر وی عدت دیگر است بر وجه تداخل و مبدأ عدت عقیب
طلاق و موت است و در نکاح فاسد عقیب تفریق و منقضی شود عدت اگرچه زن نداند
و سوک دارد وجوبا معتده بائن و فرقت و موت اگرچه قنه باشد یا ام ولد یا مکاتبه
بترک زینت و تطیب و مزعفر و معصفر و ادهان بزیت و جز آن و خضاب و استعمال طیب
و البشیم و اکتحال مگر بعذر چنانچه فقیره که جز چنین جامه ندارد یا سر یا چشم او بدرد آید
یا در موی او موذی افتد پس شانه دهد بدندانه فراخ اما بطرف دیگر نه و سوک نیست
بر معتده عتق و نکاح فاسد و نه بر صغیره و کتابیه و مجنونه و مطلقه قبل از دخول که او را
عدت نه و نه بر مطلقه رجعیه که او را مستحب است تزیین و تطیب و لبس جامه نیکو از جهت ترغیب

شوہر و بر وی است خطبہ ہیچ معتدہ مگر بوجہ تعریض چون آنک جمیلۃ و بدر نیاید معتدہ رجعی و بائن از خانہ و در روز نہ در شب اگرچہ شوہر او را اذن کند اما معتدہ موت بدر آید و اکثر شب در منزل باشد و عدت کشد در منزل شوہر وقت فرقت و موت مگر آنکہ بیرون آورده شود یا بترسد از تلف مال یا انہدام خانہ یا کرای خانہ نیابد و ناچار است از ستره میان وی و بائن و اگر منزل تنگ باشد اولی خروج شوہر است و روا است خروج زن و ہمچنین اگر شوہر فاسق باشد و نیکو است کہ قاضی میان ایشان زنی بنشاند کہ قادره باشد بر حیلولہ

باب نہم در عتاق

بدانکہ عتاق مستحب است و فی الحدیث ایما مسلم اعتق مؤمنا اعتق اللہ لکل عضو منہ عضوا عنہ من النار کما فی الطحطاوی و لہذا مستحب است کہ مرد بندہ آزاد کند و زن داہ را و مستحب است کہ برین کتابی نویسند و دو گواه گیرند و نافذ نیست مگر از حر مکلف مسلم باشد یا کافر یا مستامن باشد یا مکره نہ از بندہ و دیوانہ و صغیر پس اگر لفظ صریح بود حاجت نیت نبود چنانچہ انت حر یا معتق یا محرر و ہذا مولای و یا آزاد مگر آنکہ بعد تسمیہ باین لفظ ندا کند اما تو آزادی از من نہ مگر بہ نیت کما فی المختار انت حرة بنا بندہ را و انت حر بی تا داہ را آزاد شود و ہو المختار کما فی المختار و اگر لفظ کنایت باشد حاجت باشد بہ نیت چون لا ملک لی علیک و آزاد میشود بی نیت باتفاق بقول ہذا ابنی و ہذه بنتی مر اصغر ممکن الولادت را معروف النسب باشد یا نہ و ہمچنین اگر برا بنزدیک امام بخلاف صاحبیہ و بر ہمین خلاف است ہذه بنتی بندہ او ہذه ابنی داہ را بقولی و بقولی باتفاق آزاد نمیشود و ہو الاظہر و ہذا عمی و خالی ہذه عمتی خالتی آزاد شود و ہذا اخی و اختی نہ و ہمہ روایتی از امام آزاد شود چون ہذا اخی لابی و امی ہذا جدی اکبر و ہذه جدتی کبری باتفاق آزاد شود و اصغر و صغری انہ یا ابنی یا اخی

آزاد شود نه بچه پسر بر صحیح و نه بیا بابا و نه بیا بنتی و یا بنیه و کسیکه مالک شود از رحم محرم
را یا آزاد کند از برای خدا یا شیطان یا بت یا اضافت کند عتق را بملک یا شرط دیافته شود
آزاد شود و بنده حربی که اسلام آرد و باینجانب آید آزاد شود و حمل تابع مادر است در ملک و
عتق مگر ولد داه از خواجه یا پدر او و یا از پسر او که آن حره است تا اگر حری تزویج داه خود را
بولد خود که بنده غیر است باذن وی هر فرزندیکه از و متولد شود از و آزاد شود اگرچه هر دو بندگان
اگر بعض بنده خود را آزاد کند آنقدر آزاد شود و در باقی سعایت کند و او اکنون چون مکاتب
ست لا یباع و لا یورث و لا یورث و لا یتزوج و لا تقبل شهادته و هو حق بمکاتبه و وی آزاد
شود بسعایت و اعتاق لیکن بعجز بنده نگردد و باید که ولی باقی او را آزاد کند اینهمه نزدیک
امام ست و هو الصحیح و نزدیک صاحبیه کل آزاد شود و بر وی سعایت نی و اگر یکی بنده شریک
حصه خود را آزاد کند بی اذن شریک وا بود که شریک دیگر او را آزاد کند یا مکاتب یا مدبر
سازد یا از بنده سعایت طلبد در قیمت آنحصه و نزد اعتاق بی رجوع بر اول یا از اول
ضمان کشاند قیمت او را روز اعتاق اگر موسر بود ای مالک آنقدر حضر ملبوس و قیمت طعام
یکروزه هو الصحیح و رجوع کند بر بنده اینهمه نزدیک امام ست و نزدیک صاحبیه بقتضین
در غنی و سعایت در فقیر اگر اذن نکرده و کسیکه مالک قریب محرم شود با غیری حصه او آزاد
شود و بر وی ضمان حصه شریک نه اگرچه موسر بود و شریک دانند که این پسر او ست یا نه از
نزدیک امام ست و نزدیک صاحبیه بقتضین در غنی و سعایت در فقیر مگر در ارث که درین باتفاق
ضمان نه و در سر حی گفته انسح ربنیت آزاد شود الا نفس بنده بنده بخشید یا فروخت آزاد شود و قتل با
کند بانیه عتقک لله آزاد شود و هو المختار کما فی الظهیریه انت حر انشاء الله حبیبه اهل الدنیا احمر
یا اهل فرغانه واو از ینهاست مختار بیکی گفتند که این غلام آزاد کردی پس اشارت کرد که آری

در ظهیری گفته همه بندگان که درین سرای اند آزاد و بندهٔ وی در هست باتفاق
آزاد شود و فرزندان آدم همه آزاد باتفاق نه **فصل ا در جامع** گفته مدبر کسی
که معلق کرده شود عتق او را اگرچه در اکراه و مستی بمطلق موت چون انت حر یا مدبر بعد
موتی یا مع موتی یا اذا مت فانت حر یا بموت تا مدتیکه در غالب متعین بود از آن
باشد انت حر ان مت الی مائة سنة اما الی ماتی بر مختار مطلق ست و حکم او آنست
که بیع و هبه و رهن او روا نباشد اما استخدام و استیجار و وطی او روا ست و همچنین انکاح
او اگرچه باکراه و مهر وارث او خواجه است و چون خواجه بمیرد مدبر از ثلث مال او آزاد
شود بعد از دین و اگر از ثلث بیرون نیاید اگر ورثه اجازت کنند آزاد شود و الا سعی کند
در زاید از ثلث قیمت مدبر انه و اگر بر خواجه دینی بود مستغرق سعی کند در تمام قیمت مدبر
و آن نیمه قیمت قن ست بر مختار و به یفتی و اگر درین سفر یا ازین مرض یا درین سال
بمیرم یا تا ده سال وی آزاد مدبر نشود در بیع و همه تصرفها در وی روا ست لیکن اگر قبل
از بیع شرط یافته شود آزاد شود و از ثلث مال او و سعی کند در مازاد و اگر بر وی دینی
باشد مستغرق سعی کند در تمام قیمت خود **فصل ۲ ام ولد** داهی ست که از خواجه
فرزند آرد و او را دعوت کند یا از نکاح پیش مالک وی شود و حکم او چون مدبره ست
مگر آنکه بعد از موت خواجه از کل مال آزاد شود و سعایت نکند دین او را چون آزاد
گشت فرزندانی که از غیر خواجه آرد نیز آزاد شوند کما فی السراجیه و نسب فرزندان
داه جز بدعوت ثابت نشود و چون یکبار دعوت کرد بعده بی این ثابت شود اگر حلال
الوطی باشد و الا لا چنانچه ام ولد را مکاتب کند و بعده او را فرزندی آید نسب او
ثابت نشود و همچنین داه مشترک میان دو کس که او را فرزندی آید و هر دو او را دعوت

گردند نادی از هر دو شود بعد ازین اگر دیر افزون زمی آید نسب ولی دعوت ثابت نشود و همچنین اگر تحت زوجی باشد بالغ نه چون زیر کودک کما فی البرجندی لعبد از دعوت یکی دیگر پیر انتفی نشود اما اگر خاموشی شود تا روزی گذشت فرزند او را لازم شود نفی نتواند کما فی البرجندی اگر مولی گوید که این حمل از منست ام ولد شود لیکن در برجندی گفته آنگاه که ولد بر شش ماه آرد اما بر اکثر نه ام ولد بعد از عتق ولد آورد نسب او ثابت شود و این تا دو سال ست **فصل** کتابت مستحب ست اگر در آن خیر باشد ای امانت و رشد بر تجارت و قدرت بر کسب الا فاضل تر آنست که مکاتب نکند و این عبارت ست از آزاد کردن بنده در حال و ذات او را نزدیک ادای مال و چون مکاتب کند بر مال معلوم معجل باشد یا منجم یا مؤجل و وی قبول کند صحیح باشد و بدر آید از دست او نه از ملک او و درست مکاتب را و ولد بنده و داه او را تجارت مانند مضاربت و شرکت و اجارت و استیجار و استقراض و ابضاع و استبضاع و رهن و ارتهان و استعارت و بیع و شرا اگرچه بغبن فاحش نزدیک امام و نزد صاحبین بیع و شرا بغبن فاحش روا نه و همچنین بیع محابات درست او را سفر اگرچه شرط عدم سفر کند و کتابت بنده خود و انکاح و آه خود به بنده غیر نه انکاح به بنده خود مطلقا و نه تزوج او بنفسه و نه هبه و کیل مگر باذن مولی و اگر آزاد شود قبل از اذن نکاح نافذ شود و نه هبه اگرچه بعوض و نه تصدق او مگر کم از درم و نه تکفل او و نه اقراض او و نه اعتاق او اگرچه بمال و نه انکاح او و چون مکاتب از نجمی عاجز آید اگر ادا باشد و امید وصول آن بود حاکم او را عاجز نکند تا سه روز و الا عاجز کند او را نزدیک طرفین هو الصحیح و بقول امام ابو یوسف تا دو نجم او را عاجز نکند و فسخ کند کتابت او را بطلب خواجه

بی رضای او ویا خواجه خود فسخ کند برضای او واحکام بندگی او باز گردند وآنچه در ملک او بود ملک خواجه شود مکاتب از وقائم مروفسخ کرده نشود وبدل از وداده شود واو در آخر حیات آزاد شده وولدیکه در آن زاده آزاد شود والا فسخ شود تا اگر کسی تبرع کند ببدل قبول کرده نشود این قول امام ابی بکر اسکاف ست وبقول فقیه ابی اللیث بحکم فسخ وعلیه الفتوی کما فی المضمرات تا اگر کسی قبل از حکم بدل دهد آزاد شود کما فی البرجندی وحلال ست خواجه را ماخوذ از صدقه قبل از عجز داده یا بعد از و بر صحیح ومنفسخ نمیشود کتابت بموت مولی وبدل بورثه دهد واگر بعضی آزاد کنند نشود واگر همه آزاد کنند رایگان آزاد شود وابراء وهبه ومانند آن چون عتاق است

باب دهم در ایمان

بدانکه سوگند بر دو قسم است یکی قسم بخدای تعالی ودیگر جمله شرطیه واین سوگند نزدیک جمهور مکروه نیست اما آن باتفاق مکروه ست اگرچه تعلیق آن اولیتر است لیکن اکتفا به گفته سوگند نخورد بخدای تعالی مگر نزدیک ضرورت واین بر سه گونه ست یکی غموس که سوگند کند بر امر گذشته بدروغ بعمد ودرین بزه است وکفاره او نیست مگر توبه نصوح واستغفار دیگر لغو که سوگند کند بظن که چنین است وچنان نبود ودرین امید عفو است سوم دیگر منعقد که سوگند کند بر آینده ودرین کفارت است بحنث اگرچه حلف یا حنث بسهو بود یا باکراه وهمچنین اگر گاه حنث بیهوش بود یا مجنون کما فی الهدایه وآن اعتاق رقبه است یا بنده گاه مجنون گاه هشیار لیکن در هشیاری کما فی الخلاصه یا اطعام ده مسکین بقدر فطره وباقی احکام این دو نوع چون ظهار است یا کسوت ایشان در خلاصه گفته نو باشد یا کهنه ممکن بود نفع از و بیش از نصف نوای بیش از سه ماه ودر جامه اعتبار حال قابض است اگر او صالح بود روا بود والا نه وبقولی اگر صالح او ساط بود روا باشد وهو الاشبه در برجندی گفته جامه که اکثر تن او را پوشد نزدیک شیخین روا ولی آنچه بوی نماز روا بود نزدیک

امام محمد در جامع گفته که عمامه در ظاهر روایت روا نه و سراویل روا نه مطلقا و هو الصحیح کما فی الخلاصه و از امام محمد آمده که مرد را روا نیست نه زن را و اگر از ین سه چیز جا جز آید ای عین منصوص در ملک او نبود و نه مقدار ی فاضل از کفاف ای خانه سکونت و جامه پوشیدن و قوت یکروزه کما فی البرجندی سه روز پیاپی روزه دارد تا اگر از جهت مرض یا حیض کشاید از سر گیرد الی دارد و دین روزه او بعد از ادای دین روا هست و قبل ازین اختلاف ست و تا خیر کفارت بنده ست و بموت وی قبل ساقط نشود اما کفارت ظهار ربا خود ساقط شود کما فی الظهیریه و کفارت قبل از حنث روا نه پس بتقدیم باز گرداند اگر سوگند برگناه بقسم یا بشرط چون و الله لا اکلم ابی یا ان کلمته فعلی نذر واجب است که خود را حانث کند بعده کفارت دهد و کفارت نیست در سوگند غیر مکلف اگرچه گاه حنث مکلف باشد و ملک بتحریم حرام نشود اما چون انکار کند کفارت دهد

فصل احلف بخدای تعالی سوگند است و همچنین بنامی از نامهای او اگرچه مختص باو نبود و مردم باو سوگند نخورند چون الرحمن الرحیم الحق هو الصحیح و بقولی غیر مختص سوگند نیست مگر به نیت و خطا در اعراب مانع نه سوگند بصفتی از صفات که سوگند بآن خورده میشود سوگند است چون عزت الله و جلاله و عظمته و قدرته نه سوگند بغیر خدای تعالی چون پیغمبر و قرآن و کعبه و شریعت و نماز و عرش که حرام است و از فاروق و ابن مسعود آمده رضی الله تعالی عنهما که سوگند بغیر خدای تعالی شرک است و آنچه غیر خدای تعالی بآن سوگند خورده بغیر از ذات وصفات ایشان از لیل و ضحی بنده بآن سوگند نکند و نه سوگند بصفتی که سوگند بآن متعارف نبود

چون رحمت و رضا و سخط و عذاب و علم لیکن در خلاصه گفته که این سوگندست لعمر الله و عهد الله
و عهد کردم و پذیرفتم و اقسم و اشهد سوگندست اگرچه بالله نگوید اما لعمر فلان باتفاق
کبیره است پس بر حالف واجبست که حانث شود که بر این نزدیک بعضی کفرست لیکن در
سکارمی از صدیقه گفته رضی الله تعالی عنها لعمری ما اعتمر رسول الله فی رجب قط علی
نذر علی یمین علی عهد سوگندست اگرچه اضافت نکند بخدا تعالی و سوگند میخورم
سوگندست نه سوگند خورم بخدا که این وعده است لیکن از محیط گفته که سوگندست و نه
سوگند میخورم بطلاق و نه سوگند خورم بطلاق زن و نه سوگند خوردم اما سوگند خوردام
اخبارست اگر صادق باشد حانث شود و الا نه و حقا و حق الله بر صحیح نه لیکن از قاضی
خان گفته که حقا باراده نام خدای تعالی یمین است بر صحیح و بحق الله سوگندست بخلاف
و بحق رسول الله نه اتفاقا و همچنین بحق کعبه و اسلام و مساجد و قرآن لیکن در
مستور گفته که سوگند بقرآن درین زمانه سوگندست بر ماخوذ و حرمت الله نه لیکن در
سراجی گفته بحرمت خدا تعالی سوگندست و علیه فتوی الامام ظهیر الدین المرغینانی
اینهمه آنگاه که فصل در میان مقسم به و مقسم علیه نبود اگرچه بسکته تا اگر یکی گفت بگو بایزد
وی گفت بایزد باز گفت که روز آدینه آیی گفت روز آدینه بیایم و نیاید حانث نشود در
ظهیری گفته بالله العظیم که بزرگتر از الله العظیم نیست سوگندست و صفت فاصل نشود
و خدای را و پیغامبر را پذیرفتم نه که غیر یمین فاصلست یکی دیگر را سوگند داد وی سوگند خورد
بغیر نیت مستحلف اگر سوگند مثل طلاق و عتاق باشد اعتبار نیت حالف راست ظالم
باشد یا مظلوم اگر سوگند بخدا بود اگر حالف مظلوم بود نیت اوست و الا نیت مستحلف
و این قول طرفین ست اگر چنین کنم بیزارم از حج یا نماز کرده بفعل بر وی چیزی نه

در مضمرات گفته بیزار باشم از خدای تعالی اگر چنین کنم سوگند است لفعل کافر
باشد اگر نزد وی چنان است که لفعل کفر است و الا کفارت یمین نه کفر در خلاصه گفته
بیزاری از قبله یا روزه بر مختار سوگند است و همچنین بیزاری از کتاب و آنچه بیزاری از و
کفر بود و بیزارم از آنچه درین کتاب است سوگند است اگر در و بسمله بود اگرچه کتاب حساب یا
فقه بود و بیزاری از شفاعت بر اصح نه بیزارم از توریت و زبور و انجیل و فرقان یک
سوگند است و بیزارم از توریت و بیزارم از زبور و بیزارم از انجیل و بیزارم از فرقان چهار
پس اعتبار صیغه بیزاری است صاحبت نمی‌خواهد که زنی دیگر خواهد و اهل این با وجود آن
ایامی آرند وی آنرا بمقبره آرند و سوگند کرد هر زنی که در مقبره است او را طلاق واقع
نشود و همچنین در عتاق اگر باید سخن کنم آنچه در ملک منست صدقه باشد حیله آنست که املاک
خود را بدست معتمدی فروشد بجامه پیچیده پس سخن کند وی بیع را بخیار رویه رد کند
و حیله دیگر آنست که بدیوار بگوید ای چنین کن یا ای دیوار چنین بود تا وی کند یا داند و
آنست واقع عبد الرحمن بن عوف با عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنهم سر فلان آشکار
نکنم بلفظ بیگی حانث شود و بعد از ظهور یا علم یکی از جماعتی بخانه یکی افتادند و مال بردند
و سوگند دادند که نام نگوید اگر نویسد حانث میشود حیله آنست که اسامی نویسند و بر نام
هر یکی گویند وی لا گوید و نزدیک نام آنها خاموش ماند یا گوید نمیگویم حرام نخورم پس نان
مغصوبه طعام خرید و خورد نه اما آثم است و باکل نان مغصوب حانث شود و اگر بآن نان
خرید و خورد نه و باکل گوشت سگ و بوزنه و غلیواز بر ما نخورده و باکل حرام در اضطرار
بر مختار شود که حرمت باقی است و بزه موضوع یکی را بادشاه تهمت گرفت بعده دیگری را
تا او را سوگند دهد بعلم عزما و اقربای وی تا چیزی از اینها بناحق گیرد سوگند نکند و

٨٩

وحیله آنست که نام او بگیرد و نیت غیر کند که این نزدیک خصاف رواست اگرچه در ظاهر روایت روا نه و در ظالم فتوی بقول خصاف است یکی در سرای آمد این سوگند خورد نمیدانم که کدام جاست ای کدام جای خانهٔ من نگویند ابراهیم نخعی از حجاج متواری بود خط مدور کشید و نجا دم گفت بگو اینجا نیست ای درین خط سوگند کرد در نصف رمضان که با فلان تا شب قدر سخن نکنم اگر اختلاف علما نمیداند شب قدر بیست و هفتم رمضان است والا نزدیک امام سخن نکند تا آخر رمضان قابل که این شب نزدیک امام در رمضان است اما گاه تقدم می افتد و گاه موخر و نزدیک صاحبیه تا وقت سوگند از قابل که نزد ایشان شبی است معین بی تقدیم و تاخیر و در مختار الفتاوی گفته والفتوی علی الاول بلکه سوگند نیت مکر چون کسی گوید و قصد یمین کند و بقولی سوگند است مطلقا کما فی الخلاصه نخواهم از نبات فلان وی سران آن دختر ندارد و بعده آورد بتزوج او حانث نشود مردی بکین گوشت خرید زن گفت که این کمتر است از من و سوگند کرد و آن گفت اگر من نباشد ترا طلاق قبل از وزن نیز پدر هیچ یکی حانث نشود و کسی خود را نزیم و مامور او زد نه بخلاف بنده که در منفعت خواجه راست و در آن پسر او در سرای گفته مردی خواست که پیش یکی خیر دی گفت والله اگر بر چیزی بقیام بر وی خبر نه و اگر حانث شود در سوگندهای بسیار هر یکی را کفارت است لیکن در جامع از شهاب الائمه گفته که تداخل شود **فصل** اگر نذر کند تقربی که از جنس او فرضی باشد مقصدی چون لله علی حج او اعتکاف او نذر و نیت چیزی معین کند چون صدقه وفا لازم باشد و از عهده او بکفارت بر نیاید اما اگر نذر کند بقرارت قرآن یا نماز جنازه یا بنای مساجد یا سقایه یا عیادت مریض یا زیارت قبور یا قبر پیغمبر علیه السلام یا اکفان موتی یا تطلیق زن یا تزویج فلانه لازم نشود و اگر نذر کند

کفن دادن ۱۲ طلاق دادن ۱۲ نکاح کردن ۱۲

معلق بشرط ملکیه وجود آن میخواهد چون آن قدم غایب او شفی الله مریضی او مات عدوی بیده علی صوم سنة بوجود آن وفا کند واز عهده او بکفارت بدر نیاید وازامام آمده که وی رجوع کرده از وفا در نذر مطلق ومعلق بسوی کفارت واگر وجود آن نمیخواهد چون ان زنیت یا شربت فعلی حجة وفا کند یا کفارت دهد هو الصحیح لیکن از صغری گفته که امام رجوع کرده از وفا بسوی کفارت وهمین ست اختیار سرخسی و بنفیتی علی صدقة بر وییت صاع از گندم تصدق کنم با بن باتیه بر فلان سوزن پس تصدق کرد بماتیه دیگر بر سکینی قبل از آن روز روا بود در سراجیه گفته که نماز گزارم فلان جای روا است که جای دیگر گزارد در ظاهر روایت اصول و از امام ابیوسف آمده اگر جای بنذر فضل باشد از جای دارد وا نبود والا بود فرد انماز گزارم یا روزه دارم وامروز کرد روا بود نزدیک شیخین خلافا لمحمد بخاره تصدق کنم وجای دیگر داد روا بود باتفاق فلان ماه روزه دارم تتابع لازم ست مطلقا وهمچنین در غیر معین اگر پیوسته گوید والا نه اما در اعتکاف تتابع لازم ست مطلقا و بحیض تتابع نرود و بنذر اکثر از مملوک لازم نشود مگر مملوک بر مختار اگر چنین کنم صد درم از مال من صدقه وچون کرد ده درم دارد همان و اگر چیزی ندارد چیزی نه ودر تاتارخانی گفته که اگر غرضی دارد ویا خادمی برابر صد یا زیاده آن را بفروشد و تصدق کند ودر علی الف حجه لازم ست که تا زنده باشد در هر سال حج کند

باب یازدهم در بیع

در جامع گفته که بیع مبادله مال بتراضی و منعقد میشود با یجاب و قبول که بلفظی ماضی باشند چون فروختم و خریدم و همچنین بلفظی حال بر صحیح و شرط ست که هر یکی کلام دیگری شنود و قبول بعد از ایجاب تکلم کند تا اگر سعا گوید منعقد نشود و پدر مال خود را بدست پسر صغیر خود بفروشد یا بخرد منعقد نشود ولی هر دو بقول بر صحیح چون گوید بعته او اشتریته من مالی ولدی عقد تمام شود وهمچنین وصی که بفروشد

مال یتیم را برای خود یا قاضی بامر او و در انعقاد بیع بی ذکر ثمن و در و ایت و بتعاطی در نفیس که کثیر القیمت باشد چون داه و خسیس که قلیل القیمت باشد چون نان و گوشت و بتعاطی در نفیس منعقد نشود و صحیح اولست و قبض یکی از بدلین بر صحیح بسندست و شرط ست که قبول در مجلس ایجاب باشد و اگر یکی قبل از قبول برخیزد ایجاب باطل شود تا بقبول بعد ازان بیع تمام نشود کما فی البرجندی و در حالت مشی اگر ساکت میان کلامین نشود بر اصح منعقد شود و همچنین در سوار بر یک دابه باشند یا بر دو بخلاف کشتی کما فی السراجیه و نزد یک وجود هر دو بیع لازم شود بی خیار مجلس و حاجت قبض نه و مبیع اگر حاضر باشد اشارت کفایت کند حاجت بذکر قدر و صفت نه و غایب اگر نمونه معروف میشود چون کیلی و وزنی رویت او چون رویت کل ست مگر چون مختلف باشد که اینجا خیار عیب ست و الا همه اوصاف او ذکر کنند و مشتری را خیار رویت ست کما فی البرجندی و ثمن اگر حاضر ست اشارت کافی ست و الا ذکر قدر و صفت لازم ست فروختم برده خریدم بهه و قبض کردند بیع بهه باشد که اعتبار کلام اخیر راست کما فی المختار و بعضی میت جزاف در بیع مکیل و موزون مگر در جنس بجنس و اگر قدر و جنس ثمن گوید نه صفت بر رواج اشهر واقع شود و اگر رواج نقود برابر باشد فاسد شود اگر در مالیت اختلاف باشد و الا روا بود دیگی توده کیلی فروخت هر پیمانه بدرمی در یکی روا ست و در باقی نه مگر چون معلوم شود عدد کل در مجلس بکیل یا بتسمیه که این زمان روا شود و مشتری را خیار تکشف ست و همچنین در زنی و عددی متقارب اما متفاوت چون اغنام و ثیاب هر یکی را یا هر گزی را بدرمی فروشد در کل فاسد شود ا نیهمه نزد امام ست و نزدیک صاحبین در همه روا ست و در هر دو صورت بی خیار رویت و علیه الفتوی لیکن برجندی گفته که خلاف انگاهست که بیان نکند جمله ثمن و جمله رمه را و اگر یکی ازینها را بیان کند باتفاق

روا بود اگر مجموعی از معدود یا موزون یا مکیل فروخت مثلاً صد عدد یا صد من یا صد پیمانه ست بمقابله صد درم پس اگر کم برآید مختارست در اخذ باقی بحصه و فسخ بیع اگر چیزی از مبیع قبض نکرده و الا نه بلکه بحصه گیرد و اگر افزاید بایع راست اما در عددی و چنانچه جامه فروخت که ده گزست بده درم و حصه هر گزی نگوید مختیرست در اختیار اقل بکل و فسخ و اکثر مشتری راست بی خیار بایع در قضا نه در دیانت و اگر گوید چنانچه هر گز بدرمی مختارست در اخذ بحصه و ترک مطلقاً و اگر کسری کم یا افزون شود نزد امام محمد بحصه ستاند و مختارست و نزدیک امام ابو یوسف نه و یا زده اگر خواهد که وی کسر آنکمیل سکند و نزدیک امام نه اگر خواهد ده بی خیار هو الاصح کما فی البرجندی و روا ست بیع گندم و جو در خوشه و باقلا و کنجد و برنج و جوز در پوست اول اگر بخلاف جنس باشد و الا نه و دیاس و تذریه بر بایع ست و بیع میوه قبل از ظهور صلاح او و بعد آن و صلاح آنست که ماکول حیوانی تواند شد و لازم ست بر مشتری قطع آن در حال و اگر بر درخت گذارد با مر او بی شرط روا بود و فضل حلال ست اگر امر نکند تصدق کند بفضل مگر چون بغایت بحتین رسیده باشد یا درخت اجارت گیرد اگرچه این اجاره باطل ست اما اگر شرط کند بیع شکند نزدیک شیخین و علیه الفتوی کما فی النهایة و نزدیک امام اگر صلاح بعض آغاز شده و صلاح باقی قریب آید ه نه و علیه الفتوی کما فی المضمرات اما بیع میوه قبل از ظهور او روا نه چنانچه میوه بانجر د و بعض او هنوز بر نیامده و امام فتوی داده اند بر جواز به تبعیت موجود چون از معدوم بیشتر باشند اما نزدیک امام سرخسی اصح اول ست کما فی المختار اما اگر درخت نیز بدست مشتری بفروشد تا باقی در ملک او بر آید باتفاق روا بود و همچنین اگر موجود به بعض ثمن خرد و تاخیر کند بیع باقی

93

تا وجود او و اگر چیزها بر درخت فروخت و قدری معلوم از وی استثنا کرد بیع فاسد شود و در تجرید آ
گفته که این روایت حسن است و در ظاهر روایت روا است و اجرت کیال و وزان و عداد بر
بایع است و همچنین اجرت ناقد ثمن در روایت ابن رستم و در روایت ابن سماعه بر مشتری است و به
یفتی الصدر الشهید و اجرت وزان ثمن بر مشتریست در مضاربت جامع گفته که بهای
بر بایع است و شاگردانه بر مشتری **فصل در جامع** گفته صحیح است خیار شرط اگر چه بعد
بیع باشد هر دو را و هر یکی را سه روز و کمتر نه بیشتر نزد یک امام هو الصحیح لیکن اگر در سه اجازت
کند روا شود و نزد یک صاحبین خیار در اکثر از سه روز هست اگر تعیین مدت کند فروخت بشرط
آنکه اگر ثمن تا سه روز یا کمتر ندهم بیع در میان نباشد روا بود و نزد یک هر سه نه اکثر نزد یک
شیخین و نزد یک امام محمد روا بود کما فی الهدایه اما اگر در سه دهد روا شود و الا بر صحیح فسخ
نشود تا اگر مشتری آزاد کند و در دست وی باشد نافذ شود و اگر در دست بایع باشد نه و
خیار مطلق و موقت بوقت مجهول بیع را فاسد کند و همچنین خیار موبد کما فی التحفه و مبیع از
ملک بایع با خیار وی بیرون نیاید تا اگر در دست مشتری در مدت خیار هلاک شود قیمت در
قیمتی و مثل در مثلی خیانچه در مقبوض بعقد شراء و این آنگاه مضمون است که ثمن مسمی باشد
تا اگر گوید اینجا نه میبرم اگر خوش آید بگیرم بهلاک ضمان نکشد و اگر بدو ضم کند قیمت لازم آید
و علیه الفتوی و اما اگر در دست بایع هلاک شود بیع فسخ شود و بر مشتری چیزی نه کما فی البرجندی
و با خیار مشتری بدر آید پس بهلاک نزد وی ثمن لازم آید اما در ملک مشتری در نیاید نزد یک امام
بخلاف صاحبین پس احکام ملک چون عتق قریب و فساد نکاح مشترات ثابت نشود خلافا لهما بند بخار خریده
کرده نشود بر فع ثمن و نه بایع بر فع مبیع و اگر یکی از او دیگر را جبر کرده شود و فسخ صاحب خیار رفع خیار نکند
مگر چون دوی در مدت خیار بدان عالم شود اما حضور و رضا و رضی شرط نیست و اگر بعد مدت

آنرا بد اند عقد تمام باشد و نزدیک امام ابو یوسف علم دوم شرط نیست و این خلاف در

فسخ قولیست اما در فعلی باتفاق شرط نیست چنانچه وطی و تقبیل مبیع و اعتاق چنانچه رهن

مشتری و هبهٔ او و اجارهٔ او و همچنین از بایع بالتسلیم و اگر وی در آن سه روز مختفی شود و این

از قاضی خواهد تا از و خصمی گیرد تا بروی رد کند بقول قاضی لصنفینه و بقول آن اختیار نصیر

یحیی است و این اختیار عبد الله بلخی اما اجازت صاحب خیار موقوف بر علم نیست و ساقط شود

خیار بمضی مدت و موت صاحب خیار نه صاحب او و با غما و جنون او در مدت و اگر هشیار شود نه

چنانچه بسکر خمر و بنج و بدال بر رضا چون وطی غیر منکوحه و تقبیل و مس و نظر بفرج بشهوت

و اسکان و مرمت و بنا و تجصیص و رعی ماشیه و کری جو و رکوب خاص اما سواری تا نظر کند

بسیر او یا برای او یا سقی یا اعلاف نه و استخدام داد مکرر اگر از یکنوع باشد و الا نه و هبه

و اجاره نه همچنین اعتاق و توابع او و استشفاع با و کما فی البرجندی و خریدن دو بنده

بخیار در یکی رواست اگر ثمن بتفصیل کند و محل خیار معین سازد و در سه صورت باقیه نه

و بنده که او را بشرط کتابت و حرفت خرید و چنان نیافت همان ثمن بگیرد یا ترک کند

اگر ممکن بود و الا رجوع کند بنقصان و هو الاصح کما فی شرح ابی المکارم همچنین اگر ساله

یا زمینی خرد بشرط آنکه در وی چندین خانه یا خرماست و کم یا بد و شرای یکی از دو و سه

بشرط تعیین مشتری روا نه زیاده نه و این خیار تعیین است و در جواز این خیار شرط بر صحیح

شرط نه تا اگر خیار شرط نباشد خیار تعیین بسه روز موقت باشد نزدیک امام و بمدت معلومه

نزدیک صاحبین کما فی الهدایه و خیار تعیین از بایع نیز رواست بر اصح

در هدایه گفته اگر یکی بعد قبض مشتری هلاک شد یا معیب گشت بیع

لازم شود بثمن مذکور و آن امانت است و اگر هر دو هلاک یا معیب شدند نصف ثمن هر یک

٩٥

لازم شود و اگر بسیار گوید و اگر بیش و پس بود آن مبیع بود این امانت در وقایه گفته به خیار شرط و مشتری برضا یکی ساقط شود و همچنین خیار عیب و رویت و نزدیک صاحبین در جامع گفته خیار تعیین و عیب موروث شود نه شرط و رویت

فصل

روا هست شرای نادیده و مخیر است بعد رویت اگرچه قبل از و اجازت کرده شود و هو الصحیح و علیه الفتوی و اگر قبل از و فسخ کند تواند کما فی البرجندی و در فسخ حاجت بقضا و رضا نیست اما بحضور بایع نزدیک طرفین شرط است و بیع نادیده نیز رواست اما وی خیار رویت ندارد در ظاهر روایت و باطل نشود خیار رویت و شرط بتعیب حقیقی و حکمی قبل از رویت و بعد از و تا اگر شیر نادیده خرد و بایع بخانه او آورد و بعد از رویت میخواهد که رد آن کند نتواند که محتاج است بحمل و این بمنزله عیبی است که نزدیک مشتری نو شده و همچنین مبیع بر مختار فقیه ابی اللیث کما فی البرجندی و نزدیک امام محمد اگر خرما نادیده بر بری خرید و بکوفه آورد وی از بخاره رد نکند اما بهر جای باز برد و از آنجا رد کند و باطل شود تصرفی که بآن حق تعالی یا بنده ثابت شود مطلقا چون بیع بغیر خیار بایع و اعتاق و فروع او و اجاره و رهن و هبه بالتسلیم اما تصرفی که بآن حق غیر ثابت نشود چون بیع بخیار بایع و مساومت و هبه بی تسلیم مبطل است بعد رویت نه قبل و اعتبار رویت مقصود است چون روی داه یا در روی چهارپایه با سرین او نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد بر روی آن اعتبار این و بر و آنرا و در جامه جای علم در معلم و ظاهر در غیر او و در جامه دو روی رویت هر دو روی و در عددیات متفاوته هر یکی و در متقاربه چون جوز و بیض رویت بعض بسنده است اگر باقی چون مرئی باشد و همچنین مکیل و موزون که در یک آوند باشند و همچنین در دو اگر متماثل باشند نزدیک عراقیه و الا مخیر است و چون رد کند همه را رد کند و هو الصحیح

تا تفریق صفقه نشود و در بیع دار رویت همه خانها مقصودی بار رویت همه صحن نه رویت
منزل و علو مگر در شهری که اینهم مقصود باشد و بقولی رویت همه شرط ست و هو الاظهر و الاشبه
و نظر وکیل بشرا معتبر ست تا اگر مرئی موکل خود را خرد ویرا خیار نباشد غیر معین و در معین نه
و همچنین وکیل بقبض مشتری غیر مرئی نزدیک امام پس بعد از رویت این موکل را او نتواند و رد
صاحبیه تواند این انگاه که مقبوض مکشوف بود و الا نجوز و قبض خیار مشتری نبرد و همچنین خیار
عیب بقبض او باطل نشود اما رویت وکیل برویت چون رویت موکل نیست و نه نظر رسول
بشرا یا قبض و عقد نابینا روا ست و خیار او بمس ملموس و بشم مشموم و بذوق مذوق
و وصف عقار ساقط شود تا اگر بعد ازین بینا شود رد نتواند و در روایت حسن از امام
وکیل کند بصیری تا قبض کند او را و هذا اشبه بقوله و مشتری مرئی مخیر ست در تغیر و الا نزد
قول بایع ست در نا تغیر با سوگند و بینه بر مشتری ست و این انگاه که مدت قریب بود و اگر ا
جوان دید و بعد از بیست سال خرید قول مشتری باشد لیکن در برجندی گفته اگر در آن
مدت تفاوت غالب نباشد قول بایع ست و الا قول مشتری و علیه الفتوی و قول مشتری
ست در نا رویت با سوگند و گواه بر بایع باری خرید و از آن جامه کشید و برو فروخت یا
بخشید بعیب رد کند نه بخیار رویت و شرط کما فی الکنز **فصل ۳** کسیکه مشتری عیبی یابد که
نزدیک بایع بود و آنرا نزدیک بیع و قبض ندیده و یا دیده اما آنزمان عیب ظاهر نبود و بعده
ظاهر شد وی را ست که رد کند برضا بایع یا بقضای قاضی یا بهمه ثمن گیرد اما امساک او و حط
بعض ثمن روا نه اینهمه انگاه که قدرت ازاله عیب بی مؤنت نبود و مبیع بازاله ناقص شود و الا
رد نکند و آنچه در نقصان قیمت باشد نزدیک تجار عیب ست چون اباق و دزدی ست
سفر شرط نه و اگر از محله و قریه بشهر رود اباق نباشد و عکس اباق ست و بول بر فراش

و سرقه اگرچه ده درم نباشد خواه از مولی و خواه از غیر لیکن سرقه ماکول از مولی برای
خوردن عیب نیست اما از غیر مولی یا برای تجارت عیب نیست کما فی البرجندی و این هر سه
از کودک عاقل عیب است و از بالغ عیب دیگر اما از غیر ممیز چنانچه کم از پنج ساله پس اگر بنده کودک را
یا یکی ازین سه فروخت و هم در صغر در دست مشتری عود کرد رد کند و بقولی عود شرط نه و
الاول هو الصحیح و اگر در کبر عود کرد نه اما بنده کلان را یا یکی ازین سه فروخت و باز نزد مشتری
عود کرد رد کند کما فی البرجندی و جنون صغیر که مطلق باشد و این همه حال عیب است پس عود
او در صغر یا کبر نزد یک مشتری رد کند و اگر عود نکند بر صحیح رد نکند و علیه الجمهور و گنده دهنی و
گنده بغلی در رواه نه در غلام اگرچه امرد باشد بر اصح کما فی الخلاصه مگر از جهت زحمتی باشد کما
فی الهدایه و زنا و ولد زنا در رواه نه در غلام مگر چون عادت باشد و کفر و ترک نماز و سایر گناهان
و استحاضه و ارتفاع حیض در آن و آن هفده سالست نزدیک امام و پانزده سال نزدیک صاحبین
و طریق اثبات او اقرار بایعست یا نکول او و قول امه مقبول نه و دعوی او مسموع نباشد
مگر چون دعوی انقطاع کند بحبل یا درد و اقل مدت که در وی این دعوی مسموع باشد دو ماه
و پنج روز است در روایت از امام محمد و علیه عمل الناس الیوم و دو سال در روایت امام و سه ماه
در روایت امام ابویوسف پس اگر قاضی مجتهد باشد عمل کند برای خود و الا برای امام و
ترک ختان در کبر و در سراجی گفته و ظهور شوی یا زن یا دین در خلاصه گفته و حمل در رواه نه
در رواه و عشا در کنز گفته و سرقه قدیم و شعر و آب در چشم در مختار گفته و بسیار خوردن در
رواه نه در غلام و کم خوردن هر دو ابه و کم سیری و اکل گل و خضاب موی خرید که جمیله است و
قبیحه یافت رد کند در جامع گفته اگر عیب قدیم ظاهر شد بعد از موت مبیع یا اعتاق او
بغیر مال یا مدبر یا استیلاد او رجوع کند بنقصان اما اگر فروخت و بعد از موت بنده مشتری ثانی

جلد ثانی

آگاه شد این را و رجوع کند نه آن را بر اول بخلاف صاحبین کما فی البرجندی و رجوع نکند بر
ظهور بعد از اعتاق بمال یا قتل مشتری نزدیک طرفین بخلاف امام ابی یوسف و بعد از اکل
بعض طعام پس رجوع نکند بنقصان مال و نه بنقصان باقی و نه رد کند باقی را و از امام ابی
یوسف آمده که بنقصان هر دو رجوع کند و از امام محمد آمده که بنقصان ماکول رجوع کند و باقی
باز گرداند و علیه الفتوی این آنگاه که در یک آوند باشد و الا آنچه در آوند دیگر است باتفاق
رد کند و نه بعد از اکل کل او نزدیک امام هو الصحیح و نزدیک صاحبیه رجوع بنقصان کند
و علیه الفتوی کما فی الاختیار و نه بعد از پوشیدن جامه و پاره شدن او نزدیک امام
و هو الصحیح و نزدیک صاحبیه رجوع کند بنقصان عیب مگر آنکه بایع او را همچنان گیرد و طلب
حصه نقصان نکند این وقتیست که مخلوط نباشد بملک مشتری و الا بایع او را نگیرد
اگرچه مشتری بدان راضی باشد پس رجوع نکند بنقصان اگر بفروشد قبل از اختلاط و همچنین اگر
بعض او را بفروشد رجوع نکند بنقصان آنچه فروخته و نه بنقصان باقی بر صحیح و اگر بعد
خلط بفروشد رجوع کند چنانچه جامه خرید و برید و دوخت یا رنگ کرد و از محیط گفته
که زیادتی متصله غیر متولده مانع رد است چون رنگ و خیاطه و بنا و متولد چون سمن و جمال
مانع نیست در ظاهر روایت اگر راضی شود بایع و مشتری و اگر ابا آرد و نقصان طلب کند
بایع از وی گیرد نزدیک شیخین خلافا لمحمد اما منفصله متولده چون ولد و ثمره و ارش قبل
از قبض مانع رد نیست و بعد از و مانع است پس رجوع کند بنقصان لیکن فرهکاری گفته
که بر صحیح مانع نیست و غیر متولده چون کسب و هبه مانع رد نیست پس عقد در اصل فسخ کند و زیادتی
را مشتری تسلیم نماید مجانا و بعد ظهور قدیم بعد از کسر شل جوز و پسته رجوع کند بنقصان در منتفع
به و بکل او و در غیر این چون خام و گندیده و اگر خربوزه و کدو

٩٩

وخیار را بعد از قطع یافت وصالح اکل هیچ حیوانی نیست رجوع کند بثمن و الا بنقصان
آین انگاه که همه را فاسد یابد و اگر در صد یکی یا دو چنان یابد بیع روا بود و اگر بسیار یابد
و همه ثمن رجوع کند نزدیک امام و نزدیک صاحبیه در صحیح روا است و بقولی باجماع در
همه کما فی البرجندی و اگر دعوی عیبی کند که معلوم نمیشود مگر بخبر چون اباق و بول
بر فراش و سرقه و جنون و گوید که این عیب در دست بایع بود و اکنون نیز در من ظاهر شد
قاضی از بایع بپرسد اگر اقرار کند بوجود عیب نزد مشتری الا ثابت کند او لا وجود آن عیب را
نزد مشتری ببینه یا نکول بایع از حلف بر علم و این تحلیف مذهب ایشان است اما نزدیک
امام بر اصح سوگند نیست و ثانیا وجود او را نزد بایع ببینه یا بتحلیف او بالله ما له حق الرد
بهذا الدعوی اما اگر دعوی عیبی کند که او را زنان و طبیبان می شناسند یکی کافی است اگرچه
دو احوط است و اگر عیبی باشد ظاهر چون انگشت زایده رد کند بی استحلاف و جبر کرده
نشود مشتری بر ادای ثمن چون دعوی عیب کند تا وقتیکه ظاهر شود عدم آن و اگر دو بنده یا دو
جامه بیک صفقه خرید و بیکی عیب یافت رد کند معیب را خاصه اگر هر دو را قبض کرده
و الا هر دو را بکل ثمن بگیرد یا رد کند و همچنین در عددی متقارب و کیلی و وزنی اگرچه قبض کل
مبیع کرده پس رد نکند بعض جوز و بیض و خط مبغار را این وقتی است که در یک آوند باشد
و الا رد کند معیب را و به افتی ابو جعفر و ابو بکر خواهر زاده در مختار گفته گندم خرید و در آن
خاک یافت اگر مثل گندم ها باشد رد و رجوع نکند و الا همه را رد کند در خاک و
گندم روایت و همچنین روغنی که در ولایتی یابد و بایع داده غایب شد و مشتری دید یا عیبی یافت
آنرا پیش قاضی برد و قاضی او را پیش امینی ماند و داده آنجا مرد بعده بایع آمد مشتری
گر از وی ثمن گیرد در سراجیه گفته که بعد از وطی و تقبیل و مس بشهوت رد نتواند اما

رجوع کند بنقصان مگر آنکه بایع همچنان گیرد و اگر بعد از یافتن عیب امر کند داه را با رضاع کودکی یا بخبز یا بطبخ یا بغسل ثیاب رضا نباشد اما اگر شیر لوبیا دوشیده بنوشد یا بفروشد رضا باشد و اگر بعد از ذبح حیوانی فساد قدیم شکم او یابد یا بعد از خوردن روغن گندخته بایع اقرار کند که موش در وی مرده رجوع کند بنقصان عیب و نزد یکی صاحبین علیه الفتوی و اگر اصل مرض پیشتر نزد بایع بود و اکنون پیش مشتری افزود و آنا مشتری نه داند لیست رد کند و اگر با بایع مخاصمه کرد و بعد از ترک آن چند روز باز آغاز ید وی گفت چرا در همین مدت خاموش بودی گفت انتظار زوال داشتم رد توانند و عرض معینه بر بیع و هبه او اگرچه بی تسلیم باشد مانع است و اگر بعد از هبه و بیع رجوع بعیب مطلع شد رد کند در کنز گفته که بعد از بیع و رد بر وی بقضا رد کند خواه به بینه باشد یا باقرار یا بنکول کما فی الوقایه و اگر برضا باشد نه و لبس و رکوب و مداوات رضا بعیب است نه رکوب از برای سعی یا رد یا شرای علف در مختار گفته که حلق سر و تداوی و مرهم بر مختار رضا نیست و همچنین استخدام مکرر بر مختار و به یفتی و در جامع گفته که رواست برائت از هر عیب اگرچه نشمارد و شرط نیست رویت از آنچه ابرا داده خلافا لابن ابی لیلی گویند که امام با وی در مجلس واثقی مناظره کرد و فرمود اگر بنده فروشد که بر ذکر او برص باشد رویت لازم باشد وی ملزم شد و واثقی خندید

فصل باطل است بیع آنچه مال نباشد چون خون و حر و روان و اتباع او و بیع مال غیر متقوم چون خمر و خوک بمقابله درم و همچنین مقابله عرض و نزد یکی بعضی این فاسد است و بیع بنده یا ذکیه که ضم کرده شود او را بسوی حر یا میته اگرچه تسمیه هر یکی از بدلین کند لیکن چون تسمیه کند در قن و ذکیه روا بود و فاسد است بیع عرض بنحو خمر و عکس او لیکن در خمر باطل است و باطل فایده ملک نه دهد مبیع را و اگر بعد از قبض باذن هلاک شود نزد

امام اما نشست و نزد یک صاحبیه قیمت و بدهو الصحیح و فاسد فایده ملک مبیع در اصح
بعد از قبض برضا صریح بایع یا بروجه دلالة و بتخلیه در صحیح قبض ثابت در اصح نه اینهمه آنگاه که
عوضین مال باشند بر اختیار عقدو لیکن برصواب لازم نه و این ملک حرام ست تا مشتری را
اکل و شرب و لبس و وطی حلال نبود و بقولی حلال ست و لازم است مثل او در کیلی و وزنی و
قیمت روز قبض در حیوان و عرض و نزدیک امام محمد قیمت روز هلاک ست اینهمه در هلاک ست
و الا رد کند و بر هر یکی ست که بیع فسخ کند بعلم دیگر قبل از قبض و بعد او اگر فساد در یکی از عوضین
باشد چون بیع عرض بخمر و بیع بکدرم بدو و اگر فساد عقد بشرط زاید باشد چون قرض و اجل
و مبیع قایم باشد بلی زیادت و نقصان در دست مشتری حق فسخ کسی راست که شرط
برای وی است نه کسی را که شرط بر وی است و قضا و علم غیر شرط نه **و از کافی** گفته که این نزدیک
امام محمد است اگر بعد از قبض از ملک مشتری بر آید ببیع و عتاق یا در آن زیادتی کرده شد چون
بنا یا غرس شجر یا لت او بسمن یا غسل ادیا قطع او خیاطة یا طحن او یا رنگ او حق فسخ نماند
مگر برضای مشتری و بعد از عود بملک او فسخ کند مگر چون حکم بفسخ کرده باشند و حلال ست
بایع را سود ثمن بعد از قبض نه قبل او و نه مشتری را سود مبیع اگرچه قبض کرده پس تصدق کند
و روا نیست بیع مباحات چون هیزم بیابان و گیاه او طیر هوا و ماهی دریا و آب و آب جاه
و جوی اما اگر مالک شود با حراز در ما نند حوض سبیل بود چون جریان منقطع شود و این بغرض
فاسد است و ثمن باطل و نه بیع آنچه قدرت بر تسلیم او نبود مگر بحیله همچو طیر یا سمکی که او را
وا رسال کند در خانه یا چاهی پس بیع آبق روا نه مگر بعد از علم بعود در ضا مشتری و نه
برج حمام لشب است و بروز نه یا حضر چون بیع ابریشم بر پشت غنم و ملیح تیغ و جذع
در سقف و ذراع از جامه که این فاسد است و اگر قبل از فسخ تسلیم کند روا گردد

و نه آنچه دران وهم عدم بود چون بیع حمل و نتاج و شیر در پستان که این فاسدست و نه بیع آنچه جهالت او بمنازعت کشد چون بیع آنچه درین سرات از آرد و جامه و بیع جامه فلانی بعتمیت او و بیع سرای که مشتری حدود او نداند مگر چون درمیان تجار جد نفید کما فی الخلاصه و این فاسدست و نه بیع مراعی ای گیاه و اگر زمین خود را آب دهد او جهت گیاه و بمشقت او روید بر مختار قدوری روا نه لیکن از نوازل گفته که رواست که وی مالک او شده و همچنین اجاره او تا آنکه بقبض مالک اجرت نشود و نه بیع زنبور عسل نزدیک شیخین و این بطلانست و نزدیک امام محمد رواست اگر محرز باشد اما با کواره باجماع روا بود و نه بیع اجزای آدمی چون موی عظم و شیر و از امام ابیوسف آمده که بیع شیر داه رواست و نه بیع اجزای خوک ازینجهت سلف مثل این موزه پوشیده اند و نه بیع گوشت میته و این هر سه باطلست کما فی الوقایه الا بیع پوست دباغت شده و مذکی و لحم او رواست مگر لحم خوک لو اللهرة و همچنین بیع اجزای غیر آدمی و خوک رواست اگرچه میته بود و فیل چون دده است نزدیک شیخین پس بیع عظم او و نفع از ور روا بود و چون خوک نزدیک امام محمد کما فی حل الوقایه و نه بیع کرم ابریشم نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف اگر ابریشم ظاهر بود روا بود و نزدیک امام محمد مطلقا و علیه الفتوی و نه بیضه او و نزدیک صاحبین رواست و علیه الفتوی و نه بیع علو بعد سقوط او اما قبل از ور رواست و نه بیع شرب بی زمین بر مختار مشایخ ما و نه بیع راه و حق مرور نزدیک عامه و نه بیع مسیل و حق تسییل باتفاق و نه خریدن مبیع با قل از ثمن قبل از نقد ثمن مشتری بایع باشد یا وارث او یا کسی که شهادت وی برای او مسموع نبود چون بنده و ولد و والد برابرست که آن بیع برای خود باشد یا برای غیر بوکالت اما بمثل ثمن یا اکثر

ازو یا بخلاف جنس یا بعد از نقد ثمن یا از مشتری ثانی یا موهوب له روا بود و همچنین
بعد تغیر مبیع یا نرخ او لیکن در خلاصه گفته تغیر نرخ اعتبار ندارد و نه خریدن او چیزی
کراو را فروخته پس اگر دو ماهی بهزار خرید پس او را با بنده به بایع بهمان ثمن قبل از نقد
او بفروخت و آن ثمن را بر قیمت هر دو قسمت کرده شود و بحصه بنده رسنده روا شود و در دا
نه و نه بیع بشرطیکه مقتضی عقد نبود و در و نفع یکی از متعاقدین یا مبیع مستحق بود اما بشرط
مقتضی عقد روا بود و همچنین بشرطیکه در آن ضرر یکی از ایشان باشد خلافا لابی یوسف و
همچنین بشرطیکه در آن نفع مبیع باشد و او مستحق آن نبود و همچنین بشرطیکه در آن نفع و
ضرر نباشد یا نفع غیر بود اما بشرط ملایم چنانچه باعطاء مشتری کفیل را یا رهن را بثمن یا غیر
ملایم که مجوز او شرع باشد چون خیار و اجل یا عرف چون استصناع و انداختن بایع شراک
را در نعل روا است و نه بیع بشرط تاجیل ثمن یا مبیع باجل مجهول چون حصاد و اگر بعد از
مطلق تاجیل کند روا بود و مطالبه را تاخیر کند اما تا مثل نوروز اگر معلوم باشد روا باشد
والا فاسد است و اگر قبل از وصول اجل ساقط کند بیع روا بود و در خلاصه گفته یکی بزاز
کسی فرستاد برای جامه و وی فرستاد بدست وی یا غیر او و جامه قبل از وصول بوی هلاک
شد و برین متفق اند که رسول ضامن نیست بلکه آمر اگر بدست رسول وی فرستاده والا نه
و همچنین قرض و دین چیزی بده دینار خرید و دراهم بعوض آن داد پس اقاله کردند و دراهم
ارزان شده پس رجوع کند بده دینار نه بدان نوع و همچنین در رد بعیب چیزی بصد درم خرید
و بعد از قبض کاسد شدند اگر اقاله کند کاسده رد کند مبتغی خواهد که خیار زار بخرد و در بهمان
زمین چندگاه باشد حیله آنست که او اشجار را به بعض ثمن خرد و به بعض باقی زمین را
اجاره گیرد در ایام معلومه یکی از دیگری چند گندم ستانزا بها کرده بثمین خط گرفت

اگر بیع دین بدین است وحیله آنست که گندم را بمقابله جاریه بفروشد وبعد از قبض بچندان
درم بدست او بفروشد وتسلیم او کند واگر بخباز چند درم داد وگفت چندین نان از
تو خریدم وبعد از وی پنج نان هر روز میگیرد بیع فاسد باشد وماکول مکروه واگر
گاه اعطا درا هم خریدم نمیگوید حلال بود اگرچه نیت خریدن دارد وهو الماخوذ فروخت
هر یکه بنقد چندین وبنسیه چندین ویا تا ماهی چندین ویا دو ماه چندین روا نه فروخت
به بعد از آنکه بر اداء بایع ثمن بسپس قبض گیرد روا نبود واز امام ابی یوسف آمده خرید که ثمن او را
دهد روا بود حاضر باشد یا غایب در مختار الجوابات گفته اختلاف شد در بایع و مشتری
در طوع وکره قول مدعی صحت است وعلیه الفتوی واگر هر دو اقامت بینه کنند بینه اکراه قبول
است وعلیه الفتوی وهمچنین هر جا که اختلاف افتد در صحت وفساد قول مدعی آنست وبعد
قول مدعی این کما فی الخلاصه وبیعیکه مردم باو تعارف گرفته اند واو را حیله ربوا ساخته اند و
بیع وفا نام کرده اند این در حقیقت رهن است در دست مشتری انتفاع از و مباح نه مگر باذن مالک
وفتوی بسیار از مشایخ بر اینست وبقولی اگر این شرط در عقد نباشد که هر گاه ثمن بیارد رد کند
مبیع این در حق مشتری بیع صحیح باشد تا انتفاع از وروا بود ودر حق بایع رهن باشد تا اگر
مشتری خواهد که بفروشد قاضی حکم نکند چون بایع ثمن بیارد وجبر کرده شود مشتری را بر قبول
ثمن ورد مبیع در مختار الفتاوی گفته آنگاه که مدت گذشته باشد هو المختار وامام
علی بازی فتوی میداد که این بیع روا است ووعده وفا کند ومستهلک مضمون است و
دین ساقط شود وهلاک ثمن وزواید مضمون نیست اگر بی صنع او هلاک شود ثمر آورد قبل
از رفع غله جبر کرده نشود مشتری را بر اخذ ثمن ودفع مبیع واگر غله باو گذارد حق خود ستاند
روا بود ویکی چند درم بر غیری دارد ونا یزاو یافت بگیرد واز شرح طحاوی گفته

بگیرد اما اگر غصب حق خود گیرد امام فخر الاسلام گفته که استیفا شود کما فی الکراهیة اگر ثمن
حال را مؤجل کند باجل معین مؤجل شود و تأجیل قرض روا نه **فصل ۵** در کراهت احتکار
گفته مکروه است احتکار قوت بشر و بهایم در شهر و دیه اگر مضر باشد باهل آن نه شهد و
و نه غلهٔ زمین خود و نه آنچه از شهر دیگر آرد در **کافی** گفته فی الحدیث مَنِ احتکر اربعین
یوماً یطلب القحط فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
ولا یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً ای نفل و فرض این نزدیک طرفین
در قوتین است و علیه الفتوی و نزدیک امام ابویوسف رح مضر احتکار است اگرچه زر و نقره
جامه باشد و در مدت کوتاه نه و فاصل حلیه و نیست و بقولی ماه و بقولی مدت برای عقوبت
دنیاست و برای عقوبت آخرت آثم شود اگرچه کمتر ازین باشد و حاصل نیست که تجارت در
طعام خوب نیست و تسعیر حاکم ارباب قیمت را اگرچه محتکر باشند پس امر کند به بیع فاضل از قوت
خود و عیال بمثل قیمت یا بغبن یسیر و اگر نفروشند وعظ و تهدید کند و الا حبس کند و تعزیر
اگر بعد از تسعیر از جهت ترس فروشند حلال نباشد که پیغامبر فرموده علیه السلام لا یحل
مال امرئ مسلم الا بطیب نفس منه اما اگر تعدی کنند و بضعف قیمت
فروشند باک نباشد که بمشورت اهل رای تسعیر کند و اگر مالک باکثر ازین فروشند روا بود
و اگر اصلاً نفروشد حاکم بزور فروشد بر صحیح الکل فی الجامع و امام صدر شهید گفته که
امام متعدی را حبس کند و تهدید و تعزیر کند اما بجبل نرساند کما فی المختار و اقراض
بقال خبزی از گندم و درم از خوف هلاک بشرط آنکه ما یحتاج از وی علی الحساب
بردارد اما اگر ودیعت نهد و بردارد روا نه اما اگر مثل بیع شود بهدوی جبریه کما فی الهدایة در
جامع گفته که بخشش ای رشن افزاید و خود نخواهد تا غیر را بآن ترغیب کند این اگر ... که از میت افزاید

۱۰۶

والا مکروه است خریداری بر خریداری دیگر چون راضی شوند بر ثمن معین و باک نیست به بیع فیمن یزید و فرق آنست که نمی کنند یکی بثمن طلبد اگر از نداباز نیا مده با فزودن باک نه و اگر باز آمده و میل کرده و زیادت نکند کما فی کراهیة الذخیرة و تلقی جلب اگر مضر باشد باهل مصر والا نه مگر چون نرخ پوشند که مکروه است و بیع بعد از زوال جمعه تا ادا نشسته ایستاده و وقف نه روان بسوی جمعه و تفریق میان کودک و ذی رحم محرم به بیع و هبه و مثل آن نه میان کبیرین و نه میان جانبی یا مدبر یا ام ولد یا مکاتب یا معتق و غیر انسان و نه میان دو ذی رحم که محرم نباشند و نه میان دو ذی رحم محرم که دو کس باشند و مر هر یکی آشنی باشند و این کراهت تا بلوغ ممتد است اگرچه قبل از و بتفریق راضی شوند و بقولی اگر مراهق شوند و رضا دهند باک نبود و این روایتی است از امام ابی یوسف و بروایتی از و قبل از مراهقه نیز باک نباشد چون رضا دهند در تحفه خانی گفته و بیع گل خوردنی و خاتم آهن و سفر و مثل آن و بیع سلاح بدست اهل فتنه و بیع امرد بدست معروف بلواطت و همچنین بیع عصیر و انگور بدست خمار نزد یک صاحبین بخلاف امام و بیع زر باک نه و بیع خصی و استخدام او و کسب او ای خصی کردن نه آنچه وی کسب کند کما فی الذخیرة و معامله بربا هم مکروه اگرچه بهم راضی شوند و باید که تا پر کنند کما فی نصاب الاحتساب و سفتجه ای قراض مال تا وی یا یار وی در شهر دیگر گیرد و لیکن آنگاه که گویا از خطر راه فرض میدهم کما فی حوالة الجامع و در خلاصه گفته معیب میفروشد و میداند واجبست که بیان کند والا بقولی فاسق مردود الشهادت گردد اما صدر الشهید گفته لا نأخذ به و اگر غالب در اسواق حلال باشد تا جر نیز رسد و اگر غالب حرام باشد یا گاهی غالب میشود یا کسب حلال و حرام میکند باک بسوال نیست

١٠٧

یکی در راه بیع و شرا بکنند اگر در عقود او ضرری نباشد از جهت فراخی راه بالعیت
بجز بدین از زود الا نباید خرید و بقول کروه است مطلقاً در **مختار الجوابات** گفته
کسی که کیلی یا وزنی خرید بشرط کیل یا وزن تصرف نکند قبل از وزن و اعتبار نیست کیل بایع
قبل از بیع بحضور مشتری و نه بعد او بغیبت مشتری بر صحیح اما بحضرت مشتری بر صحیح بسنده است
و تصرف در قرض قبل از قبض روا است و آنچه طحاوی گفته سهو است در **کنز** گفته است و ا
بیع زمین قبل از قبض نه بیع منقول و تصرف در ثمن قبل از قبض او کیلی باشد یا وزنی

فصل و زیاده کردن در و چون مبیع قایم باشد بعد از بیع و فسخ و حط در رد و افزودن در مبیع
در **جامع** گفته تولیت بیع است بثمن سابقه و مرابحه بیع است بآن ثمن با فضل معلوم و شرط
است در هر دو که ثمن اول مثلی باشد کیلی یا وزنی یا عددی متقارب قیمتی و بایع را است در
هر دو که ضم کند بر اس مال اجرت قصار و صباغ و خیاط و غسال و نقل و حمل و کرا و دابه و
غنم و نفقه بنده و حیوان و کسوت متعارف آنها و گوید بر من چندین افتاده نه اجرت
طبیب و بیطار و ختان و رایض و تعلیم و نه باجی که گرفته شود در راه مگر چون عرف تجار این
باشد و نه اجرت سمسار مگر چون در عقد مشروط باشد و نه عملی که بدست خود کند از خیاطت
و صباغت و اگر از بایع خیانتی ظاهر شود رد کند یا بکل ثمن گیرد در مرابحه و حط کند در تولیت
نزدیک امام و نزدیک ابی یوسف حط کند در هر دو و نزدیک امام محمد مختار است در هر دو میان
اخذ بثمن و رد و حط نکند و اگر حادث شود در وی چیزی که مانع فسخ باشد لازم شود او را مسمی
خیار نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد رد کند قیمت مبیع و رجوع کند بثمن و اگر برای شی
گوید قیمت متاع من چندین است و وی بنا برین خرید و خلاف آن ظاهر شده رد کند و اگر
نگفت نه و بعضی فتوی میدهند برد بهر حال و صحیح آنست که فتوی داده شود برد اگر تغیر

شود والا نه و در کافی گفته که بنده خرید و به پانزده فروخت با بنده خرید الحال درم آنچه به پنج فروشد و اگر بیست فروخته مرا آنچه نکند این نزدیک امام است و نزدیک صاحبین بر دو

بر آنچه فروشد بنده و در مرا آنچه بیان کند وطی بکر یا و تعیب مبیع اجنبی آنچه کشیدن چشم او همچنین اگر غیری چشم او را کشید و بایع از وارش بگیرد نه وطی ثیبه و تعیب عور و مختار گفته بیان نکند تکسر جامه بانتشر وطی نه قرض فار و حرق تا بثمن مؤجل خرید بر آنچه

فصل ربوا عبارت ست از فضل مال که خالی باشد از عوض در معاوضه مال بمال و علت او قدر ست با جنس در جامع گفته که بوجود کل علت فضل و نسیه حرام ست

چون یک درم بدو نقدا و درم بدرم نسیئه و بوجود جزء او نسیه حرام ست چون یک دینار بدو درم نسیئه اما نقد احلال ست اگر هر دو نباشند هر دو حلال ست چنانچه ده گز جامه بدو جو نقدا و نسیئه و روا نیست بیع کیلی بمثل خود مگر چون مساوی باشد در کیل پس بیع گندم بگندم در تساوی در وزن روا نبود و بر روایتی از امام ابیوسف روا ست و علیه الفتوی لعموم البلوی و نه بیع وزنی بجنس خود مگر چون متساوی باشند در وزن پس بیع زر بزر متساوی در کیل روا نبود و بر روایتی شاذه از ثانی روا ست چون اعتیاد باشد و جید و ردی برابر ست و روا ست بیع حفنه بدو که تفاضل در کم از نیم صاع باک نه اما اگر یکی نیم صاع باشد و دیگر کم از وی در روایتی پس اگر بفروشد اقل از نصف قفیز گندم بقفیزی ازو روا بود لیکن مکروه بود بنابران که مروی ست از امام ثانی که مکروه ست بیع تمره بدو و گفت آنچه حرام ست از و قلیل و بیع یک فلس بدو نزدیک شیخین و نزدیک امام محمد این آنگاه که معین باشند و الا باتفاق نه و بیع گندم تر یا مبلول بمثل و خشک متساوی نزدیک امام و همچنین نزدیک امام ابیوسف مگر بیع تر

ونزدیک امام محمد نه مطلقا مگر بعلم تساوی بعد جفاف و بیع آرد مثل او بتساوی
و کیل اگرچه یکی پخته باشد و دیگری ناپخته اما بتساوی در وزن در روایتی و بیع
لحم بحیوانی زنده اگرچه از جنس او باشد و از دو متفاضل بود و در عالمگیری گفته که روا
نیست در جنس مگر وقتی که لحم بیشتر باشد از لحم آن حیوان تا بعض او بمقابله سقط باشد
و از امام آمده که لحم بعد از طبخ بر می آید از وزن تا بیع آن بعض دیگر متفاضل روا است
و بیع لحم حیوان بلحم حیوانی دیگر و شیر بز بشیر بقر و سرکه خرما بسرکه انگور متفاضلا و بیع نان
گندم بگندم یا آرد متفاضل اجماعا و از امام آمده رضی الله تعالی عنه که در بیع نان چیزی
نیست لیکن فتوی بر اول است اگر آن نقد باشد و اما نسیه روا بود و همچنین نزد امام و نزد
امام ابی یوسف روا است و علیه الفتوی پس سلم در نان ... و همچنین ... و علیه
بیع گندم با آرد یا سویق مطلقا اتفاقا و همچنین بیع آرد بسویق نزد امام و نزد ...
روا است اگر نقد باشند و نه استقراض نان مطلقا و نزدیک امام محمد مطلقا روا
و نزدیک امام ابی یوسف روا است بوزن نه بعدد و علیه الفتوی و بیع کنجد بروغن او اگر آنچه
برابر آن باشد یا کمتر از آن و همچنین اگر علم این ندارد اما اگر این بیشتر باشد از آنچه در کنجد است
روا باشد و همچنین حکم بیع لبن سمن یا بز بشیر و ربوا نیست میان خواجه و بنده قن
یا مدبر یا ام ولد یا مکاتب ماذون مدیون ربوا بود و نه میان مسلم و حربی در آنجا نزدیک طرفین
اما با مستامن ربوا است و نه میان دو حربی در آنجا بخلاف امام ابی یوسف در خلاصه گفته روا است
بیع گندم مقابلیه متقابلیه بغیر او و بیع کر گندم و دو کر جو بدو کر گندم و کر جو نزدیک هر سه نه
جامه و ده درهم بجامه و یک درهم در مختار گفته زید بر یکی ده درم دارد و این بر آن همچو دینار پس
میان خود یک دینار را بده درم فروختند و جدا شدند روا بود اگرچه این ...

قرض فیه دوازده حیله آنست که مقرض بدست مستقرض رختی فروشد بثمن موجل و تسلیم وی کند بعده وی بدست غیری بکم از آن فروشد بعده آن غیر بدست مستقرض بهمین ثمن فروشد این امام محمد گفته و امام ابو یوسف گفته که عامل ماجور است از جهت فرار او از حرام یکی ده درم صحاح دارد و میخواهد که بدوازده درم مکسر فروشد حیله آنست که از مشتری دوازده درم مکسر قرض گیرد پس وی چنان باو دهد پس مقرض او را از ده درم ابراء دهد و در مستغرقات العباد از کافی گفته که پرهیز کنند از بیع عینه که آن لعنت است و اختراع ربوا خواران فی الکفالة شرح وقایه گفته که بیع عینه آنست که یکی از تاجری طلب قرض کند وی قرض ندهد بلکه بوی رختی دهد و بدست وی با کثر از قیمت بفروشد

فصل در هدایه گفته صرف بیع زرست بنقره و نقره بزر و زر بزر و نقره بنقره و درین دو صورت شرط است تماثل در قدر اگرچه متخالف باشند در جیادت و صیاغت و تقابض قبل از افتراق بابدان تا اگر از مجلس برخیزند و روان شوند و فرسنگی بهم روند یا در مجلس خواب کنند قبل از افتراق تقابض کنند روا بود و اگر مهلت طلبد که بخانه در آید مهلت ندهد مگر چون در نظر وی باشد کما فی البرجندی و در آنصورت تقابض شرط است نه تماثل تا اگر تقابض در بعض بدل افتد در آن قدر روا بود و تصرف در ثمن صرف قبل از قبض روا نه تا اگر بمقابله آنها جامه خرید بیع فاسد شود اما بتقاصی بر مختار نه کما فی السراجیه و روا است بیع زر و نقره مجازفة اما قبض کند در مجلس و بیع یک درم و دو دینار و دو درم و بیع یازده درم بیک دینار و ده درم و بیع دینار بده درم که مشتری بست و در درم و دینار مغشوش اعتبار غالب است تا اگر زر و نقره غالب باشد روا نبود بیع خالص بآنها و نه بیع بعضی

بعضی مگر بتماثل و قدر و استقراض روا نه مگر بوزن و اگر غش غالب باشد در جنس تفاضل روا بود و تقابض شرطست و همچنین است در خالص اما در مماثل و ناقص و نامعلوم نه و استقراض روا است بوزن و بعدد اما اینها بتعیین معین نشوند مگر چون رایج باشند و اگر برابر باشد در بیع بخالص در قرض حکم آن دارد و در صرف حکم این کما فی الکنز الدقایق و در **جامع** گفته که در صرف خیار شرط نیست بخلاف خیار عیب و رویت و اگر جدا شوند با شرط خیار فاسد شود و اگر قبض کند قبل از تفرق باز صحیح گردد و در **خلاصه** گفته که در بیع نقره ده توله بنقره نه توله اگر چیزی با این ضم کند روا بود و بیکراهت اگر بقیمت توله رسد یا کم از و بود بقدر تغابن و اگر کمتر بود چون جوز و بیض و فلس و کاغذ مکروه بود و این از امام محمد آمده و بوی گفتند که این را در دل چگونه می یابی فرمود چون کوه و اگر قیمت ندارد چون کف خاک روا نه و در قرض ده دو وازده حیله آنست که مستقرض رختی بدست مقرض به ده فروشد و بعد از قبض بدست او بدوازده فروشد روا بود اگر چه شرط پیشتر رفته و احتیاط آنست که گویند بر شرط که درمیان بود گذاشتیم بیکی و ده درم دارد و میخواهد که مدت کند و سیزده گیرد حیله آنست که بمقابله آن سه از متاعی خرد و بعد از قبض بسیزده بدستا و فروشد تا مدت و باک نیست بقضا اجود و دادن برضا اگر شرط کرده و بقبول هدیه غریم و اجابت دعوت او اگر شرط نکرده و آنچه از امام میگویند که در سایه دیوار مدیون خود نه استاده ثابت نشده کما فی الظهیریه و اگر در وزن راجح دهد بسیار روا نبود و بقدر تفاوت موازین حرام نه و در **ترجیح** **پژدوی و تلویح** گفته که سهو است که زیادتی در وزن در قضای دین که پیغمبر علیه السلام سراویل بدو درم خرید به وزان فرمود زن و ارجح فانا معاشر الانبیاء لکذا نزن و این را هبه نگفت که هبه مشاع در محتمل قسمت باطل است و امام شمس الایمه سرخسی گفته که

دانق و حبه و شعیره و مثل این در عشره رجحان است که ده باحبه را سنگ علیحده موضوع نه و ده درم بسیار شست و در مطالب گفته که در نصف اختلاف است و از امام محمد آمده در بیع درم بدرم پس اگر یکی زاید بود یا ناقص فلوس ضم کنند روا بود و مکروه از امام باک نه و در ذخیره امام محمد از امام گفته مکروه است قرضی که بجر منفعت کند و بقول امام سرخسی آنگاه که شرط باشد در عقد چنانچه کوچر قرض دهد تا سره کستاند و اگر بی شرط ستغمر بود دهد باک نه و اگر خیدو بعد قرض هادتا مستقرض متاع از و بثمن گران خرد مکروه بود و اگر شرط نباشد و بعد از قرض بثمن گران خرد بقول کرخی باک نه و بقول خصاف محبوب و بقول حلوائی حرام است که مشتری قایل است بانیکه اگر نخرم زود مطالبه میکند اما اگر بیع مقدم باشد بر قرض چنانچه یکی معامله صد دینار را از دم گرمی طلبید این جامه بیست دینار را بحیل بدست او فروخت و شصت نقد دا دبقول خصاف روا است و این مذهب محمد بن سلمه امام بلخ و بسیار مشایخ مکروه داشته اند و بقولی در یک مجلس مکروه است والا باک نه و حلوائی فتوی بر اول داده

فصل ۹ در جامع گفته روا است سلم

اگر ممکن باشد ضبط صفت و قدر مسلم فیه والا نه لیس روا بود در کیلی و وزنی مثمن و ذرعی مبین باشد طول او و عرض او و صفت او چون جامه و عددی که متقارب باشند احاد او در قیمت چون جوز و بیض و آجر و لبن و درینجا سلم روا است هم بکیل و هم بوزن و هم بعدد نزدیک علمای ثلثه و روا است در ماهی نمکین بوزن و کیل و در طری نیز در زمان او اما در کبار او که لحم او قطع کرده میشود و در روایتی در وانیست در عددی متفاوت چون انار و خربوزه و نه در موزون ثمن چنانچه یکی از نقدین در دیگر باجماع و همچنین سلم مثل گندم در یکی ازین دو و اما سلم در فلوس بعدد روا است نزدیک شیخین بخلاف امام محمد که نزد

وسے شتن اند و بقولی نزدیک همه روا است کما فی البرجندی اما در تبر و دور وا نیست

و نه بصاع و ذراع معین که قدر او معلوم نباشد و نه در حیوان و اطراف او و جلود او مگر طول

و عرض و صفت جلود بیان کند و در خلاصه گفته و نه در گندم شهر یا دیه معین و نه در گندم

و نه در لحم نزدیک امام اگرچه محل او گوید و نزدیک صاحبین روا است اگر بیان کند جنس و سن

و نوع و صفت و محل و قدر او را و علیه الفتوی کما فی البرجندی و حیله جواز او باجماع آنست

که قاضی یا حکم نصب کرده حکم کند یا لحم را ثمن کنند و استقراض او بوزن روا است و نه در گندم

بوزن بروایت حسن و علیه الفتوی الشیخ الاسلام و القاضی الامام و بروایت طحاوی روا است

و از امام محمد آمده که استقراض گندم بوزن روا نه اگر آرد بوزن قرض داد بوزن

نکند بلکه صلح کند بر قیمت چنانچه در گندم و از امام ابیوسف آمده که استقراض او بوزن

روا است اگر عرف باشد و نه در نان مطلقا نزدیک امام و نزدیک امام ابیوسف بعد

روا است نه بوزن و نزدیک امام محمد مطلقا روا است لیکن در قبض احتیاط کند تا استبدال

نشود یعنی نان گندم گفته نان جو نگیرد و سلم و استقراض در کاغذ و لیکن بعدد روا است

شرائط سلم را بیان کند جنس مسلم فیه و بیان نوع او در مختلف الانواع والا نه

بیان صفت و سوم بیان قدر او و اعلام راس مال و نزدیک صاحبین اگر مشار الیه بود

اعلام شرط نه این در کیلی و وزنی و عددی است اما در ذرعی و حیوان و عددی متفاوت

بتعیین متعین شوند اجماعا پس اگر سلم بند در دو جنس و بیان راس مال هر یکی نکند یا

سلم بند در دو جنس را و بیان مقدار هر یکی نکند نزدیک امام روا نبود خلافا لهما کما

فی الهدایه و تسلیم او قبل از افتراق بابدان پس اگر تا شب بهم روان شوند یا یکی

خواب کند بعده تسلیم کند روا بود و اگر برای اخذ بجا نرود چنانچه او را می بیند

روا بود والا نه واگر پاره از آن نقد باشد و پاره دین بر مسلم الیه بحصه آن روا باشد و بحصه این نه اما اگر بیگانه باشد در حق همه روا نه تا اگر همه را از مال خود نقد دهد جایز گردد و در اول جایز گردد کما فی الجامع واگر راس مال کوچر ابنی شد ند در مجلس یا بعد او وا بود و همچنین اگر در همان مجلس استبدال کند اگر آن استبدال بعد از افتراق باشد باطل شود بقدر کوچرا اگرچه در مجلس و باشد مگر چون اندک باشد ای کم از نصف و بنصف در دو روایت اینهمه نزدیک امام است و نزدیک صاحبین باطل نشود اگر استبدال در مجلس روا باشد و بیان مکان ایفا در آنچه او را مؤنت باشد نزدیک امام خلافا لهما و الا چون مشک باجماع شرط نه و ایفا کند هر جا که ملاقات کند و بر روایتی از صاحبیه جا عقد متعین شود شرط کرد که در میان فلان شهر دهم هر جا که دهد تواند و تکلیف کرده نشود که در جای دیگر دهد و بقولی همان شهر متعین شود کما فی الجامع و بیان مدت و اقل او یکماه است بر اصح و علیه الفتوی کما فی المضمرات لیکن در سراجی گفته که بر مختار مقدار تحصیل شل سلم است و شرط است که راس مال منتقد باشد ای سره کرده شده و بات ای خیار و الا فسد مگر چون قبل از افتراق برطرف کنند و راس مال موجود باشد واگر مهلک باشد نه و مسلم فیه موجود باشد از آن عقد تا اجل والا نه و حد او آنست که در بازار آن شهر یافته نشود اگرچه در خانه ها باشد واگر بعد از اجل نگرفت تا منقطع شد مخیر است در فسخ و اخذ در انتظار تا وجود و روا نبود که بمقابله راس مال چیزی دیگر گیرد واگر اجود دهد جبر کرده شود و اگر اردا اگر راضی شود روا بود و نه و اعتبار ابرا از مسلم الیه رب السلم را از راس مال و اگر ابرا داد و او قبول کرد

باطل شود اما عکس روا است و در جامع گفته روا نیست تصرف در مسلم فیه و در راس المال
قبل از قبض بشرکت و بیع و استبدال و تولیت و مثل آن تا اگر سلم اقاله کنند روا نبود که بمقابل
راس مال قبل قبض او چیزی از وی بخرد یا رب سلم را از راس مال ابراء دهد و این وقتیست که
سلم صحیح باشد والا تصرف در راس مال روا بود کما فی البرجندی و در وی است استصناع پس اگر
مدت متعین کند چنانچه بخفاف گوید راس کن برای من از راس مال خود موزه ازین جنس
باین صفت تا مدت سلم شود تعامل باشد یا نه و درین شرائط سلم است و اگر مدت نکند اگر
در آن تعامل باشد چون اوانی و اسلحه و خفاف و قلانس روا بود بطریق اجاره در ابتدا اگر صانع
قبل از تسلیم بمیرد از ترکه او گرفته نشود و بطریق بیع در انتها تا او را خیار رویت باشد و جبر
نکند صانع را بر عمل و رجوع نکند آمر از امر و مبیع بر اصح عین است نه عمل تا اگر ساخته خود را
از عقد یا ساخته غیر را بوی دهد و وی بستاند روا بود و اگر صانع آن را فروشد قبل از رویت
و اختیار آمر روا بود و بعد از اختیار او نه و آمر مختار است در اخذ و ترک کما فی الوقایه و اگر
تعامل نباشد روا نبود چنانکه بجولاهه رسید تا برای وی جامه از ریسمان خود بافد کما فی
البرجندی **باب دوازدهم در هبه** هبه عبارت است از تملیک عین بی (لا) عوض ولو مجازاً چنانچه گوید به بخش مرا وی گفت بخشیدم و او قبول کرد و وی تسلیم
نمود گویند که ابن مبارک بر قومی گذشت که طنبور میزدند گفت مرا بخشید تا ببیند که چگونه
میزنم آنها دادند امام گرفت و بر زمین زد گفتند خدعتنا و این تعاطی است و اگر بنده
یا دیوانه یا کودک بخشیده و انه و در وی است هبه بما نه و هبت و این ترا اما این ترا است اقرار
است و اصح آنکه هبه کما فی المختار الجوابات و تمام میشود بقبض ای بحیازت و پس
تخلیه قبض نباشد این نزدیک امام ابی یوسف است خلافاً لمحمد پس اگر بکسی جامه حاضر بخشید

و وهی گفت قبض کردم قابض نباشد نزدیک آن بخلاف این پس اگر اذن صریح کند
بقبض قبض او در مجلس و بعد او صحیح بود و مالک او شود و اگر منع کند نه و اگر نه اذن کند
و نه منع اگر قبض کند در مجلس روا بود و الا نه اما تملیک است اگرچه تسلیم نباشد بقبول
و علیه الفتوی و العمل کما فی المعدن و عقد بایجاب و قبول تمام شود و هبه در کن و اروی بخشید
و قبول لیکن از خلاصه و جز آن گفته که قبول رکن نیست که قبض بمنزله اوست تا اگر دین بمدیون
بخشند حاجت بقبول نشود و تصریح بهبه لازم نه تا اگر در راه نهد که ملک تو باشد روا بود
و در روایت هبه مشاع که قابل انتفاع باشد بعد از قسمت چنانچه قبل از آن باشد اما اگر
قسمت کند او را تسلیم کند روا گردد و این تسلیم مفید ملک نیست بر صحیح اما ملکی خبیث و
به یفتی و از عمادی گفته که بر صحیح مفید ملک است و اگر قابل نباشد اصلاً چون بنده و
یا قابل انتفاع باشد اما نه چنان چون حمام و آسیا و خانه خورد روا بود درمی بدو کس
بخشید بر صحیح روا بود و از امام ابی یوسف آمده اگر درمی از دو درم بخشید اگر برابر باشند
روا نه و الا روا است و هبه شیر در ضرع و صوف بر غنم و ثمر بر شجر و زرعت در زمین و اگر بعد
اخراج و قطع تسلیم کند روا بود و سرای که در و متاع واهب باشد و جوالق و انبان که در آن
طعام او باشد که مشغول است بغیر اگر با فیهما بخشید نه آنها را روا بود که شاغل اند نه مشغول
و هبه چیزیکه در دست موهوب له است تمام است محتاج نیست بسوی قبض جدید چنانچه
هبه پدر کودک خود را و قبض کودک عاقل و مر او چون طفل با وی باشد و شوهر از برای زوجه
صغیره خود بعد از زفاف معتبر است اگر واهب بیگانه و در و است هبه دو کس داری را برای
یک کس باجماع و همچنین عکس این نزدیک امامین و نزدیک امام نه پس اگر از برای دو کس
گوید که بخشیدم مر شما را این سرای مر این را نیمه و مر این را نیمه روا بود نزدیک امامین

اما اگر گوید بخشیدم مر ترا این رمه و مرا این رایمه این روا نبود و در وی نیت تصدق ده درم بود
غنی نزد امام و نزد امامین روا است اما بدو فقیر باتفاق روا است و روا است رجوع از
هبه بتراضی و بحکم قاضی اگرچه رجوع ساقط کرده کما فی الخزانه این بعد از قبض است اما
قبل ازین بی ایشان روا است موهوب له حاضر باشد یا نه کما فی البرجندی و مانع ازین هفت
چیز است یکی زیادتی متصله بعین موهوبه اگرچه غیر موهوب له بود چون لفظ یا اعراب و
تعلیم قرآن یا کتابت یا عمل دیگر خلافاً لمحمد و اسلام و تجدید و تفسیر و خوبی و فربهی و کبر و
قصارت و صحت لیکن در سراجی گفته مریض تداوی شد رجوع روا است و بنا الا
بنا هی که از زیادتی نشمارند چون تنور کما فی البرجندی و تطیین و تجصیص و اصلاح
اما اگر نقصان شود وقت هبه طویل بود و بعده طول انسج شود یا منفصله بود چون رجوع روا
است و همچنین اگر زیادتی منسوخ شود و بعد از انتفاع مانع حق رجوع باز گردد ۲ و موت یکی
از دو ۳ و تعویض مال اگرچه از جنس او باشد نه از عین او و این انگاه است که وی داند
که عوض او است و الا هر یکی رجوع کند و همچنین اگر بیگانه تبرع کند و عوض او دهد ۴ و خروج او
از ملک موهوب له بیع و مثل آن اگر باز مالک شود حق رجوع عود کند کما فی السراجیه ۵ و زوجیت
و آن هبه پس از ابانت رجوع نکند و بعد از تزویج رجوع کند ۶ و قرابت محرمیه و لو حربیا
اما در قریب نا محرم و محرم غیر قریب رجوع کند ۷ و هلاک موهوب ای تلف عین او یا اکثر
سنان او پس اگر خاک را گل کند یا تیغ را کارد سازد رجوع نکند و اگر گوسفند را کشته رجوع کند
و اگر داه را بخشید و حمل را استثنا کرد یا شرط کرد آنچه در شکم اوست استثنا و شرط باطل بود
و هبه داه و حمل درست شود و اگر بعد از اعتاق حمل داه را بیکی بخشید هبه این
چون اعتاق آن صحیح باشد و اگر او را مدبر سازد و حمل را هبه کند درست

نباشد و صدقه مثبت ملک نیست مگر بقبض در مجلس ما بعد او چون هبه درست نیست
در شایع منقسم و رجوع نکند در صدقه بر فقیر و غنی و بقول برین کند در خزانه گفته
کسیکه صبر بر شده نتواند او را صدقه بر خود فاضلتر و الا بر فقیر اگر سؤال ملح و مشرف باشند
بتصدق با جوریست تا نزانند آنسا یل بعینه جنایست که اعتبار رست تا داند که بمعصیت
خرج خواهد کرد از پیغمبر علیه السلام پرسیده شد که سؤال بسیار شد نگرا دهیم فرمود من
رق فلیک علیه و ابن مبارک گفته سایلی که از برای خدای تعالی خواهد بوی ندهیم
زجر اله که چون دنیای دون برای او خواست گویا که تعظیم او کرد در سراجیه گفته
برای سکینی کشید و او را نیافت خواه بدیگری دهد یا نه بتصدق ثمن بنده فاضلتر است
از اعتاق نهال کردم این انگور را بنام پسر خود فلان هبه بخلاف گردانیدم بنام او
اگر زن خود را کلام در بنت مهری بنک بیا موزاند و او حربی نداند هبه او درست نباشد
یکی از دو شریک حصه خود را از سود بدیگری بخشید و ابود اگر مال موجود است و الا رد ابود
برای ولد یا تلمیذ جامه گرفت پس میخواهد که آنجامه بولد یا تلمیذ دیگر دهد نتواند مگر چون
گاه اخذ عاریت گفته باشد یکی ماکولی هدیه فرستاد در آوندی اگر مثل ثرید و سوی باشد
میتواند که در وی بخورد و اگر مثل فاکهه باشد نه و باید که میان اولاد در عطا یا عدل
کند ای برابر بخش کند نزدیک امام ابیوسف و نزدیک امام محمد
ذکر را دو بخش و انثی را یکی و المختار الاول کما فی الذخیره و اگر تمام مال را
پسر بخشد روا بود آنا آثم شود کما فی خزانة الفتاوی و باک نیست بتفضیل
شاغل بعلم نه بمکسب نزد یک متاخرین باک نیست بعطای عالم و حرمان فاسق تا اصلاحست
از مال من خوردی میتواند که بخورد مگر چون علامت نفاق ظاهر شود بکودک چیزی

119

بخشیده شد بقول امام محمد خوردن والدین ازو مباح است و بقول اکثر مشایخ بخارا نه لیکن در خزانة المفتین گفته فوا که بکودک هدیه کردند حلال بود اکل والدین ازو اگر ازو مهدی از و هدیه بر ایشان باشد و از جهت حقارت تحفه بکودک هدیه **در خزانة الفتاوی** گفته که ثواب حسنات کودک کودک راست و والدین او را نبود مگر ثواب تعلیم و بقولی بی نقصان ثواب کودک نزد ایشان رسانید تا مهر بخشید روا نه اگر قادر باشد **در مختار الجوابات** گفته ابراء مراز مهر تا ترا چندین بخشم پس زن وی را ابرا داد و مرد وی نبخشید مهر عود کند هو المختار للفتوی بحل کن مرا از هر حقی که ترا بر من باشد وی چنین کرد اگر عالم باشد بری شود در حکم و دیانة والا در حکم شود و اما جاهل چنین در دیانة نزدیک امام ابیوسف و علیه الفتوی خلافا لمحمد رحمه الله تعالی **باب بیست و هشتم**

در اجاره در جامع گفته که اجاره بیع نفع معلوم است بعوض معلوم و علم نفع گاه بذکر مدت است اگرچه دراز باشد و گاه بذکر عمل چون رنگ جامه و گاه باشاره چون نقل این بآن موضع و واجب نمیشود ادای اجرت بنفس عقد بلکه ادای اجرت قبل از استیفاء منفعت پس او را حق استرداد نماند یا بشرط تعجیل یا باستیفار نفع یا بقدرت بر آن پس واجب میشود اجرت دار بکه قبض کرده شود اگرچه در آن ساکن نشده و ساقط میشود بغصب بمقدار فوت شدن قدرت وی بر انتفاع و میرسد مر موجر را که طلب کند اجرت سرای و زمین هر آهر روز و اجرت دابه برای هر مرحله و اجرت صیاغت و سایر حرف بعد از عمل و اجرت خبز بعد از اخراج از تنور پس اگر بعد از اخراج سوخته شود بی فعل او چنانکه منتفع به نماند وی مستحق اجرت باشد و اگر قبل از اخراج باشد نبود تاوان نیست در هر دو صورت نزد امام و نزد صاحبین مخیر است در ضمان مثل و قیمت اولی

۱۲۱

یا قیمت نان با اجر و ضمانِ نمک هیزم بر آن نه و حبس کند عین را برای اجرت کسی

خلط شود ملک او بآن چون صباغ و اگر بعد از ین بی صنع او هلاک شود ضمان او و اجرت

واجب نه و ملک صاحبیه واجب شود و قیمت غیر معمول بی اجر یا معمول با اجر و اگر خلط نشود

باجماع چون غسال و حمال و ملاح و در روایت که اجیر غیر را استعمال کند در مطلقه و مقیده

نه اگر چه از علام و الا ضمان کشد اما از محیط گفته اگر نساج غزلی داد تا ورقی کرباس

بافد وی بغیر داد و از ین در زدیده شد اگر اجیر ست ضمان هیچ یکی نه و اگر بیگانه باشد ضمان

کشد اول بی خلاف نه بیگانه نزد امام بخلاف صاحبیه و در روایت استیجار سرای و دکان

بی ذکر عمل و هر عملی که خواهد کند مگر مضر چون حدادت و قصارت و رحی مگر برضا و روا

استیجار زمین برای زراعت بدو شرط یکی تسمیه آنچه در آن زراعت کند یا تعمیم و دیگر خلو زمین

از مانع زراعت و الا هر یکی را ست که فسخ کند مگر وقتی که زراعت کند و مدت گذرد که انقضا

زمان روا شود و مسمی لازم گردد و اگر بر ستور کند زیاده از آنچه مقرر ساخته اند اگر او را

باشد ضمان حصه کشد و الا تمامی قیمت لیکن برجندی گفته که این انگاه ست که حامل مستاجر

باشد و اگر صاحب خر باشد نه و همچنین اگر مستاجر جوالق بار کند و صاحب خر جوالق دیگر اما

اگر هر دو در یک جوالق بار کنند ضمان ربع قیمت و فاسد میکند اجاره را شرطیکه مفسد

بیع ست چون جهالت مدت یا اجرت یا معقود علیه هر شرطی که مقتضی عقد نباشد

چون شرط کری نهر و نایبه بر مستاجر که اینها بر آجر اند و در منصور اجر مثل واجبت و از مسمی

نیفزاید اگر اجر مثل مختلف باشد وسط واجب شود و اجرت حلال ست اگر چه سبب او حرام

در روا ست اجرت حمام و حجام و دایه باجر معین اگر چه کافره یا فاجره باشد لیکن ارضاع

فاجره منهی ست که رضاع مغیر طباع ست و بر و سیت که کودک را و جامه او را شوید و اورا

تغییر دهنده طبیعت ها را ۱۲

روغن بمالد و طعام او را اصلاح و ہر و بر بدیست اجرت دایه و شستن اینها اگر او را تربیت دو
بلبن بهی یا بطعامی مدت گذرد او را ہیچ اجری نباشد و اگر منکر شود اعتبار بینه و یمین
راست و اگر ہر یکی بینه بیارد بینه دایه اولیتر باشد و باطلست نزدیک متقدمین اجاره
برای عبادات چون اذان و امامت و تدریس و حج و غزوه و تعلیم قرآن و فقه و فتوی مشائخ
بر جوازست پس اگر پدر از مرسوم معلم امتناع آرد چون پنجشنبی و عیدی و جز آن حبس کرده
و اگر خواہد مستحق شود اجاره گیرد معلم را مدت معلومه و امر کند بتعلیم و برای معاصی چون سرود و
نوحه و لهو و مزمار و طبل و تخت تابان و نقش خانه بتماثیل اگر برای تخت طنبور یا بربط اجاره کند
اجرت طیب ست اما اثم ست از جهت اعانت بر گناه و همچنین در استیجار برای بنای بیعه
و کنیسه کما فی الخلاصه مشاطه را برای تزئین عروس اجاره گرفت اجرت حلال نگر آنکه بر وجه
هدیه باشد مشروط و اجاره برای جهانیدن نر بر ماده و اجاره مشاع مطلقاً نزدیک امام
و نزدیک صاحبیه رواست و علیه الفتوی اما بشریک باتفاق رواست در ظاهر روایت
و اجاره آسیا ببعض آرد و اما اگر بدل گندم یا آرد کند بی اضافت روا بود و اجاره
نساج ببعض منسوج او و علیه الفتوی کما فی الخزانه و نزدیک مشایخ بلخ رواست کما فی
المزارعه و المضاربه و علیه الفتوی کما فی المختار و اجاره مردی برای حمل طعام برد آ
او ببعض محمول **قسم در بیان اجیر مشترک** چون قصار و جز او و صباغ و حمامی
و راعی و جز آن از محترفه ضامن نشود بهلاک مال در دست او بی صنع او و تحرز از وی
ممکن بود چون سرقه و غصب نه چون حرق غالب و موش غالب نزدیک امام و
علیه الفتوی و نزدیک صاحبیه اگر تحرز ممکن باشد ضمان قیمت کشد قبل از عمل
بی اجرت و بعد از عمل مخیرست در ادای قیمت معمول و اخذ اجرت و ادای

جلد ثانی

قیمت غیر معمول وترک اجرت بدان یا نه فالفقیه ابا فتوی متاخرین بر صلح ست بر نصف
قیمت واگر ضمان شرط کنند ضمان کشند بقول فقیه ابی بکر وبقول فقیه ابی جعفر وفقیه ابی
اللیث وعلیه الفتوی واگر چیزے هلاک شود بعمل او که در آن با دون نشود چنانکه تخریق
جامه بدق او یا اجیر او ضمان کشند ومختارست در اعطای قیمت معمول واخذ اجرت
یا قیمت غیر معمول وترک اجرت مگر آدمی که هلاک شود بعمل او چنانچه غرق شود از کشیدن
کشتی یا ساقط شود از سوق دابه که درین ضمان نیست اگر تجاوز نکند از معتاد والا ضمان
کشند چنانچه ختان ذکر او ابرد کما فی البرجندی واجیر خاص چون راعی غنم یک شخص
ضامن نشود با جماع خواه بصنع او هلاک شود چنانچه بمد او کشتی غرق شود یا بی صنع
او چنانچه دزد دیده شود ازو مگر عملی که در عقد نیامده چنانچه بزند بری را بوجهی که چشم
او کشد یا دست او شکند و تردید اجر بتردید عمل روا ست تا سه وزیاده ازین نه
تا اگر گوید پارسی دوزی یکدرم واگر رومی دو واگر بردی سه واجب شود اجر
معمول وهمچنین در رنگ وسکونت ومسافت اگر امروز دوزی یکدرم واگر
فردا نصف دران باتفاق درمست ودرین اجر مثل نزدیک امام واز نصف نظر
بر صحیح و نصف نزدیک صاحبیه ودر ثالث باتفاق اجر مثل واگر بنده را اجیر گیرد او را و لا
استخدام ست از سحر تا بعد عشا اما با و مسافر نشود مگر بشرط وروا ست او را تا بدیه و فا رشهر
ببرد و نزند او را وطعام او بر خواجه اوست وروا ست فسخ اجاره بعیبی که مخل باشد
بنفع چون وبر وابه ومرض عبد وانقطاع آب آسیا واگر از آن معیب انتفاع
ممکن باشد چنانکه دار یکه دیوار ی از و بیفتد یا عیب او دور شود چنانکه بنا کند
سرای منهدمه را خیار ساقط شود وبخیار شرط پیش از سه روز پس اگر دوکانی

۱۲۳

را اجاره گیرد ماهی بخیار رسته روز منفسخ کند در اینها و بعد از منفسخ اجرت روز ماضی واجب

نشود و شرط نیست حضور صاحب او و نه علم او بر مختار بخلاف طرفین و بخیار رویت و در ین قضا

و رمنا کت طرنه و بعذر مثل سفر مستاجر بنده برای خدمت مطلقا یا مدة شهر نه سفر آجر و

افلاس مستاجر دوکان تا تجارت کند در آن و انقلاب رای مکتری دابه از سفر اگرچه در راه

نه رای مکاری لیکن مرض او عذر ست و علیه الفتوی و منفسخ میشود اجاره بموت یکی از عاقدین

که عقد کرده او را برای خود و اگر برای غیری عقد آن کرده نه چون وکیل و وصی و متولی و

وغیره در مختار الفتاوی گفته و فی الحدیث اعطوا الاجیر اجرة قبل

ان یجف عرقه که معلم ثمن بوریا از صبیان گرفت و بعض از آن خود خرج کرد و بعض

آن بوریا خرید و بعد از چندی انهم بخانه برد روا بود اما ما کول او را روا است نه و لعدا

اگرچه کودک بوالد معلم دهد کما فی الخلاصه در ستجابر بنده و دابه اگر طعام و علف بر مستاجر کنند

روا نبود لیکن بر مختار در بنده روا است للعرف سرای آباد درم اجاره گرفت و بعد آنرا

به پانزده داد یا خری آباد رمی اجاره گرفت به وواد فضل مستاجر راست اما اگر اجیری در آنها

بیفزاید چون میخ و چوب شوق نفضل طیب باشد اتفاقا و الاثر دیک علمای نه اجیر یوم شغل

نکند مگر نماز فرض اجیر بیت وقت صبح برخیزد و چراغ افروزد و تنور بیارد و آب صنود و ببار

ریزد و آتش افروزد و رشتا بغدات و عشاو اعضا مستاجر را غمز کند تا نجر آب و وسیت

کند او را از سحو تا عشا بر شتر دوست و چهل من بار کند و بر خر یکصد و پنجاه من و مکاری را

در زوان میش آی بندوی بار را انداخت و خر را برد اگر چنان است که محمل در زوان او را می

بر و ضمان نه و آبه را اجاره گرفت برای گناه و در رجوع نیز بر سه و نشسته ضمان نه بر مختار

فتوی که عادت چنین است مگر در شهر که این عادت شود همچنین مستعار کما نزا انموذ دکی

وشکست ضامن است مگر آنکه گوید بکش صاحب حز حزرا استانید و خود برای بول یا حنی
نشست و حزگم شد اگر بعد از فراری باز نپس آمد گم شده ضمان کشد و الا نه خر بر در مسجد یا سرای
استانید یا ببست و خود در آمد برای بشغل چیزی یا نماز بر مختار ضمان کشد سواری بباغ در آمد
و بباغبان گفت که این دابه کجا بندم وی گفت اینجا چون باز آمد نبود گفت دابه کجا رفت
گفت یار تو برده و او یاری ندارد ضامن است و همچنین در حمام هو المختار حمامی بخواب شد
نشسته ضمان نه و مصطلح ضمان است گوسپندی یا گوساله که ریسمان حایک خورد ضمان نه ساعی
سه گونه اندیکی بحق چنانچه نمودنی باشد و ممکن نباشد دفع او مگر برفع یا فاسق باشد و با
معروف باز نیاید باجماع ضمان نه و دیگر آنکه بسلطان گوید که فلان گنج در خانه یافته و سلطان
ظالم اضمان کشیده ۳ و دیگر ساعی بغیر حق و درین نزدیک شیخین ضمان نه و نزدیک امام محمد ضمان
کشد و علیه الفتوی **در خلاصه** گفته که اجیر گرفتن صاحب عیال حره را یا داه را باک نه
اما خلوت با وی مکروه است و مستاجر ادب نکند اجیر را بدیدن بطاله اگرچه نابالغ بود و
از خلف بن ایوب آمده که ادب بکند و مسلم اگر اجیر کافر شود برای خدمت نکرده بود و بقول
فضلی این و آنچه در آن از ذلال مسلم باشد روا نه اما زنه است و سقی نکرده نه برای حمل خمر
مکروه است نزد صاحبین و نزدیک امام نه و همچنین هر جا که گناه بفعل فاعل مختار تعلق گیرد
میان دو کس قرار داده ند که نزد هر یک پانزده روز باشد و شیر بدوشد این شیر باطل است
و فضل شیر هیچ یکی را حلال نه اگرچه حلال کنند مگر آنکه بعد از استهلاک ببخشند که آن هبه مشاع
و این هبه درست نایجه یا طلبال چیزی پیدا کرد اگر شرط کرده رد کند و اگر شرط نکرده حلال
لیکن امام اجل گفته که عرف چون شرط است قصار جامه آورد و مستاجر بگوید که این جامه من نیست
و اجیر بگوید که این جامه تست قول قصار است تا او را اجره پس اگر مستاجر جامه را گرفت

ونیت عوض کرده نشود مگر آنکه گوید این عوض جامه خود گرفتم و او گوید آری باب
چهاردهم در غصب جامع گفته غصب ستدن مال متقوم محترم در علن
بی اذن مالک و جایکه دور کند تصرف مالک را از وی و حکم او اثم است ای استحقاق نار
اگر داند که مال غیر است اما نطق و جهل نه پس در عقار غصب متحقق نشود نزدیک شیخین
خلافاً لمحمد و صحیح آنست در غیر وقف و این در وقف پس بهلاک او ضمان نبود خلافاً له
و آنچه ناقص شود بفعل او مضمون است اتفاقاً پس اگر دیواری از دار بیفگند ضامن
شود به بنا را او یا قیمت او و اگر خاک از زمین ستاند ضمان نقصان دهد و معرفت
نقصان بقدر تفاوت میان اجرت آن داقبل نقصان آن بعد از نقصان
لیکن در برجندی گفته که مالک مختار است در تضمین قیمت جدار و تضمین نقصان
و منقوض غاصب راست در آن و مالک را درین ..... در بنا جبر کرده نشود و از
ظهیری گفته اگر چوب یا گل باشد و کهنه بود قیمت دهد و اگر نو باشد باعادت امر کرده
شود و استخدام بنده اگرچه مشترک باشد غصب است پس بهلاک او ضمان قیمت کشد یا نصیب
شریک و همچنین رکوب دابه مشترک و حمل او پس حصه شریک را ضامن شود نه اگر
بعد از رکوب فرود آید و همانجا گذارد و در برجندی گفته که استعمال
او در کار خود غصب است و در کار غیر نه پس اگر گوید بر درخت بر آی و میوه فرو افگن تا
تو خوری با فتادن او ضمان نه و اگر گوید تا تو خوری و من ضمان کشد و در جامع
گفته که جلوس او بر بساط یا در سرای غیر غصب نیست و رد عین اگر موجود باشد و تاوان
اگر هلاک شود بفعل او یا بفعل غیر یا بآفت سماوی و آن در مثلی مثل است اگر یافته شود
والا قیمت روز خصومت نزدیک امام و هو الصحیح و روز غصب نزدیک امام ابیوسف

هو المختار وهو اعدل الاقوال وروز انقطاع نزدیک امام محمد وعلیه الفتوی و
در غیر مثلی قیمت روز غصب ست باجماع ودر هالکه ودر مستهلکه نیز نزدیک امام ونزد
صاحبیه قیمت روز استهلاک غاصب دعوی روز هلاک کرد حبس کرده شود تا مدتیکه اگر بود
ظاهر میکرد بعده حکم کرده شود ببدل وقول در مقدار غاصب راست با سوگند اگر مالک
اقامت گواهان بر زیادت نکند والاعتبار ببینه اوست پس اگر مغصوب ظاهر شود
و تضمین بقول غاصب بود مالک مخیرست واگر بنکول او یا بقول مالک یا ببینه او
بود آنچیز غاصب را بود اجاره داد مغصوب را یا امانت را چون عاریت و ودیعت یا تصرف
دیگر ربحی پیدا کرد واجبست که اجرت وربح را تصدق کند نزدیک طرفین بخلاف
امام ابیوسف وتصرف نکند در حاجت خود مگر چون فقیر باشد واگر غنی باشد تصرف
تصدق کند مثل او وهر یکی از اجرت وربح در ملک ایشان درآید لکن ملک خبیث
وحرام ونزدیک امام ابیوسف حلالست وتبکرار عقود وتداول السنه حلال نشوند
اما اگر بمالک او اکنند تناول حلال شود اما اگر مغصوب وامانت درم باشد یا
دینار وگاه عقد اشارت بغیر کند یا مطلق گوید وانها را دهد یا اشارت بانها کند
ودیگر را دهد تصدق نکند که حلالست واگر اشارت بانها کرد وانها را داد تصدق کند
اینهمه نزدیک کرخی ست وعلیه الفتوی از جهت دفع حرج لیکن مشایخ ما گفته اند که حلال نیست
نه قبل الضمان ونه بعد آن ودر همه احوال هو المختار کما فی الهدایه اما اصل بعد از تضمین حلال شود کما فی
مختار الجوابات اگر اشارت نکرد وامانیت داشت وهمان را داد بر اصح تصدق کند کما فی
البرجندی واگر بمقابله اینها زنی را خواست یا داهی یا جامه یا طعامی خرید انتفاع
از وحلال بود وتصدق نکند بچیزی اتفاقا غاصب در آن تصرفی کرد که زایل

شد اسم او و اگر شفا صید او ضامن شد و مالک گشت اما انتفاع از وی قبل ادای بدل حلال

نزدیک صاحبین خلافا له که شرط حل نزدیک امام وجوب است و نزدیک صاحبین ادای او

و علیه الفتوی لیکن در ذخیره از امام مفتی الثقلین گفته که این از امام بصحت رسیده و صحیح

که مالک نشود مگر نزدیک ادا از ایشان یا قضا قاضی بآن یا تراضی بر آن و بعد از کی

مالک گردد تناول آنگاه مباح شود که او را مالک مباح کند اگر جامه مغصوب یا پاره

و پاره از عین و پاره از نفع او فوت شد مالک مخیر است در اخذ قیمت او و اخذ جامه

با تضمین نقصان و در خرق یسیر همان جامه گیرد و تضمین نقصان کند اگر در زمین غیری

بنا کند یا درختی نهال کند امر کرده شود او را بقلع و رد بر مالک اگرچه قیمت او اکثر از

قیمت زمین باشد و بقول کرخی امر کرده نشود او را بدان این زمان و ضمان قیمت کشد

و به افتی البعض لیکن در برجندی از ظهیری گفته اگر بنا از خاک آن زمین باشد غاصب

او را النقض نکند و الا تواند و اگر زمین بقلع ناقص شود مالک راست که ضمان کشاند از غاصب

قیمت بنا و شجر که مامور باشند بقلع و قیمت مقلوع که قیمت مقلوع بیشتر است از قیمت

قایم اگر جامه دیگری را رنگ سرخ یا زرد کند مالک مخیر است در تضمین سفید و تسلیم رنگین

بوی و در گرفتن رنگین و غرم آنچه در وی رنگ زیادت کرده و نیز روا است که آن جامه را

بفروشند و قسمت کنند ثمن او را و اگر سیاه کند مختار است در تضمین سفید و گرفتن سیاه

بی غرم نزدیک امام و نزدیک صاحبین چون سرخ است و بقولی اگر قیمت جامه بسواد زیادت

شود چنین و اگر کم شود چنان اگر بنده غیری را فروخت یا آزاد کرد پس ضمان کشد آن نافذ

ز این و اگر مشتری [illegible] فروشد بعد ضمان کشد بقولی نافذ است و بقولی نه [illegible] زواید

متصله باشند چون سمن یا جمال یا منفصله چون ولد و لبن و ثمر مضمون نشد مگر بتعدی

یا منع بعد از طلب و خمر مسلم و خنزیر او مضمون نیست اہلاک بشرب باشد یا بالقاء نمک و خل
و جز آن اما اہلاک خمر و خنزیر ذمی مضمون است و منافع غصب مضمون نیست چنانچہ دابہ را غصب کند
و چند روز او را استعمال کند اما اگر وقف یا مال یتیم را غصب کند منافع او مضمون شود و علیہ الفتوی و ضمان
کند باتلاف سکر و منصف و بقول امامین نہ و باتلاف آلات لہو چون دف و شطرنج لیس قیمت
آوند چوبین دہد اگر صالح این باشد و الا قیمت ہیزم این نزدیک امام است و نزدیک صاحبین
چیزے لازم نہ از مسلم باشد یا از کافر باذن امام باشد یا نہ کما فی الخلاصہ و المختار و فتوی
بر قول ایشان است اما در طبل غزاۃ و دف بی جلاجل ضمان کند اتفاقاً کما فی البزازیہ
و این اختلاف در ضمان است اما اتلاف آلۂ لہو باتفاق مباح است کما فی السراجیہ
اما باتلاف کتب شعر بقول صاحبین ضمان نہ ہو المختار کما فی المختار و بحل قید بندہ اگرچہ
عاقل باشد و قید کشتی و فتح قفص طایر و در پایگاہ نزدیک شیخین ضمان نیست خلافاً لمحمد
و بر روایتے ازین اگر بر فور رفت یا پرید ضمان کند و الا نہ در **مختار الجوابات** گفتہ کہ
بحل قید بندۂ دیوانہ و قفص طایر نزدیک محمد ضمان است و علیہ الفتوی سوار شد بر دابہ
یکی در غیبت او بی امر او فرود آمد و ہمانجا گذاشت بر صحیح ضمان نکشد در قول امام کہ
غصب منقول بجز نقل متحقق نشود و **در جواہر** گفتہ اگر یکے مغصوب از غاصب گرفت
تا بر مالک رد کند و او را نیافت از عہدۂ آن بدر نشود لیکن اگر تصدق کند امید است کہ
او ثواب او را ضایع نشود و اگر بغاصب او رد کند از عہدۂ آن بدر آید اگرچہ در دست او
ہلاک شود مردی درختے برید و در بنای خود در آورد و مالک متوقع اند کہ از و بگیرد و نہ قیمت اجزاء
بلکہ قیمت درخت کہ در وقت طلب باشد از و بگیرد و **در جامع** گفتہ کسیکہ سعایت کند بغیر
حق بسوئے سلطانی یا با حاکم ظالم گوید کہ فلان مالی یافتہ یا دارد اگرچہ صادق باشد و

انه و غرامت گرفت تا وان بخشد نزد یک شیخین و نزد یک امام محمد کشد و علیه الفتوی
و اگر بمیرد از ترکه او بگیرد و هو الصحیح و از بنده مطالبه نکند مگر بعد از عتق و اگر عاملی بامر
سلطان اسامی نوشت و با عوان داد و ایشان مبلغی گرفتند مظلمه بر هر یک کس است در
دنیا و آخرت و اگر ممکن نباشد دفع موذی مگر بسعایت یا فاسقی که بامر معروف
ممتنع نشود ضمان نیست و همچنین اگر حاکم گاه غرامت گیرد و گاه نه و همچنین اگر بسلطان
رساند که مرا بر وی حقی واجب است پس وی مطالبه باد اکرد و غرامت گرفت کما فی
البرجندی **باب پانزدهم در رهن** در جامع گفته که رهن عبارتست
از حبس مال متقوم بسبب حقی مالیکه متقوم باشد استیفا را او از آن و منعقد میشود بایجاب
و قبول و لازم میشود بتسلیم مرهون که محوز و مفرغ و ممیز باشد عند القبض نه متفرق چون
ثمر بر شجر و مجموع نه مشغول بحق غیر چون زمین بزراعت و نه مشاع چون سرای
که یک دیوار مشترک بود مگر چون استثنا کند و تخلیه تسلیم است و ضامن میشود مرتهن
اگرچه رهن فاسد باشد بآنچه اندک است از دین و قیمت پس اگر هلاک شود در دست
مرتهن دین ساقط شود اگر قیمت او با وی برابر باشد و اگر کمتر باشد بقدر او ساقط
شود و بفضل رجوع کند و اگر بیشتر باشد دین ساقط شود و فضل امانتست و در هلاک
بعض رهن سقوط آنقدر است و نگاهدارد رهن را چون ودیعت بنفس خود و عیال خود
چون والد و زن و ولد و بنده و اجیر و اگر تعدی کند در آن بتجارت و بیع و لبس و
رکوب و استخدام بی اذن ضمان کل او کشد در قیمتی قیمت روز قبض و در مثلی
مثل و اگر نبود قیمت روز خصومت و انتفاع از وی بی اذن حرامست و باذن
مکروه از منیه گفته که مکروه نیست پس مرید دوام اذن گوید هر بار که

اراده کننده ۱۲

منع کرده شود و ماذون باشد در مدت رهن و در ودیعت در مرهون و مودع رهن
و اجاره و اعاره و ایداع مثبت بیگانه و در موخر اول و باقی و در روا بود و در استعاره
اول معو و باقی روا ست و باطل نمیشود رهن بیکی ازین چهار چیز و ضمان کشد بهلاک
لیکن در برجندی از عمادی گفته که معنی عدم بطلان رهن آنست که اگر عود کند بوفاق
رهن باشد چنانکه بود و از ضمان بری گردد اما بی عود غصب است و چون دین طلبد امر کرده
شود او را باحضار رهن مگر چون قادر نباشد باحضار او یا نزدیک عدلی باتفاق
نهاده باشد پس بعد از تسلیم کل دین تسلیم کند کل رهن را اما اگر بعض دین دهد گفته نشود
او را بتسلیم بعض رهن و امر باحضار آنگاه است که در شهر عقد طلبد یا در غیر شهر اما نشود
منذارد و الا امر کرده شود او را بقضای دین نه باحضار رهن لیکن اگر طلب سوگند کند
داده شود او را بر عدم هلاک رهن و مؤنت حفظ رهن بر مرتهن است چون اجرت جا
و خانه ماوای غنم و مؤنت بقای او بر راهن است چون طعام و لباس و اجرت دایه
راعی و علف و سقی بستان و کری نهر و تلقیح نخل و جذاذ ثمر و آنچه بمصلح او باشد و جعل
آبق برد او ات بعض مقسوم است بر مضمون و امانت و اگر یکی ازین دو واجب دیگر ادا کند
رجوع کند اگر بامر او یا بقضای قاضی باشد و الا متطوع است کما فی المختار و روا نیست رهن
بمقابله امانت چون ودیعت و عاریت و مال مضاربت و بضاعت و نه بمقابله مبیع که در
دست بایع باشد لیکن از مبسوط گفته که روا ست و ضامن است باقل از قیمت این و قیمت عین
و به اخذ الفقیه ابو سعید البردعی و ابو اللیث و علیه الفتوی و نه بمقابله قصاص نفس یا یا دون آن
و روا ست بمقابله دین و اگرچه موعود بود چنانکه رهن دهد چیزی را تا قرض دهد او را مرتهن چندین
پس اگر هلاک شود در دست مرتهن و بیست که آن موعود را دهد و براس مال سلم و ثمن صرف قتل

از افتراق پس اگر هلاک شود رهن در مجلس حکم کرده شود بگرفتن مرتهن آن بِه و اگر جدا شدند قبل از
نقد باطل شود سلم و صرف و بمقابله سلم فیه قبل از افتراق و بعد از افتراق و اگر اتفاق کنند
بوضع رهن نزدیک عدل لازم شود بقبض او و هیچ یکی از و نگیرد و هلاک او بر ادای چون رهن است
و اگر وکیل کند عدل را یا غیر را به بیع او مطلقاً یا نزدیک انتها مدت دین روا بود که تاجیل
دین رهن روا است بخلاف تاجیل عین رهن و اگر این توکیل در عقد رهن باشد منعزل نشود بعزل
و موت هیچ یکی مگر بموت وکیل و اگر بعد رهن باشد منعزل شود بعزل در ظاهر روایت و هو
الصحیح کما فی القصص و شیخ الاسلام گفته که صحیح منعزل نشود کما فی الذخیره و بموت راهن
نزدیک بعضی و نزدیک دیگران نه و اگر اجل حلول کند و راهن یا وارث او غایب است
جبر کرده شود وکیل را بر بیع او اگرچه وکالت او بعد از رهن باشد هو الصحیح و اگر امتناع
از و بعد از حبس قاضی او را بفروشد و اگر راهن حاضر باشد او را جبر کند نه وکیل او را و اگر
امتناع آرد قاضی او را بفروشد و چون عدل او را بفروشد ثمن او رهن باشد و هلاک او چون
رهن است و موقوف است بیع راهن و مرتهن بر اذن دیگر اگر اجازت کند یا راهن قضا
دین کند نافذ شود و ثمن او رهن باشد در ظاهر روایت و هو الصحیح و تقویت آنگاه که شرط کند
نزدیک اجازت و مرتهنی که ماذون باشد باستعمال رهن او اگر هلاک شود قبل عمل او یا
بعد او ضامن شود چون رهن و اگر حین عمل او هلاک شود بی تعدی نه پس اگر مرتهن از
مصحف رهن باذن او بخواند و در آن آن هلاک شود ضامن نباشد و بعد از فراغ
ضامن است و اگر بی اذن او استعمال کند و در آن حال هلاک شود ضامن باشد و اگر سراج
کند سکونت سرای بر امر مرتهن و بسکونت او خللی افتاد و بعض او خراب شد چیزی از دین نرود
و اگر مباح کند اکل ثمار باغ یا شیر شات باک نیست اگر مشروط نباشد و الا قرضی است

گر در وی منفعت است پس ربوا باشد و جنایت راهن بر راهن مضمون است و ضمان رهن باشد
و جنایت مرتهن بر وی مسقط دین است بقدر جنایت اما جنایت رهن بر ایشان و بر مال
ایشان هدر است و نماء رهن که متولد باشد از وی چون ولد و لبن و ثمر و عقر رهن است لیکن
هلاک شود بی چیزی و اگر اصل هلاک شود و نما باقی ماند قسمت کرده شود دین را بر قیمت
نماء روز فک و بر قیمت اصل روز قبض و حصه اصل از وی ساقط شود و اگر متولد نباشد
چون کسب و هبه و صدقه رهن نبود پس راهن راست که آنها را از مرتهن بگیرد و درد است
تبدیل لباس رهن بدیگر و زیادتی در وی پس قسمت کرده شود دین را بر قیمت هر دو
روز قبض اگرچه زیاده شود بعد قبض او نه زیادتی در دین نزد یک طرفین خلافا له تا اگر
رهن نهاد بنده دو هزار را بهزار پس هزار دیگر گرفت بر آنکه آن بنده رهن باشد بهر دو
و بعده بنده مرد دین اول رفت و دوم باقی است نزد یک طرفین و نزد یک امام ابی یوسف هر دو
ساقط شوند و هلاک او در دست مرتهن بی تعدی بعد از هبه و ابرا مضمون نیست و بعد از
قبض دین و صلح و حواله مضمون است پس مقبوض رد کند و حواله باطل شود و اگر بعد از رهن
موافقت نمودند بر عدم دین پس هلاک شد در دست مرتهن بر راهن از وی مقدار دین بگیرد و
امام محمد نص کرده که امانت است و هو الصواب و در **جواهر** گفته مباح کرد اوراق توت را که
در آن زمین بود پس اگر منع کند از وی تواند مباح کرد انتفاع از زمین و وی زراعت کرد بعد
ادای دین اگر خواهد زمین را با زراعت اند وی ستاند و تخم باز دهد و اگر خواهد باجر مثل گذارد
و در **مختار الفتاوی** گفته رهن نهاد سرای یا جوالقی را که در وی متاع راهن است و انه
و حیله آنست که متاع او لا مثل او ودیعت نهد بعده سرای و جوالق را رهن کند مجاز شد
باستیداع و اجاره و اعاره پس اگر ودیعت نهد همچنان رهن باشد و درین دو صورت

از رهن بدر آید و در ضمان مرتهن نباشد اما در آن میتواند که باز رهن نهد و درین صورت و اجرت
راهن راست و مجاز برهن اگر رهن نهد و تسلیم کند از رهن اول بدر آید و رهن نزدیک
دومی باشد **باب شانزدهم در کفالة** در جامع گفته که کفالة ضم ذمه
ست بذمه دیگر در حق مطالبه دین و شرط است که کفیل مکلف و حر باشد و این یا
بنفس است و منعقد میشود بدانکه کفلت بنفسه و ضمنته و همچنین فلان آشنایست یا
آشنای منست و به یقینی و همچنین او را میشناسم بر مختار و به یقینی کما فی المختار و در قبول
کردم و تو قولست و بقولی باراده کفالت کفالت است و الا وعده و آنچه ترا برو است
من جواب گویم کفاله است نه من بدهم کما فی الخزانه و قاضی جبر نکند نزدیک امام
بر کفالت در حد و قصاص پس لازم است کرده شود جانی را تا مجلس قضا پس اگر
بینه آورد و الا گذاشته شود و نزدیک صاحبین جبر کرده شود او را در حد قذف و قصاص
نه در سایر حدود و اما اگر جوانمردی کند بکفالت باجماع درست شود کما فی الهدایه و جبر
کند در تعزیرات و جراحتی که در آن قصاص نبود و مدیون بدین موجل اگر غیبت
خواهد جبر کرده شود او را بر کفالت و لازم است کفیل را احضار مکفول به اگر طلب کند
مکفول له او را و اگر حاضر نکند حبس کند او را حاکم اول بار در ظاهر روایت اگر مکان
او معلوم بود و الا نه و اگر غایب باشد و مکان او معروف بود مهلت دهد او را تا مدت
ذهاب و ایاب و اگر عاجز باشد از احضار او حبس نکند او را بلکه بملازمت او امر کند تا
احضار او و اگر دعوی کند کفیل بر این که مدیون غایب است و مکان او معلوم نیست
و برین اقامت بینه کند مطالبه از وی مندفع شود و بری میشود کفیل بموت مدیون
و بتسلیم او در محلیکه آنجا حاکم باشد و لو منازعة و بتسلیم او خود را هم چنین چار بشرط آنکه گوید

دادم تو بنفس خود را از کفالت فلان و الا نه و اگر شرط کند در وقت کفالت که تسلیم
کند او را نزد قاضی بری نشود مگر بتسلیم او در مجلس قاضی و بیعتی و با قرار خصم که
لا حق لی علیه کفیل بری نشود چنانکه اگر از کفیل کفیل گیرد و اگر این بمیرد وصی
و وارث او طلب دین کند از کفیل و اگر مدیون را بوصی تسلیم کند وصی دیگر راست که طلب احضار
او کند و همچنین وارث اگر شخصی کفیل نفس شد بشرط آنکه اگر فردا او را نیارد آن مال بر وی
بود روا بود تا اگر نیارد آن مال بر وی شود و از کفالت نفس بری نشود مال داده باشد یا نه
و اگر مدیون درین صورت بمیرد قبل از مدت کفیل ضامن مال شود و بعد از ادا از ترکه
او گیرد و اگر کفیل قبل از انقضا بمیرد از ترکه او گرفته شود و آن مال است و این روا است
اگرچه مال مجهول بود بشرط آنکه دین صحیح بود و ساقط نشود مگر باد ایا ابرا پس اگر گوید آنچه فلان
اقرار کند آن بر من پس مرد وی بچیزی اقرار کرد کفیل باشد و از ترکه او بگیرد و اگر جهالت فاحشه
بود روا نه و در مجهول ضمان قدر است که بر و اقامت بینه کند و الا قول کفیل است با سوگند
بر علم و اصیل مصدق است در زاید در حق خود نه در حق کفیل مگر چون معلوم شود که کفیل معاند است
و اگر تعلیق کند کفالت بشرط ملایم صحیح بود چنانکه اگر مکفول عنه بیاید یا مکفول له غایب شود و الا شرط
باطلست و کفالت جائز چنانکه اگر باد وزد و چون این مطالبه یکی از اصیل و کفیل کند مراد است
که مطالبه دیگر نیز کند و کفالت بامر اصیل و بی امر او در آن رجوع کند بعد ادا و درین که مبیع
لیکن بعض گفته که اگر کفیل شود بخصوصیت بی امر اصیل و را ضمنی شود مطلوب لا رجوع کند و اگر طالب
راضی شود نه و اگر کفیل بعد از ادای اصیل نادانسته ادا کرد رجوع بکند کفیل لازم ملازمت اصیل
کند و اگر کفیل زن باشد زنی را برای ملازمت او اجیر گیرد و کفیل محبوس اصیل را حبس کند مگر
چون یکی از اصول او باشد و هر چند گفته که محبوس صحیح از کسب منع کرده شود و الفتوی انه لا یمنع

اما از وطی و سایر انواع تنعم منع کرده شود و ابراء اصیل و تاجیل او سرایت کند بکفیل نه عکس
ابراء کفیل روایت قبول کند یا نه و رجوع نکند بر اصیل اما ابراء این محتاج است بقبول تا مرتد شود
و دین بحال ماند صلح کرد با کفیل از هزار بر صد رجوع کند بعد از ادای او بصد نه بهزار و هر دو
از نهصد بری شدند اما اگر صلح بر جنس دیگر باشد رجوع بهزار کند که این مبادله مالک او شده
و در روایتی کفالت بی قبول طالب در مجلس نشود یک طرفین لیکن از خلاصه گفته انگاه
که فضولی از و قبول کند و الا موقوف است و نزدیک امام ابویوسف بر روایتی موقوف و بر قولی
نافذ و این از آن اصح است اما اگر یکی از ورثه کفیل شود از مورث خود در مرض موت
اما بآنچه در ذمه وست بغیبت غرما روا بود و اگر بیگانه شود نه و لکن روایت اینهمه انگاه
مورث لعر کند و الا نزدیک امام ابویوسف بر روایتی از امام کفیل شود و نزدیک غیر او نه
کما فی الجامع اگر خواهد متکفل شود چنانکه کفیل نشود گوید کفیل نشدم بنفس او تا ماه بشرط
پس ازین کفیل نباشم هرگز کفیل نشود و هو المختار و به یفتی طالب بگوید گواهان حاضرند اسم
و انخصم کفیل طلبد کفیل از و گرفته شود در ظاهر روایت و اگر خصم معروف بود و طالب
و ظاهر آنست که پنهان نخواهد شد جبر کرده نشود بر کفاله چون کفیل گیرد تا سه روز گیرد
بر فتحا پس اگر اقامت بینه نکرد قاضی ابراء دهد و اگر مسافر باشد تا یکروز اما فتوی به آنست
که او را جبر کرده نشود لیکن تا قیام قاضی تاجیل کرده شود و اختیار مشایخ اینست در خلاصه گفته
والی خواست که از جماعتی چیزی بظلم گیرد و بعضی پنهان شدند و بعضی بدست آمدند آنها گفتند
که از ما بوالی نگوئید و آنچه بر شما خواهد افتاد بر ما بحصص باشد آنچه والی ازینها گیرد بحصص
رجوع کنند و بعو عامه نه

باب هفدهم در مضاربت

در جامع گفته که
مضاربت شرکت است در سود بمال از جانبی و عمل از جانبی و مضارب قبل از تصرف امین است

صاحب عمل ۱۲

ونزدیک عمل وکیل وبسود غیر یک وبمخالفت غاصب پس سود مضارب را بود اما غیر طیب
نزدیک طرفین وبعضا واجیر پس سود مالک را بود ومضارب را اجر عمل است در ظاهر روایت
لیکن بر شروط نیفزاید نزدیک امام ابویوسف وهو المختار ونزدیک امام محمد اجر مثل
وهر چه رسید واین خلاف جائیست که سود باشد والا باتفاق چنین است ودر فاسد
چون صحیحه بهلاک ضمان نیست در ظاهر روایت نزدیک هر سه بر اصح وبه یفتی واگر میخواهد
که مضارب بهلاک ضامن باشد اول او را قرض دهد پس از و بمضاربت گیرد پس او را
بضاعت دهد ودرست نیست مگر بدراهم ودنانیر وبفلوس رایجه بر صحیح وبقطعه زر و
نقره اگر تعامل باشد نه بعرض اما اگر گوید بفروش او را ودر ثمن او بمضاربت عمل کن روا بود
واین آنگاه که بنقدین فروشد والا نزدیک صاحبین بیع او روا نه ونزدیک امام روا بود و
مضاربت فاسده باشد کما فی البرجندی ومگر بتسلیم مال بمضاربت تا اگر شرط کنند که
شبها مال نزدیک من باشد فاسد گردد وهمچنین اگر شرط کنند که رب مال با مضارب با
عمل کنند اما اگر شرط کنند که هر یکی بسر خود در آن عمل کنند ومگر بشیوع ربح تا اگر ده
درم را بیکی شرط کنند فاسد شود اما شروط دیگر که مفسد بیع اند مضاربت با آنها فاسد
نشود چنانچه شرط زیان بمضارب ومگر بمال عین تا اگر گوید اعمل بما فی ذمتک من الدین
روا نبود وسود حاصل است نزدیک امام ومالک را نزدیک صاحبین ومضارب از دین
بری شود کما فی البرجندی ودرست در مطلق مضاربت که بفروشد بنقد وبنسیه
نزدیک امام اگرچه بغبن فاحش خلافا لهما مگر باجل که معهود باشد نزدیک تجار که این
نزدیک صاحبین روا نه خلافا له اما در شرط نقد بنسیه نفروشد ودر عکس روا است
بر صحیح اگر غبن نباشد کما فی البرجندی وبخرد بنقد ونسیه بغبن اندک اما مخالفت

شود اگرچه اعمل برایک گفته باشد ذو کیل گیرد به بیع و شرا بنقد و نسیه و مسافرت کند
بان مال در بر و بحر نه در جائیکه از آن مردم پرهیز کنند و بضاعت دهد اگرچه صاحب مال
را و ودیعت دهد و عاریت دهد مال مضاربت را و رهن دهد و ستاند و اجاره و استیجار
و قبول کند حواله ثمن بر فقیر و غنی اما مضاربت موقوف است بر اذن و اگر اعمل برایک
گوید نیز سوا بود و همچنین شرکت بمال غیر کما فی الهدایه و همچنین خلط مضاربت بمال خود
یا غیر و الا ضامن است گفته اند این انگاه که خلط غیر متعارف آن شهر نباشد و الا نه اما اقراض
و اعتاق مجانا یا بمال و کتابت و هبه و صدقه و استدانت نه روا نبود مگر باذن صریح کما
فی الهدایه و همچنین اخذ سفتجه کما فی البرجندی و استدانت آنست که بعد از خرج شدن
مال مضاربت متاعی خرد بر ذمه صاحب مال بر وجه مضاربت کما فی المکارم و
چون اذن کند باستدانت مشتری میان ایشان دو بخش است و همچنین دین بر
هر دو شود و سود بر شرط مقدم است گفت که اعمل برایک پس وی جامه خرید و او
بمال خود قصارت کرد یا متاع را از شهری بشهری برد و اجرت از مال خود داد
رجوع نکند که این استدانت است بی اذن صریح اما اگر جامه مضاربت را بمال خود
سرخ کرد شریک شود با وی و تجاوز نکند از شهری و رختی و وقتی و معاملی که معین
کرده و الا ضامن شود و سود او راست و ضیعت بر وی و تزویج نکند بنده
یا داه را که از مضاربت باشد نزدیک طرفین و نزدیک امام ابو یوسف روا است
که داه مضاربت را تزویج کند و وطی نکند داه مضاربت اسود باشد یا نه و اذن کند
یا نه و نخرد کسی را که بر صاحب مال آزاد باشد و الا مضارب را باشد و ضمان کشد و نه
کسی را که بر وی آزاد شود مگر چون سود نباشد و الا ضمان کشد و نفقه مضارب

جلد ثانی

چون در شهر خود کار کند در مال اوست و چون مسافر شود طعام او و آب او و کسوت

او و اجرت خادم او و غسل جامهٔ او و اجرت سواری او بشرا یا کرایه از مضارب

است بمعروف و اگر افزاید ضمان کشد و همچنین نفقهٔ خدام مال کما فی الخلاصه

و ثمن حجامت و فصد و تنویره و ادهان و آنچه رجوع بتداوی دارد بر مضارب است

و همچنین در مضاربت فاسده نفقهٔ او در مال مضارب است که وی اجیر است و

سواد شهر اگر چنانست که صباح رود و شب بخانه کند چون شهرست و الا چون

سفر و مسافر چون بشهر خود در آید آنچه در دست او مانده در مضاربت رد کند

کما فی البرجندی مضارب راس مال خرج کرد و بعده سود شد بعد از اتمام راس

مال باقی سه بخش کنند و اگر از مال خود خرج کرده یا قرض گرفته رجوع کند در مال مضاربت

مضارب مال ابدیگری مضاربه داد بی اذن روانه و ضامن شود نزد یک علما

دومی اگرچه سود نشده و علیه الفتوی و بقولی نزد یک سود او و صاحب مال مخیرست در

تضمین اول و دوم و این بر آن رجوع کند و مضاربت دومی روا است و سود بر شرط

سابق است اما دومی را سود حلال است نه اول را اینهمه آنگاه که هر دو مضاربت

صحیح باشند و اگر هر دو یا یکی فاسد باشد بر هیچ یکے ضمان نه و روا است شرط کرد

برای بنده مالک چیزی از سود تا با مضارب عمل کند و شرط مالک راست اگرچه

بنده مدیون بود و همچنین برای بندهٔ مضارب یا برای بیگانه تا عمل کند با وی و شرط

مضارب و بیگانه را باشد و بموت یکی ازین دو پس اگر مال ناض و لایت بیع او بعو

رسی مضارب راست و بقولی وارث و را نه رب المال او بعو هر دو او هو الاصح کما

فی البرجندی و همچنین بسبب جنون و بارتداد مالک چون ملحق شود بدار حرب و حکم کند قاضی با آن و این آنگاه که اسلام

آورده باز گردد والا باطل نشود اما رِدّت مضاربت باطل نکند اگرچه ملحق شود لیکن از نظم
گفته که بلحاق او باطل شود پس اگر در آن عمل کند و اسلام آورده باز گردد سود مر او را باشد
و تصدق کند با و نزدیک امام و منعزل نشود مضارب تا نداند که او را عزل کرده
و اگر چیزی را خرید بعد از عزل قبل از علم نافذ باشد و چون از عزل عالم باشد و در مال عرضی بود او
بفروشد و بعده تصرف نکند در وی و نه در نقدی که از جنس راس مال باشد و آنچه خلاف جنس
اوست تبدیل او بوی واجبست و اگر جدا شدند از مضاربت و در آن مال دینی باشد بر یکی
لازم است بر مضارب که طلب دین کند اگرچه مالک منع کند و نفقه بروا ست اگر دین در شهر او
باشد والا بمضاربت این آنگاه که در مال سود باشد والا بر وی تقاضا نه اما مالک را وکیل
کند و دلال را بر تقاضا و اخذ ثمن جبر کرده شود و هالک او لا منصرف بربح است و اگر زیاده
باشد بر راس مال نیز و اگر ربح بخش کرده گرفتند بعده راس مال در دست مضارب هلاک
شد سود باز گردانند تا راس مال استیفا کند اگر راس المال نیز گرفته و باز مضاربت داده
در سراجی گفته مضارب بسفر شد و بمال مضاربت متاعی خرید پس مالک بر وی
تا دانسته بشهر دیگر شد نفقه آن بعد از موت این بر آنست و آنچه در راه هلاک شود منا
و اگر سلامت ماند بیع او روا ست اما اگر قبل از موت این از شهر بر آمد بعده این مُرد ضمان
بر آن نه و نفقه در سفر و در آن شهر تا بیع متاع بر مضارب است و همچنین اگر بعد از موت
بشهر او روان شود در خزانة المفتین گفته بیکی هزار داد نصف قرض و نصف مضاربت
روا بود و نصف سود ...... خاصه مضارب باست و ضمان بر وست و سود نصف دیگر

بعقد شرط است **باب شانزدهم در مزارعت** در جامع گفته که مزارعت
نزدیک امام فاسد است تا فاصله ترک اجابت مزارع است مگر وقتی که تخم و آلات صاحب

زمین را باشد و عامل را اجیر گرد با جر معلوم تا مدت معلومه و بعد از مدت اجرت لازم
شود خارج باشد یا نه بعده بر بعضی خارج بهم راضی شوند و نزدیک صاحبین رحمهما الله درست و علیه
الفتوی اما هشت شرط آ صلاحیت زمین برای زراعت نزدیک عقد پس اگر در آن
قوایم بیته باشد و منع کنند آن از زراعت فاسد گردد و مگر چون اضافت کنند بسوی وقت
فراغ ۲ و اهلیت عاقدین ای بودن ایشان حر و بالغ یا بنده و کودک ماذون
۳ و ذکر مدت پس بی ذکر روا نه و به یفتی و آز امام محمد بن سلمه آمده که روا بود و بر یک
زراعت افتد و به اخذ الفقیه و علیه الفتوی ۴ و ذکر صاحب تخم ۵ و ذکر جنس تخم
والا فاسد شود مگر چون زراعت کند که این زمان گردد و یا تعمیم کنند و گوید با آنچه ابدا لی او
لک ۶ و ذکر بخش کسیکه تخم از و بود و لیکن از نظم گفته که بخش او گوید و بخش صاحب تخم نگوید
باتفاق روا بود و اگر بخش صاحب تخم ذکر کنند و بخش دیگر نگوید روا بود در استحسان ۷
و تخلیه میان زمین و عامل ۸ و شیوع در انها و کاری در میان باشد یا برای صاحب
تخم پس ترک یکی از هشت شرط عقد بر و انه لیکن مشایخ استحسان کرده اند بجواز مجرد
آنکه گوید کار میکنم در زمین تو بزراعت و وی راضی شود و عرف بسنده است امام صدر
شریعت گفته که زمین تنها عمل تنها زمین با تخم ای کامل + ورای این سه صورت
دان همه ناجایز و باطل + یعنی فاسد است در چهار صورت باقی زمین و گاو یا تخم و گاو
و یا تخم و یا گاو و یا دیگر را و آز امام ابو یوسف آمده که روایت نگر ثالث و در مزارعت
صحیحه خارج را بوفق شرط قسمت کنند و اگر چیزی بذر نیاید عامل را چیزی ندهند و جبر کند
حاکم گفتار عین کسی را که امتناع آرد از موجب عقد مگر صاحب تخم را قبل از القای تخم
اما بعد آن جبر کرده شود و اگر صاحب زمین و تخم امتناع آرد بعد از کراب عامل را راضی سازد

باجر مثل تا عذور لازم نیاید گفته اند که این در دیانت ست اما در حکم بروی چیزی نرود در تمام
خارج صاحب تخم راست پس اگر وی صاحب زمین باشد زراعت او را حلال بود واگر
زیاده آید از قدر بذر واجر مثل زمین او واگر عامل باشد بگیرد مثل تخم واجر مثل بقدر
و مقدار آنچه نفقه کرده و آنچه تاوان داده و از اجر مثل زمین و بفضل تصدق کند
نزدیک طرفین بخلاف امام ابو یوسف و اجر مثل دیگر را اگرچه چیزے نروئیده یا هلاک
اما از شرط نیفزاید نزدیک شیخین بخلاف امام محمد و این از جنس نقدین و بهر
از خارج این همه آنگاه که تخم از یکی بود واگر مشترک باشد خارج را بقدر ملک بخش کنند
و باطل میشود مزارعت بموت یکی از صاحب زمین و مزارع اگرچه کراب زمین و حفر نهر
و تسویه مسنیات کرده باشند و غرامت نکشند ورثه صاحب زمین واگر وی بعد از
زراعت قبل از نبات بمیرد در بقا او اختلاف ست واگر بعد از نبات بمیرد باقی ماند در
استحسان تا وقت استحصاد او و ست فسخ او بسبب دینے که مضطر کند صاحب
زمین را به بیع او و مزارع را بر وی هیچ حقی نه اما در دیانت لازم ست استرضا او و لکن
البرجندی این قبل از نبات ست والا احصاد نفر و شد و موجب فسخ از جانب مزارع مرض
ست و جنایت و قصد سفر و دخول در حرفه دیگر واگر مدت مذکوره گذشته و هنوز زراعت
پس بر عامل ست که صاحب زمین را اجر مثل میدهد تا رسیدن او و نفقه زراعت چون اجرت
سقی و حفظ و حصاد و جمع و رفع بسوی مجدر و دیاشت و تذریه و حفظ بر هر دو کس ست
بقدر حصه تا قسمت و بعده بر هر یکے حفظ بخش خود ست و شرط حصاد و مثل او بر عامل فاسد است
نزدیک امام ابو یوسف هو الصحیح و یفتی از جهت تعامل و هو الصحیح و در ظاهر روایت فاسد
ست و از امام آمده که صحیح ست و هو مختار اکثر مشایخ بلخ و این شرایط مذکوره حکم و دیانت

کرد حلال باشد فی حد ذاته و طیب آنست که در کسب گناه نیفتد و بحیوانی ایذا نرسد تا اگر محافظت
کند بر نمازها در موقت بجماعت اما اگر نماز را تاخیر کند بواسطهٔ اشتغال بر زراعت
طیب نباشد و همچنین اگر کشت بطهارت کند یا تاخیر کند اجرت را از جنس فی عرق یا من
را از حلول اجل یا متفرق بر بی رضا بایع و مستحب است که تخم با وضو پاشد و در گوشه
دو رکعت گزارد و گوید اَللّٰهُمَّ اَنَا عَبْدٌ ضَعِیْفٌ وَسَلَّمْتُ هٰذَا اِلَیْکَ فَسَلِّمْهُ
لِیْ وَبَارِکْ لِیْ فِیْهِ پس درود گوید آن کشت محفوظ و مبارک باشد و واجبست که
کیال تا وضو باشد والا برکت نشود و بعد از کیل دوگانه گزارد و گوید یَا رَبِّ اَلْقَیْتُ
بَذْرَهَا وَاَعْطَیْتَنِیْ شَیْئًا کَثِیْرًا فَاجْعَلْهَا قُوَّةَ طَاعَةٍ وَلَا قُوَّةَ مَعْصِیَةٍ
وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ و همچنین در نشاندن درختان روا است و فی تهجا
کیسکه ام ... اصلاح دید بمقابله خبر شایع از میوه و این جمله مزارعت است ... اختلاف
و شروط و احکام اما این بی نوکر شد است و واقع میشود منصوبت بر آنکه اول میوه که اول
سال بدر آید مگر درختی که صلاحیت میوه نیارد که در آن مدت شرط است اگر مدتی گوید که
میوه در آن مدت برنمی آید فاسد شود و عامل را اجر مثل باشد و اگر مدتی گوید که گاهی در آن بر می آید و گاهی
نه روا بود پس اگر در آن مدت بر آید همان شرط مرعیست والا فاسد شود و عامل را اجر مثل باشد و روا نبود اگر وقت عقد
مدرک بود و حاصل آنست که اگر حد ازدیاد بود روا باشد والا نه و اگر یکی بمیرد عامل بر قیام نماید یا وارث
و روا نیست فسخ او مگر بعذر زمین داد بکسی تا وی درخت بنشاند و زمین و درخت میان ایشان باشد روا نبود و عامل را قیمت
غرس و اجر مثل بود اگر شرط کند که میوه و درخت میان ایشان باشد روا بود خواه آن غرس از صاحب زمین باشد یا عامل اما

نور ششم در ذبایح بدانکه ذکوة مضطر از جهتی است ... بجراحت حلق شد ذکوة اختیاری بجهت میان حلق و ...
ایی گردن تا سینه و بعضی از گردن نیز بالا ... و امام قطب الدین ... بر مین سید ... کمافی خزانه

المفتین و البرجندی و عروق چهار اند حلقوم جای نفس و مری مجری آب و طعام و ودو
شهرگ مجری خون و حلال میشود بقطع هر سه ازین چهار نزدیک امام هو الاصح و بقطع
آن دو و دو یا یکی ازین دو نزدیک امام ابویوسف و بقطع اکثر هر یکی نزد امام محمد پس بقطع نصف
کراهت تحریمیه بود در روایتی ازین بقطع اولین و اکثر آخرین قالوا هو الاصح و شرط
خروج خون و حرکت اما اگر علم بحیوة نبود یکی ازینها شرط است پس بوجدان یکی باتفاق
خورده شود و علیه الفتوی کما فی المختار و از امام محمد بن سلمة آمده دهن یا چشم ضم کرد
حلال است و اگر گشاد نه یا قبض کرد حلال است و اگر در گشید نه موی بر خاست حلال است
و اگر خواب کرد نه هذا الیضاً فی المختار و مکروه است نخع ای ایصال کارد بنخاع این رگی است
سفید در استخوان گردن و بقولی کشیدن سر از جهت ظهور مذبح و بقولی شکستن سر قبل
از سکون او از اضطراب و حاصل آنست آنچه در و تعذیب حیوان باشد بیفایده مکروه است
چون جر بمذبح و ذبح از جانب گردن و قطع سر یکبارگی و آحداد کارد بر ابر او و بعد از
غلطانیدن و سلخ او قبل از سکون و ابانت عضوی قبل از آن و همچنین ذبح نزدیک
مذبوح کما فی الکنز و ذبح مشرف بولادت کما فی النصاب در تحفه گفته کشتن بروی بغیر
قبله و ذبح در شب تنزیهیست و در روز مستحب و اگر دو گوسفند بیک تسمیه کشتند خوردن دوم
حلال نه اما اگر یکی بالای دیگر غلطانید و هر دو را بیکبار کشت هر دو حلال اند در خزانة
المفتین گفته که اگر عصافیر در دست جمع کرد و تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد پس دیگری را ذبح
کرد و تسمیه نگفت این حلال نبود و اگر بر همه کارد راند بیک تسمیه روا بود و اگر از شکم بزی
بشق بچه کشید و کشت بعده بز را کشت اگر حیوة او بعد از کشتن بچه ممکن بود حلال است
والا نه در مختار الجوابات گفته صید و مریضه که در آنها حیوة ذبیحه باشد قابل ذکوة

ای بالکسر بایای شد یکیست که راه گذار آب و نان است ۱۲

نخاع مثلثة النون رشته در استخوان و رگی سفید گفته سهو نموده کذا فی المغرب النهایة پس بهتر آنکه رشته میگفت ۱۲

۱۴۴ چهار نخاع رشته ... ۱۲

سلخ پوست ... ۱۲ ... ۱۲

نیست نزد یک صاحبین و نزد یک امام قابل ست پس بذکوة حلال شود و علیه الفتوی و همچنین بزی که گرگ شکم او را دریده و در وی حیوة ذبح باشد و همچنین موقوذه و متردیه و نطیحه و ماکول سبع اگر می جنبد ذبح حلال شود نزدیک امام کما فی المختار و در خزانه گوید اگر رگهای گوسفندی را برید قابل نماند اگرچه زنده باشد و همچنین اگر گربه سر ماکیان احد اکرد قابل نماند اگرچه می جنبد کما فی الکنز در جامع گفته حلال ست کشته مسلم و کتابی اگرچه حربی یا زن معذوره یا جنب یا نابریده یا گنگ یا دیوانه یا کودک باشد بشرط آنکه عاقل و ضابط باشند عاقل آنست که تسمیه ذابح آنند و بقولی حل او و تسمیه و بقولی حل و قطع رگها و ضابط آنست که قادر باشد بر قطع رگها نه کشته مجوسی و وثنی و مرتد در زاهدی گفته و نه صید یکه او را محرم کشد در حل یا در حرم و نه صید یکه او را در حرم کشند حلال باشد یا محرم اما اگر محرم ذبح کند غیر صید را یا در حرم غیر صید کشند حلال بود و نه کشته تارک تسمیه بعمد اما بفراموشی حلال ست و این شرط ست در ذکوة اختیاری در ذبح نزدیک ذبح و در صید نزدیک ارسال و رمی تا اگر گوسفندی را غلطانید و تسمیه گفت غیر آنرا کشت حلال نه و اگر تیر انداخت یا ارسال کرد بسوی شکاری یا تسمیه و بغیر آن رسید حلال بود اگر بعد از اضجاع و تسمیه بکارد دیگر کشت حلال بود و اگر بر تیری تسمیه گفت و غیر او انداخت نه در زبده حنبلی گفته که چنانچه تسمیه ذابح شرط ست تسمیه معین او نیز ست چنانکه دست بر مذبح نهد تا بترک یکی حلال نه اگر بعد از تسمیه با کسی سخن گوید یا آب نوشد یا لقمه خورد یا کار دیگر حلال بود و اگر سخن دراز شد و عمل بسیار افتاد مکروه بود و این بر قول مردم ست در جامع گفته اگر فصل کند بعمل کثیر حلال نبود چون تحدید کارد و تسمیه گفت و ذبح کرد برای قدوم امیر و جز آن از بزرگان حلال نه اما از برای مهمان حلال ست

١٤٥

کرآن ازبرای تعظیم وی ست نه ازبرای خدای تعالی ولهذا اپیش او برای خوردن
نمی نهند وبغیر سید نهند واین ازبرای خداست ولهذا اپیش او می نهند تا بخورد واحسن
گفتن بسم الله ست ومنقول ازابن عباس رضی الله تعالی عنهما ومتداول بسم
الله والله اکبر ست ونزد یک امام حلوائی باواو مکروه ست وسنت در شتر نحر ست ودر
گاو وگوسفند ذبح وعکس مکروه ست ونحر کند شتر را استاده وذبح کند گاو وگوسفند
را غلطانیده وادب آنست که غلطانیده شود نرمی وبر پهلو روی بقبله وبسته شود
سه قایمه او را وذبح کند بیمین بکارد تیز وسرعت کنند در ذبح واجرای کارد تیز وبر
حلق وپسندیده ست جراحت در هر حیوان مانوس چون ماکیان وکبوتر وبز وشتر
وآهو که وحشی شوند یا در چاهی یا در مغاکی افتند وذبح ممکن نبود تا اگر ماکیان
بدرختی آویزد وانجذا او ممکن نبود او را بتیر زند حلال شود اما آنگاه که خوف هلاک او
بود کما فی السراجیه والصیدیه وهمچنین اگر شتری بکسی حمله کند وگرفتن او ممکن نبود
او را بنیت ذکوة بکشد حلال شود وهمچنین بزگاو ولادت دشوار شود دست یکی
در فرج او انداخت وولد او را جراحت کرد وذبح او ممکن نه حلال شود وهمچنین اگر
بزی در چاه افتاد واو را نیزه زد حلال شود خلافا للحسن رحمه الله تعالی **فصل**
حلال نیست جنین میته که یافته شود در شکم ذبیحه نزد یک امام وهو الصحیح ونزد یک
صاحبیه حلال ست اگر خلقت او تمام شده باشد وهمچنین اگر زنده برآمد وآنقدر زمان
که ذبح کرده شود کما فی البرجندی لیکن در ترغیب گفته باتفاق نه ونه حیوانی که صید
کند به نیشک یا بچنگل چون شیر وگرگ وپلنگ وپیل ویوز وسگ وکفتار وروباه و
اهلی وشتی وسوسمار وسنجاب وخوک وهمچنین خوک آبی فی روایة عنه کما فی الصیدیه

جلد ثانی

و حرمت موش دشتی و ر اسو و شغال و چون عقاب و کرکس و چرغ و باز و باشه و شاهین و زاغ و بغاث و نه حشرات چون موش و وزغه و کرفش و خارپشت و مار و کژدم و غوک و زنبور و پشه و سپش و مگس و کیک و کنه و نه دراز گوش اما گورخر حلال است اگرچه اهلی شود و اگر بچه از ین آید حکم مادر راست و نه استر نزدیک امام و همچنین نزدیک صاحبیه اگر از اسپ باشد و همچنین اگر خر باشد بر اصح و نه اسپ نزدیک امام و بقول امام رجوع کرده از حرمت او قبل از موت بسه روز و علیه الفتوی لیس بکرده بود به تنزیهه در ظاهر روایت و هو الصحیح یا تحریم و هو الاصح کما فی الخلاصه و الهدایه و هو الصحیح کما فی المحیط و المغنی و قاضیخان و عمادی و نزدیک صاحبیه حلال است بی کراهت و حالا فتوی و عمل بر نیست کما فی الصیدیه و نه زاغ جیفه خوار اما زاغی که گاه جیفه خورد و گاه دانه نزدیک امام حلال است بی کراهت و هو الاصح و نزدیک صاحبیه مکروه است اما زاغی که همین دانه خورد حلال است بی کراهت کما فی المختار و خزانة الفتاوی و باک نیست بفرشتک و قمری و کنجشک سیاه و زرد و کنجشک و فاخته و موسیچه و شیرک و ریک رای لیکن در صیدیه گفته باتفاق حرام است و عکه و بوم بروایتی از امام ابویوسف لیکن در صیدیه گفته که او همه انواع حرام است و هد هد و همچنین هر طوقدار کما فی خزانة المفتین و لکلاک لیکن از نظم گفته که فاخته و لکلاک و عقاب مکروه است و طاوس و شترمرغ و همچنین طوطی علیه الفتوی و گوزن و بط باجماع و تدرو و نهنگ و آهو و حباری یعنی تغدری بقول اکثر و کبوتر و کبک و دراج و کلنگ الکل فی الصید و ظهیری گفته مکروه است و گفته اما موسیچه و فاخته و عکه و لکلاک و نخام حلال است اما مستحب که اکل اینها موش افتاده است و سکنر که مکروه است خفاش و سطایر مردار خوار و ذابح جن یعنی سرای خرید و ذبح کرد از خوف آنکه اگر نکنند جن او را بیازارد مانند آن و گاو که برای امیر کشتند مگر زند نیاز استحق است مکروه باید خوردن لیکن در

١٤٧

حمادیه گفته آنچه ذبح کنند برای قدوم بزرگی یا در بنای نو و لبیان و کشت و گورستان
حرام است در مطالبه گفته ذبح کرد در وقت قدوم سلطان یا امیر یا رجوع لشکریان یا حاجیان
یا پوشیدن تشریف بقول فضلی حرام است و بقول اسمعیل کراهت سخت است و امام
ابو حفص و ابو علی و عبد الله کاتب و عبد الواحد و ابو الحسن نوری فتوی داده اند بر کفر ذابح
و حرمت ذبیحه اگر بر سر گور قریبی یا شهیدی یا مزار در روغ یا وقت انشاندن تیر در خانه
یا فرو بردن چاک در چاه یا آبادان کردن دیه تسبیل کند کفر لازم آید و ذبیحه حرام بود و مرغ
خانگی که غالب گرد نجاست بگردد گوشت و بیضه وی مکروه است شتر خمر خورد و در آن
آن ذبح کرده شد حلال است و مکروه اما از شرح طحاوی گفته گوسفند خمر خورد و در آن آن
ذبح کرده شد حلال است بی کراهت و بعد از روزی یا اکثر با کراهت در صیدیه گفته که پیغامبر
علیه السلام گوشت هفت جانور خورده شتر و بقر و گوسفند و مرغ خانگی و خرگوش و گور و
حباری در جامع گفته که شتر و گاو و گوسفند جلاله و ماکیان مخلات مکروه اند تا نزنند
پس چهل و سی و بیست و سه روز حبس کرده شود و علف از حلال دهند و مختار در این
دو ده روز است و در گوسفند چهار و در ماکیان سه لیکن بر اصح تا زوال بوی گنده و غدود
و ذکر و خصیه و مثانه و رگ گردن و زهره و قضیب مکروه است تنزیه و همچنین خونیکه از
لحم و جگر و طحال بر آید اما خون روان حرام قطعی است و حلال نیست حیوان
آبی که توالد و معاش او در آب بود مگر ماهی که طافی نبود اما طافی که در آب بی آفت
بمیرد و بر روی ظاهر شود حلال نیست و آنچه بآفت میرد حلال بود چنانکه هلاک شود از جهت
ضیق مکان و تراکم یا گزیدن گزدم یا تیری او را برسد یا بخورد داروی که در آب
بیفگند یا یافته شود درست در شکم سگ یا یافته شود بر روی زمین و پشت او بالا باشد

نہ اگر شکم او بالا باشد کما فی المختار یا آب ازو منحصر شود و اگر او را گرمی و یا سردی
آب بکشد خورده نشود نزدیک امام خلافاً لمحمد هذا اوفق در مختار گفته و علیه الفتوی
و اگر بعض او در آب ست و بعض او بیرون اگر سر او بیرون ست حلال بود والا اگر اکثر
او بزمین باشد همچنین والا نه در **جامع** گفته حلال ست بلخ بهمه انواع اگرچه خرد میر
و انواع ماهی چون مارماهی و جریت و جز اینها بی زکوة تا اگر مجوسی صید کند بلخ یا ماهی
یا مسلم تسمیه بعمد نگوید حلال بود و نزدیک امام محمد مکروه ست بتحریم هو الاصح والمختار
و **طحاوی** گفته که سمک صغار که مره و صلب انه وجد انشود بقول امام مکروه ست
و از محیط گفته که همه انواع ماهی حلال ست صغیر باشد یا کبیر **فصل** در **جامع**
گفته که صید حیوانیست ممتنع متوحش بطبع که ممکن نبود اخذ او مگر بحیله نه ماکیان و بط و
کبوتر و نه اهلی متوحش اما آهو مالوف صید ست و این مباح ست و از برای لهو مکروه
و این بجوارح ست یا تیر و حلال ست صید هر حیوانی که شکار کند بنیش یا بچنگال بشرط
آنکه معلم باشد و جراحت کند تا اگر بخفه یا قعود بر سینه بمیرد حلال نه و علیه الفتوی و
این نزدیک ربانی ست و بقول شیخین حلال ست اما در باز و چرغ این شرط نه تا اگر نهها
چنین کنند باتفاق حلال بود و اما شرط عدد تعلیم ست و بقول آنکه که جراحت صغیره
باشد و بشرط آنکه ارسال کند او را مسلم یا کتابی التسمیه گویان بر صید اگرچه معین نباشد
پس اگر بریکی ارسال کرد و چندین از صیود گرفت خورده شوند یا دام که در وجه ارسال
باشد و اقتران تسمیه با ارسال شرط ست پس اگر ترک کند تسمیه یا بعمد در وقت ارسال
بعده زجر کند او را بتسمیه و او منزجر شد و او را گشت خورده نشود و همچنین اگر مجوسی یا
مرتد یا کودک غیر قایل ارسال کند بخلاف اخرس و همچنین اگر از دست یکی بجهد و صید

١٤٩

را بگشند چنانچه معلم نباشد بارسال هیچ یکی اما اگر نطبن آدمی یا شجر گذاشت و آن صید
حلال ست کما فی البرجندی و بشرط عدم شرکت آنچه صید او حلال نبود چون غیر معلم یا
نامرسل یا متروک التسمیه بعمد پس اگر شرکت او در جراحت صید باشد خورده نشود و اگر در
اخذ باشد نه در جراحت کراهت تحریمیه بر صحیح و بشرط آنکه مکث دراز نکند بعد از ارسال
برای استراحت تا اگر بعد از آن نانی خورد یا بول کند حلال نه و اگر یوز بعد از کمین گیرد حلال
بود و همچنین سگی که عادت او گیرد و همچنین باز و بشرط آنکه مرسل از طلب او نه نشیند و تعلیم
سگ آنست که نخورد از وی سه بار پیاپی نزدیک صاحبین و بر روایتی از امام پس رابع
حلال باشد و بر روایتی ازین ثالث نیز حلال ست هو المختار کما فی المختار اما نزدیک
امام مفوض ست برای معلم و صیاد و در سایر سباع شرط ست ترک و اجابت در
خواندن و فرستادن و یوز چون سگ ست و اگر معلم خون صید خورد مضر نبود و تعلیم
چنگال دار آنست که باز گردد بخواندن پس اگر معلم چیزی از وی خورد ازین خورده نشود و
آنچه قبل ازین صید کرده آنچه خورده حرمت در آن ظاهر نشود که محل رفت
و آنچه در احراز او نیامده بالاتفاق حرام ست و آنچه محرز ست در خانه او نزدیک امام
حرام ست خلافا لهما الکل فی الهدایه و اگر باز انه و بگریزد و اجابت نکند پس آنچه
بعد از رجوع شکار کند خورده نشود اما تیر شرط ست در وی شرائط ذبح و تسمیه
نزدیک رمی و جراحت تا اگر او را بدق کشد نه و ترک عمداً یا مامور او از طلب
او پس اگر خستیم او با تیر او غایب شد و وی پی از وی گرفت بی تشغل او را با تیر خود یافت
بی اثری دیگر خورده شود در استحسان و همچنین اگر تحامل کرده اما بیقین بداند که جرح
به تیر اوست و اگر از وی نشسته داو را مرده یافت خورده نشود و همچنین اگر در جرحی جرح خود

باید کما فی الهدایه و مدت طلب بقول امام مقدر ست به نیم روز تا شب تا اگر اکثر ازین مدت

طلب چوزه نشود اما از زیادات گفته که اگر کم از روز می‌طلبید چوزه شود و اگر او را زنده

باید نود کشد و اگر بعد درنگ کند تا مرد حرام گردد و این انگاه که وقت فراخ بود و

با وی آله ذبح بود و الا از شیخین آمده که حلال ست و در ظاهر روایت نیست انگاه

که در وحیوت زیاده از ذبیحه باشد و الا حلال ست باجماع که این در حکم مرده است

تا اگر درین حالت در آب افتد حرام نبود چنانچه بعد از موت او کما فی الهدایه و اگر

تیر او را بعرض کشد حلال نه و اگر جراحت کند حلال بود و کشته غلوله و سنگ گران

نیز حرام ست اگرچه جراحت کند و اگر سنگ تیز باشد حلال ست و کشته عصا و چوب

حرام ست مگر چون او را تیزی باشد و جراحت کند کما فی الهدایه و اصل آنست

اگر تیقن شود موت او بجراحت حلال بود و اگر بثقل حرام بود و همچنین در شک

احتیاطا پس اگر بسوی او تیغی یا کاردی افگند پس او را تیزی جراحت کرد حلال

بود و اگر او را قفا یا قبضه رسید نه و اگر بصید انداخت و او را جراحت کرد پس

آب افتاد یا او لا بر بامی یا دیواری یا درختی افتاده از آنجا بر زمین حلال نه و اگر

از هوا بر بام یا زمین یا خشت سبو افتاد و مرد حلال باشد و اگر بعد ارسال کرد

و غیر او را گرفت حلال بود و همچنین بر غیر مرمی رسید یا از یکی نافذ شود و بدیگری

رسد و اگر بصیدی انداخت و عضوی از وجدا کرد صید حلال ست نه عضو چون

دست و پا و ران و اقل از نصف سر اما اگر صید را دو کند بطول یا بعرض یا سه

بخش کند و اگر متصل بعجز باشد یا نصف سر یا اکثر او جدا کند هر دو حلال بود اما

اگر یک بخش او بجانب عجز باشد و دو بطرف سر نه کما فی البرجندی یا در جراحت تیر چون

باب بیستم در لقیط رفع لقیط فاضلتر است و اگر خوف هلاک باشد فرض است
و این حر است مگر آنکه اقامت حجت کرده شود بر رقیت او یا کلان باشد و تصدیق کند
نفقه او در بیت المال است و ملتقط بنفقه متبرع است مگر چون امام امر کند که این دین
بر رویست پس رجوع کند بر و اگر کلان شود و بر بیت المال اگر در صغر بمیرد و جنایت او در بیت
المال است و ارث او نیز در بیت المال است مگر آنکه امام برای ملتقط دهد و او را از آخذ گرفته نشود مگر
آنکه او باختیار خود دهد بعده رجوع نکند و نسب او از کسی است که دعوی کند او را ملتقط باشد
یا غیر او وقتی که دعوی نکند ملتقط و لقیط زنده باشد اما بعد از مردن او تصدیق کرده نشود
غیر او را مگر بحجت و اگر زنی دعوی کند بتصدیق کرده نشود و بقولی آنگاه که او را شوهر باشد
والا ثابت شود و اگر دو مرد دعوی کنند از هر دو ثابت شود و اگر دو زن دعوی کنند از هیچ
ثابت نشود بقول امامین و نزدیک امام از هر دو ثابت شود و اگر دعوی کنند اکثر از دو
ثابت نشود از هیچ یکی نزدیک امام ابی یوسف و نزدیک امام محمد از پنج ثابت شود نه اکثر و
نزدیک امام از اکثر نیز ثابت شود و اگر یکی از دو با وی علامتی گوید از وی باشد و اگر بنده
دعوی کند یا ذمی ثابت شود و وی حر و مسلم باشد مگر چون در دیه یا شهر یا معبد کفار یافته
شود و اگر بنده و حر یا ذمی و مسلم دعوی کنند از این باشد و مالی که برو بود یا دابه او بود صرف
کند ملتقط برو و بامر قاضی اولیتر و ملتقط را است قبض هبه او و صدقه او و تسلیم او در حرفه
نه انکاح او و تصرف در مال او و نه اجاره او بر اصح تا اجرت وی گیرد چنانچه عم یا
برادر زاده روا نه اما مادر را روا است **باب بیست و یکم در لقطه** اخذ لقطه
خوبتر است و با خوف هلاک واجب و این با غیر مطلوب است چون خسته و پوست انار
و خوشهای باقیه بعد رفع غله و اینها را آخذ مالک شود بر مختار یا مطلوب و این اما نت

باتفاق ضمان نکشد بهلاک مگر بتعدی یا منع بعد از طلب و این انگاهست که نزدیک
اخذ یا وجدان گواهان گیرد که برای رد میگیرم والا ضامن شد مگر چون ترک اشهاد از
خوف ظالمی باشد واگر اختلاف افتد در اخذ برای رد و عدم آن ضمان کشد نزدیک امام ابو حنیفه
الصحیح و نزدیک امام محمد ضمان نکشد که قول وست با سوگند و همچنین نزدیک امام ابویوسف
بر اصح واگر مالک او را تصدیق کند باتفاق ضامن نشود واگر اقرار کند که برای خود گرفته
باتفاق ضمان کشد واگر بهمان جا رد کرد بعد از انتقال از انجا ضمان کشد و قبل از آن
نزد آنه امام محمد آمده اگر بعد از آنکه گام وکند بری شود و بعوا نهمه آنگاه که برای خود گیرد اما
اگر برای رد گرفته ضامن نشود مطلقا و واجبست تعریف لقطه باقیه در جای وجدان و
مجامع تا گمان برد که بعد ازین طلب کننده نخواهد شد هو المختار و هو الصحیح و علیه الفتوی
و تا سالی در ظاهر روایت نفیسه باشد یا خسیسه و از اصحاب ما آمده که تعریف کند و بیست
و بیشتر را سالی و کمتر را تا ده ماهی و سه را تا ده وزن تا دانق سه روز و دو نقی را روزی
و از سرخسی آمده که کمتر از درم را روزی و در مانند فلس نظر کنند یمنیة و یسرة بعده در رد
فقیری نهد و در مانند تمره همانجا تصدق کند یا بخورد واگر محتاج باشد و در مثل عنب
هماندم بخورد اگر چه غنی باشد و در صورتی که بسال تقدیر کرده اند تعریف کرده شود در هر جمعه و بقولی
هر ماهی و بقولی هر شش ماهی واگر تعریف کند غیر او بامر او روا بود و در روایتی رفع او بسوی امینی
مراو راست که از وی باز گرداند واگر از وی هلاک شود ضمان نه اما غیر باقیه را تعریف کرده شود
تا نزدیکه گمان فساد او شود بخلاف چون لحم و شیر و میوه تر و چون مدت تعریف گذشت
تصدق کند اگر خواهد لیکن فاضل ترست که نگاه دارد او را یا بمثل او را پس اگر مالک او پیدا
شود اجازت کند و ثواب او را باشد یا از فقیر بگیرد اگر موجود باشد یا ضمان کشاند از

بر تصدیق کردن ١٢

بملتقط یا تغییر اگر هلاک شود و رجوع نکند هر یکی بر دیگری بعد از تضمین و آنچه نفقه کند
بر وی باذن حاکم ترجیع ست پس رجوع نکند والا دین است پس رجوع کند لیکن بر اصح
انگاه که بر مالک دین کند و اجاره دهد قاضی یا ملتقط با مر او چیزی را که در و نفعی باشد
و ممکن باشد اجاره او و نفقه کند بر وی از و والا اذن کند ملتقط را با نفاق بر
اگر اصلح باشد والا بفروشند و ثمن او را نگاه دارد و چون مالک بیاید نقض بیع نکند
و اگر با مر قاضی نباشد مر او راست تنفیذ بیع در قنیه و در تضمین بایع یا مشتری بشرط
در مالک و مر منفق راست که حبس کند لقطه را برای اخذ نفقه پس اگر امتناع آرد در دو
شود و اگر هلاک شود بعد از حبس ساقط شود اما قبل از حبس نه و چون مدعی اقامت
حجت کند واجب دفع باو و اگر نشانی گوید روا بود که بوی دهد و از کفیل گیرد و جبر
کرده نشود بر دفع اگر تصدیق نکند و الا در جبر او خلاف است و اگر بعد از دفع بوی
دیگری اقامت کرد اگر موجود باشد از و بگیرد و الا ضمان کشاند از هر یکی که خواهد و ملتقط
رجوع کند بر اصح نه آخذ و نفع گیرد ملتقط بآن بعد تعریف اگر فقیر باشد بی امر حاکم
والا تصدق کند بر فقیر اگرچه اهل یا فرع یا زن او باشد ملتقط فقیر و زوجه بر خود خرج
کرد و بعده غنی شد بر مختار تصدق نکند مثل او و در زن چادرهای خود را نهاد و نزدیکی آنها
چادر دیگر یافت و رفت زن دومی از جا در دومی نفع نگیرد مگر آنکه تصدق کند بر خود
نفقه خود یا مثل او بعده این خبر مرا و را بخشد پس این زمان انتفاع از و روا بود و همچنین
در کفش که دزدیده شود و بجای آن دیگر گذاشته شود و بقولی انگاه که کعب دومی مثل
اول یا اجود از و باشد و اگر ادون از و باشد بی تکلف از و نفع نگیرد و کسیکه برج حمام
گیرد بچهای آنرا بر خود صرف کند اگر فقیر باشد والا بر فقیر و روا است که باز از فقیر

۱۵۳ انفاق نفقه کردن بر مالک
۱۵۴ روان کردن در نفقه منفق نفقه
۱۵۵

بجز در مطالب گفته که امام حلوائی گفته که شیخ ما چنین میکرد و باک نیست
به هیزمی که در آب یابد اگرچه او را قیمت باشد و نه بسبب کمتر هنی که در آب روان یابد یا بو
گیتر او و در سراجیه گفته که لقطه معلوم شود که از ذمی است او را تصدق نکند و به بیت
المال نهد و اگر لقطه از ملتقط گم شود و در دست دیگری یابد با وی خصومت نکند یکی در
صحرا مرد و رد است که مصباح اشتر او را بفروشد و باهل او برد غریبی در خانه یکی مرد و
وارثی معروف نه و او فقیر است روا است که مال وی را بر خود صرف کند و آبه یا صید یکه کرد اگر
گوید سهلی آخذ کردم آخذ مالک شود والا نه

باب بیست و دوم در دعوی

در جامع گفته که دعوی اخبار است نزدیک قاضی یا حکم بحق معلوم که مخبر را باشد
بر غیر حاضر و مدعی آنکه مجبور نباشد بر خصومت و مدعا علیه آنکه مجبور بود و دعوی بر دو گونه است
صحیح که متعلق است بوی احضار خصم و مدعا و وجوب حضور و جواب و اثبات و حلف
و فاسد که بوی این احکام تعلق ندارند و دعوی صحیح نشود مگر بذکر آنچه قدر و جنس او
معلوم شود و بیان نوع و صفت و سبب شرط است و در دعوی قباله قدر کاغذ و در
او و قدر مال شرط است نه عدد خطوط و بذکر آنکه مدعا در تصرف خصم است بغیر حق و ید او
زمین ثابت نشود مگر بحجت یا بعلم قاضی بتصادق خصمین اما در منقول باقرار نیز ثابت شود
و بمطالبه مدعا مطلقا پس اگر گوید که مرا بر وی ده درم است دعوی صحیح نباشد تا نگوید قاضی را که امر
کن مرا او را تا بمن بدهد و قبول صحیح باشد هو الصحیح و باحضار مدعا بعد از ثبوت ید در مجلس حکم تا
اشارت کرده شود بوی در دعوی و شهادت و حلف این انگاه که احضار او ممکن
باشد بی مؤنت و الا نه پس اگر توده باشد یا رمه یا تنها قاضی یا رسول او آنجا
حاضر شود تا بعد از سماع دعوی و بینه حکم کند و اگر در خارج شهر باشد

همانجا استفنا کند و در مهلک گر قیمت کند والاصح ندارد باتفاق همه روایات و در ذکر
و نری و مادگی و سن و رد ایه خلاف ست لیکن در حاشیه کنز گفته که ذکر نری و مادگی به اصح شرط
ست و در زمین ناچارست از ذکر حدود و اگرچه مشهور باشند نزدیک امام و نزدیک صاحبین در
مشهور و ذکر سه نزدیک هر سه کفایت کند و ذکر اسمای اصحاب حدود و آبا و اجداد ایشان
مگر چون مشهور باشد و در دراهم و دنانیر ذکر وزن شرط ست کما فی البرجندی و قبل از
صحت دعوی جواب از خصم طلبیده نشود کما فی قضاء الخلاصة و اگر مدعی از دعوی
عاجز باشد و صورت دعوی نویسد مسموع بود چون دعوی صحت یافت قاضی از خصم پرسد اگر
اقرار کند یا بعد از انکار او مدعی اقامت کند حکم کند و اگر گوید گواه ندارم یا غایبند یا مریضند
و سوگند طلبد قاضی او را سوگند بدهد و اگر قبل از طلب او سوگند دهد و مدعی طلب حلف کند
او را بار دیگر سوگند دهد و از سنیه گفته که تحلیف مدعی معتبر نیست اگرچه در مجلس قاضی
باشد پس قاضی او را سوگند دهد و عرض سوگند بر وی سه بار احوط است گوید سوگند بر تو
سه بار عرض خواهم کرد اگر خوردی و الا بر تو حکم خواهم کرد پس گوید سوگند بده بهم تو بالله که
فلان را بر تو چندین مال نیست اگر امتناع آورد باز گوید پس اگر امتناع آورد یا خاموش ماند
بی آفت حکم کند بر وی بر فور و بقول خصاف قضا بر فور نکول شرط نیست پس واجب است که مهلت
دهد او را دو روز یا سه روز اگرچه یا بعرض یمین بر وی کرده باشند و اگر مدعی گوید که گواهان
حاضرند در شهر یا مجلس و طلب حلف کند از و سوگند داده نشود او را نزدیک امام و هو الصحیح
نزدیک امام ابی یوسف سوگند دهد او را و قول امام محمد مضطرب است و اگر گوید غایبند مسافت
سفر سوگند داده شود و اگر حاضر شوند شهادت ایشان مقبول است اگرچه شرط کرده باشند
نزدیک تحلیف که بعد از این مسموع نخواهد شد و همچنین اگر گوید گواه ندارم بعده گواه

۱۵۶

بیارد کما فی السراجیه و همچنین بشهادت شاهد بعد گفتن او که گواهی بربن ندارم یا اگر
گوید گواهی هم برین دروغی باشم کما فی الخزانه و اگر بینه عادله حاضر دارد و نمیگوید مراد او
ست که او را سوگند دهد چنانچه سیف الائمه گفته لیکن شرف الائمه میگوید این آنگاه
که ظن نکول او داشته باشد اما اگر ظن حلف دروغ او دارد معذور نیست در تحلیف او
و قاضی از مدعا علیه بنفس کفیل او گیرد تا سه روز بر صحیح خامل باشد یا وجیه یال حقیر باشد
یا خطیر کما فی الهدایه و این آنگاه ست که گوید گواهان حاضر دارم در شهر تا اگر گوید
گواهان ندارم یا غایب اند از وی کفیل نگیرد کما فی الهدایه و اگر ابا آرد از عطای کفیل
ملازمت کند او را مدعی یا امینی در سه روز مگر چون در سرای خود درآید که این زمان
در او نشیند و منع نکند او را از وضو و غسل و خوردن و نه از عمل مگر چون ادا کند موونت
او را و اگر خوف گریز او باشد او را با خود دارد یا با وی بر در نشیند کما فی قضاء الخزانه
و زن را ملازمت نکند مگر امینه و ملازمت کند مسافر را تا آخر مجلس قاضی و سوگند حق است جل
جلاله نه بمانند طلاق و عتاق که حرام است و تغلیظ اگر خصم الحاح کند رواست درین زمانه
و در ظاهر روایت نیست میل کند قاضی به صحیح پس اگر قاضی او را سوگند دهد بعتق و از نکول
او رد و قاضی حکم کرد نافذ نشود و در قضای خزانه گفته اگر بعد از سوگند بطلاق
گواه آورد و اگر گویند هزار بوی قرض داده حکم کند بمال نه بتفریق و اگر گویند بروی هزار است
بهر و حکم کند و گنگ اگر گوید علیک عهد الله و میثاقه و انکار کند او چون اشارت نعم
کند پس حالف باشد و بالله انکار کند اگر گوید و در قضای سرجی گفته اگر یکی
پیش قاضی یا حکم سوگند کرد اعاده کرده نشود و اگر در قومی دیگر باشد اعاده او نزد قاضی و لو بعد
در جامع گفته باید که قاضی سوگند را حرمت دهد و آیه ان الذین یشترون بعهد الله

وَأَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا بخوانند و روا است که تغلیظ کند بصفات چنانچه بالله المدرك الطالب الحی الذی لا یموت ابدا نه بزمان چون اول و آخر جمعه و نه بمکان چون منبر و مسجد و سوگند داده شود بر حاصل چنانچه میان شما بیع یا نکاح اکنون قایم نیست و بر تو اکنون رد لازم نیست و از تو اکنون باین نیست نه بر سبب چنانچه نفروختی و نکاح نکرده و طلاق باین نداده مگر وقتی که متضرر شود مدعی پس این زمان بر سبب داده شود چنانچه ورود دعوی شفعه بجوار یا سبب منکر نشود چنانچه بنده مسلم دعوی عتق کند بر خواجه لیکن در امه و بنده کافر سوگند بر حاصل دهد و سوگند داده شود بر علم کسی که او را چیزی ارث آید پس دعوی کند دیگری او را و بر بتات اگر بخشیده شده چیزی مر او را یا بخرد او را بی بینه پس یکی دعوی کند بی بینه که آن مر او راست پس سوگند خورد مشتری سوگند خورند که آن چیز ملک مدعی نیست و اگر منکر فدای یمین دهد یا صلح کند از ورد او و ولایه استحلاف نماند اما بیع یمین روا نه و پس ازین استحلاف او روا است

فصل اگر اختلاف افتد در قدر مبیع یا ثمن حکم کند برای مبرهن و اگر هر دو اقامت کنند برای مثبت زیاده و اگر در هر دو اختلاف افتد بایع گوید یک بنده بدو هزار و مشتری گوید دو بیکی و اقامت کردند حجت آن در ثمن و حجت این در مبیع معتبر است و اگر اختلاف افتد و یکی یا هر دو گواه نداشتند در آنچه شود هر یکی بر زیادتی که دعوی میکند او را دیگر و الا هر دو سوگند خورند بالله بیکی نه فروخته ام و بدو نخریده ام و این قبل از قبض مبیع است نه بعد آن و سوگند دهد اول مشتری را در هر یکی بر مبیع و فسخ کند بیع اگر طلب یکی و الا ترک کند هر دو را تا بر چیزی صلح کنند و کسی که نکول کند ملزم گردد آنچه در بیع عین بثمن است اما در عین بعین و ثمن بثمن هر کرا خواهد اول سوگند دهد و تحالف نیست در اجل و شرط خیار

وقبض ثمن بلکه منکر سوگند کند و نه قدر ثمن بعد هلاک مبیع بر صحیح بلکه مشتری سوگند خورد
ونزدیک امام محمد هر دو سوگند خورند و فسخ کنند بر قیمت او و در قبض ثمن بعد از هلاک
بعض او و اینجا نیز مشتری سوگند خورد مگر آنکه راضی شود بایع بترک حصه هالک اگر خلاف
افتد در متاع خانه پس آنچه مختص باشد بزنان چون سوار و خمار و درع و ملاءه
گیرد با یمین مگر چون شوهر صانع یا بایع او باشد و آنچه مختص باشد بمردان چون عمامه
وکلاه و قمیص و تیغ و کتاب شوهر گیرد با یمین مگر چون صانعه یا بایعه او باشد و همچنین
نزدیک طرفین اسپ صالح باشند هر دو و چون نقود و اوانی و فروش و مواشی و
منازل و کرم و مزارع و نزدیک امام ابیوسف زن قدر جهاز خود گیرد و باقی
شوهر گیرد با سوگند و اگر یکی از زوجین بمیرد پس مشکل زنده را باشد با یمین
نزدیک امام و مر شوهر را یا وارث او را ازنزدیک امام محمد و مر زن را یا وارث او را قدر
جهاز و باقی شوهر او را یا وارث او را نزدیک قاضی اگر اختلاف افتد در میان ام
و شوهر بعد موت دختر آن گوید که جهاز عاریت بوده و این گوید که ملک بوده قول او
بر مختار مگر چون عرف بر این باشد **فصل** ساقط میشود نزدیک امام دعوی
ملک مطلق باقامت ذی الید بر ودیعت یا عاریت یا رهن یا موجر یا مغصوب
از زید اگرچه معروف بود بحیل بخلاف امام ابیوسف و همچنین بعلم قاضی و باقرار
مدعی و باقامت بر اقرار او بودیعت و اگر گوید ودیعت نهاده نزد من کسیکه او را
نمی شناسم باسم و نسب اگرچه گواهان او را می شناسند و اگر گواهان او را نمی
شناسند مگر نزدیک امام ساقط شود و نزدیک امام محمد نه مدعی گوید از من دزدیده
شده یا تو از من دزدیده یا غصب کرده و ذو الید اقامت بر ودیعت کرده

واگر آن سگوید از غایبی خریده ام واین سگوید نزد من ودیعت ست بی اقامت ساقط شود کما فی الهدایه

فصل و حجت خارج در دعوی مطلق احق ست از حجت ذی الید اگرچه توقیت کند ونزدیک امام ابیوسف موقت احق ست واگر خارجین اقامت کنند همین مشترک باشد واگرچه یکی موقت باشد ونزدیک امام ابیوسف موقت احق ست ونزدیک امام محمد مطلق احق ست واگر دعوی کردند بنکاح زنی که در دست یکی باشد و اقامت کردند خارج احق ست و بعد تساوی ذو الید واگر در دست هیچ یکی نباشد هر دو ساقط شوند وآن زن کسی راست که تصدیق او کند واگر تاریخ گویند سابق احق ست واگر بینه ندارند زن تصدیق یکی کند از آن او باشد پس اگر بعد ازین دیگر اقامت کرد حکم کند برای وی واگر هر دو اقامت کنند و تاریخ گویند سابق اولی باشد والا اعدل والا حکم کند برای مقر له واگر یکی از خارجین اقامت کنند وحکم کرده شد برای وی بعده دیگر اقامت کرد حکم نکند برای وی مگر چون ثابت کند سابقیت خود را واگر بعد از اقامت خارج وحکم ذو الید اقامت کند حکم کند برای وی بقبول نه واگر بعد از ذی الید وحکم خارجی اقامت کند حکم کرده نشود برو مگر چون بر سابقیت اقامت کند واگر اقامت کنند بر شرای چیزی از ذی الید هر یکی را نصف او باشد بنصف ثمن یا ترک او مگر چون یکی مورخ باشد یا اسبق اینهمه آنگاه که تلقی ملک از یک جهت باشد والا حکم کند میان هر دو نزد امام ومورخ نزدیک ثانی این مذکور شیخ الاسلام وامام سرخسی گفته که نزدیک همه میان هر دو باشد واگر یکی از ایشان زاید باشد اگر تلقی از یک جهت باشد مرد الید باشد والا خارج را مگر چون تاریخ او سابق باشد وشرا احق ست از هبه وصدقه ورهن با قبض وشرا ومهر برابر ست وترجیح بکثرت شهود ودر مختار الفتاوی گفته دعوی دین کرد و او دعوی ایفا

جلد ثانی

حکم کرده شود با وارثانیا مختار رفقیه ابی جعفر و فقیه ابی اللیث این قول ست دعوی مالی سکند و وی بقاضی میگوید بپرس بچه سبب حبر کرده نشود بر بیان سبب بر مختار

باب بست و سوم در شهادت

در جامع گفته شهادت اخبار ست بحق یکی بر غیر و باک نیست بتحرز از تحمل اگر متعین نبود و الا واجب و ادا را و بطلب مدعی فرض ست پس اگر امتناع آرد از وی بعذر ظاهر آثم گردد و اگر داند که حق او ضایع میشود فاسق گردد تا اگر بعد شهادت دهد قبول نباشد مگر چون از سلطان یا غیری ترسد یا داند که وی اقرار باطل کرده یا داند که از قاضی عدل یا قبول شهادت نخواهد شد و اخفای او در حد و فاضلتر

و فی الحدیث من ستر علی مسلم ستر الله علیه فی الدنیا والآخرة کما فی الهدایه و در سرقه اخذ گوید نه سرق تا حق بنده ضایع نشود بقطع و نصاب او در زنا چهار مرد ست و در سرقه و قذف و شرب و قصاص دو مرد ست و در بکارت و ولادت و عیوب زنان که بر آن ذکور را اطلاع نباشد یک زن بسنده ست تا اگر زنی بر ثیابت صبیه شهادت بکارت گواهی دهد مسموع باشد در حق ثبوت دعوی لیکن رد نکنند تا بایع از سوگند نکول نیارد که فسخ عقد بعد از قبض بحجت ضعیفه روا نه کما فی الهدایه و اگر مرد به بکارت یا ولادت یا رتقا گواهی دهد برا صح قبول باشد و در غیر اینها چون نکاح و رضاع و طلاق و عتاق و بیع و وکالت و وصایت دو مرد یا یک مرد و دو زن و در حوادث صبیان مکتب گواهی معلم تنها قبول ست اما گواهی کودکان بر جراحت و تمزیق ثیاب که در ملاعبت باشد و گواهی زنان بر جراحت حمام و زندان ایشان در آنچه در اینها در زندان افتد نه کما فی الخلاصه و شرط جواز قبول حریت ست و بلوغ و اسلام و شرط وجوب آن و چیز ست عدالت ای از جار از محرمات دین پس قبول شهادت غیر عدل بر وو جب اما اگر قبول

١٦١

کند و حکم کند روا بود کما فی شرح الوقایه لیکن آثم گردد و لفظ شهادت تا اگر حکم کند
آتیقن گوید قبول نباشد و حاکم بر ظاهر عدالت مسلم اکتفا کند نزدیک امام و از حال
گواهان نپرسد تا خصم طعن نکند مگر در حدود و قصاص و نزدیک صاحبین چاره نیست
که در سر و علن بپرسد در همه حقها از جیران و اهل بازار که عدل باشند نه طامع و فقیر و
باید که وی فقیه باشد تا اسباب جرح و تعدیل بداند اگرچه خصم طعن نکند و علیه الفتوی
و در زمان ما بتعدیل پنهان اکتفا کنند و علیه الفتوی پس بسوی مزکی رسولی یا کتابی
فرستد پنهان که در و نامهای شهود و انساب و حلی و محال ایشان باشد و وی نیز
عادل و مستور و فاسق عدل و مستور داند اعلم نویسد و قاضی در غیر عدل چیزی
نگوید و گواهان دیگر آرای و اظهار نکند و تزکیه یکی بسند ست و دو احوط نزدیک شیخین و نزدیک
امام محمد عدد شرط ست و این در تزکیه سر ست اما در علن اهلیت و عدد شرط ست
باجماع چون عدالت و در ترجمه شاهد و خصمین و در رسالت ای نقل کلام قاضی بمزکی
یا عکس یکی نزدیک آن دو کافی ست و دو نزدیک این یکی شرط ست و تعدیل خصم روا
ست مگر چون فاسق یا مستور باشد لیکن در هدایه گفته نزدیک صاحبین و از ایشان
آمده که قبول ست اگر چنین گوید که شهود عدل اند اما در اینجا خطا خورده اند و فراموش کرده
اند و الا معترف بحق خواهد شد و اگر قاضی از جرح و عدالت آگاه باشد نپرسد و چون شاهد
در یک قضیه عدل شد در دیگر از و نپرسد مگر چون مدت دراز در میان افتد و درین
چند قول ست و صحیح دو قول ست شش ماه و تفویض بقاضی روا ست و گواهی دهد
بهرچه بشنود چون بیع و اقرار و طلاق و قذف و بهرچه ببیند چون غصب و قتل نه بانچه
از شاهد بشنود مگر چون او را گواه گیرد و نه بانچه بخط خود نوشته یابد و حادثه یاد نباشد

نزدیک امام و نزدیک صاحبین روا بود و علیه الفتوی و امام خصاف گفته که شرط
صحت شهادت نزدیک امام آنست که یاد آید او را حادثه و مبلغ مال و صفت او و
تاریخ او و الا اگر گواهی دهد کاذب باشد و نزدیک امام ابویوسف آنکه خط مستور
باشد و الا نه اگر چه یقین کنند که خاتم اوست و نزدیک امام محمد آنکه یاد دارد که خط
اوست و به یقین و نه بتسامع مگر در نسب و موت و نکاح و دخول بزن و ولایت قاضی
که چون دو مرد یا یک مرد و دو زن اخبار کنند که گواهی دهد رواست و عدالت شرط
نه لیکن در هدایه شرط کرده و باید که اطلاق کند تا اگر گوید که بتسامع گواهی میدهم شنونده
اینهمه آنگاه که شاهد متهم نباشد چون وارث و موصی له و الا نه و در خبر موت و
حیات اعتبار عدل است و دو عدلین موت را و روا است شهادت بر زوجیت کسی را
که بیند مرد و زنی را در خانه با انبساط ازواج چون عناق و تقبیل و بر ملکیت کسی را
که بیند چیزی را غیر از رقیق کبیر در دست کسی که او را برو نام و نسب میشناسد
و او در وی چون مالکان تصرف میکند و با اینهمه شرطست برآ خود که در دل او
افتد که این از آن وی است و اینجا نیز اطلاق کند و اگر گوید که بحکم ید گواهی
میدهم گواهی او باطل شود در صحیح و همین قول است ائمه ثلثه در هدایه گفته روا
ست گواهی او را بر بنده و داه که معروف به رقیت
باشند و اگر معروف نباشند اما کودکان غیر
معتبر اند روا بود و الا نه و از ائمه ثلثه آمده که روا
بود و در بعضی گفته که تصرف باستخدام معتبر نیست که گاه
حر نیز خدمت میکند **فصل** روا است قبول گواهی از اهل اهوا

چون آهوای اینها بکفر نرساند والا بر مسلم قبول نه وا از ذمی بر ذمی مطلقا وبر مستامن

وا ز مستامن بر مستامن و در جامع گفته انگاه که از یکدار باشند والا نه چنانچه شهادت

مستامن بر ذمی وکافر بر مسلم وکاذب بر مسلم وکافر وا ز اقلیف که بعذر کبر وخوف هلاک مختون

نشده مگر چون ترک کند از جهت سبکی دین وا ز خصی وا ز ولد زنا وا ز امراء سلطان لیکن

درین زمانه نه گفته اند اگر عدول باشند قبولست والا نه هو الصحیح امام صدر شهید گفته که

رئیس وجابی در کوچه وشهر وصراف قبول کرده نشود اما شهادت عمال وقف بر صحیح روا نه

گویند که وزیر هارون نزد امام ابیوسف گواهی داد امام فرمود گواه دیگر بیار وزیر گله

نزد یک خلیفه برد خلیفه گفت که این وزیر عدلست امام فرمود که از وی شنیده ام که ترا گفت

من بنده توام اگر صادق ست گواهی بنده روا نه واگر کاذبست شهادت کاذب روا نه کما

فی الخزانه پس خلیفه گفت اگر تو گواهی وی هم نشنوم پرسید چرا فرمود از آنکه بجماعت نمی

گفت اینجا بکار مسلمانان مشغولم فرمود که پیغامبر علیه السلام فرموده لا طاعة للمخلوق

فی معصیة الخالق پس هارون حکم کرد تا در سرای او بنا مسجد کردند و آنجا نماز

بجماعت گزاردن گرفت کما فی الترغیب برای برادر روا ودر کما فی الکنز وخال والدین

رضاعی کما فی السراجیه وخشوع در بیه وختن وزن پسر وپدر کما فی الخزانه ودر روایت مقبول

گواهی برای اصول وفروع در دو مبین کما فی الکافی ونه از برای بنده ومکاتب ام ولد ونه از برای

شریک باشند اما در غیر آن چون نکاح ودر صیت وحدود قبول ست ونه از مخنث که منشا

باشد بزنان در تزئین وتمکین اما اگر در سخن او لین باشد ودر سا عضای او تکسیر وفعل بد

از و نبیند قبولست واو چون خنثی ست بمنزله یک زن ونه از نابینا واگر گاه تحمل بینا بود

اگر مشهود به منقول ست مقبولست اجماعا واگر دین یا زمین باشد نزد یک طرفین نه

غلام او این جانیست کردر انجا تتابع جاری نشود والا باجماع قبولست اما اگر
بعد از ادای او نابینا شود قاضی حکم نکند نزدیک طرفین چنانچه گنگ یا دیوانه یا فاسق گردد
که قیام اهلیت وقت حکم او شرطست بخلاف موت و غیبت کما فی الهدایه و نزدیک امام
ابیوسف حکم کند و هو الاظهر کما فی شرح الوقایه و نه از بنده و مانند او و نه از محدود در قذف
اگرچه توبه کند اما اگر بعد از حد چهار گواه بیارد به صحیح مقبول الشهادت گردد اگر
معتد توبه کند گواهی او قبولست و همچنین محدود در شرب و مثل او و فاسق بعد از توبه
که آثار توبه در روی او پیدا شود و این مفوض است برای معدل یا قاضی هو الصحیح
از دشمن بسبب دنیا و اگر عداوت دینی باشد روا بود و عداوت عبارتست از فرحت بغم او
و غم بفرحت او و بقولی بعرف معروف شود و از نوحه گر در مصیبت غیر نه در مصیبت خود و همچنین
بر فوت متاع نه بر گناه کما فی البرجندی و نه از مصر بر شرب یا شرب مسکره از برای لهو
نه از برای تداوی اما مصر بر خمر ساقط العدالت است اگرچه بنیت لهو نکند و نه از جالس مجلس
مجو و نه از لاعب بطیور که بازی حرام است اما ممسک بی تطیر عدلست و همچنین اگر تحلیه کند
و بقولی نه که تصرف در ملک غیر خواهد کرد و نه از لاعب بملاهی و همچنین خروج از شهری
برای قدوم امیر نه از جهت تعظیم یا اعتبار لیکن در خزانه گفته اگر برای تعظیم غیر مستحق بر آید
نه از جهت اعتبار عدالت او ساقط شود و علیه الفتوی و نه از مغنی برای غیر اما از مغنی
برای خود از جهت دفع غم قبولست و نه از مغنیه اگرچه شعری از حکمت خواند مطلقا که
رفع صوت او را حرام است کما فی البرجندی و نه از کسیکه در حمام با جماعت مردم
بی ازار در آید اگرچه یکبار لیکن در برجندی گفته آنگاه که عادت گیرد و نه از آکل ربوا
لیکن از محیط گفته آنگاه که مصر باشد و نه از بازنده نرد و نه شطرنج با تر بشرط قمار یا

تفویت نماز با اکثار حلف و نه از کسیکه بول کند بر راه میان مردم و نه از کسیکه
بخورد در راه میان قومی جز سوقی و همچنین آنچه قادح مروت باشد چون صحبت
اراذل و کثرت مزاح و حرفه کمینه مانند دباغت و حیاکت و حجامت بی ضرورت
و همچنین رفتن در بازار بسراویل تنها و نه از کسیکه ظاهر کند سب سلف را چون صحابه و
تابعین و مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین اما از شاتم اهل و ممالیک و اولاد قبول است
مگر آنکه بیرو زیر و بسیار عادت باشد و نه از حنفی که انتقال کند بشافعیت و لو غالباً و نه
از مرتکب بحر بند که وی نفس و دین خود را در خطر افگند و بقولی گواهی اکب از جهت تجارت
و جز آن قبول است و هو الصواب و نه از ساکن دار حرب که تکثیر سواد ایشان و تشبه
بدیشان باشد تا مالی یابد و در خلاصه گفته و نه از تارک جماعت یا جمعه مگر چون
وی امام را تفسیق کند و اقتدا بوی مکروه اند و دفع آن نتواند و نه از مرتکب کبیره
و آیین بر جامع آنچه میان مسلمانان قبیح باشد و نه از جیرای تلمیذ خاص اما از
اجیر مشترک روا بود و نه از اجیر یوم یا ماه بر عام استحسانا اگر شهادت یکی برای علتی
رد کرد بعد از ذهاب آن باز در آن حادثه گواهی داد نشنود مگر در رق و کفر و عمی
و صغر و در مختار گفته و نه از شاعر که هجو کند و اگر مدح کند اگر غالب صدق بود قبول است
و الا نه و در خزانة المفتین گفته و نه از نخاشیان و دلالان که کاذب باشند و نه از بخیل و نه
موخر فرض بعد از وجوب اگر وقت او معین باشد چون نماز و روزه مگر بعذر و الا نه چون
زکوة و حج و بر ماخوذ فقیه ابو اللیث اگر تاخیر این بعذر باشد عدالت ساقط شود و مدعی
دعوی نتواند کرد قاضی بکس گفت تا ورا آموختند بعد معلمان گواهی دادند قبول است اگر عدل
باشند و نه را این کار ست و در جامع گفته کسیکه از کبایر پرهیز کند و بر صغایر مصر نباشد و از نه

جلد ثانی

سمارهی ناکه و نامروت اجتناب نماید و حسنات او بر سیئات غالب باشند وی بر صحیح عدل باشند تا اگر مجتنب کبایر است حسنه دارد و نود و نه صغیره عدل باشد و اگر یک حسنه و دو صغیره دارد نه لیکن از قضاء علامه گفته که مختار آنست که مصر نباشد بر کبایر تا اگر ارتکاب کند کبیره را چند بار شهادت او مقبول باشد و قبول نیست گواهی بر جرح مجرد ای جارح تفسیق او کند و اثبات نکند بر وی حقی را از شرع پاینده چنانچه گوید که این شاهد فاسق است یا سود خوار اما اگر گوید که مدعی اقرار کرده بفسق شهود یا آنکه اینها عبید اند یا محدود یا شرکاء مدعی یا داده ام من با ایشان مالی تا بر من گواهی ندهند قبول باشد فصل شرط قبول شهادت دو چیز است یکی موافقت او با دعوی در معنی پس در دعوی ملک مطلق است شهادت بسبب شراء قبول است و در صورت عکس اختلاف است و اگر دعوی ابراء کند و گواهی دادند بصلح قبول است اگر صلح بجنس حق باشد دوم دیگر باتفاق شاهدین در لفظ و معنی نزد یک امام و نزدیک صاحبین معنا متفق است پس اگر یکی بیک هزار یا یکطلاق گواهی داد و دیگر بدو نزدیک امام نشنود و نزدیک صاحبین اقل لازم شود و صحیح الست اما در یکهزار و یکهزار و یکصد باتفاق اقل ثابت شود چون دعوی اکثر باشد و اگر مدعی اقل باشد یا از زاید ساکت باشد گواهی شاهد اکثر نشنود مگر چون توفیق دهد بقضاء زاید یا ابراء از و و اگر در دعوی دو هزار بیکی گواهی دادند باتفاق شنود در هدایه گفته یکی از گواهان هزار میگوید که بعضی داده آن ثابت شود و ایک گواهی مسموع نه گردیست مگر چون دیگر با وی گواهی دهد و میباید که وی بر هزار گواهی ندهد تا او را بعضی اقرار نکند در عمادیه گفته اختلاف شهود در زمان و مکان در مانند بیع و شراء و طلاق و عتاق و اقرار مانع قبول نه

و در مانند غصب نکاح مانع ست و کلیه آنست که در قول مانع نیست و در فعل مانعست و همچنین قوی که فعل شرط صحت او بود و در دعوی دین بسبب نگفت دگواهان گفتند و همچنین در عکس بر صحیح **فصل ۳ در جامع** گفته قبولست گواهی بر گواهی مگر در حدود و قود بدو شرط اول تعذر حضور اصل بموت یا بمرض که با آن نتوانند رفت و همچنین مخدره و محبوس و لیکن اما در محبوس قاضی اختلافست یا بسفر شرعی و علیه الفتوی پس اگر اصل بعد از حضور شب بمنزل تواند رفت شهادت فرع قبول شود اما از حضرات گفته که قبولست نزد کشته و علیه الفتوی دوم دیگر شهادت عدد آن از هر اصل تغایر فرعین این آن پس گواهی دهند دو مرد از یکبار و از اصلی دیگر بار دیگر و اصل نزدیک تحمیل گوید گواه شو بر گواهی من بچنین و فرع نزدیک قاضی گوید گواهی میدهم بر گواهی فلان بچنین پس احتیاج بدو کافست یا دو شین مختار فقیه ابی جعفر و فقیه ابی اللیث و امام سرخسی است و هو اسهل و ایسر و هو الاصح و روایت تعدیل فرع عدل اصل مستور را و اگر اصل گنگ شود یا فاسق یا مرتد یا اعمی از فرع نشنود و تعدیل یکی از فرعین عدل فرع دیگر مستور را و انکار اصل مبطل شهادت فرع ست یعنی اصل گوید مرا درین حادثه گواهی نیست پس بمرد یا غایب شد اما با حضور اصل شهادت فرع اعتبار ندارد و اگرچه منکر نشود

باب بیست و چهارم در قضا اهلیت قضا باسلام ست و حریت و عقل و بلوغ اما عدالت شرط اولویت ست در ظاهر روایت و در روایت تنفیذ قضا از فاسق یعنی مسلمی که اقدام کند بر کبیره یا اصرار نماید بر صغیره لیکن واجبست که تقلید او کرده نشود پس والی آثم باشد در تقلید او و قاضی و مفتی آثم اند باعمال روایات مرجوحه تا اگر مسئله اصح و صحیح یافته شوند باعمال آن آثم گردد کما فی فواید القاضی الامامی فی فتوی فاسق قول

جلد ثانی

و بقولی هست و اگر قاضی عدل فاسق شود باخذ رشوت یا زنا و مثل آن عزل کرده
شود یعنی واجبست بر والی عزل او کما فی الظهیریه یا مستحق عزل شود یعنی نیکو بود عزل
او اینست ظاهر روایت و هو الصحیح و علیه الفتوی و بقولی منعزل شود و هو المروی عن
العلماء الثلثة اما حکم او بعد فسق نافذست بقول امام بزدوی و باطلست بقول
خصاف در آنچه رشوت گرفته نه در غیر او ماخوذ امام حلوائی و امام سرخسی اینست لیکن در خلاصه
گفته اگر رشوت گرفته قضا کند یا بعد از قضا گیرد یا پسر او یا کسی که شهادت وی برای او
روا نیست ستاند قضای او نافذ نه و اگر توبه کند و ماخوذ باز گرداند بر قضا ماند و همچنین اگر کارکنان
یا اعوان او بامر و رضای او گیرند کما فی المختار و کسی که برشوت قضا گیرد قاضی نشود فی الصحیح
پس قضای وی در اجتهادیه نافذ نه و قاضی دیگر او را باطل کند چنانچه قضاء قاضی متغلب
نزد یک بعضی و درست که عالم فقه و ثقه بود و اجتهاد بر صحیح شرط اولویت ست از
امام ابی یوسف آمده که متورع عالم بفرایض بهترست از مجتهد و نخواهد قضا را
بزبان و نه بدل و در نیاید در و مگر واثق بعدل فی الحدیث من جعل قاضیا بین
الناس فقد ذبح بغیر سکین گویند که یکی از قضات بدین حدیث از در اعم
کرد بعده حلاق را طلبید حلق او را حلق سکرد ناگاه عطسه زد و موسی باو رسید سر او را
پیش او انداخت کما فی الکفایه فی الحدیث القضاة یحشرون مع السلاطین
و العلماء یحشرون مع الانبیاء کما فی الخزانة گویند که امام از قضا امتناع
آورد تا چند تازیانه خورد و امام محمد نیز تا پنجاه و چند روز مقید ماند و دخول در وی صحیح
اگر ایمن باشد از جور و ترک عزیمت ست شاید که خطا خورد مگر چون اهلیت در وی منحصر
باشد که اکنون بروی فرض شد کما فی الخلاصه و چون اختیار کرد دیوان قاضی سابق طلبد
تا عمل کند برا و اما از خلاصه گفته که عمل بر و نکند اجماعا اگرچه مختوم بود و نه بر دیوان خود

نزدیک امام اگر ذکر نبود والا کند و نزدیک صاحبیه کند مطلقا و از امام آمده که قاضی
را بر قضا اکثر از سال نهارند تا علم فراموش نکنند و قاضی شغل نکند بجز قضا اگرچه
درس بود و عمل نکند بقول معزول در حق محبوس بلکه باقرار او و یا بحجت مدعی و اگر
حاضر نشود منادی کند بر وی چند روز که مصلحت او باشد کیست طالب فلان
محبوس اگر پیدا نشود از وی کفیلی گیرد و اگر یابد و الا گذارد و نه در غلّه وقف قرار روا
یا بنیه و نه در ودیعت مگر چون معزول گوید که دفع کردم بسوی او چندین از مال
فلان و او اقرار کند باین باید دفع و گوید نمیدانم که از کیست قبول کرده شود قول او
و باشد آنمال از برای فلان و قرض دهد مال یتیم را چون مستقرض شهری و نیکو معامله
باشد و این آنگاه که مضاربت و شرا از نافع میسر نشود والا اینها متعین اند و قاضی از
برای خود نخرد و قرض نگیرد و قرض دهد مال غایب را و وقف را و جلوس قاضی برای حکم در مسجد
جامع اولیترست و امام فخر الاسلام گفته که این وقتیست که مسجد جامع در وسط شهر باشد
والا همین اختیار کند خصوصیت دابه و معذوره بر در مسجد قطع کند و چون مسجد
در آید مستحبست که دو رکعت گزارد و چهار فاضلتر و از حق تعالی توفیق حق طلبد و
متوجه قبله باشد و درین زمانه پشت بمحراب کند و با وی جمعی از فقها امینا آیند تا
مشورت نشینند و باید که قاضی مردمان موتمن را پیش خود استاند و چند اعوان را نگاهدارد
تا بوی سبکی نشود کما فی المطالب و مجلس را دراز نکنند و در دو طرف روز نشیند کما
فی الخلاصه و حکم نکند در حال قیام و مشی و اتکا از جهت تعظیم امر قضا اگرچه روا ست
و قبول نکند هدیه اگرچه هدیه از در در آید امانت از کوه بر آید مگر از ذی رحم محرم و
کسیکه قبل ازین نیز میداد بقدر معهود مگر عند الخصومت یا آنکه از معهود زیاد باشد و

اگر گرفت رد کند اگر تواند والا در بیت المال نهند و حاضر نشود بدعوت اگرچه از خویش
باشد یا معتاد مگر بدعوت عامه که ماخوذ نباشد از جهت او و هو الصحیح و تزویج نکند
کودکان را مگر چون در منشور وی باشد کما فی الخزانة و دربان نگیرد که مانع باشد مردم
را مگر با جلا اما دربانی گیرد که مردم را بنوبت در آرد کما فی المطالب و خصمین را برابر
نشاند اگرچه یکی یهودی باشد و اگر سلطان باشد خود بر زمین نشیند و او را در مجلس خود
پهلوی وی نشاند اما اگر قاضی باشد از سلطان قاضی طلبید یا حکمی گیرند کما فی النهایة
بعده خصمین پیش قاضی دو زانو نشیند بقدر دو گز نه مربع و محتبی و مقعی از جهت
تعظیم قاضی و در اقبال و کلام تسویه کند اگرچه یکی عالم باشد و پرهیز کند از پنهان
گفتن با یکی و از مزاح و خنده و تخصیص ضیافت یکی را از برای هر دو باکی نه و از تلقین
حجت یکی و لهذا فتوی ندهد یکی را در آنچه مخاصمه کرده شود بوی و از تلقین گواه نزد یک
طرفین و نزد یک امام ابو یوسف مستحسن است اگر تهمت نباشد چنانچه ترک کند لفظ
شهادت یا اشارت را یا بسته شود در سخن و باید که فتوی بر وی داده شود که وی
مسائل قضا مهارت بیشتر دارد و اما تلقین یکی از شاهدین مر شاهد دیگر را باجماع
مکروه نه و حکم نکند در حالت غم و نعاس و خشم و جوع و عطش و حاجت انسانیت و اعوان
خود را از خود دور دارد چنانکه نشنود آنچه میان او و میان خصمین باشد و روا
است که رد کند خصمین را از جهت طمع صلح و در سراجیه گفته که خصم سلام نگوید بر قاضی
و نه بین بر آن و اگر گفت برو رد نه علیکم نیفزاید و بیع و شرا در آن مجلس نکند و حکم
در سیری رجون قبل از جلوس قضا وطر کند و اولیت تقدیم سابق است مگر غربا و اگر بیشتر باشند
یا بشهریان ضرر رسد نوبت کند و چون مدعی سخن کند مدعی علیه خاموش

ماند شنود و بعد از فراغ قاضی بطلب آن باین گوید چه میگوئی پس اگر اقرار کند
حکم کند برو و الا از مدعی بینه طلبد و اگر گوید ندارم سوگند دهد و در جامع گفته که حضار
خصم لازم است و اگر امتناع آرد از حضور تعزیر کند او را بهر چه رای او باشد و طلب حکم ادب است
نه شرط و حکم بر تزکیه موقوف نه بمجرد شهادت حکم کند تا اگر رائی وجوب حکم باشد و تاخیر کند
فاسق گردد پس آثم و منعزل شود و تعزیر کرده شود و الا کافر شود و اگر گوید دفعی دارم
مهلت دهد و اگر بعد از اقرار یا حجت ایفا نکند حبس کند او را بطلب مدعی در جایی و جنس
فراش و انیس نه در حبس زندان مگر چون خوف فرار بود و همچنین ضرب و غل و تخویف و تجرید و
تقیید بقدر یکه مصلحت بیند بر صحیح تا اگر بعد از شش ماهی در دل او فتد که مستحق است همچنان
محبوس دارد و اگر بعد از این گمان کند که عاجز است او را بگذارد و همچنین اگر عسرت او ظاهر نشود
لیکن ثقه از یاران او یا جیران او خبر کند و دو حوط است و بعد از اطلاق منع نکند او را
از ملازمت و بدر نیاید برای نماز و حج و فطره و نماز جنازه اگر چه یکی از اقارب او بمیرد مگر چون
یافته نشود کسیکه غسل دهد و الدین یا ولد او را و چون علم لعنت شود در را بگل محکم کنند
و نان از سوراخی بوی دهند و از تنعم و وطی منع کنند و اجرت سجان و سجن بر رب الدین
و تا خصم را از مال نیز رسد تعوذ بقوت بر سد و هو الصواب عند الخصاف پس اگر اقرار کند حبس
کند او را و الا بمدعی گوید ثابت کن تا حبس کنم او را و حجت بر افلاس قبل از حبس
صحیح نشود و بروایتی شنود بر آن فتوی عامه است و برین فتوی امام فضلی اما بعد از
حبس قبل از مدت نزدیک امام خصاف شنود لیکن در هدایه گفته که نزدیک عامه نه ا
در دینی است که لازم شود بعقد چون کفالت و بدل اجارت و مهر یا بدل مالی باشد که
او را حاصل شود چون ثمن مبیع و بدل قرض و در نفقه زن و ولد نه و در دین ولد

و ضمان متلفات و ارش جنایة و بدل کتابت و مهر مؤجل و نفقهٔ اقارب و نه چون
دعوی فقر کند مگر چون مدعی بر غنا را و اقامت کند پس حبس کند او را آمدنی که غالب شود
بر ظن او که اگر مالی میداشت او را اظاهر میکرد پس او را بگذارد چنانچه بینه بر فقر خود
اقامت کند لیکن در مختار گفته اگر مدعی بینه بر غنا محبوس اقامت کند و محبوس بر فقر
خود کند بینهٔ غنا بامتناع او لیتر اگر محبوس غنی امتناع آرد از قضاء دین پس اگر دین و مال
دراهم باشد قاضی از آن اداکند بخلاف اگر دین دراهم باشد و مال دنانیر یا عرض
یا عقار را او را محبوس دارد تا وی خود فروخته اداکند و عرض و عقار او را نفروشد
این نزدیک امام است و نزدیک امامین دینار و عرض را نفروشد و در عقار دو روایت
و اگر او را جامها باشد که آنها را میپوشد و وی کمتر از آنها میتواند باشید آنها را بفروشد
و ماسوای ما یحتاج ابوی اداکند و همچنین مسکن و در ظاهر روایت او را اجاره ندهد و از امام
ابیوسف آمده که اگر وی عملی میداند کار کند و ماسوای قوت خود و عیال بوی اداکند و در
خزانه گفته که حبس کند مسلم را برای ذمی و شاتم را اول به وعظ کند و اگر نماند حبس کند
اگر دو بر یکی اندک و بسیار دین دارند آنها است که حبس کند و این منع آن نتواند اگر باتفاق
حبس کنند اگر یکی گذارد دیگر نفی کند محبوس را مرض سخت شد و خادمی نه و غالب هلاک بود
از و کفیل گیرد و گذارد نزد امام محمد علیه التقوی و در **جامع** گفته که قاضی برقضای
خلیفه نگیرد و نافذ نیست قضای خلیفهٔ او اگرچه مریض باشد و همچنین وکیل نگیرد اما مفوض را
روایت که خلیفه و وکیل بگیرند و همچنین قاضی القضات را و بعوی امام نسفی نه و همچنین وصی امام
جامع او اگر ماذون خلیفه گیرد و او را اذن دهد روا بود که وی خلیفه گیرد و همچنین ثم و ثم
و نایب معزول معزول نشود مگر چون عزل نیز بوی مفوض باشد و نه بموت او

ونه بعزل قاضی و وکیل اول و بقولی نایب قاضی منعزل شود و قاضی منعزل
نشود مگر بعد از علم او و از امام ابی یوسف آمده که منعزل نشود مگر چون دیگری را بجای
نصب کند اما نایب بعزل خود منعزل شود چون وکیل از قاضی باشد و دیگری را بجای وی
اقامت کند و اگر غیر ماذون خلیفه گرفت وی بحضور آن کار کرد یا بعد از بلوغ
خبر اجازت کرد روا بود و قضا در مسئله مختلف فیه بخلاف مذهب خود نافذ نیست
و درین دور روایت و فتوی بنفاذ است اما بوفاق مذهب خود مختلف فیه را مجمع علیه
کرده اند عالم اختلاف باشد یا نه و یفتی اما در خزانه گفته که علم بر صحیح شرط است در
اجتهاد او دو قول است پس اگر آن حکم را پیش قاضی دیگر برند قبول کند و اگر قبول
نکند و آن حکم را پیش ثالث برند آنرا قبول کند نه این اگر چون مخالف کتاب یا بعد یا
سنت مشهوره یا اجماع و اگر ائمه ثلثه بر حکمی متفق باشند بقول غیر قضا
کند و از **منتقی** گفته که اگر قاضی بر قولی از اقاویل علما حکم کند روا باشد
و هیچ یکی را از قضات نقض او روا نه تا روز قیامت و به ناخذ کما فی ابراهیم شاهی
و اگر نفس قضا مختلف فیه باشد اگر قاضی دیگر او را امضا کند مجمع علیه شود و بعده
ابطال او روا نه و اگر ابطال او کند باطل شود و بعده امضا را او روا نه و قضا بحل و
حرمت بشهادت زور اگر دعوی بسبب معین باشد نافذ است در ظاهر و باطن نزدیک
امام و نزدیک صاحبیه در باطن نه و علیه الفتوی و آن سبب یا عقد است چون نکاح و
بیع چنانچه دعوی کند بر زنیکه زوجه وی است و قاضی بعد از اقامت حکم کند نزدیک
امام وطی او حلال است و نزدیک صاحبیه نه چنانچه دعوی کند که فروخته ام این دار را
بدست فلان یا خریده ام از و و اگر بایع اقامت نکند و مشتری سوگند کرد و داه بروی

مردود شد حلال ست وطی او اگر عزم کند در دل ترک خصومت و در هبه و سایر
تبرعات از امام دو روایتست و یا فسخ ست چون طلاق و اقاله چنانچه حکم کند بگواهان
زور که شوهر او را سه طلاق داده و او بعد از عدت بدیگری تزویج کرده پس نزدیک
امام این را وطی و حلال باشد در ظاهر و باطن اگرچه داند که آن طلاق نداده و آنرا
مطلقا و نزدیک صاحبین نه را حلال ست نه این را اگر دانند و اجماع کرده اند که قضا
در معتده غیر و منکوحه غیر نافذ نیست در باطن و همچنین اگر دعوی را ده بملک مطلق قضا
کند بشهادت زور نافذ نشود در باطن پس او را وطی و حلال نباشد و قضا نکند
بر غایب از مجلس و شهر مگر بحضور نایب او حقیقی چون وکیل و پدر و جد و وصی این
دو و وصی وصی یا شرعی چون وصی قاضی و مسخر ای وکیلی که قاضی او را نصب
کند برای سماع خصومت مختفی یا حکمی که آنچه دعوی او بر غایب میکند سبب
مر چیزی را که دعوی میکند بر حاضر پس اگر دعوی سرای کند بر حاضر که آنرا از
غایب خریده و حاضر تصدیق او کند حکم نکند و اگر انکار کند و اقامت بینه نماید
حکم کند و اگر سبب نباشد حکم نکند چنانچه یکی برای بنده گوید که خواجه تو مرا وکیل
ساخته تا ترا بروی برم وی بینه را بر اعتاق او اقامت کرد قضا کند بر حاضر که
دست از وی کوتاه کند نه بر غایب بعتق اگر گوید اگر فلان زن خود را طلاق گوید
ترا طلاق پس این اقامت کرد بر طلاق آن قضا نکند بر طلاق غایب بر اصح اما
اگر گوید که فلان در سرا در آید ترا طلاق و این اقامت کرد حکم کند بطلاق که آن قضا
بر غایب نیست این اما بر غایب بعد از اقرار قضا کند اجماعا و همچنین بعد از اقامت نزدیک امام
ابی یوسف و هو الاوفق و نزدیک امام محمد نه اما بعد توجه حکم نزدیک امام

نکند و نزدیک امام محمد سه روز بر در او ندا کنند اگر بدر نیاید حکم کند و قضا نکند بر غایب اگر کرد نزدیک شیخین نافذ است اگرچه مخالف رای او باشد و علیه الفتوی تا قاضی دیگر او را باطل نکند در فصل دوم خلاصه گفته اگر مدعی طلب احضار خصم کند اگر در شهر یا قریب او باشد طلبد و الا نه و بقول خصاف و لا ازو گواه طلبد اگر بیاید دعوی نویسد و بعد او را سوگند دهد و زن بازره چون مرد است و اگر مریض باشد یا مخدره که بیرون نیاید مگر از جهت ضرورت تکلیف نکند و خلیفه فرستد یا خود رود و اگر او را نیابند و وی گوید که پنهان شد و طلب ختم کند اگر اقامت کند بر رویت سه روز ختم کند و اگر مستقادمه باشد نه و این مفوض بقاضی است نه بسه روز و اگر بعد از ختم گوید که در خانه است بقول امام ابی یوسف رسول با دو گواه فرستد تا بر در او سه روز هر روز سه بار گویند حاضر شو و الا بجای تو وکیل بگیرم و حکم بکنم و از طرفین نیز چنین آمده است و اما هجوم بعضی فساد داشته اند و امام ابی یوسف نیز چنین بکرد و صورت آنست که قاضی دو امین یا اعوان و زنان فرستد اعوان گرد خانه ایستند و زنان در آیند بعده اعوان تفحص کنند گویند بفاروق رضی الله تعالی عنه رسید که در خانه دو کس شراب است امیر هجوم کرد و در خانه یکی یافت نه در خانه دیگری و نیز هجوم کرد در خانه نایحه بدیه و او را بدر آورد و بدره زد تا خمار از سر او افتاد و از ینجا گفته اند اگر آواز فساد از خانه شنود باک هجوم نبود اما عامه مشایخ روا نداشته اند در خزانه گفته اگر در مخدره اختلاف افتد در بنات اشراف قول او است مطلقا و همچنین در اوساط اگر بکر باشد و الا نه و در اسافل مخدره نباشد مطلقا و مخدره نیست که او را غیر محرم نه بیند مگر باشد یا شیبه و زنیکه برای حوایج بدر آید بمحکمه طلبیده شود و مونت اعوان بر متمرد است بر صحیح و مونت موکل که قاضی او را امر کند بملازمت خصم برای اخذ مال بر نیست لیکن

بر اصح بر مدعی ست و اجرت رجاله بر مدعی ست کما فی المختار و این در شهر نصف درم است تا درم و اگر بر ستاق بدر آید برای هر فرسنگ سه درم یا چهار دو گاهی از کسی گیرند که کار برای او سکیند و مزدگی از مدعی گیرد و همچنین جلو از که شهود به ترتیب می نشانند و اجرت قباله بر واین ست بر حسب طاقت هو الاشبه و قاضی که از بیت المال گیرد وی عامل باجرت نیست بلکه عامل ست لله تعالی و این حق اوست همچنین فقها و علما **در خلاصه** گفته وا قاضی را اخذ اجرت بر کتابت و محضر و جز آن از هر هزار پنج و همچنین از کم اگر در مشقت برابر باشد و بر مختار اجل مثل گیرد اما بر نکاح نه اگر مباشرت آن بر و واجب بود چون نکاح صغار و الا روا ست و آن بر مختار دینار ست از بکر و نصف از ثیب مگر چون او را ولی نباشد کما فی البرجندی و مفتی را اجرت کتابت حلال ست و کسیکه از سلطان مال حرام گیرد روز قیامت حق خصومت بر سلطان باشد و بر وی نیز اگر سلطان او را با اهل خود خلط نکرده اگر قاضی محتسب و مطلق شد اند روا نبود که حکم بعلم خود کند اگر قبل از تقلید علم آن دارد امام حنیفه او را حسب طاقت بفهماند و همچنین برجای که در محله باشد و با وی گواه دیگر نبود و اگر بر قاضی گواه اقامت کرد او را حبس کند تا رد کند اگرچه قیمت و صفت نگویند هو الاصح **در عمادی** گفته اگر در محله شهر دو قاضی باشند دیکی را از اهل این با اهل آن نزاع شد و هر یکی از قاضی دیگر ابا آرد و اعتبار مدعی راست نزدیک امام ابی یوسف و مدعا علیه را نزدیک امام محمد و علیه الفتوی و همچنین در قاضی شهر و لشکر **باب بیست و پنجم در افتا در کشف الغمه** گفته ...... در اول و آخر افتا الف که واقع شده اشارت است بانکه مفتی باید که در ابتدا و انتها بصفت راستی متصف باشد و در قیام با مورین متفرد و الف قطع در اول بشیر بقطع طمع ست دیگر عدد حروف افتا چهار صد و هشتاد و سه ست و اشارت

اشاره کننده ۱۲

بر آن ست که عده کتب مفتی در اصول و فروع ازین کم نباید و آنچه محققان تفحص
کرده اند کتب ظاهر روایت بدین عدد میرسد در بستان و سراجی گفته که فتاوی
اهل او را بر صحیح مکروه نه و نباید که فتوی دهد مگر چون اقاویل صحابه و علما را داند
رضی الله تعالی عنهم و داند که از کجا گفته اند و معرفت معاملات داشته باشند پس اگر
آنرا امید اند این را پس در مسئله که علما مذهب او متفق باشند باک نیست که روا
و ناروا گوید و اگر اختلاف دارند بیان کند و روا نبود که اختیار قول بعض کند بی
عرفان حجت و باید که مفتی و متولی مردم را رد نکند قبل از قضا حاجت شان
مگر بعذر و رفق و حلم پیشه کند در تحفهٔ خانی گفته که حرام ست اجازت فتوی دادن نا اهل بغیر شرط او و فتوی
دادن بغیر استجماع شرائط صحت دعوی در مطالب گفته شرط فتوی آنست
که مفتی حافظ باشد ترتیب عدل از آن میل نکند با اغنیا و اعوان سلطان بلکه جواب
سابق نویسد و کتاب محترمت گیرد و باید که عقب جواب والله اعلم و مثل او نویسد و باید
که عدل و عالم کتاب و سنت و اجتهاد باشد و اگر چنین نبود اما فتوی باستماع دهد روا بود
اما عدالت و عقل و ضبط شرط ست در کنز گفته نباید که قاضی و مفتی غلیظ و فظ و جبار
و عنید باشد و باید که ثقه باشد در عفت و عقل و صلاح و فهم و علم سنت و آثار و وجوه فقه
و باید که عالم باشد بلغت و نحو کما فی کشف الغمه در سراجی گفته که فتوی علی الاطلاق
بر قول امام ست پس بر قول امام ابو یوسف پس بر قول امام محمد پس بر قول امام زفر
و حسن و بقولی اگر امام جانبی باشد و صاحبین جانبی مفتی مخیر ست و اول اصح است
چون مفتی مجتهد نباشد در خزانة المفتین گفته فقیه اگر مجتهد نباشد بقول امام
اخذ کند و روا ست اخذ بقول صاحبین مگر در مزارعت معامله از جهت اتفاق متاخرین بر وی در مختار گفته

که نزد ایشان روا است و نزد امام نه ۱۲

۱۷۸

باید که جواب بر قول امام گوید مادام که نصی نباشد که فتوی بر قول غیر ست واز ادب
ست که اگر مفتی مجتهد باشد جواب از اصول کند که ایسر واقوی ست والا از فروع
که ایسر واحوط ست و جرات نکند بر افتا بمجرد علم بلکه ملازمت مفتیان کند و استفاده
کند از ایشان تا بر بصیرت باشد و بعد از مطالعهٔ تازه و تامل بی اندازه جواب گوید
تا بصفت اجرأکم علی الفتیا اجرأکم علی النار متصف نگردد و شتاب نکند و گویند که امام بارها
تا سال تاخیر میکرد و التفات نکند با لحاح سایل و ملول نشود از کثرت سوال او و
در حالت تفرقهٔ خاطر جواب نگوید و چون جواب گوید نگوید که من میگویم بلکه روایت
از علماست و در فلان کتابست و اختیار کند در عبادات وجه فساد را و در معاملات
وجه صحت را و در معتقدات مهما امکن فتوی بکفر ندهد و مرتد نگیرد بر نفس افتا که علامت
و اگر پرسند که حکم این مسئله بر قول مالک یا شافعی چیست گوید که حکم این بر قول
امام اعظم نیست تا اگر بکر بالغه شافعیه بنفس خود را بزنی دهد بحنفی یا شافعی نکاح
او بی رضای پدر روا بود هر چند که نزدیک شافعی روا نیست و زوجین بر مذهب او بند
که چون معتقد یا انست که وی درین مسئله خطا کرده و اجبست که بر معتقد خود جواب گویم تا
اگر پرسند چیست حکم شافعی واجب باشد که گویم روا است نزدیک امام اعظم و مبادرت
نکند بر جواب بحضور اعلم از خود در تقریر یا تحریر و جواب ندهد استفتایی را که بجهت
ترک قیدی مستحق جواب نبود و باز دهد تا تکمیل کند و اگر بالتماس مستفتی قید کند
باک نبود و در مسئله دو قول یا بیشتر فتوی بر یکی دهد و بهمه را ان جادثه بر قول دیگر فتوی
ندهد تا متهم نشود و تعلیم حیل و تلبیس نکند تا مستحق حجر نشود و باک نیست اگر قبول
هدیه اما بعد از جواب اقرب ست بحل و ابعد از رشوت و باید که در ام

بسیار احتیاط کنند و سهو است که مذیل باشد بلفظ هو الاصح یا هو الاولی یا هو الایسر یا افتی به فلان یا به اخذ فلان یا علیه فتوی فلان و مثل اینها روا است که بر مخالف او فتوی دهد بخلاف و علیه الفتوی و هو الصحیح و هو الماخوذ للفتوی و به یفتی که مخالف اینها روا نه واز حضرات بعضی علامات فتوی گفته بِهِ نَأْخُذُ بِهِ نَعْتَمِدُ عَلَيْهِ الاِعْتِمَادُ عَلَيْهِ عَمَلُ النَّاسِ اليَوْمَ عَلَيْهِ عَمَلُ الاُمَّةِ هُوَ الصَّحِيحُ هُوَ الاَصَحُّ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الاَظْهَرُ هُوَ المُخْتَارُ عَلَيْهِ فَتْوَى مَشَايِخِنَا هُوَ الاَشْبَهُ هُوَ الاَوْجَهُ وَاَصَحُّ مقتضی صحت غیر ست و صحیح عدم صحت غیر

باب بیست و ششم

در ذکر مناقب اِمَامِ المُسْلِمِيْنَ وَقِبْلَةِ العَارِفِيْنَ وَسَيِّدِ التَّابِعِيْنَ وَسَنَدِ المُجْتَهِدِيْنَ شَمْعِ المِلَّةِ الحَنِيْفِيَّةِ البَيْضَاءِ وَسِرَاجِ اُمَّةِ سَيِّدِ الرُّسُلِ وَالاَنْبِيَاءِ امام اعظم صوفی ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رضی الله تعالی عنه وارضاه وجعل فرادیس الجنان مسکنه وماواه وی در عصر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم متولد شده و چهارده نفر را از اصحاب عظام دریافت چون انس بن مالک و عبد الله ابن اوفی و عبد الله ابن حزم و جابر بن عبد الله و واثله بن الاسقع و عایشه بن عجزه واز ایشان روایت حدیث بروجه اتصال کرده واز ابوهریره آمده رضی الله تعالی عنه که پیغمبر فرمود علیه السلام که اِنَّ فِيْ اُمَّتِيْ وفي رِوَايَةٍ يَكُوْنُ اُمَّتِيْ رَجُلٌ اِسْمُهُ نُعْمَانُ وَكُنْيَتُهُ اَبُوْ حَنِيْفَةَ هُوَ سِرَاجُ اُمَّتِيْ قَالَهُ ثَلٰثًا وفي المواهب عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو العَاصِ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَكُوْنُ فِيْ اُمَّتِيْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ النُّعْمَانُ هُوَ سِرَاجُ اُمَّتِيْ يُحْيِي اللهُ عَلٰى يَدَيْهِ شَرِيْعَتِيْ وَسُنَّتِيْ فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُمْ

یکی از مناقب او کمال حضرت اباحنیفه رحمت کرد در عصر صحابه بعد از فوت حضرت رسول الله ۲ نبصت سال و کسری متولد شده و چهارده نفر را از اصحاب یافته از ایشان ست انس بن مالک و عبد الله بن ابی ۱۸۰ و عبد الله بن حارث و جابر بن عبد الله ۱۲ مختار الاخیار ۱۲

ای از ایشان که روایت کرده حدیثها را بر وجه اتصال تا بحضرت که در سیان کسی مخالف نیست ۱۲

فلیتبشره بالزلفی و بعضی شافعیه ادرین سخن ست اما بچند وجه مردود ست و در ملتقط از ابن عباس گفته رضی الله تعالی عنهما که باشد بعد از پیغامبر مردی که کنیت او ابو حنیفه باشد و کعب الاخبار گفته رضی الله تعالی عنه که نامی یا بیم در توریت که حق تعالی میگوید که در امت محمد نوری باشد که کنیت او ابو حنیفه باشد الکل عن التعریف

مرویست که پیغامبر علیه السلام در شب معراج مناجات میکرد الهی در امت سابقه لقمان بود که حکمت بیان میکرد و در امت من که باشد خطاب در رسید که در امت تو نعمان بن ثابت باشد کنیت او ابو حنیفه و مولد او کوفه علم بیان کند و هر مسله علم بحضرت ما قدر بیش از آن دارد که یا بان ها را پر از حکمت کند رسول فرمود فهو سراج امتی ثلثا حق تعالی چهار و نیم دانگ علم او را مسلم کرد چون رسول از معراج باز آمد انس بن مالک را طلبید و فرمود بعد از من مردی باشد نام او نعمان بن ثابت و کنیت او ابو حنیفه و مولد او کوفه علم را بیان کند تو او را دریابی سلام من با وی برسانی و امانت من بوی دهی و بروایتی لقمه بگزید و با نس داد و بروایتی خرما بگزید و بروایتی آب دهن مبارک خود در دهان انس کرد گفت یا رسول الله من او را کجا یابم فرمود که تو بر در خانه کعبه نشسته باشی و احادیث بیان کنی کودکی پیش تو از هوا فرود آید نام او و کنیت او پرسی و سلام و امانت من بوی دهی و انس هر سال بر در کعبه می آید و احادیث بیان میکرد یکبار امام را بر یچ برد امام انبوهی دید از وی پرسید گفت یاری ست از یاران پیغمبر علیه السلام هر سال می آید و احادیث را بیان میکند امام گفت مرا در هوا کن تا به بینم وی امام را در هوا کرد تا وی حضرت انس را دید اما کلام او نشنید گفت مرا در اندازتا در پیش او فرود آیم چون انس امام را دید از نام و کنیت و مولد او پرسید چون بیان کرد

۱۸۱

گفت که ینلهای مابگیرید در هوا کنید و برا گرفتند و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات
گواه باشید که من پیام رسول با این کودک برسانم و امانت وی بوی سپردم هم
فی المسعودیه منقولست که وقتی ثابت رضی الله تعالی عنه بجریم نهری وضو میکردند
سیبی دیدند بر روی آب آنرا و قدری خوردند بعد از آن نادم شدند و در سبب تحلی آن سعی
بلیغ کردند تا بباغی رسیدند که دیوارش افتاده و بصاحب آن ملاقات کردند و گفتند
که بفروش یا بخش چون صاحب حدیقه استشمام رایحه ورع نمود و اجیه عقد مصاهرت
کرد و گفت دختری دارم که گوشش کلمه نشنیده و چشمش روی ندیده و زبانش کلمه نگفته و دستش
حرکتی نکرده و پایش راهی ندیده و نرفته اگر با این معایب اختیار کنی مقصود بحصول رسد
ثابت چون نظر بر حسن آن آخرت کرد اختیار نمود و بعد از زفاف چون نظرش بر
زوجه افتاد عروسی دید چون خورشید تابان از سر تا پا بری از عیب و نقصان عروس گفت
من حلال توام و قول پدر محمول بر ظاهر نیست بعده اتفاق کردند که امشب بعبادت
گذرانیم چون شب باخر رسید در سپیده صبح قران السعدین و التقاء بحرین عذبین واقع
شد و نطفه وجود امام از صلب پدر به بطن ام قرار گرفت در جامع الاصول و مذهب
ذهبی محدث و فصول ستة و جز آن گفته که ثابت در کودکی نزد حضرت امام الاولیا
و تاج الاتقیا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه بردند آنحضرت برکت
وی و اولاد وی دعای کرد و از سبط امام قاضی اسمعیل بن حماد رضی الله تعالی عنهم آورده
که گفت امید دارم که دعای آنحضرت در حق ما بموقع قبول رسیده و امام الحافقین در مجمع
العلوم آورده که والد امام ابوحنیفه از اولاد نوشیروان عادلست و وی از فرزندان اسحق بن

ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیهما السلام و والده امام بنت ورد الثقفی کوفی بوده از اکابر تابعین و وی اول کسی ست از صالحات قانتات عابدات کوفه که حفظ کلام نموده و در ادای صلوات خمسه ختم میکرد و عفت وی چنان بود که تا وقت وفات از منزل تا بت بیرون نیامده لکل فی الرصیف فی الحدیث لو کان الایمان عند الثریا لتناوله رجال من ابناء فارس وفی روایة لو کان العلم معلقا عند الثریا وفی روایة لناله وفی روایة رجل حافظ سیوطی گفته که درین بشارتست بامام ابوحنیفه و درین شک نیست که هیچ یکی ابناء فارس در علم بمبلغ امام نرسیده و نه بمبلغ اصحاب و قال علیه السلام ترفع زینة الدنیا سنة خمسین ومائة و امام شمس الائمه کردری گفته که این محمولست بر امام که وفات او درین سال بوده و امام بر قول اکثر و صحیح از عجم ست از اهل کابل و مولد او بر صحیح کوفه است و تولد او بر قول اکثر سال هشتادم ست غره ذی الحجه و وی بعد از عقل شغل تجرید و تجارت کرد چون امام شعبی کوفی در و نجابت و تیقظ دید او را بعلم راه نمود وی باز ار گذاشت و بعلم پیوست تا در علم کلام مشار الیه شد بعده ملهم شد که اصحاب و تابعین چنین نموده اند بلکه منع نموده اند و خوض نکرده اند مگر در شرایع و فقه پس امام بفقه شغل کرد و توغل نمود امام در خواب دید که گور پیغامبر علیه السلام اکافته و عظام کرام پیغامبر علیه السلام را جمع کرده و بیرون آورده و اینها را برابر سینه نهاده و بر روی عظام بهم تالیف میکند و سقیم را از صحیح جدا میکند از هیبت این خواب مریض شد تا یاران بعیادت او آمدند و این خواب را با بن سیرین بردند او تاویل کرد که راستی از سینه

بنا بر تاویل آن خطبی باید که کسی نیافته و در علم بکمال رسد و امام بعد از اکمال صوف پوشید و مقصد عزلت نمود و اثر زوال گرد تا شبی پیغمبر علیه السلام اندر خواب دید که میفرمود ای ابا حنیفه ترا برای احیاء سنت من پیدا کرده اند قصد عزلت مکن چون دانست که کار لابدی است بدعوت خلق مشغول شد تا مذهب او ظاهر شد و انتشار یافت گویند که بعد از موت حماد بن سلیمان پسر او را خلیفه ساختند چون از وی بی نیازی ندیدند عالمی دیگر را نشاندند بر وی هم راضی نشدند و اتفاق بر امام کردند و امام قبول کرد و گفت که دوست نمیدارم که علم بمیرد گویند یکی پیش وکیع گفت که امام خطا خورده وکیع او را زجر کرد و گفت هٰذَا کَالْاَنْعَامِ بَلْ اَضَلُّ سَبِیْلًا چه گونه خطا خورده کسیکه با وی باشند از ائمه چون ابو یوسف و محمد و زفر و از ائمه حدیث چون یحیی و حسان و مندل و حفص و از ائمه لغت چون قاسم و از ائمه ورع و زهد چون فضیل و داؤد طائی کسیکه اینها یار او باشند چه گونه خطا خورد از مالک پرسیدند از امام گفت سبحان الله مثل او ندیده ام باید که اگر میگفتی که این ستون از زرست هر آینه بدلیل ثابت کردی شافعی گوید مردم عیال ابو حنیفه اند در فقه نمیدانم کسی افقه از و باشد کسیکه در کتاب او نمی بیند فقیه و متبحر در علم نمیشود ابو یوسف گوید که سفیان ثوری بیشتر متابعت ابو حنیفه میکرد از من و چون ثوری با امام بحج رفت امام را پیش میکرد و خود پس میرفت و چون از مسئله پرسیده میشد جواب نمیگفت تا امام جواب میداد احمد بن حنبل میگوید که او در علم و ورع و زهد و ایثار آخرت بمحلیتی رسیده که کسی نخواهد رسید سفیان بن عیینه گوید چشم من مثل او ندیده کسی که فقه خواهد بکوفه رود و ملازمت یاران او کند مسعر گوید کسیکه ابا حنیفه را میان خود و خدا تعالی کند امید دارم که او نترسد ابن مبارک گوید دیدم مسعر را در حلقه امام که می پرسید و استفاده میکرد و میگفت که

فقیه‌تر از و ندیده‌ام ابن مبارک روزی حدیث میگفت در آن روایتی کرد از نعمان
بن ثابت گفتند کدام گفت ابو حنیفه رضی الله عنه علم ایشان از املا ماندند و او خاموش شد دگر گفت
چه جاهلترید شما با ائمه و چه کم معرفتید بعلم نیست کسی سزاوارتر بتقلید اشدن از ابو حنیفه که او
امامی بود تقی نقی ورع عالم فقیه منکشف شد او را علم چنانکه کسی نشد و سوگند کرد
تا ماهی با ایشان حدیث نگوید حافظ عبد العزیز گوید میان ما و مردم ابو حنیفه است کسیکه او
دوست میدارد میدانم که سنی است و کسیکه او را دشمن میدارد میدانم که مبتدع است
خلف بن ایوب گوید علم از خدا تعالی بمحمد رسید علیه السلام و از و بصحابه و از ایشان
بتابعین و از اینها بامام و یاران او رضی الله تعالی عنهم هر که خواهد خوش شود و هر که
خواهد خشم گیرد زاهد بن کیسان گوید که پیغمبر علیه السلام را در خواب دیدم و پس صدیق
اکبر و فاروق و زهره رضی الله عنها گفتم چیزی پرسم گفتند بپرس اما آواز بلند مکنی پس از
علم امام ابو حنیفه پرسیدم فرمود این علمیست بر آمده از علم خضر علیه السلام بر
حق تعالی را بجواب نیکو سپرد انا عند علم ابی حنیفة ای بحفظ و قبول و رضا و انزال همه
برکت در وی در اخذ آن و لیکن در کشف المحجوب گفته که یحیی بن معاذ رضی الله عنه پیغمبر علیه
السلام را بخواب دید و پرسید این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه و امام از کثرت عبادت
چون شن بالی مینمود او را از جهت کثرت قیام شب وتد میگفتند گویند که بعد از وفات
امام دختری به پدر گفت بابا آن ستون چه شد گفت آن ستون نبود امام المسلمین بود
ابن مبارک گوید که امام چهل و پنج سال پنج نماز را بیک وضو گزارد و احیا کرد شبها را
بقراءت قرآن و دیگر گفت تا سی سال و احیا میکرد بنماز و دعا و زاری مسعر گوید دیدم
که امام نماز فجر گزارد و بدرس نشست و ظهر گزارد و باز نشست تا عصر باز تا مغرب باز تا عشا

لقمه کمی فارغ میشود برای عبادت چون مردم رفتند بمسجد آمد عطرآلوده مانند عروس
و تا فجر استاده ماند پس در خانه درآمد و جامه پوشید و برای نماز فجر برآمد و همچنان کرد
گفتم که از وجد انشوم مگر برگ پس ندیدم او را بروز مفطر و نه بشب نایم و بود که قبل از
ظهر اندکی می غنود و سفر امام در سجده نقل شد فضیل گوید بسیاری از تابعین و غیر ایشان
را دیدم اما کسی را ندیدم که نماز از امام خوبتر گذارد و قبل از دخول در نماز میگریست
و دعا میکرد تا گفتند والله همین از خدا تعالی بیترسد و چون امام حج آخرین
گزارد بضعف حال انجا دمان داد تا رخصت دهند که شبی اندرون کعبه نماز
گزارد گفتند که این قبل از تو کسی را میسر نشده اما چون تو اعلم و مقتدائی در باره
خواهیم کرد امام در میان دو ستون بایستاد و نیمه قرآن را در یک رکعت بر یک پای گزارد
و نیمه دیگر را در رکعت دیگر بر پای دیگر و بعد از نماز مناجات کرد یا رَبِّ مَا
عَرَفْتُكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْتُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَهَبْ
لِي نُقْصَانَ الْخِدْمَةِ بِكَمَالِ الْمَعْرِفَةِ آواز آمد از گوشه خانه که شناختی مرا و مخلص آمدی
در شناختن من و خدمت کردی و اخلاص ورزیدی آمرزیدم ترا و اهل مذهب ترا
تا قیام قیامت الحمد لله که ما در مذهب او ایم آسد گوید که شنیده شد یکبار او در شبها
تا حیران او بر و ترحم میکردند شبی در مدینه با این آیة احیا کرد بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ
وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ تردید میکرد و میگریست و زاری مینمود بر یدگوید گر امام
در نماز زلزله خواند و امام در پس او بود و بعد فراغ یافتم که امام متفکر است و نفس سرد میکشد برخاستم تا
دل او مشغول نشود و چراغ را همچنان گذاشتم و روغن او کم بود و بعد صبح آمدم دیدم که امام استاده و ریش
مبارک خود را میگرفته و میگفت ای خداوندی که بذره ذره نیکی جزای خیر خواهی داد و به ذره ذره بدی

بدرگاهی داد نماز را تو بلطف خود از آتش دوزخ پناه بخش و در رحمت واسعه خود برو باز کن و میبینم که چراغ بجنبانی روشن است چون در آمدم فرمود که از برای چراغ آمده گفتم که بانگ نماز فجر گفتم چون امام این مسئله مشکل شنید میگفت که این از جهت گناهی است استغفار میکرد و آن مسئله ظاهر شد و بیاید وی که وضو میکردی و نماز میگزاردی و استغفار میکردی چون این خبر بفضیل رسید بسیار سخت بگریست و گفت خدا رحمت کند ابا حنیفه را این از جهت کم گناهی او بود و دیگران آگاه نمیشوند از جهت کثرت گناه روزی امام و ابن معتمر در مسجد سخن پنهان میکردند و میگریستند چون بدر آمده پرسیده شد گفت یاد میکردیم زمانه را و غلبه اهل باطل را و امام چون شب نماز میگزارد و شنیده میشد دموع او بهبوریا گویا که باران می بارد و آثار گریه او در چشم و خد او ظاهر میبود رزقنا الله تعالی خشوع القلب و دموع العین ببرکته وکیع گوید که امام بمن گفت که اکثر از چهار هزار درم از مدت چهلسال مرا زاید را خرج میکنم و اینها را از جهت قول علی نگاه میدارم اربعة الاف و ما دونها نفقة و اگر خوف احتیاج نبودی یکدرم نماندی مسعر گوید نیخریدی برای خود و عیال خود کسوتی و فاکهه و جز آن مگر آنکه برای علمای زمان نیز قبل از آن بخریدی و با هر یکی مواسات کردی و بقدر منزلت و احتیاج هر را دادی ابن مبارک گوید بکوفه در آمدم و از زهد شهر رسیدم گفتند ابو حنیفه وی خواست که وا ی گرد و ه سال و بقولی بیست سال توقف کرد تا از کدام بنده شالم از شبهه خرد متاعی نزد شریک فرستاد و در آنجامه بود معیب گفت بفروشی عیب او را بگوئی وی فروخت و نگفت چون خبر بامام رسید امام بخش خود را تصدق کرد آن سی هزار درم بود گوسپندان کوفه مخلوط شدند بگوسپندان مغصوبه پرسید که عمر گوسپند چند می باشد گفتند هفت سال تا این

مدت نگذشت گوشت گوسفند نخورد و در آن ایام یکی گوشت خورد و فضله را در دریا انداخت
پرسید که عمر ماهی چند است گفتند که چندین ماهی در آنمدت ترک داد ابن عاصم گوید اگر وزن
کرده شود عقل ابی حنیفه را بعقل نصف زمین هر آینه راجح آید حماد پسر امام گوید روزی در
مسجد بود که ماری عظیم از سقف در کنار امام افتاد و الله که از جای خود جنبید و متغیر نشد
و گفت لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا و مار را بدست چپ گرفت و برتافت شافعی
گوید برنخاسته از هیچ زنی مردی عاقلتر از ابی حنیفه و در فراست چنان بود که هر چه میگفت
چنان میشد بداود طائی گفت تو خلوت میگیری بعبادت و بابی یوسف گفت تو میل
بدنیا خواهی کرد با امام گفتند که کودکان مدینه را چگونه دیدی فرمود اگر هیچ یکی از اینها
فلاح یافت مالک بن انس خواهد یافت و چنان شده که در عهد مالک کسی باوی
نمیرسید و امام علم قرارت را از امام عاصم گرفت و از اینجاست که علمای ما اختیار
کرده اند قرارت او را بروایت ابی بکر یا حفص و علم حدیث را از چهار هزار شیخ از ائمه تابعین
اما چون شغل باستنباط کرد از جهت حدیث از ایشان چندان ظهور نیافت چنانچه صدیق
و فاروق رضی الله تعالی عنهما چون شغل بمصالح عامه کردند روایت احادیث از ایشان
چندان ظاهر نشد روزی امام را ابا محمد بن حسن بن علی رضی الله تعالی عنهم ملاقات
شد فرمود توئی که مخالفت حدیث جد من میکنی بقیاس امام گفت معاذ الله بنشین
که ترا حرمتی است چون حرمت جد تو وی نشست و امام پیش وی بدو زانوی ادب
بنشست و گفت مرد ضعیف تر است یا زن فرمود زن گفت حصه او از میراث چند است فرمود
نصف از مرد گفت اگر بقیاس میگفتم حکم برعکس این میکردم باز گفت نماز فاضلتر است
یا روزه فرمود نماز گفت اگر بقیاس میگفتم بر زن قضا نماز بودی نه روزه باز گفت

بول بلیدیست یا نطفه فرمود بول گفت اگر بقیاس میگفتم غسل از آن بودی فرا زین
معاذ الله که مخالفت حدیث کنم خادم او ئیم آنگاه حضرت امام برخاست و امام
را درکنار گرفت و بروی مبارک او بوسه داد و دل امام را از برای آن سخت گفت
که حساد چنان شنوانیده بودند و هکذا کل ذی نعمة محسود الکل فی خیرات الحسان
و در حاوی فقه گفته از نوح که ابن جریج میگفت که ای نعمان هر مسئله که گفته او را
نزدیک من حدیثی هست باسناد صحیح حق تعالی ترا از جهت رحمت بر امت محمد علیه السلام
آفریده حق تعالی سعین تو باد و وکیع و علی بن المدنی میگفتند اگر خواهیم که بدر آریم حدیثی
برای مسئله که ابو حنیفه گفته هر آینه بدر آریم و در مسعودی گفته که چون امام شهاب بود
ربهت بیا سودی یا پنصد چند مسئله وضع کردی و بهره آیه هزار مسئله و چون بر دست چپ
گشتی همه را جواب گفتی بامداد مسجد آدینه کوفه مفتی اصحاب تفاسیر بر دست راست
وی بودند نشسته و اصحاب اخبار بر دست چپ وی و کبرای مجتهد جمع وی در پیش وی
بودی و وی مسئله آغاز کردی اصحاب تفاسیر تفاسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار
با خبار و کبرای جمع وی با جتهاد و آنچه وی گفته بودی بآیت و اخبار و اجماع ایشان راست
آمدی گفتندی ای امام مسلمانان آن مسئله که شما وضع کرده بودید هم بآیت و هم باخبار
و هم باجماع راست آمد امام از شادی آن تکبیر گفتی و حاضران جمع وی بموافقت
تکبیر گفتندی آواز ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابو حنیفه مسئله
وضع کرد که بآیت و اخبار و اجماع راست آمده است ایشان نیز تکبیر میگفتندی و از اینجا
ست که شافعی گفته که جمله عالمان عیال ابو حنیفه اند در فقه یعنی زیر دست وی اند
بعضی گفته اند که مسئله از هشت تیر بیرون آید آنچه اصول اند چهار تیر اند و آن امام را

سلم ست اما چهار تیر اجوبه دو از آن نیز امام را سلم اند و کسی دیرا درین خلاف نکرده
و در دو باقی که اختلاف کرده اند از آن نیز بعضی یکی امام را آمده پس هفت تیر امام را
سلم شد یکی باقی علما را و نصیبه آن از میراث هشتم حصه می باشد پس درست آمد
سخن شافعی در تر صیف از کشف گفته که امام فرمود رضی الله تعالی عنه که وارد نشد
بر من وقت نماز مگر آنکه بر وضو بودم و بطریق عمد هرگز دروغی نگفتم و از مناقب
ضمیری گفته که خاموشی امام دراز بود و بسیار فکر و باریک نظر بود در فقه و لطیف
استخراج در علم و عمل صابر بود و اگر فقیری بود او را غنی گردانیدی و با صحاب خود
مواساة بسیار میکردی و در عیدها طریقه بر و احسان بجا آوردی حرفت وی صنعت
خرازی بود و در خانه بود بزرگ که در آن خرازی میکرد و چون آتش هیمه بن ابی لیلی
شعله زدی گفتی تحیرت من هذا الخراز و گاه باین لفظ که من هذا النباج
و حالانکه محترف مرتبه محبوبیت حق تعالی دارد بحکم حدیث اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ المُؤمِنَ
المُحتَرِفَ و امام با وجود محترفی در علم جرعه سیر و خت و از آن میخورد و از جهت قوت حلال
ابراهیم بن عیینه برادر سفیان را دین گرانی بود زیاده بر چهار هزار درم صاحب دین او را
حبس کرد چون امام را این واقعه استماع افتاد مبلغ مذکور ادا کرد و او را از حبس خلاص
گردانید گویند یکی از غنا افتقر افتاد و از سبب آن بذل سوال مبتلا شد بمجلس امام
آمد خواست که چیزی بطلبد حیا او را مانع شد امام بفراست دانست چون وی جا
امام از عقب وی رفت و منزل او را معلوم کرد و شب پنجهزار درم گرفته در خانه وی برد
برد و فرمود و صنعت ایها الرجل علی بابک شیئا هو لک و برگشت تا خاطرش ذل گرفته
متالم نگردد و در رعایت تعظیم والده بمرتبه میکرد که با او در یک کاسه طعام نمیخورد که شاید

چشم وی بر موضعی افتد و آن مایل شود من آنرا بردارم و تناول کنم و از وی عاصی شوم و از ساحت رضا رحق تعالی دور شوم آسد بن عمر که از اجلهٔ تلامذهٔ امام است گفت که امام چهل سال بوضوء نماز خفتن نماز بامداد گزارد و تمامی قرآن را در یک رکعت میخواند و آواز گریهٔ او همسایه میشنیدند و جعفر بن یاد الاحمر گفته که عدد ختمات امام در هر موضعی که رحلت کرده غیر سایر مواضع هفت هزار رسیده اما طریق صوم او در کشف آورده که روزی روزه میداشت و روزی تناول میکرد بعد هیچ از وفات صوم هر روزه میداشت و هر روز ختمی میکرد و در رمضان دو ختم و در آخر جواهر الفتاوی آورده که امام هر سال احرام حرم محرم بسته اند چنانچه مدت عمر پنجاه و پنج حج گزارده اند

از عبد الجبار بن عبد العزیز مرویست که در خدمت امام جعفر صادق بودم رضی الله عنه در مجلس حج که امام ابو حنیفه رضی الله عنه بمجلس وی در آمد امام برخاست و تحیت و سلام و قیام نمود و معانقه کرد و در پرسیدن احوال اکثار نمود تا از احوال خادمان او پرسید بعد از مجلس یکی از امام پرسید میشناسی این مرد را گفت که نادان ترا از تو کسی ندیدم مینی که از احوال او میپرسیدم و میپرسی که میشناسی و را بعده لب بتحسین او کشود و گفت هذا ابو حنیفه افقه بلده در کشف از عثمان بن مزین گفته ابو حنیفه افقه من حماد و من النخعی و من علقمه و اسود و در فصول سته آورده از امام غزالی که گفت بالله الذی لا اله الا هو معتقد من آنست که ابو حنیفه غواص ترین امت مصطفی است صلی الله تعالی علیه وسلم بر حقایق معانی فقه اما چون فهم ما در بعضی مسایل بر غور سخن او نرسید بر ما لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد خود عمل کردن در حاشیه فصول آورده که چون امام بروضهٔ مقدس نبویه علی صاحبها الصلوة و التحیة آمد از دور بدو زانو نشست و گفت السلام علیک یا سید المرسلین

جلد ثانی

از دیوار حظیره مقدسه جواب آمد و علیک السلام یا امام المسلمین در مسند امام بلخی آورده که چون امام بصحبت امام زاده زین علی بن الحسین رضی الله عنهم در آمد گفتند که وی فقیه و عالم کوفه است پس متوجه امام گشت و پرسید مفتاح نماز و افتتاح او و استفتاح او چه چیز است فرمود مفتاحها الطهور و افتتاحها التکبیر و استفتاحها منهم من یقول وجهت وجهی آه و بعض سبحانک اللهم انگاه امام زاده فرمود انک لفقیه تو ثقتی بخدمت امام جعفر صادق رسید پرسید که کدام سورت است که مفتح وی تحمید و وسط وی اخلاص و آخر وی دعاست فرمود فاتحه بعده پرسید که کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش شهادتست فرمود لا اله الا الله باز پرسید قتل بناحق زیاده است در گناه یا زنا فرمود قتل پرسید پس چرا در قتل دو گواه بسنده است و در زنا چهار فرمود که در قتل ملحوظ احیار حق مردم است و در زنا مقصود پوشیدن منکر و رفع اشاعت فاحشه دیگر آنکه زنا گناهی است میان خدای تعالی و بنده و قتل حق بنده است باز پرسید که ذکر را شستن حظ انثیین چرا باشد فرمود که زن عیال مرد است باز پرسید که منی پلید غلیظ و انجس از منی است پس چرا در آن استنجا است و درین غسل فرمود فقهاً للحرج پس امام زبان مبارک بثنا و دعا گشود و گفت لا عدمت شخصک فی امت جدی مردی بزن خود گفت در رمضان اگر از من زنان من امتناع آری بر من سه طلاقه باشی امام او را بسفر حکم کرد و گفت از شهر بیرون رفته افطار کنید بعد از آن آنچه خواهید کنید که میان امام منصور و زنش گفت و گوی شد امام را حاضر کردند منصور گفت حق تعالی بر هر مرد چهار زن حلال کرده و کنیزک آنچه میسر شود امام فرمود آری اما بر آن تقدیر که عدل و قسم شرعی مرعی باشد وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً پس منصور گفت اتادب باداب الله و لا انتهی الحد ارجع یا ابا حنیفه جزاک الله خیرا از زنش تحف

ادب دادی تو با ادب دادن الله و نه تجاوز کردی تو از حد جزا دهد ترا خدا نیکوا

ملوکانه فرستاد امام قبول نکرد وقتی که منصور ده هزار درم و دراز گوش مصری و کنیزی حاضر
کرده و قبول آن الحاح کرد امام بضرورت قبول کرد بعد از مدتی همه را بازگردانید منصور گفت
اَنْتَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الَّذِيْنَ قَالَ اللّٰهُ فِيْ شَانِهِمْ وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ
وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّمَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا يَا اَبَا حَنِيْفَةَ لَكَ
هِمَّةٌ عَالِيَةٌ لَا تَرْضٰى بِالدُّنْيَا و نیز وی گفته وَقَعَ الْكُلُّ فِيْ شَبَكَتِنَا
اِلَّا اَبَا حَنِيْفَةَ روزی وی شخصی را بقتل حکم کرد امام او را تا خیر حضرت کرد و گفت
حَدَّثَنِيْ ابْنُ اَبِيْ اَوْفٰى مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا كَانَ يَوْمُ
الْقِيَامَةِ نَادٰى مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ الْعَرْشِ اَلَا فَلْيَقُمْ مَنْ كَانَ لَهٗ عَلَى
اللّٰهِ اَجْرٌ فَلَا يَقُوْمُ يَوْمَئِذٍ اِلَّا مَنْ قَدَرَ وَعَفَا فَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ
بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا
وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ منصور گفت جزاک الله خیرا و از وی عفو کرد و ابن هبیره روزی
بحضور امام تعوذ از نار بکرد امام فرمود از موجبات نار بپرهیز و رد مظالم کن وی پنجاه هزار
درم طلبید و قبل از غروب آفتاب بفقرا داد و ضیاع غصبی بمالکان رد کرد در خیرات الحسان
گفته که سبب وفات امام چنان بود که منصور خلیفه بعد ابای قضا طلبید امام ابا فرمود پس بحبس
امر کرد و آنجا رسالت کرد قبول نکرد پس حکم کرد که هر روز بدر آرند و ده تازیانه بزنند و در
بازار ندا کنند پس در آوردند و سخت بزدند تا خون از عقب امام روان شد باز در محبس زدند
تا صد واسواط بصد و ده رسید امام قبول نکرد تا آنکه بروی تنگی سخت کردند حتی الاکل
والمشروب تا ده روز بعده امام بگریست و دعا کرد و بعد از پنج روز وفات یافت و بروایتی
قدح زهر آلود بوی دادند تا بنوشد نگرفت و بنوشید و فرمود میدانم آنچه در وی است و خود را

۱۹۳

میکشیم بعد بقهر در دهن او ریختند چون از موت آگاه شد بسجده رفت و جان در سجده
داد رضی الله عنه و رحمة واسعة و اتفاق کردند وفات او اندر سنه یکصد و پنجاه
بود در رجب بقولی و در شعبان بقولی و در نصف شوال و بقولی در شب جمعه در اول
رمضان کما فی الترصیف من المواهب و بجز حماد ولد نگذاشت و بعد از وفات
امام را از آنجا پنج کس بر داشتند بمحل غسل آوردند و حسن بن عماره قاضی بغداد
او را غسل داد و ابو الرجاء عبد الله بر وی آب ریخت ابن سماک گوید که بعد از غسل او یافتیم
سطری مستر بر جبهه او یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و بر دست راست او
وادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و بر دست چپ او انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و بر شکم او یبشرهم ربهم برحمة منه و
رضوان و چون در جنازه نهادند آواز آمد یا قائم اللیل یا طویل القیام یا
صائم الیوم یا کثیر الصیام اباحک السید ما یستغنی من جنة الخلد
ودار السلام و چون در قبر نهادند آواز آمد فروح و ریحان وجنة
نعیم کما فی التفسیر پوشیده نماند که اهل حال و کشف چیزها می بینند و می شنوند
که مخصوص ایشان است شاید که این واقعه از آنجمله باشد کما فی الترصیف و تا از غسل
امام فارغ شدند چندان خلق جمع شد که عدد آن نداند مگر حق تعالی و از غایت کثرت
و تقرب بجنازه وی چوب جنازه بشکست و منصور حاضر شد و گفت قتلت مظلوما
مرحوما و صبرت عن الدنیا فهدیت عنها و اذیت بالوان العذاب فصبرت و لو
ترکت بعدک من یقوم مقامک لما بکینا علیک و شمرده شدند کسانیکه

برو نماز گزاردند بقولی پنجاه هزار و بقولی بیشتر و الی نماز بروی شش بار اعاده کرد آخرین حماد بود و تا بیست روز بروی نماز گزاردند وصیت کرده بود که او را در مقابر خیزران دفن کنند بجانب شرق که زمین او پاک است صدقه گفته و او مستجاب الدعوت بود که بعد از دفن امام تا سه شب این آواز شنیده میشد ؎ ذهب الفقه فلا فقیه لکم ٭ فاتقوا الله وکونوا خلفا ٭ مات نعمان فمن هذا الذی ٭ یحیی اللیل اذا ما سجفا ٭ و جنیان در آن شب گریستند گفته اند که روایت کرده نشده اند گرندگان بیشتر از روز وفات امام کما فی الملتقط ابن مبارک بر سر گور امام استاد و گفت رحمک الله ابراهیم و حماد مردند و خلفا ترا گذاشتند و تو مردی بر روی زمین هیچ خلف نگذاشتی و بسیار گریست یکی از ابدال محمد بن الحسن را بخواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت که فرمود بساختم اندرون ترا آوند علم و حالانکه ترا عذاب کنم بعده از ابویوسف پرسید گفت که او را اعلی علیین است گفتند که تا انکه در روضهٔ منوره امام گاه شد آید و تبرک صحبت و دعا میکرد و بر جای قبول یکبار در دوست در تکبیر رکوع برندا شت و بروایتی نماز فجر بود و قنوت نخواند پرسیده شد گفت از جهت ادب این امام که بحضور او خلاف او کنم و همچنین بسمله جهر نکرد تا دیاله و از ینجاست که شافعی در مدح او گفته والحق در انصاف سفته

اشعار

لقد زان البلاد ومن علیها ٭ امام المسلمین ابو حنیفة ٭ بایات واسناد و فقه ٭ کایات الزبور علی الصحیفة ٭ امام صار فی الاسلام نورا ٭ امینا للرسول وللخلیفة ٭ فما بالمشرقین له نظیر ٭ ولا بالمغربین ولا بکوفة ٭ فلعنة ربنا اعداد رمل ٭ علی من رد قول ابی حنیفة ٭ اگر گویند که شافعی با چنین اعتقاد چرا مخالفت او کرد گوییم که مجتهد را تقلید دیگری منع است از انکار بر شان مذمت

که تقلید نکنم هیچ یکی را از اصحاب و تابعین مگر ابی حنیفه را رضی الله تعالی عنهم که حضرت عیسی علی نبینا و علیه التحایا بعد از نزول حکم بمذهب او خواهد کرد کما فی الفصول الستة و در مطالب گفته که واجبست بر همه که تقلید کنند امام را که اورع و اعلم علما بوده است و اقرب ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و من اولاد الامام شیخ الزهاد و العباد ابو اسمعیل حماد کان الغالب علیه الدین والزهد والورع مع علمه بالفقه والحدیث واز والد خود روایت حدیث دارد و در فن فقه مهارت تمام داشته علم کلام و جز آن ورزیده و با شیخ داود عقد اخوت بسته و کی از آن ده کس است که مدار حلقهٔ درس امام بوده اند و در تبه گفت و گوی با وی داشته و در تدوین کتب فقه معاون بوده اند و کان علی مذهب والده و تفقه علیه وافتی فی زمنه و کان فی طبقة ابی یوسف و محمد و زفر توفی فی ذی القعدة سنة ستة و سبعین و مائة الکل من التصحیف والطبقات و من احفاده الامام ابو عبد الله اسمعیل بن حماد ابن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهم ذو الفضائل الشریفة والخصائل المنیفة کان اماما بلا مدافعة تفقه علی ابیه حماد والحسن ابن زیاد ولم یدرک جده و سمع الحدیث من ابیه و مالک بن مغول والقاسم بن معن کان موصوفا بالزهد والعبادة والعدل فی الاحکام ولی القضاء ببغداد ثم بالبصرة وکان بصیرا عارفا بالاحکام والوقائع والنوازل والحوادث صالحا دینا عابدا محمد بن علی الانصاری گوید که از گاه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه تا امروز هیچ قاضی اعلم از وی نبوده گفتند و نه حسن گفت لا والله

باامام ابیوسف مختلط بود وتعلم فقه از ونموده با غرد رفقاهت چنان ترقی کرد که با وی

مزاحمت همیکرد واگر کبر سن سیدی او را شان عظیم پیدا شدی لیکن در جوانی بجوار حق

پیوست در خلافت مامون در سنه دو صد و دوازده کما فی الطبقات صنف الکتاب

الجامع في الفقه عن جدّه وله الردّ على القدرية ويختلف اليه ابو سعيد

البردعي من اصحابنا وبرادر وی بود طحان که رافضی بود او را دو پسر بود یکی را

ابوبکر گفتی و دیگر را عمر شی او را یکی از آن بکشت امام گفت که جد سن خبر کرده بود

باین نظر کنید که قاتل او عمر خواهد بود دید نه همچنان بود قاله الیافعی **ذکر بعضی** از

تلامذه امام چه که استیعاب ایشان متعذر است واگرچه بعضی تا نهصد تصحیح کرده اند **ذکر** قاضی

القضاة الاسلامیه ومنبع الکمالات الانسیة الامام الهمام والنحریر الفهام

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم القاضی الانصاری الاوسی البلخی الکوفی روح الله تعالی روحه

وزاد فتوحه **مناقب ضمیری** میگوید از ابیوسف که گفت جدم را سعد در روز خندق

آوردند بنظر مبارک آن حضرت علیه الصلوة والسلام وی را خورد شمرد و سر وی را بدست مبارک مسح

کرد اثر آن مسح ولادت او در سال صد و سیزده بود در کوفه در زمان هشام بن عبد الملک کما

فی التصحیف وی از فرزندان ابی دجانه انصاری است رضی الله تعالی عنه وی در علم تفسیر

ومغازی و اشعار بکمال بود خامه در فقه که در وی متبحر بود و منزلت عظیم داشت تا عماد بن مالک

گوید که در میان یاران امام کسی مثل او نبود وی ده هزار حدیث یاد داشت کما فی الطحاوی اولاً

از اصحاب حدیث بود و بعد از آن بفقه پیش عبد الرحمن ابن ابی لیلی شغل کرد بعده پیش امام آمد

وبکمال فقاهت رسید گویند نه سال شاگردی ابن ابی لیلی کرد بعده ده سال بخدمت امام بود

وامام او را بسبب تنگدستی صره چهار صد درم داد و بعد از گذشتن وقتی صد درم بداد و همچنین

در هر مدتی مقداری انعام میکرد و قبل از اتمام اول و بالجمله وی اول کسی ست که تالیف
کرد در اصول و فقه بر مذهب امام صاحب جامع الاصول گفته کان اماما عالما حافظا
کبیر القدر فقیها فاضلا عظیم المحل فی الحدیث و الفقه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و علی
بن المدینی خلاف نکرده اند در آنکه وی در نقل ثقه و معتمد است و کسی ابر وی در علم
و ریاست و قدر رتبه تقدیم نبود وی اول کسی ست که او را قاضی القضاة و افقه
الفقهاء و سید العلماء ملقب کرده اند در منتظم گفته که امام شهادت میکرد که ابو یوسف
داناترین مردم است و امام غزالی گفته که متابعت وی در حدیث از همه مردم بیشتر است نقل
است که چون وی سخن میآمدی آدمی بیهوش و متحیر میشدی از دقت کلام او گویند
زبیده خاتون کنیزکی داشت در غایت حسن و جمال و هارون بروی عاشق بود چون
خاتون برین مطلع شد سوگند کرد که آن کنیزک را نه بخشد و نه فروشد چونکه بفقهاء رجوع
کردند هیچ یکی حل او نتوانست کرد تا بتبع امام ابی یوسف را در مجلس آمد امام گفت
نصف وی را تو بخشد و نصفی را آزاد کند همه تصدیق داشتند الکل من التصنیف
ابن سماعه گوید که ابو یوسف بعد از قضا هر روز دویست رکعت نماز میگزارد وی
گفته هفده سال مصاحب ابو حنیفه بودم که مفارقت نکردم او را در هیچ فطر و اضحی مگر
نمازی نکردم نه فرض و نه نفل مگر که دعا کردم ابی حنیفه را حماد پسر امام گفته که روزی امام
نشسته بود ابو یوسف از یمین وی بود زفر از یسار وی و بهم در مسئله مباحثه میکردند قول
که ابو یوسف میگفت زفر او را میشکست و هرچه این میگفت آن او را میشکست تا
بانگ نماز گفتند آنگاه امام دست بر زانوی زفر زد و گفت طمع مبر ریاست شهری
که ابو یوسف آنجا باشد و حکم کرد برای ابو یوسف بر زفر کما فی مختار الاختیار روز خالی

ابو طالب در حلقهٔ امام درآمد و اصحاب او مذاکره میکردند و ابو یوسف آواز بحث بلند میکرد وی آمده بر سر این استاد چنانکه معلوم نکرد چون ساعتی برین رفت امام او را فرمود تقدم ما قیامک ای گفت تعجب مے آید مرا از شدت صوت و نشاط وی در مذاکره امروز سیوم روز است که وی و عیال وی چیزے نخورده اند کما فی البخاری گویند که یکبار امام ابو یوسف مریض شد و با امام خبر فوت او کردند قبول نکرد بعده ظاهر شد که زنده بود از امام پرسیدند فرمود حق تعالی میفرماید مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً و او عمل صالح کرده و این نیافته خلف بن ایوب گوید که در سفر حج میرفتم و چند مشکل میداشتم نزد امام رفتم و من در مسئله که میگفتم وی حل میکرد تا عجوزی درآمد و در گوش او چیزی گفت امام بسته شد گفتم چه شد فرمود که در خانه من دختری آمد و زن خشم گرفت و از جهت شدت دختر را گذ رفت با من چهار درم بود باین عجوز دادم که از برای آن صبیه گوسفندی خرد و شیر آن بپرورد اکنون آمد و گفت که کم از پنجدرم نمیدهد و من ندارم ازین جهت دل من مشغول شد پس من صرّه زر را از کمر کشیدم و پیش وی نهادم و گفتم این حلال طیب ست امام آنرا گرفت و باز بعلم گوئی مشغول شد من از آنجا برآمدم و گفتم که حلال است مرا که اکنون تعلم کنم و بحج رفتم چون باز گشتم یافتم که قاضی شده ما در گوشه ایستادیم که از سرای خلیفه برآمد و گفت يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ روزی خلیفه با امام بدر آمد در زینت و حشمت و آنجا کناسے بود مجوسے یکے گفت که با امام بگوئید که پیغمبر شما گفته اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ و تو باین حشمت و من باین تنگی امام فرمود که آنچه حق تعالی برای کفار آماده کرده این

۱۹۹

بنسبت آن گویا جنت است و آنچه برای مومنان آماده کرده این بنسبت آن گویا سجن است چون امام محتضر شد مناجات کرد الهی میدانی که در هر حادثه نظر بکتاب تو کردم و اگر در آن نمی یافتم نظر در حدیث پیغامبر میکردم و اگر نمی یافتم نظر در اقوال صحابه میکردم و اگر نمی یافتم ابو حنیفه را اپل میکردم میان خود و تو الهی میدانی که هیچ ضعیف و قوی پیش من مخاصمه نکرده مگر آنکه در اینها برابری کرده ام و دل من مایل نشده است بتقوی الهی اگر چنین است بیامرز مرا الکل فی مختصر الشعبی فی بروایتی فرمود مگر چو دیرا با خلیفه هارون مخاصمه شد و من نتوانستم که خلیفه بگویم که برابر چو دشود لیکن چو را گفتم که با خلیفه برابر نشیند کما فی حاشیة الکنز ابراهیم بن الجراح که یکی از کبار اصحاب عطا بن ابی رباح تلمیذ ابن عباس بوده رضی الله تعالی عنهم و مخصوص بود بعلم مناسک گوید که بعیادت امام رضی الله تعالی عنهم آمدم و وی در غایت مرض بیهوش بود چون چشم فراز کرد مرا دید و پرسید که رمی پیاده فاضلتر است یا سواره گفتم پیاده وی مرا تخطیه کرد باز گفتم سواره هم تخطیه کرد پس فرمود آنچه بعد او وقوف است پیاده فاضلتر است و الا سواره پس گفتم وداع گرفتم چون بیش در آمدم آواز زنان شنیدم که امام برحمت حق پیوست پس اگر چیزی از مذاکره علم فاضلتر بودی امام در ینحالت آن را برگزیدی کما فی ظهیریه فیکه امام برحمت حق پیوست عباده بن العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل اسلام میان خود تعزیه کنند کما فی الملتقط توفی علی رَأْسِ سَبْعِیْنَ سِنَةٍ بِبَغْدَادَ یَوْمَ الخَمِیْسِ وَقْتَ الظُّهْرِ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ رَبِیْعِ الْآخِرِ سَنَةَ اِحْدیٰ اَوِ اثْنَتَیْنِ وَثَمَانِیْنَ وَمِائَةٍ کَمَا فِی الطَّبَقَاتِ وَابْنِ السَّمَّاکِ الکُوفِی الْوَاعِظِ الْمَشْهُوْرِ وَفِی سَنَةِ ثَلٰثٍ وَثَمَانِیْنَ وَمِائَةٍ قَالَهُ الْیَافِعِیُّ یکی از اعدای امام بعد از فوت او بنماز جنازه برسید و نه بگرا و با حزن و متاسف

دیدند پرسیدندش گفت دوش در خواب دیدم بستانهای آراسته و مواضع پاکیزه بکمال زینت پیراسته گفتم که این کرامت و راحت به سبب حاصل شد گفتند بسبب صبر و تحمل وی بر مشقت تعلیم علم کما فی الترصیف گویند که شیخ معروف کرخی بعد از نماز فجر کسی را تعیین کرد تا بخانه امام ابو یوسف رود و خبر جنازه شریف ایشان بیاید و آنکس چون بمنزل ایشان رفت ازدحام عجیب و غوغای غریب یافت و فرصت نبود که بازگردد و نماز را گزارد و باز گشت چون خبر رسانید شیخ بسیار متاسف و متالم شد پرسیدند که آیا تاسف میکنی بر مردی از اصحاب سلطان که قاضی شده و رغبت در دنیا نموده گفت که شب بخواب دیدم درهای بهشت گشاده اند و من اندرون شدم می بینم که درگاه بلند و پایگاه ارجمند است و در آن انواع باغها و اجناس نعمتها موجود و حوران و غلمان همه منتظر و او را آرایش و صفا داده اند پرسیدم که این از آن کیست گویند که امروز امام ابو یوسف قاضی اینجا می آید گفتم سبحان الله بچه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم او مردم را علم و صبر کردن بر ایذا ایشان کما فی الطبقات ذکر شمس العلماء المجتهدین و سید الفقهاء المتبحرین وحید عصره و فقیه دهره الملقب بامام الربانی قاضی القضاة الامام محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی بالمولد الکوفی منشاء در ولادت امام اکثر بر آنند که در سنه اثنین و ثلثین و مایة واقع شده در واسط و در کوفه نشو و نما یافته وی موصوف بود بکمالات و منزلت عظیم داشت در کثرت روایت و درایت و مولای تصنیف علوم و قدر نسب ابن عم امام است شافعی گویند هرگز مردی عالمتر به حلال و حرام و ناسخ و منسوخ از وی و هیچکس فصیح تر از و ندیدم هر گاه که سخن میکرد گمان می بردم که قرآن بلغت او نازل شده و هم وی گفته الحمد لله الذی اعاننی فی الفقه بمحمد بن الحسن و هم وی گفت امام سخن میکند بقدر عقول ما و اگر سخن کند بقدر عقل خود هرگز نفهمیم

۲۰۱

فهم نتوانم کرد احمد بن حنبل را پرسیدند که این مسایل دقیقه را از کجا آوردی گفت
از کتب محمد بن الحسن امام محمد گفته که از پدر من سی هزار درم مانده بود پانزده هزار
را صرف نحو و شعر کردم و بقیه را صرف حدیث و فقه محمد بن سماعه گوید که عیسی بن
ابان را دلالت میکردم بمجلس امام محمد او میگفت که ایشان مخالفت حدیث میکنند
الغرض یکبار او را در صحبت امام آوردم و گفتم این پسر برادر تو ابان است دادم ملا
معرفت حدیث و میگوید که شما مخالفت حدیث میکنید امام فرمود ای فرزند چه دیدی
از ما که چنین گفتی گواهی مده تا نشنوی پس وی از بیست و پنج نوع از حدیث پرسید امام
جواب میگفت و از منسوخ خبر میداد تا جواب تمام کرد چون از مجلس بدر آمدیم گفت پیش از این ما
و تو ستری بود الحمد لله که مرتفع شد پس صحبت امام لازم گرفت تا فقیه شد گفته اند که
مسایل امام هزار هزار و هفتاد هزار و سی مسئله است الکل فی مختار الاختیار گفته اند
که زراعت کرد فقه را ابن مسعود و آب داد او را علقمه و تدرو داد او را النخعی و بکوفت
او را حماد و آرد کرد او را ابو حنیفه و خمیر کرد او را ابو یوسف و نان پخت از و محمد و مردم
از نان او میخورند و الاعتبار للوصف الاخیر کما فی الحصر وی سماع حدیث کرده از
امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و مالک بن مغول و کتابت حدیث کرده از مالک بن
ابی عمرو اوزاعی و ابو یوسف قاضی و در بغداد ساکن شد و بحدیث از وی روایت کرد
امام شافعی و هشام رازی و ابن عبید و القاسم بن سلام و اسمعیل بن توله و علی
ابن مسلم و جز اینها امام گفت اول نوبت که بخدمت امام آمدم پرسید قرآن یاد داری
گفتم نه فرمود برو یاد گیر بعده بفقه مشغول شو برگشتم و بحفظ پرداختم بعد از هفت روز
آمدم فرمود نگفته بودم که قرآن یاد گیر گفتم یاد گرفتم شافعی گفت ندیدم هیچ جثه بحشم

یعنی ده لک و هفتاد هزار و سی مسئله و ... دو لک و هفتاد هزار ... یک لک ۲۰۲

ما طلب از محمد بن الحسن می در بیت سالکی در مسجد کوفه مجلس درس منعقد داشت
و بر طالبان فتح باب افاده کرد گفته اند که مسایل او هزار هزار و صد و هفتاد هزارست
و زیاده در محیط گفته از امام سوال کردند که تصانیف را فهرست کن همچنان کرد
عدد آن بچهار صد و بروایتی چهار هزار رسید و مدت ملازمت او امام را دو سال
بیش نبود چنانچه در حقایق منظومه و طبقات و تهذیب تصریح کرده اند که در وقت فوت
امام هژده ساله بوده اند گویند که امام را جهت قبول قضا بند کردند قریب دو ماه الکل
من التصنیف و امام در لیالی هرگز نمی خفت و می نشست و گرد او کتب و پیراهن
از بر کشید و نزد وی ده کنیزک سویه علم میخواند تا خواب نیاید و در یک کراسیه
و باز می نهاد و دیگری می نگریست پرسیده شد که چرا نمی خسپی گفت چگونه بخسپم و چشم خلق
بتوکل ما خفته اند که اگر مشکلی شود از عالم خواهیم پرسید پس چگونه تضییع کار
است و تحریر بین کنم گفتند چرا برهنه می نشینی گفت که خواب از گرمی است و از
از جامه است و در برابر طشتی داشتی پر آب هرگاه که خواب آمدی بر تن آب بیختی
و کثرت کتب از جهت آنست که علم ثقیلست چو یکی گران شود دیگر میگیرم
کما فی الحادی گویند که اشتغال وی بعلم بحدی رسیده که جامه او چرکین میشد
و از برای نزع او فراغ نمی یافت تا بشویند جامه دیگر بروی می انداختند و اولین
را برآورده می شستند و او را در خانه خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول میکنید
او را بکشید پس او را کشتند کما فی الیتیمیه مرویست که چون سر از زانوی اجتهاد
بر می آورد میگفت و لذات الافکار خیر من لذات الابکار گویند که یکی از احبار
نصاری بسیاری از علما را دریافته بود و مسلمان نشده چون امام جامع کبیر

۲۰۳

جلد ثانی

را تصنیف کرده ای اثر ا مطالعه کرده مسلمان شد پرسیدند گفت اگر این دعوی پیغامبری
کردی و معجزه خود این کتاب آوردی کسی تقاومت نتوانستی و بر همه ایمان آوردن لازم
شدی پس چه جای کسیکه این احاد است وی است قال الحصری کما فی شرح نام حق وی
گفت که بر مالک سال رفتم و از وی هفصد چندی از احادیث شنیدم وی روایت کرده
از مسعر و ثوری و عمرو بن دینار روایت کرده از وشافعی لازم گرفت و ما منتفع شدانم
وی گفته شنیدم از وشتر تابعی کما فی الطبقات گویند که چون امام سواره فتی شافعی رکاب
او سگر فتی کما فی الملفوظ الشیخ فرید الدین شکر گنج رشید امام را اقاضی القضاة ساخته همراه
خود بری آورده هم در آنجا وفات کرد در سنه تسع و ثمانین و مائة در آنوقت شصت و پنج
ساله بود و امام ابو الحسن علی بن حمزه المعروف بالکسائی احد القراء السبعة نیز در آن و نیز
وفات یافت رشید گفت که فقه و نحو را در ری دفن کردم کما فی المختار روزی در مجلس رشید
هر دو جمع شدند کسائی گفت کسیکه در علمی متبحر شود همه علوم را میاید امام پرسید که چه میگوئی
در ساهی که در سجده سهو سهو کند سجده دیگر کند یا نه گفت نه فرمود چرا گفت لان المصغر لا یصغر و
خطیب گفته که این قضیه امام را با فرّاء اتفاق بود این خاله او پس امام گفت چه گوئی در تعلیق طلاق
گفت واقع نمیشود قبل از وجود شطر فرمود چرا گفت که سیل سابق از مطر نمی باشد وی در سنه
سبع و مائتین وفات یافته و قاله الیافعی و گویند که چون امام محمد را بعض قدس خبر مهد یحیو ایشان
دیدند و از حال سکرات پرسیدند گفت در آنحال متامل بودم در مسئله از مسایل مکاتب
مدبر و چیکه حاضر نشدم بر فتن روح و لوازم آن ذکر امام منظر ابو الهذیل زفر بن هذیل التمیمی
العنبری روح الله روحه ولادت وی در سال صد و ده بود و وفات او در سال صد و پنجاه و
و مراحل حیات او چهل و هشت کما فی طبقات الفقها و تهذیب الاسماء و میزان الاعتدال

والمواهب کان مقدماً فی حد القیاس وکان احد العشرة من الاکابر الذین دونوا الکتب
مع ابی حنیفه یحیی بن معین او را بارها مدح کردی ونسبت کردی او را باتفاق وصلاح زفر وعافیة
طائی برادر خوانده بودند داؤد ترک فقه کرد رو بعبادت آورد وزفر جمع کرد در فقه وعبادت و
کان هو المقدم فی مجلس ابی حنیفه گویند که چون پیش وی می نشستند ترک سخن دنیا میکردند واگر ناگاه
کسی سخن دنیا گفتی از مجلس بیرون میرفتی و ما میگفتیم که خوف حق تعالی او را هلاک خواهد کرد
وی را تکلیف قضا کردند ابا نمود منزل او را منهدم ساختند نیز قبول نکرد در آخرش معذور داشتند
وبقولی قاضی کوفه شد از امام پرسیدند که بعد از تو کدام یکی از اصحاب تو تردد کنیم فرمود فرا
واز نفایس کلام وست ما تمنیت البقاء قط ولا مال قلبی الی الدنیا وکان
استاد شیخ الطریقة ابی علی شقیق ابن ابراهیم البلخی وابی عاصم
سهل وهلال بن یحیی البصری وعبد الله بن عبد المجید الحنفی
وابی عبد الله محمد بن المعلی بن انس ابن مالک الکل من الترصیف وی از
اصحاب حدیث بود یکبار او را و یاران او را مسئله شد نزد امام آمد و پرسید جواب یافت باز
پرسید که از کجا میگوئی فرمود از حدیث کذا و قیاس کذا بعده امام چند سخن از وی پرسید
وی خود را نابینا یافت امام آنها را جواب کرد چون نزد یاران خود آمد و پرسید همه
نابیناتر از وی بودند پس اجوبه را ذکر کرد و دلیل گفت پرسیدند که از کجا گفت که از امام بعده
ملازمت اختیار کرد تا از آن ده بزرگ شد وافقه اهل زمان خود گشت ابن زیاد گفته بدم
هیچکس را که مناظره کردی با زفر الا بروی رحم میکردم وی از اصفهان بود و پدرش از اهل
اصفهان کما فی المختار و در مرض موت بوی گفتند وصیت کن گفت چه وصیت کنم نه کسی
را بر من چیزی و نه مرا بر کسی مگر یک درم که در طاق نهاده و قبل از این در مجلس امام تا

وجنایت می آمد و بعد از تعلم باین حالت رسید شکر الله تعالی سعیه کما فی مختصر
الشعبی **ذکر** السید الجلیل الوالی الحفیل البارع فی العلم والعمل اوحد اوره گاو عباد
الله عز وجل الامام **ابو سلیمان داود بن نضیر الطائی الکوفی** رحمه
الله تعالی وی افضل زمانه بود و در ورع و تقوی یگانه در اوایل تحصیل علوم عربیه کرد
و در آن راس و رئیس شد وی فن قرارت از امام اعمش گرفته و حدیث بسیار
کتابت کرد تا در آن مقتدا و مشار الیه شد بعد از آن بصحبت امام پرداخت و بتفقه
مشغول شد و در آن بدرجه قصوی ترقی نمود چنانکه هیچ یکے از اصحاب برو
رتبه تقدیم ننمود بعده عزلت گرفت و در زهد و ریاضت برتبه علیا رسید و کان افقه
اصحاب الحنیفه و چون صاحبین با هم اختلاف می افتاد وی را حکم کردندی و چون
به نزد یکے وی آمدندی پشت بسوی ابویوسف کردی و روے بطرف محمد و با ابو یوسف
سخن نکردی و گفتی استاد ما را تا زنده بود وی حاکمی نگرفت و در آن هلاک شد
و تو خلاف آن کردی پس اگر قول محمد درست تر بودی گفتی قول انیست که محمد
میگوید و اگر قول ابویوسف درست بودی گفتی قول اوست و نام او بر زبان نبردی
مصعف بن المقدام الحنفی گفته شنیدم از امام اعظم که گفت ای ابو سلیمان همه
نمیانم عقل خود را برای احدے مگر برای سخن تو وی چهل سال روزه داشت چنانکه
اهل و عیال او مطلع نشدند و حرفت او خرازی بود وی بیست سال سیصد درم
بر بیت گفته اند که مبلغ چهار صد درم از مادر میراث بوی رسید قریبے سال نفقه
وی از آن شد الکل فے اثر صیف گویند که امام از طیب حلال خود بروی چیزی فرستاد
و در حالتی که کار بروی از فاقه تنگ بود وے قبول نکرد و گفت که ابو حنیفه بمن علم

جلد ثانی

آموخته و این مال حلال ست و اگر از کسی چیزی گرفتی آنرا مقبول کردمی و اکنون چیزی نگرفت کما فی المختار محارب بن دثار گفته که اگر داؤد در امم ماضیه میبود هر آئینه حق تعالی در اخبار وی با اخبار منودی از اعمش و ابن لیلی سماع کرد و ابن عیینه از وی روایت کرد و یحیی بن معین او را ثقه داشته محمد بن حسن گفته که پیش داؤد میرفتم و از مسئله می پرسیدم اگر میدید که در آن احتیاطی و امر از جهت امر دینی اجابت میکرد و اگر میدید که آن از مسایل تاست تبسم میکرد و میگفت ان لنا شغلا کما فی الطبقات وی بیست سال شاگردی امام کرد و در اول کار در دل او حزنی بود غالب پیوسته از خلق میرمید روزی امام و را متغیر دید پرسید گفت که دنیا بر دلم سرد شده و در دل من چیزی پیدا شده که در هیچ کتاب سعی او نمی یابم امام او را باعراض از خلق امر کرد وی بخانه نشست و روی از خلق بگردانید امام فرمود این کاری نیست کار آنست که در میان ایمه بنشینی و بشنوی و هیچ نگوئی وی تا سال چنین کرد بعده گفت که این صبر یکساله کار سی ساله کرد و به صبیت عی آمد و کشایش از وی یافت و روی بریاضت نهاد تا بجدیکه نان شب در آب نهادی و بیاشامیدی و گفتی تا نان خورم پنجاه آیت از قرآن بر خوانم چرا روزگار ضایع کنم بزرگی او را دید که میخندد از وی پرسید گفت سحرگاهان مرا شرابی داده اند که او را شراب انس گویند امروز عید کردم و شادی پیش گرفتم یکبار ترسائی که از همه تر بود بر وی بگذشت امام چیزی بخورد پاره بوی داد با زن صحبت کرد معروف کرخی بوجود آمد کما فی التذکره گویند که کار او بجای رسید که خلق در اوقات نماز حاضر میشدند و از در او تا در مسجد صفها می بستند و انتظار او میکشیدند و بود دیت

او تبرک مینمودند تا دعا کرد که الهی مرا مرض ده تا ساقط شود از من فرض خروج بجماعت تا
مفلوج شد چنانکه انتقال از جای خود نمیتوانست داد و خانه داشت خراب بعض او سایه و
بعض او آفتاب روزی مادر او در کار بود که آفتاب بر سر او آمد و در گرمی افتاده ماند
تا نصف روز مادرش گفت چرا تحویل نرفتی بجانب سایه گفت که اگر برین قادر بودمی باز
جماعت تخلف نکردمی و وی بسیار تمنای مرگ میکردی و گفتی کی در این بند بیچاره آسوده شود
تا ازین خلاص یابم روزی خواهر او نزد امام ابی یوسف رفت و گفت شفاعت کن برادر
من تا روزی با امام صحابت کند که میخورد بجز خشک گوفته امام پیش او رفت و در خانه او
بجز بوریا کهنه ندید فرمود که از دنیا باندکی راضی شده گفت تحقیق بکمتر ازین راضی شده آنکه
بجمع آن مشغول کرده امام گفت من بگویی پس شفاعت ادا کرد گفت از حساب یک طعام میترسم چگونه
جواب دو چیز خواهم گفت امام گفت چه باشد گفت نان آب بتی گفت که حاجت بکاسه افتد و از
دیگر باز بامن روزی رشید گفت که آرزوی افتد دارم اما هیچ راهی باشد که ببینم او را امام گفت مردی آمد
چون در او را گوفتند مادر او بر آمد امام بوی گفت که بداود بگوی که خلیفه با فلان بزیارت او
آمده چون بوی گفت فرمود بخلیفه بگوی که شغل کن بکسی که او از من بهتر است که من نیز مشغولم
بکسیکه از تو بهتر است امام گفت که بوی بگوی بحق علمی که ترا آموخته ام و وی تلمیذ امام بود گفت که
علم مرا باین امر میکنند بعده امام با مادر او گفت حیله کن من ضمان خلیفه شده ام پس وی رفت
پیش او استاد و اشارت کرد به پستان خود و گفت بحق آن شیر که ترا داده ام داود سر با سمان
کرد و گفت الهی تو امر کرده بحق مادر را اذن داد چون در آمدند سلام گفتند خلیفه کیسه زر از دینار
کشید و گفت این میراث پاک است قبول کن گفت اگر از کسی چیزی میگرفتم وصیت امام اعظم
قبول میکردم پس امام از مادر او پرسید که از کجا میخورد گفت از میراث پدر که آنرا پیش بقال مانده

و از آن هر روز چیزی میگیرد و بسیار دعا میکند که الهی چون این مال تمام شود جان
مرا بستانی امام آنرا حساب کرد و نوشت در آخرین روز فنا رمال بعد از نماز فجر بیاران
گفت خبر داود بیارید یکی رفت و خبر آورد که امشب بوقت سحر برحمت حق پیوست
الکل فی المختصر و آن در سنه خمس و ستین و مائه بوده کما فی الطبقات و النفحات و بقولی
در سنه اثنا و مائه در کشف المحجوب آورده که مردم در ایام مرض او از سه شب در منزل او بودند
از خوف فوت جنازه بعضی گفته اند در سجده فوت شده بعد از فوت کثرت و ازدحام
بمرتبه رسید که ذوات الخدور نیز برآمده بودند امام محمد دست بر قبر وی نهاد و گفت
یا داود سجنت نفسک قبل ان تسجن و حاسبت نفسک قبل ان تحاسب
فالیوم تهنی ما کنت ترجو بگریست و مردم را گریه آورد و برگشت کما فی التصحیف
گویند که چون جنازه او برداشتند چندان ازدحام شد که تا وقت غروب آفتاب از روز
دوم بمقبره رسید معه آنکه در نزدیک وی بود یکی از اهل جوار بخواب دید پرسید که خدا با تو چه کرد
گفت مرا پیش خود ایستاده کرد و فرمود نمیدانستی که من طیبم قبول نمیکنم مگر عمل طیب گفتم الهی
میدانی که قادر نبودم بر عمل طیب اما گمان نیک داشتم فرمود چیزی آوردی گفتم آنچه بود
فرمود که نهاده و مرا بآن بیامرزید کما فی المقتصر ذکر امام عالم و مجتهد اعظم الثقه
زمانه و در علم و عمل یگانه ابو علی حسن بن زیاد اللؤلؤی قاضی الکوفه از ابتدای
عمرش سی سال گذشته بود که بتعلیم علم فقه شروع کرد و چهل سال در آن مشغول شد
چنانکه در نیمه شب پشت را بر فراش ننهاد و چهل سال دیگر فتوی نوشته از سبط وی
محمد بن احمد بن الحسن آورده اند که گفت وی جواب مسئله خطا کرد و مستفتی را نمی شناخت
منادی کردند که حسن بن زیاد فلان روز در جواب خطا کرد باید که مستفتی بیاید و از او جواب صواب فرمود

وی بعلم قرأت وطرق آن نیز عالم بوده ودر راه قرأت که با مام ابوحنیفه منسوبست
بوی منتهی ست کما فی الرصیف وی حسن الخلق وقریب الماخذ بود از نصر بن خدار
پرسیدند که حسن بن زیاد فقیه ترست یا محمد بن حسن گفته حسن بن زیاد واللہ که دیدم
حسن بن زیاد را که سوال میکرد از محمد بن الحسن تا غایتی که محمد را دگریه میکرد از تخطیه وی
خود گفت که من از ابن جریج دوازده هزار حدیث نوشته ام که محتاج اند فقها بتمام آن
کما فی المختار یحیی بن آدم گفته که فقیه تر از وی ندیدم وکان محبا للسنة واتباعها
تا آنکه مما لیک خود را کسوت میداد چنانچه خود را از جهت متابعت قول پیغمبر علیه السلام
البسوهم مما تلبسون وکان تخلف الی زفر وابی یوسف فی الفقه کما فی الطبقات
وکان من اصحاب الفقه توفی سنة اربعة ومائتین کما فی مرآت الجنان **ذکر**
امام جلیل وسید جلیل زین زمان ورکن امام الامام العالم العامل مقر المحاسن
والفضایل ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن المبارک الحنظلی المروزی کما فی المختار والرصیف
سمع السفیانین وروی عنه محمد بن الحسن وابن مهدی جمع الفقه والادب والنحو
واللغة والزهد والشعر والفصاحة والورع والانصاف وقیام اللیل والسداد فی رأی
وکان حجة ثقة مامونا کما فی الطبقات سمع مالک بن انس وروی عنه الموطا وکان
کثیر الانقطاع محبا للخلوة شدید التورع وکان ابوه کذلک وروی عن سفیان ان
ان عمره کله ثلثة ایام من ایام ابن المبارک کما فی مرات الجنان وی
روزی می آمد ثوری بوی گفت ای مرد مشرق فضیل گفت وازآن مغرب
آنچه در میان مشرق ومغرب ست وابتدای او چنان بود که وی بر
کنیزکی عاشق شد شبی در زمستان زیر دیوار او استاد ومعشوقه بر

بام تا اذان فجر گفته شد خیال کرد که اذان عشاست چون روز روشن
شد دانست که همه شب مستغرق محبوب بوده است ازین حال متنبه شد
وگفت شرمت بادای پسر مبارک که تمام شب از جهت هوای خود برپا
داشتی اگر امام سوره دراز خواند دیوانه شوی در حال توبه کرد و روی
بعبادت آورد تا بدرجه رسید که مادرش دید در باغ خفته و مار عظیم شاخ
نرگس در دهن گرفته و مگس از وی میراند یکسال حج کردی و یکسال غزا
کردی و یکسال تجارت و نفعش او در بازار تفرقه کردی یکبار در منزلی
فروآمد و نماز شغل کرد اسپ او در کشت سلطانیان شد از آن پس
بر وی نشست گویند که از مرو بشام رفت بجهت قلم که از یکی خواسته بود و
با وی نداده رفت و باز داد الکل فی التذکرة وی گفته هرکه ترک کند ادبی
از آداب اسلام یا سنتی از سنن پیغمبر علیه السلام بیم است برو از سلب ایمان
روزی خواست که انگور بخرد دانه از آن گرفته تا بچشد بعده باز آمد که بی اذن
او گرفته ام طلب صلح کرد وی ابا نمود گفت بدرمی قبول نکرد گفت بده درم
هم ابا آورد تا بصد درم صلح کردند بقال خندید و گمان برد که از جهت
یک دانه او را فریب دادم امام گفت اگر هم ابا کردی تا به پنجهزار درم میدادم
کما فی المختصر ولادت او در سنه ثمان عشرة ومایة بود و موت او در سنه
احدی وثمانین ومایة کما فی المختار یکی ثوری را بخواب دید پرسید
که خدای تعالی با تو چه کرد گفت که رحمت کرد باز پرسید که حال
ابن مبارک چون است گفت که هر روز دوبار بخدای تعالی می آید کما فی القشیریه

211

ذکر الامام والمناقب العالیة والمکارم السامیة الشیخ الجلیل ابو عبد الله سفیان
بن سعد بن مسروق الثوری الکوفی کما فی الترصیف کان سید اهل
زمانه علما وعملا وورعا وزهدا وعمره ست وستون سنة روی
عن عمرو بن مرة وسماك ابن الحرب قال ابن المبارك کتبت عن الف
ومائة شیخ ما منهم افضل من سفیان وهو امیر المؤمنین فی
الحدیث سمع من ابی اسحق السبعی والاعمش وسمع منه الجم الغفیر
وسفیان بن عیینة وابن المبارك والاوزاعی وابن جریج ومحمد بن
اسحق کما فی مرآة الجنان اخذ العلم عن ابی حنیفة ونسخ منه کتبه
وابو حنیفة نهاه عن ذلك ولد سنة سبع وتسعین ومائة ومات
سنة ستین ومائة ورؤی فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال
نظرت الی ربی کفاحا کما فی الطبقات وچون دیوا بعد از مردن
غسل کردند بر جسد وی آیت بند نوشته فسیکفیکهم الله کما فی الشواهد ذکر
شیخ الدیار المصریة وعالمها ابو الحارث ذو المجد المشهور باللیث بن سعد وکان حنفی
المذهب کما فی الطبقات الفقهاء روی عن عطاء وابن ابی ملیکة ونافع قال
الشافعی اللیث افقه من مالك گویند که دخل لیث در سال هشتاد هزار دینار بود
وبر وی زکوة واجب نشدی هرگز فکان من الکرماء الاجواد وکان لایتغدی کل یوم
حتی یطعم ثلثمائة وستین مسکینا وکان یتخذ لاصحاب الفالوذج یغمد فیه الدنانیر
لیحصل لکل من اکل کثیر الاکثر من صاحبه توفی یوم الجمعة منتصف شعبان
واحدی وثمانون سنة قاله الیافعی قال منصور بن عمار اتیت اللیث فاعطانی

الف دینار ولد فی سنة اثنین وتسعین کما فی الطبقات ذکر الامام المسعر
بن کدام الهلالی الکوفی الحافظ روی عن ابی حنیفة وعطا وقتادة
وروی عنه سفیان کان شعبة وسفیان اذا اختلفا فی شیء
قالا اذهب بنا الی المیزان مسعر بن کدام مات سنة خمس وخمسین
ومائة قال مسعر من جعل ابا حنیفة بینه وبین الله تعالی رجوت
بانه لا یخاف ولا یکون له فرط فی الاحتیاط لنفسه کما فی
الطبقات ذکر الامام ابو عبد الله قاسم بن معن بن عبد
الرحمن بن عبد الله بن مسعود الهذلی الکوفی کسی ست که امام
شان بی گفته و نفری هم مسار قلبی وجلاء حزنی کان رجلا نبیلا
قاضیا بالکوفة لا یاخذ اجرا وهو مع تقدمه فی الفقه وتبحره
فیه امام فی العربیة وکان اروی الناس للحدیث والشعر مات
سنة خمس وخمسین ومائة وهو من اصحاب ابی حنیفة روی عنه
محمد بن الحسن وحکی عنه الفراء کان اماما فی السخاء والمروة
کما فی الطبقات ذکر امام السنة وفقیه الامة رئیس المحدثین راس المجتهدین
الامام ابو عبد الله مالک بن انس الاصبحی ولد سنة اربع وتسعین وسمع من نافع والزهری
واخذ القراءة عن نافع و چون میخواست که روایت حدیث کند وضو میکرد و بر فراش
می نشست و ریش را شانه میداد و بوقار تمام و هیبت و اجلال می نشست آنگاه حدیث پیغمبر
را میفرمود از وی پرسیدند گفت دوست میدارم که تعظیم کنم حدیث پیغمبر علیه السلام
را و بود که سوار نمیشد در مدینه با ضعف و کبر سن و میگفت چگونه سوار شویم در شهری که در آن

خمسه رسول خدا اند وزن باشد حافظ ابو عبد الله حمید گوید که در آمدم بر مالک در
مرض موت و سلام کردم می بینم که گریه میکند پرسیدم که چرا گریه میکنی گفت
که چون نگریم و کیست سزاوار تر از من بگریستن والله هر آینه دوست میداریم
که بهر مسئله که او را برای خود ثابت گردانیده ام تازیانه بزنند کاشکی من فتوی
برای خود میدادم در سنه تسع و سبعین و مایة وفات یافت و او را در بقیع
دفن کردند کما فی مرآة الجنان امام بمدینه رفت شبها امام مالک با وی
در مسجد پیغمبر علیه السلام مذاکره علم میکرد بی تعصب تا غایتی که نماز فجر در همان
مجلس میگزاردند و در بعضی اقوال امام مالک رجوع میکرد از قول خود و بقول
امام می آمد وی از تبع تابعین است و وفات او در سبع و سبعین و مایة بود
کما فی الملتقط گویند که امام را بعد از وفات بخواب دیدند پرسیدند که خدای
تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید بسبب گفتن تسبیح که از ذی النورین رضی الله
عنه منقول است که وقت دیدن جنازه گوید سُبحَانَ الحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ
کما فی طهارت القلوب و فی الحدیث یُوشِکُ اَن یَضرِبَ النَّاسُ
اَکبَادَ الاِبِلِ یَطلُبُونَ العِلمَ فَلَا یَجِدُونَ اَعلَمَ مِن عَالِمِ المَدِینَةِ علما
گفته اند که مراد ازین عالم مالک بن انس است و بقولی مراد از آن عالم خامس الخلفاء الراشدین
و اسوة الائمة المهدیین ابو حفص عمر بن عبد العزیز مروان الاموی است کما فی
المصابیح و مادر وی ام عاصم بنت عاصم بن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنهم و
هِیَ البِنتِیَةُ الَّتِی سَمِعَهَا عُمَرُ بنُ الخَطَّابِ فِی اللَّیلِ فِی قِصَّةِ اللَّبَنِ و عمر او چهل سال
بوده و خلافت وی دو سال و پنجماه و پانزده روز بوده است بعد از مدت خلافت صدیق

رضی الله تعالی عنه و وفات او در سنه احدی ومائة بود ذکره الیافعی وله مناقب
مشهورة آورده اند که چون خاک بروی ریختند از آسمان کاغذی فرود آمد بروی
نوشته بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ هٰذَا اَمَانٌ مِّنَ اللهِ لِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ
مِنَ النَّارِ کما فی شَوَاهِدِ النُّبُوَّةِ **ذکر** السید الجلیل والولی الفضیل
ابو علی الفضیل بن عیاض الامام الربانی التمیمی الیربوعی الزاهد صلحاء الدنیا
وعبادها اخذ الفقه عن ابی حنیفة وروی عنه الامام الشافعی اخذ من امام الاعظم واخذ
منه الامام الاعظم وهو امام عظیم نفعنا الله تعالی بهم هیبة الله میگویند که فضیل
بر ابی قبیس بودیم وی گفت که اگر مردی در توکل صادق باشد پس با این کوه
بگوید بجنب هر آینه بجنبد پس سوگند بخدا که آن کوه بجنبش در آید فضیل گفت ای کوه
من ترا مراد نداشته ام پس ساکن شد روی له الشیخان واصحاب السنن وروی
عنه القطان وابن مهدی کما فی الطبقات ابن مبارک گفته نیست بر روی
زمین افضل از فضیل قال الیافعی وی در اوایل رئیس قطاع طریق بود چون اینها
راه میزدندی مال پیش وی می آوردندی وی قسمت میکرد وحصه خود میگرفت
لیکن هرگز از جماعت دست باز نمیداشتی وهر چاکری که جماعت نکردی او را دور
میکردی یکبار کاروانی بزدند مالها بردند یکی از اینها از دزدان پرسید که مهتر شما کجاست
گفتند که آنسوی چشمه آب است وی آنجا بنماز مشغول است گفت وقت نماز نیست گفتند
نفل میگزارد باز گفت با شما طعام نمیخورد گفتند صایم است گفت رمضان نیست گفتند نفل است
آنجا رفت دید که با خشوع وخضوع نماز میکند چون فارغ شد گفت الضدان لا یجتمعان
گفت و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا مرد متحیر شد شبی کاروانی

میگذشت یکی از تنها قرآن میخواند این آیت بگوش او رسید اَلَمْ یَاْنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا
اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ ازین آواز بیفتاد و گفت آن وقت آمد که آه و
بویرانه نهاد و توبه میکرد و میگریست و از حضوم محلی سطلبید تا بجهودی رسید وی گفت
اگر بحلی میخواهی این تل ریگ از پیش برگیر و آن بسیار بود برگرفتن او دشوار مینمود فضیل
از سر عجز پاره پاره میگرفت و بیرون می انداخت چون سخت درمانده شد سحرگاه بادی
آمد و آن ریگ انا پدید کرد متحیر شد و گفت سوگند خورده ام تا زر ندهی بحل نکنم اکنون زیر بالین
زر برار و بده و آنجا خاک نهاده بود فضیل دست بزیر او کرد و مشتی زر بر آورد و باو داد
جهود گفت اسلام عرض کن بر وی مسلمان شد و گفت تا امروز یقینم نبود که دین حق
کدام ست اکنون یقین شد که دین اسلام حق ست از آنکه در توریة خوانده ام هر که توبه
کند بصدق چون دست بر خاک زند خاک زر شود بعده امام بمکه مجاور شد و بسیار اولیا را
دریافت و علم از امام اعظم ابی حنیفه کوفی بیاموخت کما فی التذکره گویند که وی بارها
میگریست و این آیت تکرار میکرد وَبَدَا لَهُمْ مِّنَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَكُوْنُوْا یَحْتَسِبُوْنَ
و بسیار میگریست و این آیت را ترديد میکرد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و میگفت الهی اگر ما را آزمودی فضیحت خواهیم شد و هلاک خواهیم گشت کما فی الاستدراک
و یرا چهل سال آرزوی سکبا بود و نمیخورد شبی خلیفه بغداد پیغمبر علیه السلام را بخواب دید
که میفرماید سکبا را بپز و بر سر خود نه و بفضیل رسان چون فضیل از وی بخورد تو از دوزخ
آزادی نیم شب بیدار شد و از طبخی پرسید گفت یک دیگ سکبا موجود ست خلیفه او را
بر سر خود نهاد و برد را و آمد و در بزد شیخ گفت الخلیفه رنج مبر که من سکبا نخواهم خورد
گفت ای شیخ اگر شما بخورید من از دوزخ نجات یابم و شما را چه زیان بصد زاری و

انجاح مقبول کرد و شبه لقمه از آن تناول کرد و باقی بخلیفه سپرد کما فی العمده فضیل بن
ربیع گوید که هارون شبی حج کرد شبی خفته بودم که آواز در آمد پرسیدم گفتند که خلیفه را
اجابت کن شتاب رفتم و گفتم اگر مرا طلبیدی همانجا می آمدم گفت در دلم چیزی افتاده
میخواهم که عالمی را ببینم گفتم اینجا سفیان بن عیینه است چون در او را کوفتم پرسید گفتم
خلیفه را اجابت کن شتاب برآمد و گفت اگر مرا خبر میکردی حاضر میشدم ساعتی
چند سخن کردند بعده خلیفه گفت بر تو هیچ قرضی باشد گفت آری بیکی گفت بدو ز بس
بفضیل گفت مطلب نشد گفتم اینجا عبد الرزاق بن همام است پیش او رفتم و همچنین
گذشت خلیفه گفت دیگری بنما گفتم اینجا فضیل بن عیاض است چون رفتیم
می بینیم که در غرفه استاده نماز میگزارد آیتی میخواند و تکرار میکند در کوفتم پرسید گفتم
خلیفه را اجابت کن گفت مرا با خلیفه چه کار گفتم سبحان الله آیا بر تو لازم نیست
اطاعت او پس فرو آمد و در بگشاد و باز بالا شد و چراغ را فرو نشاند و بگوشه
خزید و ما دستها بهر گوشه می انداختیم ناگاه کف خلیفه بکف فضیل رسید گفت آوه
چه نرم است اگر فردا از عذاب نجات یابد پس گفت فضیل چون عمر بن عبد العزیز خلیفه شد
سالم بن عبد الله محمد بن کعب و رجا بن حیوة را طلبید و گفت من مبتلا شده ام
ببلای مرا مشورت دهید او خلافت را بلا شمرد و شما او را نعمت میشمارید سالم گفت اگر
نجات میخواهی از عذاب خدای تعالی از دنیا روزه دار چنانکه موت افطار تو باشد و محمد گفت
اگر میخواهی که نجات یابی پیر را پدر شمار و جوان را برادر و خورد کان را پسر باید پدر را احسان
و برادر را برادر مهربانی کن و بر پسر لطف و شفقت نمای و رجا گفت اگر نجات میطلبی
دوست دار مسلمانان را آنچه خود را دوست میداری و مپسند آنچه خود را نپسندی

۲۱۷

و من ترا این نمیگویم لیکن بسیار بر تو میترسم اما با تو کسی هست از امثال اینها که
امر کند ترا بمثل این هارون بگریست چنانکه بیهوش شد چون بهوش آمد گفت
بیفزای فضیل گفت بمن رسیده که عاملی بعمر ابن عبد العزیز گله نوشت عمر
بوی نوشت که ای برادر یاد کن بیداری دوزخیان در آتش و خلود ایشان در وی
این ترا بحق تعالی میکشد در نوم و یقظه و بپرهیز از آنکه قدم تو ازین راه بلغزد
چون بخواند ولایت را بگذاشت و نزد عمر آمد عمر از وی پرسید گفت از جهت کتابت
تو مارمان سخت بگریست و گفت بیفزای گفت ای خلیفه عباس عم پیغمبر علیه السلام پیش
پیغامبر آمد و امارت طلبید فرمود که ای او در امارت حسرت و ندامت باشد در
روز قیامت پس اگر توانی امیر مباش هارون زار زار بگریست و گفت بیفزای
بکن فرمود ای نیکوروی و خوب رای انت الذی [illegible] نگاهدار و بپرهیز از آنکه در دل تو غش
رعیت باشد که پیغامبر فرمود من اصبح لهم غاشیا لم یرح رائحة الجنة
خلیفه بسیار بگریست بعده گفت بر تو هیچ دینی باشد گفت آری دین خدای تعالی
باز گفت که از دین عباد گفت نه خلیفه هزار دینار پیش او بنهاد و گفت بگیر و بر عیال انفاق
کن فضیل گفت سبحان الله من ترا راه نجات می نمایم و تو مثل این مکافات میکنی پس
خاموش شد و ما بدر آمدیم بعده ربیع گفت ای شیخ می بینی که در چه سختی می باشیم اگر قبول
میکردی خوش میشدیم فرمود که این بدان ماند که قومی شتری داشتند و از کسب او میخوردند
چون کلان شد او را کشتند و خوردند همچنین فضیل را کشید هارون چون شنید گفت
شاید اکنون قبول کند باز در آمد فضیل برخاست و بر خاک نشست هارون
پهلوی او آمد و سخن میکرد و جواب نمیداد درین ناگاه داهی پیدا شد و گفت

۲۱۸

شما اسب شیخ را آزرده کردید برو ید از انجا رفتم الکل من سراج الملوک توفی
سنة سبع وثمانين ومائة وآن خلیفه سنة ثلث وتسعين ومائة
وكان الخليفة يصلي في اليوم مائة ركعة ويتصدق كل يوم من
صلب ماله بالف درهم وكان يخضع للكبار ويتادب معهم
والامام ابو محمد سفيان بن عيينة الهلالي سنة ثمان وتسعين
ومائة اخذ عنه الامام الشافعي وسمع منه ابو ثور كما في
مرآة الجنان نقلست که فضیل را پسری بود علی نام از پدر مه بود در زهد و عبادت
و ترس و زهی در مسجد خوارزم خواننده بر خواند و یوم القیمة تری المجرمین آه وی
شنید زعقه بزد و جان داد کما فی النفحات گویند که فضیل او را بسیار شفاعت میکرد
که شبی از رمضان با وی افطار کند وی ابا می آورد تا چهار سال بر وی گفت یکبار
اجابت کرد چون نماز مغرب گزارد علی از مسجد شتابان بخانه شد و شتاب برآمد و
با پدر گفت فضیل مائده پیش نهاد و علی نان جوین از آستین کشید و بر وی نهاد و از و
سیر خورد و نه از نان پدر و نه از مرقه او بعد از فراغ گفت ای فرزند مرا بقدوم خود خوش
کردی و بسبب امتناع حزینم ساختی گفت ای پدر اینهمه از شیر بز داری و وی با را دو
میفروخت و نان میگرفت و از باره او مرقه می پخت و این ترا حلال است و مرا حرام
که این بز چهار سال ست که از زراعت یکی سیر خورده و من میترسم که
در شکم او قوت آن مانده باشد فضیل بگریست و گفت ای پسر مرا
با تش مے وزسته و باک مینداری بعده آن بز را فروخت و
ثمن او را تصدق کرد متوکل بے توشه بنشست

۲۱۹

سله مه اختصار بهتر ۱۲

سله نعره آواز ۱۲

ذکر السید الکبیر الولی الشهیر ذو السیرة الزاهرة والآیات الباهرة العارف بالله
المقرب المکرم ابو اسحق ابراهیم بن ادهم البلخی قدس سره وی را حدیث بسیار است از
اهل کرامت و ولایت است کما فی النفحات مرید خضر پیغمبر است علیه السلام و با امام ابو
حنیفه اختلاطی داشت و علم از وی بیاموخت یک روز نزدیک امام آمد اصحاب او
بچشم تصغیر دیدند امام گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم گفتند این سیادت بچه یافت
گفت بدان سبب که دائم بخدمت رب العزة مشغول میباشد و ما بکارهای دیگر
کشف المحجوب گویند که وی چون بلخ را گذاشت او را پسری بود شیرخواره چون کلان
شد از مادر پرسید گفت پدر ترا در مکه نشان میدهند آن پسر عزم حج کرد چون
بمکه رسید در مسجد حرام در آمد پرسید گفتند که شیخ ما است بطلب هیزم بصحرا رفته
هر روز هیزم می آرد و میفروشد و نان میخورد و بما میدهد [illegible] چون ابراهیم از طوف آمد
پسر [illegible] پیش آمد نیز در دویدن گرفت یاران او بوی گفتند که ما را ازین
[illegible] گفت پندارم که این پسر منست یکی ازین یاران رفت تا تحقیق کند
چون معلوم کرد بوی گفت بیائید تا شما را سوی ابراهیم برم چون آمد بدید سلام کرد
ابراهیم در کنارش گرفت و گفت بر کدام دینی گفت بر دین اسلام گفت الحمد لله
پرسید از علم چیزی آموخته گفت آموخته ام ابراهیم خواست که برود پسر با وی آویخت
و [illegible] فریاد کرد که مادر امان ابراهیم پسر را در کنار گرفت و روی بآسمان کرد و گفت
اللهم اغثنی پسر در کنار او جان داد گفتند ای ابراهیم چه افتاد گفت مهر وی در دلم
[illegible] ندا آمد که یا ابراهیم تَدَّعی مَحَبَّتَنا وَتُحِبُّ مَعَنا غَیرَنا آنگاه دعا
کردم الهی اگر محبت او از محبت تو شاغل شد جان او بردار یا جان من دعای من [illegible]

مستجاب شد و این رباعی را خواند رباعی هجرت الناس طرا فی هواکا ×
وایتمت العیال لکی اراکا × لئن قطعتنی اربا ثم اربا × فما حن
الفؤاد الی سواکا × روزی هیچ نیافت گفت الهی شکرانه این چهار صد رکعت
نماز کنم روز دوم هم چهار صد رکعت پذیرفت تا هفت روز رسید ضعفی قوی در وی
ظاهر شد گفت اگر اکنون هم طعام دهد شاید در حال جوانی درآمد و شیخ را بخانه برد
چون در نگریست نعره بزد گفت چه بود گفت غلام توام و هرچه دارم از آن تست گفت
آزادت کردم و همه را بتو بخشیدم مرا رخصت ده و بعد از آن عهد کرد که الهی بجز تو
هیچکس نخواهم که آب و نان خواستم دنیا را پیش من آوردی نقلست که یکبار در مکه خرما
خرید دو خرما را پیش خود یافت نادانسته آنها را برداشت و بخورد و بعده به بیت المقدس
رفت و در قبه درآمد و روزی آنجا باشید بعد از عصر خادم آمد و همه را برآورد و او متواری
شد و شب آنجا ماند ملائکه درآمدند و گفتند اینجا حس آدمی است یکی گفت که این ابراهیم
بن ادهم است زاهد خراسان دیگری گفت کسیکه هر روز بآسمان عمل مقبول او میرود
گفت آری اما سالیست که طاعت او موقوف است و دعای او مستجاب نشده
پرسید چرا گفت از جهت آن دو خرما بعده ملائکه مشغول شدند و ابراهیم متفکر شد تا یاد
آمد و مشغول شد بنماز تا فجر بعده خادم آمد و در بگشاد ابراهیم برآمد و نماز فجر در بیت المقدس
گزارد و متوجه مکه شد تا بآن مکان رسید در آنجا جوانی دید که خرما میفروشد بروی سلام
داد و گفت اینجا پیری بود گفت او پدر من بود وی از دنیا رفته ابراهیم قصه با این کرد
جوان گفت من حصه خود را بتو بخشیدم و حصه خواهر و والده من از آنها بحلی خواه پرسید
کجا یند گفت در خانه سرای فلان در کوچه فلان وی آنجا رفت و در بکوفت

بجوزه برآمد ابراهیم او را سلام کرد وی اعبدانه رد پرسید که چه حاجت
داری وی قصه بیان کرد گفت بخشیدم دختر را طلبید آن هم بخشید ابراهیم خوش
شد و باز به بیت المقدس رفت و مخفی شد چون شفق غایب شد ملایکه فرود آمدند
و در هوا استادند یکی از آنها گفت اینجا بوی آدمی ست گفت ابراهیم ادهم ابن
خراسان را ده ماست در طاعت بل افضل از او دیگر گفت همانکه قبول نمیشد
عمل او و دعای او مستجاب نمیشد گفت آری اما چون تمرتین از وساقط شدند
حق تعالی طاعت او را قبول کرد و از و راضی شد و بدرجه سابقه رسید ابراهیم
از بهبت خوشی بگریست و گفت ای نفس طیب بخور تا خوش بزیی و خوش بمیری
و خوش مبعوث شوی و وی بعد از آن افطار میکرد یکبار در هفته از طعام حلال
بی شبه چون آخر عمر او شد از چشم مردم نهان شد چنانچه خاک او پیدا نیست که
کجاست چون ابراهیم را وقت وفات رسید هاتفی آواز داد الا ان امان الارض
قد مات خلق متحیر شد که آن چه باشد تا خبر آمد که ابراهیم ادهم بلخی وفات یافت کما
فی التذکره وی در سنه احدی یا اثنین یا ست و ستین وفات کرد کما فی النفحات

ذکر حافی الامام الکامل المکمل العالم العامل الشیخ العارف المعروف بالحافی
ابو نصر بشر ابن الحارث الصوفی الصافی کما فی حاشیه عین العلم وی صحبت فضیل
یافته بود و مرید خال خود بود علی بن خشرم و بعلم فروع و اصول عالم بود کما فی الکشف وی
در فقه عالم بود از ثوری قاله الیافعی ابتدای او آن بود که روزی مست میرفت کاغذی
یافت بر وی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عطر خرید و کاغذ را معطر کرد و بتعظیم جای نهاد
و آن شب بزرگی بخواب دید که او را گفتند برو بشر را بگو طیبت اسمنا

طیبناك وجللت اسمنا فجللناك وطهرت اسمنا فطهرناك فبعزتی لاطیبن اسمك فی الدنیا والآخرة آن بزرگ گفت که بشر فاسق ست مگر بغلط می بینم طهارت کرد و نماز گزارد و بخفت باز همان خواب دید چون سوم بار نیز دید برخاست و او را طلب کرد گفتند بمجلس شرابست رفتم و پرسیدم گفتند مست بیخبرست گفتم بگوئید که فلان کس میگوید ترا پیامی دارم چون بوی گفتند گفت پیام که دارد گفت پیام خدای عزوجل گفت آه عتاب دارد یا خطاب با عقاب برآمد و بشنید در شد و با یاران گفت بدرود باشید که مرا خواندند و رفتم پس توبه کرد و راه زهد پیش گرفت او را گفتند چرا کفش در پا نمیکنی گفت آنروز که آشتی کردم پا برهنه بودم و نیز حق تعالی میگوید زمین را بساط شما کردم و بر بساط پادشاهان ادب نبود با کفش رفتن و امام احمد حنبل بسیار بر وی رفتی تا تلامذه با وی گفتند که تو عالم در حدیث و فقه و مجتهدی و در علوم نظیر نداری هر ساعت پیش وی میروی چه لایق ست گفت آری این علوم بهتر از و میدانم اما او خدای را از من بهتر میداند چون پیش او میرفتی گفتی حدثنی عن ربی بلال خواص گوید که از خضر پیغامبر علیه السلام پرسیدم که در شافعی چه گوئی گفت از اوتاد گفتم که در احمد بن حنبل چه گوئی گفت که از صدیقان ست گفتم که در بشر حافی چه گوئی گفت که از پس او مثل او نبود گفتم ترا بچه سبب یافتم گفت از صحبت بر والده گویند که او را چهل سال آرزوی بریان بود و بهای آن نمی یافت و هرگز آب جوی که سلطانان کنده بودندی نخوردی گویند که تا وی زنده بود هیچ ستور سرگین نینداختی در بغداد

حرمت او را که پا برهنه رفتی روزی ستوری سرگین افگند گفتند مگر بشر نماند تحقیق
کردند چنان بود بعده او را بخواب دیدند از وی پرسیدند حق تعالی با تو چه کرد گفت عتاب
کرد و گفت در دنیا از من چرا چندین ترسیدی اما علمت ان الکرم صفتی
دیگری دید و پرسید گفت مرا آمرزید و گفت کل یا من لم یا کل واشرب یا من
لم یشرب ضعیفه نزد امام احمد آمد و پرسید که بر بام دوک میریسیم و کسان خلیفه
میگذرند و بروشنائی آن مشعله گاه چیزی میریسیم روا بود یا نه گفت بگوی تا کیستی تو که
گفت خواهر بشر حافی احمد زار زار بگریست و گفت این چنین تقوی بجز از خاندان
بشر نباشد و گفت ترا و انبود برادرت چنان بود که هر کجا دست بطعام شبهه بود
دست اطاعت نکردی و گفتی که مرا سلطانیست و آن دل که همه اعضا رعیت او
اندرین بی اجازت او دست بچیزی نبرم الکل فی التذکره توفی سنة سبع عشر
ومائتین قال الیافعی ذکر الامام الفقیه البصیر العالم بالعلوم الکثیر الورع الناصح
ابو سفیان وکیع بن جراح کان یصوم الدهر ویختم کل لیلة القرآن وقال احمد ما رأیت
عینی مثله کما فی مرآت الجنان وهو استاذ [illegible] می کما فی الترصیف یحیی بن معین
گوید کسی از وی فاضلتر ندیدم گفتند ابن مبارک گفت ابن مبارک افضل بود اما من
از وکیع فاضلتر ندیدم کما فی المختار وکان یستقبل القبلة ویحفظ حدیثه
ویقوم اللیل ویسرد الصوم ویفتی بقول ابی حنیفة وقد سمع منه
شیئا کثیرا مات سنة ثمان وتسعین ومائة ذکر ابو محمد سفیان
بن عیینة الهلالی کان یقول اول من اقعدنی فی الحدیث ابو حنیفة
ودرع عنه یکی بروی در آمد و پیش او دو قرص بود از جو و گفت اینها طعام منست

ابن هشام مهلبسال ولد سنة سبع ومایة ومات سنة ثمان وتسعین ومایة الکل فی صفی الطبقات **ذکر** الامام الهمام عافیت بن یزید بن قیس الا ودی الکوفی القاضی امام در تعظیم وی مبالغه بسیار کرده کان رجلاً فطناً وکان ابو حنیفة معجباً به کان لا یلحق بکتبه شیئاً الا یستثبته وکان یقول لاصحابه لا تعجلوا فی المسئلة حتی یحضر عافیة فاذا حضر وافقهم قال اثبتوا وکان من خیار القضاة روی عن الاعمش **ذکر** وهشام بن عروة وابن ابی لیلی توفی سنة ثمانین ومایة

ذکر اسد بن عمرو بن عامر البجلی الکوفی القشیری صاحب الامام واحد الاعلام سمع ابا حنیفة وتفقه علیه وروی عنه شیر بنیشه روایت و فقاهت ممتاز بر سر بر قضا و عدالت المنذر الامام واحمد ونا سیک و وثقه یحیی بن معین وقال انه صدوق هو اول من کتب عن ابی حنیفة الدین او تو الکتب بعون الله وکان فی العشرة المتقدمین کابی یوسف و محمد و ولی قضاء بغداد ابو یوسف الرشید و حج معه روزی امام با اصحاب خود مسئله القا کرده بود صحیح تخریج آن نکرده گروهی امام بزبان تحسین و ستایش گشوده گفت صدقت مات فی سنة تسعین ومایة وقیل فی ثمان وثمانین ومایة **ذکر** الامام العالم العامل صاحب الروایة والدرایة ابو الحسن علی بن مسهر بضم المیم وسکون السین وکسر الهاء من اصحاب ابی حنیفة هو الذی اخذ عنه سفیان علم ابی حنیفة ونسخ منه کتبه وکان ینهاه عن ذلک سمع الاعمش وهشام بن عروة وکان ممن جمع بین الفقه والحدیث کان ثقة مات سنة تسع وتسعین ومایة **ذکر** الامام ابو عبد الله مندل بن علی الکوفی اخو حبان روی عن الاعمش وهشام وکان من اصحاب ابی حنیفة قال سعاد دخلت الکوفة فلم ار احداً اورع من

۲۲۵

جلد ثانی

مُندلٍ وكان جرعًا فاضلًا صدوقًا وهو اقوى من اخيه في الحديث
وتوفي بالكوفة سنة سبع اوثمانين وستين ومائة **ذكر** الامام
العالم الفاضل والفقيه الكامل ابو خالد يوسف بن خالد بن عمر السمتي البصري نور الله تربته
وي در رای وفتوی بصیرت تمام داشت در اوایل شاگرد عثمان فقیه بصره بوده بعد از تعلیم
حدیث وفقه بشرف استفاده از امام موفق شد وی چهل هزار مسئله مشکل داشت که حل
آنها از امام یافت وكان قديم الصحبة للامام كثير الاخذ عنه روى له
ابن ماجة وروى عنه هلال ابن يحيى وابنه خالد قال الطحاوي
سمعت المزني يقول كان يوسف بن خالد رجل من الخيار مات
سنة تسع وسبعين ومائة في رجب وقيل في سنة تسع و
ثمانين **ذكر** قدوة المحدثين عالم متورع تقي نقي ابو عمر حفص
بن غياث المعروف بالنخعي القاضي الكوفي صاحب الامام احد
من قال الامام فيهم انتم مسار قلبي وجلاء حزني هو احد
الثقات روى عنه احمد وابن معتق وابن المديني ويحيى القطان
روى عن الاعمش وابن جريج بن سعيد الانصاري وكان شيخا
عفيفا ولد سنة سبع وعشرة ومائة مات سنة اربع وتسعين
ومائة على الصحيح وولي القضاء سنة سبع وسبعين وله
ستون سنة **ذكر** حفص بن عبد الرحمن البلخي ابو عمر والفقيه
والمعروف بالنيسابوري كان افقه اصحاب ابي حنيفة روى عن
اسرائيل وحجاج ابن ارطاه والثوري ولي القضاء ببغداد ثم ندم واقبل

[illegible]

علی العبادة وکان ابن المبارک اذا قام بنیسابور لا یدع زیارته

ذکر الشیخ العارف ذو الحکم والمعارف ابو علی شقیق بن

ابراهیم البلخی قدس الله روحه ورزقنا فتوحه روی من الامام ابی حنیفة واسرائیل وعباد بن کثیر وروی عنه حاتم الاصم ومحمد

بن ابان البلخی وابن مردویه شیخ سعدیه بود چون قدم در بادیه توکل نهاد همه از تصرف خود بر کشید چنانکه وقت وفات او چیزی نبود که کفن شود صحب ابا یوسف القاضی و قرا علیه کتاب الصلوة ذکره ابو اللیث فی المقدمة الکل فی الطبقات والقرشی

و در نفحات گفته که وی از شاگردان امام زفر است و در صوفیه از تیمیه گفته که شقیق وابیوسف هر دو یکجا علم خواندند و بعده از جدائی یکبار شقیق بحج رفت و بزیارت امام ابیوسف در آمد با جامهای بزو با به امام بوی گفت که ای ابا اسحق تو تا هنوز درین جامها هستی گفت آری من آنچه طلبیدم نیافتم و تو آنچه طلبیدی یافتی پس کسوت دیگر کنی و در مختصر شعبی نیز این حکایت آورده لیکن در و نام ابیوسف نگفته و تاویل این قول چنین کرده که مقصود تو دنیا بوده آنرا یافتی پس مسامح اند حتی و مقصود من غیب است چون او را نیافتم تبدیل کسوت کنم و در نفحات درین حکایت نام امام برده همین تاویل کرده لیکن فیه تشنیع عظیم علی الامام ولا یلیق هو بان تشنعه الشقیق البلخی و هو تلمیذه بهذا التشنیع وهو امام مجتهد صالح ولا یستوی معه احد من اصحاب ابی حنیفة وقد افتخر بانه تلمیذ جاریة ابی یوسف کما فی

٢٢٤

آخر الجواهر ولا يليق ايضا بالشيخ شقيق فانه عالم زاهد عارف
وكيف يقول كلمة يظهر فيها تعظيم نفسه وتحقير غيره والاحرى
بل الصواب ان يقال في توجيهه ان السالك قد يضره في
اثناء سلوكه فعل بعض المباحات والتلذذ بالحلاوات اما
اذا بلغ النهاية فلا يضره شيء من ذلك كما حكى ان
شابا تاب في حضرة الشيخ عبد القادر الجيلاني فامره
بترك اللذائذ والمجاهدة فدخلت عليه امه يوما
فوجدته نحيلا مصفرا من الجوع والسهر ووجدته ياكل قرصا من
شعير فدخلت على الشيخ ووجدت بين يديه اناء فيه عظم
الدجاجة فقالت يا سيدي تاكل لحم الدجاجة ويأكل
ابني خبز الشعير فوضع الشيخ يده على تلك العظام وقال
قومي باذن الله الذي يحيي العظام فقامت دجاجة سوية و
صاحت فقال اذا صار ابنك هكذا فليأكل ما شاء وقال
اليافعي وقد كان الامام ورعا صالحا بلغ رياضته الى
النهاية كما مر فلعله صار مأذونا والشيخ تواضع وقال
في سلوكه بعد ولم اصل الى مرتبتك والله تعالى وعده
گفته كه حق تعالى به دوزخ فرموده كه اي آتش فرمانبردار باش واگر نباشي ترا بنور دل شقيق
بلخي عذاب كنم واگروهي در آتش دنيا بديدي سرگشتى توفي سنة اربع وتسعين ومائة
قاله اليافعي **ذكر** الامام ابو مطيع البلخي صاحب الامام الحكم بن عبد الله القاضي

جلد ثانی

الفقیه روی کتاب الفقه الاکبر عن الامام وروی عن ابن عون وهشام ابن حسان
ومالک ابن انس وتفقه به اهل الدیار وکان بصیرا علامة کبیرا کان ابن المبارک یعظمه
ویجله لدینه وعلمه مات سنة ثمان وتسعین ومائتین وکان قاضیا ببلخ محمد بن الفضل
البلخی گوید که کتابی از خلیفه آمد ودر وی برای والی نوشته واتیناه الحکم صبیا
چون ابو مطیع شنید برپای در آمد وگفت که از حظ دنیا مرتبه رسید که بکفر توجه کرد واین سخن
چند بار تکرار کرد تا امیر بگریست وگفت که من با توام لیکن جرأت نتوانم کرد تو بگو که
واز من ایمن باش امام روز جمعه بر منبر بر آمد وریش خود گرفت وبگریست وگفت کسیکه
این سخن گوید بغیر از یحیی پیغمبر علیه السلام او کافرست همه بگریستند وآنها که کتاب
آورده بودند بگریختند کما فی الطبقات **ذکر** آن بحر مواج واهل بیانه را بشتاب تاج
ابو محمد نوح بن دراج النخعی الا فی الفقیه در اوایل قاضی کوفه بود وبعده قاضی بغداد شد ودر فقه
شاگرد ابی حنیفه بود واز ابن شبرمه وابن لیلی نیز استفاده کرده کما فی الرصیف تفقه علی
الامام زفر وروی عنه وعن الاعمش وسعید بن صور مات سنة اثنین وسبعین ومائة **ذکر**
ابو عصمة نوح ابن ابی مریم الملقب بالجامع لقب به لانه اول من جمع فقه ابی حنیفة وقیل لانه
کان جامعا بین العلوم وی چهار مجلس داشت مجلس آثار ومجلس اقاویل ابی حنیفه ومجلس نحو
ومجلس اشعار مات سنة ثلث وثمانین ومائة کما فی الطبقات **ذکر** امام عالم عارف
ورع ابو الحسن علی بن ظبیان العبسی الکوفی در اول قاضی شرقی بغداد بود وبعده در ایام رشید
قاضی القضات شد وی بر بوریا می نشست بوی گفتند قضات سابق بر بستر می نشستند
گفت آری اما من شرم میدارم که چند مسلمان پیش من بر بوریا نشینند ومن بر بستر مات سنة
تسعین ومائة **ذکر** الامام ابو سعید یحیی بن زکریا بن ابی زائدة الکوفی الهمدانی

الوداعی افقه وحفظ اهل زمان خود بود در غایت ورع ودیانت شرف صحبت
امام وابن ابی لیلی یافته ودر صد هشتاد وسه یا چهار وفات یافته کما فی الترصیف
روی عنه احمد بن حنبل وابن معین وقتیبه وابوبکر بن ابی شیبه والحسن بن عرفه
قال ابن معین انتهی العلم الی ابن عباس فی زمانه الی الشعبی فی
زمانه ثم الی یحیی بن ابی زائدة فی زمانه وکان اصحاب
ابی حنیفة الذین دونوا الکتب ومات بالمدینة قاضیا

ذکر یحیی بن سعید القطان کان یفتی بقول ابی حنیفه سمع مالکا وابن عیینه وشعبه
وروی عنه احمد وابن المدینی وابن معین وی تا بیست سال هر شبانروزی ختم قرآن میکرد
تا چهل سال از وی زوال در مسجد فوت نشد وی نماز عصر میگزارد وانگاه بمناره مسجد
تکیه میکرد وپیش او ابن مدینی وابن خلال واحمد می ایستادند واز حدیث میپرسیدند تا
مغرب بکسی نمیگفت که بنشین ونه ایشان می توانستند که بنشینند از هیبت وجلال
او وکان مامونا ولد سنة مائة وعشرین وتوفی سنة ثمان
وتسعین ومائة

ذکر الامام ابو زید حماد بن دلیل احد الاثنی عشر
من اصحاب الامام الذین المشار الیهم انهم یصلحون
للقضاء حدث عن ابی حنیفة والثوری والحسن بن
عمارة روی عنه احمد بن ابی الحواری واسحق واسد
الکل فی الطبقات چون از شیخ فضیل عیاض مسئله پرسیدندی
فرمودی که از ابی زید بپرسید

ذکر امام عالم ناصح عمر بن ذر در فقه از
ائمه بود ودر امام از وی حدیث روایت کرده وی وعظ میگفت وامام بمجلس

لا گفت ابن معین منتهی شد علم تا ابن عباس در زمان آن تا شعبی در زمان آن پس تا یحیی پسر ابی زائده در زمان وی بود و از یاران ابی حنیفه آن کسانیکه تصنیف کردند کتابها را و مرد در مدینه در حالت قضا ١٢

او حاضر شد روزی این مناجات کرد اللّٰهم ان کنا عصیناک فقد کنا
من معاصیک ابغضها وهو الاشراک بک وان قصرنا فی بعض طاعتک
فقد اتینا منها باحبها الیک وهو شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
عبده ورسوله امام حاضر بود گفت ای عمر بعد از تو وعظ گفتن حرام است واز این مناجات
بغایت مسرور گشت **ذکر** شیخ فقیه ربانی عبد الکریم بن محمد جرجانی از امام
روایت دارد **ذکر** امام حمزه قاری از قراء سبعه از امام روایت بسیار دارد
بغایت بزرگ بوده بکمالات صوری ومعنوی آراسته در جامع القراءة
گفته که روز آدمیان میخواندند و در شب جنیان اکل فی التصنیف **ذکر** زید بن
هارون الواسطی الامام الکبیر ابو خالد سمع ابا حنیفة ومالکا والثوری وا
لحماد بن روی عنه ابن معین وابن المدینی واتقوا واثنوا علیه
وهو هاشم معروف بطول صلوة اللیل والنهار توفی سنة
خمس ومائتین **ذکر** عبد الله ابن ادریس وابو محمد الاودی
الکوفی سمع اباه وابن سعید والاعمش وابن جریج والثوری
وشعبة روی عنه مالک وابن المبارک واحمد وکان ثقة فی
کل شیء روی عن ابی حنیفة چون بروی موت نازل شد دختر
وی بگریست گفت گریه مکن که من درین خانه چهار
هزار بار ختم قرآن کرده ام مات سنة اثنین وتسعین ومائة **ذکر**
شریک بن عبد الله القاضی ابو عبد الله الکوفی ممن
صحب الامام واخذ عنه وکان ابو حنیفة یقول هو کثیر

العقيلي وسمع الاعمش وابن ابي شيبة وروى عنه ابن المبارك ويحيى بن
سعيد ولي القضاء بواسطة ثم بالكوفة ومات بها سنة سبع او ثمان
وسبعين ومائة **ذكر** شعيب بن اسحاق القرشي الدمشقي من اصحاب
ابي حنيفة كان في طبقة الاوزاعي والوليد بن مسلم روى له الشيخان و
قال احمد ما اصح حديثه وثقه وروى عنه الليث وتوفي سنة ثمان و
تسعين ومائة **ذكر** ابراهيم بن ميمون الصائغ المروزي يروي عن
ابي حنيفة وعطاء وروى عنه حسان ابن ابراهيم وكان فقيها فاضلا
وقتله ابو مسلم الخراساني بمرو سنة احدى وثلثين ومائة قال ابن
المبارك لما بلغ ابا حنيفة قتله بكى حتى ظننا انه سيموت وسببه
انه كلم ابا مسلم بكلام غليظ فاخذه فاجتمع عليه فقهاء خراسان
وعبادهم حتى اطلقوه ثم عاوده فزجره ثم عاوده وقال ما اجد
شيئا اقوم به لله تعالى افضل من مجاهدتك وانما جاهدتك
بلساني ليس في قوة يدي ولكن يراني الله تعالى وانا ابغضك
فيه فقتله رحمه الله تعالى **ذكر** اسرائيل بن يونس بن اسحاق
الكوفي ابو يوسف سمع من ابي حنيفة وجده روى عنه
وكيع وابن مهدي وثقه احمد ويحيى ولد سنة مائة ومات سنة
ستين ومائة قيل احدى وستين ومائة وقيل احدى وستين روى له الشيخان
ذكر ضحاك ابن مخلد ابو عاصم من اصحاب الامام هو المعروف
بالفيل كان فقيها ثقة مات بالبصرة سنة اثنى عشرة ومائتين

ذکر زهیر ابن معاویة ابو خیثمة الکوفی وهو ابن سبعین سنة
من اصحاب الامام سمع الاعمش وطبقته روی عنه القطان سفیان سگفت
میت در کوفه شد او وثقه ابن معین مات سنة سبع و اربعین وقیل ثلثین وسبعین ومائة
ذکر عمر ابن المیمون البلخی ابو علی قدم بغداد وجالس ابا حنیفة وتفقه
علیه وکان محموداً فی ولایته مذکوراً بالعلم والحلم والصلاح والفهم
وهو ثقة روی عنه ترمذی حدیثاً واحداً مات سنة احدی وسبعین
ومائة ذکر نعیم ابن حماد الامام الکبیر روی عن ابی حنیفة فرضیة
الوتر هذا هو الخزاعی شیخ البخاری وابن معین کان من الثقات
وممن اعلم الناس بالفرائض مات سنة تسع وعشرین ومائتین الکل
فی الطبقات بدانکه این جماعه مذکوره اجلاء اصحاب امام بودند وکبرای علمای امت
سید الانام وعلمای مشایخ روزگار وکمل اولیای نامدار تا ذکر سائر تلامذه امام
بیش او تست که این رساله تحمل آن شود یا متکفل ذکر جمیع ایشان فلله در امام جلیل
جمیل ملین دین فهو کما کان استاذ الائمة العلم والفتوی
کذلک کان شیخاً لاهل الورع والتقوی فهو المرجع للفقهاء
والمربی لاطفال الطریقین وویل لمن طعن فیه او فی مشربه
کما قیل لا ولی فی مذهبه فان ما ذکرنا انفا یبطله وسنذکره
ایضا ما یقلعه وکفاک شاهداً علی بطلانه ما اشتهر ان
مشائخ دیار ما وراء النهر والروم والسند والهند باسرهم
کانوا مقلدین له وما تواتر ان ائمة المذاهب باجمعهم ظلوا

متمذهبين له اولمن يتمذهب وناهيك دليلاً مبيناً على وهنه ما تقرر ان عيسى عليه السلام اذا نزل من السماء حكم بمذهبه وابن كثير للشالب را در رشتهای کتابت ابن مناقب اشتیاق بسیار بدیدن جمال نامدار حضرت امام بود تا در شب چهارشنبه سیزدهم ربیع الآخر سنه سبع وتسعین وتسعمائة بخواب دیدم که در محلی استاده ام وتختی معلق در هوا پیدا شد و بالای آن مردی نشسته جسیم و سخت روشن با محاسن سفید ولباس فاخر وسپید در برش با فرجی ودستار عظیم وجمعی کثیر زیر آن تخت فراهم آمده همه با روی منور وعمامه کلان ومن از عظمت وشوکت آن شخص متحیر گشته ملهم شدم یا گفتند که این امام اعظم است وآن تخت بجانب قبله متوجه شد چنانکه چون برق لامع از چشمم غایب شد رضی الله تعالی عنه وارضاه وجعل فرادیس الجنان مسکنه ومأواه وثبتنا فی اتباع غیبه بمتابعت شریف اقواله ورزقنا جرعه من کاس محبته بکریم احواله

ذکر ابو سليمان موسى ابن سليمان الجرجاني كان فقيهاً بصير المذهب سماع حديث دارد از ابن مبارک وابی یوسف ومحمد

ذکر معلى بن منصور الرازي ابو يعلى الحافظ روى عن ابي يوسف ومحمد الكتب والامالي وشاركه في ذلك ابو سليمان الجرجاني وهما من الورع والدين وحفظ الفقه والحديث بمنزلة الرفيعة عرض عليها المأمون القضاء فلم يتقلدا له وروى عن مالك والليث وحماد وابن عيينة روى عنه ابن المديني وابو بكر ابن شيبة و

البخاري في غير الجامع وكان صدوقاً صاحب رأي وحديث وفقه مات سنة احدى عشرة ومائتين وبلغ ابو سليمان ثمانين سنة

ذكر محمد بن سماعة التميمي ابو عبد الله الامام احد الثقات حدث عن الليث بن سعد وابي يوسف القاضي ومحمد بن الحسن وكتب النوادر عنهما وهو من الحفاظ ثقات توفي ثلث وثلثين ومائتين وله مائة وثلث سنين قال القاضي بلغ مائة وخمس سنين وهو يركب الخيل ويفتض الابكار قال ابن معين لو كان اهل الحديث يصدقون في الحديث كما يصدق محمد بن سماعة في الرأي لكانوا فيه على نهاية وكان يصلي في كل يوم وليلة مائتي ركعة ولما مات قال يحيى ابن معين اليوم مات ريحانة اهل الرأي وقال مكثت اربعين سنة لم تفتني التكبيرة الاولى الا يوماً واحداً مات فيه امي ففاتتني صلوة واحدة مع الجماعة فقمت وصليت خمساً وعشرين صلوة فغلبتني عيني فاتاني آت فقال يا محمد قد صليت خمساً وعشرين صلوة ولكن كيف لك تأمين الملائكة وله كتب مصنفة واصول في الفقه وله كتاب ادب القاضي والمحاضر والسجلات الكل في الطبقات كيا روی روزه وصال داشت بعده در دو رکعت ختم قرآن کرد و هنگام سحر دختر دوشیزه را جماع کرد و او را ثیب ساخت و در آنوقت نود ساله بود کما في الصوفيه

٢٣٥

کرد و در آنروز مادر من پس فوت شد مرا یکنماز بجماعت پس ایستادم و گزاردم پانزده نماز پس غلبه کرد چشم من پس آمد مرا آینده و گفت ای محمد گزاردی پانزده نماز لیکن نیست ترا آمین گفتن ملائکه و او را کتب هاست مصنفه و اصول در فقه و او را کتاب ادب القاضی و محاضر و سجلات است

ابن هم در طبقات

ذكر امام فاضل حسن ابن مالك تفقه على ابي يوسف القاضي وتفقه عليه محمد بن شجاع قال الصيمري ثقة في رواية عزيز العلم واسع الدراية توفي في سنة اربع ومائتين **ذكر** الحسين بن الحفص ابو محمد الهمداني الاصفهاني تفقه على ابي يوسف القاضي وهو الذي نقل فقه ابي حنيفة الى اصفهان وافتى بمذهبه رواه مسلم في صحيحه كان دخله في كل سنة مائة الف دراهم وما وجبت عليه زكوة قط وكانت جوائزه على المحدثين والفقهاء اهل الفضل مات سنة عشر ومائتين **ذكر** ابراهيم بن الجراح الكوفي القاضي نزيل مصر تفقه على قاضي القضاة ابي يوسف وسمع منه الحديث قل كتب الامالي عنه عن ابي الجعد وغيره توفي بالمصر في المحرم سنة سبع عشرة ومائتين **ذكر** ابراهيم بن يوسف بن ميمون الفقيه اخو عصام ومحمد وهذا هو الامام الكبير والمشهور وكثير المحل عند اصحاب ابي حنيفة وشيخ بلخ وعالمها في زمانه لزم ابا يوسف حتى برع وروى عن سفيان ابن عيينة واسمعيل بن علية وحماد ابن زيد وروى عن مالك ابن انس حديثا واحدا عن نافع عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه كل مسكر خمر وكل مسكر حرام وكان شيخا فقيها جليلا من اصحاب ابي حنيفة طلب الحديث بعد ان تفقه في مذهبهم فادرك ابن عيينة ووكيعا

جلد ثانی

وَكَانَ اَبُو عِصْمَةَ عِصَامُ ابْنُ يُوسُفَ رَفَعَ يَدَيْهِ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَعِنْدَ رَفْعِ

الرَّاْسِ مِنْهُ وَكَانَ اِبْرَاهِيمُ هٰذَا لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْئٍ مِنْهُمَا

وَكَانَ شَيْخَي بَلْخٍ فِي زَمَانِهِمَا غَيْرَ مُدَافِعَيْنِ مَاتَ سَنَةَ اِحْدٰى

وَاَرْبَعِيْنَ فِي اَوَّلِهِمَا وَقِيْلَ سَنَةَ تِسْعٍ وَتِسْعِيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَعِصَامٌ

يَرْوِي عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ وَسَعِيْدٍ وَالثَّوْرِيِّ وَكَانَ صَاحِبَ حَدِيْثٍ

مَاتَ سَنَةَ خَمْسَ عَشَرَ وَمِائَتَيْنِ الْكُلُّ فِي الطَّبَقَاتِ وی چون فقیه

درین شد هر روز بعد نماز فجر گرد بلخ میگشت و قبور حربه را تعمیر میکرد و طرق و قناطیر

خراب را اصلاح میداد و تعاهد ضعفا میکرد و از ارامل و جیران دور بلخ مسجدی بود

روی بویرانی نهاده و گرد او ویران گشته و اهل او رفته آنجا امام هر ظهری میرفت

و بانگ نماز میگفت و فقهای شهر و زهاد او آنجا حاضر میشدند و نماز درس او میگزاردند

و در آن زمان در بلخ جز عالم فقیه را والی نمیکردند یکبار امیر بلخ آمد و بفقها گفت که

مرا چند مشکل است آمده ام تا از امام شما به پرسم که او نزد من نمی آید گفتند او نزد کسی

نمیرود گفت من میروم گفت ترا دستوری نخواهد داد اما در وقت ظهر در آن مصلا

برو و بعد از فراغ بگو رحمک الله که وی سایل را چندین التفات میکند وی همچنین

کرد و بعد از جواب مشکلات عرض کرد که من امیر بلخم هیچ حاجت هست وی بگریست

و گفت بلی آب در دن من همه خون شده است که من یکی از لشکریان ترا دیده ام

که باز بکبوتر انداخت و او از زهر چنگل او در خاک می غلطید و او رحم نمیکند امیر حکم

کرد که بعد ازین هیچ یکی باز و سگ و شکاری و جارحی از جوارح نگاه ندارد گویند

که چون برای نماز بدر می آمد محبره با خود بر میداشت تا اگر مستفتی در راه طلب فتوی کند

۲۳۷

عصام روایت میکند از ابن مبارک و سعید و ثوری و بود صاحب حدیث مرد در سال پانزده و دو صد این همه در طبقات است

درنگ نشود واگر در وقت تنگی میبودی بعد از نماز فتوی میداد نقلست که روزی امام با اصحاب خود نشسته وحاتم زاهدی نزد وی بود حاتم را گفت که نماز بسنت میدانی گفت آری فرمود چگونه گفت اول وطهارة میکنم طهارة ظاهره وباطنه پاک میکنم دل را از حب دنیا وریاست وثنا خلق وازبغض وحسد ومسجد روم پیاده ذلیل واستاده میشوم بحضور حضرت جبار ومی بینم کعبه را امام خود ومقام خلیل را نزدیک سینه وبهشت را در راست ودوزخ را در چپ وصراط را در برابر وملک الموت را در قفا وپروردگار را مطلع بر خود ونیت نماز میکنم وتکبیر تعظیم میگویم ونماز تا آخر یاد کرد الکل فی المختصر وچلپی نوشته که عصام از وی پرسید که چند مدت ست که چنین نماز میکنی گفت که مدت سی سال ست انگاه عصام بگریست وگفت که من یک نماز چنین نگزارده ام توفی عِصَامُ سَنَةَ خَمْسَ عَشَرَةَ وَمِائَتَيْنِ **ذكر** اِسْحٰقَ ابْنِ الْفُرَاتِ بْنِ الْجَعْدِ اَبُوْ نُعَيْمِ الْكِنْدِيِّ الْمِصْرِيِّ الْقَاضِيْ وُلِدَ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلٰثِيْنَ وَمِائَةٍ وَاَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ اَبِيْ يُوْسُفَ الْقَاضِيْ وَكَانَ مِنْ كِبَارِ اَصْحَابِ مَالِكٍ وَرَوٰى لَهُ النَّسَائِيُّ بِمِصْرَ وَمَاتَ سَنَةَ اَرْبَعٍ وَمِائَتَيْنِ **ذكر** بِشْرِ بْنِ غِيَاثِ الْمَرِيْسِيِّ الْمُعْتَزِلِيِّ الْمُتَكَلِّمِ اَخَذَ الْفِقْهَ عَنْ اَبِيْ يُوْسُفَ وَبَرَعَ فِيْهِ وَنَظَرَ فِي الْكَلَامِ وَالْفَلْسَفَةِ مَاتَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَعِشْرِيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَقِيْلَ تِسْعَ عَشَرَةَ كَمَا فِي الطَّبَقَاتِ وی قایل گشت بخلق قرآن در شب وفات او سال هژدهم ودویست یکی جوانی را بخواب دید که از وی پرسید گفت چون شب بشر را دفن کردند دوزخ بر وی حمله کرد ما همه برشدیم

يعنى معتزلی صاحب کلام گرفت علم فقه را از ابو یوسف وغالب گشت در آن ونظر کرد در کلام وحکمت مرد در سال هژدهم ودویست ودو ... وگفته ... نوزدهم چنانچه در طبقات ...

كما في فصل الخطاب **ذكر** بشر بن الوليد الكندي القاضي احد
المشاهير من اصحاب ابي يوسف خاصة اخذ الفقه عنه وسمع
مالك بن انس قال بشر كنا عند ابن عيينة فاذا اورد علينا
مسئلة مشكلة يقول ههنا احد من اصحاب ابي حنيفة فقال بشر
وكان جميل المذهب حسن الطريقة صالحا دينا حسنا في الحكم وحمل
الناس عنه من الفقه والنوادر والمسائل ما لا يمكن جمعها كثرة
كان ينقد ما عند ابي يوسف وروى عنه كتبه وكان يصلي
في كل يوم مائتي ركعة بعد ما شاخ قال السلمي سألت الدارقطني
عن بشر فقال فقيه مات سنة ثمان وثلثين ومائتين وكان
قاضيا بمكة في زمان المأمون **ذكر** ابو الحسن الجوهري
علي بن جعد بن يوسف بن يعقوب القاضي استخلفه ابوه
على القضاء وكان يقضي معه وهو خليفة ابيه في الجانب الغربي
من بغداد فلما مات ابو يوسف امر هارون ابن يوسف على القضاء الى ان مات
توفي سنة اثنين وتسعين ومائة وروى كتاب الآثار عن ابي حنيفة **ذكر**
فرخ مولى ابي يوسف القاضي تفقه عليه وروى عنه احمد ابن ابي عمران وكان تفقه قال الطحاوي
ثنا ابن ابي عمران ثنا فرخ قال كان ابو يوسف القاضي اذا استاذن عليه رجل يكره دخوله
عليه وضع اسه وقال له قل له قد وضع اسه ليظن انه قد نام من اصحاب ابي يوسف اي الامام
وهو صغير وحضر جنازته وقال ما رأى باك اكثر من يوم مات ابو حنيفة سمع منه مسلم وروى عنه البخاري
وابو داود ولد سنة ست وثلثين ومائة وتوفي سنة ثلثين ومائتين ببغداد قال اسحاق

فی جبازته اخبرنی علی انه قعد نحو سبعین سنة او ستین یصوم یوما ویفطر یوما الکل فی الطبقات ائمه حدیث چون احمد بن حنبل ویحیی بن معین وبخاری وابو زرعه وابراهیم حربی وبغوی از وحدیث گرفته اند وتوثیق او کرده اند ودر دویست وسی وسه فوت شد **ذکر** ابو الفضل جعفر ابن یحیی بن خالد البرمکی که جامع بود میان فصاحت وبلاغت وسماحت وفقاهت کما فی التصنیف **ذکر** هلال ابن یحیی الرازی البصری اخذ العلم عن ابی یوسف وزفر والحدیث عن ابی عوانة وعنه اخذ بکار ابن قتیبة له مصنف فی الشروط وکان مقدما فیه وله احکام الوقف مات سنة خمس واربعین ومائتین **ذکر** ابراهیم بن داود بن حازم الملقب بنجم الدین ابراهیم بن رستم ابو بکر المروزی احد الاعلام تفقه علی محمد بن الحسن وروی عن ابی عصمة نوح ابن مریم المروزی واسد ابن عمرو البلخی وهما تفقها علی ابی حنیفة تفقه علیه الجم الغفیر وسمع من مالک والثوری وسعید وحماد ابن سلمة واسمعیل ابن عیاش قدم بغداد غیر مرة فروی عنه امام ائمة الحدیث ابو عبد الله احمد ابن حنبل وابو خیثمة زهیر ابن حرب عرض علیه المامون القضاء فامتنع وانصرف الی منزله وتصدق بعشرة الاف درهم مات بنیسابور یوم الاربعاء لعشر بقین من جمادی الاخری سنة احدی عشرة ومائتین **ذکر**

الشیخ الامام الاجل وحید عصره وفقیه دهره احمد بن حفص المعروف
بابی حفص الکبیر الامام المشهور اخذ العلم عن محمد بن الحسن وله
اصحاب لا یحصون کثیرة ذکر السمعانی بخارخوهی قریة من بخارا
فیها جماعة من الفقهاء من اصحاب ابی حفص الکبیر قال شمس
الائمة قدم محمد بن اسمعیل البخاری صاحب الجامع الصحیح
البخاری فی زمن ابی حفص الکبیر وجعل یفتی فنهاه ابو حفص
وقال لست باهل له فلم ینته حتی سئل عن صبیین شربا من لبن
شاة او بقرة فافتی بثبوت الحرمة فاجتمع الناس واخرجوه الکا
من الطبقات نقلست که ابو حفص وخلف وابو سلیمان هر سه پیش امام بابی تحصیل
میکردند وهرچه ایشان سالی یاد میگرفتند ابو حفص بماهی یاد گرفتی وهرچه ایشان بماهی
یاد میگرفتندی در هفته یاد گرفتی وایشان یاد مینوشتند وخواجه مینوشت پرسیدند
که من در سینه مینویسم گفتند همچنان ست اما اگر ننویسید از شما یادگاری ماند گفت مرا
بر راه آسیت میترسم که مبادا در کشتی آب آید وتر کند الحاح کردند خواجه نوشت چون ایشان
اجازت فتوی یافتند خلف ببلخ رفت وابو سلیمان بسمرقند وخواجه بکشتی نشست چون
از زبان خواجه رفته بود آب در آمد وکتب تر شدند خواجه بلب آب آمد وکسی ابه بخارا فرستاد
سا خنگی آوردند خواجه همه را یاد نوشت چنانکه الفی و وادی مقدم و موخر نشد الا در سه مسئله
یا در پنج و در بخارا قحط سالی بود چنانچه خروار گندم بصد دینار میفروختند خواجه بخزینه درآمد
گفت خزینه بگشایی و گندم بخر اهل بخارا زبان طعن بگشودند خواجه فرمود که تا ندا کردند که خواجه
خروار خود نهاده ست تا نرخ چنان قرار یافت باز گفت که گندم بخرند و بهشتاد فروشند

٢٤١

وهمچنین تا بده دینار رسید خواجه بخازن گفت بیا به بینم که سود چه شد خازن گفت
تهی شد خواجه گفت که اندیشه مکن که ما خزینهٔ آخرت پر کردیم الکل فی المسعودی چون
در مجلس او بسیار حاضر میشدند اما از و چیزی نمی پرسید خواجه بوی گفت مدت دراز
شد که می آئی و نمی پرسی گفت که در مجلس شما از هیبت چهار سخن که از شما شنیده ام
می آیم یکی آنکه از پیغمبر علیه السلام شنیدم یکی العالم و المتعلم فی الاجر سواء دگر
اِنَّ مجلسَ العالِمِ ینزلُ فیه رحمةٌ من السماءِ و ینادی منادی الله
یقولُ انّی قد غفرتُ ذنوبکم و بدّلتُ سیّاتکم حسناتٍ ارجعوا
مغفورین دیگر النظر الی وجه العالِم عبادةٌ ابوحفص بگریست و گفت
آری همچنین ست اما نه در روی عالمی چون من بلکه در روی عالمی چون خلف بن
ایوب وی از بخارا ببلخ آمد و در مجلس خلف حاضر شدن گرفت چون بسیار شد
خلف از وی پرسید وی همان گفت خلف را نیز بگریست و گفت آری اما نه در روی
عالمی چون من بلکه عالمی چون ابی حفص یکبار خواجه خواست که خانه بنا کند و وقف
سازد و گفت که مؤنت بنا او چند باشد گفتند هشتاد هزار درم وی همه را تصدق
کرد و گفت میترسم که متولی مخالفت شروط کند و در آتش در آید و نیت من تقرب
ست کما فی مختصر الشعبی محمد بن طالوت والی بخارا خواست که زیارت خواجه
کند گفتند مکن و الا از هیبت سخن نتوانی کرد وی رفت و خواجه میان ظهر و عصر مشغول
بنماز بود بعد از فراغ در آمد و سلام کرد و پیش او بنشست اما از هیبت او زبان او
بسته شد امام گفت چه حاجت داری وی جواب نتوانست کرد بعده برخاست و رفت از وی
پرسیدند گفت همچنان بود چون چشم بر من فراز کرد حیران و بیهوش گشتم یکبار در سینه

سبز دهم دویست فرموده که اگر در بهشت سال شیرم نزد یک خدای تعالی بهم
چیز دارم بعده در سال هژدهم رحلت فرمود رحمة الله علیه کما فی فصل الخطاب

ذکر اسمعیل بن ابی سعید ابو اسحق الطبری الاصل الجرجانی یعرف بالشالنجی من اصحاب محمد بن الحسن روی عنه وعن ابی عیینة ویحیی القطان روی عنه الضحاک بن الحسین الاستراباذی الازدی الفقیه وابو العباس احمد بن عباس المسعودی صنف فی فضائل ابی بکر وعمر وعثمان رضی الله تعالی عنهم قال السمعانی امام فاضل صنف کتبا فی الفقه وصنف کتاب البیان فی الفقه قیل رد فیه علی محمد بن الحسن یحکی کل مسئلة ثم یرد وکان احمد بن حنبل یکاتبه قال احمد بن حنبل اما اسحق ابن راهویه فلم تر مثله اما اسمعیل بن ابی سعید فهو فقیه عالم مات سنة ثلثین ومائتین وقیل فی سنة ست واربعین ومائتین

ذکر ایوب بن الحسن الفقیه الزاهد ابو الحسن النیسابوری تفقه علی محمد بن الحسن مات سنة احدی وخمسین ومائتین وکان من خواص اصحابه السید الجلیل ابراهیم بن محمد بن سفیان وکان مجاب الدعوة

ذکر سلیمان ابن شعیب من اصحاب محمد بن الحسن وله النوادر سمع روی عنه الحافظ ابو جعفر الطحاوی مات سنة ثمان وسبعین ومائتین

ذکر عیسی ابن ابان الامام الکبیر تفقه

محمد بن الحسن قيل انه لزمه ستة اشهر كان حسن الوجه قوي
الحفظ للحديث قال الطحاوي سمعت بكار بن قتيبة يقول
سمعت هلال بن يحيى ما في الاسلام قاضي افقه من عيسى بن
ابان في وقته قيل كان لنا قاضيان لا مثل لهما اسمعيل بن حماد
وعيسى بن ابان وله كتاب الحج قال ابو حازم القاضي ما رأيت
قط فقيهين كل واحد منهما يوجب لصاحبه كايجابه لنفسه
غير محمد بن سماعة وعيسى بن ابان مات سنة عشرين ومائتين

ذكر محمد بن المقاتل الرازي قاضي الري من اصحاب محمد
بن الحسن روى عن مطيع وحدث عن وكيع وطبقته

ذكر نصر بن زياد ابو محمد قاضي نيسابوري تفقه على محمد بن الحسن
وسمع ابن المبارك وكان كوفي المذهب مات سنة ثلث وثلثين
وهو ابن ست وثمانين سنة وكان يأمر بالمعروف وينهى
عن المنكر ويقوم الليل ويصوم اثنين والخميس والجمعة

ذكر قدوة المجتهدين في عصره وعمدة المتورعين في دهره الشيخ
الامام خلف بن ايوب البلخي من اصحاب محمد وزفر وله مسائل
منها لا اقبل شهادة من يتصدق على السائل في المسجد قال
ابن سلمة لو جمع علم خلف لكان في زاوية من علم علي الرازي
الا ان خلف بن ايوب ظهر علمه صلاحه وتفقه على
ابي يوسف ايضا واخذ الزهد عن ابراهيم بن ادهم وصحبه مدة

وروی عن اسد بن عمرو سمع من اسرائیل روی عنه احمد و
یحیی توفی فی سنة خمس ومائتین وفی روایة خمس عشرة
وفی روایة عشرین الکل فی الطبقات یکبار شیخ امر شد چون
وقت نماز شد بیاران میگفت که تا بقیام وتکبیر مرا یاری کنید بعده بگزارید همچنین
کردند وامام چون صحیحان نماز میکرد وبعد از سلام افتاد از وی پرسیدند لا قوام
للمرض مع الله تعالی گویند که یکبار زنبوری او را در نماز گزید وخون او روان شد
پسر او بانگ برآورد که بابا وضوئیت شکست بعده دید که خون در گردن افتاد گفت مرا
شعور نبود تا تو فریاد کردی ومیفرمود که بعد از نماز استغفار میکنم چنانکه کسی از زنا وخمر
برخیزد واین از آنجهت ست که نماز را معصیت می پنداشت بلکه از سبب تقصیراتی که
قلما یخلو العبادة عنها کما قال تعالی کلا لما یقض ما امره گویند
که امام طعام خوب میخورد ومرقه لذیذ می پخت تا بیمار از اشتهای طعام ... شنید یکبار
با کفار حرب افتاد امام اسلحه پوشید وجنگ خوب کرد وبعده از اسپ فرود آمد وابو حامد لفاف
که از زهاد بلخ بود بوی گفت که اکنون نوبت تست وی سلاح پوشید اما بر رکوب قادر نشد
از سبب ضعف خلف بخندید وگوش او بمالید وگفت طعام چرب بخور تا امروز در نبرد
دشمن بکار آید کما فی المختصر گویند والی بلخ تمنای دیدن خلف میکرد ومیسر نمیشد روزی
از پیش رسید خلف روی بدیوار کرد وجبهه بنهاد وابرو سلام کرد جوابش نیافت چند بار
چنین کرد وگفت ای امیر المؤمنین مرنجان وروی بسوی آسمان کرد وگفت الهی این تقرب
میکنند تو بغض من ومن تقرب میکنم تو بحب والهی اگر او را آمرزیده مرا هم بیامرز
زاهدی محمد بن سلمه وصیت کرد به چیز یکی آنکه طلب متابعت مکن از کسی دیگر آنکه نفس را

۲۴۵

تنها در عبادت بذیر مکن و اگر سیادت دارین میخواهی لازم گیر سیرت
شیخین یا خلف و شداد رحمهما الله تعالی کما فی الملتقط **حکایت** گویند که خلف یا
مرضی شد داود امیر بعیادت او آمد وی بدیوار کرد پسر او زبان اعتذار کشاد
و گفت که او تمامی شب نخفته و اکنون آرام گرفته خلف بانگ زد ای پسر دروغ حرام
خواندارم لیکن در اخبار یافته ام که سخن با امرا حرام ست و ندیده ام که نظر حلال ست
یا حرام از آن وی بدیوار کردم که من چیزی که در وی شک دارم نکنم چون داود نومید شد
بگریست و روی بآسمان کرد و گفت الهی او تقرب میکند بنا کردن نظر بر روی من
و من تقرب میکنم بسوی تو بنظر کردن بسوی وی او بس بیامرز او را برحمت خود یا غفار
چون داود وفات کرد او را در خواب دیدند و گفتند خدای با تو چه کرد گفت بیامرزید مرا
و خلف را بسبب آن دعا که کرده بودم کما فی زهرة الروضة **ذکر** ابن عم النبی الامام
ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی فی الحدیث لا تسبوا القریش
فان عالمها یملأ الارض علما قالوا المراد به الشافعی کما
خیرات الحسان وی تا بمدینه بود شاگرد امام مالک بود و چون بعراق آمد
اختلاط با امام بانی کرد کما فی السراجیه و کشف المحجوب وی در مجلس امام می آمد و فقه
می آموخت روزی بیآمد و امام هنوز اندرون بود و یاران میان خود مذاکره میکردند از امام
شافعی پرسیدند اگر کسی چشم بنده کشد چه واجب آید گفت نصف قیمت باز گفتند اگر
چشم چاربا یه کشد گفت نصف قیمت لقوله علیه السلام فی العینین الدیة گفتند قیاس
کروسی دابه را با بنی آدم و میان خود خندیدند وی از جهت حیا بر آمد و باز در
مجلس نیامد کما فی الحاوی وی در فراست و کیاست یگانه عصر بوده در مروت و فتوت

اعجوبه دهر هم کریم جهان بود و هم جواد زمان هم افضل عهد بود و هم اعلم وقت و
احمد حنبل که امام جهان بود و سیصد هزار حدیث یاد داشت بشاگردی وی آمدی بروی
اعتراض کردند گفت هرچه یاد داریم او معانی او میداند و آنچه از حقایق آیات و اخبار
او فهم کرده فهم ما بدان نمیرسد وی در خواب بحضرت رسالت مشرف شده پیغامبر
علیه السلام آب دهن خود را در دهن او ریخت فرمود برو که برکت خدای تعالی در تو باد
و هم امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه در خواب دید امیر انگشتری خود را بیرون کرده و
در انگشت وی در آورد وقتی ده هزار دینار زر را بر وی آوردند گفتند زمین باید خرید گفت
وی بیرون مکه خیمه زد و آن زر ریخت و هر یکی را از آن مشتی میداد تا هیچ نماند
گویند که هر سالی از روم بهارون مالی میفرستادند یکبار نفرستادند گفتند عالمان
شما با عالمان ما مناظره بکنند اگر عالمان شما غالب آیند بفرستیم هارون با امام گفت
و بر لب دجله اتفاق جمعیت کردند اهل بغداد حاضر آمدند و امام گلیمی بر دوش افگنده
بر کناره دجله رسید گلیم بر آب نهاد و گفت هر کرا با ما مناظره است اینجا
بیاید و پایی بر آب نهاد و بر گلیم نشست آنجا رسید مردی یکبارگی تا رسید خبر ملک روم
رسید گفت الحمد لله که او اینجا نیامد و الا در روم زنار نماندی جماعتی با هارون گفتند
که امام قرآن یاد ندارد و چنان بود هارون بهر امتحان در ماه رمضان التماس کرد
فرمود امام هر روز یک سیپاره یاد کردی و شب در نماز خواندی تا همه قرآن در
تراویح ختم کردی گفته اگر عالمی را به بینی بر مقص او دیلا زند و مشغول آن
گردد بدانکه از وی هیچ نیاید ربیع بن سلیمان گوید شافعی را بخواب
دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت بر کرسی نشانید

وزر و مروارید بر من نثار کرد و هفصد هزار چون دنیا بمن داد الکل فی التذکرة و این
فقیر در سنه تسع و ثمانین و ستمائة بخواب می بیند که با طلبه در حجره نشسته و از درس
فارغ گشته گفتند که در حجره دیگر امام شافعی نشسته بزیارت ایشان می باید رفت گفتم
بشرط آنکه بگوئید که این هم طالب علم است آنگاه برآمدم دیدم که در حجره نشسته چون مرا
دید برخاست استقبال کرد در آنجا تختی بود من بالای او شدم امام چون بکنار او
رسید هنوز در پائین آن تخت بودند که مصافحه واقع شد بعده بالا برآمده در برابر فقیر
نشسته می بینم که سر مبارک ایشان برهنه و پاره پاره از موهای سر ایشان رفته
و محاسن ایشان دراز و سفید برنگ شیر و کتف مبارک ایشان نیز برهنه ست و در تن
ازاری از حد از ناف تا زانو لیکن بغایت تنگ است که از کشف عورت ملاحظه میشود
و در [illegible] هنوز ایشان نوری طالع است و صفائی ساطع که من در آن حیران ماندم و در جمال
ایشان گم گشته ام بعده بسوی فقیر توجه نموده اند فرمودند که من هیچ جا از امام اعظم هستم
در آن بخاطر افتاد که مقصود ایشان این است که من نیز از معتقدان ایشان هستم مرا نیز در
فاتحه یاد آرید قبل ازین نام ایشان نمی بردم بعده دستاری آوردند بر سر ایشان نهادند
بیدار گشتم و این فقیر را همی بود و صعب ماندم بکفایت رسید بعده توفیق بجمع این
مجموعه یافتم تولد او در سنه یکصد و پنجاه بود روز فوت امام و زنده ماند پنجاه و چهار
سال روز جمعه سنه اربع و مائتین وفات کرد و در مصر مدفون شد کما فی السراجیة و
علم را از مسلم بن خالد و سفیان بن عیینه گرفته و یارانیکه از و علم گرفته اند امام احمد بن
حنبل و زعفرانی و کرابیسی و ابو ثور و مزنی و بویطی و حرمله و ربیع ان قاله الیافعی ذکر
محمد بن عبدالله بن المثنی ابن انس بن مالک الانصاری رضی الله تعالی عنهم

ولي القضاء بالبصرة في ايام الرشيد ولد في سنة ثمان عشرة
ومائة وكان من اصحاب زفر خاصة وقيل كان من اصحاب زفر
وابي يوسف روى عنه البخاري في الصحيح وروى له الائمة
الستة في كتبهم ووثقه ابن معين مات سنة خمس عشرة ومائتين

ذكر الامام شداد بن الحكيم القاضي روى عن زفر وهو شيخ
احمد بن عمران استاذ الطحاوي وكان من اصحاب الرأي بعثت
اليه امرأته بشيء على يدي خادم وابطأ الخادم في الرجوع فاتهمته
فقال شداد لم يكن بيننا شيء فطال الكلام بينهما الى ان قال
لها شداد اتعلمين الغيب فقالت نعم فوقع في قلب شداد شيء
فكتب الى محمد بن الحسن فاجاب جدد النكاح فانها كفرت
مات في آخر سنة عشر ومائتين وكان معاصر الخلف ابن
ايوب وروى هذه الواقعة عنه كما في الطبقات گويند كه او را افضل بلخ
عرض كردند اباآورد وبعد از مدتي خود طلبيد او را ملامت كردند گفت در آن وقت غير از
من كسان بودند كه صلاحيت قضا داشتند واكنون نمانده ترسيدم كه مبادا موخذه شوم
كما في الملتقط وابو عاصم ضحاك ملقب نبيل بعد از امام اعظم ملازمت او كرد وفقه از او
گرفت وبفضيل عياض آموخت كما في المختار **ذكر** سلالة سادات ومجمع كرامات
ابو الحسن علي الرضا بن موسى الكاظم وي گفته للفتيان ثلثة علامات وفاء بلا خلف
ومدح بلا جود وعطاء بلا سؤال كما في الكشف تولد او در سنه ثلث
وخمسين ومائه بوده وفات او در سنه ثلث ومائتين كما في فصل الخطاب **ذكر**

قطب وقت و وحید عصر ابو محفوظ شیخ معروف کرخی کما فی الصوفیه وی از موالی علی بن موسی الرضا بود در ریاضت و کرامت او بسیار ست و در مقام قرب و شوق بغایت بوده پدرش ترسا بود چون او را به معلم فرستاد استاد گفت بگو ثالث ثلاثه گفت لا بل هو الله الواحد هر چند که او را گفت ثالث ثلاثه نگفت از آنجا گریخت نزد امام علی رضا مسلمان شد روزی بخانه آمد گفتند بر کدام دینی گفت بر دین محمد علیه السلام پدر و مادر او مسلمان شد آنگاه پیر امام رضا او دست و ریاضت کشید وقتی صایم بود به بازار گذشت سقائی گفت خدای رحمت کند بر کسیکه این شربت خورد و آنرا گرفت و بخورد گفتند تو روزه داشتی گفت بدعای سقا رغبت کردم بعد از وفات او را در خواب دیدند زیر عرش واله و مدهوش و از حق تعالی ندا میرسد ملائکه را که این کیست گفتند خداوندا تو داناتری فرمان آمد که این معروف است از دوستی ما واله شده است جز بدیدار ما بهوش نمی آید کما فی التذکره توفی فی سنه مائتین **ذکر** الامام محمد بن شجاع الثلجی ابو عبد الله بقیة العراق و شیخ الحنفیة والمقدم فی الفقه والحدیث وقراءة القرآن مع الورع والعبادة مات فجاءة فی سنة ست وستین ومائتین ساجدا فی صلوة العصر وله نحو من ثمانین سنة وکان صاحب التصانیف وفقه علی الترمذی وروی عن وکیع له کتاب المناسک فی نیف وستین جزءا کبارا ورقاقا وکتاب تصحیح الآثار وکتاب النوادر وکتاب الرد علی المشبهة **ذکر مناقب** اسحاق بن البهلول الحافظ محدث کبیر مولده بالانبار سنة اربع وستین ومائة حمل

جلد ثانی

الفقه عن الحسن بن زياد وعن الهيثم بن موسى صاحب ابي يوسف
سمع اباه وسفيان بن عيينة ووكيع ابن الجراح واسمعيل بن
علية في جمع عظيم قال الخطيب صنف كتابا في الفقه سماه المتضاد
وكتابا في القراءة وصنف المسند مات سنة اثنين وخمسين
ومائتين **مناقب ذكر** عيسى بن يونس الكوفي سمع
الاعمش ومالك بن انس امر له المامون بعشرة الاف درهم
فردها فظن انه استقلها فامر له بعشرة الاف اخرى فقال عيسى
ولا اهليلجة ولا شربة ماء على حديث رسول الله عليه السلام
مات سنة سبع وثمانين ومائة وقد غزا خمسا واربعين غزوة وحج
خمسا واربعين حجة وسهى له السمعاني الكل في الطبقات **ذكر**

احوال [illegible] شيخ ذوالنون ثوبان بن ابراهيم المصري وی مذهب مالک
داشت و منکر از وی سماع داشت و فقیه بود امام وقت یگانه روزگار بود و
سر این طایفه است از دنیا برفت در سنه خمس و اربعین و مائتین چون جنازه وی
می بردند گروهی مرغان بر سر جنازه وی پر در هم بافتند چنانچه همه خلق را بسایه
بپوشیدند روز دیگر بر سر قبر نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان نمی ماند ذوالنون
حبیب الله من الشوق قتیل الله هر گاه آن نوشته را تراشیدندی باز آن نبشته را
یافتندی کما فی التذکره آن شب که از دنیا میرفت هفتاد کس پیغمبر را [illegible] بخواب دیدند که
دوست خدا ذوالنون بخواهد آمد من باستقبال وی آمدم کما فی الکشف
ذکر حفص بن غیاث ویحیی بن زکریا ویحیی بن سعید وعبد الله بن

۲۵۱

مجلد ثانی

ادهش تلامذة الامام امام المحدثين فى عصره المعظم المبجل فى
دهره امام السنة والجماعة ابو محمد احمد بن حنبل الشيبانى كما فى
الطبقات كان يحفظ الف الف حديث خذ عنه الحديث الامام
محمد بن اسمعيل البخارى ومسلم بن حجاج النيشابورى روى
ابو بكر المروزى وسليمان بن الاشعث ابو داؤد السجستانى وتوفى
ضحى نهار الجمعة لثنتى عشرة ليلة خلت من ربيع الاول سنة
احدى واربعين ومائتين وحزر من حضر جنازته من الرجال
كانوا ثمان مائة الف ومن النساء ستين الفا وقيل انه
اسلم يوم مات عشرون الفا من اليهود والنصارى والمجوس كما
قاله اليافعى چون وى ببغداد آمد معتزله غلبه كردند وگفتند او را التكليف بايد كرد
تا قرآن را مخلوق گويد پير وضعيف بود ودستهايش بربستند وهزار تازيانه بزدند
تا قرآن را مخلوق گويد نگفت واندر آن ميان بند ازارش بگشاد ودستهايش بسته بود دست
دستهاى ديگر پديد آمد وبند ازارش ببست چون اين برهان بديدند بگذاشتند كسى از وى
پرسيد ما الاخلاص قال هو الخلاص من آفات الاعمال ما التوكل
قال الثقة بالله ما الرضا قال تسليم الامور الى الله ما المحبة
گفت اين بشر حافى پرس كه تا وى زنده است من نگويم كما فى الكشف وى صاحب فراست
ومستجاب الدعوات بود او پسرى داشت صالح نام صائم الدهر وقائم الليل يكسال در صفاهان
قاضى شد ودر آن شهها وسلعت ميش نخفتى وبر در سرا خانه كرده بودى در روز وشب
آنجا نشستى تا نبايد كه شب كسى را مهمى بود ودر بسته يابد بگردد براى خمير مايه از خانه

۲۵۳

صالح گرفتند چون نانرا پیش احمد آوردند گفت این نانرا چه بود هست گفتند خمیر نانرا که از آن صالح ست گفته او یکسال قضا کرد این نان مرا نشاید گفتند چکنیم گفت تا درویشی بدر آید گو بگیرد که خمیر از صالح ست و آمد از احمد حنبل چهل روز در خانه بود هیچ سایلی بر در نیاید که آنرا قبول کند انگاه بدجله انداختند پرسید گفتند بدجله انداختند احمد پیش ازین ماهی دجله نخورد وقتی شاگردی داشت قدیم اورا مهجور کرد بسبب آنکه در خانه بگل بندید گفت یکناخن از شاه راه مسلمانان گرفتی ترا نشاید علم آموختن و امام چون وفات کرد و جنازه او برداشتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شد زنارها می انداختند و میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله یکی امام را بخواب دید گفت مرا بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین عزت در پای من کرد و گفت ای احمد این برای آنست که گفتی که قرآن نامخلوق ست پس فرمود که بخوان مرا بآن دعاها که بتو رسیده بود کما فی التذکرة **ذکر احوال الامام الشیخ** الجلیل المکرم العالم بالله ابو عبد الرحمن حاتم ابن اسمعیل الزاهد الاصم من اهل بلخ صحب شقیق البلخی له فی التوکل شان عجیب وکان بینه وبین عصام البلخی الامام مناظرات اهدی عصام الی حاتم مرة شیئا فقیل لم قبلته فقال وجدت فی اخذه ذلی وعزه وفی رده عزی فاخترت عزه علی عزی وذلی علی ذله مات سنة سبع وثلثین ومائتین کما فی الطبقات رحمه الله حاتم اصم از ابتدا تا انتها یکقدم خلاف ننهاده بود تا جنید گفت صدیق زمانه حاتم الاصم ست کما فی الکشف یکی او را دعوت کرد گفت مرا عادت نیست وی الحاح بسیار کرد گفت

[illegible]

ایم ولی باشیه شرط آنجا نشینم که خواهیم و آن خوریم که خواهیم و آن کنی که گوییم پس چون آمد
بصف نعال نشست گفتند این جای شماست گفت شرط کرده ام چون سفره
نهادند وی نان جوین با نانخورش آن پیش کشید گفت ازین طعام بخور گفت شرط کرده ام چون
فارغ شدند گفت آن سه پایه را در آتش نه تا سرخ شود همچنان کرد حاتم برخاست
و پای بر وی نهاد و گفت نان جوین خورده ام و بگذشت و گفت اگر رسیده اید که صراط حق است
و از هر چه کرده باشند بر آن پرسیده شود انگارید که این سه پایه صراط است پای بر وی
نهید و حساب طعام امروز بمن دهید گفتند ما را طاقت این نباشد گفت پس فردا چون
طاقت خواهید داشت قوله تعالی ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ دعوت
بر همه تمام شد کما فی التذکره وی یکبار نزد ابراهیم بن یوسف فقیه درآمد وی حاتم
گفت وصیتی کن مرا گفت البته چیز اهلی می بینم بمال و علم و دنیا پس سعی کن تا خود را
بمال و علم از دنیا برهانی کما فی الملتقط

ذکر احوال نعیم بن حماد المشهور

بالخرآءی امام المحدثین ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری
کما فی الطبقات وهو صاحب الصحیح اخرجه من ستمائة
الف حدیث وقال ما وضعت فی کتابی حدیثا الا اغتسلت قبل
ذلک وصلیت رکعتین بست عشرة سنة وله سنة اربع وتسعین
ومائة یوم الجمعة لثلث عشرة خلت من الشوال وتوفی سنة
ست وخمسین ومائتین لیلة عید الفطر عند صلوة العشاء ودفن
بعد الظهر قاله الیافعی گویند که از قبر ایجه خوشبوی رفتن مشک ظاهر شد و وزنها سال
ها از خاک او خلق متبرک شد کما فی صفو الخطاب وهو شیخ ابی عیسی محمد بن

سورة السلمي الترمذي صاحب الشمائل النبوية ومات سنة
تسع وسبعين ومأتين اخذ البخاري والامام مسلم بن الحجاج النيسابوري
من احمد حنبل وهو ايضا صاحب الصحيح اخرجه من ثلث مائة
الف حديث مات في سنة احدى وستين ومات فيها الشيخ الكبير
ابو يزيد المسمى بطيفور بن عيسى البسطامي كما قال اليافعي
هذا مما ذكر في مناقب بعض تلامذة اصحاب الامام الاعظم
والمجتهد السابق المعظم ابي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي رضي
الله تعالى عنهم والان اذكر بعض مناقب المشاهير من اصحابهم
المجتهدين في مذهبه والعلماء العاملين على مشربه الذين في
شانهم علماء امتي كانبياء بني اسرائيل اولئك الذين هدى
الله فبهداهم اقتده **ذكر احوال الامام** احمد بن اسحق
ابو بكر الجوزجاني استاذ ابي نصر احمد بن العياض **ذكر الامام**
احمد بن محمد بن عيسى ابو العباس البرتي الفقيه الحافظ من
طبقة احمد بن عمران استاذ الطحاوي يروي كتب محمد بن الحسن
عن ابي سليمان الجوزجاني روى عنه يحيى بن صاعد قال الخطيب
كان ثقة حجة يذكر بالصلاح والعبادة وكان من اصحاب القاضي
يحيى بن اكثم كان اليه احد جانبي بغداد والاخرى الى اسمعيل
بن عيادة حتى مات سنة ثمانين ومائتين **مناقب**
محمد بن سلمة الفقيه ابو عبد الله تفقه على ابي سليمان الجوزجاني

تاک دوئی
جلد

وتفقه عليه ابوبكر محمد الاسكاف فمات سنة سبع وسبعين ومائتين وهو ابن سبع وثمانين سنة وتفقه ايضا على شداد بن حكيم روى عن زفر وهو شيخ احمد بن عمران استاذ الطحاوي قيل لمحمد بن سلمه كيف لم ياخذ العلم عن على الرازي فقال لكثرة ما وجدت فى منزله من الملاهي الكل من الطبقات وقد تلمذ على محمد بن شجاع ببغداد وكثت عنده سبع سنين فلما استاذن قال له دخلت خراسان وسالت عن مسئلة كذا فكيف جوابك عنها فتحيرت ثم مكثت بعده سبع سنين اخرى عنده ثم رجع وى گفته مخوان اين علم را مگر از كسيكه دكان خود را ضايع كند دلبستان خود را ضايع سازد واگر اقربي بميرد بجنازه او نرود وحكميست كه ابو نصر بن سلام بعيادت او رفت قبل از موت بيكروز وصيت خواست فرمود كه وصيت ميكنم شما را بسه چيز باز ايستيد از اهل قبله بازداريد اگرچه بد كنند و بدرهاى سلاطين مرويد و فقه را لازم گيريد اگر دنيا ميخواهيد خدا و آخرت نمى يابيد و اگر خداى و آخرت ميخواهيد دنيا مى يابيد و خدا نيز بشما راضى خواهد بود كما فى التتمية گويند كه امام با شيخ جنيد بغدادى ملاقات افتاد گفت شنيدم از احوال و اعمال تو و نميدانم كه دنيا فانيست وشيطان دشمن جانى مسلمانان است واميد ندارى كه جنت جاى مسلمانان است تامل نكرده و نشنيده كه وعده حق تعالى بدخول مومنان است بعمل صالح و نظر نميكنى در احوال مخلوقات رحمان و نمى هنى از وسوسات شيطان و فهم نكردى بامورات قرآن و شكر نكردى خدا را كه از گروه امت محمد صاحب قرآن كردم سبب نميشوى

ربط گفتند محمد بن سلمه را چرا نگرفتى علم از على رازى پس گفت از جهت كثرت ملاهى كه در خانه وى بود و محمد در طبقات ست وشاگردى كرد محمد بن شجاع را به بغداد و در نگ كرد نزد او هفت سال پس هرگاه اذن خواست

گفت او را اگر رسيدم در خراسان

از رحمان وبکدام چیز میکنی عمل شیطان وبکدام عمل میخواهی تمام جنان وبکدام امر نیز
بازگشتی از ادیان وبکدام چیز فراموش کردی ایمان واسلام وبکدام امام فتیٰ
رخصت حل حرام جنید عرض کرد که بکدام عمل منهی عیب میکنی بفرما تا بازگردم
گفت حاضر میشوی در مجالس رقص وشعر ودف ومجلس سماع میشود واو را
حلال میدانند وا حرام کرده صاحب شرع باکلیه اصل وفرع بازگرد ازین حرام
تا بعث کند خدای تعالی ترا از اهل اسلام جنید گفت یا اُستاذی وشیخی والله
الطالب لغالب لملك المهلك رجعت عنها ادع لي حتى يغفر
لي الله تعالى كما في الحمادية **ذكر مناقب** الامام الفقيه
نصير بن يحيى البلخي المدعو بشاذان تفقه على الجوزجاني روى عنه
ابو غياث البلخي مات سنة سبع وستين ومائتين **ذكر**
احوال احمد بن ابي عمران موسى بن عيسى ابو جعفر الفقيه
البغدادي نزيل مصر استاذ ابي جعفر الطحاوي وتفقه على قاضي
القضاة محمد بن سماعة وعلى بشر بن الوليد وحدث بمصر عن
علي بن عاصم وشعيب بن سليمان الواسطيين وعلي بن الجعد و
محمد بن الصباح كان مكينا في العلم حسن الدراية بألوان من العلم
وكان ضرير النظر وحدث بحديث كثير من حفظه وكان ثقة
وكان قدموا به الى مصر مع ايوب صاحب خراج مصر فاقام بها
وصنف كتابا يقال له الحج والمشهور انه من تصنيف عيسى بن ابان
وقد ذكر في ترجمة فرخ مولى القاضي ابي يوسف انه تفقه عليه

احمد بن ابی عمران المذکور **ذکر مناقب** بکار بن قتیبة بن اسد
البصری الفقیه قاضی مصر مولده بالبصرة سنة اثنتین وثمانین
تفقه علی یحیی بن هلال الرازی من اصحاب ابی یوسف وزفر واخذ
عنه علم الشروط روی عنه الطحاوی وکان من تفقه اهل زمانه
صنف الشروط وکتاب المحاضر والسجلات والوثائق مات سنة
سبعین ومائتین بمصر وقبره مشهور یزار ویتبرك یقال ان الدعاء
مستجاب عند قبره ومات فی اللیل ولم یدفن الی ما بعد العصر لکثرة
الزحام رحمة الله علیه محمد بن الحسن الفقیه ابن اخیه **ذکر مناقب**
احوال الامام الفقیه ابو علی الدقاق کان اماما علی الاطلاق تفقه
علیه ابو سعید البردعی وابنه عبد الله بن ابی حفص الامام بن الامام
الفقیه المشهور بابی حفص الصغیر تفقه علیه الامام ابو بکر محمد بن الفضل
البخاری الکل فی الطبقات وللان اذکر هیهنا تلامذة هؤلاء الکبراء
وسادات اصحابهم من اجلة العلماء **ذکر** الامام احمد بن عباس الانصاری
الفقیه السمرقندی ابو نصر العیاضی وتفقه علیه جماعة منهم ابو بکر و
ابو احمد ابناء اسرة الکفرة فقتلوه صبرا فی دیار الترك ولم یکن احد
یضاهیه ویقابله فی البلاد بعلمه وورعه وکیاسته وجلادته وتشرع منه
الی ان شهد نور الله ضریحه حکی انه لما استشهد خلف اربعین
من اصحابه کانوا من اقران ابی منصور الماتریدی کما فی الطبقات
که ابو نصر اسیر بدست کفار افتاد مشائخ و علما که هر جمعه سوار شوند و با سواق و جز آن گویند رسیده

گفت تا خلق را بهار آن جمع مفید و طمع نکند سلطان در جور و نه مبتدعان در اظهار هوا کما

في التتمة **ذکر احوال** الامام محمد بن احمد ابو بكر الاسكاف البلخي امام

كبير جليل استاذ ابي جعفر الفقيه الهندواني وبه انتفع وعليه تخرج مات

سنة اربع وثلثين وثلثمائة كما في الطبقات وی سی سال وزه داشت حين وفات

نزع آمد پاره پنبه تر آب کرده پیش دهان او بردند آنرا بینداخت و بروزه رفت كما في النفحات

ذکر ابي القاسم صفار حجة الحق على الخلق الشيخ ابو القاسم الصفار البلخي

تفقه عليه جماعة منهم احمد بن الحسين المروزي نقل عنه الفقيه ابو جعفر

الهندواني في طبقة الكرخي والصفارية تنبت علما مات سنة اثنتين و

ثلثين وثلثمائة كما في الطبقات وكان يبيع اواني الصفر في السوق و

كان تلاميذه يقرؤن الاسباق في حانوته وكان لو حضر مشتر قام بنفسه

واراه الاناء وكان يمنع تلاميذه عن الاعانة فيه وكان يقول لاني ان

فعلت ذلك عودت نفسي في اموال الناس فاقول من يحتني لطيف واني

تعلمت العلم بجهد فلا ادخل النار بسببه كما في الحاوي **مناقب**

الفقيه الامام احمد بن محمد بن سلامة المازري المصري ابو جعفر الطحاوي

الامام الحافظ الحنفي انتهت اليه رياسة الحنفية بمصر وكان ثقة

فقيها اماما صاحب شرح الآثار واختلاف العلماء ولد سنة تسع وعشرين

ومات سنة احدى وعشرين وثلثمائة صحب خاله المزني تلميذ

الشافعي وتفقه عليه ثم ترك مذهبه فانه كان يقرء

عليه فجاء في حديثه ان الحامل اذا ماتت وفي بطنها جنين

۲۵۹

حتی لا یشق بطنها عند الشافعی خلافاً لابی حنیفة فلما سمع الطحاوی
قام بین یدی المزنی وقال لا اتبع رجلاً لا یبالی بهلاک مثلی
لان الطحاوی کان اخرج من بطن امه بعد موتها بالشق فقال
المزنی والله لا یصیر فقیها فلما بلغ الطحاوی من فضله تعالی فی
علم الفقه والحدیث ما بلغ کان یقول لو کان خالی حیا لحنث
وتفقه بمصر علی ابی جعفر احمد بن ابی عمران وخرج الی الشام سنة
ثمان وستین ومائتین فلقی بها قاضی القضاة ابا خادم عبد
الحمید بن جعفر فتفقه علیه وسمع ایضاً من ابیه محمد بن سلام
وتفقه علیه ابو بکر احمد بن محمد بن منصور الدامغانی وغیره
وصنف الکتب فمن ذلک احکام القرآن فی نیف وعشرین جزءاً
ومعانی الآثار وهو اول تصانیفه وبیان مشکل الآثار وهو
آخر تصانیفه واختصرهما ابن رشید المالکی والمختصر فی الفقه
واولع الناس بشرحه فعلیه عدة شروح وشرح الجامع الکبیر
والجامع الصغیر وله الشروط والشروط الصغیر والشروط الاوسط
وله کتاب وبعض کتاب المدلسین علی الکرابیسی والمحضر الکبیر
والمختصر الصغیر وله تاریخ کبیر وله مجلد فی مناقب ابی حنیفة رضی
الله عنه وله فی القراءة الف ورقة حکاه القاضی الاياض فی الامالی
والنوادر الفقهیة فی عشرة اجزاء والنوادر فی الحکایات فی نیف
وعشرین جزءاً وله کتاب فی حکم اراضی المکة المشرفة وقسمة الفیء

والغنائم وله الرد على عيسى بن ابان وكتابه الذي سماه خطأ الكتب وله
الرد على ابي عبيد فيما اخطأ فيه في كتاب النسب وله اختلاف
الروايات على مذهب الكوفيين **مناقب واحوال الامام احمد**
بن الحسين ابو سعيد البردعي احد الفقهاء الكبار واحد المتقدمين
من مشايخنا تفقه على ابي علي الدقاق وعلى الامام ابي الحسن علي
ابن موسى بن نصر وتفقه عليه ابو الحسن الكرخي ابو طاهر الدباس
القاضي وابو عمرو الطبري وذكر انه دخل بغداد حاجا فوقف
على داود بن علي صاحب الظاهر وكان يكلم رجلا من اصحاب
ابي حنيفة وقد ضعف في مذهب الحنفي فجلس فسأله عن بيع
امهات الاولاد فقال يجوز فقال له لم قال لان اجمعنا على
جواز بيعهن قبل العلوق فلا نزول عن هذا الاجماع فقال
له اجمعنا بعد العلوق قبل وضع الحمل انه لا يجوز بيعها فيجب
ان تتمسك بهذا الاجماع ولا نزول منه الا باجماع مثله فانقطع
داود وقال ننظر في هذا وقام ابو سعيد فعزم على القعود
ببغداد للتدريس لما راى من غلبة اصحاب الظاهر فلما كان
بعد موت راى في المنام كان قائلا يقول فاما الزبد فيذهب
جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض فانتبه بدق
الباب فاذا قائل يقول قد مات داود بن علي صاحب المذهب
فان اردت ان تصلي عليه فاحضر واقام ابو سعيد ببغداد

سنین کثیرة ببلاد ریس ثم خرج الی الحج فقتل فی وقعة القرامطة مع الحاج
سنة سبع عشرة وثلثمائة مناقب الامام ابو بکر محمد بن الفضل
البخاری شیخ الاسلام الکل فی الطبقات چون اجازت فتوی بخواجه ابوبکر بلخی
ببلخ رسید و نزد یک فقیه ابو جعفر هندوانی آوردند گفت وی بسی حفظ ندارد از کجا
ست که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم حال او را ببینم چون ببخارا آمد
بخانه خواجه فرود آمد شب خواجه بخواب رفت و مشغول مطالعه بود همین که خواب آمدی برخاستی
طهارت ساختی باز مشغول شدی چون روز شد فقیه گفت که حق است که این کودک را
اجازت فتوی داده اند کما فی طهارة المسعودی و ویرا چون مهمانی آمدی صحنک برگرفتی
و در زمستان نزد والو تازه پیش وی نهادی و گفتی که چهل سال است که من بسبب خود حرام
نگرفته ام و براهی بحرام نرفته ام و حرام نخورده ام هر که خواهد که چنین کرامت یابد چنانچه من کرده ام
بکند گویند که چون ابوبکر اسحق بخاری کلاباذی صاحب تعرف فی التصوف وفات یافت
او را در گورستانی نهادند صد هزار مار و کژدم از آن مقبره برآمد و در گورستان دیگر درآمد
امام گفت که هیچ دیهی نیست که بلا از خود دور کند و بدیگران دهد چون من بمیرم مرا درین
گورستان بنهید تا عجایب ببینید چون امام وفات یافت او را در آن مقبره نهادند صد
هزاران مار و کژدم از آن گورستان برآمدند و در راه بمردند کما فی حیرة الفقهاء و صلی
علیه احمد بن محمد سنة ست وسبعین وثلثمائة وهو ابن ثلث و
ستین سنة ذکره فی الطبقات فی ترجمة هذا وانا اذکر ههنا مناقب
بعض مشاهیر اصحابهم الاجلاء من العلماء والصلحاء فمن تلامذة
الامام ابی نصر العیاض علامة الوری علم الهدی حجة الله علی الخلق

سالهای بسیار بود در ... پس از آن برآمد بسوی حج پس کشته شد در وقعة القرامطه با حاجیان در سال سیصد و هفده

جلد ثانی

انما دار مدار سمعه الحق الامام الجليل والولي الحفيل الشيخ الناقد المحقق
والامام الحنفية المدقق الشيخ محمد بن محمود ابي منصور الماتريدي
رئيس الحنفية اليه انتهت رياستهم كان من كبار العلماء تخرج
بابي نصر العياضي كان يقال له امام الهدى له كتاب التوحيد وكتاب
المقالات وكتاب رد اوائل الادلة للكعبي وكتاب بيان وهم المعتزلة
وكتاب تاويلات القرآن وهو كتاب لا يوازيه فيه كتاب بل
لا يدانيه شيء من تصانيف من سبقه في ذلك الفن وكتب شتى
مات سنة ثلث وثلثين وثلثمائة بعد وفات ابي الحسن الاشعري
بقليل وقبره بسمرقند كذا وجدته بخط شيخنا ابي الحسن علي الحنفي
الكل في الطبقات گويند که در زمان شيخ پادشاهی بود که بسيار ستم ميکرد خلق را
به تيغ ظلم و جفا مجروح ميساخت جماعه از رعايا شکايات وی را بحضرت بردند شيخ در
خانه نبود اهل بيت بگمان آنکه مهمانند با ايشان درشتی نمود و سخنان نا سزا گفت چون
معلوم کردند که شيخ در باغست آنجا رفتند ديدند که شيخ کلندی در دست دارد و باصلاح او
شغل دارد وی چون ايشان را ديد گفت که سگ خانه شما را گزيده باشد آنگاه بباغ در آمد
و در بستان طبق زرد آلو تازه پيش ايشان آورد چون اين کرامت ديدند پرسيدند
فرمود که من باين دست به است گناهی نکرده ام هر چه
با وی ظلم می يابم آنگاه کمانی از گياه ساخت و تيری
از خاشاک و بجانب آن ظالم انداخت ايشان
در يافتند که او مقتول شد تاريخ نوشتند و همچنان بود

بعده شیخ تازه شلغم برداشت و بخانه آمد تا برای ایشان آشتی سازد اهل خانه بکمال
درشتی در پیش آمد آخر چون دید که ناچارست گفت برو آتش کن رفت تا آتش کند
هوا بغایت سرد بود و هیزم تر آتش درنمیگرفت زن برخاست و چند لگد بر شیخ
زد گویند که شش لگد بود بهر لگدی حجابی مرتفع میشد شیخ آرزو برد که کاش یکی دیگر
زدی تا حجاب مرتفع شدی گویند که حجاب هفتم بعد از دیری بمجاهده بسیار برخاست
هکذا سمعت گویند که خواجه از دنیا میرفت هفتاد بار او را حاجت شد هر بار که رفتی
طهارت ساختی گفتند ای بزرگوار این چه رنج ست که بر تن خود نهاده گفت همانا
که امشب از دنیا بخواهم رفتن باری با طهارت باشم که رسول علیه السلام فرموده
هر که با طهارت باشد مومن و بی طهارت باشد منافق باشد امید آن وعده و از بیم این
وعید طهارت میکنم بعد از وفات یکی امام را بخواب دید که هفتاد براق استانیده اند
از براقی ببراقی ... سوار میشود وی ازین سر پرسید فرمود که این جزا آن طهارتست
که دوش ساخته ام هر طهارتی را براقی یافته ام اما جزا اعمال در پیش هست هنوز بمن نرسیده
كما في الصور العرب والشيخ الامام هو ابو الحسن علي ابن اسمعيل الاشعري
توفي سنة ثلثين وثلثمائة وقيل بعدها وكان مجدد السنة على
راس ثلثمائة اما على راس المائتين كان الامام الشافعي وعلى
راس المائة عمر ابن عبد العزيز قاله الشافعي وكان صاحب الاصول
ينسب اليه الطائفة الاشعرية وابو بكر الباقلاني ناصر مذهبه
قال مسعود بن شيبة كان حنفي المذهب معتزلي الكلام لانه
كان ربيب ابي علي الجبائي ثم فارقه بشيء جرى بينهما وتقدم

الى ابن كلاب واتخذ مذهبا لنفسه ورد على المعتزلة والتام
اليه جماعة كالباقلانى وابن فورك وهم رؤساء الاشاعرة
وعنهم انتشر مذهبه ولد سنة ستين ومائتين ومات سنة
نيف وثلثين وثلثمائة ذكر ابو احمد بن ابى نصر العياض
قال الحكيم ابو القاسم السمرقندى ما خرج من خراسان
وما وراء النهر منذ مائة سنة مثل الفقيه ابى جعفر
بن العياض علما وفقها ولسانا وكذا اخوه ابو بكر محمد بن
احمد ابن العياض مات سنة احدى وستين وثلثمائة اليه
انتهى علم الحساب قال الضميرى كان عضد الدولة اخرجه
مع جماعة من الفقهاء الى بخارا فى رسالة يحدثنى اسماعيل
الزاهد قال رايت ابا بكر محمد بن الفضل وقد حمل اليه جزءا
وفيه مشكلات الكتب فاملا ابو بكر من ساعته فقيل ان
الفضل من الله وقال ما ظننت ان على وجه الارض مثلك
وتفقه على ابى احمد محمد ابن الفقيه وابو سلمة وصاحب
جمل اصول الدين الكل فى الطبقات گویند که ابو بکر بد سمی آمد در بیع
از سمرقند با تلامیذ برباط عسکری روزی در آن رباط دید که جوانان خمر میخورند در دل
او گذشت که ایشان نشکستند و بروئیت من متفرق نشدند اسپ ایشان
ایشان سیوف و سکاکین بروی کشیدند وی بگریخت بعده بنیت خالص که دو باز
همه بگریختند كما فى المختصر مناقب الامام الشيخ الزاهد فقيه عصر

وفرید دهره الفقیه محمد بن عبد الله بن محمد ابو جعفر الهندوانی
امام کبیر من اهل بلخ کان من براعته فی الفقه یقال له ابو حنیفة
الصغیر تفقه علی ابی بکر الاعمش تلمیذ ابی بکر الاسکاف حدث
ببلخ وما وراء النهر وافتی المشکلات وشرح المعضلات وکان شیخ
تلک الدیار فی زمانه مات ببخارا سنة اثنتین وستین وثلثمائة
کما فی الطبقات ومرآة الجنان ثم حمل الی بلخ کما فی الملتقط وفی
روایة فقه علی الفقیه علی بن احمد الفارسی تلمیذ الامام نصیر
بن یحیی کما فی اول المضمرات وکان اذا صلی صلوة الغداة
کل یوم دخل بیته ثم یخرج بعد ذلک الی اصحابه فلما مات
لم یدخل بیته بعد ذلک بعد الصلوة فسئل عن ذلک فقال کنت
ادخل کل یوم واقبل قدم امی لقوله علیه السلام ان الجنة تحت
اقدام الامهات فلما ماتت ترکت ذکره فی الحاوی وکان اذا
یقول لامه ارنی قدمک وکان یقبل اخمص رجلها وکانت
تقول یا بنی ان کنت تفعل هذا لرضائی فانی راضیة عنک فیقول
لها انما افعل ذلک لوصیة الله تعالی کما قال ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا کما فی المختصر گویند که فقیه را با امام کرخی مذاکره شد در آنکه مقیمان
در پس مسافر در مسبوق انه خوانند یا نه امام گفت که چون مسبوق خوانند و فقیه میگفت که چون لاحق انه
امام گفت که شاگردان در مذاکره رجوع باستاد کنند و استادان بکتاب فقیه خراسان تو نیز
و امام عراق منم هر چه کتاب گوید بر آن باشیم کتاب آوردند در آن نوشته که خواند فقیه

٢٦٦

جلد ثانی

امام گفت کہ مردان کتاب یادگار تر باشد گفت باشد ولی چون من مبسوط امام محمد را در اول نوشته بودند کہ خوانند آنرا پاک کرده و دو کتاب نوشتہ کہ نخوانند فقیہ گفت کہ مسئلہ روشن شد امام فقیہ را اشتری داد این فقیہ بر نشست و امام مہار بکشید چون بیازار بغداد رسید آواز کرد کہ ای مسلمانان فن شاگردی کشید تا عز استادی یابید کما فی الروضة

ذكر الامام احمد بن الحسين بن علي ابو حامد المروزي عرف بابن الطبري

تفقه على ابي الحسن الكرخي ببغداد وعلى ابي القاسم الصفار ببلخ سمع احمد بن الحسين المروزي وابا العباس احمد بن عبد الرحمن البرغري وكان كبير القدر فيها عاصاكها عار فقا بمذهب ابي حنيفة قال الخطيب ما كان احد العباد المجتهدين والعلماء المتقين حافظا للحديث بصيرا بالآثار وكان متقنا في الحديث والرواية مسكن بخارا وتوفي سنة سبع وسبعين وثلثمائة

مناقب الامام الفقيه عبد الله بن الحسين ابو الحسن الكرخي شيخ الحنفية بالعراق وانتهت اليه رياسة المذهب ببغداد بعد ابي خازم وابي سعيد البردعي وانتشر اصحابه وعنه اخذ احمد وابو بكر الرازي وابو علي الشاشي وابو القاسم التنوخي وكان قانعا متعففا عابدا كثير الصوم والصلوة صبورا على الفقر ولما اصابه الفالج اخر عمره كتب الى اصحابه ابي سيف الدولة لينفق عليه فعلم

ذلك قبلي وقال اللهم لا تجعل بهذه الا من حيث عودتني فمات قبل ان تصل اليه صلة سيف الدولة وهي عشرة الاف درهم وكان من تولى القضاء من اصحاب بجرة ولد سنة ستين ومائتين وتوفي ليلة النصف من شعبان سنة اربعين وثلثمائة الكل في الطبقات وكان له طير يأنس به واذا اراد ان يشتري من السوق يشتري بنفسه ممن لا يعرفه لئلا يسامح معه لاهل العلم كما في كراهة مختار الفتاوى وكان يمشي في سوق البغداد فينادية الناس يا ابا الحسن تعال واجب عن هذه المسئلة فكان يذهب الى الذي يناديه فيجيبه ثم ينصرف كما في اليتيمية

ذكر ابراهيم ابن اسلم ابو اسحق الشكابي فقيه فاضل تفقه على ابي بكر محمد بن الفضل البخاري وروى الحديث عن ابي عبد الله الرازي وابي محمد بن عبد الله المزني ومات بعد سنة ثلث وعشرين واربعمائة قال قد كنا فرغنا من تعليم الفقه وكنا اهل الصدور في مجلس الامام ابي بكر محمد بن الفضل حتى جاء الفقيه ابو جعفر الهندواني من بلخ فرحنا الامام اليه للمؤانسة وقال ذاكروه بالمشكلات حتى يستانس بكم الفقيه ولا يهيجه الوحدة الوحشة **ذكر** الامام الفقيه الحسن بن الحصر ابو علي

النسفي القاضي تفقه على الامام والحلوائي وكان ابو علي
تفقه ايضا على محمد بن الفضل الكماري الامام العلامة
الكبير استاذ الامام اسمعيل الزاهد الفقيه البخاري امام
وقته في الفروع والفقه قدم بغداد حاجا مرارا مات
الكماري به ببخارا في يوم الجمعة سنة احدى وسبعين و
ثلثمائة وهو ابن ثمانين سنة ومات اسمعيل الزاهد سنة
اثنين واربع مائة ذكر ابو جعفر بن عبد الله الاستروشني
القاضي الامام الفقيه استاذ ابو زيد الدبوسي ثم ذكر هؤلاء
الاعلام من العلماء ولان اذكر بعض تلامذتهم الفضلاء الشيخ
الزاهد اسحاق بن محمد بن اسمعيل ابو القاسم القاضي الحكيم
الفقيه السمرقندي روى عن عبد الله بن سهل الزاهد وعمرو
بن عاصم المروزي تولى قضاء سمرقند وحمدت سيرته ولقب
بالحكيم لكثرة حكمته وموعظته مات يوم عاشوراء سنة
اثنين واربعين وثلثمائة بسمرقند كما في الطبقات قالوا في وصفه
لم يكن نظره من العرش الى الثرى الا الى الله تعالى وكان معاملته
مع الخلق طلبا لحظوظهم دون كما في الطبقات وی گفته
غزوه کند در پنج ماهه و نمازی ازو فوت شود او محتاج ست بعد غزوه تا جبر
او شود كما في اليتيمة ويحكى ان ابا القاسم الحكيم دعا ابا احمد
العياضي الى بيته ليذوق شيئا فلما اتى بيته قال له اذا

جلد ثانی

توضّأ الرجل بماءٍ مرةً هل يجد التوضّي به ثانيًا قال لا لأنه انتفع
به مرةً فقال فكذلك العلم وإذا أخذت منفعةً في الدنيا لم توجد
في الآخرة أي أنك تعلمت فأخذت الدنيا والرياسة ونحوها فأخذت
منفعة العلم في الدنيا فقام أحمد ولم يأكل شيئًا كما في الحاوي
وی گفته که چون حق تعالی بهشتیان را بیامرزد و تطهیر ظاهر و باطن شان کند
جبار گناه بلکه مانند آنگاه حق تعالی شرابی در قدح مختوم بهر یکی فرستد و قدح
به پرده ور و نوشته این هدیه رب رحیم بسوی ولی کریم چون بنوشند همه گناهان را فراموش
کنند هذا معنى قوله تعالى وسقاهم ربهم شرابا طهورا كما في المحصل
احوال علي بن سعيد أبو الحسن الرستغفني من كبار مشائخ السمرقند
له كتاب إرشاد المهتدي وكتاب الزوائد والفوائد في أنواع العلوم
وهو من أصحاب الماتريدي الكبار لنذكر كثيره في الفقه والأصول و
الخلاف بينه وبين الماتريدي في المسألة المجتهد إذا أخطأ في إصابة
الحق يكون مخطئًا في الاجتهاد عنه أبي منصور وعند أبي الحسن
مصيب في الاجتهاد عند أبي منصور وعند أبي الحسن مصيب في
الاجتهاد على كل حال أصاب الحق أو لم يصب وقد روي عن أبي حنيفة
رضي الله عنه وعنهما أنه قال كل مجتهد مصيب والحق عند الله
واحد مصيب في الطلب وإن لم أخطأ المطلوب قال
أبو الحسن رأيت الإمام الهدى أبا منصور الماتريدي
في المنام فقال يا أبا الحسن ألم تر أن الله [illegible]

٢٧

جلد ثانی

لا تصلي قط فقلت عماذا قال باستماع الاذان واجابة

المؤذن **ذكر الامام** الشيخ الزاهد نصر بن محمد بن ابراهيم

السمرقندي الفقيه ابو الليث السمرقندي المعروف بامام الهدى

وهو الامام الكبير صاحب الاقوال المفيدة والتصانيف

المشهورة توفي ليلة الثلثاء سنة ثلث وسبعين وثلثمائة

وله تفسير القرآن اربع مجلدات والنوادر في الفقه وخزانة

الفقه في مجلد وتنبيه الغافلين وكتاب البستان كذا

في الطبقات وهو من علماء بلخ كما في اوائل المضمرات

وكان اماما جليلا فاضلا ورعا وكان يحفظ مائة

الف حديث وكان يقرء كتب وكيع وكتب محمد

ابن الحسن وكتب ابن المبارك وامالي ابي يوسف

وغيرها من ظهر قلبه وكان يقول لا يخرج

في كتابي يوم القيمة من البعث شيئ وما كذبت مذ

عرفت يميني عن شمالي وما اردت سوءا باحد

مقدار ما يضرب الطائر راسه في الماء ثم يرفع كما

في الحادي گویند که وی یک بار برای تجارت روان شد

در راه قطاع الطريق قافله را تاراج کردند و مالها را بغارت

بردند چون بارها را بگشادند بعضی از آنها را بر ازگلوخ

یافتند از اهل قافله استکشاف این معنی نمودند

۱۷۲

حوالہ لفقیہ کردند مفتیہ گفت کہ این گلوخہارا برای استنجا بار کردہ اند از زمین ملکی غود تا استنجا بملک غیر واقع نشود چون قطاع ازین معنی واقف گشتند و بدل الشیان هیتی عظیم افتاد و همہ تائب گشتند و ما لہا بہ الصاحب حوال باز دادند

کذا سمعت ولکنا نص آخر ویقال لہ ابو اللیث والحافظ مقدم علی ابی اللیث الفقیہ وهو الفرق بینهما وذکر عنہ من اشتغل بالکلام محی اسمہ من العلماء مات اربع وتسعین ومائتین وحکی قاضیخان فی فتاواہ منہ ابی اللیث والحافظ قال کنت افتی ان لا یحل للمعلم ان یاخذ الاجرة علی تعلیم القران کنت افتی لا ینبغی للعالم ان یدخل علی السلطان وکنت افتی لا ینبغی للمتعلم ان یخرج الی القری فیذکرهم فیجمعون لہ شیئا فرجعت عن ذلک کلہ کما فی الطبقات لما مات ابو اللیث الحافظ لم یفتح اهل سمرقند الحوانیت شهرا فامرهم السلطان بفتح الابواب وکانوا ارادوا ان لا یفتحوها الی شهرین کما فی الملتقط

ذکر الامام احمد بن محمد بن اسحق ابو علی الشاشی سکن بغداد ودرس بها تفقہ علی الکرخی قال الخطیب صار التدریس بعد الکرخی حصل التدریس لہ حین فلج والفتوی الی ابی بکر الدامغانی وکان یقول ما جاءنا احفظ من ابی علی قال القاضی ابو محمد النعمان حضرت وابا علی الشاشی فی مجلس املائہ وقد جاء ابو جعفر الهند ولی فسلم علیہ

واحد يمتحنه مسائل الاصول وكان ابو علي عارفا بها فلما فرغ امر ابو علي ابا جعفر بشيء من مسائل النوادر فلم يحفظها وكان ذلك سبب حفظ الهندواني النوادر وقال لابي علي جئتك زائرا الا متكلما توفي سنة اربع واربعين وثلثمائة وكان ابو بكر الدامغاني درس على الطحاوي بمصر ثم قدم بغداد درس بها على الكرخي فاقام بها دهرا طويلا يحدث عن الطحاوي ويفتي وكان اماما في العلم مشارا اليه في الورع والزهادة **ذكر** الامام محمد بن الحسن ابو عبد الله المعروف بابن الفقيه ولد سنة اربع وثلثمائة تفقه على الكرخي وبلغ في الفقه مبلغا عظيما قال التنوخي لم ار فيما علمت افضل منه في دين وعلم وفقه وعمل واجتهاد وورع وكثرة صلوة وقد صحبته فيما كنت اراه اكثر الليل الا مصليا قائما واكثر النهار الا مقيما بين صلوة ودرس القرآن او العلم توفي سنة تسع وخمس وثلثمائة **ذكر** علي ابن محمد التنوخي ابو القاسم وكان مقدما في العربية والشعر وتولى الحكم فهجره ابو الحسن على عادته وقطع مكاتبته وكان بلد بغداد فلما تمكنه الدخول عليه الكل في الطبقات وكان من اذكياء العالم راوية عارفا بالكلام والنحو وله ديوان شعر ويقال له انه حفظ ستمائة بيت في يوم وليلة توفي سنة اثنين واربعين ثلثمائة قال اليافعي **ذكر** شيخ الحنفية

٢٧٣

و بود مقدم در عربیت و شعر و بود
شعر حاکم را پس هجر کرد او را ابو
الحسن بر عادت او و بریده شد
از وی بود که به آید بغداد او را و ممکن
نشد او را در آمدن بر وی که
اینهمه در طبقات ست و بود از
فهیم ترین عالمان کثیر الروایة
عارف بکلام و نحو و مر او را
دیوان شعرست ۱۲

أحمد بن علي أبو بكر الرازي إمام الكبير الشأن المعروف بالجصاص سكن بغداد وعنه
أخذ فقهاءها وإليه انتهت رياسة الأصحاب قال الخطيب هو إمام أصحاب
أبي حنيفة في وقته كان مشهورا بالزهد والدين خوطب في أن يلي
القضاء وأعيد عليه فلم يفعل تفقه على أبي سهل الزجاجي صاحب كتاب
الرياضة وتفقه على الكرخي فانتفع به استقر التدريس وانتهت الرحلة
إليه وكان على طريقة من تقدمه في الزهد والورع والصيانة تفقه
عليه أبو بكر أحمد بن موسى الخوارزمي وأبو عبد الله محمد بن يحيى الجرجاني
القدوري وأبو الفرج أحمد بن محمد بن عمر المعروف بابن المسلمة وأبو
جعفر محمد بن أحمد النسفي وأبو الحسن محمد بن أحمد الزعفراني وأبو الحسن
محمد بن المحمد الكماراني وله من المصنفات أحكام القرآن وشرح مختصر
الجامع وشرح الجامع لمحمد بن الحسن الحنفي وله كتاب مفيد في أصول
الفقه توفي يوم الأحد لا ربع ذي الحجة سنة سبعين وثلاثمائة عن خمس
وستين سنة وكان الإمام أبو سهل الذي لو درس على الكرخي ي
رجع إلى نيسابور ومات بها وكان إذا دخل مجالس النظر تغيرت وجوه
المخالفين لقوة نفسه وحسن جدله **ذكر** الإمام علي بن
الحسين السغدي القاضي أبو الحسن الملقب بشيخ الإسلام سكن
بخارا وكان إماما فاضلا فقيها مناظرا سمع الحديث
روى عنه شمس الأئمة السرخسي ومن تصانيفه النتف
وشرح السير الكبير كذا في الطبقات وكان تلمذ

لابی الحسن الکرخی ببغداد وکان ابن الخلیفة یقرأ ایضا
فاقعدوا ایوما السبق فخرج قرعة علی فقال ابن الخلیفة دعنی
حتی اقرأ علیک فقال له لا تقرأ الا فی نوبتک فقال له اعطیک
کذا کذا دینارا وخلنی فابی علی ذلک وقرأ قبله فلما قام بین یدیه
قال له اصحابه لم لم تاخذ الدنانیر حتی لا یحصل لک الامران
جمیعا وجعلوا یستهزءون ویرمون بالحشیش وکانت له جبة خشن
من لیف کانت قد تخرقت فقال رجل قد اختار الدرس علی
خمسین دینارا فواجب علی رعایة حاله فدعاه واکرمه وهیأ له
البیت والمطعم والملبس حتی صار ذلک سببا لتعلمه کما فی الیتیمة

ذکر الامام رکن الاسلام عبد العزیز بن احمد بن نصر الحلوانی

الملقب شمس الائمة من اهل البخارا
امام اصحاب ابی حنیفة فی وقته حدث عن ابی عبد الله
البخاری وتفقه علی القاضی ابی علی الحسین النسفی وروی
عنه اصحابه مثل ابی بکر محمد السرخسی وابی محمد النسفی
وابی الفضل بکر محمد بن الزرنجری وعبد الکریم بن ابی
حنیفة الاندقی ومن تصانیفه المبسوط توفی سنة ثمان
واربعین واربع مائة کما فی الطبقات خرج الحلوانی وابو
سهل الابیوردی لاستقبال خان بخارا وکان بیسارات معه فلما
بلغ ارض الغیر دخل فیه واتبه ودخل معه الحلوانی ولم یدخل الابیوردی

فقال الامیر للحلوائی هل ترى کیف شنّع علیک انه یعصی
فقال الحلوائی انا ما بلغت سیرته وزهده وورعه ثم لقی
الامیر ابی وبردی فقال له اترى الحلوائی کیف اجترأ على المعصیة
ولم یبال فقال انه بلغ من الفضل ما لیس له الیوم مثل فلعل
له تاویلا صحیحا والذی اخترته منتهى علمی کما فی الیتیمیة
گویند که چون عیینه بخاری را قاضی ساختند و او امامی کامل بود و ماهر در علم کتابت هر
سجلی که مینوشت استفتا میکرد از صحت آن امام حلوائی جواب میکرد که این صحیح نیست
چون این معامله بسیار شد قاضی بر امام آمد و پرسید امام گفت لان مجموعها فاسد
بعدم تفسیر الشهادة وذا لازم حتی یتامل فی صحتها وموافقتها للدعوی قاضی گفت
ما سجلات سابقه را دیدم در هیچ یکی تفسیر شهادت نبود و آنها بجواب شما و اقران
شما در بوشیده گشته گفت آری اما قبل از تو قاضی امام علی سغدی بود و موافقت بدعوی
پوشیده بود و قبل از و استاد ما ابو علی نسفی قاضی بود و علم این از آن بیشتر بود بنا بر آن
فتوی بصحت میدادم و تو و امثال تو از ین قبیل نیستند که اعتماد بر وقوف شما
تو انکرد کما فی سجلات المختار **ذکر** الحسن بن عبد الله بن سینا ابو علی
الرئیس احد حکماء المسلمین کان ابوه من اهل بلخ وانتقل الی بخارا
وولد الرئیس بها ثم انتقل ابو علی فی البلاد واشتغل بالعلوم
وکان نادر عصره فی علمه وذکائه وصنف الشفاء وغیره
وتلمذ الامام ابی بکر احمد بن عبد الله الزاهد وله کرامات مشهورة
وله شعر جید ولد فی سنة سبعین وثلثمائة وتوفی سنة ثمان

جلد ثانی

وعشرين واربعمائة كما في الطبقات يختلف الى اسمعيل الزاهد تلميذ محمد بن الفضل البخاري يقرء ويبحث ويناظر في مدت اشتغاله لم ينم ليلة بكمالها ولا اشتغال بالنهار سوى المطالعة واذا اشكلت عليه مسئلة توضأ وقصد المسجد الجامع وصلى ودعا الله تعالى ان يسهلها ولم يكمل ثمان عشرة سنة من عمره الا وقد فرغ من تحصيل العلوم باسرها قاله اليافعي

ذكر احوال القاضي الامام الزاهد ابو زيد الدبوسي عبد الله بن عمر بن عيسى صاحب كتاب الاسرار والتقويم للادلة والامد الاقصى كان من كبار الفقهاء الحنفية ممن يضرب به المثل وهو اول من اخرج علم الخلاف فتوفي ببخارا سنة ثلثين واربعمائة ودفن بقرب الامام ابي بكر طرخان انتهى ذكر هؤلاء الاساتذة الكرام والان اسطر نبذا من تلامذتهم العظام **ذكر** الامام محمد بن يحيى بن المهدي ابو عبد الله الجرجاني الفقيه احد الاعلام تفقه عليه ابو الحسن القدوري مات سنة سبع وتسعين وثلثمائة دفن الى جانب قبر ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه **ذكر** احمد بن محمد بن عمر ابو الفرج المعروف بابن مسلمة سكن بغداد ولد سنة سبع و ثلثين وثلثمائة تفقه على الجصاص وسمع اباه وكان احد الموصوفين بالعقل والمذكورين بالفعل كثير البر والمعروف

۲۷۷

كان داره مرجعا لاهل العلم وكان يصوم الدهر ويقرء في كل
يوم سبع القرآن يقرؤه نهارا ويعيده بعينه في ليلة وبهذه
مات سنة خمس عشرة واربعمائة **ذكر** الامام الاجل
محمد بن احمد ابو بكر السرخسي الامام الكبير الائمة صاحب
المبسوط وغيره احد الفحول والائمة الكبار كان اماما علامة
حجة متكلما فقيها مناظرا لزم الامام الحلواني حتى صار انظر
اهل زمانه واخذ في التصنيف وناظر الاقران وظهر اسمه
في الآفاق واملى المبسوط نحو خمسة عشر مجلدا وهو في السجن
باوزجند محبوس وعن اسباب الخلاص مايوس بسبب كلمة
كان فيها من الناصحين سالكا فيه طريقة الراسخين لتكون له ذخيرة
يوم الدين انما يتقبل الله من المتقين وهو يتولى الصالحين ولا يهدي
كيد الخائنين ولا يضيع اجر المحسنين مات في حدود تسعين واربعمائة
الكل من الطبقات گویند که ظالمی خواجه را بند کرد و باوزجند فرستاد در راه چون
وقت نماز در آمدی بندها از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی یا تیمم کردی و بانگ و اقامت گفتی
چون نماز شروع کردی موکلان جماعت سبز پوشان دیدندی که بیامدندی و بوی اقتدا
کردندی بعد از فراغ گفتی بیائید و این بندها بر من نهید ایشان میگفتند که ای خواجه ما کرامت
شما را دیدیم در حق شما این معامله نمیتوانیم کرد خواجه گفتی ما مور امر پروردگارم امر او بجا آرم
تا بقیامت در شما نیم و شما ما مور این ظالمید امر وی را بجا آرید تا از ظلم او خلاص یابید و چون
بگورستان شهیدان رسیدند خواجه آنجا توقف بیشتر کرد از خواجه پرسیدند فرمود در بخا

خواجه است که بروی هیچ خطائی ننوشته اند گفتند عیب میگوئی گفت والعیاذ بالله
اما بحکم حدیث میگویم مَن اَحَبَّ العِلمَ وَالعُلَماءَ لَم تُکتَب خَطِیئَتُهٗ اَیّامَ حَیوتِهٖ و این خواجه
دوستدار علم و علما بوده است پیغامبر گفت علیه السلام اَلمَرءُ مَعَ مَن اَحَبَّ بقیامت و مرد با دوست
خود برخیزد و چون با وزجند رسیدند و در آمدند موذن اقامت گفت خواجه اندر آمد تا نماز
گزارد امام تکبیر گفت دست در آستین خواجه از آخر صفها آواز داد که تکبیر باز گوی امام
باز گفت هم دست در آستین تا سه بار بر چهارم امام روی بگردانید و گفت همانا
که شما خواجه امام اجل سرخسید گفت بلی گفت در تکبیر علتی هست گفت نه اما دست در
آستین بیداری گفت دست برآوردن سنت ست و اگر برنیارم در نماز در آمده
نشود خواجه گفت بشود لیکن دست در آستین سنت زنان هست و مرا ننگ آید اقتدا کردن بکسی
که بسنت زنان بنماز اندر آید گویند که خواجه چهار بار کاغذ املا کرد که هیچ حرف خطا نبود
و طلبه از شهر می آمدند و بر سر چاه می نشستند تا روزی آواز یکی از آنها نشنید
پرسید گفتند بطهارت ساختن رفته و من از جهت سردی نتوانستم وضو
کرد خواجه گفت حاشاک الله شرم نداری که بدین قدر سرما وضو نمیکنی مرا در
وقت طلب علم به بخارا عارضه شکم بود و مرا چهل بار قضا حاجت شد
هر بار طهارت ساختمی و از فرود رود نشستمی باز بخانه آمدی حجره من از سرما
یخ بسته بودی بر سینه نهادمی تا بگداختی آنگاه چیزی تعلیق
کردمی برکات اقامت سنت بود که بعد از
وفات ابی حنیفه چند کس بوده اند
که علم احیا کرده اند یکی از ایشان

ذکر الامام علی بن محمد بن الحسین خواجه بود الکل فی المسعودیة
ابو الحسن المعروف بفخر الاسلام البزدوی الفقیه الکبیر بما وراء
النهر صاحب الطریقة علی مذهب ابی حنیفة ابو العسر اخو القاضی
محمد ابی الیسر توفی سنة احدی او اثنین وثمانین واربعمائة
وحمل الی سمرقند ودفن بها علی المسجد وبزدو قلعة حصینة
علی ستة فراسخ من نسف ومن تصانیفه المبسوط احد
عشر مجلدا وشرح الجامع الصغیر وله فی اصول الفقه کتاب
مشهور مفید کما فی الطبقات وله شان عظیم وکان
عدیم النظیر فی زمانه نامی آرند که در زمان ایشان عالمی از شافعیه در دیار ایشان
پیدا شد و وی متبحر بود در علوم با هر که مناظره میکرد غالب می آمد تا بعضی از حنفیه
میل بمذهب شافعیه کردند کار بر خلق سخت شد علمای شهر این معنی را بحضرت امام علی
رسانیدند و گفتند دریابید و اگر نه همه بمذهب شافعیه میشویم امام فرمود که من مردی
گوشه نشینم مرا با این کارها چه کار آنگاه الحاح بسیار کردند امام اجابت کرد و در مجلس
حاضر آمد وی در عد مناقب امام شافعی در آمد و گفت که امام ما در یکماه حفظ قرآن کرد و
هر روز یکبار میرسید و در شب در تراویح می خواند امام گفت که این سهل کاریست از آنکه قرآن تمامی
علم ست و ما یاد نیوسیم بعده فرمود که دفاتر حساب اولایت بیارید و دخل و خرج ده
ساله بر من بخوانید همچنین کردند امام بسلطان گفت که برین دفاتر مهر کنید تا تبدیل
و تغیر واقع نشود و آنها را در حجره کنید بعده امام بحج رفت و بعد از شش ماه باز آمد
مجلس کردند و دفاتر بگشادند امام آنها را از بر خواندن گرفت و با آخر رسانید چنانکه

جلد ثانی

حرفی خلل نشد گویند که آن عالم از دو روز خجلت بگداخت وبتمامی آب شد کذا سمع منقول است که امام ابا حجة الاسلام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد غزالی که صاحب احیاء العلوم وجواهر القرآن و تفسیر یاقوت التاویل چهل مجلد ومشکوة الانوار است یکبار وی صحبت واقع شد و حرمت وحل گوشت اسپ مذاکره شد هر دلیلی که وی بر حلیت او اقامت میکرد امام او را نقض میکرد تا بغایتی که وی متحیر شد کذا سمع توفی سنة خمس وخمسمائة واخواه الشیخ واحمد الغزالی سنة سبع وعشرة وخمس مائة کذا قاله الیافعی وکان اخو الامام فخر الاسلام محمد بن محمد بن الحسین البزدوی صدر الاسلام ابو الیسر شیخ اصحابنا بما وراء النهر وکان امام الائمة علی الاطلاق والوفود الیه من الآفاق ببلاد الشرق والغرب له تصانیف فی الاصول والفروع وکان قاضی القضاة بسمرقند تفقه علیه رکن الائمة عبد الکریم بن محمد مصنف طلبة الطلبة وابو بکر محمد بن احمد السمرقندی صاحب التحفة شیخ صاحب البدایع توفی ببخارا فی رجب سنة ثلث وتسعین واربعمائة وله ولد اسمه محمد بن محمد امام کبیر مات سنة اثنین واربعین وخمسمائة ذکر الامام بکر بن محمد بن علی بن الفضل الزرنجری ابو الفضائل الملقب شمس الائمة من اهل بخارا تفقه علی شمس الائمة الحلوانی وبرع فی الفقه وکان یضرب به المثل فی حفظ مذهب ابی حنیفة وکان مصیبا فی الفتاوی وجواب الوقائع وکان اهل بلده یسمونه ابا حنیفة الاصغر وکان الفقهاء اذا وقع لهم اشکال فی الروایة یرجعون الیه و یعملون

توله مات في شعبان سنة اثنتا عشرة وخمس مائة ومولده في
سنة سبع وعشرين واربع مائة **ذكر علي** ابن عبد الله
الخطيبي من اهل ما وراء النهر في طبقة قاضي القضاة ابي
عبد الله تفقه على احمد ابن عبد العزيز الحلواني وعلي ابن
محمد الناصحي وكان زاهدا متنسكا للاختلاط بالسلاطين معتكفا
على تدريس العلم اذا سمع قاريا يقرء فاضت دموعه وبقي
سبع عشرة سنة يقوم الليل ولا يضع جنبيه على الارض و
حج وهو شاب روي انه صلى الصبح في يوم من سنة ست و
ستين واربعمائة في اصبهان فاتته امرأة معروفة بالصلاح
فقالت بينما انا نائمة وقت السحر كاني في مدينة النبي صلى الله عليه
وسلم وقد تقدم رجل فاذن في مسجده واقام واصطف الناس وراءه
فقيل له اما تكبر تكبيرة الاحرام فقال لا اكبر حتى يحضر ابو الحسن الخطيبي
فلما سمع ذلك نهض من سجادته ومشى حافيا وتوجه الى قرية
العلوي وهي على سمته العراق فبلغ ذلك رئيس اصبهان فلحقوه وسالوه
ان يلبس بداثيا فلم يفعل حتى وصل القرية وقد اثر التعب فيه والامام
ابو محمد الناصحي اسمه عبد الله بن الحسن قاضي القضاة وامام الامام
شيخ الحنفية في عصره والمقدم على الاكابر والائمة في دهره ولي القضا عن السلطان
الكبير محمود بن سبكتكين ببخارا له مجلس للتدريس والموعظة والفتوى وله التصنيف الطيف
الحسنة في الفقه المرضية عند الفقهاء توفي سنة سبع واربعين واربعمائة وقد

ببغداد حاجا سنة اثنتي عشرة واربعمائة وكان ثقة دينا صالحا وكان

محمود بن سبكتكين ابو القاسم السلطان سيف الدين من اعيان الفقهاء

فريد العصر في الفصاحة والبلاغة وله التصانيف في الحديث والفقه

وله شعر جيد ومن تصانيفه كتاب التفريد على مذهب الامام ابي حنيفة مشهور

في البلاد غزنين وهي في غاية الجودة وكثرة المسائل نحو ستين الف

مسئلة ومات سنة احدى وعشرين واربعمائة انتهى ذكر فضائل هؤلاء

الافاضل من الفقهاء والان الحق مناقب بعض من تفقه عليهم

ذكر احمد بن محمد بن جعفر الامام المشهور ابو الحسن بن ابي بكر الفقيه

البغدادي المعروف بالقدوري صاحب المختصر المبارك مولده سنة اثنتين و

ستين وثلثمائة تفقه عليه الفقيه ابو نصر احمد بن محمد وشرح مختصره روى

عنه قاضي القضاة ابو عبد الله الدامغاني والخطيب وانتهت اليه بالعراق

رياسة اصحاب ابي حنيفة وعظم عندهم قدره وارتفع جاهه وكان

حسن العبارة وجري اللسان مديما لتلاوة القران قال السمعاني كان

فقيها صدوقا من الكتب المختصر المشهور نفع الله تعالى به خلقا

كثيرا لا يحصون وشرح مختصر الكرخي والتجريد في سبعة

اسفار مشتمل على مسائل الخلاف بين اصحابنا والشافعي

شرع في املائه سنة خمس واربعمائة وله التقريب في مجلد كان

له ابن فلم يعلم الفقه وكان يقول دعوه يعش بروح فمات

وهو شاب واسمه محمد بن احمد ومات القدوري يوم الاحد

الخامس عشر من رجب سنة ثمان وعشر واربعمائة ذكر الامام المسعود الكشانى ابو سعيد ركن الدين الخطيب روى عنه الامام الصدر الشهيد وحسام الدين عمر ابن عبد العزيز مات سنة عشرين وخمسماية ذكر عمر بن حبيب ابو حفص القاضي الامام احمد بن عبد العزيز وكان من كبار اصحابه ثم درس الفقه بعد وفاته على الشيخ الامام الزاهد شمس الدين محمد السرخسى وكان من اجلة العلماء والمتبحرين فى فن الفقه والخلاف صاحب النظر فى دقائق الفتوى والقضاء ورزق فى تعليمه مشاركة للصدر الامام الكبير برهان الائمة قال ولقننى حديثا وانا صغير فحفظت عنه وهو انه قال عليه السلام من مشى الى عالم خطوتين وجلس عنده ساعتين وسمع منه كلمتين وجبت له جنتان عمل او لم يعمل وهما تفقها على والده عبد العزيز بن عمر بن مازه وكان اماما كبيرا وعالما نحريرا انتفع به الجم الغفير كل عن وصفه لسان المتقرير ذكر محمد بن نصر بن محمد ابو المعالى ابو بكر العامرى المدينى الخطيب من سمرقند قال السمعانى كان اماما زاهدا تفقه على ابى الحسن البزدوى وعمر وعاش حتى مات اقرانه ولم يبق فى عصره من اهل العلم اكبر سنا منه قبل انزجا ونزالماية سمعت عليه دلائل النبوة لابى العباس المستغفرى برواية ابى على النسفى وكان لا يغير الاجزاء ويصونها غاية الصون ولد فى حدود سنة خمس واربعمائة وتوفى سنة خمس وخمسين وخمسمائة ذكر زاهد بن الياس ابو المعالى ظهير الدين قال صاحب الهداية اختلفت اليه بعد وفاة جدى وقرأت عليه الفقه وكان

مع غزارة العلم ووفور الفضل متواضعاً جداً واحسن الخلق ملاطفاً للاصحاب وكان من كبار المشايخ بفرغانة ذكر عمر بن محمد النسفي الامام الزاهد نجم الدين ابو حفص روى عنه عمر بن محمد العقيلي وسمع ابا محمد اسماعيل النسفي وابا اليسر محمد البزدوي توفي سنة سبع وثلثين وخمسمائة بسمرقند وولد سنة احدى وثلثين واربعمائة حكى انه اراد ان يزور جار الله العلامة الزمخشري فلما وصل الى داره دق الباب ليفتحوه ويأذنوا له بالدخول فقال الشيخ من ذا الذي يدق الباب فقال عمر فقال جار الله انصرف فقال يا سيدي عمر لا ينصرف فقال الشيخ اذا نكر صرف وله كتاب طلبة الطلبة في اللغة والمنظومة في الفقه وكان فقيها فاضلاً مفسراً محدثاً اديباً متقيا عارفاً بالمذاهب وصنف التصانيف في الفقه والحديث والشروط والنظم الجامع الصغير وهو احد مشايخ صاحب الهداية والزمخشري اسمه محمود بن عمر بن محمد الامام الكبير المضروب به المثل في علم الادب لقي الفضلاء وصنف التصانيف كالتفسير غريب الحديث والمفصل وغيرها وله ديوان شعر وشهرته تغني عن الاطناب مات سنة سبع وثلثين وخمسمائة الكل في الطبقات عاش احدى وسبعين سنة جاور بمكة مدة فصار يقال له جار الله وهو حنفي الفروع معتزلي الاصول قاله اليافعي الحسن بن علي بن محمد النسفي البزدوي ابو ثابت الامام بن الامام ولد بسمرقند ولما مات والده حمله عمه القاضي ابو اليسر الى بخارا وتفقه على عمه ببخارا وكان حسن السمت ساكناً وقوراً الا انه ما بيته حسن الصلوة ولد سنة

نيف وسبعين واربعمائة ومات سنة سبع وثمنين وخمسمائة

ذكر احمد بن محمد بن الحسين بن عبد الكريم بن موسى بن عبد الله بن مجاهد النسفي البزدوي ابو المعالي بن ابي اليسر القاضي الصدر من اهل بخارا الامام بن الامام مولده سنة اثنتين او احدى وثمانين واربعمائة ببخارا تفقه على والده حتى برع في العلم وهو ابن اخي علي البزدوي وتوفي بسرخس سنة اثنتين واربعين وخمسمائة ثم حمل الى بخارا قال ابو سعيد امام فاضل مفت مناظر حسن السيرة رضي الاخلاق من بيت الحديث والعلم

ذكر محمد بن ابي بكر النسفي الصابوني البزدوي ابو طاهر الزاهد من اهل بخارا من اصحاب ابراهيم الصفار كان اماماً عالماً زاهداً ورعاً سمع ابا نصر احمد بن عبد الرحمن والقاضي ابا اليسر البزدوي وتفقه عليه وكتب عنه السمعاني ببخارا وولد سنة ثمان واربعمائة ومات سنة خمس وخمسين وخمسمائة وكان ابراهيم بن اسمعيل بن احمد ابو اسحق الفقيه الصفار تفقه على والده وتفقه عليه قاضيخان وسمع الاثار للطحاوي على والده وكان من اهل بخارا موصوفاً بالزهد والعلم وكان لا يخاف في الله لومة لائم مات ببخارا سنة اربع وستين وخمسمائة وصلى عليه الجم الغفير

ذكر الامام محمد بن احمد السمرقندي ابو بكر مصنف التحفة شيخ صاحب البدائع الملقب علاء الدين تفقه على الامام ابي معين الميمون المكحولي تفقه عليه ضياء الدين محمد بن الحسين استاذ صاحب الهداية محمد بن ابي بكر الواعظ عرف بامام زاده مفتي اهل بخارا امام فاضل فقيه واعظ اديب شاعر ورع حسن السيرة من اهل الخير والدين سمع ابي الفضل

متفق

بكر الزرنجري ولد سنة احدى وتسعين واربعمائة كتب عنه السمعاني
ببخارا رايت له كتابا نفيسا كثير الفوائد سماه شيخنا الاسلام عمر بن بكر
الزرنجري المنعوت بعماد الدين الملقب بشمس الائمة هو نعمان الثاني في وقته
تفقه على والده وعلى برهان الائمة ببخارا تفقه عليه شمس الائمة الكردري
انتهت اليه رياسة ابي حنيفة وبلغ تسعين سنة ومات سنة اربع وثمانين و
خمسمائة انتهى ذكر هؤلاء البخاريين العظماء والان اذكر بعض من تلمذهم
من العلماء **ذكر** محمد بن علي بن محمد بن الحسين الدامغاني الكبير ابو عبد الله
القاضي القضاة والامام العلامة تفقه على الصيمري وسمع من ابي عبد الله
محمد بن علي الصوري مولده في سنة ثمان وتسعين وثلثمائة ومات
ببغداد سنة ثمان وسبعين واربعمائة قال العقيلي من مشايخ
الطود الشامخ والجبال الراسخ ابو عبد الله الدامغاني وكانت انتهت
اليه رياسة في مذهب العراقيين وكان وافر العقل سديد الرأي
وجوب امور في حكمه في حكمته على السداد وكان مثل القاضي ابي يوسف حشمة
وجاها وسوددا وعقلا وبقي في القضا ثلثين سنة الكل في الطبقات وتفقه
ببغداد على القدوري ودفن في القبة الى جنبة الامام ابي حنيفة وفي العميد قبة
عظيمة على قبر الامام سنة تسع وخمسين واربعمائة وانفق عليها اموالا
جسيمة قال اليافعي والصيمري اسمه الحسن بن علي ابو عبد الله احد الفقهاء
الاكابر عليه تفقه الدامغاني وكان صدوقا وافر العقل
جميل المعاشرة عارفا بحقوق اهله حضر عند ابي الحسن

الجبل

الدارقطني وسمع منه بدمشق كان امام الحنفية ببغداد ولد سنة احدى وثلثين وثلثمائة ومات سنة ست وثلثين واربعمائة ذكر عمر بن عبد العزيز بن عمر بن مازة برهان الائمة ابو محمد المعروف بالصدر الشهيد حسام الدين الامام بن الامام والبحر بن البحر تفقه على ابيه وله الفتاوى الصغرى والفتاوى الكبرى والجامع الصغير المطول استاد صاحب المحيط تفقه عليه العلامة ابو محمد عمر العقيلي استشهد بسمرقند ونقل الى بخارا في سنة ست وثلثين وخمسمائة قال صاحب الهداية اقتبست عن غرر فرائده في محافل النظر وكان يكرمني غاية الاكرام ويجعلني في خواص تلامذته لكن لم يتفق لى الاجازة منه واخبرني عنه غير واحد من المشايخ ذكر احمد بن عبد العزيز الملقب بتاج الدين الامام بن الامام احد مشايخ صاحب الهداية قال اجاز لى رواية مسموعاته ومستجازاته مشافهة ببخارا وشرفني بخط يده فممن جملة ما حصل لى منه كتاب السير الكبير من طريقه شمس الائمة السرخسي ذكر على بن الحسن الجعفري المعروف بالبرهان البلخي احد من نشر العلم في بلاد الاسلام تفقه ببخارا على الامام عبد العزيز وغيره حتى برع في الفقه وكان اذا حزبه امر فزع الى الصلوة ويغتسل وتعلق بالصبح مرة فقرء منهم الاية فاحتبس بالبكاء فرجع واتم الصلوة واغتسل ودخل منزله ثم ما لم يخرج حتى مات في شعبان سنة ثمان واربعين وخمسمائة ذكر عبد العزيز بن عثمان الفضيلي امام الدين

في وقته [illegible] الكوفة يعرف بالقاضي النسفي تفقه ببخارا على ابي المفاخر عبد العزيز
بن عمر البرهان سمع ابا الحسن نصر بن الحسن الامام المرغيناني بنيسابور اتصل بالقضاء
وطال عمره ومات اقرانه فصار مرجوعا اليه في الفتاوى والوقايع ومن تصانيفه
النقد من الذي لكل [?] في مسائل الجدل في مجلد وكفاية الفحول في علم الاصول في مجلد
تعليق الخلافيات في اربع مجلدات توفي سنة ثلث وثلثين وخمسمائة **ذكر**
احمد بن عمر بن محمد ابو الليث بن شيخ الاسلام ابي حفص النسفي يعرف
بالمجد من اهل سمرقند تفقه على والده وكان فقيها فاضلا واعظا كاملا حسن
السمت قتل سنة اثنين وخمسين وخمسمائة احمد هذا وابوه من مشايخ صاحب الهداية
وذكر ان احمد هذا اجاز له من سمرقند **ذكر** علي بن ابي بكر بن الجليل الفرغاني
المرغيناني لشيخ الاسلام برهان الدين العلامة المحقق صاحب الهداية اقر له
اهل عصره بالفضل والتقدم كان الامام فخر الدين قاضيخان والامام زين الدين
العتابي تفقه على عدة منهم الامام نجم الدين ابو حفص عمر بن محمد النسفي وفاق
شيوخه واقرانه واذعنوا له كلهم لا سيما بعد تصنيفه كتاب الهداية وكفاية المنتهي
نشر المذهب وتفقه عليه الجم الغفير وانتفع به كثير وروى الهداية للناس عنه شمس الائمة
الكردري وقرء كتاب الترمذي على ضياء الدين ابي محمد صاعد وفرغانة من قرى فارس
ومرغينان بفتح الميم من بلاد الفرغانة مات سنة ثلث وتسعين وخمسمائة سمي تمت [?]
الكل في الطبقات وروى ان صاحب الهداية بقي في تصنيف الكتاب ثلث عشرة
سنة وكان صائما في تلك المدة لا يفطر اصلا وكان يجتهد ان لا يطلع على صومه
احد فاذا اتى خادم بطعام ان يقول له خله وروح فاذا راح كان يطعمه احد

قال

الطلبة او غيرهم فكان ببركة زهده وورعه كتابا مباركا مقبولا بين العلماء
كما في الفتاوى والامام قاضيخان اسمه الحسن بن منصور بن ابي القاسم الاوزجندي
والامام العتابي اسمه احمد بن محمد بن عمر ابو نصر العتابي البخاري قيل ابو القاسم
الامام العلامة الزاهد المنعوت بزين الدين من تصانيفه الروايات **ذكر** جماعة منهم
حافظ الدين الكردري وله جوامع الفقه اربع مجلدات وشرح الجامع الصغير
وكتاب التفسير وشمس الائمة الزرنجري مات سنة ست وثمانين وخمسمائة ببخارا وقد
تلمذ صاحب الهداية الكثير من المشايخ واستفاد منه ومنهم الامام علي بن
محمد بن اسمعيل الاسبيجابي السمرقندي المعروف بشيخ الاسلام لم يكن احد
بما وراء النهر يحفظ مذهب ابي حنيفة ويعرفه مثله فظهر له الاصحاب وعمر العمر الطويل
في نشر العلم ولد سنة اربع وخمسين واربعمائة وتوفي بسمرقند سنة
خمس وثلثين وخمسمائة وقال اختلفت اليه مدة مديدة وحصلت من فوائد
درسه محافل نظره نصابا وافيا ومنهم محمد بن محمد بن الحسن الامام الاعظم
على الاطلاق منهاج الشريعة قال لم تر عيني اعز منه فضلا ولا اورع منه
ولا اوسع منه صدرا ولا اعم منه بركة لم يتلمذ له احد الا برع على اقرانه وصار اوحد
زمانه قرأت عليه في بدء امري وحداثة سني فلم ازل اغترف من بحاره واقتبس
من انواره توفي سنة خمس وثلثين وخمسمائة ومنهم عثمان بن علي البيكندي
البخاري كان اماما فاضلا زاهدا ورعا عفيفا كثير العبادة سليم الجانب متواضعا
قانعا باليسير طويل تفقه على الامام ابي بكر محمد بن ابي سهل السرخسي سمع ابا محمد البخاري
المعروف ببكر خواهرزاده توفي سنة اثنين وخمسين وخمسمائة **ذكر** الحسن بن منصور

جلد ثانی

بن ابی القاسم الاوزجندی الامام الکبیر المعروف بقاضیخان تفقه علیه شمس الائمة

الکردری توفی سنة اثنتین وتسعین وخمسمائة قیل فی مدحه هو سید بانا القاضی

الامام والاستاذ فخر الائمة رکن الاسلام بقیة السلف مفتی الشرق **ذکر**

ابو بکر بن مسعود بن احمد الکاسانی ملک العلماء علاء الدین مصنف البدائع الکتاب الجلیل

تفقه علی ابی بکر وقرأ علیه معظم تصانیفه التحفة فی الفقه وزوجه ابنته فاطمة الفقیهة

العالمة قیل کانت من احسن النساء حفظت التحفة وطلبها جماعة من الملوک فامتنع ابوها

الکاسانی ولزم والدها حتی برع فی العلم وصنف البدائع من مصنفات السلطان

المبین فی اصول الدین وکان الکاسانی ربما یخطأ فی الفتیا فتردته الی الصواب

وتعرفه وجه الخطأ فیرجع الی قولها وکانت الفتوی اولا تخرج علیها بخطها وخط

ابیها فلما تزوجت بالکاسانی یخرج الفتوی بخط الثلثة فلما قدم الی دمشق

حضر الفقهاء وطلبوا منه الکلام معهم فی مسئلة فقال لا اتکلم فی مسئلة فیها

اصحابنا ثنیة مسایل کثیرة فجعل کلما ذکروا مسئلة نقل ذهب الیها واحد من

اصحابنا فلان وفلان فلم یزل ینقل کذلک حتی انهم لم یجدوا مسئلة الا وقد ذهب الیها

واحد من اصحاب ابی حنیفة فانقضی المجلس علی ذلک ولما احتضر شرع فی سورة ابراهیم

حتی انتهی الی قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والآخرة

خرجت روحه عند فراغه من قوله وفی الآخرة توفی سنة ثمان وسبعین وخمسمائة

ودفن عند زوجته فاطمة داخل مقام ابراهیم الخلیل علیه السلام

بظاهر حلب وکان الکاسانی لم یقطع زیارة قبرها

فی کل لیلة جمعة الی ان مات والدعاء عند قبرها

شرح التحفة وعرضها علی شیخه فازداد به فرحا وزوجه ابنته وکان مهرها البدائع

جلد ثاني

مستجاب وذلك مشهور بحلب انتهى ذكر هؤلاء العلماء الكرماء والآن اشرع في
ذكر من اخذ منهم من الفضلاء **ذكر** جعفر بن عبد الله الدامغاني ابو منصور بن ابي جعفر
بن قاضي القضاة ابي عبد الله المشهور بالقضاء والعدالة والعلم والرواية كان
شيخا نبيلا حسن الاخلاق لطيف الكلام محمود السيرة مرضي الطريقة وكان صدوقا
ولد سنة تسعين واربعمائة ومات سنة ثمان وستين وخمسمائة **ذكر** خلف
بن احمد ابو القاسم تلميذ عبد العزيز البلخي تفقه عليه حتى برع في المذهب والاصول
والكلام وكان يدرس بمشهد ابي حنيفة بباب الطاق وهو امام صاحب الراي بالطرق
توفي سنة خمس عشرة وخمسمائة **مناقب** محمد بن محمد العلامة الملقب برضي الدين
وبرهان الدين السرخسي مصنف المحيط وهو اربع مصنفات المحيط الكبير وهو نحو
من اربعين مجلدا والمحيط الثاني عشر مجلدات والمحيط الثالث اربع مجلدات
والرابع مجلدان قيل قدم الرضي السرخسي حلب وذكر الدرس وكان في لسانه لكنة
فتعصب عليه الفقهاء وكتبوا فيه رقاعا الى نور الدين محمود بن زنكي يذكرون
انهم اخذوا عليه تصحيفا كثيرا ومن ذلك انه قال في الجبايرة الحنائية فقرأ على [illegible]
فلما مرض اخرج ستمائة دينار واوصى ان يفرقها على الفقهاء ذكر في [illegible]
الوصية بنسل المصنفين قال حكى استاذنا الامام الاجل حسام الدين عمر عن الشيخ
طريقة الخطابين علم بالوحي **ذكر** محمد بن عبد الستار بن محمد العمادي الكردري
المنعوت بشمس الائمة كان استاذ الائمة على الاطلاق والموفود اليه من الآفاق قرأ ونجح
على الشيخ برهان الدين ناصر بن ابي المكارم المطرزي وتفقه بشمس الائمة المعروف بامام زاده
وسمع الحديث منهما وبرع في معرفة المذهب وجمع علم اصول الفقه بعد

والخلاف بالعراق

٢٩٢

الدراسة عن القاضي ابي زيد الدبوسي وشمس الائمة السرخسي وتفقه عليه
خلق كثير منهم الشيخ حميد الدين الضرير والعلامة محمد بن محمود الكردري المعروف
بخواهر زاده ابن اخيه مات ببخارا يوم الجمعة سنة اثنتين واربعين وستمائة
وكان مولده سنة تسع وخمسين وخمسمائة الكل في الطبقات ناصر بن القاسم
المطرزي المذكور الفقيه النحوي الاديب الحنفي كان ذا راي في الاعتزال
مذهب الامام ابي حنيفة في الفروع مصنف شرح المقامات للحريري وكتاب المغرب
تكلم فيه على الالفاظ التي يستعملها الفقهاء من الغريب هو كتاب الازهري للشافعية
ويقال انه خليفة الزمخشري تفقه الامام الكردري على الامام احمد بن ابي بكر
محمد الملقب بقمر الدين صاحب الهداية في الاصول مات سنة ثمانين وخمسمائة
وعلى الامام محمود بن ابي الحسن الفارابي ابي المجاهد الملقب عماد الدين مات سنة ثمان
وستمائة ورأيت له كتابا كبيرا سماه خالصة الحقائق يشتمل على خمسين بابا جمعه
من نيف وسبعين صحيفة انتهى ذكر هؤلاء العلماء الاعلام والان اكتب طايفة
من تلامذتهم الكرام **ذكر** محمد بن محمد ابو حامد العميدي الفقيه السمرقندي
المنعوت بالركن كان اماما في الخلاف وكان اشتغاله فيه على الشيخ رضي الدين
النيسابوري وهو احد الاركان الاربعة لانه كان من جملة المشتغلين عليه اربعة اشخاص
تميزوا وتبحروا في الفن وكل واحد منهم يلقب بالركن وهم ركن الدين الطاوسي
والعميدي هذا وركن الدين امام زاده ابو المحاسن محمد بن ابي بكر مفتي اهل بخارا
والرابع نسيته مات العميدي سنة خمس عشرة وستمائة كما في الطبقات كان اماما
في الخلاف وهو اول من افرده بالتصنيف ومن تقدمه كان يمزجه بخلاف المتقدمين

ومن تصانيفه كتاب النفائس اختصره شمس الدين احمد الشافعي الخوئي وسماه عرايس النفائس وكان كريم الاخلاق كثير التواضع طيب المعاشرة **ذكر** احوال العلامة ابو الفضل محمد بن العراقي القزويني ركن الدين المعروف بالطاوسي الحنفي كان اماما فاضلا مناظرا محجاجا في علم الخلاف ماهرا فيه اشتغل على الشيخ رضي الدين نيسابوري وصنف ثلث تعاليق في الخلاف واجتمع عليه الطلبة بهمدان وقصدوه من البلاد البعيدة والقريبة للاستفادة عليه وتعلقوا تعاليقه واشتهر صيته في البلاد سنة ستمائة والطاوسي نسبة الى طاوس بن كيسان التابعي اليماني الجندي الخولاني الفقيه الامام توفي سنة ست ومائة حاجا بمكة قبل يوم التروية بيوم ولم يتهيأ اخراج جنازته لكثرة الناس حتى وجه امير مكة بالحرس ولقد رأى عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنهم واضع السرير على كاهله قلنسوة كانت على رأسه ومزق روايته من خلفه من اهل اليقين كنيته ابو عبد الرحمن واوصى لابنه ان ينظر اليه بعد الدفن فان لم يجده في القبر فاشكر لله والا فانا لله وانا اليه راجعون فلما نظر اليه بعد الدفن لم يجده فاشكر الله تعالى كذا في شواهد **مناقب** عبد الله بن احمد بن محمود حافظ الدين ابو البركات النسفي احد الائمة المتأخرين صاحب التصانيف المفيدة في الفقه والاصول له المصفى في شرح منظومة وله شرح المنافع والكافي في شرح الوافي وكنز الدقائق والمنار في اصول الفقه والعمدة والعقيدة الحافظية وشرحها ومدارك التنزيل تفقه على شمس الائمة الكردري وروى الزيادات عن احمد بن محمد العتابي سمع عنه الصنعاني توفي ليلة الجمعة من شهر ربيع الاول

تعاليق

جلد ثانی

الامام محمد بن محمد بن نصر **مناقب** سنة احدى وسبعين

حافظ الدين البخاري ابو الفضل كانت ولادته في حدود سنة خمس

عشرة وستمائة ودفن بكلاباذ وعند والده جوار الامام ابي بكر طرخان قال وكان

اماما عالما ربانيا صمدانيا زاهدا عابدا مفتيا مدرسا نحريرا فقيها

مدققا محدثا جامعا لانواع العلوم **مناقب** علي بن محمد الاسبيجابي

البخاري الامام علامة نجم العلماء الملقب بحميد الدين والملة الضرير توفي

سنة ست وستين وستمائة وصلى عليه الامام حافظ الدين ودفن عند

ابي حفص الكبير ووضعه حافظ الدين في القبر لوصيته له بالصلوة عليه قريبا

من خمسين الف رجل **مناقب** محمد بن محمود بن عبد الكريم المذكور

بخواهر زاده العلامة بدر الدين ابن اخت شمس الائمة الكردري تفقه توفي سنة

احدى وخمسين وستمائة انتهى ذكر هؤلاء الفحول من العلماء الفخام والان نذكر

ذكر تلامذهم من الفضلاء الكرام **مناقب** الحسين بن علي الامام الملقب

بحسام الدين الصغناقي له شرح الهداية وسماه بالنهاية وفرغ من

ذلك سنة سبعمائة وكلما ذكر من شرح الهداية من لفظ الشيخ

فالمراد به حافظ الدين وما ذكر من لفظ الاستاد

المراد به فخر الدين المايمرغي وله شرح

التمهيد للمكحولي في جلد ضخم وروى

التمهيد عن الامام حافظ الدين الا فخر

الدين المايمرغي وله شرح التمهيد

ثانی
جلد

الملكولي عن الكردري عن صاحب الهداية عن الامام محمد بن الحسين
عن الامام محمد عن الامام سيف الدين الى ابي المعين ميمون بن محمد
الملكولي المصنف احمد وله الكافي في شرح اصول الفقه لفخر
الاسلام البزدوي ودخل بغداد ودرس بها بمشهد ابي حنيفة
ثم توجه الى دمشق في سنة سبعمائة ه

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

خاتمة الطبع للمهتم

چو شیدگان راه دین را واضح باد که از چندی آرزوی این حزین حسام الدین مهتمم مطبع حسامی لاهور
آن بود که طبع کتاب فتاوی که در فقه عدیم المثال است و متانت عبارت و وضاحت
مطالب مستغنی از بیان علی الخصوص صنعتش سحر حکمتی که در تحریر بعض من العلماء الکرام و فقهاء
العظام در جلد دوم بکار برده شاهد معنی ماست که تا تعریفش ... زبانی قلم را در
میدان ... اللهم ... دار الرحمة و السلام علی ... الی خیر السبیل بعد از اختتام
تعفیة الطالبین شروع کرده آمد منت خدا را که در ... بعضی از آشنایان خدا پرست
مدعای قلبی بحصول انجامید و کتاب ... کتب معتبره عربیه حلیه انطباع
در بر پوشید فعلی هذا الحمد لله الذی من علینا بالشهود الاختتام و ارکز فی قلوبنا حب الاسلام

کاتبه ... عفی عنه

استفتا

چه میفرمایند علماء دین متین که چند عرصه سے بسبب شورش مخالفین اسلام وگرمی قتال وجدال
با سلطنت اہل اسلام جیساکہ خلیفہ روی زمین خادم حرمین الشریفین سلطان روم خلد اللہ ملکہ و سلطنتہ
کے ساتھ واقع ہے تمام مقامات متبرکہ یعنی مکہ معظمہ ومدینہ منورہ جوامع شام وبیت المقدس
وغیرہ میں فتحیابی اہل اسلام کے واسطے دعائیں مانگی جاتی ہیں اور قنوت پڑھا جاتا ہے مسلمانان
ہند کو بھی ایسے وقت میں نمازہاے فجر وغیرہ میں دعاے قنوت پڑھنا چاہیے یا نہیں

بینوا توجروا

الجواب درمختار اور بحر الرائق وغیرہ میں مذکور ہے کہ قنوت نہ پڑھے وتر کی سوا دوسرے
نماز میں مگر کسی مصیبت کے وقت کہ امام قنوت پڑھے جہری نمازوں میں اور بعض فقہا کا
قول یہ ہے کہ سب نمازوں میں پڑھے جہری ہوں یا سری ولا یقنت لغیرہ الا
لنازلة فیقنت الامام فی الجہریة وقیل فی الکل درمختار شرح النقایة عن الغایة
وان نزل بالمسلمین نازلة قنت الامام فی صلوة الجہر وھو قول الثوری واحمد
وقال جمہور اھل الحدیث القنوت عند النوازل مشروع فی الصلوة کلھا انتھی
مافی البحر الرائق اور اشباہ نظائر میں نماز فجر میں قنوت پڑھنا لکھا ہے قولہ فیقنت الامام
فی الجہریة یوافقہ ما فی البحر والشرنبلالی عن شرح النقایة عن الغایة
ان نزل بالمسلمین نازلة قنت الامام فی صلوة الجہر وھو قول الثوری
واحمد ولکن اما فی شرح الشیخ اسمعیل عن البنایة اذا وقعت نازلة قنت
الامام فی الصلوة الجہریة لکن فی الاشباہ عن الغایة قنت فی صلوة الفجر
ویؤیدہ ما فی شرح المنیة حیث قال بعد کلام فتکون شرعیة ای شرعیة
القنوت فی النوازل مستمرة وھو محمل قنوت من قنت فی الصحابة بعد وفاته
صلی اللہ علیہ وسلم وھو مذھبنا وعلیہ الجمہور قال الحافظ ابو جعفر الطحاوی

انما لا یقنت عندنا فی صلوة الفجر من غیر بلیة فان وقعت فتنة او بلیة فلا باس به فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم واما القنوت فی الصلوة کلها للنوازل فلم یقل به الا الشافعی وکانهم حملوا ما روی عنه علیه الصلوة و السلام انه قنت فی الظهر والعشاء کما فی مسلم وانه قنت فی المغرب ایضا کما فی البخاری علی النسخ لعدم ورود المواظبة والتکرار الواردین فی الفجر عنه علیه الصلوة والسلام آه وهو صریح فی ان قنوت النازلة عندنا مختص بصلوة الفجر دون غیرها من الصلوة الجهریة والسریة ومفاده ان قولهم بان القنوت فی الفجر منسوخ معناه نسخ عموم الحکم لا نسخ اصله کما نبه علیه نوح افندی وظاهر تقییدهم بالامام انه لا یقنت المنفرد وهل المقتدی مثله لا وهل القنوت ههنا قبل الرکوع ام بعده لم اره والذی یظهر لی ان المقتدی یتابع امامه الا اذا جهر فیؤمن وانه یقنت بعد الرکوع لا قبله بدلیل ان ما استدل به الشافعی علی قنوت الفجر وفیه التصریح بالقنوت بعد الرکوع حمله علماؤنا علی القنوت النازلة ثم رایت الشرنبلالی فی مراقی الفلاح صرح بانه بعده واستظهر الحموی انه قبله والاظهر ما قلناه والله اعلم کذا فی رد المحتار حاشیة الدر المختار

اور اس حاشیہ شامی سے واضح ہوتا ہے کہ موقع قنوت پڑھنے کا بعد رکوع اخیر رکعت کی اس حالت خاص میں اور مقتدی بھی متابعت امام کی کرے قنوت پڑھنے میں مگر جسوقت امام پکار کر پڑھے تو مقتدی آمین کہے اور دعا قنوت جو معمول ہے سو یہی اور یہہ دعا پڑھے اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَأَلِّفْ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِهِمْ وَانْصُرْهُمْ عَلٰى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ كَفَرَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ [illegible]كَ وَيُكَذِّبُوْنَ رُسُلَكَ وَيُقَاتِلُوْنَ أَوْلِيَاءَكَ اَللّٰهُمَّ

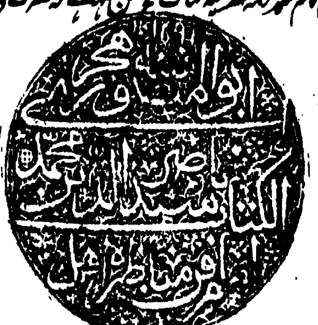
خالف بین کلمتهم وزلزل اقدامهم وانزل بهم باسك الذی لا ترده عن القوم المجرمین ط وقت سخت مصیبت کے قنوت کا پڑھنا ہمیشہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے اور خلفای راشدین سے پایا گیا ہے اور حضرت ابو بکر صدیق نے محاربہ مسیلمہ کذاب میں دعا قنوت پڑھی ہے اسیطرح حضرت عمر فاروق اور علی مرتضی سے ثابت ہوا چنانچہ ماہران اخبار پر مخفی نہیں وفی فتح القدیر ان مشروعیة القنوت للنازلة مستمر لم ینسخ وبه قال جماعة من اهل الحدیث وحملوا علیه حدیث ابی جعفر عن انس رض ما زال رسول الله صلعم یقنت حتی فارق الدنیا ای عند النوازل وما ذکرنا من اخبار الخلفاء یفید تقرره لفعلهم ذلک بعده صلی الله علیه وسلم وقد قنت الصدیق رض فی محاربة الصحابة مسیلمة الکذاب وعند محاربته اهل الکتاب وکذلک قنت عمر وکذلک علی انتهی ما فی الانتصار للنظائر حرره السید [illegible]

۱۲۹۲ بفضل نبی الہی بخش	محمد ۱۲۹۱ عبد الحلیم	۱۲۸۹ حسن احمد سید	محمد ۱۲۸۱ سید نذیر حسین	شرف سید کونین شریف حسین ۱۲

قال فی المستملی شرح للمنیة ولنا ما اخرجه ابو حنیفة رض عن حماد بن ابی سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یقنت فی الفجر قط الا شهرا واحدا لم یر قبل ذلک ولا بعده وانما قنت فی ذلک الشهر یدعو علی الناس من المشرکین وهذا حدیث صحیح لا غبار علیه وروی الخطیب فی کتاب القنوت من حدیث محمد بن عبد الله الانصاری ثنا سعید ابن ابی عروبة عن قتادة عن انس ان النبی صلعم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا علیهم وهو سند صحیح قاله صاحب تنقیح التحقیق وفی المسند الخوارزمی عن ابان بن ابی عیاش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال لم یقنت رسول الله صلعم فی الفجر قط الا شهرا واحدا لانه حارب حیا من المشرکین یدعو علیهم فالحاصل ان القنوت فی النوازل مجمع علیه لا یخالفه الا متعصب او من له تتبع قاصر فاتر

احمد ۱۲۷۳ منصور علی از [illegible]	محمد ۱۲۸۴ [illegible] عبده	محمد مهدی الحسینی [illegible]	[illegible]	[illegible]	الله الله ۱۲۸۱ [illegible]

جب کافرون نے ستر صحابیونکو دہوکا دیکر شہید کیا تہا اون دنونمین مہنا بہر تک غناب سرورعالم نے پانچون نمازونمین
پچہلی رکعت مین بعد رکوع کے قنوت پڑہا اور کافرونکو بد دعا دی اور کچہہ مسلمان کافرونکی قید مین پہنسے تہی تب بہی
حضرت صلعم نے اونکی خلاصی کے لئے قنوت پڑہا اور یہہ قنوت آپنے بعد اسکے منسوخ نہین کیا کیونکہ بعد آپ کے
حضرت صحابہ رضہ نے لڑائیون مین قنوت پڑہا ہی امام محمد رحمۃ اللہ علیہ نے کتاب الحج مین لکہا ہے کہ حضرت علی رض



لڑائی کے وقت پانچون نمازونمین قنوت پڑہا ہے
اور امام محمد نے کتاب الآثار مین بہی لکہا ہے
کہ حضرت علی رض نے قنوت پڑہا ہے ۱۲
عبد العزیز بن غلام احمد عفی عنہ

چونکہ اخبارات بمبئی وغیرہ مین بہی اندنون نمازونمین قنوت پڑہنے کیواسطے اعلان مطبوع ہوچکی ہین اور دہلی مین بہی
علمائے اہلسنت نے مناسب جانا کہ نمازونمین قنوت پڑہا جاوے کیونکہ فتحیابی لشکر اسلام کیواسطے دعا مانگنا ہر زمانہ
مین مسلمانون کے ذمہ بہت بڑا حق ہے خاصکر ایسے وقت مین کہ مخالفین اسلام کا مسلمانون کے برباد اور نابود
کرنے پر اتفاق ہوگیا ہے اور بیشمار مسلمان رعایا سلطانی کمال مظلومی کے ساتہہ مقتول ہوچکی اور شب وروز
ہنگامہ قتال وجدال گرم ہے دعائے نصرت اسلام اور قنوت ہر نمازمین پڑہنا مسلمانونپر زیادہ تر
واجب ہے اور تمام مقامات متبرکہ مین بڑے جوش وخروش اور خلوص کے ساتہہ دعائین مانگی جاتی ہین
لیکن باوجود اسکے مسلمانونمین کتنی ہی خبیث اب بہی موجود ہین جو اسلام کا مٹ جانا آسان جانتے ہین
بہ نسبت اسکے کہ اونکی نذر دنیار وفتوح مین خلل واقع ہو وہ چندہ روم کا نام سنکر انگارونپر لوٹ جاتے ہین
کہ یہہ چندہ تو کسی کے موقع مین ہمارا حصہ ہوجاتا یہہ کیا غضب ہوا جو ہمین چہوڑکر روم کیواسطے چندہ دیا جاتا
لعنت خدا ایسے کمبخت انسان پر جو اپنے نفع کیواسطے دین اسلام کا پست ہوجانا آسان سمجہے بس ایسے لوگ فتحیابی
اہل اسلام کے دعا اور قنوت ہر نمازمین پڑہنی پر ہرگز راضی نہوینگے بس جبکہ وہ خدا اور خدا کے رسول سے اپنا علاقہ قطع کرچکے
تو دین اسلام اور اہل اسلام کے اونہین کب پروا ہوگی لیکن مسلمانونکو چاہئے کہ عبادت فتوی کی معتبری اور اتفاق جمیع

از سورہ سبا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی لہ ما فی السموات وما فی الارض ولہ الحمد فی الآخرۃ

سب تعریف واسطے اللہ کے جو واسطے اوسکے ہی جو کچھ آسمانوں میں ہے اور جو کچھ زمین میں ہے اور واسطے اوسی کے تعریف ہے بیچ آخرت کے

وھو الحکیم الخبیر ۵ والصلوۃ والسلام علی رسولہ البشیر النذیر

اور وہی ہے حکمت والا خبردار ۱۲

وعلی آلہ واصحابہ اجمعین

هذا الكتاب
جامع المتون في حق
أنواع الصفات الإلهية
والعقائد الماتريدية وألفاظ
الكفر وتعليم الأعمال
العجيبة

ਤਰਾਂਗਣੀ ਨੰ ੯/

C. 40.